



مرکز تحقیقات ایران

اصفهان

گامی



ارشد علی محمد صالح

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ و ذوالقرنین

نویسنده:

میرزا فضل الله شیرازی

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تاریخ و ذوالقرنین جلد ۱	۱۷
مشخصات کتاب	۱۷
تقدیم به	۱۷
سخن کتابخانه	۱۷
فهرست مطالب	۱۸
مقدمه مصحح	۳۰
اشاره	۳۰
خاوری کیست؟	۳۱
تاریخ ذو القرنین	۳۳
[مقدمه مؤلف]	۳۴
اشاره	۳۴
[شرح حال نگارنده]	۳۶
فصل نخست: اوضاع ایران تا پیش از سلطنت فتحعلی شاه قاجار	۳۹
بخش ۱	۳۹
[۵] ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت ایران	۳۹
بخش ۲	۴۳
ذکر نسب ایل جلیل قاجار خاصه سلسله جلیله شاهنشاه تاجدار- خلد الله ملکه	۴۳
ذکر احوال نواب فتحعلی خان، اعلی جَد صاحبقران زمان	۴۴
ذکر حالات و فتوحات محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلالت نشان و شمه‌ای از احوال نواب حسین قلی خان الملقب به جهانسوز شاه	
ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نواب محمد حسن خان و پدر و عم بزرگوار حضرت صاحبقران	۴۸
ذکر ولادت با سعادت اعلیحضرت صاحبقرانی	۴۹
بخش ۳	۵۱

- ذکر انتقال دولت زند به این سلسله ارجمند و بیان مختصری از حالات و فتوحات خاقان شهیر ظفرمند تا هنگام ولیعهدی خاقان عدوبند ---- ۵۱
- ذکر عزیمت سلطان شهید به مملکت آذربایجان و احضار صاحبقران کشورستان از شیراز و تفویض منصب ولیعهدی دولت جاوید طراز ----- ۵۷
- ذکر شتافتن سلطان سعید به آذربایجان و فتح قلعه شوشی و اختتام کار آن حضرت از ظلم سپهر آبنوسی ----- ۵۹
- بخش ۴ ----- ۶۲
- ذکر رسیدن خبر قتل سلطان شهید به شاهنشاه صاحبقران و مسارعت او به دار الخلافه طهران ----- ۶۲
- بخش ۵ ----- ۶۴
- ذکر فتنه صادق خان شقاقی پر نفاق و رسیدن این خبر به خسرو آفاق ----- ۶۴
- ذکر عزیمت شاهنشاه دشمن‌شکن به دفع صادق خان پرنفاق و شکست آن مردود عاق از تائیدات حضرت قاسم الارزاق ----- ۶۵
- ذکر نهضت موکب ظفر عنان به جانب بلده طیبه زنجان و امورات اتفاقیه در آن سامان و رجعت به دار الخلافه طهران ----- ۶۸
- ذکر رسیدن نعلش سلطان شهید و استقبال صاحبقران رشید و روانه کردن به نجف اشرف- علی ساکنها آلاف التحیه و التحف «۱» ----- ۷۰
- ذکر حمل‌ونقل اندوخته سلطان سعید از قراتپه استرآباد ----- ۷۱
- فصل دوم به تخت نشستن فتحعلی شاه قاجار و تسلط بر ایران ----- ۷۲
- بخش ۱ ----- ۷۲
- بهاریه سال فَرخ فال ایت ئیل ترکی مطابق سنه یک‌هزار و دویست و بیست و نه هجری و آمدورفت ایلچیان دولتین «۱» روس و انگریز ----- ۷۲
- ذکر وصول محمود میرزای افغان از روی تظلم بی‌پایان به درگاه حضرت صاحبقران کامران ----- ۷۴
- ذکر تکامل محمد تقی خان یزدی در خدمات دیوان و ظهور خدمت‌گزاری او از سعی امینان دولت جاوید ارکان ----- ۷۶
- ذکر فتنه محمد خان زند و شکست او از صدمات سپاه ظفر پناه عدوبند ----- ۷۷
- ذکر ظهور مخالفت خوانین آذربایجان و حرکت رایات اعلی به آن سامان و تنبیه آن غولان وادی خذلان ----- ۷۹
- ذکر وصول خبر طغیان حسین قلی خان برادر شاهنشاه صاحبقران و رجعت موکب فیروز به عراق از آذربایجان ----- ۸۲
- ذکر صادرات عرض راه و آوردن محمد خان زند روسیاه و خبر مخالفت سلیمان خان گمراه و تدبیرات شاهنشاه آگاه ----- ۸۴
- ذکر حرکت حسین قلی خان از اصفهان به صوب کَرّاز و فراهان و داستان [۴۹] محمد ولی خان قاجار نادان و اختتام کار ایشان و اطاعت حسین قلی ----- ۸۴
- ذکر صادرات ایام توقف طهران و عفو زلات «۱» سلیمان خان با خذلان و سیاست سایر منافقان و روانه داشتن محمود میرزا به ولایت افغان با امر ----- ۸۴
- ذکر حرکت مذبوح اسحق میرزای صفوی و گرفتاری او از فضل توجه دودمان علوی ----- ۹۰
- ذکر عزیمت جعفر قلی خان دنبلی به ولایت خوی و تعیین سپاه از درگاه شهنشاه کی به دفع و رفع وی ----- ۹۱

ذکر وصول ایام زمستان و هنگام آرام در شبستان و تعداد بعضی خیرات و مبرات و فی الجمله تذکاری از احوال حسین قلی خان و حکومت او در

بخش ۲ ۹۴

ذکر بهاربه سال خجسته مآل قوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سیزده هجری [قمری] و عزیمت رایات ظفر آیات به صوب خراسان

ذکر حرکت موکب فیروزی نشان به جانب مملکت خراسان و اوضاع اتفاقیه و فتح قلعه نیشابور ۹۶

ذکر حرکت موکب اقدس از ظاهر شهر نیشابور و وصول به خارج ارض فیض ظهور و اوضاع اتفاقیه تا حرکت رایات منصور ۹۸

ذکر صادرات عرض راه مملکت خراسان تا ورود موکب فیروزی نشان به صوب دار الخلافه طهران ۱۰۰

ذکر وصول موکب نواب ولیعهد دوران در مملکت آذربایجان و فتح قلاع هودر و خوی و شکست جعفر قلی خان ۱۰۱

ذکر ورود محمود میرزای افغان [در] نوبت ثانی به درگاه عرش مبانی و بروز مرحمت حضرت صاحبقرانی درباره آن سرگردان وادی بی‌سروسامانی

ذکر سور با سرور یوسف کنعان سلطنت نواب حسین علی میرزا ۱۰۵

ذکر شمه‌ای از اوضاع مملکت و دولت انگریز و سبب مرافقه و آمدورفت ایشان با این شوکت جاویدآمیز و آمدن میرزا مهدی علی خان از جانب سر

ذکر تفویض ایالت ممالک طبرستان و فارس به نواب شاهزادگان و آمدن فرستادگان معتبر از جانب اللهیار خان قلیچی خیره‌سر حاکم سبزوار ۱۲

بخش ۳ ۱۱۳

بهاربه سال فیروزی مآل بیچی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهارده هجری و عزیمت خراسان و مأموریت نواب نایب السلطنه به آذربایجان

ذکر اوضاع سفر خراسان و فتح قلعه مزینان و مراجعت محمود میرزای افغان و ورود [۷۷] فرستاده قیصر میرزای ایضا «۳» و سور شاهزاده محمد

ذکر صادرات ایام توقف طهران و عزیمت دار السلطنه قزوین و عیش نواب محمد علی میرزا و سایر اوضاع و رجعت به تختگاه در ورود به دار الخلافه

ذکر ورود جان ملکم بهادر ایلچی دولت بهیه انگریز و مأموریت حاجی خلیل خان قزوینی تاجر به سفارت آن شوکت عزت‌آمیز ۱۱۹

بخش ۴ ۱۲۰

بهاربه سال فتح مآل تخاقوی ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و پانزده و مأموریت امرا به محاصره ولایات سبزوار و نیشابور ۱۲۰

ذکر سیاست جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ۱۲۱

ذکر تفویض منصب وزارت اعظم و لقب اعتماد الدوله به جناب میرزا محمد شفیع اصفهانی ثم دارالمرزی و عزم شاهنشاه معظم به اربع ارم توأم

ذکر موجبات فتنه حسین قلی خان [در] نوبت ثانی و دفع آن سرگردان وادی حیرانی در کمال آسانی از حرکت رایات ظفر مبانی ۱۲۶

ذکر حرکت موکب شاهنشاه آفاق به صوب عراق و دفع فتنه حسین قلی «۲» خان پر نفاق از تأییدات حضرت قاسم الارزاق ۱۲۸

ذکر شافتن اللهیار خان قلیچی به دربار آسمان مدار و حکومت محمد تقی خان قپاخلوی قاجار در سبزوار ۱۳۰

بخش ۵ ۱۳۲

بهاریه سال نیکو مآل ایت ٹیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و شانزده هجری و جلوس صاحبقران رشید بر تخت خورشید و عزیمت خراسا

آرایش سور پرسرور نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا ۱۳۴

ذکر قضیه هائله کربلای معلی از ظلم سعود نامسعود روسیاه و اهتمام شاهنشاه آگاه در دفع آن فتنه‌ساز گمراه ۱۳۶

ذکر تسلط محمود میرزای افغان بر برادر خود شاه زمان و آمدن قیصر میرزا به دربار دولت ابدارکان ۱۳۸

بخش ۶ ۱۳۹

بهاریه سال نیکو مآل تنگوزٹیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و هفده هجری و دعوت نواب نایب السلطنه عباس میرزا شاهنشاه آگاه را در سرای

ذکر عزیمت رایات ظفر نشان به صوب گرگان و گرفتن گروگان از ترکمانان واقعه در آن مکان و رجعت به دار الخلافه طهران ۱۴۱

ذکر تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اُخرس و سیاست او در حضور سرکار قدر اقتدار اقدس ۱۴۲

فصل سوم جنگ‌های اول ایران و روسیه ۱۴۴

بخش ۱ ۱۴۴

بهاریه سال نیکو مآل سیچقان ٹیل خیریت دلیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و هجده هجری [قمری] و خبر مداخلت [کشور] روسیه روسیه «

ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت روسیه بی‌ایمان و سبب مداخلت ایشان در ملک ایران و تسخیر ولایت گنجه و قتل جواد خان زیادلوی

ذکر مراده محمد خان قاجار حاکم ایروان با روسیه بی‌ایمان و مأموریت نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا به استمالت محمد خان نادان و حرّ

ذکر قتل حاجی خلیل خان سفیر دولت ایران در بندر بمبئی «۲» هندوستان و آمدن ایلچی دولت کمپنی به عذرخواهی آن و سفارت محمد نبی >

ذکر حرکت نواب نایب السلطنه به صوب ایروان و مجادله او با طایفه روسیه بی‌ایمان و وقایع اتفاقیه در آن عهد و اوان ۱۵۵

ذکر وحشت محمد خان از طایفه روس و توسل او به دولت ابد مأنوس و جسارت ایشپخدر به محاصره قلعه ایروان و مجادله او با نواب ولیعهد دوران

ذکر حرکت موکب اعلی از چمن سلطانی و صادرات عرض راه و شبیخون بردن به معسکر روسیه روسیاه و تلافی آن قوم حال تباه و مراجعت بدوز

ذکر انسداد معابر و قطع آذوقه از روسیه و گرفتاری جمعی از ایشان و فرار ایشپخدر و آمدن محمد خان حاکم ایروان و رجعت به طهران --- ۱۶۲

ذکر ورود فرستادگان امیر ناصر الدین توره اوزیک شاهزاده ماوراء النهر ۱۶۴

ذکر بروز مخالفت محمد خان نهی غلیجائی «۵» افغان در سرحدات کرمان و سیستان و تعیین نوروز خان قاجار به دفع آن ۱۶۶

بخش ۲ ۱۶۷

بهاریه سال فرخ مآل اودٹیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و نوزده هجری [قمری] و عزیمت موکب ظفر «۱» به جانب مملکت باختر و اعلا

ذکر تعیین نواب نایب السلطنه عباس میرزا [۱۳۱] به مجادله روس و حرکت به جانب منزل تخت طاوس و برخی اوضاع نامأنوس «۳» از وقایع روس

ذکر مجادله نواب نایب السلطنه با بولکونوک روسی و انجام کار بولکونوک روسی از تأثیر سپهر آبنوسی ۱۷۱

ذکر اخبار فتوحاتی که در منزل تخت طاوس از اطراف رسید و موجب سرور و انبساط خاطر همایون گردید. ----- ۱۷۳

ذکر دعوای نواب نایب السلطنه و اسماعیل خان در عرض راه گنجه با گروه فجره و تفویض ایالت مملکت آذربایجان به آن شاهزاده جهان «۶» و اد

ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان و داستان عبد الرحمن پاشای بابان و رجعت موکب ظفر نشان به دار الخلافه ط

ذکر سور با سرور نواب شاهزاده فرخ لقا حسن علی میرزا «۴» ----- ۱۷۹

ذکر اوضاعی که بعد از حرکت موکب ظفر بنیاد در آذربایجان رخ داد خاصه قتل «۱» ایشپخدر بدنهاد ----- ۱۸۱

بخش ۳ ----- ۱۸۵

بهاریه سال فرخ مآل بارس ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و یک «۱» هجری و کیفیت «۲» تفویض منصب جلیل استیفای مم

ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت فرانسه و سبب دوستی و مراوده ایشان با دولت علیه ایران و آمدن موسی «۳» ژوبر سفیر و تعیین میرزا ه

ذکر قتل ابراهیم خلیل خان در قرا باغ و اختلال کار آن جا و تعیین امرا و لشکر و احوال آن کشور ----- ۱۸۹

ذکر دارایی نواب محمد علی میرزا در سرحدات عراقین عرب و عجم و تاخت و تاز [به] سرحد روم و سایر اوضاع آن مرزوبوم ----- ۱۹۱

ذکر دعوای سرداران این دولت علیه با سلیمان پاشای کهیا و گرفتاری او به کمند غازیان توانا و عزیمت جناب مجتهد زمان شیخ محمد جعفر نجف

ذکر تسلط جماعت روسیه از روی تغلب [۱۵۴] به ولایت مغصوبه از آذربایجان و سرداری و ایالت حسین خان قاجار قزوینی در آذربایجان و ایروان

بخش ۴ ----- ۱۹۶

بهاریه سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و دو هجری و عزیمت موکب علیه به چمن سلطانیه ----- ۱۹۶

ذکر مأموریت غراف گداویچ به سرداری گرجستانات و طلب مصالحه از دولت علیه از فرط نیرنجات و تعیین لشکر به محافظت ایروان و آن صفحات

ذکر مجادله سرحداتاران دولتین بهتتین روم و روس با یکدیگر و تدابیر نواب نایب السلطنه و سردار ایروان در باب این قضیه مقدر «۱» ----- ۱۹۸

ذکر مجادله محمد خان دولوی قاجار نایب مملکت خراسان با فیروز الدین میرزای افغان والی هرات و قتل صوفی اسلام نام قلندر و شکست سپاه ا

ذکر ورود جنرال غاردانخان «۱» ایلچی دولت قرال فرانسه از جانب ناپلیون پادشاه آن مملکت به اتفاق میرزا محمد رضای منشی و مأموریت عسک

ذکر نظم نظام جدید «۴» از همت صاحبقران رشید ----- ۲۰۳

ذکر اوضاعی که در سرحدات روم از آخسقه و قارص و بغداد اتفاق افتاد و «۱» وزارت سلیمان پاشای کهیا در بغداد و سفارت آقا محمد ابراهیم شی

ذکر کیفیت شردمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت سند و آمدن ایلچیان ایشان به درگاه معدلت پیوند و سفارت فتحعلی خان غلام پیشخدمت خوا

بخش ۵ ----- ۲۰۹

بهاریه سال خجسته فال لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و سه هجری و آمدن فرستاده سردار روسیه و حرکت موکب «۱»

ذکر مأموریت فرج الله خان افشار به جهت استقلال عبد الرحمن پاشای بابان و شرفیابی محمد علی میرزا به دربار آسمان‌شان ----- ۲۱۰

ذکر مرادوت گداویچ سردار روسیه با جنرال غاردان «۲» خان ایلچی دولت فرانسه و داستان اطمینان دولت انگریز و وقایع اتفاقیه تا ورود به دار الخ

ذکر عزیمت ینارال گداویچ به عزم یورش قلعه ایروان و وقایع اتفاقیه قبل از یورش به آن مکان ----- ۲۱۲

ذکر یورش گداویچ کیچ «۲» به قلعه ایروان و شکست و فرار او به صوب «۳» گرجستان و سایر اوضاع آن زمان ----- ۲۱۳

ذکر سفارت سرهرفردجنس «۱» از دولت انگریز به دربار مینوون و مراجعت جنرال غاردان خان پیمان‌شکن ----- ۲۱۶

ذکر فتاوی مجتهدین در باب مسئله جهاد و سلطنت شرعی شاهنشاه مروّت نهاد و مراجعت سفیر این دولت خداداد از مملکت [۱۷۸] روم وقوع به

بخش ۶ ----- ۲۲۱

ذکر بهاربه سال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری و تعیین برخی [۱۸۰] از شاهزادگان به ایالت ولایات و سا

ذکر سفارت حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به دولت انگریز و برخی وقایع حیرت‌آمیز ----- ۲۲۲

ذکر حرکت موکب اعلی به چمن کمال‌آباد شهریار و وصول امیر قلیچ خان تیموری از ملک خراسان و داستان فتح ترشیز و گرفتاری مصطفی قلی

ذکر تعیین نواب شاهزادگان به اطراف ولایات از محالات حماملو و گنجه و طالش و ظهور انواع فتح و چالش «۲» ----- ۲۲۴

ذکر وصول خبر فتح ترکمانیه تکه و سایر اوضاع اتفاقیه در آن سفر خیر اثر تا هنگام نزول موکب اعلی به مستقر خلافت جاوید اثر ----- ۲۲۷

ذکر وقوع وقایع اتفاقیه در دار الخلافه طهران تا هنگام عزیمت موکب اعلی به «۴» زیارت [حضرت] معصومه [س] قم و شکار کاشان ----- ۲۲۸

بخش ۷ ----- ۲۲۹

بهاربه سال نیکو مآل یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج [قمری] و عزیمت [به] چمن سلطانیه و اوضاع اتفاقیه ۲۲۹

ذکر آمد و رفت دیر «۱» جان ملکم بهادر خان سفیر دولت انگریز و حرکت از سلطانیه به اوجان و اخبار فتوحات فراوان و ورود فرستادگان داغست

ذکر سبب عزیمت حسین خان به آخسقه و شکست از روسیه و سایر اوضاع از تلافی شکست و غیر آن ----- ۲۳۳

بخش ۸ ----- ۲۳۵

بهاربه سال میمون فال قوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و خبر شکست طایفه ضاله وهابی در درعیه از سعی

ذکر ورود ایلچی دولت عثمانیه و حرکت رایات ظفر به چمن سلطانیه و تعیین سپاه به مجادله جماعت روسیه ----- ۲۳۶

ذکر سور با سرور نواب شیخ علی میرزا حکمرای ملایر و تویسرکان و عبد الله میرزا والی خمسه در چمن سلطانیه ----- ۲۳۸

ذکر عزیمت نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به صوب هرات و اخذ گروگان و مالیات از والی آن صفحات ----- ۲۳۹

ذکر تعیین سپاه به تدمیر «۱» عبد الرحمن پاشای بابان و مآل کار آن ضلالت نشان و بعضی اوضاع تا ورود [به] طهران ----- ۲۴۰

ذکر ورود سرگور اوزلی بارونت، ایلچی دولت انگریز به اتفاق حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی ----- ۲۴۱

ذکر فتح سنگر سلطان بود و گرفتاری روسیه ضلالت نمود و فتوحاتی که از سعی ولیعهد مسعود رخ نمود ----- ۲۴۴

۲۴۶	ذکر بروز مزار ارغون خان مغول در سجاس رود ولایت خمسه و ظهور جواهر و طلاآلات و وصول به خزانه
۲۴۷	بخش ۹
	بهاریه سال میمون فال بیچی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و حرکت به سلطانیه و تعیین سپاه به طالش [و] :
۲۴۹	ذکر تعیین لشکر در دفعه ثانی به جهت استیلا دادن عبد الرحمن پاشای بابان و اوضاع اتفاقیه تا ورود به طهران
۲۵۰	ذکر سوانح محل اصلاندوز و عرض آن به خدمت شاهنشاه ظفر دلیل و تعیین اسماعیل خان به محافظت اردبیل
۲۵۳	ذکر سوانح قلعه‌جات ارکوان و لنکران از صدمات روسیه بی‌ایمان و سایر اوضاع اتفاقیه در دار الخلافه طهران
۲۵۴	بخش ۱۰
	بهاریه سال فرخنده مآل تخاقوی ئیل ترکی معادل سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت «۱» هجری [قمری] و نقل مکان به باغ مبارکه نگارستان:
	ذکر طغیان یوسف خواجه کاشغری در دشت ترکمان و تعیین نواب شاهزادگان و امرا از رکاب و خراسان و مازندران و عاقبت کار آن و ورود موکب
۲۵۷	ذکر اوضاع اتفاقیه در چمن سلطانیه اعم از ورود سفرای اسلامبول و بغداد و فتوحات دشت ترکمان و حرکت به سمت آذربایجان
۲۵۹	ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به ولایت تفلیس و وقوع «۱» مصالحه روسیه با دولت جاوید انیس
۲۵۹	صورت عهدنامه دولتین ایران و روس
۲۵۹	اشاره
۲۶۰	فصل اول:
۲۶۰	فصل دوم:
۲۶۱	فصل سیم:
۲۶۱	فصل چهارم:
۲۶۱	فصل پنجم:
۲۶۲	فصل ششم:
۲۶۲	فصل هفتم:
۲۶۲	فصل هشتم:
۲۶۳	فصل نهم:
۲۶۳	فصل دهم:
۲۶۴	فصل یازدهم:

- ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی به آن مرزوبوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم ----- ۲۶۴
- ذکر وصول خبر مخالفت خوانین خراسان با نواب محمد ولی میرزا در اوجان و حصول خبر مخالفت خوانین با یکدیگر در قزوین و ورود به طهران
- ذکر آمدن محمد رحیم خان اوزبک والی خوارزم به دعوت خوانین خراسان و آمدن برخی از خوانین به دار الخلافه طهران ----- ۲۷۰
- ذکر وقایع واقعه در دار الخلافه طهران اعم از تفویض استیفای ممالک به جناب امین الدوله عبد الله خان و ورود فرستادگان اعراب و ادای قروض و
- ذکر عزیمت شاهنشاه دوران به زیارت قم و سیاحت کاشان و مراجعت به طهران و ورود نایب السلطنه از آذربایجان و تعیین اسماعیل خان سردار
- فصل چهارم نخستین شکست فتحعلی شاه از روسیه و پیامدهای آن ----- ۲۷۴
- بخش ۱ ----- ۲۷۴
- بهاریه سال فتح فال ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یک‌هزار و دویست و بیست و نه هجری و آمدورفت ایلچیان دولت روس و انگریز ----- ۲۷۴
- ذکر دعوای اسماعیل خان سردار دامغانی با خوانین خراسانی و شکست آن جنود شیطانی از تأییدات ربانی و طالع فیروز خسروانی ----- ۲۷۶
- ذکر حرکت موکب باشکوه به ولایت فیروزکوه و خبر طغیان محمد زمان خان قاجار ضلالت‌پژوه و گرفتاری آن سراپا اندوه از جان‌افشانی‌های «۳»
- ذکر عزیمت اسماعیل خان سردار به صوب هرات به جهت امداد حاجی فیروز الدین میرزای افغان و رجعت از آن سامان ----- ۲۸۰
- ذکر ورود نواب شاهزادگان محمد ولی میرزا و حسن علی میرزا «۱» به اردوی همایون و مراجعت ثانی ایشان به خراسان و طهران ----- ۲۸۱
- ذکر مأموریت سپاه به تنبیه ترکمانان و رجعت موکب اعلی به دار الخلافه طهران ----- ۲۸۱
- ذکر سور پر سرور نواب شاهزادگان امام میرزای «۲» سرکشیکچی باشی دربار گیتی مدار و ایلخانی ایل جلیل قاجار و محمد رضا میرزای عالی مقد
- ذکر ورود هنری الس «۷» سفیر دولت انگریز به جهت تغییر چند فقره از فصول عهدنامه به درگاه معدلت‌آمیز ----- ۲۸۳
- صورت عهدنامه دولتین ایران و انگریز که سرگور اوزلی بارونت از ابتدا بسته و به سبب تغییر دو فصل که تغییر یافته مسترالس در ثانی بهم پیوسته
- ذکر ورود فرستادگان اطراف و فرستادگانی که به اطراف مأمور شدند و سایر اوضاع آفاقیه ----- ۲۸۷
- ذکر جسارت جناب حاجی ملا محمد زنجانی در خسارت «۳» [به] ارامنه متوقفین دار الخلافه طهران و خرابی کلیسای ایشان و اخراج شدن از آن
- بخش ۲ ----- ۲۹۰
- بهاریه سال خجسته مآل تنگوز ئیل ترکی مطابق با سنه یک‌هزار و دویست و سی گذشته از هجرت نبی و احضار سپاه نصرت پناه به رکاب ظفر هم
- ذکر طغیان اهالی قریه «۱» ذلف‌آباد فراهان و تعیین «۲» سپاه به دفع ایشان و عاقبت کار آن زمره پریان ----- ۲۹۲
- ذکر تعیین اسماعیل خان دامغانی سردار به محاصره قلعه خبوشان و حرکت موکب فیروز اعلی به جانب چمن خوش بیلاق و اوضاع و اتفاق تا نزول
- ذکر آمدن رشید خان افغان به اتفاق وقایع‌نگار و عزیمت شاهانه به شکار مسیله و زیارت قم و مراجعت به مقر خلافت جاوید تحشم «۲» --- ۲۹۵
- بخش ۳ ----- ۲۹۶

بهاریه «۱» سال میمون فال سیچقان ئیل مطابق یکهزار و دویست و سی و یک هجری و سرداری فرج الله خان به خراسان و رجعت رشید خان اف
 ذکر آمدن محمد رحیم خان خوارزمی به حوالی استرآباد و شکست او از جلادت لشکر ظفر بنیاد و حرکت موکب اعلی به سلطانیه خلد نهاد ۲۹۷
 ذکر عزیمت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به محاصره قلعه رادکان و ممنوع شدن از جانب دیوان ----- ۲۹۹
 ذکر خبر قتل اسحق خان قرایی و ولدش حسین علی خان و حرکت موکب اعلی از سلطانیه به دار الخلافه «۲» طهران ----- ۳۰۰
 ذکر قضایایی که بعد از قتل اسحق خان در خراسان اتفاق افتاد و فتنه‌جویی‌های جماعات قرایی و هزاره و افغان بدنژاد ----- ۳۰۱
 ذکر تفویض ایالت مملکت خراسان به نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و احضار نواب محمد ولی میرزا و سایر اوضاع ----- ۳۰۳
 ذکر تنبیه طایفه بلباس و گرفتاری اسد خان بختیاری از سعی دو نوابه بوستان شهریاری ----- ۳۰۵
 ذکر تفویض ایالت دار الخلافه به نواب ظل السلطان علی خان شاهزاده و حکومت دار العباد «۱» یزد به محمد زمان خان آزاده ----- ۳۰۷
 ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر وکلای دولت انگریز و توقف هنری ولک به دربار شوکت فلک تأس
 بخش ۴ ----- ۳۱۰

بهاریه «۱» سال نیکو مأل اودئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ایراد تدارکات ورود ایلچی روس و مأموریت جناب مع
 ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به خبوشان و اوضاع خوانین و فرستادن پیشکش و امداد به جهت هرات ----- ۳۱۲
 ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به هرات و فتح قلعه‌جات جام و غوریان و خدمت‌گزاری جماعت افغان ----- ۳۱۳
 ذکر محاصره قلعه هرات و تسخیر محکمه مصلی و اطاعت افاعنه ----- ۳۱۵
 ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به صوب بالا مرغاب و شکست اسماعیل خان سردار از جماعت هزاره و سایر اوضاع واقعه ----- ۳۱۶
 ذکر سور پر سرور نواب علی خان شاهزاده الملقب به ظل السلطان و حضرت اللهویدی میرزا ----- ۳۱۹
 ذکر احوال و اوضاع الکسندر یرملوف ایلچی دولت روسیه و کیفیت ورود او به ولایات «۱» ایروان «۲» و تبریز و خمره و حرکت موکب اعلی به سل
 ذکر ورود ایلچی دولت روسیه به اردوی اعلی و گذرانیدن پیشکش و هدایا از نظر عنایت سیر شاهنشاه معلی ----- ۳۲۲
 ذکر سؤال و جواب امینان دولت علیه با ایلچی شوکت روسیه و مراجعت او از دربار سلطنت سنتیه ----- ۳۲۵
 ذکر مأموریت محبعلی «۱» خان خلج حاکم ساوه و سرکرده دسته جانباز خلج به سفارت روم و مراجعت از آن بوم «۲» ----- ۳۲۷
 ذکر عزیمت ملالی و اهالی دار العباد یزد به قتل میرزا شاه خلیل الله محلاتی امام طایفه ملاحده اسماعیلیه و سیاست مرتکبین از معدلت شاهنش
 ذکر خبر فتح بندر مغویه «۱» فارس و عزیمت حضرت صاحبقران به مازندران بهشت نشان و مراجعت به دار الملک کیان ----- ۳۲۹
 ذکر ورود فتح خان وزیر شاه محمود افغان به بلده طئیه هرات و گرفتاری حاجی فیروز الدین میرزا و وقوع بعضی از حالات و واقعات ----- ۳۳۰
 بخش ۵ ----- ۳۳۲

- بهاریه «۱» سال نیکو مآل بارس ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و سه هجری و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی ۱۱
- ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت دولت انگریز در دفعه ثانی و بردن نامه و هدایا به جهت سایر دول فرانسه و نمسا «۱»
- ذکر مجادله نواب حسن علی میرزا با فتح خان افغان و شکست آن طایفه بی‌ایمان از فضل قادر سبحان و سایر اوضاع آتفاقیه در آن عهد و اوان ۵
- ذکر حرکت موکب عتیوق طوق از چمن میدان چوق و فرار رحیم خان خوارزمی و فتوحات نمایان و اوضاع تربت حیدریه و غیر آن و ورود اردوی کی
- ذکر اتمام کار قلعه تربت‌حیدریه و شرفیابی نواب شجاع السلطنه البهتیه به دربار دولت علیّه با خوانین و رؤسای ترکمانیه سامان سرخس و اوضاع اد
- ذکر عزیمت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم به قلعه شیروان به جهت استمالت رضا قلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان و اوضاع آتفاقیه در آن ،
- ذکر تاخت‌وتاز سقناقات ولایت خبوشان و اتمام کار محاصره آن و عزیمت زیارت ارض اقدس و رجعت به دار الخلافه مقدس ----- ۳۴۶
- ذکر ورود فرستاده شاهزاده کامران افغان و آوردن پیشکش و عرض اختلال دولت افغان و شرفیابی نواب شجاع السلطنه به دربار و وفات حاجی مح
- ذکر ورود معتمد دولت روسیه بولکونوک مزاراویچ به دربار شوکت‌مدار و رجعت میرزا عبد الحسین خان از سفارت نمسا ----- ۳۵۱
- بهاریه سال فرخ مآل توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه میمونه یکهزار و دویست و سی و چهار و مراجعت نواب شجاع السلطنه علیّه به ارض اقدس
- ذکر تعیین سپاه به تنبیه داود پاشای وزیر بغداد و تفویض ایالت گیلان به نواب محمد رضا میرزا و سایر امور آتفاقیه تا ورود به دار الخلافه بهتیه ۵۲
- ذکر وفات جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم و تفویض این منصب معظم به جناب حاجی «۴» محمد حسین خان نظام الدوله و اوضاع واقعه در د
- [۳۰۸] ذکر سور با سرور نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا و نواب همایون میرزا و سرکار خا
- بخش ۷ ----- ۳۵۷
- بهاریه «۱» سال نیکو مآل لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و پنج و ورود جمعی از فرستادگان افغان و روس و وقایعی که در س
- ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به تربت‌حیدریه و اتمام کار محمد خان و رسیدن فرستادگان شوکت افغان ----- ۳۵۹
- ذکر ظهور «۱» صوفیه نعمت‌اللهی در ولایت گیلان و عزیمت موکب اعلی به قریه لوشان و دفع ایشان و رسیدن اخبار آذربایجان و رجعت به طهر
- [۳۱۳] ذکر بواعث فتنه و فسادی که فی مابین دولتین علیتین ایران و روم اتفاق افتاد و دوستی قدیم و جدید را بر باد داد ----- ۳۶۲
- ذکر سفارت حاجی حیدر علی خان شیرازی نزد محمد علی پاشای والی مصر و دفع طایفه وهابی از اهتمامات سلطان عصر ----- ۳۶۴
- بخش ۸ ----- ۳۶۵
- بهاریه سال نیکو فال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و شش هجری و مأموریت جناب معتمد الدوله «۱» میرزا عبد الوهاب ،
- ذکر وصول اخبار فتوحات قلعه‌جات هزاره و خدمت‌گزاری شاه محمود افغان و ظهور التفات نمایان درباره نواب هلاکو میرزای رشادت بنیان ۳۶۷
- ذکر فتوحات ترکمان و انفاذ باب مرّع به جهت ضریح مقدّس روضه حضرت رضوی علیه السلام و رجعت موکب خسروی به دار الملک کسروی و
- ذکر فتوحات قلاع توپراق قلعه و آق‌سرای و بایزید و سایر قلعه‌جات سرحدات روم از سعی نواب ولیعهد جلادت ملزوم ----- ۳۷۰

ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه به تسخیر ولایت ارزنة الزّوم و فتوحات واقعه در آن مرزوبوم تا هنگام ورود موکب ظفرانگیز به دار السلطنه تبریز

ذکر عزیمت نواب دولتشاه محمد علی میرزا به تسخیر ولایت شهرزور و دعوای او با محمد آغای کهپای مغرور و شکست کهپا از لشکر منصور ۷۳

ذکر عزیمت نواب محمد علی میرزا به زیارت عسکرتین و خاتمه کار او از ظهور حوادث خافقین «۳» و سایر حوادث شور و شین ----- ۳۷۵

ذکر وقوع بلای وبا در مملکت فارس و اتلاف انبوهی از مسلمانان و تحریر قصیده [ای] که درین باب در مدح جناب ولایت مآب عرض شده نغوذ با

بخش ۹ ----- ۳۸۳

بهاریه سال میمنت مآل یونت ثیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری و حرکت موکب اعلی به سلطانیه ----- ۳۸۳

ذکر آمدن پاشایان عظام از دولت عثمانی به سرحدات و عزیمت نواب نایب السلطنه به آن ولایات و ایراد برخی روایات ----- ۳۸۳

ذکر مجادله نواب نایب السلطنه با سرداران سپاه دولت عثمانی و شکست آن خیول شیطانی از تأییدات حضرت سبحانی و بخت بلند اعلیحضرت

ذکر تعیین نواب شاهزادگان به خرابی ساحات بغداد و شهرزور و حرکت موکب اعلی به جانب عراق و وقایع بلای و باو غیره تا هنگام ورود خسرو آف

ذکر وقوع واقعات در دار الخلافه اقم از خبر فتوحات آذربایجان و صفحات ترکمان و وصول نواب شاهزادگان و غیر آن و سایر وقایع زمان جنت سب

بخش ۱۰ ----- ۳۹۱

بهاریه سال فرخ مآل قوی ثیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و مأموریت میرزا محمد علی آشتیانی به ولایت ارزنة الزّوم و ت

ذکر تصرف داود پاشای وزیر بغداد در قصبه مندلیج و مأموریت نواب محمد حسین میرزا حشمت الدوله به استرداد قلعه مزبور از گماشتگان آن وزی

ذکر تغییر و تبدیل ولات «۲» خراسان و قزوین و بسطام و تعیین خدمت پاسبان‌بازی‌گری و سایر امور ایام ----- ۳۹۴

ذکر ترک عزیمت سفر درین سال خجسته فرّ و وقایع واقعه در دار الخلافه جاوید اثر و زیارت [حضرت] معصومه (ع) ----- ۳۹۵

ذکر احوال و اوضاع جناب حاجی محمد حسین خان صدراعظم و موجبات رحلت او ازین سرای وحشت توام و غیره ----- ۳۹۶

ذکر ورود نجیب افندی سفیر دولت روم و وقوع مصالحه و تحریر عهدنامه با امنیان دولت ابد ملزوم ----- ۳۹۸

صورت عهدنامه دولتین علیتین ایران و روم ----- ۳۹۹

بخش ۱۱ ----- ۴۰۲

بهاریه سال میمون فال بیچین ثیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری و حرکت به سلطانیه و اجماع ملک‌زادگان و تغییر و تب

بخش ۱۲ ----- ۴۰۴

بهاریه سال فرخ مآل تخاقوی ثیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و عزیمت اصفهان و مراجعت به طهران و حرکت [به] سلطانیه و س

ذکر ورود نواب نایب السلطنه العلیه و بولکونوک وکیل دولت روسیه و مأموریت وقایع‌نگار مروزی به تفلیس و اوضاع واقعه تا ورود به دار الخلافه جاو

ذکر تصرف روسیه در قریه بالغلو و مراجعت وقایع‌نگار مروزی از تفلیس با انواع افسانه و گفتگو ----- ۴۰۸

ذکر وفات بعضی از امراء دربار و شرفیابی نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش و بخشش او با منتسبان شوک

اشاره ۴۰۹

تاریخ وفات ابراهیم خان: ۴۱۰

تاریخ وفات امان الله خان والی «۱» کردستان: ۴۱۱

مثنوی تاریخ وفات محمد حسین خان قراگزلوی همدانی: ۴۱۱

تاریخ وفات یوسف خان سپهدار عراق: ۴۱۱

ذکر آمدن رحمان قلی توره خوارزمی به تاخت حوالی ارض اقدس و شکست او از باطن حضرت مقدس ۴۱۱

بخش ۱۳ ۴۱۲

بهاریه سال فرخ مآل ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری که سال آخر از قرن اول دولت جاوید محل است و حکم

ذکر موجبات نثار دولتین ایران و روس و اجماع مجتهدین به جهت جهاد و وقایعی که دست داد ۴۱۴

ذکر کیفیات ورود نواب نایب السلطنه العلیه و ایلچی روسیه و جناب آقا سید محمد و سایر پیشوایان امامیه در چمن سلطانیه و مشاورات در صلح

ذکر مأموریت نواب شاهزادگان و امرا به اطراف ولایات متصرفی روسیه و فتوحات خوی «۱» و قصبات و ولایات قراباغ و گنجه و شیروان و طولش

ذکر مجادله فی مابین نواب نایب السلطنه العلیه و ینارال مددوف سردار دولت روسیه در خارج قلعه گنجه و وقایع قضیه اتفاقیه از حکم تقدیرات از

ذکر وقایعی که بعد از قضیه مددوف اتفاق افتاد اعم از رجعت موکب اعلی به دار الخلافه و اوضاعی که بعد از آن روی داد ۴۲۴

ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه به صوب هرات و آمدن الله قلی توره خوارزمی به ولایت جام و فرار از آن صفحات ۴۲۶

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۴۲۷

تاریخ و ذوالقرنین جلد ۱

مشخصات کتاب

شابک : ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۹-۷ (دوره) ؛ ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۸-۰۸۴-۳۲۰۰۰-۰۸۴-۴۲۲-۹۶۴ (ج. ۱) ؛ ۶۳۲۰۰۰-۰۸۴-۴۲۲-۹۶۴ (ج. ۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۲۰۳۱

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ و ذوالقرنین / تالیف میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری؛ تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر
مشخصات نشر : تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ج ۲

فروست : (کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ۵۸)

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده: Xavari Sirazi. Tarix -e Zol-Qarneyn.

مندرجات : ج. ۱. نامه خاقان. -- ج. ۲. رساله صاحبقران

موضوع : فتحعلی قاجار، شاه ایران، ۱۲۵۰ - ۱۸۵۰ ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ -- جنگ با روسیه، ۱۲۴۳ - ۱۲۱۸ ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ ق. -- سالشمار

موضوع : نثر فارسی، قرن ۱۳

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۴۳

رده بندی کنگره : DSR۱۳۴۲/خ ۲ ت ۲ ۱۳۸۰

سرشناسه : خاوری شیرازی، فضل الله بن عبد الله بنی، ۱۲۶۷ - ۱۱۹۰ ق.

شناسه افزوده : افشارفر، ناصر، ۱۳۲۸ - ، مصحح

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات

شناسه افزوده : کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

تقدیم به

دکتر عبد الحسین نوایی که فخر شاگردی او را دارم و جمشید کیانفر که در این راه راهبانم بود

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۷

سخن کتابخانه

از دیرباز، کتابخانه‌ها به عنوان پایگاه اطلاعاتی، علمی و فرهنگی، از مهمترین عوامل ترقی مادی و معنوی جوامع و شاخصه توسعه یافتگی به شمار می آمده‌اند. در این میان گنجینه‌های نسخه‌های خطی از اهمیتی دو چندان برخوردار بوده و ملتهای به وجود چنین ذخایر معنوی مباهات می کرده‌اند.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی، با داشتن بیش از بیست و دوهزار جلد نسخه خطی یکی از ارزشمندترین کتابخانه‌های موجود دنیا است. این کتابخانه در طول حیات خویش، در کنار نگهداری و تهیه نسخ خطی، تلاش‌هایی نیز در زمینه تصحیح و احیای آنها داشته است. اما این بار مفتخریم به اطلاع دانشمندان و پژوهندگان برسانیم که با تأسیس مرکز پژوهش و آموزش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، سعی بر آن است تا کار احیا و نشر نسخ خطی را شتاب و غنای بیشتری بخشیم و با تصحیح انتقادی و نشر متون برجای مانده از پیشینیان، بنیادهای رشد و تعالی فرهنگی جامعه خویش را مستحکم، و نسل جوان را با فرهنگ و تمدن والای ایران و اسلام، بیش از پیش آشنا سازیم.

اثر حاضر، به نام تاریخ ذوالقرنین نگاشته میرزا فضل‌الله شیرازی، متخلص به خاوری، که به کوشش اندیشور گرامی جناب آقای ناصر افشارفر تصحیح شده، یکی از دستنوشته‌های ارزشمند این کتابخانه است که با تصحیح آن، گامی دیگر در جهت احیای متون کهن برداشته شد و اینک به پیشگاه شما خواننده اندیشمند عرضه می‌شود.

سید محمد علی احمدی ابهری رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۹

فهرست مطالب

مقدمه مصحح سی

تاریخ مسمی به ذوالقرنین ۱

[مقدمه مؤلف] ۳

[شرح حال نگارنده] ۶

فصل نخست: اوضاع ایران تا پیش از سلطنت فتحعلی شاه قاجار ۱۱

بخش ۱ ۱۳۱

- ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت ایران ۱۳

بخش ۲ ۱۹۲

- ذکر نسب ایل جلیل قاجار، خاصه سلسله جلیله شاهنشاه تاجدار- خلد الله ملکه ۱۹

- ذکر احوال نواب فتحعلی خان، اعلی جد صاحبقران زمان ۲۱

- ذکر حالات و فتوحات محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلادت‌نشان و شمه‌ای از احوال نواب حسین قلی خان الملقب

به جهانسوز شاه ۲۴

- ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نواب محمد حسن خان و پدر و عم بزرگوار حضرت

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۱۰

صاحبقران ۲۷

- ذکر ولادت با سعادت اعلیحضرت صاحبقرانی ۲۹

بخش ۳ ۳۳۳

- ذکر انتقال دولت زند به این سلسله ارجمند و بیان مختصری از حالات و فتوحات خاقان شهید ظفرمند تا هنگام ولیعهدی خاقان

عدوبند ۳۳

- ذکر عزیمت سلطان شهید به مملکت آذربایجان و احضار صاحبقران کشورستان از شیراز و تفویض منصب ولیعهدی دولت جاوید

طراز ۴۲

- ذکر شتافتن سلطان سعید به آذربایجان و فتح قلعه شوشی و اختتام کار آن حضرت از ظلم سپهر آبنوسی ۴۵

بخش ۴ ۵۱

- ذکر رسیدن خبر قتل سلطان شهید به شاهنشاه صاحبقران و مسارعت او به دار الخلافه طهران ۵۱

بخش ۵: ۵۵

- ذکر فتنه صادق خان شقاقی پر نفاق و رسیدن این خبر به خسرو آفاق ۵۵

- ذکر عزیمت شاهنشاه دشمن شکن به دفع صادق خان پر نفاق و شکست آن مردود عاق از تائیدات حضرت قاسم الارزاق ۵۷

- ذکر نهضت موکب ظفر عنان به جانب بلده طیه زنجان و امورات اتفاقیه در آن سامان و رجعت به دار الخلافه طهران ۶۰

- ذکر رسیدن نعش سلطان شهید و استقبال صاحبقران رشید و روانه کردن به نجف اشرف - علی ساکنها آلف التحیه و التحف ۶۳

- ذکر حمل و نقل اندوخته سلطان سعید از قراپه استراباد ۶۵

فصل دوم: به تخت نشستن فتحعلی شاه قاجار و تسلط بر ایران ۶۷

بخش ۱: ۶۹

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۱۱

- بهاریه سال فرخ مآل یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و دوازده هجری و جلوس صاحبقران کشورستان به اورنگ

سلطنت ایران و توران به یاری ملک مئان ۶۹

- ذکر وصول محمود میرزای افغان از روی تظلم بی پایان به درگاه حضرت صاحبقران کامران ۷۳

- ذکر تکامل محمد تقی خان یزدی در خدمات دیوان و ظهور خدمتگزاری او از سعی امینان دولت جاوید ارکان ۷۵

- ذکر فتنه محمد خان زند و شکست او از صدمات سپاه ظفر پناه عدوبند ۷۷

- ذکر ظهور مخالفت خوانین آذربایجان و حرکت رایات اعلی به آن سامان و تنبیه آن غولان وادی خذلان ۸۰

- ذکر وصول خبر طغیان حسین قلی خان برادر شاهنشاه صاحبقران و رجعت موکب فیروز به عراق از آذربایجان ۸۴

- ذکر صادرات عرض راه و آوردن محمد خان زند روسیاه و خبر مخالفت سلیمان خان گمراه و تدبیرات شاهنشاه آگاه ۸۷

- ذکر حرکت حسین قلی خان از اصفهان به صوب کزاز و فراهان و داستان محمد ولی خان قاجار نادان و اختتام کار ایشان و

اطاعت حسین قلی خان ۸۹

- ذکر صادرات ایام توقف طهران و عفو زلات سلیمان خان با خذلان و سیاست سایر منافقان و روانه داشتن محمود میرزا به ولایت

افغان با امراء خراسان ۹۴

- ذکر حرکت مذبح اسحق میرزای صفوی و گرفتاری او از فضل توجه دودمان علوی ۹۶

- ذکر عزیمت جعفر قلی خان دنبلی به ولایت خوی و تعیین سپاه از درگاه شهنشاه کی به دفع و رفع وی ۹۸

- ذکر وصول ایام زمستان و هنگام آرام در شبستان و تعداد بعضی خیرات و مبرات و فی الجملة تذکاری از احوال حسن قلی خان و

حکومت او در سمنان و کاشان ۱۰۰

بخش ۲: ۱۰۳

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۱۲

- ذکر بهاریه خجسته مآل قوی ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و سیزده هجری [قمری] و عزیمت رایات ظفر آیات به

صوب خراسان و تعیین شاهزاده عباس میرزا با منصب جلیل ولیعهدی دولت به ایالت آذربایجان ۱۰۳

- ذکر حرکت موکب فیروزی نشان به جانب مملکت خراسان و اوضاع اتفاقیه و فتح قلعه نیشابور ۱۰۶
- ذکر حرکت موکب اقدس از ظاهر شهر نیشابور و وصول به خارج ارض فیض ظهور اتفاقیه تا حرکت رایات منصور ۱۰۹
- ذکر صادرات عرض راه مملکت خراسان تا ورود موکب فیروزی نشان به صوب دار الخلافه طهران ۱۱۱
- ذکر وصول موکب نواب ولیعهد دوران در مملکت آذربایجان و فتح قلاع هودر و خوی و شکست جعفر قلی خان ۱۱۴
- ذکر ورود محمود میرزای افغان [در] نوبت ثانی به درگاه عرش مبانی و بروز مرحمت حضرت صاحبقرانی درباره آن سرگردان وادی بی‌سروسامانی ۱۱۷
- ذکر سور با سرور یوسف کنعان سلطنت نواب حسین علی میرزا ۱۱۹
- ذکر ششمه [ای] از اوضاع مملکت و دولت انگریز و سبب مراوده و آمدورفت ایشان با این شوکت جاویدآمیز و آمدن میرزا مهدی علی خان از جانب سرکار دولت کمپنی و ورود فرستادگان تیپو سلطان پادشاه دکن ۱۲۴
- ذکر تفویض ایالت ممالک طبرستان و فارس به نواب شاهزادگان و آمدن فرستادگان معتبر از جانب اللهیار خان قلیچی خیره‌سر حاکم سبزوار ۱۳۰
- بخش ۳ ۱۳۲
- بهاریه سال فیروزی مآل پیچی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهارده هجری و عزیمت خراسان و مأموریت نواب نایب السلطنه به آذربایجان و سیاست صادق خان شقاقی نادان ۱۳۲
- ذکر اوضاع سفر خراسان و فتح قلعه مزینان و مراجعت محمد میرزای افغان و ورود فرستاده قیصر میرزای ایضا و سور شاهزاده محمد ولی میرزا ۱۳۴
- تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۱۳
- ذکر صادرات ایام توقف طهران و عزیمت دار السلطنه قزوین و عیش نواب محمد علی میرزا و سایر اوضاع و رجعت به تختگاه در ورود به دار الخلافه طهران ۱۳۹
- ذکر ورود جان ملکم بهادر ایلچی دولت بهیه انگریز و مأموریت حاجی خلیل خان قزوینی تاجر به سفارت آن شوکت عزت‌آمیز ۱۴۱
- بخش ۴ ۱۴۴
- بهاریه سال فرخ مآل تخاقوی ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و پانزده و مأموریت امرا به محاصره ولایات سبزوار و نیشابور ۱۴۴
- ذکر سیاست جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ۱۴۶
- ذکر تفویض منصب وزارت اعظم و لقب اعتماد الدوله به جناب میرزا محمد شفیع اصفهانی ثم دارالمرزی و عزم شاهنشاه معظم به ارباع ارم توام مشا و زیار و لارو وقوع اخبار مخالفت حسین قلی خان ناهموار در دوم بار ۱۵۰
- ذکر موجبات فتنه حسین قلی خان [در] نوبت ثانی و دفع آن سرگردان وادی حیرانی در کمال آسانی از حرکت رایات ظفر مبانی ۱۵۳
- ذکر حرکت موکب شاهنشاه آفاق به صوب عراق و دفع فتنه حسین قلی خان پر نفاق از تأییدات حضرت قاسم الارزاق ۱۵۶
- ذکر شتافتن اللهیار خان قلیچی به دربار آسمان مدار و حکومت محمد تقی خان قپاخلوی قاجار در سبزوار ۱۶۰
- بخش ۵ ۱۶۲
- بهاریه سال نیکو مآل ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و شانزده هجری و جلوس صاحبقران رشید بر تخت خورشید

و عزیمت [به] خراسان در نوبت ثالث و رجعت به دار الخلافه طهران ۱۶۲

- آرایش سور پسرور نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا ۱۶۵

- ذکر قضیه هائله کربلای معلی از ظلم سعود نامسعود روسیه و اهتمام شاهنشاه آگاه در دفع آن فتنه‌ساز گمراه ۱۶۸

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۱۴

- ذکر تسلط محمود میرزای افغان بر برادر خود شاه زمان و آمدن قیصر میرزا به دربار دولت ابدارکان ۱۷۲

بخش ۶ ۱۷۴

- بهاریه سال نیکو مآل تنگوز ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و هفده هجری و دعوت نواب نایب السلطنه عباس میرزا شاهنشاه

آگاه در سرای خویش ۱۷۴

- ذکر عزیمت رایات ظفر نشان به صوب گرگان و گرفتن گروگان از ترکمانان واقعه در آن مکان و رجعت به دار الخلافه طهران

۱۷۴

- ذکر تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اخرس و سیاست او در حضور سرکار قدر اقتدار اقدس ۱۷۷

فصل سوم: جنگهای ایران و روسیه ۱۸۱

بخش ۱ ۱۸۳

- بهاریه سال نیکو مآل سیچقان ئیل خیریت دلیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و هجده هجری [قمری] و خبر مداخلت [کشور]

روسیه در ولایت گنجه و ایالت حسن علی میرزا و ابراهیم خان در طهران و کرمان ۱۸۳

- ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت روسیه بی‌ایمان و سبب مداخلت ایشان در ملک ایران و تسخیر ولایت گنجه و قتل

جواد خان زیاد لوی قاجار ۱۸۶

- ذکر مراوده محمد خان قاجار حاکم ایروان با روسیه بی‌ایمان و مأموریت نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا به استمالت محمد

خان نادان و حرکت رایات ظفر نشان به سلطانیه و آن سامان ۱۹۴

- ذکر قتل حاجی خلیل خان سفیر دولت ایران در بندر بمبئی هندوستان و آمدن ایلچی دولت کمپنی به عذرخواهی آن و سفارت

محمد نبی خان در عوض مشار الیه به آن سامان ۱۹۶

- ذکر حراکت نواب نایب السلطنه به صوب ایروان و مجادله او با طایفه روسیه بی‌ایمان و وقایع اتفاقیه در آن عهد و اوان ۲۰۰

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۱۵

- ذکر وحشت محمد خان از طایفه روس و توسل او به دولت ابد مانوس و جسارت ایشپخدر به محاصره قلعه ایروان و مجادله او با

نواب ولیعهد دوران ۲۰۳

- ذکر حرکت موکب اعلی از چمن سلطانیه و صادرات عرض راه و شیخون بردن به معسکر روسیه روسیه و تلافی آن قوم حال

تباه و مراجعت بدون مرام و دلخواه ۲۰۶

- ذکر انسداد معابر و قطع آذوقه از روسیه و گرفتاری جمعی از ایشان و فرار ایشپخدر و آمدن محمد خان حاکم ایروان و رجعت به

طهران ۲۰۹

- ذکر ورود فرستادگان امیر ناصر الدین توره اوزبک شاهزاده ماوراء النهر ۲۱۳

- ذکر بروز مخالفت محمد خان نهی غلیجائی افغان در سرحدات کرمان و سیستان و تعیین نوروز خان قاجار به دفع آن ۲۱۵

بخش ۲ ۲۱۷

- بهاریه سال فرخ مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و نوزده هجری [قمری] و عزیمت موکب مظفر به جانب

مملکت باختر و اعلام بعضی احکام و خبر ۲۱۷

- ذکر تعیین نواب نایب السلطنه عباس میرزا به مجادله روس و حرکت به جانب منزل تخت طاوس و برخی اوضاع نامأنوس از وقایع روس منحوس ۲۲۰

- ذکر مجادله نواب نایب السلطنه با بولکونوک روسی و انجام کار بولکونوک روسی از تأثیر سپهر آبنوسی ۲۲۳

- ذکر اخبار فتوحاتی که در منزل تخت طاوس از اطراف رسید و موجب سرور و انبساط خاطر همایون گردید ۲۲۵

- ذکر دعوای نواب نایب السلطنه و اسماعیل خان در عرض راه گنجه با گروه فجره و تفویض ایالت مملکت آذربایجان با آن شاهزاده جهان و اوضاع اصلاندوز و ورود به اوجان ۲۲۸

- ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان و داستان عبد الرحمن پاشای بابان و رجعت موکب ظفر نشان به دار الخلافه طهران ۲۳۱

تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۱۶

- ذکر سور با سرور نواب شاهزاده فرخ لقا حسین علی میرزا ۲۳۳

- ذکر اوضاعی که بعد از حرکت موکب ظفر بنیاد در آذربایجان رخ داد، خاصه قتل ایشپخدر بد نهاد ۲۳۶

بخش ۳ ۲۴۲

- بهاریه سال فرخ مآل بارس ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و یک هجری و کیفیت تفویض منصب جلیل استیفای ممالک و حرکت به چمن سلطانیه و احضار سردار خراسان و مأموریت سرداری جدید به آن سامان خورشید فروزان ۲۴۲

- ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت فرانسه و سبب دوستی و مراوده ایشان با دولت علیه ایران و آمدن موسی ژوبر سفیر و تعیین میرزا محمد رضای منشی قزوینی به سفارت آن کشور بی نظیر ۲۴۴

- ذکر قتل ابراهیم خلیل خان در قراباغ و اختلال کار آنجا و تعیین امرا و لشکر و احوال آن کشور ۲۴۸

- ذکر دارایی نواب محمد علی میرزا در سرحدات عراقین عرب و عجم و تاخت و تاز [به] سرحد روم و سایر اوضاع آن مرزوبوم ۲۵۱

- ذکر دعوای سرداران این دولت علیه با سلیمان پاشای کهیا و گرفتاری او به کمند غازیان توانا و عزیمت جناب مجتهد زمان شیخ محمد جعفر نجفی به شفاعت آن نادان و سایر اوضاع آن سامان ۲۵۳

- ذکر تسلط جماعت روسیه از روی تغلب به ولایات مغصوبه از آذربایجان و سرداری و ایالت حسین خان قاجار قزوینی در آذربایجان و ایران ۲۵۷

بخش ۴ ۲۶۰

- بهاریه سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و دو هجری و عزیمت موکب علیه به چمن سلطانیه ۲۶۰

- ذکر مأموریت غراف گداویج به سرداری گرجستانات و طلب مصالحه از دولت علیه از فرط نیرنجات و تعیین لشکر به محافظت ایروان و آن صفحات ۲۶۱

تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۱۷

- ذکر مجادله سرحداتاران دولتین بهتین روم و روس با یکدیگر و تدابیر نواب نایب السلطنه و سردار ایروان در باب این قضیه مقدّر ۲۶۳

- ذکر مجادله محمد خان دولوی قاجار نایب مملکت خراسان با فیروز الدین میرزای افغان والی هرات و قتل صوفی اسلام نام قلندر

و شکست سپاه افغان ابتر و ورود موکب خسرو مظفر به دار الخلافه بهجت سیر ۲۶۵

- ذکر ورود جنرال غاردانخان ایلچی دولت قرال فرانسه از جانب ناپلیون پادشاه آن مملکت به اتفاق میرزا محمد رضای منشی و مأموریت عسگر خان افشار ارومی به سفارت آن ولایت ۲۶۹

- ذکر نظم نظام از همت صاحبقران رشید ۲۷۰

- ذکر اوضاعی که در سرحدات روم از آخسقه و قارص و بغداد اتفاق افتاد و وزارت سلیمان پاشای کهیا در بغداد و سفارت آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی به روم و وقایع هر مرزوبوم ۲۷۴

- ذکر کیفیت شر ذمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت سند و آمدن ایلچیان ایشان به درگاه معدلت پیوند و سفارت فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجه‌وند به آن مملکت ارجمند و اوضاعی چند ۲۷۵

بخش ۲۷۹ ۵

- بهاریه سال خجسته فال لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و سه هجری و آمدن فرستاده سردار روسیه و حرکت موکب فیروز به سلطانیته و خبر وصول امیرزاده بخارا، ناصر الدین میرزا ۲۷۹

- ذکر مأموریت فرج الله خان افشار به جهت استقلال عبد الرحمن پاشای بابان و شرفیابی محمد علی میرزا به دربار آسمان شأن ۲۸۱

- ذکر مرادوت گداویچ سردار روسیه با جنرال غاردان خان ایلچی دولت فرانسه و داستان اطمینان دولت انگریز و وقایع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه ۲۸۲

- ذکر عزیمت ینارال گداویچ به عزم یورش قلعه ایروان و وقایع اتفاقیه قبل از یورش به آن مکان ۲۸۴

تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۱۸

- ذکر یورش گداویچ کیچ به قلعه ایروان و شکست و فرار او به صوب گرجستان و سایر اوضاع آن زمان ۲۸۶

- ذکر سفارت سرهرفردجنس از دولت انگریز به دربار مینوون و مراجعت جنرال غاردان خان پیمان‌شکن ۲۹۰

- ذکر فتاوی مجتهدین در باب مسئله جهاد و سلطنت شرعی شاهنشاه مروّت نهاد و مراجعت این دولت خداداد از مملکت روم و وقوع بلای زلزله در اکثر بلاد و مرزو بوم ۲۹۴

بخش ۲۹۸ ۶

- ذکر بهاریه سال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری و تعیین برخی از شاهزادگان به ایالت ولایات و سایر احوالات ۲۹۸

- ذکر سفارت حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به دولت انگریز و برخی وقایع حیرت‌آمیز ۳۰۰

- ذکر حرکت موکب اعلی به چمن کمال‌آباد شهریار و وصول امیر قلیچ خان تیموری از ملک خراسان و داستان فتح ترشیز و گرفتاری مصطفی قلی خان شرارت‌انگیز و عزیمت موکب اقدس به چمن اوجان ۳۰۱

- ذکر تعیین نواب شاهزادگان به اطراف ولایات از محالات حماملو و گنجه و طالش و ظهور انواع فتح و چالش ۳۰۳

- ذکر وصول جز فتح ترکمانیه تکه و سایر اوضاع اتفاقیه در آن سفر خیر اثر تا هنگام نزول موکب اعلی به مستقر خلافت جاوید اثر ۳۰۷

- ذکر وقوع وقایع اتفاقیه در دار الخلافه طهران تا هنگام عزیمت موکب اعلی به زیارت [حضرت] معصومه [س] قم و شکار کاشان ۳۰۸

بخش ۳۱۱ ۷

- بهاریه سال نیکو مآل یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج [قمری] و عزیمت [به] چمن سلطانیه و اوضاع اتفاقیه ۳۱۱
- ذکر آمدورفت دیرجان ملکم بهادر خان سفیر دولت انگریز و حرکت از سلطانیه به تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۱۹
- اوجان و اخبار فتوحات فراوان و ورود فرستادگان و داغستان خبر قتل وزیر بغداد و رجعت به طهران ۳۱۴
- ذکر سبب عزیمت حسین خان به آخسقه و شکست از روسیه و سایر اوضاع از تلافی شکست و غیر آن ۳۱۷
- بخش ۳۲۱ ۸
- بهاریه سال میمون فال قوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و خبر شکست طایفه ضالّه وهابی در درعیه از سعی کارگزاران نواب فرمانفرمای فارس ۳۲۱
- ذکر ورود ایلچی دولت عثمانیه و حرکت رایات ظفر به چمن سلطانیه و تعیین سپاه به مجادله جماعت روسیه ۳۲۳
- ذکر سور با سرور نواب شیخ علی میرزا حکمرای ملایر و تویسرکان و عبد الله میرزا والی خمسه در چمن سلطانیه ۳۲۵
- ذکر عزیمت نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به صوب هرات و اخذ گروگان و مالیات از والی آن صفحات ۳۲۸
- ذکر تعیین سپاه به تدمیر عبد الرحمن پاشای بابان و مآل کار آن ضلالت نشان و بعضی اوضاع تا ورود [به] طهران ۳۲۹
- ذکر ورود سرگور اوزلی بارونت، ایلچی دولت انگریز به اتفاق حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی ۳۳۱
- ذکر فتح سنگر سلطان بود و گرفتاری روسیه ضلالت نمود و فتوحاتی که از سعی ولیعهد مسعود رخ نمود ۳۳۵
- ذکر بروز مزار ارغون خان مغول در سجاس رود ولایت خمسه و ظهور جواهر و طلا آلات و وصول به خزانه ۳۳۸
- بخش ۳۴۱ ۹
- بهاریه سال میمون فال بیچی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و حرکت به سلطانیه و تعیین سپاه به طالش [و] نظم آن صفحات ۳۴۱
- تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۲۰
- ذکر تعیین لشکر در دفعه ثانی به جهت استیلا دادن عبد الرحمن پاشای بابان و اوضاع اتفاقیه تا ورود به طهران ۳۴۳
- ذکر سوانح محل اصلاندوز و عرض آن به خدمت شاهنشاه ظفر دلیل و تعیین اسماعیل خان به محافظت اردبیل ۳۴۶
- ذکر سوانح قلعه جات ارکوان و لنکران از صدمات روسیه بی ایمان و سایر اوضاع اتفاقیه در دار الخلافه طهران ۳۴۹
- بخش ۳۵۲ ۱۰
- بهاریه سال فرخنده مآل تخاقوی ئیل ترکی معادل سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری [قمری] و نقل مکان به باغ مبارکه نگارستان ۳۵۲
- ذکر طغیان یوسف خواجه کاشغری در دشت ترکمان و تعیین نواب شاهزادگان و امرا از رکاب خراسان و مازندران و عاقبت کار آن و ورود موکب علیه به چمن سلطانیه ۳۵۳
- ذکر اوضاع اتفاقیه در چمن سلطانیه اعم از ورود سفرای اسلامبول و بغداد و فتوحات دشت ترکمان و حرکت به سمت آذربایجان ۳۵۷
- ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به ولایت تفلیس و وقوع به مصالحه روسیه با دولت جاوید انیس ۳۵۹
- صورت عهدنامه دولتین ایران و روس ۳۶۱
- ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی به آن مرزو بوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم

۳۶۷

- ذکر وصول خبر مخالفت خوانین خراسان با نواب محمد ولی میرزا در اوجان و حصول خبر مخالفت خوانین با یکدیگر در قزوین و ورود به طهران ۳۷۰

- ذکر آمدن محمد رحیم خان اوزبک والی خوارزم به دعوت خوانین خراسان و آمدن برخی از خوانین به دار الخلافه طهران ۳۷۵

- ذکر وقایع واقعه در دار الخلافه طهران اعم از تفویض استیفای ممالک به جناب امین الدوله عبد الله خان و ورود فرستادگان اعراب و ادای قروض جناب معتمد الدوله

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۲۱

العلیه میرزا عبد الوهاب ۳۷۶

- ذکر عزیمت شاهنشاه دوران به زیارت قم و سیاحت کاشان و مراجعت به طهران و ورود نایب السلطنه از آذربایجان و تعیین اسماعیل خان سردار دامغانی به خراسان ۳۷۹

فصل چهارم: نخستین شکست فتحعلی شاه از روسیه و پیامدهای آن ۳۸۱

بخش ۱ ۳۸۳

- بهاریه سال فرخ فال ایت ئیل ترکی مطابق سنه یک هزار و دویست و بیست و نه هجری و آمدورفت ایلچیان دولتین روس و انگریز ۳۸۳

- ذکر دعوای اسماعیل خان سردار دامغانی با خوانین خراسانی و شکست آن جنود شیطانی از تائیدات ربّانی و طالع فیروز خسروانی ۳۸۶

- ذکر حرکت موکب باشکوه به ولایت فیروزکوه و خبر طغیان محمد زمان خان قاجار ضلالت پژوه و گرفتاری آن سراپا اندوه از جان فشانی های استرآبادی گروه ۳۸۸

- ذکر عزیمت اسماعیل خان سردار به صوب هرات به جهت امداد حاجی فیروز الدّین میرزای افغان و رجعت از آن سامان ۳۹۲

- ذکر ورود نواب شاهزادگان محمد ولی میرزا و حسن علی میرزا به اردوی همایون و مراجعت ثانی ایشان به خراسان و طهران ۳۹۴

- ذکر مأموریت سپاه به تنبیه ترکمانان و رجعت موکب اعلی به دار الخلافه طهران ۳۹۵

- ذکر سرور سرور نواب شاهزادگان امام میرزای سرکشیکچی باشی دربار گیتی مدار و ایلخانی ایل جلیل قاجار و محمد رضا میرزای عالی مقدار و غیره ۳۹۶

- ذکر ورود هنری الس سفیر دولت انگریز به جهت تغییر چند فقره از فصول عهدنامه به درگاه معدلت آمیز ۳۹۷

- صورت عهدنامه دولتین ایران و انگریز که سرگور اوزلی بارونت از ابتدا بسته، به سبب تغییر دو فصل که تغییر یافته مستر الس در ثانی به هم پیوسته است الحمد لله

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۲۲

الکافی الوافی ۳۹۸

- ذکر ورود فرستادگان اطراف و فرستادگانی که به اطراف مأمور شدند و سایر اوضاع اتفاقیه ۴۰۳

- ذکر جسارت جناب حاجی ملا محمد زنجانی در جسارت [به] ارامنه متوقفین دار الخلافه طهران و خرابی کلیسای ایشان و اخراج شدن از آن سامان ۴۰۵

بخش ۲ ۴۰۹

- بهاریه سال خجسته مآل تنگوز ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و سی گذشته از هجرت نبی و احضار سپاه نصرت پناه به

رکاب ظفر همراه ۴۰۹

- ذکر طغیان اهالی قریه ذلف آباد فراهان و تعیین سپاه به دفع ایشان و عاقبت کار آن زمره پریشان ۴۱۱

- ذکر تعیین اسماعیل خان دامغانی سردار به محاصره قلعه خوبوشان و حرکت موکب فیروز اعلی به جانب چمن خوش بیلاق و اوضاع و اتفاق تا نزول حضرت خسرو آفاق به دار الخلافه سپهر مساق ۴۱۲

- ذکر آمدن رشید خان افغان به اتفاق وقایع نگار و عزیمت شاهانه به شکار مسیله و زیارت قم و مراجعت به مقر خلافت جاوید

تحشم ۴۱۵

بخش ۴۱۸۳

- بهاریه سال میمون فال سیچقان ئیل مطابق یک هزار و دویست و سی و یک هجری و سرداری فرج الله خان به خراسان و رجعت

رشید خان افغان ۴۱۸

- ذکر آمدن رحیم خان خوارزمی به حوالی استرآباد و شکست او از جلادت لشکر ظفر بنیاد و حرکت موکب اعلی به سلطانیته خلد

نهاد ۴۱۹

- ذکر عزیمت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به محاصره قلعه رادکان و ممنوع شدن از جانب دیوان ۴۲۲

- ذکر خبر قتل اسحق خان قرایی و ولدش حسین علی خان و حرکت موکب اعلی از سلطانیته به دار الخلافه طهران ۴۲۴

- ذکر قضایایی که بعد از قتل اسحق خان در خراسان اتفاق افتاد و فتنه جویی های

تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۲۳

جماعات قرایی و هزاره و افغان بدنژاد ۴۲۶

- ذکر تفویض ایالت مملکت خراسان به نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا و احضار نواب محمد ولی میرزا و سایر اوضاع ۴۲۹

- ذکر تنبیه طایفه بلباس و گرفتاری اسد خان بختیاری از سعی دو نوباوه بوستان شهریاری ۴۳۲

- ذکر تفویض ایالت دار الخلافه به نواب ظل السلطان علی خان شاهزاده و حکومت دار العباد یزد به محمد خان آزاده ۴۳۵

- ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر وکلای دولت انگریز و توقف هنری ولک به

دربار شوکت فلک تأسیس ۴۳۶

بخش ۴۴۰ ۴

- بهاریه سال نیکو مال اودئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و سی و دو هجری و ایراد تدارکات ورود ایلچی روس و

مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب به ولایت خمسه به سبب احترام سفیر مشار الیه ۴۴۰

- ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به خوبوشان و اوضاع خوانین و فرستادن پیشکش و امداد به جهت هرات ۴۴۲

- ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به هرات و فتح قلعه جات جام و غوریان و خدمت گذاری جماعت افغان ۴۴۴

- ذکر محاصره قلعه هرات و تسخیر محکمه مصلی و اطاعت افغانه ۴۴۷

- ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به صوب بالا- مرغاب و شکست اسماعیل خان سردار از جماعت هزاره و سایر اوضاع واقعه

۴۴۹

- ذکر سورپر سرور نواب علی خان شاهزاده الملقب به ظل السلطان و حضرت اللهویدی میرزا ۴۵۳

- ذکر احوال و اوضاع الکسندر یرملوف ایلچی دولت روسیه و کیفیت ورود او به ولایت ایروان و تبریز و خمسه و حرکت موکب

اعلی به سلطانیته ۴۵۶

- ذکر ورود ایلچی دولت روسیه به اردوی اعلی و گذرانیدن پیشکش و هدایا از نظر

تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۲۴

عنایت سیر شاهنشاه معلی ۴۵۸

- ذکر سؤال و جواب امینان دولت علیه با ایلچی شوکت روسیه و مراجعت او از دربار سلطنت سیه ۴۶۲

- ذکر مأموریت مجعلی خان خلج حاکم ساوه و سرکرده دسته جانباز خلج به سفارت روم و مراجعت از آن بوم ۴۶۵

ذکر عزیمت ملالی و اهالی دار العباده یزد به قتل میرزا شاه خلیل الله محلاتی امام طایفه ملاحدہ اسماعیلیه و سیاست مرتکبین از معدلت شاهنشاه سیه ۴۶۶

- ذکر خبر فتح بندر مغویه فارس و عزیمت حضرت صاحبقران به مازندران بهشت نشان و مراجعت به دارالملک کیان ۴۶۹

- ذکر ورود فتح خان وزیر شاه محمود افغان به بلده طیه هرات و گرفتاری حاجی فیروز الدین میرزا و وقوع بعضی از حالات و واقعات ۴۷۰

بخش ۵ ۴۷۴

- بهاریه سال نیکو مال بارس نیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و سه هجری و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک به خراسان ۴۷۴

- ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت دولت انگریز در دفعه ثانی و بردن نامه و هدایا به جهت سایر دول فرانسه و نمسا و عثمانی ۴۷۶

- ذکر مجادله نواب حسن علی میرزا با فتح خان افغان و شکست آن طایفه بی‌ایمان از فضل قادر سبحان و سایر اوضاع اتفاقیه در آن عهد و اوان ۴۷۸

- ذکر حرکت موکب عیوق طوق از چمن میدان چوق و فرار رحیم خان خوارزمی و فتوحات نمایان و اوضاع تربت حیدریه و غیر آن و ورود اردوی کیوان‌پوی به دور خوبشان و محاصره آن سامان ۴۸۶

- ذکر اتمام کار قلعه تربت حیدریه و شرفیابی نواب شجاع السیطنه البهیة به دربار دولت علیه با خوانین و رؤسای ترکمانیه سامان سرخس و اوضاع اتفاقیه ۴۹۰

- ذکر عزیمت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم به قلعه شیروان به جهت استمالت رضا قلی خان زعفرانلو حاکم خوبشان و اوضاع اتفاقیه در آن سامان و

تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۲۵

مراجعت او به اردوی حضرت صاحبقران ۴۹۲

- ذکر تاخت و تاز سقناقات ولایت خوبشان و اتمام کار محاصره آن و عزیمت زیارت ارض اقدس و رجعت به دار الخلافه مقدس ۴۹۴

- ذکر ورود فرستاده شاهزاده کامران افغان و آوردن پیشکش و عرض اختلال دولت افغان و شرفیابی نواب شجاع السیطنه به دربار و وفات حاجی محمد حسین خان مخاطب‌بار ۴۹۷

- ذکر ورود معتمد دولت روسیه بولکونوک مزاروویچ به دربار شوکت مدار و رجعت میرزا عبد الحسین خان از سفارت نمسا ۵۰۱
بخش ۶ ۵۰۳

- بهاریه سال فرخ مال توشقان نیل ترکی مطابق با سنه میمونه یکهزار و دویست و سی و چهار و مراجعت نواب شجاع السیطنه علیه به ارض اقدس رضویه و حرکت موکب بهیه به چمن سلطانیه ۵۰۳

- ذکر تعیین سپاه به تنبیه داود پاشای وزیر بغداد و تفویض ایالت گیلان به نواب محمد رضا میرزا و سایر امور اتفاقیه تا ورود به دار

الخلافة بهیة ۵۰۴

- ذکر وفات جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم و تفویض این منصب معظم به جناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله و اوضاع واقعه در دار الخلافة از عیش شاهزادگان و کیفیات مملکت خراسان و عزیمت موکب اعلی به کاشان و آمدن ایلچی روم به طهران ۵۰۶

- ذکر سور با سرور نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا و نواب همایون و سرکار خان خانان سلیمان خان نبیره دختری حضرت صاحبقران ۵۱۰
بخش ۵۱۳۷

- بهاریه سال نیکو مآل لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و پنج و ورود جمعی از فرستادگان افغان و روس و وقایعی که در سفر سلطانیه تا ورود به دار الخلافة بهیة روی نمود ۵۱۳
تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۲۶

- ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به تربت حیدریه و اتمام کار محمد خان و رسیدن فرستادگان شوکت افغان ۵۱۵
- ذکر ظهور صوفیه نعمت اللهی در ولایت گیلان و عزیمت موکب اعلی به قریه لوشان و دفع ایشان و رسیدن اخبار آذربایجان و رجعت به طهران و مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان از سفارت دولت انگریز به این سامان ۵۱۸

- ذکر بواعث فتنه و فساد که فی مابین دولتین علین ایران و روم اتفاق افتاد و دوستی قدیم و جدید را بر باد داد ۵۲۰
- ذکر سفارت حاجی حیدر علی خان شیرازی نزد محمد علی پاشای والی مصر و دفع طایفه وهابی از اهتمامات سلطان عصر ۵۲۳
بخش ۵۲۵۸

- بهاریه سال نیکو فال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و شش هجری و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب جناب به خراسان و عزیمت موکب اعلی به خوش ییلاق و گرفتن گروگان از خوانین ۵۲۵
- ذکر وصول اخبار فتوحات قلعه جات هزاره و خدمتگزاری شاه محمود افغان و ظهور التفات نمایان درباره نواب هلاکو میرزای رشادت بنیان ۵۲۸

- ذکر فتوحات ترکمان و انفاد باب مرصع به جهت ضریح مقدس روضه حضرت رضوی علیه السلام و رجعت موکب خسروی به دار الملک کسروی و خبر وقوع زلزله در شیراز و اوضاع جانگداز ۵۲۹

- ذکر فتوحات قلاع توپراق قلعه و آق سرای و بایزید و سایر قلعه جات سرحدات روم از سعی نواب ولیعهد جلادت ملزوم ۵۳۳
- ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه به تسخیر ولایت ارزنة الزوم و فتوحات واقعه در آن مرزوبوم تا هنگام ورود ظفرانگیز به دار السلطنه تبریز ۵۳۶

- ذکر عزیمت نواب دولتشاه محمد علی میرزا به تسخیر ولایت شهرزور و دعوای او با محمد آغای کههای مغرور و شکست کهها از لشکر منصور ۵۳۹

- ذکر عزیمت نواب محمد علی میرزا به زیارت عسکرین و خاتمه کار او و ظهور
تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۲۷

حوادث خافقین و سایر حوادث شور و شین ۵۴۲

- ذکر وقوع بلای وبا در مملکت فارس و اتلاف انبوهی از مسلمانان و تحریر قصیده [ای] که درین باب در مدح جناب ولایت مآب عرض شده- نعوذ بالله من غضب الله ۵۴۷
بخش ۵۵۸۹

- بهاریه سال میمنت مآل یونت ثیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری و حرکت موکب اعلی به سلطانیه ۵۵۸
- ذکر آمدن پاشایان عظام از دولت عثمانی به سرحدات و عزیمت نواب نایب السلطنه به آن ولایات و ایراد برخی روایات ۵۵۹
- ذکر مجادله نواب نایب السلطنه با سرداران سپاه دولت عثمانی و شکست آن خیول شیطانی از تأییدات حضرت سبحانی و بخت بلند اعلیحضرت صاحبقرانی و گردشات آسمانی و قرار معاهده ثانی ۵۶۲
- ذکر تعیین نواب شاهزادگان به خرابی ساحات بغداد و شهرزور و حرکت موکب اعلی به جانب عراق و وقایع بلای وبا و غیره تا هنگام ورود خسرو آفاق به دار الخلافه جاوید میثاق ۵۶۶
- ذکر وقوع واقعات در دار الخلافه اعم از فتوحات آذربایجان و صفحات ترکمان و وصول نواب شاهزادگان و غیر آن و سایر وقایع زمان جنت سبز سپهر خضرا ۵۶۸
- بخش ۱۰ ۵۷۳
- بهاریه سال فرخ مآل قوی ثیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و مأموریت میرزا محمد علی آشتیانی به ولایت ارزنة الروم و تفویض امور بابان به ولیعهد دوران ۵۷۳
- ذکر تصرف داود پاشای وزیر بغداد در قضیه مندلیج و مأموریت نواب محمد حسین میرزا حشمت الدوله به استرداد قلعه مزبور از گماشتگان آن وزیر گنج و پشیمانی داود پاشا و مراجعت شیخ موسی و مأموریت وقایع نگار به آن ولا ۵۷۵
- ذکر تغییر و تبدیل ولایت خراسان و قزوین و بسطام و تعیین خدمت پاسبان
- تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۲۸
- باشی گری و سایر امور ایام ۵۷۷
- ذکر ترک عزیمت سفر درین سال خجسته قزو و وقایع واقعه در دار الخلافه جاوید اثر و زیارت [حضرت] معصومه [س] ۵۷۸
- ذکر احوال و اوضاع جناب حاجی محمد حسین خان صدر اعظم و موجبات رحلت او ازین سرای وحشت توام و غیره ۵۸۰
- ذکر ورود نجیب افندی سفیر دولت روم و وقوع مصالحه و تحریر عهدنامه با امینان دولت ابد ملزوم ۵۸۴
- صورت عهدنامه دولتن علیتین ایران و روم ۵۸۶
- بخش ۱۱ ۵۹۱
- بهاریه سال میمون فال بیچین ثیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری و حرکت به سلطانیه و اجماع ملک زادگان و تغییر و تبدیل در ولات و رجعت به دار الخلافه موکب فیروزی کوکب ۵۹۱
- بخش ۱۲ ۵۹۴
- بهاریه سال فرخ مآل تخاقوی ثیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و عزیمت به اصفهان و مراجعت به طهران و حرکت [به] سلطانیه و سایر وقایع آن زمان ۵۹۴
- ذکر ورود نواب نایب السلطنه العلیه و بولکونوک و کیل دولت روسیه و مأموریت وقایع نگار مروزی به تفلیس و اوضاع واقعه تا ورود به دار الخلافه جاوید انیس ۶۰۰
- ذکر تصرف روسیه در قریه بالغلو و مراجعت وقایع نگار مروزی از تفلیس با انواع افسانه و گفتگو ۶۰۱
- ذکر وفات بعضی از امرا دربار و شرفیابی نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش و بخشش او با منتسبان شوکت جاوید قرار ۶۰۳
- ذکر آمدن رحمان قلی توره خوارزمی به تاخت حوالی ارض اقدس و شکست او از باطن حضرت مقدس ۶۰۷
- تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۲۹

بخش ۱۳ ۶۰۹

- بهاریه سال فرخ مآل ایت ٹیل مطابق با سنه یک‌هزار و دویست و چهل و یک هجری که سال آخر از قرن اول دولت جاوید محل است و حکم سکه صاحبقرانی و وزیر دفائن قدیمه در امکنه متعدده به آسانی ۶۰۹
 - ذکر موجبات نقار دولتین ایران و روس و اجماع مجتهدین به جهت جهاد و وقایعی که دست داد ۶۱۲
 - ذکر کیفیات ورود نواب نایب السلطنه العلیه و ایلچی روسیه و جناب آقا سید محمد و سایر پیشوایان امامیه در چمن سلطانیه و مشاورات در صلح و جنگ و مراجعت ایلچی از دربار فلک اورنگ ۶۱۴
 - ذکر مأموریت نواب شاهزادگان و امرا به اطراف ولایات متصرفی روسیه و فتوحات خوی و قصبات و ولایات قراباغ و گنجه و شیروان و طولش و غیره و ورود ایلچی دولت انگریز ۶۱۸
 - ذکر مجادله فی مابین نواب نایب السلطنه العلیه و ینارال مددوف سردار دولت روسیه در خارج قلعه گنجه و وقایع قضیه اتفاقیه از حکم تقدیرات ازلیه و تدبیرات لم یزلیه ۶۲۴
 - ذکر وقایعی که بعد از قضیه مددوف اتفاق افتاد اعم از رجعت موکب اعلی به دار الخلافه و اوضاعی که بعد از آن روی داد ۶۲۸
 - ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه به صوب هرات و آمدن الله قلی توره خوارزمی به ولایت جام و فرار از آن صفحات ۶۳۱
- تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۳۰

مقدمه مصحح

اشاره

سقوط دولت صفوی بر اثر هجوم افغانه به ایران، ثبات سیاسی موجود را که از زمان حکومت شاه عباس اول در ایران ایجاد شده بود، بر هم زد. اگرچه بعد از یک دهه کشمکش، نادر افشار حکومتی مقتدر در کشور پایه‌ریزی نمود، اما از آن‌جا که تضادهای مذهبی ایران با اقوام و دول همسایه از سویی، و درگیری خوانین در داخل کشور از سوی دیگر، اقتدار منطقه‌ای ایران را بعد از حکومت نادر از بین برده بود، وجود کریم خان زند و خوانین این خاندان هم نتوانست از این اغتشاش بکاهد.

آقا محمد خان قاجار نیز می‌خواست اقتدار عهد نادر را زنده نماید، اما با توجه به سیاست کهنه شده «زور و تطمیع» کاری از وی ساخته نبود. هم‌زمان با این وضعیت سیاسی در ایران، اروپا راه خود را به گونه‌ای دیگر پایه‌گذاری نموده بود. حکومت‌های استعماری با توجه به سیاست‌های مرکانتیلیستی خویش توانسته بودند از کارخانه‌داران و محصولات آنها حمایت نمایند. با این حمایت‌ها، کارخانه‌داران توانستند به مواد خام و بازار فروش مناسبی برای کالاهای خود در اقصی نقاط جهان دست یابند؛ کارخانه‌دارانی که به دنبال انقلاب صنعتی اروپا، با خود انقلابات سیاسی در امریکا و فرانسه به ارمغان آورده بودند. درست در زمانی که آقا محمد خان قاجار، دشمن بزرگ خود را لطفعلی خان زند و در نهایت مردم تفلیس می‌دانست، کشورهای استعماری انگلیس و روسیه و فرانسه هدف مشترکی و آن تسلط بر تمامی ایران را تعقیب می‌کردند و در پی دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس و اقیانوس هند و در نهایت سرزمین هند بودند. البته هر کدام

تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۳۱

با شیوه‌های خاص خویش، چشم طمع به سرزمین ایران داشتند. گرچه این امر از عهد صفوی آغاز شده بود، اما قتل نادر در فتح‌آباد قوچان، دول انگلیس و روسیه را جسورتر نمود.

روس‌ها که از عهد پطر کبیر، معاصر شاه سلطان حسین صفوی، چشم طمع به ایران دوخته بودند، وارد صحنه شدند و با تطمیع

هراکلیوس، سردار نادر در گرجستان، نفوذ سیاسی خود را در این منطقه گسترش دادند. هراکلیوس و فرزندانش به تبعیت روس‌ها درآمدند و با آقا محمد خان قاجار به نبرد برخاستند. متأسفانه آقا محمد خان سیاست‌های قدیمی و زورگویانه را اعمال نمود، و خود قربانی آن شد.

درست در زمانی که بابا خان، فرزند حسین قلی خان جهانسوز و برادرزاده آقا محمد خان، به نام فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۲ ه. ق. در تهران به تخت سلطنت رسید، کاترین دوم ملکه روسیه از دنیا رفت و جانشین وی، پل، که تمایلی به سیاست‌های جنگ‌طلبانه نداشت، در روسیه به سلطنت رسید، اما خیلی زود با توطئه درباریان کشته شد و الکساندر اول، تزار روس گردید. او بعد از مدتی کوتاه بیانیه الحاق گرجستان به روسیه را امضاء کرد و به ایران حمله نمود.

فتحعلی شاه که درگیر جنگ‌های خانوادگی و جنگ با خوانین زمان خود بود و از سیاست‌های جهان اطلاع درستی نداشت، به مدت سی و هشت سال، یعنی تا سال ۱۲۵۰ هجری بر این کشور حکومت نمود. در زمان وی سرزمین‌های وسیعی در آران و ارمنستان از ایران جدا شد. دو جنگ طولانی و بی‌ثمر با عثمانی نمود و عدم حمایت دولت از مردم و مسلمانان هند، موجب حاکمیت خونین انگلیس بر این منطقه حساس شد که همگی از نتایج خفت‌بار سیاست تضعیف ایران بود، که متأسفانه به الگویی برای جانشینان و سیاستمداران بعد از فتحعلی شاه بدل شد.

سیاست آشفته قاجاریان در مسائل داخلی قابل ملاحظه است. بیشتر دلبستگی آنان به حرمسرا، زنان و فرزندانشان بود. آمار زنان و فرزندان و نوادگان و بستگان وی در خاتمه همین کتاب آمده که قابل ملاحظه و بررسی است.

برای پی‌بردن به این دوران خفت‌بار، که سرآغاز بلعیدن خاک ایران است، دسترسی به منابع معتبر بسیار ضروری است تا مورخ بتواند به‌طور دقیق و مستند از

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۳۲

وقایع این دوران آگاهی یابد.

از مورخان این دوره، که وقایع‌نگار یا نویسنده روزنامه‌چهار بوده‌اند، می‌توان اشخاص زیر را نام برد:

۱- میرزا محمد رضی تبریزی مؤلف کتاب زینت التواریخ، که از ظهور خلقت آدم تا ده سال سلطنت فتحعلشاه را به تحریر کشیده است.

۲- میرزا محمد صادق مروزی شیرازی وقایع‌نگار، که سی و شش سال از وقایع این عهد را در کتاب تاریخ جهان‌آرا به تحریر درآورده است.

۳- میرزا فضل الله بن عبد النبی شریفی الحسینی شیرازی متخلص به خاوری است، که تاریخ ذوالقرنین را با توجه به منبع عهد آقا محمد خان، یعنی تاریخ محمدی تألیف محمد تقی ساروی نگاشته است و در آن به توصیف خاندان قاجار از بدایت تا اواسط سلطنت محمد شاه قاجار پرداخته و از این‌رو، یکی از کامل‌ترین منابع دست اول تاریخ عهد قاجار است که، مورخان و محققان کشور می‌توانند با دسترسی به آن، تاریخ قاجار را تا حاکمیت میرزا آغاسی در عهد قاجار مورد پژوهش قرار دهند.

خاوری کیست؟

صاحب حدیقه الشعراء در مورد او می‌نویسد: اسم شریفش، میرزا فضل الله از اعزّه سادات شیراز و برادر مهتر میرزای راز و از احفاد میر سید شریف علامه‌اند. آبا و اجدادشان اغلب در شیراز، کلانتری و بعضی از آنها قضاوت و امامت جمعه و ریاست تامه داشته‌اند. والد مغفورشان میرزا عبد النبی، داماد مرحمت پناه آقا محمد هاشم ذهبی است که ایشان [از] صبیبه‌زادگان آقا محمد هاشم‌اند و خود آقا محمد هاشم، در بدایت حال، منشی دیوان بوده و خدمت می‌کرده تا به خدمت نارد شاه رسیده و در نگارش سبعه عموما و

خط نستعلیق و شکسته کمال مهارت داشته و در علم انشاء نیز مشهور و معروف، و چون فطرت پاکش، قابل افاضه فیض الهی بود، در اواسط حال از خدمت نادر شاه استعفا و به اشاره و ارشاد جناب سید قطب الدین محمد شیرازی، که از اجله عرفای عهد خودند، مشغول عبادت در خدمت پادشاه حقیقی شده تا درجه کمال یافت و جناب سید قطب الدین ایشان را به مصاهره خود سرافراز کرد که نسب ایشان، یعنی «خاوری»

تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۳۳

و «راز» از طرف مادر به سید قطب الدین متصل است، و [خاوری] در یکی از قصاید خود فخریه می‌نماید که:

اجدادم از کرام همی تا ابو تراب آبایم از عظام همی تا ابو البشر

گر سروری مرادم، بس حالت نیاور برتری مرادم، پس سیرت پدر بالجمله جنابان سید قطب الدین و آقا محمد هاشم هریک در زمان خود، پیشوای سلسله ذهبیه بوده و حفظ قواعد و رسوم شریعت و طریقت را به اقصای الغایه می‌نموده‌اند. از دلایل بزرگواری آقا محمد هاشم شمرده‌اند که سال رحلتشان مطابق است با عدد آیه وافی هدایه «ان کتاب الابرار لفی علیین»

میرزا فضل الله شریفی الحسینی خاوری در ۱۱۹۰ در شیراز متولد شد و ابتدا ندیم مخصوص حسین علی میرزا فرمانفرما بود و بعد به تهران رفته به خدمت صدر اعظم میرزا محمد شفیع مازندرانی درآمد: «میرزا شفیع بعد از ملاقات، کمالات ایشان را آگاه شده در خدمت پادشاهش معرفی کرده و در زمره چاکران خاصش جا داد و تصدی امورات دول خارجه و نگارش مراسلاتشان به صلاح و صوابدید ایشان موکول و قریب به پانزده سال مشغول به این کار بود.» (۱)

بعد از این زمان به خدمت وزارت همایون میرزا و محمود میرزا، که حکومت لرستان فیلی و نهاوند را داشته، درآمد. خود وی گلایه‌آمیز در این کتاب اشاره‌ای دارد به این مضمون:

«در اواسط شهر جمادی الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار، موکب ظفر شعار به آن سامان و دیار شتافت [و] در روز ورود موکب انجم تحشم به دارالایمان قم، این بنده خدمت گزار با اهل و عیال بی‌شمار از سامان نهاوند و ولایت الوار به طریق فرار از آن دیار و شرفیاب درگاه فلک مدار شاهنشاه تاجدار مورد تفقادات بی‌شمار آمد. تبیین این مقال آن‌که، بعد از مدت سه سنه افزون که در آن دیار به مباشری افتادم و آدابی نیکو، که موجب مزید امیدواری رعیت و دعاگویی دوام دولت ابدآیت بود، نهادم، از وفور

(۱) - حدیقه الشعراء، ص ۵۳۵-۵۳۶؛ صاحب حدیقه الشعراء در ص ۵۳۶ می‌نویسد: املاکی را که موقوفه جناب سید امیر احمد بن الامام الهمام موسی الکاظم (ع) در قریه میمند است، چون جد ایشان از خدام این آستانه بود و در عهدنامه موقوفاتش از میان رفته، توانست آن را برگرداند و در اختیار برادر خود میرزا بابا قرار دهد.

تاریخ ذو القرنین، مقدمه، ص: ۳۴

حق‌شناسی نواب شاهزادگان آزاده محمود میرزا و همایون میرزا، اوضاع سی ساله نوکری دربار دولت جاوید را بر باد دادم [و] مدت هفت ماه در قلعه رویین دز نهاوند، که از مستحذات محمود میرزای ارجمند است، محبوس بودم و از زندگی و زندگانی مأیوس. بالاخره حضرت صاحبقران دادرش به توسط امنیان شوکت خداداد به دادم رسید و به نوشته و پیغام مقربان و حمایت همسایگان فرار اختیار کرده، بخت سعیدم به آستان خلافت نشان کشید».

در توجیه مطالب خویش در خاتمه کتاب در مورد نواب محمود میرزا می‌نویسد:

«شاهزاده‌ای است غیور و پیوسته سرمست از باده غرور. با وجود خویش احدی را در روزگار موجود نمی‌باشد و از مقام سلطنت پای خود را فراتر نمی‌گذارد و در محفل شاهزادگان از ایشان دور نشسته حرفی از لا و نعم به زبان نمی‌راند، زیرا که احدی را قابل به خاطب خویش نمی‌داند».

به نظر می‌رسد که حبس او در قلعه رویین دز توسط نواب محمود میرزا سبب شده است که شاهزاده مزبور را چنین توصیف کند. او در ادامه می‌افزاید: «مرحله بی‌لطفی او به جایی کشید که دو دفعه در لرستان و نهاوند قاصد جانم گردید به انواع لطایف الحیل از چنگ او رستم و به چاکران درگاه صاحبقران روزگار پیوستم».

بعد از رهایی از دست شاهزادگان مزبور به امر ملفوفه‌نویسی شاه مشغول گشت. «۱» عبد الرزاق بیک دنبلی نیز شرح حالی درباره او و اجدادش می‌نویسد و دیوان وی (مهر خاوری) را معرفی می‌کند و می‌گوید که این دیوان پنج‌هزار بیت از اقسام شعر را دربر می‌گرفته و در روزهای شنبه هر هفته غزلی را خدمت شاه می‌خواند.

در فارس نامه ناصری، شرحی از وی آمده است و علاوه بر آن، رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا، شرحی مفصل از وی تنظیم نموده است. محمود هدایت در گلزار جاویدان، و مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران در دوره قاجار، جلد سوم، از او یاد می‌کند، اما هیچ‌یک از این مورخان، تاریخ مرگ او را ننوشته‌اند. تنها در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی و ملک وابسته به آستان قدس رضوی، جلد دوم، تاریخ

(۱) - حقیقه الشعراء، ص ۵۴۲.

تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۳۵

فوت او را ۱۲۶۶ هجری قمری ذکر نموده‌اند. «۱» مدفن و محل وفات وی شیراز است.

تاریخ ذوالقرنین

مؤلف، این کتاب تاریخی را به سبک سالنامه نگاشته و برای هر سال بهاریه‌ای آورده و وقایع ایام هر سال را برشمرده است. مؤلف، نام کتاب را تاریخ ذوالقرنین نهاده است. واژه ذوالقرنین از قرآن گرفته شده و در لغت به معنای دو قرن عربی است. مؤلف در جلد اول، حوادث مربوط به قرن اول، از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۴۲ را آورده و این جلد را نامه خاقان نامیده است. جلد دوم کتاب که آن را رساله صاحبقران نامیده، شامل حوادث سال‌های ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۰ به اضافه بخشی از سلطنت محمد شاه قاجار است. در انتهای جلد دوم، بخشی به عنوان خاتمه آمده است که در بیان صفات فتحعلی شاه و ذکر اولاد ذکور و اناث وی و همچنین همسران و مطربان دربار وی و نبیره‌های ذکور و اناث به اضافه شرح حال برادر و اعمام و بنی اعمام وی است. این جلد را مؤلف، رساله صاحبقران نام داده است.

نسخه‌های موجود از این کتاب، در حال حاضر در کتابخانه‌های ملی، ملک، مجلس شورای اسلامی، سن پترزبورگ و بریتانیا موجود است.

نسخه کتابخانه ملک شامل دو بخش و خاتمه به خط نستعلیق است که در ۱۲۶۱ در شیراز نوشته شده است. در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، یک نسخه در دو جلد به خط نستعلیق در سال ۱۳۲۵ هجری قمری نوشته شده است. از این کتاب، یک نسخه ناقص در سن پترزبورگ و نسخه دیگر در دو جلد با خاتمه، که بخش برادر و اعمام و بنی اعمام در آن نیست، در بریتانیا موجود است. جدیدترین نسخه از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است که به دلیل ارزش والای آن در تصحیح این کتاب بسیار از آن استفاده شده است.

قدیمی‌ترین نسخ از این کتاب، در کتابخانه ملی است که شامل سه نسخه است.

نسخه اول در دو جلد بدون خاتمه، جلد اول در ۱۲۴۹ و جلد دوم ۱۲۵۵ ه ق، نگاشته

(۱) - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، جلد ۲، ص ۳۸۶، زیر نظر ایرج افشار و محمد تقی دانش‌پژوه با همکاری محمد باقر حجتی و احمد منزوی
تاریخ ذوالقرنین، مقدمه، ص: ۳۶

شده است. نسخه دوم به خط نستعلیق در دو جلد و یک خاتمه در مورد تاریخ قرن سیزدهم نوشته شده است. نسخه سوم این کتابخانه در دو جلد و یک خاتمه به خط نستعلیق و به تاریخ ۱۲۶۲ در شیراز نگاشته شده است.
نسخه سوم، نسخه بسیار ارزشمندی است که اینجانب در سال ۱۳۷۲ از دوست گرامی و فرزانه جمشید کیانفر آن را به امانت گرفته و پس از تنسیخ، با کلیه نسخ بویژه نسخه ملک و مجلس مطابقت داده شد تا صحت و سقم آن دقیقاً مشخص و معلوم گردد.
در نسخه موجود، اشعار بیشتری از نسخ دیگر به چشم می‌خورد. در این کتاب هر جا در پاورقی‌ها از نسخه ملی نام برده می‌شود، منظور همین نسخه سوم کتابخانه ملی است.
فصل‌بندی کتاب و عناوین آن از مصحح است. بخش‌بندی کتاب نیز از مصحح است ولی عناوین بخش‌ها و دیگر عناوین هر بخش از مولف کتاب است.

در پایان از همکاری صمیمانه ریاست محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی، حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمد علی احمدی ابهری سپاس‌گزاری می‌نمایم. و نیز از استاد گرانقدر جناب آقای حائری، مسئول نسخه‌های خطی کتابخانه، آقای کاظم آل رضا که در ویرایش و اصلاح کتاب زحمات فراوانی متحمل شدند، خانم سرلکی که در تایپ کامپیوتری تلاش بسیار نمودند، آقای سید اسماعیل موسوی‌نسب مسئول محترم واحد نشر، و دوستان واحد فیلموتیک کتابخانه کمال تشکر و تقدیر را دارم.
امید است که این کتاب مهم تاریخی مورد توجه و اقبال اساتید و محققان و دانشجویان و دانش‌پژوهان واقع گردد.
ناصر افشارفر - تهران سی‌ام آبان ۱۳۷۸

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱

تاریخ مسمی به ذوالقرنین از تألیفات میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری غفر ذنوبه و ستر عیوبه «۱»

(۱). مجلس: «تاریخ مسمی به ذوالقرنین از تألیفات غفران مآب منشی بی‌نظیر میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری - حشره الله مع اجداده الطاهرین».
تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳

[مقدمه مؤلف]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم فتح الباب نامه خاقانی و فصل الخطاب رساله صاحبقرانی، سپاس افزون از قیاس شاهنشاهی است که ساحات فسیح المساحات خداوندی‌اش، بری از حوادث زوال است و رایات جاوید آیات کشور خدایی‌اش، عاری از آفت عین الکمال. شهرباران هفت کشور را حلقه اطاعتش در گوش است و تاجداران خاور و باختر را تشریف ارادتش زیور دوش.
عزت کونین، در بندگی حضرت اوست و ذلت دارین در محرومی از بساط عزت او. در حریم وحدانیتش عقول عشره راه نیست و از کنه کمال فردانیتش نفوس قدسیه آگاه نه.
با کمال مستوری در عین ظهور است و در عین ظهور از نظرها مستور.

ل مؤلفه [مصر] ع:

نه پیدا و نه پنهان بلکه هم پنهان و هم پیدا
ذاتش را اگر شریکی است، همان ذات اوست و صفاتش را اگر نظیری است، همان صفات او. در قلّه قاف الوهیتش عنقای وهم
معدوم است «۱» و در بحر ربوبیتش غواص اندیشه نامعلوم. کره سموات تسعه «۲» از ریاض جهان جلالش میوه‌ای است و ساحات
اراضی سبعة «۳» از صحن سرای کمالش کریوه [ای]. نواله [ای] از خوان نوالش نعمت دو جهان است و قراضه [ای] «۴» از کان
جمالش طلعت مهر فروزان.

(۱). در قلّه قاف خدایی وی، سیمرغ افسانه‌ای نابود است.

(۲). آسمان‌های نه گانه

(۳). محدوده‌های سرزمین‌های هفتگانه یا هفت اقلیم (بر طبق جغرافیای قدیم)

(۴). تکه‌ای از زر و سیم، بهره، نصیب، عطاء، بخشش

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴

ل مؤلفه:

شاهی که نعمت دو جهان از نوال اوست تکمیل کائنات ز فیض کمال اوست
نه چرخ مستدیر «۱» و مضافات او تمام یک میوه از نهال ریاض جلال اوست جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم «۲» شأنه و تقدست اسمائه؛
تکمیل شئونات آفرینش را به ایجاد «۳» عقل کل پرداخت و عقل کل را رهنمای سبل «۴» و هادی جزء و کل ساخت؛ اعنی خواجه
لولاک و مقصود از آفرینش آب و خاک و مدعوّ به دعوی ما عرفناک.
ل مؤلفه:

محمد زبده امکان خلیل حضرت یزدان کفیل رزق انس و جان وکیل خالق یکتا

رخش در پرده، انجم را ز شرم پرده‌اش برقع تنش بی‌سایه، عالم را به زیر سایه‌اش مأوا امّی لقبی که رساله علوم اولین و آخرین را
بی‌سعی زبان و بیان به نگاهی خواند و اسرار ملکوت «۵» و لا هوت را از انهای قدسیان جبروت به ایمانی «۶» داند. در عروج «۷» بر
مدارج معارج ملکوتش ریسی نیست [۲] و کوتاه‌نظران را در عدم ادراک به این رتبه که ماورای پایه بشریت است، چندان عیبی نه:
«ماللتراب و رب الارباب». هر که آرزوی ادراک مقاماتش دارد، فرق ارادت به درگاه ولایت باب علمش گذارد که «انا مدینه العلم
و علی بابها». «۸» زهی یداللّهی که باب خیر را به زور بازوی الهی کند و فرق دشمنان دین مبین را به خاک ذلت و تباهی آکند.
بعد از نبی، خلیفه بلا فصل است و پس از او یازده تن

(۱). گرد، دوار

(۲). ملی: «عظمت»

(۳). ملی: «جاده»

(۴). راه‌ها

(۵). عالم مجردات بطور مطلق که جبروت و ناسوت در زیر آن واقعند و لا هوت بالای آنست.

(۶). اشاره

(۷). بالا رفتن

(۸). حدیث نبوی که پیامبر (ص) فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آنست.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵

از اولاد امجدش «۱» در مراتب وصایت فروعات آن افضل «۲»، سیما مهر فروزان سپهر مصطفوی و ماه تابان اوج شریعت مرتضوی، شمع شبستان هدایت احمد مختار و آخرین ثمره بوستان ولایت حیدر کرار، المهدی الهادی ابو القاسم صاحب العصر و الامر و الزمان- علیه و علیهم صلوات الله الملك الجبار الی يوم القرار.

بر ذمت همت خداوندی لازم است که هنگام غیبت آن مشعل رخشان راه هدایت، زمام اختیار اهل روزگار را که ودایع بدایع حضرت آفریدگارند، در قبضه اقتدار شهریاری گذارد که ارکان انصاف را بنیاد نهد و عالم کون و فساد را از ظهور عدل و داد، آباد دارد. و لله الحمد که این زمان خجسته و اوان به میمنت پیوسته، نوبت دارایی شاهنشاه با داد و دین است وصیت عدالت و فرمانروایی او، سامعه افروز ساکنین عرصه زمین، و هو السلطان الاعظم و الخاقان الا-کرم ملک الملوک علی الاطلاق، مالک الممالک بالارث و الاستحقاق، المتفوق علی السلاطین بکرائم الاخلاق، ناصر عباد الله باللطف و الاحسان، حامی بلاد الله من الکفر و الطغیان، صاحب المغازی فی الاقطار و الامصار، مالک الفتوحات المذكوره فی صحایف الاسفار، مؤسس مبانی جاه و جلال، مشید ارکان عز و اقبال، بهاء الدنیا و الدین، جمال الاسلام و المسلمین، شمس لفلک السلطنه و الخلافة و الکرامه و الجلاله، بدرا لسماء الشوکه و الابهة و العدالة، مربع نشین چار بالش ایوان کسری و جم، فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، داور دارا در اسکندر اثر، دارای دادگر فریدون فر، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، السلطان فتحعلی پادشاه قاجار؛ اللهم خلد ظلال معدلت و رأفته علی بسیط الارضین و أبد انوار سلطنته «۳» علی قاطبة الموحدين و اجعل راياته مرفوعة «۴» فوق قبة الخضراء و اعدائه مکسورة و لو کانوا فی حصون السماء و احکامه منصوبه «۵» فی اسماء سکان مرکز الغبراء؛ آمین آمین لا ارضی بواحدة حتی أضيف اليها الف آمینا

(۱). فرزندان بلند مرتبه‌اش

(۲). مجلس: «اصل»

(۳). ملى: «سلطنه»

(۴). ملى: «مرفوعتا»

(۵). ملى: «منصوبتا»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶

[شرح حال نگارنده]

اما بعد، چنین گوید بنده مدحت سپار و چاکر ارادت دثار، فضل الله الحسینی شیرازی المنشی المتخلص به خاوری که در ایام دولت خاقان سعید شهید محمد شاه قاجار- انار الله برهانه- که شاهنشاه تاجدار در ملک فارس حکم گزار و در السنه و افواه مشهور به لقب ارجمند «بابا خان»، و لقب «جهانبانی مملکت فارس» علاوه بر آن می‌بود، این بنده سرافکنده چهارده ساله بوده در دبستان اطفال کسب سواد از هر کتاب و رساله می‌نمود. از اتفاقات حسنه، روزی در معبری دیده بر جمال بی‌مثال آن برگزیده حضرت ذوالجلال گشودم و از شعاع چهر آن مهر فروزان به روشنی دیده افزودم؛ روحی دیدم مجسم و فرشته‌ای بصورت آدم. آیات جمال و جلال حضرت ذوالجلال را معاینه [و] مشاهده کردم و گوهر ارادتش را در گنجینه خاطر به ودیعت سپردم.

از آن ایام تا هنگامی که صفحه رخسارم از سبزه خط زنگار گرفت، هوس چاکری در گاه عرش اشتباه را در دل داشتم [۳] و همت

در حصول این مأمول «۱» می‌گماشتم تا این که در بدایت دولت روزافزون، انجام کاری را بهانه ساختم و بر خنک امید نشسته به درگاه آن خسرو یگانه تاختم. چندی در دیوان صدارت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم، مترسل «۲» بودم و خدمات دار الصداره «۳» را متحمل؛ تا بخت سعیدم در پیشگاه بارگاه فلک جاه راه داد و دست اقبال به آب فیروزی بر چهره‌ام گشاد.

بیت:

حبذا بخت مساعد که سوی حضرت شاه‌مردمی کرد و رهم داد پس از چندین گاه

(۱). رسیدن به این آرزو

(۲). دبیر، منشی

(۳). مرکز دیوان صدارت که در رأس آن صدر اعظم قرار داشت.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۷

پس از وفات صدر جلیل‌القدر، برحسب امر صاحبقران خورشید صدر، رشته خدمت یکی از ملک‌زادگان «۱» الدنگ، که قلم را از ذکر نامش کمال ننگ است، چون غل بر گردنم بسته شد و پس از انقضای مدت ده سال، تار و بود زندگانی چندین ساله‌ام از هم گسسته آمد. کار را نه بر وفق مرادم «۲» دیدم، لهذا به درگاه خسرو با احتشام روی آورده آرام گزیدم.

مروّت فطری حضرت صاحبقرانم تربیت کرد و پس از اندک زمانی، بهتر از اول بر سرکار کار آورد. اکثر اوقات به تحریر ملفوفه «۳» فرامین خاصه، که از اسرار مملکت است، در حضور همایون مشغول بودم و از فرمایش عبارات رنگین و مضامین دلنشین، که چون درّ ثمین «۴» از گنجینه خاطر شهریار زمان و زمین سر می‌زد، بر ترقی خویش می‌افزودم و گاهی برحسب الفرمایش به انشاد «۵» غزل‌های شیرین می‌پرداختم و خود را منظور نظر خسرو معدلت قرین می‌ساختم. وقتی در حضرتش سخن از وقایع دولت روزافزون شد و خورشیدوار کوکب این مضمون از مطلع خاطر فیض مظاهرش سر زد که: «منظور از وقایع نگاری، اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است، نه مقصود انشاءپردازی و اظهار فضیلت. تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست «۶» و بر منفعت باشد، نه مطوّل و پر بلاغت و بی‌خاصیت. تاریخ‌نگار را هم لازم است که راست گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه. نه وقایعی از دولت را سهل شمارد و کان لم یکن انگارد، نه تطویلات لا طائل که مورث کدورت و ملامت دل است بر صفحه نگارد و وقایع‌نگاری را مایه جلب نفع نسازد و به تعریفی که درخور پایه هرکس نیست، پردازد.

فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند. اغراض نفسانی را، که لازم ذات حیوانی است، به کنار بگذارد و به راست گفتاری و درست‌نگاری قلم بردارد».

چون این فقرات را، که به منزله الهامات غیبی است، از لفظ گوهریار شنیدم و طبیعت مبارک را مایل به ترتیب چنین تالیفی دیدم، قدم جسارت پیش نهاده این معنی را

(۱). ملّی: «زاده‌گان»

(۲). مجلس: «مرام»

(۳). فرمان پادشاه که قطع آن کوچکتر از فرمان باشد و به مهر کوچک شاه ممهور شده و مقید بر ثبت در دفاتر نباشد (معین، ذیل ملفوفه).

(۴). گوهر گران‌بها

(۵). شعر کسی را برای دیگری خواندن

(۶). روانی کلمات، نبودن الفاظ مشکل در گفتار

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸

ملتزم گردیدم. استدعای خویش را مشرف به شرف قبول یافتم و کلک و دفتر گرفته به زاویه خیال شتافتم.

«میرزا محمد رضی تبریزی» صاحب رقم و عنوان‌نگار دولت جاوید توام، کتابی مسمی به زینت التواریخ، از بدایت ظهور خلقت عالم تا ده ساله وقایع دولت جاوید قوام نوشته و به حکم قضا ازین دار فنا در گذشته است. جناب میرزا محمد صادق مروزی شیرازی، وقایع‌نگار و داروغه دفتر قدر آثار نیز، کتابی مسمی به تاریخ جهان‌آرای ترتیب داده و سی و شش ساله وقایع دولت روزافزون را تحریر نموده ابواب بلاغت و فصاحت بر چهار مستمعین گشوده است. و به سبب وفور افسردگی «۱» و گرفتاری امور معاد و معاش، بعضی وقایع از قلم بدایع رقمش افتاده، بل افتاده از نوشته زیاده است.

این بنده مدحت‌گزار [۴] که اکنون قریب به سی سال است که در دربار دیوان قدر بنیان اعلی چاکرم و جمیع تحریرات وقایع دولت را خود مباشر، دقت‌ها کردم و زحمت‌ها بردم - الحمد لله و المئه - از فیض تربیت شاهنشاه مروّت آیت، جمیع وقایع دولت را به رشته تحریر در آوردم. نه داستانی را از قلم انداختم، نه به ذکر تطویلات بی‌فایده پرداختم. آرایش بهار را در هر سال به مناسبت وقایع همان سنه دو سطری نگاشتم و از انشاهای نامناسب احتراز لازم داشتم. در تعریف صید و شکار و توصیف از باغ و مرغزار و آرایش بزم مینو آثار از شیلان و غیر آن به اندک ایمائی قانع شدم و دولت ابد مدت را نگارنده وقایع آمدم.

اول داستانی که حسب الامر خسروانی من باب امتحان از کلک فصاحت سلکم تحریر شد، حکایت سرتاپا شرافت ولیعهدی شاهزاده «۲» معدلت آیت است، که در سنه یکهزار و دویست و یازده اتفاق افتاد. برخی از استادان سلف و خلف را در نگارش وقایعی که مکرر نوشته شده، قرار بر نقل و تحویل است و کتاب روضه الصفا از تألیفات جناب میر خواند «۳» این معنی را دلیل. وقتی جلد اول تاریخ مطلع السعدین و مجمع البحرين، من تألیفات مولانا عبد الرزاق سمرقندی، منشی دیوان شاهرخ میرزای گورکانی، که مدتی قبل از کتاب روضه الصفا تألیف شده، به دستم افتاد که دو ورق از

(۱). ملّی: «افسرده گی»

(۲). مجلس: «شاهنشاه»

(۳). ملّی: «امیر خواند»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۹

اوایل و اواسط آن مفقود بود؛ نسخه دیگری از همان کتاب نیافتم که دو ورق را نوشته به آن ملحق سازم از [اینرو] رجوع به جلد ششم کتاب روضه الصفا نمودم، پس و پیش عبارات را که نظر [نموده] و با نسخه مطلع السعدین برابر کردم، بدون تغییر حرفی هردو را متمایل و عبارات را متماثل دیدم. با آن که جناب امیر کبیر امیر علی شیر را درین راه اندوخته‌ها صرف شد، ولی بالاخره «۱» قرار کار بر نقل و تحویل کلمات و حرف آمد.

بالجمله چون کتاب نظمی مسمی به مهر خاوری مشعر بر پانزده هزار بیت از قصاید و غزلیات و اقسام فنون شعر ترتیب داده و در روزگار به یادگار نهاده‌ام، همواره منظورم این بود که کتاب نثری نیز ازین بنده بر صفحه دهر باقی ماند.

بیت:

مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعائی و لله الحمد که از یمن تربیت شاهنشاه معدلت آیت، شاهد این آرزویم به کنار آمد و لؤلؤ وقایع دولت پایدار به واسطه کلک بنده مدحت‌گزار آویزه گوش روزگار شد. چون تا این زمان که سنین عمر بر خمسین رسیده، اولاد ذکوری از جهه این صداقت دستور در جویبار زندگی قد نکشیده، لهذا امیدوارم که این دو کتاب نظم و نثر

بر صفحه روزگار به یادگار ماند و هر تن ارباب دولت و معرفت، هم خواند [و] هم نویساند. ذمه ارباب دولت و مکتب را در نویساندن هردو کتاب مشغول کرده‌ام و این استدعای سهل را از باطن به ظهور آورده‌ام.

[مصر] ع:

تا خود چه کنند در جوانمردی‌ها. بنیان کتاب بر دو جلد و یک خاتمه نهادم: جلد اول در وقایع قرن اول از دولت ابد مدت خسروانی و جلد ثانی در ایراد اوضاع قرن ثانی از شوکت جاوید مبانی و خاتمه در ذکر شمایل و مآثر و تعداد اولاد امجاد «۲» و نبایر «۳» و نتایج «۴» حضرت صاحبقرانی. جلد اول را نامه خاقان و جلد ثانی را رساله صاحبقران نام نهادم و هردو جلد را جامعا تاریخ

(۱). مَلّی: «بالاخره»

(۲). فرزندان

(۳). نبیره‌ها

(۴). نتیجه‌ها

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۰

ذو القرنین لقب دادم. امید که - انشاء الله المجید - پسند طبع مشکل پسند شاهنشاه با داد و دین آید و زبان معجز بیان به ذکر تحسین و آفرین گشاید: «بمَنّه وجوده و احسانه».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۱

فصل نخست: اوضاع ایران تا پیش از سلطنت فتحعلی شاه قاجار

بخش ۱

[۵] ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت ایران

هیچ یک از ارباب تواریخ عجم، کیفیت و کمیت مملکت ایران را در کتب خویش ثبت نکرده‌اند. این بنده مدحت گزار به سبب مناسبت و تازگی به ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع آن پرداخت و این گوهر بدیع را آویزه گوش مستمعان ساخت.

بدانکه مملکت فسیح «۱» المساحت ایران - صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان - موافق قانون اهل رصد و زیج، برخی از اقلیم سیّم و اکثری از چهارم و پاره [ای] از پنجم است. طول این مملکت موافق حد و ستور قدیم، از کوه قفقاز که آخر حد گرجستان و داغستان، قرین به خاک روس است تا آخر حد خاک کرمان متصل به دریای هندوستان می‌باشد. مسافت این طول به خط مستقیم، سیصد و سی فرسنگ است و عرض این مملکت از ساحل رود جیحون تا کناره دجله بغداد به خط مستقیم دویست و سیزده فرسخ. بعدش از خط استوا طولاً از کنار دریای هند تا کوه قفقاز، بیست و پنج درجه و سی دقیقه تا چهل و دو درجه است و عرضاً از دجله بغداد تا رود جیحون، سی و سه درجه و بیست دقیقه تا سی و نه درجه و سی دقیقه است.

شانزده ایالت و محل حکومت دارد: یکی در سمت مغرب است که آذربایجان می‌نامند و چهار ایالت در طرف شمال و بحر خزر است که گرجستانات و شیروانات و گیلانات و طبرستانات می‌گویند. دو ایالت در جانب مشرق است که اراضی اوزبک در

(۱). وسیع

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۴

سمت شمالی آن واقع و مسمی به خراسان و غزنین است و یک ایالت در وسط خاک ایران است که عراق عجم معبر از آن و هشت ایالت دیگر برخی بسته به خاک بغداد و بعضی در کنار دریای بصره و بحر عمان و محیط هندوستان است که عبارت از کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و کرمان و مکران و زابلستان و سجستان باشد.

شهرهای مشهور این شانزده ایالت از آذربایجان، تبریز و اردبیل و خلخال و مراغه و خوی و ارومی و ایروان و شوش «۱» و گنجه و نخجوان است و از گرجستان، تفلیس و از شیروانات، شکلی و شماخی و بنادر دربند و بادکوبه و قبه است که در درجه چهل و دو واقع و در کنار دریای خزر اتفاق افتاده است.

از گیلانات، رشت و لاهیجان و فومن و کسگر و بندر انزلی و قصبات طالش و از طبرستانات، یکی استراباد «۲» است که قبل ازین داخل خراسان بوده و ساری و بارفروش «۳» و آمل «۴» و تنکابن و اشرف «۵» که ایضا در کنار بحر خزر است.

از خراسان، هرات و مروشاهیجان و طوس، که مشهد مقدس رضوی است و تربت حیدریه و ترشیز «۶» و قوچان، که معروف به خوبشان است و بزونجرد «۷» و کلات و درجزین و تون «۸» و طبس و بیرجند و نیشابور و سبزوار و بسطام و جاجرم و جوین و دامغان و سمنان و مزیان [است]. از غزنین، فراه و سبزاره قندهار و بلخ و نفس غزنین است که اکنون خراب می‌باشد.

از عراق عجم، اول اصفهان است که بهشت این جهان و از هر حیثیت بهترین شهرهای ربع مسکون است. پس از آن کاشان و قم و طهران و دماوند و یزد و قزوین و زنجان و همدان و نهاوند و بروجرد و تویسرکان و جرفادقان «۹» و سلطان‌آباد «۱۰» کزاز و

(۱). شهر «شوشی» است که امروز «شوشا» خوانده می‌شود.

(۲). نام قدیم شهر گرگان

(۳). بابل امروزی

(۴). ملّی: «آما»؛ در حاشیه نسخه ملّی آمده است: «مقصود آمل بوده است».

(۵). بهشهر امروزی

(۶). شهرستان کاشمر امروزی

(۷). نام قدیم شهر بجنورد است. اعتماد السلطنه در مورد بزونجرد می‌نویسد: «اما شهر بجنورد که در نوشتجات و کتب بزنجرد می‌نویسند ...» (روزنامه اردوی همایون، نمره ششم، یکشنبه بیست و سیم رمضان ۱۳۰۰ ه. ق.).

(۸). شهرستان فردوس امروزی

(۹). گلپایگان

(۱۰). اراک امروزی

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۵

خوانساره «۱» [و] کرمانشاهان است.

از کردستان، سفندج «۲» و سلیمانیه شهرزور و از لرستان، خرم‌آباد فیلی و بهبهان که اکنون داخل ملک فارس است.

از خوزستان، شوشتر و دزفول و حویزه و رامهرمز که در جمع فارس محسوب است. از فارس، خال رخسار عذاری جهان دنواز شیراز [۶] جنت طراز پس از آن لار و ابرقوه و جهرم و دارابجرد و فسا و نیریز و کازرون و مسقط و بحرین و بصره و بندر ابوشهر «۳» و بنادر کنگان و غیره است که در کنار بحر عمان اتفاق افتاده و جزایر خارک و قشم و دیگر جزایر متعلق به بنادر فارس است و در ذکر آنها چندان فایده مترتب نیست.

از شهرهای کرمان، یکی نفس کرمان و بم و نرماشیر و بندرعباسی «۴» است که در ساحل دریای هند و بصره است و جزیره هرموز متعلق به بندرعباسی است و در بحر متصل به این جزیره، مروارید خوب غوص می‌شود و به اطراف عالم می‌رود. شهر [های] مشهور مکران، یکی «کج» «۵» و دیگری «تیج» «۶» که اکنون «کتیج» مرکبا می‌گویند و در کنار بحر هندوستان است.

از زابلستان که سیستانش نامند، شهر «بست» «۷» است و از «سجستان» که عبارت از بلوچستان باشد «ذرنج» «۸» است که زرنند می‌نامند. بالجمله اکثری ازین ولایات از رهگذر آب‌وهوا و طراوت و خضارت «۹» و صفا طعنه‌زن بهشت برین است و از فرط معموریت و آبادانی و ریع «۱۰» محصولات و ظهور چشمه‌سار و رودخانه و انهار و اشجار و وفور قنوات بی‌شمار، خال رخسار عرصه زمین [است].

آب‌وهوای قلیلی از گرمسیرات، به سبب مجاورت حرر «۱۱» و عمان و

(۱). مجلس: «خونسار» (همان خوانسار فعلی است).

(۲). ملک: «سنندج»

(۳). بوشهر امروزی

(۴). بندرعباس

(۵). در منطقه بلوچستان در جلگه با هوکلات در شمال چاه‌بهار قرار دارد.

(۶). تیج یا طبس کنونی که در کنار خلیج چابهار واقع است.

(۷). شهری است در محل التقای دو شعبه رود هیرمند، بین سیستان و غزنین و هرات که اینک در افغانستان قرار دارد.

(۸). در جنوب افغانستان قرار دارد.

(۹). سرسبز

(۱۰). فراوانی و بالا آمدن محصولات

(۱۱). ملک: «خزر»؛ مجلس: «جزیره»؛ اما ظاهرا «حرر» درست است، یعنی منطقه حاره که بحر عمان در کنار آن واقع شده است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶

محیط «۱»، غربا را چندان مطلوب نیست، ولی در اکثر از گرمسیراتش، صحرا صحرا نرگس و ریحان و هامون هامون جنگل و نیستان از انواع فواکه گرمسیری و سردسیری و مرکبات و نخیلات چنان مشحون است که وصف تعداد آن از حوصله اندیشه بیرون. صید نخجیرش از چرنده و پرنده در هر ولایت بی‌نهایت است و در برخی از ولایاتش حیوانات درنده موجود و کم آفت. حشرات الارض در بعضی از ولایاتش وفور دارد و ملخ و سن، که دو حیوان کوچک پرنده و دشمن محصولات است.

در بعضی از محالات، کمال ظهور معدن فلزاتش از آهن و مس و سرب در دار المرز مازندران و دیار خمسه و مملکت آذربایجان دایر است و معدن جوجرد «۲» و نفت نیز در پاره [ای] از محالات وافر. کان فیروزه‌اش، که در نیشابور خراسان است، مشهور عالم و این جوهر نفیس همین مملکت ایران را مسلم است. زعفران خراسان و بندر بادکوبه‌اش معروف است و در میان معطرات، این جنس مرغوب به مزیت موصوف.

«فادزهر» «۳» بزی و گاوی که دافع سمیات و در سلک مقویات است، در مملکت فارس موجود و از استعمالش امراض مهلکه در ابدان مفقود. متاعی که ازین ملک بیرون می‌برند، یکی ابریشم است، که جمیع صنایع ممالک بعیده به سبب این متاع، رواج دارد. دیگر پنبه و رونیاس «۴» و تنباکو و آنگوزه و نفت و زرنیخ و زاج و چوب چپوق شیراز است که اهل اکثری از ممالک قریب و بعید به آنها محتاج. قبل از اینها، که اقمشه سایر ممالک چندان قریبی نداشت، اقمشه ابریشمین این مملکت در ممالک خارجه ترقی

داشت.

اکنون مروارید و سنگ فیروزج و فادزهر بزی و گاوی و قالی هراتی و جوشقانی و فراهانی و شال کرمانی و فرش تفتی و نقش بر روی مقوای خاصه بوته‌سازی، در خارج مرغوب است و مسافری را ارمغانی مطلوب. در خیل مراکب، اسب این مملکت از خراسانی و ترکمانی و محال کعب، از تعریف بی‌نیاز است و دلیران ایرانی به سبب حسن این مرکوب از عالمی ممتاز. اهلس جمیعا داخل طبقه اسلام، مگر ارامنه گرجستان و آذربایجان و قلیلی از طوایف مجوس یزد و کرمان. یهود که از غرباست و دخلی به اهل مملکت ندارد. در

(۱). اقیانوس؛ اقیانوس هند

(۲). گوگرد

(۳). پادزهر

(۴). روناس

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۷

شجاعت و سخاوت و مروّت بی‌نظیرند و در مراتب غریب‌پروری و مهمان‌نوازی، آوازه ایشان [۷] عالمگیر. مجتهدین و علما از علوم عقلی و نقلی بسیارند و تألیفات هریک در جمیع علوم بی‌شمار.

قبل از این که سلطنت این مملکت به سلسله جلیله قاجاریه منتقل شود «۱»، چون دوامی در سلسله سلاطین، مثل اکثری از دول روی زمین نبود و اکثر اوقات از انتقال دولتی به دولتی، روزگار ابواب فتنه و آزار بر چهره اهالی هر دیار می‌گشود، اهلس با وفور سلیقه و دانایی کم صنعت بودند، ولی - الحمد لله و المنه - در ایام دولت این سلسله جلیله به سبب طول مدت، صنایع بی‌شمار در هر ناحیت و دیار موجود شده و فتنه و آشوب مفقود آمده. از آن جمله، در دیار آذربایجان اکثر صنایع از قبیل: اسلحه‌سازی و عمل باروت کوبی و ماهوت‌بافی دار الطباعه، که عبارت از خطوط باسمه است، و غیر آن برپاست و موجب تصدیق اهالی اروپا. شال بدل کشمیر، بل مثل، بل احسن از آن را در ولایات خراسان و کرمان بطوری اختراع کرده‌اند که [امر] بر صاحبان وقوف مشتبّه می‌گردد و قلمکار در یزد جرد «۲» و پارچه‌های زری و بادله و طاس را در اصفهان و کاشان و ظروف چینی را در فارس به نوعی می‌سازند که احدی فرق و تمیز نمی‌دهد.

خلاصه پادشاهان ایران برخلاف اکثری از سلاطین جهان، همواره بر رعایا غالب و رعایا نیز به طریق ارادت، اطاعتشان را طالب. از ظهور سلطنت، به «۳» اعتقاد جمهور ملل، [پادشاهی] اول از ایران بوده و موافق تواریخ فرس، اول سلسله سلاطین عجم، کیومرث است که از آن هنگام تا حال شش هزار سال می‌شود، ولی مطابق تاریخی که در نزد اهالی انگلتره «۴» [است] و در زمان بودن اسکندر رومی در ایران نوشته شده، در بدایت حال هر محال را بزرگی داشته. کیخسرو عجم تسلطی به هم رسانید و ولایات و محالات اکثری از عالم را متصرف گردید و بر مسند کل جلوس نمود. عمارت سنگی که نزدیک به «مشهد ام‌النبی» در فارس واقع و مشهور به «مشهد مرغاب» «۵» است، دخمه کیخسرو است و می‌گویند که اسکندر آن را

(۱). ملّی: «نشده بود»

(۲). مجلس و ملک: «بروجرد»

(۳). ملّی: - «به»

(۴). واژه Anglo-tere به معنای «سرزمین نژاد انگل» و معادل انگلستان است.

(۵). نام مقبره کورش در پاسارگارد

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۸

شکافت و نعشی و لوحی نوشته با قدری اسباب طلا و جواهر در آن یافت.

خلاصه مملکتی به این طول و عرض، که عرض شد، قبل از ظهور اسلام کلا در تصرف اغلبی از پادشاهان عجم بوده و خسرو پرویز ممالک شام و حلب را نیز بر او افزوده است.

بعد از ظهور اسلام، که عرب بر عجم مستولی شد و مملکت به دست بیگانه افتاد، از اطراف به مرور رخنه در مملکت ایران شد و هر گوشه به دست بی توشه [ای] افتاد.

در عهد سلاطین صفویه- انار الله برهانهم- شاه طهماسب و شاه عباس ماضی، کل حدود معروضه را به ضرب شمشیر و تدبیر از تصرف بیگانگان گرفتند [ولی] باز در زمان استیلای افغانه ضایع شد.

نادر شاه افشار کارهای متهورانه کرد ولی از روی فراست نبود که دوامی داشته باشد و جماعت الوار زند به سبب بی عرضگی از دست دادند. نوبت دارایی که به این سلسله جلیله رسید، با این که سلاطین روم و روس و افغان و اوزبک استیلایی داشتند، باز کارهای ملوکانه در حدود ایران شد که عنقریب ذکر هریک در محل خود- انشاء الله تعالی- مرقوم قلم خجسته رقم خواهد شد.

[مصر] ع:

گر عمر وفا و بخت امداد کند تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۹

بخش ۲

ذکر نسب ایل جلیل قاجار خاصه سلسله جلیله شاهنشاه تاجدار - خلد الله ملکه

این بنده مدحت گزار را در ایراد هر داستانی، مقصود اختصار است و منظور، ایراد حقیقت کار. زبان به تطویلات لا طائل گشودن و وقایع مکرره را که ارباب تاریخ در کتب متعدده ذکر نموده‌اند، آب به هاون سودن و آفتاب به گز پیمودن است. ذکر نسب ملوک «۱» در اکثر [ی] از تألیفات [۸] مورخین عجم ایراد شده و عموم خوانندگان را از حقیقت آن اطلاع کامل حاصل آمده است، مجددا تذکار آن مایه صداع بینندگان و باعث ملال خوانندگان خواهد بود ولیکن چون منظور از تحریر این کتاب مستطاب، ذکر مآثر شاهنشاه مالک رقاب است، لهذا ایراد نسب ایل جلیل قاجار را ناچار، و کیفیت آن را بدین نمط سخن گزار است که:

قاجار خان، پسر ارشد و اکبر «سرتاق نویان» و سرتاق پسر سابانویان و سبابا پسر جلایر و جلایر پسر «پرون» است. ایل جلایر از جلایر جدا گردیده و ایل قاجار از قاجار خان به هم رسیده‌اند و این دو سلسله جلایر و قاجار نیز، مانند سایر سلاسل اتراک از معتبرین اولاد ترک بن یافت بن نوح علیه السلام‌اند که به یافت اوغلان اشتهار دارد. در میان اتراک قاجار سه طایفه بوده‌اند: یکی از «سلدوس» و یکی از «تنگقوت» و دیگری از جلایر. طایفه سلدوس به ایران نیامده‌اند و طایفه تنگقوت به قدر سی چهل خانوار زیاده

(۱). مجلس: «ملوک ترک»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۰

نبوده و با طوایف مغول پیوسته گمنام شده‌اند. طایفه [ای] که از جلایر بوده‌اند، صاحب مکنت و شوکت شده و در اکثری از ولایات ایران و توران اعتباری تمام یافته‌اند.

سرتاق نویان پدر قاجار خان به فرمان «اباqa خان مغول» به اتا بیگی ارغون خان، معزز بوده و به نیابت آن پادشاه ذی‌جاه از کنار رود

جیحون تا حدود ری را حکمرانی می‌نموده است.

اتابیک که به معنی پدر بزرگ است، در اصطلاح مغول «الله» صاحب اختیار را می‌گفته‌اند. مملکتی که خاصه سرتاق نویان و دیگری شریک در آن نبوده از قزل‌آغاج مغان تا حدود نیشابور است و او در ولایت گرگان توقف داشت و نسلش در استرآباد و مازندران زیاد شد.

بعد از وفات سرتاق نویان در عهد غازان خان، مملکت او به قاجار خان ولدش داده شد. اجداد قاجار خان را کویانگ می‌گفته‌اند که در لغت مغول به معنی خان بزرگ و پادشاه است و میسره لشکر قیامت اثر چنگیز خان را همواره ایشان داشته‌اند و در رکاب آن پادشاه ذی‌جاه همت به تسخیر جهان و تدمیر دشمنان می‌گماشته‌اند. بالجمله نسل ایل جلیل قاجار از قاجار خان پسر سرتاق نویان است که در ولایت گرگان مسکن داشته.

بعد از آن که دولت آل چنگیز برچیده شد، شیخ حسن نویان و پسرش سلطان اویس، که از ترکمانان آق‌قویونلو و در نسب عالیه با سلسله جلیله قاجاریه شریک و همزانو می‌باشند، بر سریر حکمرانی متمکن و تا اواخر دولت سلاطین گورکانی و اوایل شوکت شاه اسمعیل صفوی در اخلاط و دیاربکر و عراق و فارس فرمانفرما و ساکن بوده‌اند. ذکر مآثر ایشان در کتب تواریخ با بسط وجهی مسطور است.

بعد از آن که نوبت سلطنت به نواب شاه عباس ماضی صفوی رسید، از کثرت و جمعیت و شوکت و شهامت ایل جلیل قاجار زیاده متوهم گردید و طوایف را از هم جدا ساخته، متفرق گردانید. جمعی را به «مرو شاه‌یجان» کوچانیده در برابر اوزبکیه نگاه داشت و برخی را در ولایات گنجه و ایروان در مقابل رومی و ارامنه گذاشت و قومی دیگر را که به وفور شجاعت و دلاوری و رسوم شهامت و سروری از سایرین ممتاز بودند در ولایت استرآباد که موطن اصلی ایشان است به دفع ترکمانان دشت گماشت. سلسله جلیله شاهنشاه صاحبقران خلد الله ملکه- از طایفه علیّه «قوانلو» ست که

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۱

به حکم شاه عباس «۱» [۹] صفوی در استرآباد همواره جلیس سریر سروری و متمکن مسند مهتری بوده و پیوسته با ترکمانیه دست مجاهدات و مجادلات دلیرانه می‌نموده‌اند.

ذکر احوال نواب فتحعلی خان، اعلی جد صاحبقران زمان

تفصیل احوال اجداد بیهمال صاحبقران خجسته خصال را، مرحوم مولانا «۲» محمد ساروی «۳» به حکم سلطان شهید محمد شاه قاجار، تاریخی «۴» نوشته، احتیاج به تفصیل مجدد نیست، ولی تا رشته کلام به یکدیگر پیوسته باشد، به ذکر سطری از اوضاع هریک اشاره می‌رود.

در بدایت فترت دولت شاه سلطان حسین صفوی، محمد خان نامی ترکمان، بداعیه سروری برخاست و در دشت گرگان هنگامه‌ها آراست. قلعه مبارک آباد آق‌قلعه را مأمن کرده با جمعی از تبعه خویش در آن مأمن مسکن آورد. نواب فتحعلی خان، که اعلی جد «۵» حضرت صاحبقران مؤید و سخی این شهریار امجد و در ولایات استرآباد و مازندران زینت آرای ایوان و مسند بوده، جمعی از طایفه یموت را برداشت و روی مبارک به مبارک آباد آق‌قلعه گذاشت و به سعی اصلمس بیک قاجار پرناک که مستحفظ قلعه و سرکشیکچی محمد خان بود، قلعه را مسخر و خان ناکام را با وزیرش میرزا احمد نام، گرفته، بکشت و استرآباد را دار الاماره ساخت. شکر بیگ «۶» نام کرد جهان بیگلو در فندرسک مستقل بود و تعدیات به عابرین و مجاورین زیاده می‌نمود. «فضلعلی بیک شام بیاتی» و «محمد حسین خان قراموسانلو» و «محمد تقی بیگ سرکشیک نواب فتحعلی

(۱). ملک: «ماضی»

(۲). مَلّی: «حولانا»

(۳). محمد تقی ساروی

(۴). تاریخ محمدی در وصف سلسله قاجار دوران سلطنت آقا محمد خان

(۵). اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ فتحعلی خان را فرزند شاهقلی خان ابن محمد ولی خان ابن مهدی خان می‌داند؛ ر. ک:

اکسیر التواریخ، اعتضاد السلطنه، به اهتمام جمشید کیانفر، ص ۱۴.

(۶). مجلس: «شاه بیگ»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۲

خان» را بر خود امیر کردند و بر سر شکر بیگ تاخته او را روانه دیار عدم آوردند.

فضلعلی بیگ و محمد تقی بیگ با نواب خان خلاف ورزیدند و به انتقامی که باید رسیدند.

در آخر دولت شاه سلطان حسین صفوی که جماعت بد عاقبت افغان در حومه دار السلطنه اصفهان رایت زبردستی افراشته بودند، نواب فتحعلی خان امداد سلسله علیّه صفویه را پیشنهاد خاطر جلادت نهاد و معادل یکهزار نفر سوار از ترکان قاجار و ترکمانان خونخوار اختیار «۱» و با عزمی ثابت روی به آن دیار خلد اتحاد آورد و به حملات دلیرانه و محاربات مردانه، افغان جماعت افغان را آسمان گرای کرد. امنای آن دولت، که منتظر روز مکت «۲» بودند، به توهم این که هرگاه آن امیر مؤید از ظهور حسن خدمات مبسوط الید شود، ضبط نظام امور مملکت و سلطنت بی‌شبهه به او محول آید و آن خائنان امین، بالمره بی‌دخل و معطل خواهند ماند، لهذا در حضرت شاهی آن امیر مؤید را بداعیه خود سری و سروری نسبت دادند و رفتار شاه را با او در ازای آنهمه خدمات دلپسند، به‌طورهای دیگر بنا نهادند. نواب فتحعلی خان با خاطری رنجیده از حمایت گذشت و جمعیت خود را برداشته روانه استرآباد گشت.

بعد از آن که جماعت افغان در ولایت اصفهان استیلا یافتند و به طریقی که در تواریخ مسطور است، آن پادشاه سعید را شهید کرده با جمعیتی کثیر به اشاره اشرف افغان به تسخیر ری شتافتند، نواب فتحعلی خان با لشکری بی‌پایان خیل افغان را استقبال کرده در قلعه ابراهیم‌آباد و ورامین ری، صف مجادلت آراستند و از ظهر تا شام طوایف کفر و اسلام کینه‌ها از هم خواستند. در شب آن روز به نواب خان خبر رسید که شاه طهماسب، ولد ارشد شاه سلطان حسین که قبل از تسخیر اصفهان به جهت چاره کار از آن‌جا بیرون آمده در بلده طّیبه اشرف مازندران طالب سلطنت ایران است.

نواب فتحعلی خان، اعانت شاه والا [۱۰] جاه را از ابراهیم‌آباد و ورامین ایلغار کرده خواست به اردوی شاهی ملحق شود، امنای سخیف الرای باز به توهمات سابقه

(۱). مجلس: «احتشاد»

(۲). مجلس: «نکبت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۳

عزیمت او را در نظر پادشاهی به‌طورهای دیگر جلوه دادند. بالاخره از وفور سعایت ایشان در سینه یکهزار و یکصد و سی و هفت، شاه و خان را در خارج بلده اشرف جنگ سلطانی واقع و شاه طهماسب شکستی فاحش یافته اسیر سرپنجه تقدیر شد.

نواب فتحعلی خان کمال احترام از او منظور داشته به ولایت استرآبادش برده، پس از قلیل مدتی لشکری جمع نموده در رکاب شاه والا- جاه روی به خراسان آورد، ارض اقدس را تسخیر کرد و به سبب حسن این خدمات در سلطنت و مملکت صاحب اختیار و

کار گزار شد.

نادر شاه افشار که از سکنه ابیورد من محال مرو شاه‌یجان و در آن اوقات در خراسان نافذ فرمان بود، عروج بر مدراج سروری را در ماده خویش خیال می نمود، نَوَاب فتحعلی خان را با آنهمه رشادت و شهامت محل کار خود یافت و به تمهید امنای بد اختر آن دولت نکبت آیت در چهاردهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و سی و نه هجری او را از میان برداشته به وادی استیلا شتافت. از عجایب غرایب این که در آن سفر نَوَاب فتحعلی خان در اردوی شاه طهماسب در چادر همین نادر شاه، که ندر قلی خانش می گفتند، مهمان بود و آن بی انصاف چند نفر از طایفه قاجار را که در دربار شهریار صفوی آثار، نوکر بودند و ادعای خونی با آن زینده تخت و افسر می نمودند، فریب داد و نزدیک به غروب آفتاب خود به دربار پادشاهی شتافته، آن بی دینان را به چادر خود به قتل آن جلادت بنیاد فرستاد و این نیکنامی جاودانی را به جهت خود به یادگار نهاد.

شعر:

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را از قراری که در تاریخ جهانگشای نادری مسطور است [نادر] بعد از آن که به مدد اسم شاه طهماسب بر کل ایران مسلط شد و رایت عزیمت هندوستان برگشود، نواب شاه طهماسب را نیز به عقب فتحعلی خان روان نمود.

شعر:

سر ناسزایان برافراشتن وز ایشان امید بهی داشتن

سر رشته خویش گم کردن است به جیب اندرون مار پروردن است

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۴

قدرت بی چونی را ملاحظه باید کرد که در همان حوالی ولایت خوشان که این عمل ناپسند را با آن خان ارجمند نمود، مخالفین سر از تن بریدند و تن نازپرورش را در خون کشیدند: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ». «۱»

ذکر حالات و فتوحات محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلالت نشان و شمه‌ای از احوال نَوَاب حسین قلی خان الملقب به جهانسوز شاه

از نَوَاب فتحعلی خان، دو خلف مخلف آمد: یکی خاقان کشور گیر نَوَاب محمد حسن خان و دیگری محمد حسین خان که در زمان طفلی بدرود سرای فانی نمود.

نَوَاب محمد حسن خان در عنفوان جوانی، روزی در سر اسب دوانی با محمد زمان بیگ ولد محمد حسین خان قراموسانلوی قاجار که از جانب پدر نایب استرآباد بود، منازعه کرده روی به دشت ترکمان آورد؛ جمعیتی از آن طایفه بی و سروپا مهیا و بر سر استرآباد رفته شهر را مسخر ساخت. و محمد زمان بیگ مزبور فرار و نزد بهبود خان افشار، که از جانب نادر شاه سردار آن دیار و در کنار رودخانه اتک «۲» [۱۱] قرار داشت، شتافت. سردار مزبور با معادل شش هزار لشکر به عزم مجادله با نَوَاب محمد حسن خان به استرآباد رفته در ساحل رود گرگان جنگی نمایان واقع [شد] و سردار مزبور شکست یافت.

این خبر در دیار موصل به نادر شاه رسید. محمد حسین خان قاجار را با لشکری بی شمار به تلافی فرستاد. محمد حسین خان با بهبود خان استرآباد را گرفته، خراب کردند و از رئوس قاجار و تبعه کله منارها ساختند. نَوَاب محمد حسن خان فرصت تلافی نداشت، باز روی به دشت ترکمان گذاشت.

(۱). سوره حشر، آیه ۲.

(۲). اټک، نام محلی است در شمال شرقی خراسان (عمید)؛ مرکز ایل تکه و سالار ساروق در اټک قرار داشت (اترکنامه، رمضانعلی شاکری، ص ۷۳).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۵

سالی بیست به آنجا به فراغت می‌زیست. ولی چون نادر شاه او را از ترکمانان خواسته بود، هرگز در آبادانی منزل نمی‌نمود. در سال و ماه یکه‌سوار در دشت و کوه می‌گردید و از گوشت شکار زندگانی خود را می‌گذرانید. بکنج نامی [از طایفه] یموت از حال وی اطلاع داشت. سالی بیست به این سیاق زیست تا دیده بخت به قتل نادر شاه گریست. مشهور است که وقتی در حضور نادر شاه سخن از دانه یاقوت چهارده مثقالی رفت، وی به «۱» حسینعلی خان معیر الممالک گفته بود که: «یاقوت چهارده مثقالی، محمد حسن خان قاجار است که از دست ما بیرون رفته است».

بالجمله بعد از قتل نادر شاه محمد حسن خان از دشت برگشت و استرآباد و مازندران را مسخر نمود و روز به روز بر ارتفاع دولت و شوکت او افزود تا این که کریم خان زند با چهل هزار نفر از الوار نکبت پیوند به عزم مجادله آن خاقان ظفرمند به استرآباد آمده مدت چهل روز در خارج شهر نشسته از جلادت دلیران قاجار معادل پانزده هزار نفر از سپاه گمراهش قتل، و موازی دوازده هزار نفر اسیر و شجاع الدین خان، سردار نامدارش، مقتول و خود اسباب سلطنت را گذاشته به اصفهان گریخت.

نواب محمد حسن خان عزیمت عراق کرد [و] در اشرف مازندران محمد ولی خان قاجار و مقیم خان ساروی را به تنبیه جماعت لاریجانی خیره‌سر، که کریم خان را سواد لشکر شده بودند، فرستاد. بعد از ورود ایشان به آمل از بی‌اعتدالی محمد ولی خان، اهالی آمل و حوالی بر او شوریده و او را گرفته، محبوس کردند و بر دور مقیم خان جمع گشته او را بر خویش امیر ساختند و در توقف ساری به نواختن کوس خلاف پرداختند.

نواب محمد حسن خان از اشرف به ساری شتافت و مقیم خان در دعوا، زخم گلوله زنبورک «۲» یافت و پس از گرفتاری، در آتش غضب شهریاری سوخته روی از عالم برتافت. بعضی از اهالی مازندران مقتول و برخی [اموالشان] مصادره گشته و مبلغ بیست هزار تومان نقد به جریمه خیانت داده، گذشت خاقانی را شمول آمدند.

در آن اوقات، احمد شاه ابدالی از هرات و قندهار رایت استقلال برافراشت،

(۱). ملی و مجلس: «رفته و با»

(۲). نوعی سلاح آتشین مخصوص آن روزگار کوچکتر از توپ و مانند خمپاره‌های امروزی بود که با اسب و شتر حمل می‌شد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۶

خراسان را مسخر کرده، شاه‌پسند خان افغان از جانب او با پانزده هزار لشکر به عزم تسخیر استرآباد به شهر سبزوار روی آورد و جمعی از امراء خراسان با عیال و متعلقان فرار و به دامغان آمدند. نواب محمد حسن خان، محمد حسین خان دولوی قاجار را با معادل چهارده هزار لشکر به دفع او مأمور و سردار مزبور شکست یافته به احمد شاه پیوست.

نواب محمد حسن خان [۱۲] بعد از این فتح نمایان با لشکری بی‌کران روانه تسخیر اصفهان شد. یکدفعه با کریم خان زند مجادله نموده، محمد خان زند را، که از شجاعان روزگار و در دعوایی قدری از کله‌اش شمشیر پرانده، مشهور به بی‌کله بود، با هفتاد تن از دلیران زند اسیر و به ساری فرستاده [و] اصفهان را مسخر کرد. یکدفعه دیگر در قریه گلون آباد اصفهان با کریم خان مصاف کرده، او را شکست داد و روی سعادت به تسخیر قزوین و گیلان نهاد.

آزاد خان افغان در شهر ارومیه مسکن داشت. خاقان مظفر دفع او را به آذربایجان شتافت. آزاد خان با بیست هزار نفر افغان روی به مجادله آورد. چون کوچ افغانه در ارومیه بودند، در اول جانفشانی کرده [قاجاریه را] شکست دادند و در آخر [از آنها] شکست

خورده روی به بازپس (۱) نهادند.

آزاد خان با کوچ و معدودی به طرف تفلیس فرار نمود. نواب محمد حسن خان معادل یک هزار خانوار از افغان و اوزبک را جمع نموده، از راه گیلان به مازندران فرستاد و خود با حشمی انبوه روی به فارس آورده، کریم خان را محاصره نمود. خیل قاجار به مواضعه زندیه غدار بی وفایی را شعار، و اردویی به آن عظمت متفرق و نواب محمد حسن خان با شردمه (۲)، خود را از دور شیراز به مازندران کشید و در شهر جمادی الثانی سته یک هزار و یکصد و هفتاد و دو، از دست دو سه تن از جماعت قاجار غدار شربت شهادت چشید- اللهم اغفره.

- (۱). ملک و ملی: «پاریس» تاریخ ذوالقرنین متن ۲۶ ذکر حالات و فتوحات محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلالت نشان و شمه‌ای از احوال نواب حسین قلی خان الملقب به جهانسوز شاه ص: ۲۴
- (۲). گروه اندک از مردم، مقدار کم از چیزی، قدر قليل (معین).
- تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۷

ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نواب محمد حسن خان و پدر و عم بزرگوار حضرت صاحبقران

بعد از قضیه قتل محمد حسن خان مغفور، کریم خان مغرور را، این ماتم عروسی شد و منت پذیر از سپهر آبنوسی عراق و فارسش مسلم گشت و با لشکری انبوه روی به طرف طبرستان آورده، استرآباد را خراب ساخت و به تفریق سلسله جلیله قاجاریه پرداخت. اخلاف نواب محمد حسن خان را که چون سپهر تسعه، نه بودند از هم جدا کرد.

برخی از منسوبان در دار السلطنه قزوین سپرده، دو تن از ایشان را که تیرین چرخ جلالت و آخرین اوج نبالت و هردو از یک مطلع طالع و عرصه جهان را چون ماه و خورشید لامع بودند و اولاد امجاد او را اسن و ارشد؟؟؟ و سزاوار جلوس در ایوان و مسند می نمودند، با متعلقان به دار العلم شیراز آورد. یکی، اعلیحضرت فردوس منزلت محمد شاه قاجار- انار الله برهانه است که صاحبقران تاجدار را عم بزرگوار است و دیگری، نواب معز السلطنه حسین قلی خان ملقب به جهانسوز شاه [است] که شهریار بااقتدار را پدر عالی مقدار. بالجمله هردو را در مسند بزرگی همواره با خویشان جلیس داشتی و در مهمات مشکله قرار کار را بر صوابدید رأی رزین ایشان گذاشتی و در مراسم میزبانی و مهمان‌نوازی پیوسته همتی ملوکانه گماشتی ولی غافل از این که خوان نعمت گسترده و شیر شربه به خانه آوردن، دشمن پروردن و پنجه به خون خویش فرو بردن است.

ل مؤلفه:

با آن که دامن دشمنی، جای تو در دل داده‌ام مهمان صاحبخانه کش در خانه منزل داده‌ام بعد از دو سال نواب حسین قلی خان به اذن کریم خان از شیراز به استرآباد آمد و

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۸

در آن نواحی [۱۳] افزاینده رایت استمداد شد. قاتلین پدر بلند اختر را به سزا رسانید و با کریم خان، بر هم‌زن بنیان موافقت گردید [و] محمد خان سوادکوهی را که امیری با اقتدار و از جانب کریم خان حاکم بالاستقلال مازندران بهشت آثار بود، به یک تاختن از مرکب حیات پیاده نمود. ترکمانیه دشت را از ضرب تیغش خون از رود گرگان گذشت و به رودخانه اتک جاری گشت.

کریم خان از استماع این نوع جلالت و شهادت باطنا واهمه برداشت و با سلطان شهید که در شیراز بود، سوء سلوک بنا گذاشت. بالاخره نواب حسین قلی خان به سبب سلامتی ذات برادر بزرگوار و نصایح مشفقانه آن عالیمقدار از جلادتی که داشت، دست کشید و در گوشه [ای] آرمیده به کار صید و شکار مشغول گردید. چون در ولایت دامغان قری و مزارع فراوان داشت، لهذا بنیان

توقف را در آن مکان گذاشت. اگرچه از هر طرف دشمنانش در کمین بودند و دست فتنه دراز از آستین، ولی چون گوهر تابناک این برگزیده خالق آب و خاک در صدف وجودش به ودیعت بود، حفظ خدایی از تعرض اصدادش محافظت می نمود. در میان طایفه عز الدینلوی قاجار، زهره زهرایی از اوج عزت برگزید و او را پس از خواستگاری و طویی فراخور دستگاه شوکت شهریار به حرم محترم خویش آورده، آرام گزین گردید. پس از اندک زمانی نور خدایی در قالب بشری جا گرفت و روح قدسی در کالبد عنصری مأوا.

لمؤلفه:

شد چو آورد گذر «۱» روح قدس در گلشن مریم باغ به عیسای بهار آبستن

(۱). مّلی: «که ز»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۹

ذکر ولادت با سعادت اعلیحضرت صاحبقرانی

چون مشیت ازلی به امنیت بلاد تعلق پذیرد، قدرت لم یزلی به رفاهیت عباد قرار گیرد، از فراهم آوردن اسباب ناگزیر است و اجتماع اوضاع لازم. تقدیر روشنی شبستان جهان را طلوع مهر فروزان در کار است و آرایش عرصه گلستان را ظهور بهار خرم سزاوار. قالب آدم بی مدد روح القدس تکوین نپذیرد و عرصه عالم بی وجود حضرت آدم آرام نگیرد. دفع قبضان «۱» امت به وجود پاک حضرت کلیم بسته است. شکست رایت یهود کفر علامت به گوهر تابناک جناب مسیح پیوسته است. خاک مرده را، آب حیات رحمت زنده سازد و پیکر جنود ابلیس را، شعله شهاب عظمت گدازد. دفع زهر جان گزای الم به نوش داروی سرور است و رفع ضحاک ستم به ظهور فریدون جم میسور.

بالجمله در روز سعادت اندوز جمعه «۲»، ششم شهر جمادی الاول، سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری، مطابق با سال فرخ مآل توشقان ثیل ترکی، تحقیقا شش ساعت و پنجاه دقیقه از طلوع آفتاب گذشته به افق بلده طیبیه دامغان به طالع نهم درجه عقرب، این مهر تابان اوج سلطنت چون طفل خورشید رخشان، که هر صباح از مشیمه مام گردون به درآید، از مطلع رحم عزت طالع شد و عرصه جهان را از فروغ مهرچهر فروزان ساطع و لامع آمد. از پستان دایه عزت شیر دولت مکید و در دامان مادر شوکت آرمید. طلسم سلطنت و جهانداریش حرز بازو شد و حبوب سنبله سپهر جلالت و شهریاریش هم سنگ ترازو. قنடைه [۱۴] تاجداری مایه راحتش گردید و مهد عالم مداری اورنگ استراحت. چون عرصه روزگار را خاقانی بلند مقدار است، خاقان روزگار تاریخ ولادت با سعادتش شد و خاقانیت روزگار را این عبارت اشارتی با بشارت آمد. آن مولد با شرافت، اکنون به مولودخانه «۳» معروف است و آن روز با سعادت به عید مولود

(۱). مصریان باستان که فرعون و پیروان وی از آنان بودند

(۲). مجلس:- «جمعه»

(۳). این عمارت در وسط شهر دامغان در محله قلعه قرار داشت. دورتادورش حصار قلعه و یا ارگ شهر بود که

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۰

موصوف. جمعی از خدام، در آن حرم عرش مقام به خدمتگزاری موصولند و هر صبح و شام، به طعام عجزه و ایتم مشغول. در آن روز مسرت اندوز هر تنی چون روز سعید نوروز عشرت آموز است و در هریک از ولایات ممالک محروسه، جشنی فیروز خاصه در

دار الخلافه طهران، که مقر خلافت خاقان گردون توانست، به مثابه نوروز، فیروز جشنی مهنا برپا و نوبت خانه سلطنت از شام تا بام بلند آواست. روز صلاهی نعمت است و اکابر و اصاغر، ریزه‌خوار خوان رحمت. همت دریا نوال خاقانی، شامل احوال خادم و عاصی است و محبوسان زندان قهر قهرمانی را نوبت خلاصی. نواب ضیاء السلطنه العلیه، صبیّه مرضیه سرکار شوکت بهیّه، مباشر کار این سور پر سرور است و جیب و دامان عموم چاکران دربار دولت عظمی از ریزش دست حق پرستش، چون دریا و کان، معمور «۱».

این غزل‌زاده از طبع مؤلف در محافل سرور، ذکر زبان مغنیان بزم سور است و گوش مستمعین از استماع آن پر از لآلی منور و هی هذه لمؤلفه:

تبارک الله از ذات آنچنان مولود که از وجودش منحوس اختران مسعود
حکیم را غم بیهوده در تفکر ذات کمال ذات عیان از صفات این مولود
که تجلی ذاتش ز کارخانه غیب تجلیات عیان بود تا به ملک شهود
نه بو البشر ولی اندر صوامع ملکوت به این وجود مبارک مقربان به سجود
زهی وجود که در روزگار ایجادش چه جودها که نمود آفریدگار وجود
ستوده مام جهان را دگرچه غم ز فناست که این چنین خلفی زاد و تا ابد آسود
اگر چو کعبه شود دامغان، مدار عجب چرا که یافت شرافت ز فز این مولود
جهان به تازگی امروز کاین همایون روزنمونه‌ایست ز مولود خسرو محمود
ستوده فتحعلی شه که بود نظم جهان ز آفرینش او کردگار را مقصود

خرابه‌هایش ظاهرا زشت می‌نمود. لذا شهرداری این شهر آن را تخریب و امروزه به یک مرکز تجاری درآمده است.
(۱). آباد

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۱ نشان سالش «خاقان روزگار» «۱» آمد که روزگارش خاقانی جهان فرمود
مباد معدوم این روزگار آنکه «۲» بود به روزگاران اسباب خرمی موجود

شد آفرینش من خاوری به عهد ملک عطیه [ای] بود این هم ز فضل ربّ ودود خلاصه بعد از آن که این ولد با سعادت در سنین دولت به هفت رسید، دست قضا بساط زندگانی نواب جهانسوز شاه را درهم پیچید. در شب چهارشنبه بیستم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و یکصد و نود و یک در میانه راه استرآباد و دامغان، که با عیال خود می‌رفت، به دست چند تن از ترکمانیه شوم یموت کشته شد و طومار عمرش در نوشته آمد. «۳»

بعد از رحلت، خلفی دیگر نیز از او به وجود آمد که صاحبقران مظفر را برادر کهنتر است و همنام پدر عالی گهر. عمّ بزرگوار شاهنشاه تاجدار، محمد شاه قاجار، که در دار العلم شیراز بود، بعد از استماع خبر شهادت برادر بلند اختر، ملاقات این برازنده تخت و افسر را آرزو نمود. شاهنشاه [۱۵] مؤید، امثال امر عمّ مظفر را لازم شمرد و عزیمت شیراز کرده، چندی در آن دیار خلد اثر در مصاحبت آن شهیار توانگر به سر برده پس از اطفای نایره شوق، روی سعادت به وطن آورد.

از قراری که مشهور و معروف است، کریم خان زند، در آن سن طفولیت از بشره همایونش، آثار صولت و صلابت سلطنت تفرّس می‌نمود و پیوسته در حضور همایونش این نکته را به حضار محفل میسرود و از غرایب اوضاعی که در آن زمان از عمّ بزرگوارش تراوش کرده بود، اکثر اوقات در نزد امنیان دولت مذکور می‌فرمود. از آن جمله، داستان غیرت عمّ اکرم را چنین می‌سرایید که هنگام سلام عام که در مجلس خاص نزد کریم خان نشسته و کریم خان دل به صحبت اهل حضور بسته بود «۴»، چاقوی فرنگی از جیب مبارک

(۱). به حروف ابجد سال تولد وی ۱۱۸۶ است.

(۲). مجلس: «زانکه»

(۳). نگارنده اشاره‌ای به شورش حسین قلی خان بر کریم خان نمی‌کند و این که زکی خان زند به کشتار مردم منطقه پرداخت و مردم یکی از روستاهای منطقه چهارده کلاته دامغان را از دم تیغ گذراند. حسین قلی خان دست آخر به دست ترکمانان یموت کشته شد.

(۴). مجلس: «بود»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۲

برمی‌آورد و فرش زیر پای خود را از ضرب گزlk پاره‌پاره می‌کرد. مباشرین بزم، از پیشخدمت و فراش در خدمتش تظلم می‌آوردند و عجز می‌کردند که این چه احوال است، بر جان ضعیف ما رحم فرمای و این عمل را ترک نمای. در جواب می‌فرمود: اکنون که قدرت خصومت به نوعی دیگر ندارم، این قدر هم غنیمت است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۳

بخش ۳

ذکر انتقال دولت زند به این سلسله ارجمند و بیان مختصری از حالات و فتوحات خاقان شهیر ظفرمند تا هنگام ولیعهدی خاقان عدوبند

در روز سه‌شنبه سیزدهم شهر صفر المظفر سنه یک‌هزار و یکصد و نود و سه، کریم خان زند در دار العلم شیراز بهشت مانند، تخت را به تخته بدل ساخته، در گذشت و تاریخ فوت او از کلک فصحای آن عصر به این آیین بر صفحه مرقوم گشت:

تاریخ:

کریم خان چو ازین دار بیم دار گذشت «۱» سه از نود، نود از صد، صد از هزار گذشت (۱۱۹۳) خاقان مغفور محمد شاه قاجار، که شاهنشاه صاحبقران را عمّ بزرگوار است، از یاری اقبال و یاری بخت سعادت اتصال، در روز مزبور به سبب نحوس سیزده، با برادران کهتر خود، جعفر قلی خان و مهدی خان و جمعی دیگر از خویشان و ارادت کیشان، سوار گشته در ارباع «۲» حومه شیراز مشغول صید و شکار بود که ناگهان این خبر بهجت توامان را از مخبری صادق شنود، «۳» از همان خارج شهر مزبور، با برادران صداقت دستور، گران رکاب و سبک عنان گردید، در عرض سه روز به دار السلطنه اصفهان بهشت نشان رسید و از آن جا ایلغار «۴» کرده در دار الخلافه طهران، ابدال خان کرد

(۱). این مصرع در متن ملک و مجلس آمده و در نسخه مّلی نیامده است.

(۲). چهارگوشه

(۳). مجلس: «شنیده»

(۴). به تاخت رفتن

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۴

جهان بگلو با سایر روسای اکراد به خدمتش تشرف جستند سپس «۱» روانه مازندران شد.

مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادرانش، که تا آن زمان منتظر چنین روزی بودند، بی‌وفایی کرده از استرآباد به بارفروش «۲»

آمدند و جمعی را بر سر راه برادر بلند اختر فرستاده او را سد راه شدند.

رضا قلی خان برادر دیگرش نیز از خاقان شهید جدا گشته در بارفروش به ایشان پیوست. جعفر قلی خان به استمالت هرسه روانه شد. پند ناصح مشفق، سودمند نیفتاد و از بارفروش بیرون آمده با برادر مهتر، صف مجادلت آراستند. رضا قلی خان از رفاقت ایشان پا کشیده به بارفروش رسید. مرتضی قلی خان شکست یافت و خاقان مظفر داخل بلده بارفروش شد.

در آن وقت، علیمراد خان زند [۱۶] دعوی سروری می کرد «۳»، سپاهی جرار به تسخیر مازندران فرستاده و از سلطان سعید شکست فاحش دیده به طهران برگردیدند.

سلطان سعید، عزیمت اصفهان داشت که باز برادران هرزه در، بی وفایی آغاز نهادند و گنجینه مخالفت را سر گشادند. کوتاهی سخن، از هنگام ورود خسرو و مسعود به مازندران، که سینه یک هزار و یکصد و نود و سه بود، تا نود و نه، که مدت هفت سال است، بی اندامی برخی از برادران، او را در سامان مازندران و طهران معطل داشت. از آن جمله، در سال یک هزار و یکصد و نود و پنج، رضا قلی خان که به استمالت جماعت لاریجانی مأمور بود، علی الغفله به بارفروش درآمده و سلطان سعید را دستگیر کرده به محال بندپی مازندران فرستاده، حاجی خانجان حالخور حاکم بندپی او را در جنگل محبوس نهاد. برادران دیگر جمعیت کرده و رضا قلی خان را شکست داده و پادشاه جهانگیر را از حبس بندپی برآوردند. در همان سال به سفر سمنان و دامغان و بسطام رفت و در سال دیگر تا چمن گوران دشت آذربایجان حرکت و در سلطانیه ییلاق نمود. بالجمله درین هفت سال، نه فرصت کاری شد، نه برادران از مخالفت طرفی بستند.

(۱). مجلس:- «سپس»

(۲). بابل امروزی

(۳). در نسخه ملّی، این عبارت چنین آمده است: «در آن وقت، علیمراد خان برادرزاده کریم خان نیست، پسر زن صادق خان برادر کریم خان است که در معنی ریبب او محسوب می شود، پدرش قیطانس زند است، دعوی سروری می کرد».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۵

رضا قلی خان بعد از توسل به علیمراد خان و صادق خان زند به خراسان رفته فوت شد. مرتضی قلی خان خواست نزد علیمراد خان رود، خبر فوت او را در قم شنیده عازم رشت شد و از راه دریای خزر به حاجی ترخان و از آنجا نزد کترین ثانی «۱» ملقب به خورشید کلاه، پادشاه روس رفت و بعد از چندی نعلش او را به ایران آوردند. مصطفی قلی خان از دو دیده نابینا شد. کسی که از برادران خلافتی نکرد، مهدی قلی خان بود.

علی قلی خان هم در زمان سلطان شهید بد نبود.

بالجمله در سالی که سلطان شهید از حبس بندپی نجات یافت، شاهنشاه صاحبقران دوازده ساله بود. سلطان سعید چون از ناحیه احوالش، ادراک و فور شجاعت و سخاوت و عدالت و سیاست می نمود، روزبه روز بر مراتب عزت و اقتدارش می افزود و آن ذات کامل الصفات را بر جمیع برادران و متعلقان مرجع می داشت و همت ارجمند به تربیت گوهر بلندش می گماشت.

در اسفار قریب و بعید، به جای عمّ سعید، جالس مسند خلافت تائید بود و در حضور و غیاب آن حضرت، مباشر مهمات شد «۲». بالجمله علیمراد خان زند دو دفعه لشکر به مازندران فرستاد: در [بار] اول مراد خان زند سردار بود، به سعی جعفر قلی خان شکست یافت؛ در [بار] ثانی، شیخ ویس خان، ولد خود را با جمعیتی از اشرار به تسخیر استرآباد مأمور کرد. شیخ ویس خان در بلده ساری متوقف و محمد ظاهر خان زند را با سپاهی بی کران به آن سامان فرستاد. تدابیر صائبه سلطان سعید اردوی او را متفرق ساخت و محمد ظاهر خان دستگیر و مقتول شد. شیخ ویس خان نیز از ساری فرار «۳» به علیمراد خان پیوست. ساقی روزگار، علی مراد خان

را پیمانانه مرگ چشاند و برادر بطنی او جعفر خان که در کردستان بود، به اصفهان آمده مدعی سروری گردید. سلطان سعید در چهاردهم [۱۷] شهر ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و نود و نه از استرآباد عزیمت عراق فرمود و ولایات قم و کاشان را مسخر نمود [ه] روی به اصفهان

(۱). منظور از کترین ثانی، کترین دوم تزار روسیه است که معاصر آقا محمد خان بود.

(۲). ملی: «شدید»

(۳). مجلس: «فرار از ساری»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۶

آورد و جعفر خان تاب مقاومت نیاورده، عزیمت شیراز کرد.

خاقان مسعود به سمت جبال بختیاری پی‌سپار و در منزل قهیز چارمحال سنگر آن طایفه را بر هم زد و اکثری [از دشمنان] را طعمه شمشیر آبدار نمود. در سنه یکهزار و دویست و یک بر سر گیلان لشکر رانده و آن ولایت را متصرف گردید. هدایت الله خان حاکم آن‌جا خواست از انزلی به بادکوبه فرار کند، یکی از غلامان او را به مهره آتشین تفنگ از پای درآورد و سرش را به خدمت سلطان سعید برد.

در سنه یکهزار و دویست و دو، باز سفر اصفهان فرمود و علی خان افشار خمساوی را به جرم خیانت کور نمود. جعفر خان زند از شیراز بر سر یزد رفت و از میر محمد خان طبسی شکست خورد. میر محمد خان مزبور مغرور شده به اصفهان تاخت و جعفر قلی خان به حکم سلطان سعید در بلوک رودشت اصفهان او را شکست داده روانه طبس ساخت.

خاقان سعید عزیمت فارس کرده از مشهد مادر سلیمان مراجعت به اصفهان و از آنجا به طهران برگشت. در سنه یکهزار و دویست و سه، در شیراز جعفر خان زند از سعایت دو سه نفر از اشرار زندیه و غیر کشته شد. لطفعلی خان، ولدش، از لار به شیراز آمده قاتلین پدر را به سزا رسانید. خاقان مغفور باز عزیمت فارس فرمود. لطفعلی خان موازی بیست هزار نفر جمعیت از الوار فراهم آورده و در صحرای قصر الدشت حومه شیراز، مشهور به مسجد بردی، یک فرسنگی شهر، تلاقی دست داده، خان زند شکست خورده و به شیراز رفته دروازه را در بست. هجده هزار پیاده و جمعی از امرای الوار دستگیر شدند.

در آن سال تسخیر شهر میسور نبود، لهذا سلطان سعید مراجعت به طهران فرمود و شاهنشاه صاحبقران - خلد الله ملکه - را به سبب انتظام امور عراق و اطلاع از اوضاع فارس و کرمان با لشکری بی‌کران به توقف چمن گندمان «۱» روان و محمد حسین خان و نصر الله خان قراگوزلو را در رکاب با سعادتش مأمور به آن سامان نمود و خود به سبب جسارت صادق خان کرد شقاقی، ایلغار کرده در یکشب بیست و چهار فرسنگ راه رانده

(۱). شهری است در استان چهارمحال بختیاری، نزدیک شهرکرد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۷

به سراب خراب رسید و از افروختن آتش انتقام، رودخانه‌های اکراد بد نهاد را به کره اثر رسانید.

صادق خان به قراباغ گریخت و سلطان سعید، به دار السلطنه تبریز شتافته [و] امرای آذربایجان به حضرتش تقرب جستند، مگر محمد قلی خان افشار حاکم ارومی، که وحشت کرده به محال اشنو «۱» فرار و پس از نهب «۲» اموال، مطمئن شده به اردو پیوست.

در خلال این احوال، خبر شورش لطفعلی خان زند را شنیده از آذربایجان به صوب عراق عازم گردید. تبیین این مقال آنکه، پس از نزول موکب اجلال حضرت صاحبقران بی‌همال به چمن گندمان، لطفعلی خان را هوای خام مجادله با آن برگزیده حضرت ذو

الجلال بر سر افتاد و با بیست هزار کس از ابطال رجال از شیراز [۱۸] روی به محال سمیرم نهاد.

صاحبقران بی‌همال، عزم لطفعلی خان را فوزی عظیم شمرده و از چمن گندمان روی به محال قمشه «۳» آورد. لطفعلی خان در شبی که مست از شراب ناب و دیده بختش «۴» در خواب بود، عبد الرحیم خان و محمد علی خان، برادران حاجی ابراهیم خان شیرازی، به پشت گرمی موکب صاحبقران ظفر آیت که در قمشه استقرار داشت، اردوی او را بر هم زده روانه شیراز شدند و لطفعلی خان با دویست نفر سوار از الوار، فرار و به طرف شیراز ایلغار کرد؛ دروازه‌های شهر را چون باب بخت، بسته یافت و به جانب دشتستانات و بندر ریگ شتافت.

شاهنشاه مظفر از محال قمشه، نزول اجلال به دار السلطنه اصفهان فرمود و کوس بشارت را بلند آواز نمود. حاجی ابراهیم خان، نگاهداری فارس را با چنین کاری بزرگ در قوه قدرت خود ندید، لهذا ملتجی به درگاه فلک جاه سلطان سعید گردید. در سنه یک هزار و دویست و شش سلطان سعید، «۵» حضرت صاحبقران رشید را در دار الخلافه طهران برجای خویش نشانیده به صوب مملکت فارس عزیمت گرای شد. قبل از وقت، مصطفی خان دولوی قاجار را با میرزا رضا قلی نوایی، صاحب دیوان انشا، و معادل سه هزار کس به آن جانب مأمور [کرد]. میرزا رضا قلی، اموال لطفعلی خان را از جواهر

(۱). اثنویّه امروزی در آذربایجان غربی که ساکنان آن کرد هستند.

(۲). نهب: غارت کردن، غنیمت گرفتن.

(۳). قمشه نام قدیم شهرضا است که در جنوب اصفهان قرار دارد.

(۴). ملی: «دویده تختش»

(۵). ملی:- «گردید. در سنه یک هزار و دویست و شش سلطان سعید»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۸

سواره و پیاده و نقد و غیره ضبط کرده به اصفهان فرستاد.

لطفعلی خان از بندر ریگ جمعیتی آراسته و با مصطفی خان مقابله کرده او را شکست داد. پس از آن، جان محمد خان دولوی قاجار به سرداری مأمور شد و در مسجد بردی شیراز با خان زند جدال نموده، شکست خورد و جمعی از امرای قاجار در آن گیرودار گرفتار شدند.

سلطان سعید، خود، روی سعادت انباز به شیراز آورد و در بلوک ابرج، «۱» لطفعلی خان شیخون به اردوی همایون برد و کاری نساخت. حاجی ابراهیم خان و عمال و اعیان فارس، به اردوی اعلی مشرف و از التفات گوناگون قرین انواع عز و شرف شدند. سلطان سعید داخل شیراز [شد] و اولاد و متعلقان امراء زند را، از کریم خان تا لطفعلی خان، کوچانیده روانه مازندران ساخت و حاجی ابراهیم خان را در ازای آن همه خدمات شایان به منصب بلند ایالت مملکت فارس بنواخت و به رجعت دار الخلافه طهران، سمنند رجعت به ضرب در تاخت. «۲» در سنه یک هزار و دویست و هفت، صاحبقران کشورگیر را به تسخیر ولایت کرمان و قلاع بم و نرماشیر مأمور نمود و خود در چمن آس پاس فارس نزول اجلال فرمود.

جان محمد خان دولوی قاجار، به خرابی قلعه شیراز، که از بناهای کریم خان زند [بوده] و بروج و بارو [ی آن] کلا از آجر سفید پخته و به غایت مستحکم و استوار بود، پای عزیمت برگشود. یکی از فصحای آن عهد رباعی درین فقره گفته و الحق گوهر معنی نیکو سفته است.

رباعی:

گردون به زمانه خاک غم بیخت دریغ با شهد طرب زهر غم آمیخت دریغ

[۱۹] از کینه دور فلک جور سرشت شیرازه شیراز ز هم ریخت دریغ در هفتم شهر ذی حجه الحرام مذکور، قلعه کرمان از همت این خسرو گردون توان، مسخر و قلعه‌جات بم و نرماشیر تا حدود سیستان و بلوچستان به تصرف غازیان مظفر درآمد.

(۱). از روستاهای شهر آباده در استان فارس

(۲). مجلس: «سمند نصرت در تاخت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۹

صاحبقران قلعه گشا، جمعی از معارف آن ولایت را با پیشکش‌های فراوان و مالیات دیوان قدر بنیان به صوب اردوی اعلی روان و خود بعد از انتظام امور آن سامان، در دهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و هشت، به رکاب ظفر عنان برگشت و در دوازدهم شهر صفر المظفر، عرصه دار الخلافه را از یمن ورود سلطان فردوس مکان و خاقان صاحبقران، پایه از فردوس برین درگذشت و بفاصله روزی چند رایات ظفر آیات را به ولایت گرگان و تنبیه ترکمانان یموت و کوکلان حرکت داد و از خون آن گروه نکبت ثروه «۱» رودی دیگر در کنار رود گرگان بنا نهاد و پس از وفور نهب و غارت و قتل بی‌نهایت کله منارها از رؤس منحوس ایشان ترتیب داده و جمعی از معارف را به صیغه گروگان با کوچ و متعلقان برداشته عازم مقر خلافت شد. خانوارهای گروگان ترکمانان را در ارك معلی در همسایگی دولت‌سرا منزل داد و جیره و جامه سالیان از برای ایشان بنا نهاد. عزیمت دیار خراسان داشت که خبر طغیان لطفعلی خان در کرمان و مخالفت کرمانیان به سمع اشرف رسید. اولاً صاحبقران کشورگیر را به منقلای موکب ظفر تأثیر با جمعی از دلاوران شیر نظیر نامزد کرد و خود پس از آن متوکلا علی الله روی به راه آورد جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی بیگلربیگی مملکت فارس که بعد از خبر طغیان لطفعلی خان به ملاحظات عقل دوراندیش، احضار به رکاب نصرت کیش شده بود، در منزل پل دلاک قم، جبهه «۲» بر خاک حضور پر نور سود و در همان روز ورود به منصب جلیل وزارت اعظم و لقب نبیل اعتماد الدولگی سرافراز و بلافاصله، عقاب رایات ظفر به صوب مقصود در پرواز آمد.

قلعه کرمان را پس از ورود محصور و حضرت صاحبقران منصور را به خرابی حول وحوش تسخیر قلاع خارجه مأمور ساخت و بعد از انقضای مدت پنج ماه به یورش غازیان غیور، قلعه به آن استحکام را مفتوح و کوس فیروزی بناخت. سه روز متوالی به قتل و اسر اهالی فرمان داد و لطفعلی خان به سمت سیستان پای گریز برگشاد. در قلعه بم، محمد علی بیگ نامی کلانتر آن ولایت، اسب نامی‌اش را که معروف به قران بود، پی کرد و او را با دستان بسته به درگاه کی آورد. بعد از کوری روانه طهران و از آنجا به عدم

(۱). مجلس: «نکبت پژوه»

(۲). پیشانی

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۰

آباد روان شد. [او را] در بقعه حضرت امامزاده زید بن یحیی دفنش کردند و پس از چندی فتح الله خان، ولدش، که در جرگ [ه] خواجه‌سرایان حرم محترم بود، نعش او را نقل و تحویل کرده، در عتبات عرش درجانش مدفون آوردند.

بیت:

چو بد کردی مباحش ایمن ز آفات بدی را خود بدی [۲۰] باشد مکافات دو قطعه الماس میراث پدری سلطان سعید، مسمی به دریای نور و کوه نور و بعضی جواهر نفیس دیگر، باز منتقل به آن شهریار باذل شد. «۱» صاحبقران مؤید را به انتظام سایر مهام کرمان گذاشت و خود راه شیراز برداشت. بعد از چندی که از سعی صاحبقران مؤید، امورات کرمان را نظامی و مهمات صفحه لار را انتظامی دست داد، بر حسب احضار عم بزرگوار، بال همت به صوب شیراز برگشاد و در ازاء آن همه زحمات، مورد نوازش زیاد

گشته از منصب ارجمند ایالت مملکت فارس و لقب دلپسند جهانبانی برخوردار و سلطان سعید به دار الخلافه جاوید قرار، عنان گذار شده در سنه یکهزار و دویست و نه به عزم تسخیر قلعه شوشی، عقاب رایات ظفر را به جانب مملکت آذربایجان بلند پرواز نمود. چون تسخیر قلعه به حکم قدر موقوف به وقت دیگر بود و سلطان سعید را مراجعت بی نیل مقصود، خلاف غیرت می نمود و هم چندی بود که اریکلی خان والی گرجستانات به سبب تعرض کوه نشینان داغستان، پناه به دولت روس برده و از قراری که- انشاء الله تعالی- ذکر خواهد شد، ادیچ «۲» نامی از ینارال «۳» آن دولت را با جمعیت به حدود ولایت خویش آورده بود، لهذا تنبیه آن بدکنش را در کیش ملت داری واجب شمرده و توکل بر خالق جزو و کل کرده به دیار گرجستان تاخت و شهر تفلیس را مسخر نموده آن ولایت معمور را از قتل و غارت موفور ویران ساخت. والی مزبور به صوب کاخ و کارتیل «۴» گریخت و به ولایت قزلر «۵» رفته مجدداً به جهت استمداد به دامن

(۱). بخشنده

(۲). مجلس: «گداونج»

(۳). ینارال، همان جنرال است و افسران عالیرتبه را گویند؛ ملی: «ینالار»

(۴). نام دو ایالت از ایالت های مهم گرجستان است که در عهد صفویه تابع ایران بودند.

(۵). نام فعلی آن، کپزلیار است و در کنار رود ترک قرار دارد.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۱

دولت روسیه بد بنیاد آویخت.

سلطان سعید نه روز در تفلیس توقف کرده از آنجا سمنند عزم به ولایت گنجه برانگیخت. ولایات شکی و شروان را مطیع نمود و ایام زمستان را در قشلاق مغان به سر برده، در اواخر فصل مزبور عود به دار الخلافه طهران فرمود.

در سنه یکهزار و دویست و ده، عازم مملکت خراسان شد و نادر سلطان افشار، ولد شاهرخ شاه، از جانب پدر به قندهار رفته به امید استعانت، به اولاد تیمور شاه افغان پناه برد. ارض اقدس مسخر و ایام خود سری اولاد نادر شاه افشار به سر آمد. شاهرخ شاه، بعد از دادن گنجهای سیم وزر و سپردن گنجینه های درو گوهر، مریض گشته ازین عالم در گذشت «۶». مقبره نادری که کلا از سنگ رخام مرمر و مشحون به انواع زینت و فز بود، از ضرب تیشه انتقام با خاک تیره برابر گشت. بعد از آن که عرصه خراسان را طولا و عرضا متصرف گردید، حکام جدید به هر ولایت برگزید و روی سعادت به دار الخلافه طهران راجع گردانید. عظام رمیم نادر شاه افشار و استخوانهای پوسیده کریم خان زند را، که به خونخواهی جد و پدر از ارض اقدس و دار العلم شیراز آورده بود، در معبر کریاس «۷» خلوت نمازخانه واقعه در دار الخلافه طهران، که از مستحدثات کریم خان مزبور است دفن نمود و شبان و روزان از سطح آن عبور می فرمود. اکثر اوقات در هنگام عبور لگدی سخت [۲۱] بر آن دو موضع «۸» می نواخت و هریک از آن دو بینوا قرین مذمت و قدح فراوان می ساخت. با این همه بغض و عداوت، چنان معقولیت داشت که در ایام حیات شاهرخ شاه، نام سلطنت و تاج دولت بر سر نگذاشت؛ بعد از مراجعت از خراسان، همت بر این فقره گذاشت. افسر و جیقه و مسندی مختصر ترتیب داد و این قرار را در دولت عظمی به یادگار نهاد.

وقتی خاقان مغفور- نور الله مضجع- تاریخ جلوس و قتل نادر شاه را در یک شعر

(۶). نمونه ای از تحریف تاریخ که در آن شکنجه شدن شاهرخ میرزا حذف گردیده است.

(۷). در کاخ گلستان و در مدخل خلوت کریم خانی واقع است و به معنای طهارت خانه است که بر بالای اطاق و سرای می سازند؛

محوطه درون سرای؛ خلوت خانه شاه یا امیر؛ دربار شاه (ر. ک: معین، ذیل کریاس).

(۸). در حاشیه نسخه مَلّی، این عبارت ناقص به چشم می‌خورد: «شاید در حین مذمت بوده که ناسخ عینا آن را به این شکل نقل نموده، یعنی به تصحیف».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۲

از مؤلف طلب فرمود، این قطعه عرض شده، موقع قبول یافت:

تاریخ

نادر که شد ضرب المثل هم بی‌بدل هم بد عمل مقتول از تیغ اجل آمد بهار و رفت دی

از خاوری جويا ملک تاریخ قتل و شاهی‌اش فی الفور جستم خامه و بردم «۱» به سوی هردو پی

از این دو لخت آید برون سال جلوس و قتل اونادر شه افشار بد، نادر شه افشار طی «۲»

ذکر عزیمت سلطان شهید به مملکت آذربایجان و احضار صاحبقران کشورستان از شیراز و تفویض منصب ولیعهدی دولت جاوید طراز

سلطان سعید شهید را بعد از مراجعت از سفر خراسان هوای استخلاص ولایت ارمن و گرفتاری خان شوشی، ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ، که تا آن زمان از باده مخالفت تردماغ بود، افتاد و به مفاد «الملوک مله‌مون» ملهم غیب، آیه وافی هدایه «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَاَن» «۳» را به گوش هوشش فرو خوانده از وفور فراست و دانایی دریافت که هر بقایی را فَنایی لازم است و هر ثباتی را زوالی جازم؛ روزگار ناپایدار غدار است و سپهر غدار ناپایدار. از فرط دوربینی و مآل اندیشی، حفظ بنیان سلطنت و حراست ایوان خلافت و ایمنی رعیت و سپاه و نگاهداری تخت و کلاه، خورشیدوار از مطلع خاطر انورش سر بر زد و به احضار شاهنشاه صاحبقران از دار العلم شیراز فرمان داد. پس از وصول موکب آن برازنده دیهیم سروری، حضرتش را زیاده از سابق نوازشی به سزا

(۱). مجلس:- «بردم»

(۲). در ذیل ماده تاریخ «نادر شه افشار بد» در نسخه مَلّی عدد ۱۱۴۸ و در ذیل «نادر شه افشار طی» عدد ۱۱۶۱ به چشم می‌خورد.

(۳). سوره الرحمن، آیه ۲۶.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۳

فرمود و در محفل خاصش از راه وفور مرحمت و از جهت سپردن اسرار مملکت، اذن جلوس فرمود، مهر از زبان الهام بیان برداشت و نقود اسراری را که سالیان دراز «۱»، در خزینه خاطر مخزون داشت، بر طبق اظهار گذاشت؛ فرمود: ای فرزند نامدار و قره‌العين عالمقدار، از روزی که ابر نیشان رحمت الهی از فیض فضل نامتناهی گوهر وجود مسعودت را در صدف عفت به ودیعت «۲» نهاد و دست قابله قدر، ذات دولت نمونت را به عرصه عالم شهود پای گشاد، تا دیده بر جمال بی‌مثال دلارایت گشودم، بر روشنی دیده افزودم؛ وجود مسعودت را به جهت بیداری بخت خفته به فال نیکو گرفتم و بخت خواب‌آلود را مبارکباد گفتم. در جبین مبینت «۳» آثار تائیدات خدایی دیدم و عالم و مافیها را کان لم یکن انگاشته «۴»، ترا از جمله عالمیان برگزیدم در هر کاری خطیر از بخت بلند عالمگیرت یاری خواستم و از تائیدات اقبال روز به روز بر شوکت خویش افزوده از عزت دشمن کاستم. چون سرو [۲۲] برومند قامت در جویبار دولت بالا کشید، تذرو «۵» همتم بر شاخسار تربیت آرمید. در هر کارت تجربت نمودم و در هر امرت به دقت آزمودم، رنجت بردم و گنجت سپردم. مملکت دادم و تاج سروری بر فرق همایونت نهادم. در مراحل مروّت و انصاف و مراسم معدلت و انتصاف «۶» و فنون شجاعت و صفدری و رسوم سخاوت و مهتری و جمیع فضائل حمیده ذاتی و صفاتی که از ملزومات کار بختیاری و جهاننداری است، دیدم از همه عالم برتری و بر عالمیان سرور. تا نهال سرسبز وجودت در جویبار عالم شهود نشو و

نمایی تازه ببیند، گلشن مملکت را از خس و خارفته و آزار مصفا ساختم و نام اعدای «۷» نابکار را به جهت ایمنی خاطر فیض مظاهرت، از صفحه امکان برانداختم.

اکنون از قراین خارجه و داخله چنان دانم که از جور ساقی روزگار، دورم به آخر رسیده و سلطان روح پرفتوحم از ملکداری مملکت جسد، طمع بریده است؛ سروش عالم غیب در گوش هوشم ندای الرحیل «۸» در داده است و دست قهرمان قضا ابواب

(۱). مجلس:- «دراز»

(۲). ملّی: «بود لعبت»

(۳). ملّی: «منیت»

(۴). عالم و آنچه در آنست را هیچ انگاشتم.

(۵). قرقاول؛ تذرو همتم، یعنی پرنده همتم، عزمم.

(۶). برابری و انصاف

(۷). دشمنان

(۸). ندای رفتن از این عالم

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۴

بدرو تاج و تخت بر چهره‌ام گشاده. همانا که این سفر را دیگر حضری نیست و ازین سفر رفته ازین پس در گوشها خبری نه. این که کلید باب سلطنت جهان را که به امانت در دست دارم، به اصالت به تو می‌سپارم. مرا بالاستحقاق و الانفراد، وارث تخت و تاج باش و عالم کون و فساد را از فوّ وجود همایون خویش، مایه رونق و رواج. در آداب رعیت پروری و ملکداری و لشکر کشی و دشمن کشی و عموم ملزومات جهانداری، چه گویم که ندانی و چه رانم که نتوانی. وصیت، کسی را در کار است که در امورات مختار نیست و نصیحت، شخصی را سزاوار که از فنون هنر خبردار نه. هنری که داری به کار بر و کاری که خواهی به عمل آور.

ل مؤلفه:

نمی‌گویم چنین کن یا چنان کن به عالم آنچه لایق دانی آن کن این وداع آخرین است و دیدار بازپسین: «هذا فراق بینی بینک» [مصر] ع:

تا خود چه کنی تو در جهانداری‌ها

شاهنشاه صاحبقران، از استماع این فقرات جانگداز که از عمّ بزرگوار بنده‌نواز شنیده، قطرات عبرات «۱» از دیده بارید و به زبانی ضراعت «۲» آمیز و بیانی صداقت‌انگیز به معرض عرض رسانید.

ل مؤلفه:

جهان بی‌جهانبان نماند به‌جای وجودش بود تا قیامت به پای امید که تا جهان برپاست، پایه تخت جهانبان «۳» بر جا باد و دشمنان دولت را دلیل اجل به مطموره «۴» عدم رهنما. ما بندگان را بی‌وجود پاکت، وجودی نیست و عرصه خاک را، بی‌تابش مهر تابناکت نمودی نه. دولتی که داریم، در سایه تخت تست و شوکتی که خواهیم، از یاری بخت تو.

(۱). جاری شدن اشک

(۲). به زاری خواستن

(۳). مجلس: «جهانبان»

(۴). نهان‌خانه

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۵

لمؤلفه:

بقای تو ز فنای جهان چه غم دارد تو باش باقی، گیرم که این جهان فانی است بالجمله سلطان سعید فرزند رشید را چون جان در برکشیده بناخت و مانند جانش از بدن جدا ساخت.

بعد از احسان، خلعت مهر طلعت ولیعهدی دولت ابد آیت، آن یک، سمند عزم را به جانب مملکت آذربایجان جولان داد [۲۳] و این یک شاهباز حزم را به هوای کشور فارس در طیران آورد: «اللیلۃ حبلی». (۱)

ذکر شافتن سلطان سعید به آذربایجان و فتح قلعه شوشی و اختتام کار آن حضرت از ظلم سپهر آبنوسی

در بهار سال نکبت مآل ثیلان ثیل «۲» ترکی مطابق سنه یکهزار و دویست و یازده، سلطان سعید پس از تفویض منصب ولیعهدی شاهنشاه صاحبقران و مأمور داشتن او به صوب مملکت فارس به عزم انتظام مهام آذربایجان و تنبیه سرکشان و تدمیر متمردان و اتمام کار ابراهیم خلیل خان جوانشیر، رایات ظفر آیات را به آن صوب شقه گشا نمود و از شاهزادگان عظام، نواب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسین علی میرزا و حسین قلی خان برادرزاده، و از امرای عالیمقدار، نظام الدوله سلیمان خان قاجار و بعضی از امرای دربار را مأمور التزام رکاب نصرت شعار فرمود، در چمن سلطانیه ترتیب شکاری جرگه داد و این حرکت بر او میمون نیفتاد. پس از آن با عزمی صرصر کردار به اندک روزی وارد آن دیار خلد آثار گردید. ابراهیم خان، به تصور این که راه عبور بر آن صرصر غیور بسته دارد، سدهای سدید دو رودخانه کر «۳» و ارس را درهم شکست و

(۱). شب آبستن حادثه است.

(۲). واژه‌ای است ترکی به معنای سال مار؛ ملی: «پیلان پیل»

(۳). رود کورا در شمال ارس.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۶

آب آن دو نهر عظیم را بر آن بیابان بست. سلطان سعید تدبیر بی‌تأثیر او را مانند نقش بر آب و موج سراب پنداشت و اردوی بزرگ را در محل [ی] موسوم به آدینه بازار گذاشت و نواب حسین قلی خان و سلیمان خان و حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را به محافظت اردو گماشت و خود با جمعی از لشکر جرار نیزه گذار و صادق خان شقاقی نابکار، که در سال قبل به قدم ارادت به دربار فلک رتبت آمده بود، در سفاین دریا شکاف نشسته از آن آب بحر مانند گذشت. آن پیر گرگ شوشی، چون تدبیر اول را بی‌فایده دید، به تدبیر ثانی کوشید و از فرط وحشت و اضطراب آن قلعه محکم حصار را گذاشت و با دلی داغدار راه داغستان برداشت.

بیت:

گریز به هنگام و سر بر به جای به از پهلوانی و سر زیر پای سپاه خون آشام در رکاب خسرو ظفر غلام، چون قلعه را خالی از مخل دیدند، جلو ریز داخل گردیدند، ذخایر و دفاعی که در سالیان دراز در آن قلعه، مانند دینه قارون مشحون آمده بود، به اموال ارامنه و غیره، به تصرف غازیان ظفر عنان در آمد. پنج شبانه روز شاه و سپاه با خاطری آسوده بر بستر کامرانی تکیه زده به استراحت غنودند، غافل از این که شعبده‌باز چرخ مشعبد «۱» را بازیچه‌ها در پیش است و روزگار خونخوار در قصد خوردن خون بیگانه و خویش روزگار بی‌وفا کاری بزرگ در نظر داشت که با آن سلطان سعید بنای بی‌وفایی گذاشت. بالجمله سه نفر غدار نابکار: صادق نام گرجی خانه‌زاد پیشخدمت و خداداد نام اصفهانی ایضا و عباسعلی نام مازندرانی فراش خلوت، به سبب جرمی که در روز

گذشته از ایشان به ظهور رسیده بود و از بیم سطوت و وعده سیاست آن قهرمان با هیبت، در شکنجه اضطراب و اضطراب بودند، خاک بر [۲۴] دیده حق‌شناسی انباشته و تخم جور در مزرع نمک به حرامی کاشته، روز شنبه بیست و یکم شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و یازده، بعد از ادای دو گانه به درگاه ایزد یگانه دادگر، «۲» آخته خنجر بر سر بالین آن خسرو دادگر تاختند و کار او را به چند زخم منکر ساختند.

(۱). ملی: «شعبد»

(۲). مجلس: «دادگر»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۷

در آن بین گیرودار، از لفظ گوهر بار به آن سه نابکار فرمود که، ایران را خراب کردید. در جواب سرودند که، برخلاف است، بلکه آباد کردیم.

چون این مهم خطیر از آن ناپاکان شریر به وجود آمد، سراسیمه گشته ابواب فرار را بر خود بسته دیدند و پای هزیمت را شکسته یافتند، ناچار اسباب و اثاثیه سلطنت را از قبیل تاج و کمر و شمشیر مجوهر و بازوبندهای جواهر و صندوقچه جواهر نشان و سایر اسباب دیگر، که هر دانه از آنها خراج کشوری و باج اقلیمی بود، برداشته در همان هنگام صبح صادق نزد صادق خان شقاقی کاذب شتافتند و «۱» آن تیره روزگار که هنوز از خواب غفلت در خمار بود، اسباب سلطنت را دید، از فرط حیرت چشم را مالیده گفت:

[مصر] ع:

این که می‌بینم به بیداری است یا به خواب. پس کیفیت ماجرا را با او به میان آورده، وقایع را آنچه گذشته بود، بیان کردند و بر صدق قول خویش قسم‌های مغلظه خوردند. چون یقین بر این معنی دست داد، اسباب مجوهر را برداشته، آن سه روسیاه را در نزد خود نگاهداشت. مقارن این احوال، آفتاب عالمیان تاب چون سری بریده از طشت زرین سپهر طالع شد و امرا و لشکریان از این قضیه هولناک مطلع گردیدند و از نهایت اضطراب دست‌وپا گم کرده هر کس به بیغوله [ای] شتافت و هر کس به صحرا و کوهی راه مأمنی می‌جست و می‌یافت.

محمد حسین خان قوانلوی قاجار، سرکشیکچی باشی مشهور به دوداق میرزا رضا قلی نوایی «۲» منشی الممالک ازین واقعه جانکاه آگاه و سلطان سعید را سراسیمه بر سر خوابگاه شتافتند و پیکر شریفش را در خون غوطه‌ور یافتند. سری را که از افسر خورشید ننگ داشت، عور از افسر، و افسری را که با اکلیل «۳» چرخ دعوی برابری می‌کرد، دور از سر دیدند. لمؤلفه:

حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک سای حیف از آن تارک که عور از افسر فرماندهی

(۱). ملی و ملک: «و»

(۲). ملی: «نو آیی»

(۳). ملی: «اوکلیل»؛ به معنای تاج و افسر

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۸

حمل و نقل نعش را در چنان حالت ممکن ندیده، آنچه از اسباب سلطنت که باقی مانده بود برداشته با جمعی از سواره لشکر از راه نخجوان و مراغه عازم مستقر خلافت گشتند. اهالی قلعه از کافر و مسلمان و اجامره لشکر از توانا و ناتوان دست به غارت گشوده از اساس کارخانجات پادشاهی و اسباب امرا و سپاهی آنچه دیدند، به یغما بردند. در سر این یغما خونها ریخته شد و تن‌ها به خون

آمیخته. چون این خبر وحشت اثر در آدینه بازار به اردوی بزرگ رسید، لشکر متفرق گردید. امرا همگی بنه و آغروق «۱» را ریخته بدون جمع آوری سپاه هریک [به] سمتی گریختند. حسین قلی خان برادرزاده و سلیمان خان نظام الدوله در رکاب نواب شاهزادگان ثلثه «۲» با هرچه از سپاه به همراه داشتند، از راه رشت عازم تختگاه گشتند.

[۲۵] حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله با جمعی از رؤسا و تفنگچیان مازندرانی از رکاب شاهزادگان دور افتاده از راه اردبیل و زنجان روانه طهران شدند. در راه اردبیل، نجفقلی خان شاهیسون با سواره و ایل خود به ایشان ملحق گردیده، همراهی نمود.

علی قلی خان برادر سلطان شهید، که مأمور به محافظت ایروان بود، بعد از شنیدن واقعه جانگداز برادر بلند اختر با جمعی که همراه او بودند، از راه مراغه و خوی و تبریز، توسن گریز را به سمت عراق مهمیز زده، در قلعه «علی شاه عوض» که در شش فرسخی طهران و از توابع بلوک شهریار است، به طمع خام شهریاری نزول نمود. نواب شاهزادگان و امرا و حاجی ابراهیم خان و رؤسا که هریک از راهی رفته بودند، در دار السلطنه قزوین به یکدیگر رسیده دو سه روزی به سبب استجمام مراکب و استحمام ارباب مراکب در آنجا اقامت نموده تا لشکر متفرقه از هر طرف «۳» جمع و به ایشان ملحق گردیده، به آیینی شایسته حرکت و در جنب قریه دولاب، منجمله حومه دار الخلافه طهران «۴» بار اقامت انداختند. چون حسین قلی خان از فرط صداقت جبلی «۵»، هوشی سست و طبعی نادرست در خاطر داشت، همت قاصر بر آن گماشت که به تصدیق و صوابدید مهد علیا و ستر کبری، والده معظمه شاهنشاه صاحبقران، که صدف هردو گوهر بود،

(۱). زاد و توشه سپاه

(۲). ثلثه، سه گانه

(۳). مجلس: «جا»

(۴). در آن زمان در شرق تهران قرار داشت و امروزه در مرکز تهران بزرگ است.

(۵). ملی: «خیلی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۹

وارد تختگاه کیان شود، بلکه به این تدبیر، شاهد «۱» زشت روی خیال خود را از پرده خفا به عرصه ظهور آورد.

میرزا محمد خان دولوی قاجار، بیگلر بیگی «۲» دار الخلافه طهران، که اعظم امرای ایل جلیل، و از وفور دانایی عقلا را در مهمات مشکله رهنما و دلیل بود، و به حکم وصیت سلطان شهید بایست که باب قلعه را جز بر روی صاحبقران قلعه گشا، که وارث بالارث و الاستحقاق تخت و تاج است، بر چهره دیگری نگشاید، لهذا به مشورت جناب میرزا محمد شفیع وزیر، که در آن اوقات از خدمت مقرر معزول و در دار الخلافه به عزلت مشغول بود، ازین کار و صوابدید اشرار انکار و تفنگچیان که مستحفظ قلعه طهران اکثری از اهل مازندران بودند با خود همدستان کرده، دروب قلعه را بر روی عموم امرا و سپاه بستند و در شاهراه انتظار ورود موکب خسرو صاحبقران نشستند. از عجایب واقعات اینکه، جناب میرزا محمد شفیع مزبور در همان سال به سعایت همقطاران مبلغ پنجاه هزار تومان مصادره شد و او را به دست بیگلر بیگی مزبور سپرده بودند که تنخواه «۳» مصادره را ازو دریافت نماید. میر مجبعلی شاه نام هندی، که از معارف قلندران مرتاض و از سلسله چشتیان هند بوده، در اوقات گرفتاری با جناب میرزا، محبت اندوز و ایشان را مصاحب شب و روز شد و به سبب نجات او از بند ذلت، مشغول اوراد و اذکار و ریاضت شاقه گردیده، کمال اهتمام درین باب می‌ورزید. شبی در آخر شب میرزا را صدا کرده و مژده خلاصی از وی خواست و گفت تنخواهی که امروز از بابت وجه مصادره به میرزا محمد خان دادی، بفرست به بهانه مطلوبی پس بگیر [۲۶] که کار دیگر گون گشته و خصم از جان گذشته است.

بعد از وصول خبر، معلوم شد که قتل

(۱). مجلس:- «شاهد»

(۲). در لغت، به معنای امیر امیران یک شهر است (معین)؛ این سمت از زمان شاه عباس صفوی مرسوم شد و صاحبان این سمت، حکامی بودند که از پایتخت تعیین می‌گشتند، اما گاه این سمت موروثی بود.

پیشکش‌هایی بوسیله وی به دست می‌آمد که از نظر شاه نیز می‌گذشت و معمولاً عשרی از پیشکش‌ها بین وی و پیشکش‌نویس که حساب پیشکش‌ها را نگه می‌داشت، تقسیم می‌شد. (دائرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ذیل بیگلربیگی).

(۳). مبلغ پول یا حواله یکساله که از جانب حکومت به امرا پرداخت می‌شد (سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۱۶۱-۱۶۲).

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۰

سلطان سعید در همان شب و همان ساعت خبر دادن آن قلندر بوده [است].

[مصر]ع:

در هیچ سری نیست که سزای ز خدا نیست تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۱

بخش ۴

ذکر رسیدن خبر قتل سلطان شهید به شاهنشاه صاحبقران و مسارعت او به دار الخلافه طهران

بعد از ظهور قضیه سلطان شهید، امرا و امانا چون از کیفیت وصیت آن پادشاه سعید آگاه بودند، از شهر و بیرون دار الخلافه عرایض متعدده مشعر بر وفور دولتخواهی و تعجیل در عزیمت موبک شاهنشاهی نوشته، چاپاران بی‌شمار روانه دار العلم شیراز نمودند. این خبر وحشت اثر در یوم دهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و دوازده گوشزد خاص و عام آن سامان گردید.

شاهنشاه صاحبقران پس از استماع این داستان از روی وقار و تمکین فراوان به ذکر کلمه طیبه «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱) رطب اللسان آمد تا محرمان دوروزدیک مظنه اضطرابی نکنند. صبر و شکیبایی را پیشه فرمود و محرمان دربار و اشراف و اعیان آن دیار را طلب داشته [و] در روز هجدهم شهر مزبور در «۲» دیوانخانه شیراز به ساعتی سعادت انباز بر مسند فرمانروایی ایران و توران جلوس نمود. وجوه دنانیر «۳» به نام نامی آن آرایش تخت و سریر، زینتی تازه یافت و شاهنشاه جهان به نظم امور کل شتافت. مناشیر «۴» عدالت تأثیر به ولات «۵» و حکام ولایات از مصدر حکمرانی صادر شد که در موعدی مقرر در دار الخلافه حاضر باشند و به ناخن بی‌اندامی چهر دولتخواهی را نخرانند. چون این مهمات خطیر از تدابیر صائبه آن خسرو بی‌نظیر ساخته شد، قامت شریف را به لباس

(۱). سوره بقره، آیه ۱۵۶.

(۲). ملی:- «در»

(۳). دینارها

(۴). منشورها، فرمان‌ها

(۵). جمع والی، کارگزار

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۲

عباسیان، که نشانه ماتم و سوگواری است، آراسته داشته نوای ناله و نفیر از محرمان خرگاه عرش نظر برخاسته گشت. سه روز و سه شب اوقات همایون صرف عزاداری بود و پس از آن رایات ظفر را به عزیمت تختگاه بال گشا نمود. از فرط غیرت سلطنت، عهد کرد که تا قاتلین سلطان شهید را به دست نیارد و رسم سیاست را اجرا ندارد و مفسدین دولت ابد آیت را به زنجیر مفسدت اسیر و دستگیر نسازد، جامه سوگواری از تن بیرون نکند و به مراسم عیش و عشرت نپردازد. نواب شاهزاده محمد علی میرزا را، که برحسب سن اکبر اولاد بود، به دارایی مملکت فارس نامزد فرمود و بعضی امرای کاردان را در خدمت او به ملازمت گذاشت و متوکلا علی الله راه تختگاه برداشت. با آن که در اطراف ممالک به سبب حدوث حادثه سلطان شهید شور روز محشر برپا بود و احدی با یک هزار نفر جمعیت هم تردد نمی توانست نمود، ولی آن خسرو دریا دل تکیه بر یاری خداوند و بخت فیروزمند کرده با معادل پانصد نفر سوار جرار زبده و سبای «۱» در روز بیست و سیم شهر محرم الحرام، از دار العلم شیراز روی به راه آورد. در هنگام عبور از بقعه حافظیه از کتاب مستطاب دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ استمزاجی «۲» [۲۷] نمود و حسب الامر وی، نجف قلی خان حاکم گروس، که از جمله همراهان رکاب بود، سر کتاب را گشوده «۳» غزلی که دو شعرش این است، از پرده خفا رخ نمود.

خواجه حافظ:

در نمازم خم ابروی تو [با] یاد آمدحالتی رفت که محراب به فریاد آمد

ای عروس ظفر از بخت شکایت منمای حجله حسن بیارای که داماد آمد این شعر بدیع را به فال نیکو گرفت و همتی از روح آن بزرگوار خواسته به شادمانی برفت. در عرض راه شاه و سپاه در منزلی نیاسودند و جامه از تن بیرون نمودند و زین از پشت یکران «۴» بر زمین نهادند و بر بستر استراحت تن در ندادند، تا در عرض

(۱). واژه‌ای است ترکی به معنای سواری که مایحتاج خود را به فتراک بسته و مسلح و آماده است؛ سوار زبده.

(۲). زمینه به دست آوردن، استفسار کردن (معین ذیل استمزاج)

(۳). ملی: «گشود و»

(۴). اسب‌های اصیل

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۳

یازده روز، بیست و چهار منزل راه طی شد و توسن خلاف دشمنان باد پیمایی گردید. در منزل قم طوایف اخلاج «۱» پیاده و غیره به رکاب همایونش پیوستند و دل بر خدمت و جانفاشانی بستند. در منزل کناره گرد، که از قراء بلوک خار «۲» و، در شش فرسخی طهران واقع است، حسین قلی خان و حاجی ابراهیم خان و دیگر امرا شرف تقبیل آستان نواز «۳» را دریافتند و هریک فراخور احوال از وفور مراحم شاهنشاهی همال به وادی مباحات شتافتند و هم در منزل مزبور به عرض خسرو عدالت دستور رسید که علی قلی خان برادر سلطان سعید در قریه «علی شاه عوض» شهریار طنبور مخالفت را ساز داده و به امید آرزوی دراز ایستاده است. بعد از ورود موکب مسعود به زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم نواب حسین قلی خان به سبب احترام علی قلی خان مأمور آمد که او را خواهی نخواهی طوعاً ام کرهاً به دار الخلافه حاضر سازد.

در روز دوشنبه چهارم شهر صفر المظفر، به طالعی که منجمین اخترشناس ساعتی سعیدتر از آن نشان نمی دادند، به دولت و کامرانی و عزت و شادمانی با شوکت جمشیدی و صولت کیانی وارد مستقر خلافت و حکمرانی گردید و به سبب عهده‌ی که در دار العلم شیراز، مکنون ضمیر فیض تخمیرش شده بود که: «تا قاتلین عم بزرگوار را به دست نیارد و ایشان را به سایر متمردان «۴» دولت به

دست شحنة سیاست نسپارد، به امری که از لوازم جلوس بر تخت دارایی است، نپردازد و در دولخانه سلطنت منزل نسازد؛ لهذا در دولخانه قدیم خویش، که در جنب سرای همایون است، نزول فرمود. ملکه آفاق، یعنی والده معظمه آن خسرو با اشفاق، به ملاقات پسر بلند اختر با وفاق پای عزیمت و اشتیاق گشود. به فاصله یک [ی] دو روز علی قلی خان را به اکراه و اجبار آوردند و در همان ساعت ورود حرکتی ناپسند ازو صادر شد که از همه کار مرفوع الاختیارش «۵» کردند. تبیین این مقال آنکه، بعد از ورود او به ایوان خلافت در حضور صاحبقران معدلت آیت، با چکمه و اسباب سواری وارد گشته بدون تعظیم و سلام بر روی دست انداز تالار نشسته، پا را بر روی پای دیگر انداخته، شمشیر را بر سر زانو گذاشت و

(۱). جمع خلیج: ایل خلیج که در اطراف ساوه ساکن بودند.

(۲). گرمسار و ایوانکی فعلی

(۳). مجلس: «راستان نواز»

(۴). سرکشان

(۵). برکنار نمودند

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۴

بدون تمهید مقدمه سر گفتگوهای لاطائل «۱» را برداشت. حرفش همه از شرکت در سلطنت بود و بس [۲۸]، بلکه خود را بالاصاله منظور داشت و دیگر هیچکس. چون دیده باطنش خفاش وار در برابر آفتاب دولت پایدار بی نور بود تا ظهر و باطن را یکسان سازد، او را از دو دیده نابینا کردند و حسب الامر الاعلی در بلده بارفروش گوشه نشینی اختیار کرد تا در سینه یک هزار و دویست و چهل روی به دیار آخرت آورد- اللهم اغفره.

(۱). بیهوده

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۵

بخش ۵

ذکر فتنه صادق خان شقاقی پر نفاق و رسیدن این خبر به خسرو آفاق

بعد از ظهور قضیه هایل «۱» سلطان شهید، صادق خان شقاقی کرد عنید «۲» از فرط بلادت «۳» طبع پلید، چنین فهمید که تصاحب اسباب سلطنت باعث عروج بر معارج دولت است، غافل از این که، بیت:
گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی غراب آسا به هوای طعمه هواگیر گشته و با جمعی از اکراد شقاقی که با او بودند از رود ارس گذشته قشون متفرقه اردوی اعلی، که از اهل آذربایجان بودند، بر دور او جمع شدند و روی بی آب به سراب خراب نمودند.

صادق خان ایلات خود را که در نواحی سلدوز و مراغه و تبریز تا حدود مغان پراکنده و بی دلیل بودند، کلا جمع آوری نمود. جعفر قلی خان برادر بد سیرش را به حکومت قراچه داغ فرستاد و محمد علی سلطان، برادر دیگرش به صوابدید برادر عنید به داروغگی تبریز روی نهاد. از کرد و ترک ایلات آذربایجان به لطایف الحیل حشری وافر «۴» و خیلی متکثر جمع آورد و از اموال غارت شده اردوی سلطان شهید و وجوه بازیافتی از قراچه داغ و تبریز به توسط برادران عنید، جیب و دامان آن خیل پلید را مملو کرد. چون در

قوه قدرت نمی‌دید که علانیه به هوس تاج و تخت روی زشت به سمت

(۱). دهشتبار، موحش

(۲). ستیزه گر، سرکش

(۳). کودنی، کند ذهنی

(۴). گروهی انبوه

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۶

عراق آورد، لهذا استخلاص کوچ و متعلقان خود را از دار السلطنه قزوین که در آن جا گروگان بودند، بهانه ساخت و با آن حشم انبوه به عزیمت عراق پرداخت. بعد از ورود به حوالی قزوین، به محاصره کوشید و سه دفعه یورش به قلعه برده، کاری ندید. اهالی قزوین که از قدیمی خدمتگزاران «۱» دولت ابد قرین می‌بودند، دروازه‌های شهر را بسته، شب‌وروز در دفع آن جنود شیطانی آتش افشانی می‌نمودند.

چون صادق خان دانست که قزوینیان دل بر مجادلت بسته در انتظار ورود موکب مسعود نشسته‌اند، قزلباشی به خاطر فاترش «۲» رسیده از صدر و برات سیورسات بی‌حساب و تعیین محصلین شدید العقاب، بانی خرابی مبانی دهات و بلوکات خارج شهر گردید. اهالی آن حوالی از تعدیات متوالی آن مردود درگاه حضرت لایزالی به جان آمدند و کیفیت ماجرا را از داخل و خارج به درگاه شاهنشاه عاجز نواز، عریضه‌نگار شدند [و] تعجیل موکب اقدس را به دفع آن خرس اخرس استدعا نمودند و ابواب مسکنت و ضراعت در عرایض متعدده گشودند. بالجمله صادق خان در ایام توقف در خارج قزوین مسرعان نزد برادران بی‌دین فرستاد و ایشان را از قراچه‌داغ و تبریز به خرابی قلعه خوی فرمان داد. ایشان نیز هریک از محل توقف خود با جمعیتی [۲۹] که [همراه] داشتند، حرکت کرده و با یکدیگر ملحق گشته روی به صوب خوی گذاشتند.

برادران حسین خان دنبلی، که خود در قزوین به صیغه گروگان اقامت داشت، احتشادی کرده، در محال مرنند، سر راه بر ایشان گرفتند از جانفشانی جماعت دنبلی تاب توقف نیاورده، توسن گریز را به جانب تبریز مهمیز زدند و در آن جا نیز مجال درنگ نیافته به جانب سراب خراب رفتند.

خلاصه کیفیت ماجرای صادق خان در دار الایمان قم به عرض شاهنشاه انجم تحشم رسید و تا ورود موکب مسعود به دار الخلافه طهران، حرکات ناشایسته او متدرجا معروض رأی عالم آرا می‌گردید. پس از ورود به مستقر خلافت عظمی، همت ملوکانه بر دفع آن کرد «۳» دیوانه گماشت و اوقات همایون را به تهیه و تدارک جدال و قتال با او مصروف داشت تا از یاری بخت سعید، داغ حرمان و حسرت بر قلب دشمنان عنید

(۱). ملی: «خدمتگذاران»

(۲). سست، زبون

(۳). مجلس: «گروه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۷

گذاشت: «تُعْزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» «۱».

ذکر عزیمت شاهنشاه دشمن‌شکن به دفع صادق خان پرنفاق و شکست آن مردود عاق از تائیدات حضرت قاسم الارزاق

از مؤیدات طالع بی‌زوال خسرو بی‌همال «۲» آنکه، محمد ولی خان قوانلوی قاجار که با جمعی از قشون رکابی مأمور به محافظت مشهد مقدس رضوی بود، بعد از استماع قضیه هائله سلطان شهید از آن‌جا حرکت و در دار الخلافه شرفیاب رکاب فیروز گردید. امینان دولت قاهره در بدایت عروج بر مدارج سروری، به ملاحظات عقل دوراندیش، مصلحت در حرکت ذات اقدس نمی‌دیدند و تعیین سروران معتبر را با قشونی بی‌مر «۳» بهتر می‌پسندیدند.

شاهنشاه دوراندیش، که مشکل فردا را امروز نکرد و راه دشوار را به مدد قدم همت به آسانی سپرد، برخلاف رأی امنای، مصلحت در عزیمت خویش دیده قاصد تهیه و تدارک گردید. قشون غارت‌زده اردوی سلطان شهید را از بخشش اسب و اسلحه و وجوه موجب و علوفه گران‌بار ساخت و نخست به سبب اصرار قزوینیان به تهیه عزیمت پرداخت. در ابتدا حسین خان قاجار قزوینی قولر آقاسی «۴» را به جهت اطمینان خاطر اهالی آن سامان با سواره و پیاده نامعدود به منقلای جنود ظفر نمود، روانه فرمود و خود در روز هشتم شهر صفر المظفر با لشکری بی‌حدومر و توپخانه و زنبورکخانه صاعقه اثر و فرّ کیقبادی و شکوه کیخسروی از دار الخلافه طهران عزیمت نمود.

از آن طرف، صادق خان بدنژاد با معادل بیست و پنج هزار ابطال رجال، که از قشون آذربایجان و خمسه و غیره انعقاد داده بود، از حوالی قلعه قزوین قدم جسارت پیشتر نهاد

(۱). سوره آل عمران، آیه ۲۶

(۲). بی‌همتا، بی‌مانند

(۳). بی‌شمار

(۴). واژه‌ای است ترکی به معنای: رئیس غلامان، سرکار خاصه شریفه؛ به تعبیر تذکره الملوک: «قوللران به کلیه سلاح‌ها که خاص قورچیان بود، مجهز بودند». قولر آقاسی فرمانده این قوللران بود و به عنوان فرمانده سپاه ایران هم از او یاد شده است.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۸

و هردو لشکر چون دو دریای مواج در محل [ی] موسوم به خاک علی «۱»، که از حومه قزوین است، به هم رسیدند وصف مبارزت و مجادلت از دو طرف آماده گشت. نخست حضرت صاحبقران نامدار سروبر همایون را به خود پولادی و جوشن داوودی و سایر اسلحه بیاراست و شمشیر جهانگشا را که از جدّ و پدر به یادگار داشت، زیب میان کرده «۲» وجود شریفش از پای تا سر در دریای آهن و پولاد غوطه‌ور گردید. در آرایش لشکر و قرار تیپ و تعیین [۳۰] میمنه و میسر «۳» و قلب جناح، راضی بتدابیر امرانگشت و خود- متوکلا علی الله- پای شجاعت و مردانگی در میدان مبارزت و فرزاندگی نهاد و لشکر قیامت اثر را پنج تیپ ترتیب داد. میمنه را به وجود حسین قلی خان برادر مزین ساخت و در نگاهداری میسر سلیمان خان نظام الدوله را بناخت. در جناحین، محمد ولی خان قوانلو و جان محمد خان دولو را برگماشت و خود چون قلب، که شهریار قالب است، در قلب آرام «۴» گرفت.

صادق خان دیو سیرت افعی سریرت نیز، قشون نکبت نمون خود را که چون فوج غراب و خیل ذباب بودند «۵» پانزده تیپ کرده، هریک را به یکی از اقوام و عشیره خود سپرد و خویشتن چون پلنگی جسور که بر روی شیر ژیان پنجه گشاید، در برابر صاحبقران شیرگیر در قلب جنود نامسعود خویش قرار گرفت. از دو طرف دو لشکر به حرکت درآمدند و سفرای تیر و تفنگ آمدورفت نمود. شور روز محشر برخاست و هر دلیری در صفی هنگامه آراست. تیغ‌ها از نیام آخته شد و سرها چون گوی در میدان انداخته؛ دلیران را کف بر دهان و چین بر جبین و شیران را تیر از ترکش و دست از آستین برآمد. سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل، از کشور جان کالا ربود. اگرچه در اول وهله «۶» میسر دشمن بر میمنه لشکر دشمن شکن حمله‌ور گردید و سفها را گمان این که میمنه از هم خواهد پاشید، ولی به اشاره خسرو دریادل، که در آن معرکه تکیه به یاری خداوند و طالع فیروزمند داشت، حسین قلی خان از میمنه

سمند جلادت به میدان مجادلت راند. از میسره نیز سلیمان خان قاجار دامان پردلی افشاند. سایر تیپ‌های لشکر

(۱). واقع در جنوب غربی شریف آباد قزوین

(۲). مجلس: «کرد و»

(۳). چپ و راست سپاه

(۴). مجلس: «قرار»

(۵). ملی: «بودند»

(۶). ملی: «وحله»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۹

قیامت اثر، به یکباره بر حشر دشمن بد سیر حمله‌ور گردیده و از طالع فیروز خسروی خود را به آن بلای ناگهان زده، مظفر شدند. صاحبقران عدو شکار، که با معدودی از غلامان جان نثار بر سر تلی بلند، مانند بخت خویش، قرار داشت، چون هزیمت آن کرد «۱» دیونژاد را ملاحظه نمود، سپاه کینه‌خواه را به تعاقب اشاره فرمود. آن شیران بیشه هیجا «۲» چون گرگان گرسنه که در عقب رمه بی‌شبان افتد، به عقب آن قوم بدسیر تاختند و به یاری اقبال نصرت اندوز خسرو فیروز، [مصر] ع: گرفتند و بستند و انداختند

معادل دوهزار از آن خیل نابکار، بعضی طعمه شمشیر آبدار گردید و برخی به قید گرفتاری و اسار «۳» درآمد. سگبانان سپاه شیرگیر، قلاده در گردن شیران دلیر کردند و خربندگان «۴» اردوی همایون، اسبان تازی نژاد به زیر ران آوردند. بقیه السیف «۵» لشکر او به کوه و هامون پناه بردند و خود با معدودی چند، از دست شحنة اجل مهلتی چند روزه یافته و با بخت خود جنگ‌کنان در جایی قرار نگرفته به سراب خراب رسید. برادران گریخته‌اش از مرند نیز در همان روز ورود او به سراب رسیدند و با یکدیگر از سستی بخت حکایت‌گزار گردیدند. از اتفاقات چند آن‌که، شکست او و برادرانش در یکروز واقع، و بخت بلند خسرو ارجمند آن فتنه را دافع آمد. اسباب و اثاثه اردوی آن نابکار، کلا کسب «۶» غازیان [۳۱] جان‌نثار شد و خود آن سرگشته، از ما یعرف و ما یملک بی‌نصیب آمد.

صاحبقران مظفر کامکار از همان رزمگاه روی سعادت به دار السلطنه قزوین نهاد و دلیرانی که در آن رزم، داد مردی و مردانگی داده بودند، هریک را- علی قدر مراتبهم- خواسته‌های ناخواسته داد و در همان اوقات چند نفر از غلامان دربار، دو نفر از آن نمک به حرامان ثلثه روسیاه قاتل سلطان سعید باذل را گرفته با دستان بسته به حضور صاحبقران غیور آوردند. یکی به دست نواب حسین قلی خان از تیغ تیز ریز ریز شد و

(۱). مجلس: «گروه»

(۲). جنگ، نبرد

(۳). اسارت و بردگی

(۴). نگهبانان و مهتران خر و الاغ، کرایه دهندگان الاغ و خر

(۵). بازمانده سپاه

(۶). روزی، بهره

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۰

دیگری از خونریزی ساقی دژخیم قهر سلطانی، ساغر حیاتش از خون ممات لبریز آمد.

عباسعلی نام که فرار کرده بود، پس از چندی او را نیز در کرمانشاهان گرفته به دار الخلافه آوردند و حسب الامر اعلی تنش را در آتش انتقام سوخته، روانه دیار سقر^(۱) کردند.

بالجمله فتح‌نامه‌جات به اطراف ولایات ممالک محروسه فرستاده شد و دل‌های افسرده اهالی هر سامان ازین فتح نمایان قرین مسرتی بی‌اندازه آمد.

نواب حسین قلی خان را در ازاء خدمت و جرأت و جلادتی که در آن جدل به عمل آورده بود، کمال مرحمت و نوازش فرموده به منصب ایالت مملکت فارس، سرافراز و اسبابی [جهت] سامان آن کار مرحمت کرده، او را روانه دار العلم شیراز فرمود:

[مصر] ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید «۲» کار

ذکر نهضت موبک ظفر عنان به جانب بلده طیه زنجان و امورات اتفاقیه در آن سامان و رجعت به دار الخلافه طهران

چون قبل ازین، مرقوم قلم خجسته رقم گردید که، بعضی از اثاثه و «۳» اسباب سلطنت از غلط بخشی روزگار به دست صادق خان کرد نابکار افتاده بود، بنابر آن، در اوقات توقف قزوین، حسب الامر دارای زمان و زمین، منشوری قضا دستور به آن بدبخت نکبت ظهور مرقوم و ابراهیم خان عز الدینلوی قاجار به اخذ و استرداد آنها مأمور و معلوم آمد. چون مهمات آذربایجان را نظمی در کار و شکستگی‌های آن سامان را درستی سزاوار بود، لهذا توقف در قزوین را زیاده از سه روز جایز نداشته رایات ظفر آیات را در روز چهارم به عزم ولایت آذربایجان حرکت داده، در روز ورود به قصبه زنجان معلوم گردید که در اکثری از ولایات آذربایجان مرض طاعون استیلا یافته، اهالی آن سامان از بیم جان به جبال شامخه^(۴) شتافته‌اند؛ لهذا قرار توقف چند روزه در قصبه زنجان شد و بنای انتظام امور آذربایجان هم در آن سامان [گذاشته شد]. نخست محمد خان قاجار

(۱). سقر: دوزخ و جهنم

(۲). ملّی: «یابد»

(۳). ملی: «-و»

(۴). بلند و رفیع

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۱

ایروانی را که چندی مقهور شحنه غضب سلطانی بود، تا امیدواران را مایه امید گردد، به شرف ایالت ولایت ایروان مشرف و به اخلاع گرنامه و اسباب احکام سپهر مایه، روانه آن طرف فرمود و اسماعیل خان قاجار شامیاتی را به مرافقت مشار الیه، به کوتوالی «۱» قلعه مزبور مأمور نمود. جعفر قلی خان دنبلی را نیز، که از تربیت یافتگان دولت خاقان مغفور و در اردوی کیهان پوی در جرگه [ه] باریابان حضور پرنور بود، به حکومت دار السلطنه تبریز و خوی سرافراز و روانه آن دیار خلد انباز داشت [۳۲] و به سایر حکام و عمال آن مملکت، احکام قضا نظام مشعر بر تنظیم امورات و تنقیح معاملات و ترفیه حال رعایا و جبر کسور برابرا، از مصدر حکمرانی صادر و ذکر صلابت قهرمانی و عدالت و مرزبانی این زیننده سریر کیانی در السنه و افواه، سایر و دایر آمد.

صادق خان شقاقی چون منشور قضا دستور را که به منزله احکام سماوی است، زیارت نمود، تزلزل در ارکان وجود او راه یافته جز مأمّن اطاعت مفری و غیر از گوی انقیاد مقری ندیده، اثاثه سلطنت را به‌طوری که گرفته بود، به ابراهیم خان قاجار تسلیم نمود و عریضه [ای] در کمال عجز و انکسار به دربار خسرو معدلت آثار معروض داشت و حکم جرایم خویش را به مروّت و گذشت

صاحبقران معدلت کیش گذاشت.

پس از رسیدن ابراهیم خان به زنجان و آوردن اسباب مرصع نشان، عریضه آن سفیه نادان، که در گرداب حیرانی سرگردان بود، به نظر داور انصاف سیر رسید و دریای موج عفو و اغماض را نوبت تلاطم گردید. عجز نالی و ضعیف حالی آن تیره بخت تبه روزگار را به نظر مرّوت ملاحظه و با کمال قدرت صفت رحمت را پیشنهاد خاطر رأفت مظاهر ساخت و از تفویض حکومت محال گرمرد «۲» و سراب به بروز التفات بی حساب پرداخت.

لمؤلفه:

فقر ناکرده سؤال از کف جودش لیک جرم ناکرده دعا از لب عفوش آمین بالجمله چون نعش شریف سلطان شهید تا آن زمان در قلعه شوشی به امانت

(۱). حاکم شهر، فوج دار، نگهبان قلعه، دژبان

(۲). ناحیه‌ای است در جنوب سراب در آذربایجان که رود قرانقو از آن می‌گذرد. (معین، ذیل گرمرد)

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲

سپرده بود، حسین قلی خان قاجار عز الدینلو، به حمل آن گوهر پاک از آن خاک هولناک مأمور، و یرلیغ «۱» بلیغ به عهده ابراهیم خان جوانشیر حاکم قراباغ، که بعد از صدور قضیه هائله سلطان سعید از داغستان به محال حکومت خود سبک عنان شده بود، شرف صدور یافت که آن نعش مطهر را به آدابی که شایسته شأن آن داور غفران اثر است، به دار الخلافه طهران روانه و این معنی را به جهت جلوه دادن شاهد ارادت خود در پیشگاه حضور صاحبقران یگانه بهانه سازد.

پس از انتظام امور آذربایجان، موکب فیروزی نشان از زنجان حرکت ورزیده در چمن سلطانیه نظام الدوله سلیمان، نظم حوادث واقع در گیلان را روانه رشت شد و در بیست و چهارم شهر ربیع الاول، مستقر خلافت کبری از فرّ قدوم میمنت ملزوم صاحبقران قلعه گشا، قرینه هشت بهشت گردید.

خروش کوس کاوسی در نوبتخانه سلطنت لرزه بر این طاق آبنوسی افکند و نعره گاودم ساکنین این بلند طارم را به حرکت و تلاطم آورد. ولات و حکام و اشراف و اعیان و عمال و مباشرین معاملات اطراف، که از دار العلم شیراز احضار به رکاب مستطاب شده بودند، به درگاه عالمیان پناه، جمع آمدند و طاق گردون رواق دولت ابد آیت را پروانه شمع شدند.

صاحبقران مظفر کامکار، همت ملوکانه به تنظیم مهمات دورونزدیک گماشت و اوقات شریف را به انتظام مهمام ترک و تاجیک مصروف داشت.

محاسبات ولایات و بیوتات خاصه به قلم عطارد رقم [۳۳] مستوفیان دیوان اعلی پرداخته شد و کارها بر وفق مراد و مرام ساخته آمد. موازی پانصد هزار تومان نقد، که عبارت از یک کروار باشد، از باقی معاملات ایام سلطان شهید به تخفیف مقرر، و اهالی ولایات از ظهور این موهبت عظمی، قرین امیدواری بی‌مر گردیدند. همچنین تیولداران و وظیفه خواران از علما و سادات و مشایخ و قضات و طلاب و بینوایان و ارباب مناصب و متصدیان هر ولایت، به علاوه امضای مرسومات سابقه، از انعام معلومات لاحق به نوایی وافر رسیدند.

(۱). فرمان پادشاه

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۳

بیت:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان برد رخت

ذکر رسیدن نعش سلطان شهید و استقبال صاحبقران رشید و روانه کردن به نجف اشرف - علی ساکنها آلا ف التحیه و التحف «۱»

چون روزی چند بر این مانند گذشت و از فیض فضل تأییدات یزدانی و یمن اقبال بی‌زوال خسروانی، مهمات ممالک محروسه سلطانی قرین نظامی تازه و انتظامی بی‌اندازه گشت، از طرف قرین الشرف آذربایجان خبر رسید که ابراهیم خلیل خان جوانشیر بعد از زیارت منشور قضا تأثیر، تدارک نعش مطهر سلطان شهید را به طریقی که شایسته و سزاوار شأن و شوکت او بوده، دیده با تخت روان زرین و اسبان بالجام و زین زرین و گوهرین و اشراف و اعیان و حفاظ و قراء آن سرزمین، با لباس عباسیان دیده گریان و دریده گریان روانه گردانیده است.

وصول این خبر، دامن زن آتش حسرت و سوگواری و حیران کن جان و بنیان قرار متعلقان خانواده سلطنت و شهریاری گشت. صاحبقران کشورستان، نظر به پاس احترام عمّ بزرگوار در روز ورود آن نعش عالیمقدار، فرمان داد که ابواب دکاکین اسواق «۲» و محلات و دروب خانات و حمامات «۳»، چون خانه عیش دشمنان بسته آید و دست معاملات، چون پای جسارت مفسدین دولت شکسته.

ارباب معامله، سودا و سود را به سواد جامه بدل و اصحاب مباحثات، بحث علم و عمل را به نوای سوگ و ماتم مبدل ساخته، پس خود به نفس نفیس با جمیع شاهزادگان نامدار و امرای عالیمقدار و وزراء و خاصان دربار فلک اقتدار به جهت استقبال آن نعش بزرگوار تا یک منزلی دار الخلافه روان و سیلاب سرشک در ماتم آن نور دیده امکان از فواره دیدگان «۴» بر چهره سیمین دوان گردید. امرا و اعیان حضرت در اطراف

(۱). که بر ساکن آن شهر هزاران درود و هدیه ارمغان باد.

(۲). بازارها

(۳). درب‌های دکان‌ها و حمام‌ها

(۴). ملّی: «دیده گان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۴

محفّه «۱» محفوف به رحمت ایزد بی‌ظنّت «۲» طی مسافت را با اقدام صداقت و ارادت پی‌سپار و آوای ناله و نفیر به فلک دوّار رسانیدند.

در هجدهم شهر جمادی الاول، آن جسد مقدس را در زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم به امانت گذاشتند و پیر و جوان و توانا و ناتوان، وضع و شریف و قوی ضعیف، رسم تعزیت و لوازم مصیبت را مرعی داشتند. هر صبح که گردون گردان مانند، سر بریده خورشید تابان را از زاویه مشرق نمایان و مانند ماتمیان، قطرات سرشک انجم از دیده [۳۴] پاشیدی و آفتاب عالمتاب به رسم سوگواران، سوزان و گدازان از دریچه مشرق سر کشیدی، اعیان دولت و خاصان حضرت، رعایت آداب تعزیت را به آن صوب به اصواب شتافتندی و ثواب زیارت آن ذریّه پاک خواجه لولاک را با تقبیل پای جنازه آن جسد تابناک دریافتندی.

روز سیّم، شاهنشاه صاحبقران به عزم زیارت جناب عبد العظیم (ع) و تشیع جنازه آن درّ یتیم از مقر خلافت حرکت و پس از ورود به آن مقام و ادای فاتحه احترام و اطعام بر مساکین و عجزه و ایّتام، نعش مطهر آن شهریار با احتشام را در عماری «۳» زرّین مقام داده از امراء نامدار، محمد علی خان قوانلو مشهور به خالو و ابراهیم خان عز الدینلوی قاجار را با جمعی از سواره رکاب ظفر شعار و از علمای با اعتبار، ملا مصطفی قمشه [ای] را که در علوم عقلی و نقلی سرآمد روزگار و همواره در محفل آن پادشاه شهید نامدار،

انیسی فصاحت آثار و فقیهی مسئله گزار بود، با جناب میرزا موسی منجم باشی لاهیجی گیلانی که در آن فن شریف، حضرت بطلموس را آموزگار [بود] با مبلغی زر مسکوک و اسباب بی‌شمار از شال و اقمشه زرتار، به حمل نعش آن خسرو عالمقدار به ارض مقدس نجف اشرف - علی ساکنها آلف التحیه و التحف - فرمان داد و از قراء داود الحان، حاجی قاسم کاشی روضه‌خوان را با جمعی از قراء و حفاظ دیگر، جیب و دامان از انعام و احسان لبریز ساخته به همراه آن جنازه مطهر روان داشت. روز بیست و چهارم شهر ربیع الاول، به آیینی شایسته از زاویه مقدسه حرکت نموده، روانه صوب مقرر گردیدند. منزل به منزل قراء خوش الحان پیشاپیش جنازه

(۱). هودج ماندی که بر دوش حمل کنند.

(۲). مجلس: «بی ضنت»

(۳). کجاوه: هودج ماندی که بر پشت اسب، استر، شتر و فیل بندند و بر آن نشینند و سفر کنند.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۵

مغفرت نشان به تلاوت قرآن مجید اقدام می‌ورزیدند و به آیینی که شهریاران را سزاوار است، جنیت «۱» داران، اسبان زرین ستام را در جلو می‌کشیدند تا در روز ورود به زهاب «۲» که اول خاک روم و آخر این مرزوبوم است، جمعی از اعیان دولت عثمانی از جانب سلیمان پاشای وزیر دار السلام به استقبال شتافته خدمات شایان به عمل آوردند.

در ورود به مشهد کاظمین - علیهما السلام - وزیر بغداد با اعیان آن دولت علیه، رسم استقبال به جای آورده، وارد آن ارض فیض قرین شدند. پس از آداب زیارت و اطعام و انعام بر خدمه و فقرای آن ناحیت، روانه مشهد مقدس جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا - علیه التحیه و الثنا [شدند] و نعش مطهر را در دور ضریح منور طواف داده و به آیین معهود ابواب انعام و احسان بر چهره خدام و زائرین و مجاورین با احترام گشاده روانه نجف اشرف شدند و بعد از خالی ساختن بدره‌های زر به انعام فقرای مضطر و احسان خلایع فاخره به خدام آن روضه عرش سیر، نعش شریف را در رواق سپهر ساق آن برگزیده آفاق، مدفون و آن گنج پاک را در آن خاک تابناک مخزون ساختند و بعد از فراغ ازین کار، به مراجعت دار الخلافه جاوید قرار پرداختند.

ل مؤلفه:

شاهی که ز داد عالمی را [۳۵] آراست در تعزیتش همان قیامت برپاست

تا بود فساد از انتقامش بنشست چون رفت جهان به احترامش برخاست

ذکر حمل و نقل اندوخته سلطان سعید از قرايه استرabad

نواب محمد حسن خان، جد صاحبقران زمان، در اوقاتی که از بیم خصمی

(۱). یدک، اسب کتل

(۲). منظور از زهاب، شهرستان سرپل زهاب / ذهاب فعلی می‌باشد که نزدیک قصر شیرین و کنار مرز ایران با عراق واقع است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۶

نادر شاه افشار در دشت ترکمان به سر می‌برد، از تشویش گرفتاری هرگز رنگ آبادی ندید و بیست سال روزگار خود را به گوشت شکار دشتی گذرانید. بکنج نامی در میان ترکمانان یموت با او راهی داشت و گاهی آذوقه به او می‌رسانید. سلطان شهید که از این قضیه والد بزرگوار رشید اطلاع داشت، لهذا احتیاط کار را در بدایت سلطنت اندوخته [ای] از برای روز تنگ گذاشت.

تبیین این مقال آنکه، در سنواتی که همان ولایات مازندران و استرآباد در تحت تصرفش بود، به قدر یکصد و پنجاه هزار تومان تنخواه نقد از همان مالیات دو ولایت و مصادرات «۱» اهالی آن دو ناحیت، جمع‌آوری نمود و به کوه قراپه، فصل مشترک خاک استرآباد و دشت گرگان، در سنگ دفن نمود.

تدبیر دفنش این که هر وقت تنخواهی جمع می‌شد، حضرت صاحبقران را با دو نفر از اسرای ترکمان برمی‌داشت و روی سعادت به کوه قراپه می‌گذاشت. بعد از دفن تنخواه، آن دو نفر اسیر ترکمان را به دست خود مقتول و نعش آنها را به خاک سپرده به فراغت مشغول می‌شد. از این داستان، احدی به جز صاحبقران گردون توان مطلع نبود؛ لهذا بعد از نظم امورات سلطنت و مملکت، معتمدین چند فرستاده، تنخواه مزبوره را به دار الخلافه حمل و نقل فرمود. اکثر از آن، اشرفی کریم خانی و قروش اسلامبولی سکه عبد الحمید خان بود. بالاخره از قراری که - انشاء الله الرحمن - در اواخر این کتاب مستطاب بیان خواهد گشت، با اندوخته‌های دیگر صرف شد. فرد:

که داند به جز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار

(۱). تاوان‌ها و جریمه‌های مالی

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۷

فصل دوم به تخت نشستن فتحعلی شاه قاجار و تسلط بر ایران

بخش ۱

بهاریه سال فرخ فال ایت ئیل ترکی مطابق سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری و آمدورفت ایلچیان دولتین «۱» روس و انگریز

هنگامه آرای عرصه خاور، اعنی خورشید انور درین سال خجسته فرّ بعد از انقضای چهار ساعت و پنج دقیقه از روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و بیست و نه مطابق ایت ئیل ترکی از ساحت حوت به خاورزمین حمل، نقل نمود. به محض طلوع طلیعه رایت خویش جنود نامعدود کواکب را به وادی عدم دلالت فرمود. باز سفیران گل‌های شکوفه بنای آمدورفت در تختگاه چمن نهادند و ترکان تنگ چشم عنادل به سبب طغیان شحنه خار [۲۳۴] به غارت دار المرز گلشن دست برگشادند. زمان دشمنی دی به سر آمد و دیده امیران بهمن و اسپند به حکم خسرو فروردین «۲» از نشتر سبزه به درآمد. نوباوگان سرو و صنوبر هریک از شاهدان گلبن عروسی در برگرفتند و عندلیبان خنیاگر «۳» [و] قمریان رامشگر تهنیت این عیش نشاط‌آور را نواهای موالف و مخالف از سر گرفتند. سردار چنار در دار السلطنه گلشن بنای باج «۴» نهاد و افغان هزارستان از سبایک زرّین و سیمین ریاحین الوان به سلطان اردی‌بهشت خراج داد. باد نوروژی که بر جمعیت ازهارش سر پیشوایی است، در کنایس گلزار خم‌های «۵» باده لاله و شقایق را شکست و به فرمان خسرو ربیع از دار الخلافه چمن رخت بریست.

(۱). مجلس: «دولت»

(۲). ملی: «فرودین»

(۳). ملی: «میناگر»

(۴). ملی: «تاج»

(۵). ملی: «چمن‌های»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۷۰

نهاد و سوسن آزاد به خطبه‌خوانی با همه بی‌زبانی ده زبان شد و قامت شمشاد در پیشگاه چمن به یک پای رقص کنان سرفرازان. عرعر و صنوبر به جهت تهنیت جلوس خسرو گل، روی به باغ آوردند و وشاقان «۱» شاخ از افشاندن زروسیم برگ رعنا و شکوفه دست قدرت برگشادند. از فرط گل و ریاحین، گفתי ثوابت و سیار از چرخ دوار روی به خاک گذاشته و یا دینه قارونی و گنج فریدونی از خاک سر برداشته.

بالجمله اگرچه خسرو صاحبقران و خدیو کشورستان را جلوس مختصری به جهت نمونه کار سلطنت در دار العلم شیراز واقع گردید، ولیکن درین سال فیروز که نوروز اول ایام سعادت‌اندوز بود، به جهت اطلاع اهالی دورونزدیک و بروز شوکت و صولت در نظر ترک و تاجیک، بر آن شد که جلوس خلافت جاوید را با شیلان عید سعید قرین سازد و به اقتران این دو شاهد رعنا، که عید جلوس سعادت‌اندوز و عید نوروز فیروز باشد، پردازد. بعد از دقت «۲» منجمین بطلموس انتساب، محقق آمد که سعادت ساعت جلوس در ساعت تحویل خسرو سیارگان به برج حمل است و وقوع این هردو ساعت سعد، به روز عید سعید فطر محول. در حقیقت سه عید بزرگ از عید فطر و نوروز و عید جلوس صاحبقران ظفراندوز در یک روز واقع و این داستان بدیع در السنه و افواه جهانیان شایع شد تا دانایان داند که تائید اقبال را عروج بر چه پایه است و خواست خدایی را مدار بر چه مایه!

علی ای حال، تخت گوهر نگار که محل جلوس صاحبقران جمشید شعار است، در وسط ایوان خلافت نهاده شد و امرا و وزرا و ندما و خاصان سرکار و محرمان دربار و خوانین «۳» با تمکین و غلامان جلادت قرین به اخلاص زرتار هریک در جای خویش ایستاده، اشراف و اعیان هر مملکت از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان و غیره که در دربار «۴» آسمان مدار شرف احضار یافته بودند، با تشریفات گرانبار صف برصف و جای برجا قرار گرفتند، دارای زمان و زمین افسر گوهر آگین کیانی را بر سر و حقه الماس نشان خورشید قرین را زیب افسر و کمر بند جوهر بار و شمشیر و خنجر جواهر دار را زیب کمر و بازو بندهای الماس و یاقوت و لعل و زمرد که

(۱). جمع اوشاق، اوشاخ، غلام بچه گان، پسران ساده‌رو و زیبا

(۲). مجلس: «وقت»

(۳). مجلس: «خواتین»

(۴). مجلس: «دیار»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۷۱

قیمت هریک از آن جواهر یکدانه را جز این جهان، جهانی دیگر باید، آرایش بازوی قدرت اثر ساخت و از پای تا سر غرق جواهر رخشان و لالی درخشان از خلوت سرای سلطنت به عزم ایوان خلافت قد برافراخت، با قامتی که گفתי از رحمت یزدانی آیتی و از بهشت جاودانی علامتی است، منت بر آسمان و زمین نهاده [۳۷] خرامان شد و آباء علوی و امهات سفلی را کلمه طیبه «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» ورد زبان آمد. در همان ساعت تحویل شمس به برج حمل پای فلک سایه بر تخت عرش پایه نهاده چون بخت خویش بالا رفت و با فر فریدونی و شکوه جمشیدی بر فراز مسند زران‌دوز مروارید‌دوز جلوس فرمود و بر چاربالش آفتاب تابش سلطنت ایران و توران تکیه نمود.

روزگار زبان حال بدین مقال رطب اللسان و تهنیت این جلوس همایون را به تذکار این شعر حضرت صبا، انی جناب فتحعلی خان کاشانی ملک الشعراء، عذب البیان گردید.

صبا:

بناز ای تخت اسکندر بیال ای مسند دارا که گشت اسکندر دیگر به دارایی سریر آرا نخست گوهر ناسفته تهنیت را به الماس جوهر زبان معجز بیان سفت و حاضرین پیشگاه فلک جاه را به جهت میمنت اعیاد ثلاثه جلوس همایون و فطر و نوروز میمون مبارک باد گفت. نامداران هر کشور و سرفرازان هر بوم و بر، که به افسر خورشید انور سر فرود نمی آوردند، همگی تعظیم کنان رخها بر خاک سودند و به سبب این خاکساری بر آبروی خویش افزودند. توپخانه سلطنت بلند آوازه شد و دیوانخانه خلافت رونقی تازه یافت. وشاقان خورشید شعار، کاسات شهد خوشگوار بر باریافتگان پیشگاه سپهرمدار نوشانیدند و اطباق سیم‌وزر از همت خاقان بحر و بر بر فرق کهر و مهتر پاشیدند.

خطیب اریب، خطبه جاه و جلالش را به زبانی فصیح و بیانی ملیح به گوش ساکنان ملأ اعلی رسانید وصیت این جلوس همایون، قاطبه جهانیان را به سمع قبول رسید. شاهد دولت هر هفت گروه «۱» به کنار آمد و روزگار ناسازگار با پروردگان خویش سازگار شد. ایام

(۱). مجلس: «کرده»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۷۲

ملاحت سرآمد و عروس شادمانی جهانیان را در بر. روزی چند به میمنت این جلوس ارجمند بزم‌های عیش از هر طرف آراسته شد و غبار غم از صفحه خواطر برخاسته. باده سلسبیل آمد و پرهیزگاران را نوای نوشانوش باده خواران به کوی باده فروشان دلیل شد. داد عیش و شادمانی چنان دادند که حسرتی در دل پیر و جوان نماند و احدی قصه غصه بر زبان نراند. آری در شادی و غم خاطر جهانیان پیرو خاطر جهانبان است و در سور و ماتم میل رعایا و برایا منوط به رأی سلطان. لمؤلفه:

تا جهان را غم نگیرد پادشه غمگین مباد لازم آمد با نشاط شه نشاط شیخ و شاب بالجمله چون در اوقات خردسالی، لقب ارجمند این برگزیده حضرت لا یزالی به سبب احترام نام جدّ عالی، بابا خان بود، لهذا حضرت فتحعلی خان کاشانی ملک الشعراء متخلص به صبا تاریخ جلوس میمنت مأنوس را به رسم اخراج و ادخال به این سیاق بر صفحه رقم نمود. تاریخ: ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست بابا خان «۱۲۱۲»

صاحبقران کشور گیر پس از تمهید این جلوس فیروزی تأثیر، روی مبارک به نظم امورات هر سامان آورد تا جهان را از فرط عدل و داد رشک فردوس برین و نگارخانه چین کرد. شه‌ریاران زمین و پادشاهان با تمکین از اطراف و اکناف روی نیاز به درگاه عاجز نوازش [۳۸] سودند تا از قراری که - انشاء الله تعالی - عنقریب، نگاشته کلک فصاحت نصیب می گردد، از فز یاری او بر مراتب عزت و بختیاری افزودند. تاریخ این جلوس دلپذیر به طریق اخراج و ادخال از کلک مؤلف تحریر و شعرا اخیر درین رساله تحریر یافت.

لمؤلفه:

خاوری از سور دولت چون محمد شاه رفت جای او فتحعلی شاه آمد و مأوا گرفت

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۷۳

فرقی که این تاریخ را با تاریخ حضرت صبا واضح است، اینکه: معزی الیه نام همایون دو شاهنشاه جلالت مقرون را به تخفیف ذکر کرده و در مصراع تخت ثانی هم اسم را گذارده پای لقب را به میان آورده است - رحمه الله علیه.

ذکر وصول محمود میرزای افغان از روی تظلم بی‌پایان به درگاه حضرت صاحبقران کامران

پس از سپری شدن دولت احمد شاه درّانی «۱» افغان، زمام سلطنت ولایات متصرفی او به حکم وراثت، به قبضه اقتدار تیمور شاه ولد او قرار گرفت و معزی الیه، پادشاهی عاقل و دانا بود و در مهمات ملکداری و مرزبانی بغایت قادر و توانا؛ برادران خود را در قلعه بالا- حصار کابل، که قلعه‌ای است بس رفیع و حصین «۲»، محبوس ساخت و موکلین و مستحفظین امین بر ایشان گماشته به این تدبیر، رایت «۳» استبداد و استقلال برافراخت «۴». مخالفین از فکر خلاف محروم ماندند و آیت یأس از مصحف تقریر خواندند. شاهزاده همایون، ولد اکبر را رتبه ولیعهدی داد و به دار القرار قندهار حکم گزار نهاد. دو پسر دیگر، محمود میرزا و فیروز میرزا را به ایالت ولایات فراه و سبزار و هرات فرستاد. شاهزاده زمان را که از همه برادران کهنتر و پدر عالی گهر را به منزله نور بصر، و محبت باطنی پدر با او از همه بیشتر بود، همواره ملترم حضور خود نموده، ییلاق و قشلاق را در ولایات کابل و پیشاور قرار داد فرمود. بعد از آن که دست قضا طومار امل او را درهم پیچید و از فراز تخت در نشیب خاک رخت کشید، شاهزاده زمان که در پایتخت پدر بود، به اعانت زر و لشکری که آماده داشت، حرمت وصیت پدر را فرو گذاشت.

عذرش این که، پدر را باطنا با من میل بود و ظاهرا از ایشان واهمه می نمود و گویا چنین هم بوده [است].

بالجمله بر برادر مهتر خود، شاهزاده همایون تاختن آورد و بنیان ولیعهدی او را با

(۱). ملّی: «احمد شاه سه دورانی»

(۲). بلند و محکم

(۳). پرچم

(۴). مجلس: «برافراشت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۷۴

خاک یکسان کرد. همایون را که اسم برخلاف مسمی بود از حلیه بصر عاری «۱» و مانند اعمام و بنی اعمام «۲» در قلعه بالا حصار، حصاری ساخت. محمود و فیروز، کار را نه بر وفق مرام دیدند و رخت از آن ورطه بلا بیرون کشیدند. چون از یمن تفضلات الهی و نیروی اقبال بی‌زوال شاهنشاهی، چراغ این دولت خداداد را افروخته دیدند و جسم مخالفین شوکت جاوید را پروانه وار سوخته، حصول مقاصد را موقوف به اعانت کار گزاران دولت علیه یافتند و با هزار امیدواری به عزم تقبیل عتبه علیه شتافتند. پس از وصول به دار العباد یزد، اسماعیل آقای مکری، نایب ایشیک آقاسی «۳» در گاه معلی، مأمور به مهمانداری آمد و به حکام «۴» عرض راه از دار العباد تا دار الخلافه احکام قضا نظام صادر شد [۳۹] و در باب رعایت آداب حرمت نسبت به ایشان، به طوری که سزاوار شأن سلاطین ذی شان است، فرمایشات رفت. حسب اشاره لازم البشاره میزبان به دار العباد یزد روان و آن دو شاهزاده آزاده با کامران میرزای ولد محمود میرزا، به درگاه عالمیان پناه شتابان آمدند.

در روز ورود به دار الخلافه، چراغعلی خان نوایی قوریساوول باشی «۵»، که امیری باشکوه و مشیری دانش پژوه بود، حسب الامر شاهنشاه تاجدار به استقبال شاهزادگان عالی تبار شتافت و پس از حضور تشرف به انجمن بار «۶» خسروانی خسرو تاجدار، کمال عزت و احترام به ایشان ارزانی و قریب به مسند خلافت اذن جلوس حاصل و این عزّت مکسب به حرمت موروث متواصل شد. شاهنشاه صاحبقران، ایشان را پرسش و نوازشی ملوکانه نمود و به وعده‌های کریمانه امیدوار فرمود. چراغعلی خان مزبور به

(۱). کور کرد

(۲). عموها و پسر عموها

(۳). نایب ایشیک آقاسی باشی، که رئیس کل یساوولان صحبت و ایشیک آقاسیان دیوان، قاپوچیان و یساوولان و جارچیان دیوان و

امور و تنسيق مجلس از جماعت مجلس نشين، ترتيب نشستن مجلس نشينان و ايستادگان مجلس از اعلى تا ادنى بود، او را بايد رئيس كل تشريفات دربار دانست.

(۴). مَلّی: «خنگام»

(۵). قور در لغت به معنای سازوبرگ است و يساول از ريشه مغولی يسا Yasa به معنی قانون يا فرمان آمده و به معنی افراد و مأمورانی است که اوامر و فرمانها را در حضور سلطان اجرا می کردند و همگی تحت فرمان قوريساول باشی يا يساولان قور خدمت می نمودند. در تذکره الملوک اين سمت مبهم ذکر شده ولی يساول باشی از زمره افراد تحت ايشيک آقاسی باشی بوده است. (ر. ک: سازمان اداری حکومت صفوی، صفحه ۸۷ و ۱۲۱)

(۶). مَلّی: «انجمن باز»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۷۵

مصاحبت و منادمت ایشان مأمور آمد و زنگ کلفت از صیقل مراحم خسروانه از آيينه خاطر ایشان دور شد. چندی در دار الخلافه به گشت و تماشا و فیض ملاقات شاهزادگان فرشته لقا به سر برده، در اوقاتی که موکب خسرو ظفراندوز به عزم تنبیه سرکشان مملکت آذربایجان از مستقر خلافت نهضت نمود، برحسب امر اعلى مقیم کاشانه کاشان شدند و از سیر متزهات «۱» آن دیار فرخ را قرین حبور و سروری بی پایان آمدند.

اسد الله خان شیرازی ولد حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله دیوان اعلى «۲» که در آن اوقات به حکومت کاشان سرافراز و در آداب مردمیت و آدمیت و فنون کمالات ظاهری و باطنی از معارف ممتاز بود، رعایت عزت و حرمت را کفیل شد و ابراز مرحمت و عنایت را از جانب معدلت جوانب شهریار عالم وکیل آمد.

[مصر] ع:

تا چه باشد قرار کار جهان

ذکر تکامل محمد تقی خان یزدی در خدمات دیوان و ظهور خدمت‌گزاری او از سعی امینان دولت جاوید ارکان

محمد تقی خان از معارف کدخدازادگان «۳» محال بافی یزد و در بدایت حال میرزا محمد تقی نام داشته [است]. در ایامی که نهال حیات نادر شاه افشار از تیشه عداوت سپهر دوار از ریشه برآمد، این خبر که به دار العباده یزد رسید، اجامره و اوباش، حاکم نادری را از شهر اخراج و کالای مفسدت را با رواج نمودند. این میرزا محمد تقی به عزم آنکه در شهر دستبردی نماید، با چند نفر از بنی اعمام وارد آن ولایت و در محلات و اسواق سیری می نمود؛ ناگاه از فراز بامی آوازی به گوش او رسید که: «ای میرزا

(۱). گردشگاهها

(۲). اعتماد الدوله: وزیر اعظم؛ در اغلب موارد در تذکره الملوک «وزیر اعظم دیوان اعلى» گفته شده است. از عهد صفویه به بعد به عنوان وزیر اعظم یا دست راست و رئیس دیوان اعلى گفته می شد. او به عنوان منشی شاه، نظارت بر امور مالیه و دیگر امور مملکت را به عهده داشت. حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از عهد لطفعلی خان سمت کلانتر شیراز را داشت و توسط آقا محمد خان به اعتماد الدولگی برگزیده شد و در این زمان مورد سوءظن فتحعلی شاه قرار گرفت.

(۳). مَلّی: «کدخدازاده گان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۷۶

محمد تقی، این ساعتی که تو وارد شهر شدی، اثر با سعادتش این که چهل سال تمام در این ولایت فرمانروا خواهی بود». بالاخره به

کامی رسید که شنید و اثر آن سعادت ظاهر گردید، بلکه سال حکومت از چهل گذشت به شصت رسید. در زمان دارایی سلطان شهید، علی اکبر خان ولد او در دار الخلافه گروگان بود و در سفر و حضر از التزام رکاب فیروز، کسب سعادت [۴۰] می نمود. بعد از شهادت خاقان سعید، حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله بدون ملاحظه عاقبت کار از همان عرض راه دار الخلافه او را مرخص آن دیار نمود.

چون سریر سلطنت و دارایی به وجود فایض الجود این زبینه سریر کشور خدایی، مزین شد؛ بیگلر بیگیان «۱» و حکام، به پای ارادت و خدمت تقبیل عتبه علیه را پی سپار آمدند و از ادای پیشکش تهنیت جلوس بر اورنگ کیانی و مال و جهات سلطانی آستان راستان نواز را خدمتگزار شدند، به جز محمد تقی خان حاکم دار العباده [یزد] که به ملاحظه خلاصی ولد اکبرش از بند، جناب حاجی ابراهیم خان را از غیرتی که نداشت در بند گذاشت و خاطر بر ترک ارادت گماشت و حاجی معزی الیه به جهت رفع شرمساری در خاکپای شهریاری انجام این مهم را به عهده گرفت و برادر کهرش محمد حسین خان که در رسوم شجاعت از برادران دیگر مهتر و بهتر بود، حسب الامر الاعلی به سرداری دار العباده یزد، اتمام این امر را آماده شد و به فاصله قلیل ابو الهادی خان ولد دیگر او را با وجوه دو ساله مالیات آن ولایت و پیشکش جلوس میمنت آیت به دربار گیتی مدار گسیل ساخت و چون امورات دار الامان کرمان را نیز پس از قتل و غارتی که در زمان دولت خاقان شهید شد، انتظامی نبود و آقا علی نامی مشهور به شمّاعی از اهالی آنجا حرکت مذبوحی می نمود، لهذا عبد الرحیم خان برادر مهتر حاجی اعتماد الدوله به حکومت و محمد حسین خان مزبور به سرداری آن ولایت نامزد و هردو

(۱). بیگلر بیگیان حکامی بودند که از پایتخت تعیین می شدند. اما گاه این سمت موروثی بود (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۷۸). کسی که رتبه اش فوق همه است و بلافاصله پس از صدر اعظم است و عده ای از لشکریان زیر دست او هستند، او را بیگلر بیگی می نامند و در موقع غیبت شاه، نایب السلطنه است (همان منبع، ص ۱۳۹). در اوایل عهد قاجاریه نیز مثل عهد صفویه بیگلر بیگی عنوان حکام ایالات بوده و از جانب سلطان انتخاب می شده است، ولیکن بعدها بیگلر بیگی در ولایات دارای مقامی مستقل از مقام والی و حاکم و پایین تر از آنها بوده است (دهخدا، ذیل بیگلر بیگی).

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۷۷

از دار الخلافه و دار العباده روانه آن ناحیت شدند. بعد از چندی، محمد حسین خان به حکومت ولایت کوهکیلویه سرافراز و عبد الرحیم خان نیز با وقوع وصلت با آقا علی کرمانی مزبور از حکومت طرفی نبسته شرفیاب درگاه لازم الاعزاز شد. محمد تقی خان بیگلر بیگی یزد، انتظام امور کرمان و وصول و ایصال مالیات دیوان قدر بنیان را به گردن گرفته به وساطت ابو الهادی خان، ولد خود، مستدعی ایالت شد. علی العجالة پس از اطمینان امنیان دولت جاوید، حکومت آن ولایت نیز ضمیمه ایالت ولایت دار العباده [یزد] گردید.

ذکر فتنه محمد خان زند و شکست او از صدمات سپاه ظفر پناه عدوبند

پس از انقضای زمان شوکت سلسله زند از صولت خاقان مغفور عدوبند، محمد خان ولد زکی خان بنی عم کریم خان از شحنه غضب سلطانی مهلتی چند روزه یافت و فرارا به نواحی بغداد و بصره شتافت و چندی در آن ولایت به هرزگی و دریوزگی روزی به شب و شبی به روز می رسانید. تا قضیه ناگزیر سلطان شهید واقع گردید، از جسارت صادق خان کرد شقاقی جراتی کرد و فرصت غنیمت شمرده به امید انجام خیالات خام رخت مکنّت از زاویه گمنامی بیرون آورد با شر ذمه «۱» قلیل از اقوام ذلیل، نکبت را دلیل نمود و روی به سوی مملکت فارس کرده ابواب حوادث کشور در حوالی کوهکیلویه به طوایف الوار ممسنی «۲»، که به راهزنی

معروف و عدم [۴۱] پایداری موصوفند، ملتجی و درین داستان با او همدستان گشته [و] در نواحی ولایت کازرون به جمعی از مستحفظین آن سامان دچار و به حمله اول شکستی فاحش خورده، راه فرار

(۱). گروه اندک از مردم، شمار کمی سپاهی

(۲). بین کوه کهلیلویه و بختگان قرار دارد. امروزه جزوه استان کهکیلویه و بویراحمد است، از توابعش اردکان و فهلیان بوده و در شمال غربی شیراز واقع شده است. آب و هوای آن در شمال سرد و در جنوب گرم است به طوری که در شمال آن کوههای دینار پیوسته برف دارد و در جلگه جنوبی خرما و مرکبات خودرو دیده می شود. اسم قدیم ممسنی شولتان بوده ولی در زمان صفویه پس از آن که ایلات ممسنی به این ناحیه آمدند بدین اسم موسوم گشته است (رک: معین، بخش سوم، ذیل ممسنی).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۷۸

برداشت و روی خبیث به جانب خلیص «۱» سیستان گذاشت. از افغانه آن جا هر چه اعانت طلبید، اهانت دید؛ با دلی افسرده و خاطری پژمرده به جانب ولایت اصفهان پی سپار و در قریه خراسکان «۲» من نواحی آن سامان بارگشای متاع ادبار شد. در آن اوقات حاجی محمد حسین خان، بیگلر بیگی آن دیار، شرفیاب رکاب شاهنشاه مالک رقاب و رمضانعلی خان برادر کهترش، از سوء اتفاقات در آن روز به قریه خراسکان به جهت مهمی پی سپار بود. از دور جمعیتی دید و با [افراد] معدودی که به همراه داشت، قدمی پیش گذاشته مستفسر گردید. بعد از اطلاع خواست دستی به کار زند، دستگیر شد و محمد رحیم خان برادر دیگرش ره نورد بیابان تدبیر آمد. محمد خان وقوع این واقعه را به فال نیک شمرد و رخت نحوست به جانب باغ سعادت آباد برد. چون ولایت اصفهان شهری است وسیع و به سبب وسعت زیاد از احداث خندق و باره و برج بی بهره و اهلش به علت عدم وقوف بر قلعه داری و دشمن شکاری به غایت کم زهره اند، اطاعت بیگانه را قلیلا و کثیرا واجب شمارند و به ظهور احدوثة [ای] پای در دایره خدمت و اطاعت گذارند، لهذا اجامره و اوباش از رند و قلاش، غریب و بومی از هر طرف بر دور او جمع آمدند و بزم نکبتش را پروانه شمع شدند. میرزا عبد الوهاب مستوفی آن جا را بر ولایت حاکم ساخت و به اخذ اموال تجار و متمولین پرداخت. در اندک روزی مایه داران، بی مایه و بی مایگان، پرمایه گردیدند و جنود زند نکبت پیوند بار دیگر به پایه [ای] که نه در خور مایه ایشان بود، رسیدند. عریانان، هم آغوش ملبوسات و مستعار شدند و بینوایان، صاحب اختیار بیشمار آمدند. خبر این داستان غریب و حکایت عجیب در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید و دریای غضب قیامت لهب را، نوبت تلاطم گردید.

حسین قلی خان دولو و مهر علی خان داشلو و اللهوردیخان عز الدینلو و حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی با جمعی از ترکان پرخاشجو و هژبران «۳» آتشخو از رکاب ظفر مآب مأمور به دفع آن شرارت نصاب و روانه آن دیار خلد انتساب شدند. در حوالی

(۱). مجلس: «روی جنیت به جانب خبیص»

(۲). خراسکان: خوراسگان، نام شهری است در جنوب شرقی اصفهان

(۳). شیران

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۷۹

قریه حر «۱» که در سه فرسخی دار السلطنه اصفهان است، تلاقی فریقین دست داده، ترکان جلادت نهاد دست به استعمال اسلحه آتش فعل منجمد آب گشادند و به یاری اقبال بی زوال صاحبقران بی همال و نیروی شمشیر اثر در فعل افعی خصال، خاک وجود آن باد پیمایان را بر باد فنا دادند. پس از شکست آن جمع پریشان، امرا و لشکریان تا باغ سعادت آباد به تعاقب ایشان تاختند و هر که را یافتند از لباس حیات عاری ساختند.

محمد خان خذلان نشان، خود با معدودی که از اقوام او بودند، راه فرار پیش و از بیم جان سرخویش گرفت. مأمورین مظفر و منصور روی به تختگاه [۴۲] نهادند و مراتب را علی التفصیل بر رأی عالم آرا عرضه دادند. زلال این نصرت و فیروزی آتش غضب قهرمانی را فرو ننشاند و به جرم این که اهالی اصفهان در جنگ تکاھل ورزیده‌اند، محمد علی خان قوانلوی قاجار معروف به خالو مأمور به قتل عام اهالی آن دیار گردید. شور روز محشر و فرع اکبر در آن دیار خلد اثر برپا شد و قضات و مشایخ و علما و سادات را بخت سعید به جهت شفاعت به دربار عالم آرا رهنما آمد. رحمت جبلی «۲» بر چهره آن خیل ضعیف نادان ابواب عنایات گشود و مأمورین را به ترک خون‌ریزی امر فرمود. میرزا عبد الوهاب مستوفی به جرم حکومت سه روزه از دو دیده نابینا شد و در زاویه خمول گرفتار رنج و عنا آمد. بالجمله در هنگام فرار محمد خان، یوسف خان بختیاری در چهارمحال، نجف خان زند را با جمعی از اقوام نکبت پیوند او گرفته روانه دربار سپهر مانند ساخت و نجف خان چون هوای بلند پروازی در سر داشت، به اعانت خمپاره اژدر دهان روی به اوج گردون گذاشت [و] سایر اعوان و انصارش از آب حسام آتش فام جرعه فنا نوشیدند و در زاویه جحیم با او همنشین گردیدند.

محمد خان و رستم خان برادرزاده‌اش چون خبر این سیاست را محقق آوردند، جان و سر را وداع کردند و روی به محال سیلاخور، که مسکن الوار باجلان و بیرانوند است، بردند [و] از آن جماعت بد عاقبت طلب یاری نموده در قلعه‌جات ایشان بار ادبار گشودند. نظر علی خان باجلان تا ظهور خدمتی را در درگاه خسرو معدلت آیت بهانه به دست آرد، بر سر قلعه [ای] که محمد خان در آن ساکن بود، تاخت و او را دستگیر

(۱). مجلس: «جز»

(۲). ملی: «خیلی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۸۰

ساخت. خواست به دربار فلک مدارش فرستد، مهدی نام باجلان با جمعی به اعانت او برخاست و او را از چنگ نظر علی خان باز گرفت. در میان آن دو فرقه منازعات اتفاق افتاده، اسباب طغیان محمد خان به سبب شورش ایشان زیاده شد. فتنه خفته بیدار گردید و این مراتب کثره بعد اولی به عرض خسرو تاجدار رسید. مناشیر سیاست تأثیر به عهده محمد خان دولوی قاجار حاکم ملایر و کزاز و حسن خان والی لرستان فیلی و تقی خان حاکم بروجرد، شرف صدور یافت که دفع آن فتنه را اقدام ورزند. در حوالی سیلاخور جنگی عظیم در پیوست و طایر روح تقی خان بروجردی در آن معرکه از قفس تن رست.

بالجمله کاری از پیش نرفت و به تدریج اجامره و اوباش بر دور محمد خان جمع شدند و کارش فی الجمله رواجی یافت تا از قراری که - انشاء الله تعالی - در جای خود مرقوم کلک درر سلک می‌گردد، به سعی جان‌بازان شاهراه دولت ابد بنیان به راه دیار ادبار شتافت.

ذکر ظهور مخالفت خوانین آذربایجان و حرکت رایات اعلی به آن سامان و تنبیه آن غولان وادی خذلان

قبل از این اشاره رفت که صادق خان شقاقی با ظهور چنان خیانتی بزرگ، عفو و اغماض خاطر ملوکانه را انباز و به حکومت [۴۳] ولایات سراب و گرمرو سرافراز شد.

جعفر قلی خان دنبلی نیز که تربیت یافته دولت جاوید مدت بود، به ایالت ولایات تبریز و خوی از همگنان ممتاز آمد. این «۱» دو نمک به حرام، به واسطه عدوات سابقه که باهم داشتند، به مفاد کریمه «اللهم اشغل الظالمین بالظالمین» خاطر قاصر به دفع یکدیگر گماشتند و بنای کاوش باهم گذاشتند. جعفر قلی خان پیشدستی کرده جمعیتی فراهم آورد و طایفه شقاقی را تاخت و سراب خراب

را مانند سراب بی آب ساخت.

صادق خان تاب مقاومت نیاورده، عنان یکران به جانب مغان و در آن جا نیز مکث نکرده خود را به طرف شیروان کشید و همواره درین خیال بود که جعفر قلی خان را هم

(۱). مجلس: «آن»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸۱

مانند خود در حضرت اعلی به خیانتی منسوب و در نظر اقدس همایون مغضوب سازد.

و آخر الامر تیر مرادش بر نشانه آمد و به اغوای نفس اماره جعفر قلی خان را بر مخالفت شاهنشاه یگانه بهانه شد. صادق خان شاهد مدعا را در آغوش دید و به جانب سراب سبک عنان گردید. در ظاهر مخالفت را به موافقت «۱» بدل ساخت و در موافقت با جعفر قلی خان، به مخالفت با دارای دوران پرداخت. محمد قلی خان افشار حاکم ارومی نیز، چون دیوی بدنهاد و غولی جهالت بنیاد بود، به مناسبت فطرت پلید با آن دو شیطان عنید در این داستان همدستان و طنبور مخالفت را زخمه زن تار خذلان شد. فتنه محمد خان زند بیشتر موجب جسارت آن سه نکبت پیوند گشته، شحنگان سلطانی را هر یک از ولایت خود اخراج و کالای مفسدت را با رواج نمودند. با این که هریک از آن سه دیو سار را، زنان و فرزندان و خویشان در دار الخلافه طهران به رسم گروگان بود، باز از فرط شرارت باطن از خون آن بیگناهان چشم پوشیده و هر کدام جداگانه، حشری وافر جمع آورده در ارباع ولایات تبریز و ارومیه و سراب به عیش و شراب پرداخته، کاسات خوشگوار از دست ساقیان لاله عذار نوشیدند.

حسین قلی خان افشار برادرزاده محمد قلی خان، که به جهات چند با او سرگران بود، عم خود را از باده انگوری و شراب مغروری سرمست دید و به جهت اثبات شرارت عم و زدودن «۲» زنگ اندوه و غم از خاطر صداقت توام، تقبیل عتبه علیای سلطنت را مصمم گردیده، ماجرا را علی التفصیل به عرض شاهنشاه بی عدیل «۳» رسانید. آتش غضب دوزخ لهب را نوبت زبانه شد و این جسارت بزرگ، تنبیه آن سرکشان را بهانه آمد.

[مصر]ع:

وای بر آن که بر او خشم بگیرد سلطان

به جمع لشکر قیامت اثر، فرامین واجب الاطاعه از مصدر حکمرانی صادر و در مدتی قلیل ترکان یغماگر و دلیران دشمن شکار «۴» از اطراف و اکناف به دربار سپهر مطاف حاضر و حکم خسروانی و اشاره خاقانی را از جان و دل سامع و ناظر آمدند. نخست حسین قلی خان افشار را با جمعی از شیران بیشه کارزار به سرکردگی

(۱). دوستی

(۲). ملی: «غم زدودن»

(۳). بی مانند

(۴). مجلس و ملی: «دشمن شکر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸۲

محمد علی خان عرب بسطامی یوز باشی «۱» غلامان جان نثار «۲» [۴۴] به دفع عم بدکردار و گرفتاری او به قید اسار از دربار معدلت مدار به آن دیار روان فرمود و پس از آن محمد ولی خان قاجار را با فوجی از سواران نیزه گذار و پیادگان آتشبار به عزم تنبیه محمد خان زند نابکار به حدود سیلاخور و بروجرد گسیل نمود و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با جمعیتی از ترکان

جلادت آثار به مقدمه لشکر جزّار و منقلای موکب ظفر شعار به صوب دیار آذربایجان سبک عنان ساخت و خود با عزم کیخسروی و شکوه کیقبادی، با سپاهی که صرصر با شتاب را در رکابشان تاب همراهی نبود، در روز هجدهم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و دوازده، چون بحر ذخار و سیل سرشار به عزم تدمیر آن سرکشان دیار ادبار بیرون تاخت و پس از روزی چند [در] چمن سلطانی، مضرب خیام فلک پیوند و صیت نزول موکب اجلال، گوشزد آن گمراهان دیو مانند شد، خود را نقطه‌وار محاط دایره ادبار دیدند و علی العجالة خلاصی از آن دایره را از دایره موافقت هم پا کشیدند. عهدی که بستند، شکستند؛ تاری که بافتند، گسستند.

صادق خان شقاقی، چون خود را در برابر جنود مسعود خاقان ظفر بنمود آزموده بود، درین وقت نیز حریف را سخت و خود را تیره‌بخت ملاحظه می‌نمود، لهذا در شکستن عهد آن لئیمان پیشدستی کرده روی نیاز به درگاه خسرو عدو گداز آورد، سلیمان خان نظام الدوله قاجار را شفیع گناهان خویش ساخت و به این سیاق به معذرت پرداخت که:

منظورم ازین سازش، بروز خباثت جعفر قلی خان بود نه رونق دادن بازار طغیان. صدق قولم را این ضراعت برهانی است روشن و راستی گفتارم را تقاضای این شفاعت دلیلی مبرهن.

فرد:

از کرم دور نیست گر پذیری عذر گناهی که عذر خواه ندارد شاهنشاه دادگر عاجز پرور بنابر مصلحت وقت، آن ره‌نورد وادی عصیان را به

(۱). رئیس صد تن؛ اصطلاحی است نظامی به معنای درجه‌داری که فرمانده صد نفر باشد.

(۲). جان‌نثار، عنوان رده‌های خاص نظامی این زمان بوده است که اکثراً از زادگاه یا حوالی زادگاه فتحعلی شاه قاجار انتخاب می‌شدند. نظیر همین جان‌نثاران بسطامی از حوالی شاهرود امروزی، «جانبازان» سمنانی و دامغانی بودند که نگهبانان خاصه ورده عالی مبارزین را در عهد قاجار تشکیل می‌دادند.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸۳

فرمایشات مرحمت‌آمیز مطمئن فرموده به دربار عالم مدارش احضار نمود. در منزل «سنگ سیاه» از تقبیل درگاه فلک جاه گوشه کلاه بر قبه مهر و ماه سود. رفیقان خذلان «۱» نشانش را از مخالفت او سلک جمعیت از هم فرو ریخت و هریک به طرفی و سمتی گریخت.

جعفر قلی خان روی شوم به دیار روم کرد و به اکراد یزیدی پناه آورد.

محمد قلی خان به حصانت حصار ارومی قوی دل بود و به ورود آن قلعه دو روزی کام دل حاصل نمود.

حسین قلی خان برادرزاده‌اش که قبل ازین اضمحلال او را از دربار سپهر مثال مأمور شد، به مرافقت محمد علی خان عرب یوز باشی و اعانت جمعی از طایفه بلباس «۲» قلعه مزبور را تسخیر و عمّ بی‌تدبیر را دستگیر و مراتب را معروض رای عاکفان سده سریر عرش نظیر داشت. میرزا رضا قلی منشی الممالک نوایی به ضبط اموال و اشرف خان دماوندی، تا قلعه را کوتوال باشد به آن طرف مأمور [شد] و بلافاصله موکب جهانگشا از چمن سلطانی حرکت و از راه مراغه و سلدوز «۳» ره‌نورد وادی مقصود [گردید] و روز ششم شهر محرم الحرام [۴۵] سنه یکهزار و دویست و سیزده [هجری قمری] خارج قلعه ارومی مضرب خیام فلک فرجام شد. محمد قلی خان به عقوبت خیانت فراوان در سلک زنبورکچیان اردوی کیهان پوی، منسلک «۴» و بری از ما یعرف و ما یملک گردید. بعد از انجام و انتظام کار ارومی در هفدهم شهر مزبور رایات ظفر آیات به عزیمت ولایت خوی از راه سلماس شقه گشا و در چمن ارزمین «۵» خارج قلعه، قبه بارگاه فلک اشتباه عرش سا آمد. حسین خان برادر کهنتر جعفر قلی خان که بعد از خیانت آن روسیاه به ایالت

ولایت خوی مباهی گردیده بود، به جهت اثبات ارادت خود در باغ مسّی به دلگشا که از مستحدثات اوست، طویی «۶» بزرگ داده ما حضر جانفشانی در خوان صداقت نهاد. چهار شبانه‌روز شاهنشاه ستاره سپاه و شاهزادگان سپهر جاه و امرا و وزرا و ندمای درگاه مجره پناه و آحاد لشکر هریک فراخور احوال داد عیش و نشاط

(۱). سستی و خواری

(۲). ملّی: «بلتاس»؛ ناحیه‌ای در حوالی ساوجبلاغ مکری (مهاباد) مرکز کردهایی که به لهجه «بلباسی» سخن می‌گویند (معین، بخش سوم، ذیل بلباس).

(۳). از توابع شهرستان ارومیه

(۴). جدا

(۵). مجلس: «از زمین»

(۶). مهمانی، جشن

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸۴

دادند و از استماع نغمات دلکش و سایر ملزومات سرور، ابواب شادمانی بر چهره گشادند غافل که زمانه غدار را چنگ مخالفت در چنگ است و از نیرنگ آباء و امهات، برادر با برادر بر سر جنگ.

[مصر]ع:

بین تا چه زاید شب آبستن است

ذکر وصول خبر طغیان حسین قلی خان برادر شاهنشاه صاحبقران و رجعت موکب فیروز به عراق از آذربایجان

اگرچه شاهنشاه صاحبقران و حسین قلی خان جهالت نشان در ظاهر واحد الابوین بودند، ولی به سبب مغایرت فطرت در میانه بعد المشرقین بود؛ این یک از عقل محض مهذب شد و آن یک از جهل صرف مرکب آمد؛ آن از شراب ظلم سرمست بود و این را ساغر عدل در دست؛ این جوهر رحمت الهی است و آن آیت غضب نامتناهی؛ آن یک در کار سیئات اصرار داشت و این یک در اجرای حسنات استقرار؛ آن «۱» را نگین دولت در مشت بود و این «۲» یک را خاتم نکبت در انگشت. مواحدت بطن و صلب را در فطرت شرکتی نیست و امتزاج شهد و شرننگ را در گوهر مناسبتی نه.

ل مؤلفه:

مکن از نژاد و پدر افتخار که خار از گل آید برون گل ز خار

نه در چرخ هر کوکبی شد سعیدنه جرم سها همچو تابنده شید

نه هر قطره در بحر گوهر شونده خر مهره شایان افسر شود

نه کوه بدخشان همه لعل ناب که سنگ سیه اندر آن بی حساب

نه جلی است هر شب به روز سپیدبسی شب که روز سیه پرورید

نه عطار را دکه پر عنبر است که خر زهره هم در دکانش در است

نه صراف دارد همی زرّ و سیم که فلس سیاهش بسی در گلیم

(۱). مجلس: «این»

(۲). مجلس: «آن»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸۵ به میخانه هر باده [ای] صاف نیست به گنجینه هر دانه شفاف نیست

ز شاخ برومند بادام نغز گهی هست بی مغز و گاهی دو مغز

چو نقاش را خامه گردد علم کشد مهر و خفاش از یک قلم

شکر شهد ناب آورد با صفا گهی نیز جراره جانگزا

ز یک خاک رویند جدوار «۱» و بیش «۲» یکی اصل نوش و یکی عین نیش

بسی بیضه آید ز بلبل برون یکی بلبل و ما بقی مرغ دون

چو تکوین حیوان [۴۶] کند دادگریکی آدم و سایرین گاو و خر

ز صلب همایون میر عرب یکی احمد آمد دو صد بولهب بالجمله از قراری که ذکر شد قبل از این، بعد از شکست صادق خان

بی دین و نزول موکب ظفر قرین به خارج دار السلطنه قزوین صاحبقران مروّت آیین، که آیتی از رحمت حضرت رب العالمین است،

حسین قلی خان را مورد نوازش و التفات ملوکانه فرموده و با آن که نواب شاهزاده والاتبار محمد علی میرزا در مملکت فارس

فرمانفرما و حکمروا بود، چنین برادر را بر چنان پسر ترجیح داده ایالت آن مملکت را به او مفوض نمود و نواب شاهزاده را به رکاب

فیروزی مآب احضار فرمود. [حسین قلی خان] بعد از ورود به دار العلم شیراز چندی به سبب عدم اسباب کار در پس زانوی اضطبار

«۳» نشست و رشته اطاعت داور جمشید شوکت را بر گردن بست. چون از معاملات و مصادرات بی حساب ثروتی به کمال یافت،

روی از حد اعتدال بر تافته به وادی عصیان و طغیان شتافت. ظرف حوصله اش گنجایش این مظروف را قابل نبود، سعایت رنود و

اوباش نیز بر آن تنگ ظرفی افزود.

[مصر] ع:

بلی به کوزه نمی گنجد آب بحر اندر

جسارت خوانین «۴» آذربایجان و جهالت محمد خان زند نادان بیشتر محرک

(۱). جدوار: جدوار، زدوار، نام گیاهی است

(۲). بیش: گیاهی است که در چین و هند روید.

(۳). شکیبایی، صبر

(۴). ملی: «قوانین»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸۶

سلسله طغیان او گردید و بالمره از دایره اطاعت پا کشید. در بدایت کار میرزا نصر الله علی آبادی مازندرانی را، که در ایام

شاهزادگی «۱» این زبینه سریر حکمرانی، وزیر و پس از آن در حضرت شاهزاده آزاده مشیر و در آن اوقات به جهت اطلاع از

کم و کیف امور بعد از عزیمت نواب شاهزاده به رکاب حضرت صاحبقران آزاده مأمور به توقف آن مملکت بهشت نظیر بود، با آقا

محمد زمان کلاتر برادر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا محمد اسماعیل، کوتوال قلعه شیراز و احمد خان و آقا محسن

متعلقان اعتماد الدوله معزی الیه را مخل کار خود دید و از دو دیده نابینا و گرفتار زندان رنج و عنا نمود و فوجی را به جهت

گرفتاری جان محمد خان دولوی قاجار که از جانب شهریار نامدار در ولایت لار سردار بود، نامزد و روان ساخت و خود به تهیه

اسباب کار مخالفت پرداخت. جان محمد خان بعد از اطلاع از این داستان با کمال حیرانی از بازیچه‌های آسمانی با جمعیتی که

همراه داشت از قلعه لار خود را بیرون کشیده و از راه بوانات فارس سرعت از باد استعاره نموده، راه عراق برداشت و تا کاشانه

کاشان عنان یکران فرو نگذاشت.

حسین قلی خان خبر فرار او را از لایر شنید و از دار العلم شیراز حرکت کرده، دو اسبه از عقب او روان گردید و از رهبری بخت خسروی به گردش نرسید و عود به شیراز را مناسب احوال ندیده در آباده سورمق «۲» منزل گزید.

رستم خان بیات غلام خود را به محارست «۳» قلعه شیراز و محافظت محبوسین روان نمود و بنه و اغروق «۴» را به اتفاق میرزا علی گرایلی وزیر خود به قلعه ایزد خواست فارس [۴۷] فرستاده خود با جمعیتی تمام در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویت و سیزده به صوب دار السلطنه اصفهان شتابان آمد. حاجی محمد حسین خان، بیگلر بیگی آنجا، ده روز قبل از ورود او از این معنی اطلاع یافته اهل و عیال خویش را با ولد اکبرش عبد الله خان به جانب یزد فرستاده، خود در نهایت حیرانی تن به پریشانی در داد و در روز ورود حسین قلی خان به اصفهان به اتفاق محمد علی خان قوانلوی قاجار مشهور به خالو که در آنجا سردار بود و جمعی از عمال و مباشرین دیوانی از آنجا بیرون

(۱). ملی و مجلس: «شاهزاده گی»

(۲). در جنوب شرقی آباده و ابتدای راه اقلید

(۳). نگهبانی، حفاظت

(۴). زاد و توشه سپاه

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸۷

آمده، در خارج شهر نشستند و دل بر اعلام احکام خاقانی بستند. اگرچه سابقا اهالی شیراز این وقایع را به توسط مسرعان سریع السیر بر رأی عالم آرا عرضه دادند، ولی ایشان هم مهر از سر گنجینه این راز فرو بسته گشادند. وقتی مروحه این خبر دامن زن آتش غضب شاهنشاه سیاست اثر شد که رایات جهان گشا به عزم تدمیر سرکشان ولایت شیروان و تسخیر بلاد داغستان از خارج قلعه خوی شقه گشا بود؛ بنابر آن، دفع دشمن خانگی را انساب «۱» دانسته سلیمان خان قاجار را با فوجی از سپاه جرار به جهت محافظت مملکت آذربایجان به توقف مأمور فرمود و خود با دلی قوی و عزمی ثابت و سپاهی وافر و طیشی متکاثر «۲» عزیمت عراق نمود.

ذکر صادرات عرض راه و آوردن محمد خان زند روسیاه و خبر مخالفت سلیمان خان کمراه و تدبیرات شاهنشاه آگاه

داستانی که در بدایت حرکت موکب فیروز، در عرض راه پرده از چهره گشاد و از طالع بی‌زوال خسروی در افتتاح کار به فال نیکو افتاد این بود که: در منزل اروتن تبریز محمد خان زند را با دست و دیده بسته به پایه سریر خلافت مسیر آوردند و ماجرای گرفتاری او را به این تفصیل عرض کردند که، از قراری که معروض افتاد محمد خان مزبور پس از مجادله با لشکر منصور در قلعه [ای] از قلاع سیلاخور قرار گرفت و آزار مجاور و مسافر را شعار ساخت.

محمد ولی خان قاجار که از رکاب ظفر شعار دفع او را مأمور بود، در حوالی سیلاخور او را دریافته جنگ در پیوست و پس از گیرودار بسیار، محمد خان و اعوانش شکست یافته و درستی کار را بعد از آن شکست، محال دانسته خواست از راه شوشتر و دزفول خود را به بصره کشاند. سستی بخت و سختی اقبال شاهنشاه با تاج و تخت او را مجال نداده، در عرض راه گرفتار گماشتگان «۳» حسن خان فیلی والی لرستان گردید. چون والی مزبور به جهت تقدیم اسباب خدمت، خواست او را به دربار سپهر آیت روانه

(۱). شایسته‌تر

(۲). خشمی فراوان

(۳). مَلّی: «گماشته گان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸۸

سازد، لهذا دو دیده او با گزلك احتیاط به توهّم فرار از حدقه بیرون و با غل و زنجیر روانه آستان سپهر نمون ساخت. از این که زکی خان زند پدر بدسیرش در اوقاتی که از جانب کریم خان بنی عمّ خویش به سرداری مملکت مازندران و حول و حوش آن سامان نامزد بود، اهالی چهارده کلاته دامغان را به جرم تهاون در کارسازی سیورسات، قتلی وافر فرمود و در آن جا کله مناری از رؤس آن بیگناهان برپا نمود و تفنگچیان چارده کلاته در آن [۴۸] اوقات در اردوی معلّی سرگرم جانفشانی بودند، لهذا شاهنشاه دین پرور محمد خان بدگهر را به دست ایشان سپرد که به کیفر خون آباء و صله ارحام خویش زهر فنا در کامش ریزند و از دار سیاستش آویزند. آن شیران بیشه هیجا خون روباهی را به قصاص خون جمعی بیگناه لایق ندیده، گوش های او را به دندان قهر خائیدند و با آن حال تباه در بیابان سرگردانی مطلق العنانش آورده، تصدّق فرق فرقدسا گردانیدند. آن کور بینوا کور کورانه خود را کشان کشان و تکدی کنان به صوب بصره کشانید؛ سالیانی چند با کمال پریشانی گذرانید تا در ویرانه کور جغد آسا منزل گزید.

بیت:

بلند و پست جهان جمله دشمنان تراست که گاه در بن جاهند «۱» و گاه بر سر دار بالجمله در منزل میانج گرمرو «۲» ابو الفتح خان جوانشیر، ولد ابراهیم خلیل خان که به حکم یرلیغ بلیغ احضار شده بود، از تقبیل آستان سدره نشان سر بر اوج آسمان سود. در ورود موکب منصور به چمن سلطانیه به عرض آن خسرو یگانه رسید که سلیمان خان قاجار را دیو نفس اماره از راه در برده و به وسوسه و دمدمه علی همت خان کلیایی و خان بابا خان نانکلی و فتوی خبط دماغ از کار خدمت فراغ جسته و دیوانه وار در ویرانه خلافت «۳» نشسته است. چون قامت بی قابلیتش از لیاقت تشریف خودسری عور و عروج بر مدارج سروری از چنان ناقابلی دور بود، بنابر آن شاهنشاه یگانه آن ترانه را چون فسانه اطفال خیال نموده اعتنایی به حرکات ابلهانه آن دیوانه نفرمود و از همانجا منشور قضا

(۱). مجلس: «چاهند»

(۲). میانج امروزه شهرستان میانه خوانده می شود و گرم رود، رودی است که از سراب برمی خیزد و در گرم رود با آب میانج جمع شده به سفیدرود می ریزد.

(۳). مجلس: «خلاف»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۸۹

دستور به تفریق جمعیتی که با او بودند صادر و صفت حلم و حوصله شهریار عالم گیر بر نزدیک و دور ظاهر شد، زیرا که خویش و بیگانه از اطراف ممالک به طغیان برخاسته، هریک در طرفی هنگامه آراسته بودند.

فرد:

پر دلی باید که بار غم کشد رخس می باید تن رستم کشد بالجمله در چمن مزبور شوق ملاقات دراری بحار خلافت، شاهزادگان والا- تبار گریبان گیر خاطر مرحمت مظاهر آمد و حکم خاقانی شرف صدور یافت که: جناب ملا علی اصغر دودانگه هزار جریبی مازندرانی ملا باشی سرکار پادشاهی، نواب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسین قلی میرزا را از دار الخلافه طهران برداشته، در هرجا از منازل عراق که خسرو آفاق را توقف باشد، شرفیاب گردند. موکب فیروز بعد از توقف یکروز از آن چمن دلفروز حرکت و از راه قلمرو علی شکر «۱» و در جزین عزیمت عراق مینو قرین فرمود. در منزل در جزین نواب شاهزادگان به شرف زیارت جمال بی مثال شاهنشاه با اقبال مسرور و ازین طرف قرین الشرف نیز، خاطر مرحمت مظاهر شاهانه از ملاقات ایشان قرین حبوری نامحصور آمد و پس از اطفاء نایره شوق، اذن مراجعت به دار الخلافه حاصل و روان شدند و شاهنشاه گیتی پناه به عزم رزم خصم کینه خواه با

سپاهی انجم دستگاه به صوب مقصود شتابان آمدند.

ذکر حرکت حسین قلی خان از اصفهان به صوب کزاز و فراهان و داستان [۴۹] محمد ولی خان قاجار نادان و اختتام کار ایشان و اطاعت حسین قلی خان

بعد از آن که حسین قلی خان در دار السلطنه اصفهان به اخذ اموال تجار و متمولین آن سامان پرداخت و اسباب کار مخالفت را آماده ساخت، به خیال آن که شاهنشاه آگاه را

(۱). از زمان قراقویونلوها تا زمان نگارش این تاریخ، قلمرو علی شکر، همدان نامیده می‌شد. مینورسکی در کتاب سازمان اداری حکومت صفوی، پاورقی صفحه ۲۰۲ می‌نویسد: «خانیکیف در نقشه‌ای که ترسیم کرده است (جلد چهاردهم Z.G.E. چاپ ۱۸۶۳) آن را به نام Shakar نوشته است نه Shak.»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۹۰

از عزیمت به جانب تختگاه مانع آید و صف مجادلت و محاربت را به نوعی که تواند در محال عراق آرآید، از آن دیار خلد آثار حرکت کرد و روی به سوی کزاز و فراهان آورد.

لشکرها از فارس و عراق همراه داشت و خاطر فاتر بر محاربت برادر بلند اختر گماشت.

محمد ولی خان قاجار که بعد از شکست محمد خان زند نابکار به حکم توقیع و قیوع سلطانی مأمور بود که با جمعیت رکابی از محال سیلاخور به صوب گلپایگان شتافته منتظر حکم ثانی باشد، به مفاد «کل ناقص ملعون» ملعنت باطنی را ظاهر و لنگ‌لنگان قدمی برداشته با فوجی که داشت بار اقامت در اردوی نادانی مثل خود گذاشت. در محال درجزین خبر ورود حسین قلی خان به فراهان و حرکت ناهنجار [محمد] ولی خان ضلالت نشان به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید. بلا تأمل رایات عزم را از آنجا شقه‌گشا و در منزل ساروق من قری «۱» فراهان، نزول اجلال نموده، روزی دو به جهت آسایش سپاه و اتمام حجت بر خصم کینه‌خواه در آن منزل اقامت فرمود. ملکه آفاق و عاقله با وفاق خاتون روزگار و بانوی خیریت شعار، اعنی والده معظمه محترمه خاقان مروّت آثار، در آن منزل ارم دیدار به عزم ملاقات فرزند نامدار خورشیدوار ضیا افروز بزم سپهر کردار شد. تبیین این مقال آنکه، خبر شورش حسین قلی خان به عرض آن ملکه جهان رسید؛ اولاً به تحریر مکاتبات نصیحت آمیز و تقریر فرستادگان صلاح‌انگیز، فرزند نادان را از آن حرکات ناهنجار منع نمود و چون به هیچ‌وجه من الوجوه فایده‌ای بر آن مترتب نبود، خود به نفس نفیس در هودج زرنگار خورشیدوار قرار و به اردوی فرزند جهالت شعار عزیمت فرمود. در منزل چاله سپاه او را ملاقات کرد و از حقوق مادرانه داستانها به میان آورد و نصایح مشفقانه و اندرزهای حکیمانه بیان آنچه دانست و توانست به اصلاح کار پرداخت و عاقبت کاری نساخت. ناچار به امید مروّت و گذشت حضرت صاحبقران تاجدار به اردوی ظفر کردار شتافت و بسانی «۲» که لایق یافت، به ذکر موجبات اصلاح ذات البین زبان گشود که فرزند حسین قلی را از این جسارت خودرأیی و هرزه درآیی منظور نیست، بلکه مداخل فارس مخارج او را مقدور نه. هرگاه نظر به پاس اخوت و فتوای «۳» شرع مروّت، ولایت کرمان نیز ضمیمه آن مملکت شود و زمام

(۱). من قری: از قریه‌های.

(۲). مجلس: «به سیاقی»

(۳). ملّی: «فتوی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۹۱

اختیار آن بوم به او عنایت رود، دیگر عذر مسدود است و بهانه هنگامه‌جویی مفقود.

شاهنشاه دانا اگرچه از لجاجت خاطر و ضلالت باطن و ظاهر او از کمال دانایی آگاه بود، ولی محض از جهت اتمام حجت و الزام آن مریم سریرت این مطلب را قبول فرمود.

حسین قلی خان، قبول این مطلب را [۵۰] حمل بر جهات دیگر [کرد] و تفویض ایالت دار السلطنه اصفهان را نیز ضمیمه آن ملتزمات مستنکر نمود. پس از قبول این معنی باز بهانه [ای] دیگر جست و خار اندیشه‌های باطل از خارستان خاطرش رست. شاهنشاه مؤید بعد از اتمام حجج قاطعه چنین فرمود که: این لجوج نادان را تمنا حاصل نمودن و اقطاع بخشودن اگر همه یک شبر «۱» باشد، در کیش سلطنت حرام است و قطع و فصل این متمنیات، موقوف به برش حسام آب فام «۲».

[مصر] ع:

شمشیر دو رویه کار یک رویه کند. بالجمله اردوی ظفر شکوه را در همان منزل ساروق گذاشت و مهدی قلی خان قاجار قوانلو و حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را به محافظت گماشت و خود مانند شیران خشمگین با سپاهی که از صدمه نعال مراکبشان «۳» لرزه بر کره زمین افتد، همگی جریده «۴» و سبای «۵» از منزل مزبور حرکت در دو فرسنگی اردوی حسین قلی خان بار اقامت افکندند.

در روز شنبه، بیست و هشتم شهر صفر المظفر در صحرای کمره صف جدال آراسته شد و خاطرهای دلیران به کینه‌خواهی هم برخاسته، چرخچیان «۶» هردو صف از دو طرف بنای دستیازی گذاشتند و عظمای امرای سپاه بنای یورش و اسب تازی داشتند. شاهنشاه مروّت شعار را عرق محبت اخوت به حرکت درآمده، اندیشید که هرگاه سپاه کینه‌خواه را به حرب اجازت فرماید، شاید در بین گیرودار تیری از شست قضا پران آید و آن برادر جهالت سیر با تیرانداز اجل دست و گریبان گردد و علی العجالة

(۱). شبر: یک وجب

(۲). حسام آب فام: شمشیر آب گونه، شمشیر تیز

(۳). نعل‌های اسب‌های شان

(۴). جریده: گروهی از سواران بدون پیاده

(۵). سبای: سواری که مایحتاج خود را به فتراک بسته و مسلح و مکمل یراق می‌راند؛ سوار زبده؛ زبده

(۶). مقدمه الحیش، پیشقراول اول لشکر (دهخدا ذیل چرخچی)

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۹۲

سواره و پیاده لشکر ظفر قرین را از مبادرت در رزم و استعمال اسلحه منع فرمود و جناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی را با فرمایشاتی مشعر بر وعده و وعید و حاکی از بیم و امید نزد آن سفیه عنید «۱» روان فرمود.

حسین قلی خان قبل از عزیمت میرزا موسی، از مدد دوربین، صفوف دلیران عرصه کین را به نظر دقت نگریست و از سستی و اقدام به چنان جسارتی سخت به غایت دلگران گشته بی‌نهایت گریست. شاهنشاه فیروز را از پای تا سر غرق آهن و پولاد و جیقه مرصع را زیب مغفر رومی میلاد و مظهر قهر حضرت جباری را بر فراز خنگ ختلی نهاد دید و دل در برش مانند مرغ نیم بسمل طپید. دانست که با برگزیده خدا ستیزه کردن، پنجه به خون خود بردن است و عاقبت خوناب دل خوردن.

جنگی که با برادر بلند اختر در نظر داشت با بخت خود به میان گذاشت. اقدام در رکاب بوسی را انتظار بهانه می‌برد و از فقدان این تمنا حسرتها می‌خورد. چون ملا-حظه نمود که جناب میرزا موسی از قلب همایون، که زیب از فرّ وجود حضرت صاحبقران زمان

داشت، جدا گشته به سوی او روان است، وساطت چنان جنابی را در چنین هنگامی دلیل بر نزول آیات رحمت یافت و قدمی چند پیش رفته به استقبال او شتافت. فرمایشات علیه را حاکی بر وفور رحمت و رأفت خاطر تنبیه بود، به گوش هوش شنید [۵۱] و بی اختیار به ادای این شعر حضرت لسان الغیب رطب اللسان گردید:

خواجه حافظ:

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدابر منتهای مطلب خود کامران شدم این بگفت و بدون مشاوره احدی از سران و سرکردگان سپاه و یاران همراه توسن عزیمت را گران رکاب و سبک عنان ساخت و از میان میدان پیاده گشته و دوان دوان تعجیل جسته، خود را بر سم سمند فلک پیوند انداخت. خاک قدم خنگ مجره تنگ را از ابر دیدگان «۲» آبیاری کرد و مروّت سرشار شهریار تاجدار را در عفو زلّات بی شمار به یاری آورد.

(۱). نادان ستیزه جو

(۲). مَلّی: «دیده گان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۹۳

شاهنشاہ رأفت آیت را مهر اخوت چنان به حرکت آمد که از همان صدر زین دست مرحمت را دراز از آستین کرده به گردش آویخت و تا غبار شرمساریش را فرو شوید. لآلی غلطان بر چهره شرمگینش فرو ریخت؛ هردو لشکر از رقت آن دو برادر به گریه افتادند و خصمان کینه خواه بنای مخاصمت را بر مصالحت نهادند.

شاهنشاہ پایدار به عنوان دستگیری، دست برادر کامکار را گرفته از میدان رزم به ایوان بزم آورد و به فرمایشات عنایت آمیز نشاط انگیز، فوج غم و الم را از خاطرش بیرون کرد.

[محمد] ولی خان کفران نشان را که در جسارت کافر نعمتی عذری لنگ داشت، چون یک پایش از پای دیگر کوتاه تر بود، به یک پا بر فلک آویختند و از این که در رشته خدمت «۱» گرهی افکنده بود، به ضرب چوبش از ناخن ریختند. در آن شب هردو لشکر در جایی که بودند، آرام گزین شدند و علی الصباح لشکر معسکر حسین قلی خان وارد اردوی ظفر قرین آمدند. خوانین و رؤسا و سرخیلان عراق و فارس که با او همراه و در حقیقت گمراه بودند، از عفو تفصیرات کلاه گوشه مباهات بر اوج سماوات «۲» سودند. هریک فراخور احوال مورد نوازش آمده و اذن مراجعت حاصل نموده روانه اوطان شدند.

شعر:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه او توان برد رخت از جهت رفع اراجیف کاذبه، به صوب هر مملکتی امیری نامدار فرستاده شد و اسباب مراجعت موکب فیروز آماده آمد. محمد علی خان قاجار قوانلو معروف به خالو به سرداری مملکت فارس مأمور و نوروز خان عز الدینلوی ایشک آقاسی باشی به سالاری ولایت کوهکیلویه مسرور و حسین قلی خان دولو به سپهسالاری دارالامان کرمان، همدوش جبوری نامحصور شد.

رایات نصرت علامات در پانزدهم شهر ربیع الاول به صوب مستقر خلافت کبری معطوف و اهالی دار الخلافه از وقوع فتوحات تازه بی اندازه مشعوف گردیدند.

[مصر] ع:

شاه هر سو که کند روی نماند خطری

(۱). مجلس: «خدمت گزاری»

(۲). مَلّی: «سماوات»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۹۴

ذکر صادرات ایام توقف طهران و عفو زلات «۱» سلیمان خان با خذلان و سیاست سایر منافقان و روانه داشتن محمود میرزا به ولایت افغان با امرآ خراسان

در اوقات توقف دار الخلافه طهران، سلیمان خان قاجار، که سبب عصیان طغیان حسین قلی خان بود، [۵۲] چون خبر اطاعت او گوشزد آن سرمست باده غوایت «۲» شد، از خواب غفلت بیدار و از مخموری شراب جهالت هشیار گردید. پس از تأمل بسیار و تحمل بی‌شمار چاره کار و آسانی دشوار را در اطاعت دید. علی العجالة «علی همت کلیایی» را با پسرش حسین و خان بابای نانکلی و یک دو نفر دیگر که محرک سلسله فساد، و او را درین معامله شریکی بزرگ نهاد بودند، غل و زنجیر دست و گردن بسته روی عجز و امید به درگاه عرش نظیر آورد و خود را از گرد راه به اصطبل همایون رسانیده در پای کمند توسن خاصه جبین ضراعت بر زمین نهاده آرام گزید. چون حسبا از امرآ بزرگ ایل جلیل و نسبا از بستگان «۳» دودمان نبیل شاهنشاه سپهر تبجیل بود و در مراسم قانون ایلیت احترامش لازم می‌نمود، لهذا زلال عفو ملوکانه لوح وجودش را از لوٹ گناه شست‌وشویی «۴» داد و سرش را از خاک مذلت برداشته، کلاه عزت بر فرقهش نهاد. علی همت با پسرش حسین چون بی‌تدبیر در خم سفالین مخالفت جا گزیده بودند، بی‌تأمل در خمپاره روئین مؤاخذت جای‌گزین و پاره‌های «۵» کالبدشان در اوج هوا کبوترسان معلق زنان [شده] و بر روی زمین آسودند. خان بابای نانکلی نیز با عبد الله خان اوصانلوی افشار خمسای که به‌علاوه این جسارت، به کوری توکل خان خمسای «۶» خود سر جرأت نموده بود، از دو دیده نابینا و سالیان دراز در کنج بینوایی گرفتار انواع رنج و عنا شد. ولی خان قاجار هم به جرم موافقت با حسین قلی خان،

(۱). بخشیدن لغزش‌ها

(۲). گمراهی؛ ملّی: «غوایب»

(۳). ملّی: «بسته‌گان»

(۴). ملّی: «شسته‌وشولی»

(۵). ملّی: «پارهای»

(۶). منسوب به خمسه که اینک از بخش‌های استان زنجان است و بعضی از ایلات افشار، اوصانلو و اینانلو در آن ساکنند.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۹۵

مغضوب نظر و تا در قید حیات بود، از سعادت خدمت حضور مرحمت دستور محروم و مهجور مانده بی‌اعتبارانه به سر می‌برد «۱».

لمؤلفه:

چو عشق بر سر خشم است ترک جان اولی که چاره می‌توان کرد خشم سلطان را چون از قراری که سابقا نگارش یافت، محمود میرزای افغان به جهت استمداد از دولت قوی ارکان در استخلاص ملک موروث از تصرف برادر خود شاه زمان روی نیاز به درگاه سپهر پاسبان آورده مقیم کاشانه کاشان بود، درین اوقات که حوزه «۲» مملکت از خس و خار «۳» وجود اشرار پاک گردید، شاهنشاه غریب‌نواز، جنابش را مورد انواع اعزاز داشته به امیر حسن خان عرب زنگوئی «۴» حاکم طبس «۵» و امیر علی خان عرب خزیمه حاکم قائنات «۶» فرامین موکده صادر و حکم قضا امضا سایر و دایر آمد که با جمعیتی کافی به این کار در رکاب شاهزاده روانه هرات و صوب کابل و قندهار گشته آن ولایات را از تصرف شاه زمان انتزاع «۷» و به نواب معزی الیه سپارند و افسر سروری افغان بر فرقهش گذارند. به جهت پاس رسوم میزبانی و تبلیغ احکام قضا نظام سلطانی، معتمدی نامزد و نواب محمود میرزا و برادرش

فیروز میرزا با میزبان معهود روانه صوب مقصود شدند.

وصال:

سر دشمن و دوست بر این در است ولی هریکی از در دیگر است
یکی خواست افسر نهد سر نهاد [۵۳] یکی سر نهاد آن که افسر نهاد

(۱). ملی: «سپر می بود»

(۲). ملی: «حوز»

(۳). مجلس: «خس و خاشاک»

(۴). مجلس و ملی: «زنگولی»

(۵). طبس شهری است در استان خراسان که از شمال به برد سکن و کویر نمک، از مشرق به بشرویه و بجستان و خوسف، از مغرب و جنوب به کویر لوت منتهی می شود و دارای تابستانی ممتد و طولانی و زمستانی کوتاه است.

(۶). قاین: شهری است در نزدیکی بیرجند که از شمال به گناباد و تربت حیدریه از مشرق به مرز ایران و افغانستان از مغرب به شهرستان فردوس و از جنوب به در میان محدود است. محدوده کلی آن را قاینات گویند.

(۷). جدا

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۹۶

ذکر حرکت مذبح اسحق میرزای صفوی و گرفتاری او از فضل توجه دودمان علوی

این اسحق میرزا ولد حیدر میرزاست که از بقیه السیف احفاد سلاطین صفویه بود. کریم خان زند در بدایت حال، اسماعیل میرزا، جدّ این اسحق میرزا را لقب عاریت شاهی بر سر گذاشته و نیز لقب و کالت به اسم خود معلوم داشته، به اسم او راهی می رفت. در زمانی که در حوالی قریه کلون آباد اصفهان با نواب محمد حسن خان خلد مکانش صف مبارزات دست داد، جناب شاه اسماعیل مزبور بی جهتی از صف کریم خان جدا شده پناه به رایت محمد حسن خان برد و به این سبب کریم خان همواره او را شاه نمک به حرام خطاب می کرد؛ بار دیگر هم از مصاحبت نواب محمد حسن خان سرپیچیده نزد کریم خان آمد و در قریه آباده سورمق فارس محبوس بود تا بعد از مدتی سرای فانی را وداع نمود.

بالجمله این اسحق میرزا، سیدی از هر حیثیت فقیر و همیشه در زاویه قناعت و گمنامی گوشه گیر و بجز عبادت حضرت ذو الجلال و حصول معاشی قلیل از ممری حلال تمنائی دیگر بر خاطر نمی گماشت و در محال چهارمحال فی الجمله مزرعی که وجه معاش او را کفایت می نمود، مهیا کرده اوقات را به زراعت مصروف می داشت. در اوقاتی که قضیه هائله سلطان شهید انتشار یافت و صادق خان شقاقی به وادی بغی و طغیان شتافت، جماعت بختیاری که پیوسته ره‌نورد وادی ضلالت شعاری و طبیعتشان مجبول «۱» بر این است که هر زمانی بیچاره [ای] را اسمی بی مسمی بر سر گذاشته به نام او در انسداد طرق و شوارع «۲» کوشند و جام مراد از دست ساقی راهزنی نوبند، جمعی از آن طایفه بی سروپا به قریه متعلقه به جناب میرزا وارد و او را خواهی نخواهی طوعا ام کرها بر خود امیر کردند و روی نحس به عزم راهزنی به راه آوردند.

در ابتدا ایلچیان حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی دار السلطنه اصفهان را که در

(۱). آفریده شده، سرشته

(۲). بستن راهها و خیابانها

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۹۷

بلوک لنجان «۱» چرا می نمود، تاخت کرده به جاهای دیگر پرداختند. چندان طولی نکشید که صادق خان از نیروی بخت شاهنشاه جهان، پی سپر راه امداد گردید. جماعت الوار کار را نه بر وفق مرام دیدند و عنقریب خود را اسیر سرپنجه شکنجه و آزار یافتند؛ بساطی که چیده بودند، برچیدند و به خیال این که گنجشک در دست به از باز در هواست، میرزای بینوا را «۲» از لباس و اسباب عاریت عاری کرده سر به صحاری دادند و هریک به عزم اوطان خویش پای گریز بر گشادند. میرزا با کمال پریشانی، کامزن بیابان بی سروسامانی شد و چند ماهی در عتبات عالیات عرش درجات در جوار اجداد طاهرین فارغ از حوادث آسمانی بود. در زمان فتنه حسین قلی خان، اندیشمند «۳» گردید که شاید قلیل مزرعه او که در عراق و مایه توکلش منحصر به همان است، از صدمات آمدوشد سپاه لگدکوب حوادث گردد، لهذا از عتبات «۴» به بصره آمده از راه دریا وارد سواحل فارس شد. در مابین بهبهان و کازرون الوار ممسنی به او برخورد باز بنای [۵۴] هنگامه سازی داشتند. گماشتگان محمد علی خان قوئلوی قاجار که در آن اوقات سردار مملکت فارس بود، او را گرفته به دار العلم شیراز بردند و چندی در خلوتی از ارک شهر محبوس کردند تا بر حسب امر قدر اعلی، او را از شیراز به شهر دماوند برده یک دو سال در بند داشتند؛ بالاخره به توسط اشرف خان دماوندی حاکم، که سیدی بی مانند بود، توسل به اولیای دولت ابد پیوند جسته امانا و وزرا در حضرت سلطنت علیا شفاعت آن سید بینوا را به آیینی که مصلحت دیدند، نمودند و خلاصی او را جبین «۵» ضراعت بر خاک سودند.

صاحبقران با داد و دین، محض از راه احترام دودمان حضرت سید المرسلین او را مطلق العنان فرمود و در دار السلطنه اصفهان به دعای دوام دولت ابد اقتران مشغول بود تا وداع سرای زندگانی نمود- اللهم اغفره.

(۱). در نزدیکی اصفهان در دو طرف زاینده رود قسمت بالای رودخانه را لنجان بالا- و قسمت پایین را لنجان و پایین و هردو را لنجانان گویند و در سازمان اداری به نام فلاورجان نامیده می شوند.

(۲). مَلّی: «بینواز»

(۳). مَلّی: «اندیشه مند»

(۴). مجلس: «عالیات»

(۵). مَلّی: «چنین»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۹۸

ذکر عزیمت جعفر قلی خان دنبلی به ولایت خوی و تعیین سپاه از درگاه شهنشاه کی به دفع و رفع وی

قبل از این نگاشته آمد که: جعفر قلی خان دنبلی برگشته بخت، از بیم سطوت قهر قهرمان با تاج و تخت، قلعه خوی را گذاشته به سمت بایزید شتابان و به اکراد یزیدی پناه برده زوایای کوه ماکو را مأمن امن و امان ساخت و ایالت خوی و سلماس [را] به برادرش حسین خان مفوض و خود از سعادت این نعمت عظمی محروم و از محرومی گرفتار انواع رنج و مرض شد.

چون نوای مخالف مخالفت حسین قلی خان از عراق به آذربایجان رسید و موکب فیروز خسرو ظفر اندوز به عزم دفع آن فتنه از آنجا راجع گردید، جعفر قلی خان این معنی را از فرط جهالت حمل بر عروج خود بر مدارج عزت کرده فوجی از اکراد یزیدی را از ملک شیز و بایزید برداشته روی زشت به تسخیر آن ولایت چون بهشت آورد. فریق دنبلی نیز که در خارج شهر بودند، بر دور او جمع گشته، قلعه را به شدت محصور داشتند. حسین خان برادر او چون به الطاف شاهنشاه صاحبقران مستظهر بود، در قلعه داری

ثبات ورزیده وقایع را به انهای مسرعان سریع «۱» معروض سده سته «۲» اعلی و استدعای تعیین لشکری جرار به دفع برادر نابکار از دربار فلک مدار معلی نمود. بلا تأمل ابراهیم خان قاجار دولو برحسب اشاره خسرو معدلت خو با سپاهی کینه‌جو روی به آن سو آورد و حسین خان برادر مهتر را از ظهور این یاوری از تنگنای حصار ذلت و کهتری بیرون آورد «۳». حسین خان نیز خود را از قلعه به او ملحق ساخت و شکوه خصم احمق را بی‌روتن نمود.

طرفین صف مجادلت در خارج قلعه آراستند و دلیران رزمجو به کینه‌جویی هم

(۱). قاصدان تندرو

(۲). ملّی: «شده تنبیه»؛ مجلس: «سده سته» (نسخه مجلس درست است و معنای آن «تخت رفیع» است).

(۳). این عبارت «و حسین خان برادر مهتر را از ظهور این یاوری از تنگنای حصار ذلت و کهتری بیرون آورد» در نسخه مجلس موجود نیست.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۹۹

برخاستند. طایر تیر را نوبت بلندپروازی شد و جوان سرو قامت سنان را هنگام زبان درازی آمد. از گرد گیرودار سپاه مرکز عرصه خاک کره افلاک آمد و شوخ چشمان عرصه افلاک را نظر حیرت بر کره خاک. از هنگام ظهر که وقت زوال شوکت خصم بد خصال بود، تا زمانی که غراب تیره فام شام بر سطح هوا بال گشود، کانون رزم گرم و تن‌های بی‌سر و سرهای بی‌تن از صدمه نعال مراکب چون توتیا نرم گردید. از این که سپاه کینه‌خواه ترک تکیه به نیروی [۵۵] اقبال شاهنشاه نصرت همراه داشتند، به حملات دلیرانه همت بر انهزام صفوف جمعیت اکراد بدنهاد گماشتند. در اندک زمانی تن‌های اکراد یزیدی و شکاک بر خاک هلاک ریخت و خون آن تیره بختان از شومی طالع وارون جعفر قلی خان، با خاک رزمگاه آمیخت. آن خیره سر از بیم جان خویش با یاران بد اندیش راه فرار پیش و به عادت گذشته روی به بنگاه اکراد کافر کیش نهاد. لشکر منصور به تعاقب آن خر بدسیر تاختند و هر که را یافتند، از لباس عاریت عریان ساختند. اکثری از طایفه اکراد و فریق دنبلی زنده «۱» دستگیر و اموال و اسباب ایشان کلاکسیب غازیان شیرگیر شد.

امنای دولت خداداد، بعد از وصول بشارت این فتح به مستقر خلافت ابد بنیاد، مراتب را به پایه سریر عرش نظیر عرضه دادند و ابواب سرور بر چهره خاطر مهر ظهور گشادند. از جامه خانه عنایات خسروانه، خلاع بیکرانه به سرکردگان و سران سپاه ظفر همراه عنایت رفت و ابراهیم خان سردار را به علاوه خلعت زر تار خنجر و بند شمشیر جواهردار مرحمت شد. سپاه منصور احضار به دربار سپهر دستور و ابراهیم خان به توقف تبریز «۲» مأمور آمد. اسیران دنبلی به توسط حسین خان از دیوان مروت ارکان برات آزادی یافتند و سایر گرفتاران از اکراد و غیره برحسب امر خاقان سیاست‌گزار از سر افشانی تیغ آبدار به دار بوار شتافتند. پس از روزی چند از تأثیرات قضا و تدبیرات قدر، حسین خان حاکم خوی را سوء مزاجی عارض و روزبه‌روز مرض بر قوه استیلا یافته عاقبت بر بستر هلاک خفت و داعی حق را لیک اجابت گفت. جعفر قلی خان فرصت را غنیمت یافت و با فوجی از اکراد یزیدی، بدون مانع به ورود قلعه خوی شتافت.

(۱). ملّی: «زند»

(۲). مجلس: «شیراز»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۰۰

بیت:

تا نمیرد یکی به ناکامی دیگری شاد کام ننشیند بعد از ورود به قلعه چون استقلال خود را در ایالت، بی حکم اولیای دولت قوی آیت، مانند کشتی در گرداب و حباب بر روی آب بی ثبات می‌دید، لاجرم متوسل به اذیال «۱» عنایات داور مروت آیات گردید، ادای پیشکش و مالیات دیوانی را ملتزم آمد و خدمت مزورانه را بر ذمت خود لازم ساخت. به جهت اتمام حجت خلعت و منشور ایالت به سرافرازی او مرحمت شد و ولد اکبرش به عنوان گروگان احضار به دربار سپهر آیت گردید.

مصرا [ع]:

تا باز چه حقه بازی آغاز کند

ذکر وصول ایام زمستان و هنگام آرام در شبستان و تعداد بعضی خیرات و میرات و فی الجمله تذکاری از احوال حسین قلی خان و حکومت او در سمنان و کاشان

زمانه را هنگام دی شد و نوبت استماع رود و نی آمد. بازار طرب را هنگامه گرم گردید و قلب و دلبران به دلدادگی دل‌باختگان نرم. شاهنشاه عدوگاه، گاهی به اقتضای ایام زمستان به بزم شبستان شتافتی و بدون ارتکاب به آن خانه برانداز هوش و استماع صدای نوشانوش شاهد بهجت و عشرت در آغوش یافتی؛ شبها به عیش و نشاط به سر بردی و روزها روی همایون به نظم مهمات آوردی. چون بعد از وقوع قضیه سلطان شهید [۵۶] که از دار العلم شیراز به مستقر خلافت ابد طراز تشریف فرما بود، در دار الایمان قم در روضه مطهر «۲» انجم تحشّم چنین نذر نمود که: هرگاه به عون عنایت الهی و فیض حمایت دودمان حضرت رسالت پناهی - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - خصمان نکبت توامان را گوشمالی به سزا دهد و پای عرش سا برپایه تخت خلافت نهد، مبلغ یکصد هزار تومان زر نقد به مصارف روضه مطهره آن بضعه احمدی - صلوات الله علیها - تاریخ ذو القرنین متن ۱۰۰ ذکر وصول ایام زمستان و هنگام آرام در شبستان و تعداد بعضی خیرات و میرات و فی الجمله تذکاری از احوال حسین قلی خان و حکومت او در سمنان و کاشان ص: ۱۰۰

(۱). دامن

(۲). مجلس: «مطهره»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۰۱

مبذول سازد و همچنین در سایر اماکن مقدسه به قدری که لازم داند به مراتب خدمت پردازد؛ لهذا در این اوقات که از فرط خلوص نیت متممّاتش مقبول در گاه ایزد بی‌ظنّت «۱» گردید و شاهد بخت و دولت را هر هفت کرده در کنار دید و رایت اعدای شوکت قوی آیت را نگوئسار فهمید، به ادای نذورات معهوده وفا نمود و پروردگان بحروکان را به قدری که در حوصله گمان گنجد، در اتمام و انجام آن صرف فرمود. در هریک از روضات مقدسات نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و بقعه حضرت عباس و ارض فیض قرین جناب رضوی و روضه مطهره بضعه حضرت مصطفوی و بقعه شاهچراغ واقعه در دار العلم شیراز - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - گنج‌های سیم‌وزر و خزائن لآلی و گوهر پرداخته شد و قنادیل و ابواب ضرایح زرّین و سیمین و گوهر آگین و تذهیب قباب فلک تمکین و احداث صحن و مدارس و مساجد رفعت آیین از همت شاهنشاه زمان و زمین ساخته. علاوه بر آن، نذورات بی‌شمار و صدقات بسیار نامزد فقرا و ضعفای هر دیار نمود. مولانا «۲» محمد اسماعیل مازندرانی معلم شاهزاده حسن علی میرزا را قاسم الصدقات فرمود و همه ساله بدره‌های سیم‌وزر مصحوب او و جمعی از امانت سیر، روانه هر دیار می‌ساخت و به مرمت احوال بینوایان هر بوم‌وبر می‌پرداخت. و نیز در همین سال فرخ‌فال، بنای عمارت قصر قاجار در ری «۳» و تخت قاجار «۴» در شیراز شد. قصر قاجار در ری به قدر ربع فرسنگ از سمت شمال، از دار الخلافه طهران بعد دارد. تخت قاجار شیراز نیز به همین

منوال است. در اکثر بلاد از همت رای عالی خسرو عدالت بنیاد، بناهای استوار پایدار آمد. ذکر آن نذورات و صدقات و ایراد اوضاع ابنیه و عمارات، مناسب سیاق تاریخ نیست- انشاء الله المجیب- در خاتمه این کتاب فصاحت نصیب، عنقریب ذکر خواهد شد.

بالجمله حسین قلی خان بعد از آن که پای در دایره فرمان نهاد و در رکاب ظفر مآب

(۱). مجلس: «بی ضنت»

(۲). مجلس: «علاوه»

(۳). بین تهران و شمیران قرار داشته که در عهد رضا شاه تخریب شد. بنای وزارت دفاع، زندان قصر و مخابرات در خیابان شریعتی، بازمانده قصر قاجار است.

(۴). عمارت باغ تخت در شمال شیراز و نزدیک مقبره باباکوهی

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۰۲

صاحبقران مظفر به دار الخلافه طهران آمد، ولایت سمنان در عوض نان خانه و علفخوار به او مرحمت و خود نیز روانه آن ناحیت شد. چون سر پر شورش را بخار غرور پرزور دریافته بود، باز در جزو «۱» هواهای خودسری بر سر آورد و خواست به دیار خراسان به امید اعانت امرای آن سامان پی سپر شود. اعوانش که از جمله ارادت کیشان حضرت صاحبقران بودند، مانع شدند و به تدبیرات حسنه [۵۷] این فتنه را دافع آمدند. اندیشه کرد که مبدا این مطلب بروز نماید و کار دیگرگون شود، فوراً خود به درگاه آسمان جاه آمد و به توسط مقیمان پایه تخت عرش سا معروض داشت که: مداخل ولایت سمنان مخارج مرا کافی نیست؛ هرگاه ولایت دیگر ضمیمه آن شود، از همت و مروت «۲» ملوکانه دور نه. شاهنشاه آگاه، بنابر مراعات جانب اخوت، به ایالت ولایت کاشانش سرافراز فرمود و چون از فقدان فرزند به غایت دلتنگ و مستمند بود، نواب شاهزاده محمد تقی میرزا که در آن ایام ملقب به شاهنشاه و بعد از آن حسام السلطنه لقب یافت، به مصاحبت دائمی او نامزد و هردو را روانه آن ولایت نمود. زمام اختیار ولایت سمنان به نواب محمد ولی میرزا داده شد و اسباب بخت و بهروزش آماده آمد. دار السلطنه قزوین را نیز شاهزاده فرخ‌لقا محمد علی میرزا حکمروا گردید و در ساعتی سعد شرف‌اندوز آن دیار فرخ‌زا آمد.

ل مؤلفه:

ایام کامرانی برنا و پیر شدهر شاهزاده صاحب ملک و سریر شد

(۱). مجلس: «در جزء»؛ ملى: «درخر»؛ در جزو: در نهان

(۲). ملى: «مروت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۰۳

بخش ۲

ذکر بهاریه سال خجسته مآل قوی ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و سیزده هجری [قمری] و عزیمت رایات ظفر آیات به صوب خراسان و تعیین شاهزاده عباس میرزا با منصب جلیل ولیعهدی دولت به ایالت آذربایجان

ل مؤلفه:

همایون عید فرخ زد قدم در عرصه کیهان جهان پیر شد برنا چو بخت خسرو دوران

به اطفال ریاحین گوهر افشان ابر آذاری «۱» و یا بر زیردستان است دست شه گهر افشان رایت شهریار زرین لوای خورشید در روز پنجشنبه سیزدهم شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و سیزده، هفت ساعت از روز گذشته، به تسخیر خاورزمین حمل عزیمت آرای شد و نیز «۲» اصغر را با مرتبه بلند ولیعهدی به افتتاح ابواب قلاع باختر، فرمانروای گردانید.

لشکر بهار به عزم دفع هنگامه جویان دی که در زوایای چمن و خبایای «۳» گلشن پای به دامن بودند، تاختن آوردند و به یاری ادوات نباتات از پیکان غنچه و خنجر بیدو سنان سوسن، رخنه گران باغ را از مأمن و مسکن بیرون کردند. شهزاده سحاب که زاده

(۱). ملّی و مجلس: «آزاری»

(۲). ملّی: «تیر»

(۳). نهانی‌ها، نهفته‌ها

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۰۴

دارای دریاست، از شورش برادران صرصر، افغان کنان به دربار دارای بهار شکایت گزار شد و مباشر صبا میدان گلشن را به جهت آرایش سور سوری زینت نگار سفیر فروردین با تحف الوان ریاحین به دار الخلافه گلشن نزول نمود و خسرو ربیع نوباوگان نهال را به ملک آرایی دار المرز چمن و فرمانفرمایی مملکت گلشن مأمور فرمود.

شاهنشاه فیروز بخت بر فراز تخت آسمان رخت قرار یافت و ایوان خلافت و پیشگاه سلطنت رونق پیرار و پار [گرفت].

لمؤلفه:

به ایوان کیان دارا «۱» کیانی تاج بر تارک وجود او ز پا تا فرق غرق گوهر الوان

که دیده آفتابی را که جا بگزید بر مسندو یا خود آسمانی را که او گنجید در ایوان

به اطفال ریاحین گوهر افشان ابر آذاری «۲» و یا بر زیردستان است دست شه گهر افشان پس از انجام [۵۸] مهام شیلان در خلوتخانه خاص نشسته با امینان «۳» بزم شوکت جاوید مناص بزم مشاورت آراست و به فتوای «۴» مفتی رای جهان بین، به عزم تسخیر ولایات خاورزمین برخاست. سبب عزیمت آن که: بعد از آن که سلسله غدار «۵» شاهرخیه، از صولت قهر قهرمان سلطان سعید شهید از هم ریخت، نادر میرزای ولد او به هرات گریخت. چون قضیه شهادت خاقان مغفور روی داد و از قراری که سابقا ذکر شد، ولی خان قاجار با جمعیت رکابی از ارض اقدس به دار الخلافه مقدس روی نهاد، نادر میرزا بدون عایقی وارد آن ارض فیض قرین [شده] و عریضه مزورانه انقاد در گاه شاهنشاه فلک تمکین [کرد] و مستدعی تفویض «۶» اختیار آن سرزمین شد. چون بدون اذن و رخصت جسارت به این کار ورزیده بود، لهذا تنبیه او در کیش ملکداری لازم نمود.

از این که اطمینان در چنین هنگامی از اطراف مملکت فسیح المساحت ایران

(۱). مجلس: «کیان دار»

(۲). ملّی و مجلس: «آزاری»

(۳). ملّی: «افیان»

(۴). ملّی و مجلس: «فتوی»

(۵). ملّی: «قرار»

(۶). ملّی: «تفویض»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۰۵

واجب، خاصه از طرف آذربایجان و مراقبت احوال امرا و خوانین آن سامان، اهم از جمیع مطالب بود، وجود شخصی با وجود در آن سرزمین لازم می‌نمود؛ لهذا رای مبارک بر آن قرار یافت که نواب شاهزاده عباس میرزا را به آن طرف گسیل سازد و پس از اطمینان خاطر به عزیمت سفر خراسان پردازد.

چون نواب معزی الیه به سبب قرارداد سلطان شهید، ولیعهد این دولت سدید «۱» و در هر فنی از فنون بزرگی و زیرکی کامل و رشید بود، شاهنشاه صاحبقرانش از میان سایر شاهزادگان و الاتبار منتخب نمود [و] در روزی معین خلعت آفتاب طلعت ولایت عهد و نیابت سلطنت جاوید مهد، او را زینت تن و خفتان «۲» و شمشیر و کمر خنجر مرصع که از لوازم منصب ارجمند ولیعهدی است، آرایش پیکر آن ثانی تهمتن شد.

شاهزادگان و امنا و امرا و اشراف اطراف و خاصان در گاه مجرّه مطاف، تهنیت و مبارکباد گفتند و گوهر قبول این مطلب را به منقبت ارادت سفتند. سپاهی جزّار که امورات آذربایجان را کافی و سزاوار باشد، نامزد رکاب ولیعهد دوران و از امرای با اعتبار، نظام الدوله سلیمان خان قوانلوی قاجار و از مشیران کارگزار، جناب سیادت انتساب میرزا عیسی الملّقب به میرزا بزرگ فراهانی «۳» را، که همشیره‌زاده و تربیت یافته خالوی خود، مرحوم میرزا محمد حسین فراهانی المتخلّص به وفا وزیر سرکار امراء زندیه بود، به التزام خدمت آن شاهزاده والاشان روان فرمود و ابراهیم خان قاجار دولو را که در تبریز اقامت داشت، از جمله ملتزمین و ملحقین رکاب نواب شاهزاده نمود.

پس از آن اعتضاد الدوله العلیّه ابراهیم خان ولد مهدیقلی خان، عمّ محترم را که از رتبه جلیل مصاهرت «۴» حضرت سلطنت بر امثال و اقران برتری داشت، با فوجی از شیران بیشه کارزار و میران نامدار به توقف چمن گندمان و چارمحال و محافظت اطراف ممالک عراق و فارس برگماشت.

(۱). محکم و استوار

(۲). قسمی از جامه گزآگند که به هنگام رزم پوشند. گزآگند یا کژاغند جامه‌ای را گویند که درون آن را به جای پنبه از ابریشم پر کنند، بخیه بسیاری زنند و روز جنگ پوشند (ر. ک: معین ذیل خفتان و گزاغند).

(۳). وزیر عباس میرزا نایب السلطنه که در ۱۲۳۷ در تبریز وفات یافت. از آثار او می‌توان «اثبات النبوة الخاصة» به فارسی؛ «احکام الجهاد و اسباب الرشاد» که رساله‌ای است فارسی پیرامون جهاد که آن را «جهادیه کبری» نیز نامند. (ر. ک: معین ذیل قائم مقام).

(۴). دامادی

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۰۶

در خلال این احوال، محمد آقای دیوان افندی از جانب سلیمان [۵۹] پاشای وزیر دارالسلام بغداد، با انواع پیشکش‌های لایق به درگاه امیدگاه خلاق «۱» شرفیاب و جلوس میمنت مأنوس را مبارکباد و تهنیت گفته از مراحم گوناگون کامران و کامیاب آمد. بعد از اکرام خلعت و انعام، خرّم و شاد کام رخصت رجعت حاصل نمود.

موکب اعلی چند روزی به جهت اتمام کار در خارج قلعه قریه دولاب، من توابع شهر طهران اقامت فرمود و بیوک آقا ولد جعفر قلی خان دنبلی، که قبل از این حکم احضارش رفته بود، شرفیاب سده سیّیه «۲» اعلی شده، مأمور به توقف دار الخلافه بهجت اتما گردید. نواب حسین قلی خان هم از کاشان، برحسب احضار، شرفیاب رکاب فیروزی طراز [شد] و عقاب رایات ظفر را از خارج شهر نوبت پرواز آمد.

ذکر حرکت موکب فیروزی نشان به جانب مملکت خراسان و اوضاع اتفاقیه و فتح قلعه نیشابور

در یوم پانزدهم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و سیزده، موکب ظفر غلام از خارج دار الخلافه با احتشادی تمام و ابهتی ما لا کلام به سمت دیار خراسان در حرکت آمد. چند روزی در چمن فیروزکوه، سان سپاه ظفر پناه دیده شد و حسین قلی خان به سبب عارضه [ای] که عارض وجودش آمد، حسب الامر، در بیلاق ارجمند آرمیده آمد. جان محمد خان دولو با جمعیتی موفور به عزیمت محاصره مشهد مقدس رضوی - علیه التحیه و الثنا - به رسم منقلای «۳» روان گردید و اعلام ظفر فرجام نیز از راه جاجرم «۴» و اسفراین «۵» از پی شتابان در منزل بام جهان ارغیان، صادق خان

(۱). ملی و مجلس: «خلائی امیدگاه»

(۲). ملی: «شده تنبیه»

(۳). منقلای - مانگلائی: مقدمه لشکر، مقدمه الجیش (ر. ک: معین)

(۴). در نزدیکی بجنورد در استان خراسان

(۵). شهری است که از شمال به شیروان و حومه بجنورد، از جنوب به کوه جغتای از مشرق به صفی آباد منتهی می شود و در دامنه جنوبی کوه آلا داغ واقع است و تا سبزوار ۱۰۸ کیلومتر فاصله دارد. در قدیم آن را مهرگان (مهرجان) می گفتند.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۰۷

شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی قولر آقاسی را «۱» با پنجهزار سواره و پیاده به محاصره قلعه چناران «۲» که محل قرار ممش خان زعفرانلو «۳» بود، مأمور و حکم محکم چنین شرف صدور یافت که: هرگاه ممش خان روی نجات به درگاه سپهر علامات گذارد، مورد انواع تفقدات است و هرگاه از این معنی انحراف جوید، مرکزوار قلعه او را محاط دایره سپاه جرار و کیفیت را عریضه نگار شوند و منتظر حکم قضا آثار باشند.

اردوی کیهان پوی از آنجا حرکت و کوچ بر کوچ به حوالی ولایت نیشابور نزول اجلال نمود. در روز ورود، علی قلی خان، ولد جعفر خان بیات حاکم نیشابور، که پدرش ملتزم رکاب ظفر آیات بود، با جمعی از اعیان آن ولایت از سعادت تقبیل درگاه سدره نشان سر بر اوج آسمان سود. چون منظور نظر همایون این بود که کار قلعه نیشابور را بزودی انجام داده روی همت به اتمام مهام ارض فیض مقام آرند، لهذا فوجی از جزایر چیان «۴» را به محافظت برج و باره مأمور و جعفر خان نکبت ظهور، غافل از انجام امور به توهمات دور در جزو به قلعه گیان پیغام داد که راه دخول به جزایر چیان بسته دارند و خود در مقام قلعه داری نشستند آیند. بعد از بروز این هنگامه، شعله غضب قهرمانی زبانه کشید و به جهت اتمام حجت، حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا محمد شفیع وزیر، استمالت اهل قلعه را به حوالی شهر پی سپار و آن غولان وادی [۶۰] ضلالت را نصیحت گزار آمدند.

حسین قلی بیگ، که از بنی اعمام جعفر خان و عاقبت کار را نگران بود، به مرافقت آن دو وزیر بی نظیر به دربار معدلت مسیر آمده مورد التفات کثیر خاطر مرحمت تخمیر آمد. باز اهالی قلعه دامن عصیان بر کمر زده و آتش غضب قیامت اثر را شعله ور ساختند.

(۱). ملی: «را»

(۲). چناران در نزدیکی بجنورد قرار دارد، شامل چناران علیا و سفلی، که مرکز ایل زعفرانلو بوده است. (شاکری، رمضانعلی، اترکنامه، ص ۵۶۱).

(۳). طایفه ای از اکراد غرب ایران به نام ایل چمشگزاک به امر شاه عباس صفوی به سرپرستی شاه قلی سلطان به شمال شرقی خراسان کوچانده شدند تا در ناحیه مذکور سکنی گزینند و پاسدار مرزوبوم این خطه در مقابل حملات ازبکها و ترکمنها گردند. این طایفه بعدا به ایلات مهم زعفرانلو، شادلو، کوانلو، عمارلو و قراجورلو تقسیم گردید. (شاکری، رمضانعلی، اترکنامه، ص ۵۴).

(۴). در تذکره الملوک، «جزایری» آمده است و آنان سربازان و نگهبانانی بودند که به تفنگ و طپانچه مسلح بوده و تحت نظر تفنگچی آقاسی بودند (ر. ک: تذکره الملوک، ص ۵۶-۵۷).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۰۸

جعفر خان سفیه نادان استمالت قلعه گیان را تعهدکنان و گام‌زنان و ولد بی‌قرین خود را که مهر در فلک چارمین از شرم ماه عارضش عرق خجلت بر جبین و روی شرمساری بر زمین داشت و ماه به تمنای تماشای مهر جمالش سال و ماه کلف حسرت بر روی شرمگین می‌گذاشت، به رسم گروگان در اردوی کیوان پاسبان برگماشت. آن مردود دوزخی غلمانی بهشتی را برخی «۱» جان خویش کرد و اهرمنی بدکش، فرشته [ای] فرخ سرشته را در مقام امتحان آورد.

بیت:

چو بگذشت آب از سر کدخدای نهد بچه خویشان زیر پای بالجمله آن ره‌نورد دیار ضلالت بعد از ورود به قلعه، رسوم قلعه‌داری از سر گرفت و عفریت خذلان را در بر. جواب تعهدات را حواله به صدای توپ و تفنگ نمود و علی رؤوس الاشهاد «۲» در ویرانه خلافت آسود. دریای قهر قهرمان زمان به تلاطم آمد و اعضا و جوارح ولد نازنین جعفر خان نادان پاره‌پاره از ضرب خنجر و صارم. حسین قلی بیگ، بنی عم جعفر خان برغم آن نادان مشرف به تشریف شریف خاقانی و مخاطب به خطاب ارجمند خانی آمد. ترکان پرخاشخ و یغماگران فتنه‌گر به خرابی و تاراج قنات و باغات و تاراج دهات حومه شهر شتافتند و کل آن نواحی مصداق «عالیها سافلها و سافلها عالیها» یافتند. مدت چهل روز نایره غضب قهرمانی افروخته بود و خرمن بینوایان نیشابور از آتش نهب و غارت سوخته، اهل شهر از فقدان آب و نان به ناله و آمین برجستند و اطفاء آن نایره غضب صاحبقرانی را به رسالت امام جمعه و جماعت شهر حاجی روح الامین جستند.

بعد از ورود آن جناب، استدعای اهل قلعه مقبول افتاد و جناب ملا علی اصغر دودانگه [ای] هزار جریبی مازندرانی ملا باشی، استمالت جعفر خان را به صوب قلعه پای برگشاد. جعفر خان نادان پس از هلاک چنان ولدی نوجوان، مستمال «۳» شد و به مرافقت ملا باشی شمشیر به گردن، روی نیازش به کعبه آمال آمد. از مراحم عاجز نواز

(۱). فدایی، قربانی

(۲). در حضور همگان

(۳). راضی شد، نرم شد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۰۹

ملوکانه خلعت عفو گناه در پوشید و در ثانی به ایالت آن ولایت سرافراز گردید.

حسین قلی خان، بنی عم مشار الیه، به نیابت او نامزد و روانه شهر شد و آن تیره روز باز چون ایام گذشته ملتزم رکاب ظفر بهر آمد. تراب خان بروجردی با فوجی از تفنگچیان رکابی مأمور به محافظت قلعه گردید و موکب اقدس اعلی را زمان حرکت از آن ناحیه رسید.

ذکر حرکت موکب اقدس از ظاهر شهر نیشابور و وصول به خارج ارض فیض ظهور و اوضاع اتفاقیه تا حرکت رایات منصور

در صدر روایت حکایت شد که صادق خان شقاقی پر شقاق به اتفاق حسین خان قوللر آقاسی به تسخیر قلعه چناران و آوردن ممش خان کرد مأمور گردیدند.

درین اوقات [۶۱] که قلعه نیشابور از یمن طالع صاحبقران منصور به تصرف درآمد و موکب فیروز به عزم استخلاص ارض اقدس

مصمم گردید، درین اثنا به عرض مقدس رسید که صادق خان از فرط شرارت بی کران بدون اطلاع حسین خان در جزو باممش خان نرد مصادقت باخته و او را از صرافت عزیمت رکاب بوسی انداخته است؛ چنین پیغام داده که نیم شبی خود را از قلعه بیرون اندازد و از راهی غیرمتعارف به ارض اقدس فیض نمون تازد و به رفاقت نادر میرزای شقی به امر قلعه‌داری پردازد. ممش خان نیز به فتوی «۱» آن ابلیس پر تلبیس عمل و فرار را برقرار بدل و وارد آن ارض سعادت محل شد. عریضه صادق خان هم در همان اوان و اصل و یقین بر آن اوضاع حاصل گردید.

چون زمان مقتضی بازخواست از صادق خان شرارت بنیان نبود، صاحبقران عاقبت‌اندیش ازین خیانت «۲» نیز اغماض نظر فرمود، حکم محکم چنین شرف صدور یافت که: قلعه چناران را بی‌وجود ممش خان محصور نمودن راه بی‌حاصل پیمودن است [پس] جمعیت خود را برداشته ملحق به معسکر جان محمد خان شود. بلافاصله رایات همایون نیز از خارج شهر نیشابور شقه گشا و حوالی ارض فیض انتما مضرب خیام،

(۱). مجلس و ملی: «فتوی»

(۲). ملی: «جنایت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۱۰

فلک فرسا شد. نادر میرزا پرده وقاحت بر رخ کشید و در پشت دیوار قباح و لجاجت آرکید. سران و سرکردگان سپاه منصور متفق اللفظ دامان همت بر کمر زدند و داوطلب تسخیر قلعه شدند. شاهنشاه دین‌پرور، به ملاحظه حرمت آن روضه مطهر و حفظ نفوس و دماء ساکنین آن خطه خلد اثر، دست ردّ بر ملتمس ایشان نهاد و تن به این اراده در نداد و به خیال تخریب قری و مزارعات و قنوات خارج قلعه و منع ورود و نزول آذوقه افتاد. به فاصله چند روز، چنان شعله فتنه فروزان و آتش نهب و غارت سوزان شد که گفתי صاعقه [ای] آسمانی افروخته گشته و خشک و تر آن دیار را به این بلای ناگهان سوخته.

ارتفاع غلات در شهر به مرتبه [ای] رسید که اغنیا را از فقرا امتیازی نبود و هریک فرصت می‌یافتند خود را از دیوار قلعه به زیر انداخته در صورت سلامت به اردوی اعلی می‌شتافتند.

علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف با جمعی از متعلقان نادر میرزا از فرط اضطراب و اضطراب قرآن‌ها بر سر دست و کفن‌ها در گردن، فریادزنان و ناله‌کنان به اردوی معلی ریختند و خاک راه را با خوناب دیده آمیختند [و] اصالتا از جانب خود و کالتا از طرف نادر میرزا، کلام الله مجید را شفیع ساختند «۱» که: هرگاه شاهنشاه عاجز نواز بر جان این وحشت‌انبار بخشش فرماید، حریم آستان کعبه ارکان را احرام خواهم بست، ولی پس از چند روزه مهلتی که مصدر خدمتی شوم و تدارک خجلتی کنم، عجلالتا یکی از مستورات حریم جلالت را نامزد گروگان ساخته‌ام تا به هریک از دراری بحار سلطنت که مصلحت اقتضا نماید، بخشیده آید.

صاحبقران مؤید بنا بر احترام آن مشهد ممجّد بر جان آن جمع پریشان رحمت آورد و پس از بذل التفات بی کران همگی را اذن مراجعت ادا کرد. نادر میرزا بعلاوه عفو گناهان به خلعت امان سرافراز شد و شاهباز [۶۲] رایات ظفر به جانب مستقر خلافت در پرواز آمد.

صبا:

در خراسان رزم کردی ساز، احسنت ای ملک‌سوی ری لشکر کشیدی باز احسنت ای ملک

(۱). در نسخه مجلس پس از جمله «شفیع ساختند» این عبارت آمده است: «و به عرض پیغامی عاجزانه پرداختند».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۱۱

ذکر صادرات عرض راه مملکت خراسان تا ورود موکب فیروزی نشان به صوب دار الخلافه طهران

در روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهارده، موکب اقدس از حوالی ارض مقدس حرکت نمود و در روز ورود به منزل چناران، امیر گونه خان زعفرانلو حاکم خوشان برحسب امر اعلی به صوب ولایت خویش پای عزیمت برگشود. جناب میرزا محمد شفیع وزیر به جهت آوردن صبیّه محترمه او، که مخطوبه نواب حسین علی میرزا بود، به مرافقت مشار الیه عازم آن کاشانه آمد. در منزل جهان ارغیان، جعفر خان بیات نیز به تشریفات عنایات مشرف و به حکومت و رجعت نیشابور قرین انواع عز و شرف شد. از آنجا ماهیچه رایات ظفر آیات به صوب آق‌قلعه فروزان و چهار فرسخی آن محل، مضرب خیام نصرت نشان گردید. این آق‌قلعه از بناهای جدید اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار است و در رفعت و حصانت و رزانت، «۱» همدوش چرخ دوار. اللهیار خان خود، درگاه عالمیان پناه را ملتزم و پیوسته از فرط شقاوت طلبی این معنی را لازم بود که حیلّتی انگیخته، خود را از آن سلسله که عین سلامت است، نجات داده در پناه قلعه آرمیده آید و سر از اطاعت و خدمت بالمره بسته دارد. چون صادق خان پر شقاق را مانند خویش سرگرم باده نفاق می‌دید و مصادقت او را با ممش خان نیز در جزو فهمید، لهذا ما فی الضمیر خود را با او به میان آورده طالب علاج گردید. آن روسیاه که در فنون مکر و حیل شیطان دغل را شریک اقل «۲» بود، او را راهنمایی نمود که هنگام حضور او در خاکپای همایون تدارک پیشکش و اقدام در خدمات سیورسات را بهانه سازد و به استدعای مرخصی دو روزه خود را از آن ورطه بیرون اندازد و پس از تصدیق او و رخصت خویش آنچه داند و تواند به افروختن نایره طغیان و عصیان پردازد. اللهیار خان، حلیه‌بازی آن روباه گرگ طبیعت را پسندید و در پیشگاه حضور معدلت دستور تقدیم خدمات سیورسات و پیشکش را مستدعی رخصتی دو روزه گردید.

(۱). به فتح "را" و "نون" به معنای سنگینی و وقار (ر. ک: معین ذیل رزانت).

(۲). مجلس: «اول»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۱۲

صادق خان حصول مأمول او را تصدیقی کاذبانه نمود تا صاحبقران مویدش رخصت فرمود، ولی در هنگام رفتن این عبارت که از جمله الهامات غیبی است، مانند گوهر از خزانه خاطر انور سر زد که: «این رفتن را آمدنی نیست و این عزیمت را مراجعتی نه». چون الهامات ربانی را، خاصه در نفوس رحمانی، اختلافی هرگز نیست، لهذا ما صدق فرمایش همایون ظاهر گردید و آن تیره روز پس از ورود به آق‌قلعه در مخالفت کوشید. چون وقت مقتضی انجام این کار نبود، خرابی قلعه و گرفتاری آن سفیه سیاه نامه موقوف به وقتی دیگر شد و این خیانت نیز، علاوه خیانات صادق خان بدگهر آمد.

از آنجا موکب ظفر طراز حرکت و در عرض راه، ابراهیم خان [۶۳] شادلو حاکم اسفراین و سعادت قلی خان بغایر کو «۱» حاکم جهان ارغیان، از رکاب مستطاب رخصت عود به ولایت خویش حاصل نمودند. جناب میرزا محمد شفیع وزیر نیز در همان عرض راه، مخدّره سراق عصمت را با کمال ابهت و حشمت آورده ضمیمه محرمان «۲» آن حرم خلافت کرد.

بعد از ورود به منزل پل ابریشم، از این که تا منزل کلاّته چهارده فرسخ است، خاقان مروّت شعار به تصور این که پیادگان سپاه منصور، اگر در روز روشن این بیابان دور را با قدم سعی طی نمایند، به سبب شدت حرارت آفتاب و فقدان آب بالبدیهه عاجز آیند، لهذا قرار حرکت را به شب داده با بلدهای معتبر به راه افتادند. از فرط تیرگی شب دیجور رشته جاده از دست بلدها نیز بیرون شده

هر فرقه‌ای متفرق به کوه و هامون گردید.

بعد از ورود به منزل کلاته، بر رای عالم آرا محقق آمد که، پیادگان سپاه نصرت همراه، گمراه گشته از شدت حرارت آفتاب و نایابی آب به هلاکت رسیده‌اند. عرق مروت خسروانه به حرکت درآمده بلا تأمل چکمه از پای عرش پیما بیرون نکرده بر خنگی «۳» بادپا سوار و به عقب آن واپس ماندگان دیار «۴» اضطراب چون آب حیات روان آمد. سران و سرکردگان و عظمای لشکر هر قدر توانستند به حمل دواب آب رسانیدند و آن تشنه کامان را سیراب گردانیدند. شاهنشاه عادل در هر گذرگاهی که جمعی از آن قوم عطشان فتاده بودند، به نفس نفیس از مرکب به زیر آمده هریک را به دست مرحمت

(۱). مجلس: «بغایرلو»

(۲). مَلّی: «محرم»

(۳). مجلس: «ختلی»

(۴). مَلّی: «وبار»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۱۳

پیوست سر از خاک هلاک برداشتی و کامش را از آب زلال مرحمت انباشتی. چرخ پیر را از این ذره‌پروری انگشت حیرت بر دهان و مهر منیر را از تابش بیجای خویش عرق خجلت به چهره روان آمد. بالجمله یک روز به جهت آرامش سپاه در منزل کلاته متوقف و از آن جا سرادق احتشام وارد شهر بسطام شد.

حسین قلی خان که به سبب عروض عارضه در ییلاق ارجمند «۱» به سر می‌برد، در منزل بسطام عزّ بساطبوسی دریافت و در منزل دامغان بنه و اغروق بزرگ مصحوب معتمدی امین روانه مستقر خلافت کبری و موکب منصور وارد عمارت مبارکه چشمه‌علی «۲» که مشهور به علی بلاغی و از مستحدثات شاهنشاه صاحبقران است، شده «۳» و در آن سرزمین بهشت آیین چند روز به صید و شکار مشغول و از راه ارجمند و نوا عازم مقر خلافت شمول گردیده، روز چهارشنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی، شهر دار الخلافه از ورود موکب مسعود فرق مفاخرت بر اوج آسمان سود.

(۱). از مجموعه دو منطقه «بیار» و «ارجمند» امروزه شهر بیارجمند نامیده می‌شود.

(۲). عمارت چشمه‌علی در وسط آب این چشمه است و در ۳۰ کیلومتری شمال دامغان قرار دارد که خود از منابع آب رود کوچک اما دائمی دامغان رود است. این عمارت به فرمان فتحعلی شاه در وسط آب در دو طبقه ساخته شد.

(۳). مَلّی: «شد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۱۴

ذکر وصول موکب نواب ولیعهد دوران در مملکت آذربایجان و فتح قلاع هودر و خوی و شکست جعفر قلی خان

قبل از این نگارش یافت که نواب نایب السلطنه العلیّه حسب الامر دارای بهیّه به جهت تنبیه سرکشان با قشونی فراوان روانه مملکت آذربایجان شد. درین اوقات که مستقر خلافت کبری از فز وجود شاهنشاه قلعه گشا طعنه‌زن روضه خضرا گردید، از انهای مسرعان سریع السیر مژده فتح قلعتین هودر و خوی به عرض واقفان سده سته اعلی رسید و شاهد بهجت و سرور [۶۴] در دامان ضمیر عدالت نظیر آرמיד. تفصیل این اجمال آن که: نواب نایب السلطنه العلیّه در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهارده وارد دار السلطنه تبریز و اهالی آن جا را ساغر امید از باده بشارت التفات شاهنشاه رأفت آمیز، لبریز گردید. پس از چند ایام با لشکری

فزون از حوصله اوهام از آن‌جا حرکت و چمن یام، مضرب سرادقات با احتشام شد. چون قبل از این جعفر قلی خان دنبلی، ولد خود بیوک آقا را به دربار فلک مدار فرستاده متعهد انجام خدمت گردیده بود، بنابر آن نَوَاب شاهزاده به جهت امتحان، معتمدی نزد او روان و او را احضار به دربار مروت نشان فرمود. بعد از مراجعت فرستاده معلوم شد که مشار الیه هنوز از شراب غرور سرمست است و ساغر خلافت او را در دست؛ قلعه خوی را مأمّن خود دانسته با خاطری آسوده از دغدغه خدمت به فراغت نشسته است. تنبیه آن غوایت پیشه در کیش ملکداری واجب افتاد و نَوَاب شاهزاده از چمن یام حرکت در حوالی ولایت سلماس اردوی ظفر شکوه را اقامت دست داد.

جعفر قلی خان که حریف اجل را با خود مقابل دید، به تدبیر کار کوشید؛ برادر خود کاظم بیگ را به محافظت قلعه خوی گماشت و اموال و اسباب نفیسه خویش را با جمعی از ابطال رجال در قلعه محکمه هودر، که محکمه [ای] معتبر بود، گذاشت و ابدال آقا نامی را که از اکراد یزیدی و معتمد علیه او بود، به محافظت آن قلعه نامزد و خود به جهت آوردن امداد، راه دیار قارص و بایزید را برداشت. پس از انقضای مدت یکماه

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۱۵

معادل پانزده هزار جمعیت از آن ولایات «۱» و ولایت ایروان مهیا کرده عزم مقابله با نَوَاب شاهزاده را جزم نمود. نَوَاب نایب السلطنه قبل از ورود او فرصت را غنیمت شمرده به قلعه هودر، که مشحون به اموال آن خیره‌سر بود، تاختن آورد و به اندک همتی از نیروی طالع شاهنشاه گیتی‌ستان و سعی پیادگان جلادت نشان، آن قلعه متین را که طعنه‌زن چرخ برین بود، مسخر کرد. اموال و اسبابی که چون دفینه قارون در آن قلعه مخزون بود، کلاً به دست آمد و رجال آن جماعت که از طایفه یزیدی و ارامنه بودند، عرضه تیغ بی‌دریغ دلاوران حق‌پرست شدند و نسوان و صبیان ایشان اسیر دست غازیان سرمست آمدند. جعفر قلی خان پس از استماع این فتح نمایان دست از جان شسته متهورانه و بی‌باکانه از جایی که بود یک منزل پیشتر «۲» آمد و مقابله نَوَاب شاهزاده را پی‌سپرد. توپخانه سرکاری را که از قلعه خوی بیرون آورده بود، در جلو انداخت و به کار پیکار پرداخت. چند روز اهالی آن حوالی برحسب اشاره او آب به صحرای سلماس افکندند به خیال این که قوائم «۳» توسنان سپاه مظفر در گل‌ولای فرو رفته شاید به این تدبیر اسیر و دستگیر آیند. بالمآل، شامت این احوال، شامل حال ابطال رجال آن بدخصال [گردید] و اکثری مانند خر در خلاب مانده، در آن غرقاب فنا پایمال شدند.

بالجمله تلاقی فریقین در خارج شهر سلماس [۶۵] در حوالی قریه سوغانجوق در یوم هفتم ربیع الثانی دست داد و خود نَوَاب نایب السلطنه آرایش جیش را پای در میدان دلیری نهاد. میمنه و میسره جناحین را سلیمان خان قوانلو و ابراهیم خان دولو و احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه و یک دو نفر دیگر از امرا، پاسبان آمدند و قلب لشکر از فرّ وجود شاهزاده اسفندیار سیر، آرایش پذیرفت. از دو طرف نایره قتال افروخته شد و خرمن جان‌اعادی دولت از آتش افشانی توپ و تفنگ و زنبورک سوخت «۴». چون سپاه ظفر پناه را توجه خاطر مبارک شاهنشاه عدوکاه همراه بود و تأیید اقبال بی‌زوال آن ظلّ ظلیل حضرت اله نصرت‌خواه، به یک حمله آن قوم عفریت سیر را از جای برداشتند و خاطر بر دفع ایشان گماشتند.

(۱). مجلس: «ولایت»

(۲). ملّی: «بیشتر»

(۳). قوائم: دست و پای چهارپایان؛ ملّی: «قوانم»

(۴). ملّی: «سوخته»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۱۶

جعفر قلی خان نمک به حرام خاک در دیده مردمی انباشته راه فرار برداشت.

لشکر فیروزی اثر، به تعاقب آن قوم بدسیر تاختند و اکثری را به زخم گلوله و سنان از پشت زین بر زمین انداختند. اثاثه و اسباب او و اردوی او کلاً کسب سپاه نصرت نصیب شد و خود آن تیره روز «۱» از مایملک بی‌نصیب ماند. چون مظنون این بود که جعفر قلی خان سراسیمه‌وار خود را به قلعه خوی رساند و وجود نامسعود خود را از آن ورطه هولناک در پناه آن قلعه کشاند، لهذا نواب نایب السلطنه، امیر نامدار محمود خان بنی عم آن نابکار را با یک هزار نفر سوار جرار به تعاقب او نامزد فرمود و امیر مزبور مشار الیه را از دخول به قلعه مانع و آن فتنه را دافع آمد و خود در نیمه شب «۲» به حوالی قلعه وارد و اهل شهر را از ورود خود آگاه ساخته؛ اهالی آن جا که منتظر چنین روزی بودند، بدون غائله باب قلعه را گشودند. محمود خان مزبور پس از ورود، اهالی آن شهر را از مرحمت شاهنشاه صاحبقران مطمئن خاطر ساخته به تهیه وصول موکب فیروز سرکار اشرف پرداخت.

معادل دو ثلث از قشون جعفر قلی خان به انضمام روستای دنبلی ازو جدایی جسته به ولایت خوی آمدند و او با محدودی چند به دیار روم گریخت و در قلعه ماکو، که از جمله قلاع محکمه چخور سعد است، رخت امان برده باز به دامان اکراد یزیدی آویخت. نواب ولیعهد دولت پایدار پس از دو روز وارد آن دیار خلد آثار [شد] و علی العجالة محمود خان را در ازاء چنان خدمتی نمایان، بیگلر بیگی خوی و سلماس نمود و پیر قلی خان قاجار شامیاتی را به سرداری آن ولایت نامزد فرمود و مراتب را به دربار فلک مدار عریضه‌نگار شد تا در ثانی آنچه حکم قضا آثار، شرف اصدار یابد، رفتار نماید. موکب والا بعد از انجام مهم آن ولا «۳» روانه تبریز و وارد آن خطه بهجت انگیز شد. از دیوان مروّت صاحبقران چاکرنواز، خلائع فاخره و انعامات متکاثره به افتخار نواب شاهزاده و امیران و سرکردگان سپاه ظفر همراه در ازاء این فتوحات نمایان دلخواه عنایت رفت و پیر قلی خان و محمود خان به امضاء خدمتی که از سرکار نواب نایب السلطنه نامزد گردیده بودند، قرین انواع مفاخرت آمدند. بالجمله چون قبل ازین، یک نفر صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ [۶۶] ملقبه به آغای شوشی نامزد

(۱). مجلس: «تیره‌روزگار»

(۲). ملّی: «همه شب»

(۳). ولا: ولایت، شهر، بلده

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۱۷

خدمت حرم محترم پادشاهی بود، لهذا نواب نایب السلطنه العلیّه برحسب امر بهیّته معتمدین معتبر، روانه قلعه شوشی [شد] و آن خاتون حرم‌سرای عزت را با انواع اعتبار و احترام حرکت داده بعد از ورود به دار السلطنه تبریز، او را با تدارک شایان روانه دار الخلافه طهران فرمود. [آغا شوشی] در دولت روزافزون، ترقیات عظیمه کرد [که] تفصیل احوالش در خاتمه این کتاب در سلک تعداد نسوان ثبت است.

ذکر ورود محمود میرزای افغان [در] نوبت ثانی به درگاه عرش مبانی و بروز مرحمت حضرت صاحبقرانی درباره آن سرگردان وادی بی‌سروسامانی

عندلیت خامه در گلشن نامه به این آیین نغمه‌پرداز «۱» این هنگامه شده بود که:

محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان، پس از ظهور نوازش بی‌پایان از درگاه سدره نشان با حصول انواع کامرانی و شادمانی روانه دیار خراسان شد. اکنون به تذکار عاقبت کار زبان گشوده، عرض می‌نماید که بعد از وصول معزی الیه به دار العباده یزد، برادر خود فیروز میرزا را در آن‌جا متوقف ساخت و خود به عزم ولایات طبس و قاینات توسن تعجیل در تاخت امیر حسن خان عرب

زنگویی «۲» حاکم طبس ولد امیر علم خان و امیر علی خان خزیمه حاکم قاینات، «۳» چون مناشیر قضا تأثیر را که مشعر بر اعانت و حمایت او بود زیارت نمودند، انواع عزت و احترام درباره او مبذول نمودند و هریک فراخور احوال خویش جمعیتی آماده داشته و در رکاب آن شاهزاده رایت عزیمت به طرف هرات افراشتند.

از ابتدا مکنون خاطر ایشان آن بود که تا دار القرار قندهار که محل «۴» اقامت شاه زمان برادر اوست، در جایی قرار نگرفته به اتمام کار او پردازند و خود را یکباره فارغ از زحمت این اندیشه سازند، ولی قیصر میرزای ولد شاه زمان که از جانب پدر در هرات حکمران بود، سد راه گشته، زمان خان درانی و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرائی را با جمعیتی کافی به دفع ایشان نامزد کرده، بر سر او فرستاد. در حوالی قصبه فراه تلاقی

(۱). ملی: «پرواز»

(۲). ملی و مجلس: «زنگولی»؛ سپهر در ناسخ التواریخ «زنگویی» آورده است (ناسخ التواریخ، حلاج ۱، ص ۴۹۵، تصحیح کیانفر)؛ در مجمل التواریخ (ص ۱۱۵) نیز از علی مراد خان زنگویی نام می‌برد.

(۳). در نسخه مجلس این عبارت چنین آمده است: «امیر حسن خان عرب زنگولی حاکم طبس و امیر علم خان خزیمه حاکم قائنات».

(۴). مجلس: - «محل»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۱۸

فریقین دست داده، دلیران خراسانی به نیروی بخت بلند خسروانی به فوج خان درانی که سردار آن فوج شیطانی بود، حمله آوردند و چون استظهار ایشان به دولت قوی ارکان بود، به یک حمله صفوف خصم را از هم شکافته «۱» کار را از پیش بردند. خوانین قیصری راه فرار برداشته تا دروازه هرات عنان یکران فرو نگذاشتند.

جمعی از جماعت افغان پس از صدور این فتح نمایان از قیصر میرزا روی گردان و پناه به ظل رایت محمود میرزا آورده امان یافتند و از یمن حمایت شاهانه، قلعه فراه را باز و ولد خود کامران میرزا را با حکومت انباز و خود با قشون خراسانی و افغان، عقاب رایت عزم را به تسخیر هرات بلندپرواز نمود. مدت بیست روز به محاصره قلعه پرداخت و عاقبت کاری نساخت. جماعت بد عاقبت افغان بی‌وفایی ورزیده به امیدوبیم قیصر میرزا، اردوی او را گذاشته متفرق گردیدند. محمود میرزا سرآسیمه خاطر روی به سوی بیابان بی‌سامانی نهاد. خوانین اعراب هم افواج خود را برداشته روانه اوطان [خود] شدند. کامران میرزا نیز از [۶۷] استماع این خبر وحشت اثر در فراه تاب مقاومت نیاورده به عزم حمایت اولیای دولت جاوید روی امید به این سلطنت سدید کرد و بعد از ورود به دار العباده یزد مراتب را به پایه سریر خلافت مسیر عرضه داشت «۲» و به استدعای اعانت خسرو زمان، زبان ضراعت برگشود. در هنگامی این خبر به مسامع علیّه رسید که موکب فیروز به سمت مملکت خراسان شقه گشا بود. شاهنشاه دوست‌نواز دشمن گداز را آتش غیرت زبانه کشید و جهانگیر خان گلپایگانی که مردی دانا و تجربه آموزی توانا بود، به مهمانداری فیروز میرزا و کامران میرزا معین و روانه دار العباده یزد گردید که آن هر دو شاهزاده را برداشته در ارض اقدس شرفیاب در گاه مقدس شود تا از آنجا تدارک کار ایشان را کرده به آیینی که شایان شأن آن دو ذی‌شان است، روی به استخلاص ملک موروث آورده باشند.

چون تسخیر ولایت نیشابور به طول انجامید، شاهد این مدعا از ورای پرده خفا جلوه پیرا نگردید. جهانگیر خان تا این زمان در دار العباده به مهمانداری ایشان به سر می‌برد. بعد از مراجعت موکب ظفر نشان از دار الملک خراسان به مستقر خلافت ابد بنیان و وصول مژده فتوحات آذربایجان، بنابر صدور حکم شاهنشاه صاحبقران،

(۱). مجلس: «شکافتند و»

(۲). ملی: «نمود»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۱۹

جهانگیر خان، فیروز و کامران را برداشته شرفیاب در گاه سدره نشان شد.

شاهزادگان پس از شرفیابی فیض حضور و ظهور مفاخرت نامحصور از التفات خاطر مرحمت گنجور با تدارکات شایان به عزم تفرّج دار السلطنه اصفهان با مهمانداری فراخور شأن، سبک عنان [گشتند] و در آن دیار خلد بنیان از تماشای باغ و بستان و صحبت ادبا و اعیان همواره فیروز و کامران بودند.

از آن طرف محمود میرزا بعد از فرار از حوالی هرات از بیم جان خویش در جایی قرار نگرفته به مروشاهیجان شتافت و از آن جا به امید اعانت شاهمراد اوزبک ملقب به بیکی جان و مخاطب به ولی النعمی به سبب مواعدت ملت توسن «۱» بخت وارون را به جانب بخارا عنان تافت. در [بدو] ورود [به] بخارا و ملاقات بیکی جان و سوء کردار و گفتار آن بی‌ایمان، او را عیان آمد که دیوی را به جای سلیمان برگزیده و مجوس‌وار اهرمن را به ایزدان برابر گردانیده است. عزیمت بیت الله را بهانه کرد و روی به دیار خوارزم آورد. خان خوارزم که سابقه ارادتی با کارگزاران شوکت صاحبقران فلک عزم داشت، مقدم او را محترم شمرده پس از چند روز آسایش او را تدارکی شایسته دیده به درگاه آسمان جاه خاقانی گسیل گردانید. این دفعه بیشتر از پیشتر مورد انواع تفقّدات بوده از مهمانداری جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم فرق مباهات به اوج سموات سود. خوانین افغان که در نشیب و فراز با او همراه و دمساز بودند، از نوازشات خسروانه افتخار بر عموم افغانه نمودند و چندی بر بستر کامرانی تکیه زده به استراحت غنودند.

بقیه داستان ایشان انشاء الله تعالی در محل خود رقم زد کلک بیان خواهد شد.

گر عمر وفا «۲» و شاه [۶۸] امداد کند.

ذکر سور با سرور یوسف کنعان سلطنت نواب حسین علی میرزا

اول عیشی که در این دولت پایدار زینت آرای بزم روزگار و زیب افزای کتب «۳» سیر و اخبار گردید، سور پر سرور نواب شاهزاده یوسف رخسار مسیح کردار،

(۱). مجلس: «رسن»

(۲). ملی: «و»

(۳). مجلس: «کتب»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۲۰

حسین علی میرزا است که دریای شوکت و اقبال را پنجمین گوهر و افلاک عزت و اجلال را چارمین اختر است. مراحم خاطر خطیر اقدس اعلی دربار آن مهر سپهر اعتلا به مرتبه [ای] رسیده که از اندازه محبت ابوت و بنوّت گذشته به مرحله عشق کشیده است. بالجمله در ذکر وقایع رجعت موکب جهانگشا از دار الملک خراسان نگاشته آمد که جناب میرزا محمد شفیع وزیر حسب الامر دارای سپهر سریر، مخدره ستر عفاف صبیّه مرضیه امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان را که مخطوبه نواب معزی الیه بود، برداشته به اردوی همایون آورد. پس از نزول موکب اقبال به مقر خلافت بی‌زوال و وصول مژده فتوحات آذربایجان که طبع همایون اعلی را سروری تازه و حبوری بی‌اندازه دست داد، به این خیال افتاد که به جهت مقارنه ماه و خورشید خاوری و مقابله زهره با کوکب مشتری، بزمهای عیش آراسته آید و غبار اندوه و ملال از صفحه خاطرها برخاسته.

به احضار علما و اعیان هر کشور و فضلا و مشایخ هر بوم ویر، فرامین قدر آیین «۱» صادر [گردید] و در موعدی که مقرر شده بود، به درگاه عرش اشتباه حاضر آمدند.

مطربان کابلی و مشعبدان «۲» زابلی و پهلوانان بابلی و ارباب اطراب جمیع ولایات ممالک محروسه شاهراه مجره پناه آستان سپهر پاسبان را قدم از سر ساختند و از امصار و بلدان قریب و بعید شرفیابی بزم عیش سدید را توسن تعجیل در تاختند. چون صلاهی بهجت و شادمانی به برنا و پیر داده شد، حریف خریف نیز به امید حصول این تمنا در عرصه گلشن پای گشاده آمد. اینار محفل نشاط را طبق‌های زر از اوراق شجر آماده کرد و به مدد باد مهرگانی رقااصان اغصان را پای کوبان و دست‌افشان آورد. گونه نارنگ و ترنگ از چهره سوری آب و رنگ برد و لاله حمرا از رشک صفای آن صفرا خوناب دل می‌خورد و از فواکه مهرگانی و گل‌های خزانی و اوراق زرین و اغصان «۳» سیمین عرصه باغ را چنان رونقی حاصل شد که عروس نوبهار را از حسرت آن داغ لاله بر دل ماند. مباشرین این سور با سرور حجرات خانات و اسواق و بیوتات رواق میدان سپهر مساق «۴» را هریک آیینی بستند و رونق نگارخانه چین را به آیینی که بستند، درهم شکستند. اسواق گردون رواق را، که ابتدای آن باب شرقی سبز میدان خارج ارگ همایون و انتهای آن دروازه

(۱). ملی: «آمین»

(۲). شعبده‌بازان

(۳). شاخه‌ها

(۴). مجلس: «ساق»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۲۱

عراق موصوف به دروازه عبد العظیم و تخمینا ربع فرسنگ مسافت آن است، تدارک چراغان دیدند و در پیش طاق هر دکانی تختی محکم بسته مطربان باربد آهنگ منزل گزیدند و «۱» میدان خارج و داخل ارگ معلی را از اسباب آتشبازی، از قبیل تماثیل انسان و حیوان و تصاویر اشجار و اغصان مشحون ساختند و اطباق سهام پران [۶۹] شرم تیر شهاب و انواع کاسات فروزان آزر مایه و آفتاب بر فراز بام آن دو میدان پرداختند. اقامت مطربان عیش پرداز را تختی رفیع و طویل بر فراز مصنوعی کوثر منبع که در نشیب تالار فوقانی باب کریاس فلک مماس و محل جلوس شاهنشاه گردون اساس است، برپای داشتند و صنعت مشعبدان رسن‌باز را رسن‌های تاب داده چون طره مهوشان ساده به مدد عمودهای استوار در وسط میدان معلی بر سطح هوا افراشتند.

از پانزدهم شهر جمادی الاخر تا مدت هفت شبانروز اوقات اهالی از ادانی و اعالی صرف عیش و نشاط گشت و ساعات ایام و لیالی به کار عشرت و انبساط گذشت.

روزها از بام تا شام و شب‌ها از شام تا بام، نوبت‌خانه سلطنت بلندآوا بود و طاس سیمین سپهر اعلی از نوای هایاهای ارباب عشرت پر صدا.

صاحبقران بلند اساس، روزها بر سبیل استمرار دو ساعت قبل از غروب چون خورشید درخشان از پای تا سر غرق جواهر رخشان بر صدر تالار فوقانی کریاس سپهر مماس روی به میدان نشستی و آن سور پر سرور را بر نظم تبیان همتی ملوکانه بست. در پیشگاه حضور صاحبقران بحر گنجور اعم از فراز تخت و سطح میدان آسمان رخت هر جا از حیل «۲» مطربان عودنواز و مغنیان خوش‌آواز و رقااصان طناز و مشعبدان سحرپرداز و پهلوانان کشتی طراز و لوطیان طن‌بک‌باز «۳» و وحشیان رزم ساز و ابواب ابراز صنایع بدیعه باز بود و رشته آرز به امید زرافشانی گنجور طبع شاهنشاه بنده‌نواز دراز. داور همت سیر از ابر دست کان اثر، بدره‌های «۴» سیم‌وزر در ازاء صنایع نامکرر آن قوم شعبده‌گر، از فراز تالار عرش منظر بر فرق کهتر و مهتر افشاندی و خنیاگر چرخ اخضر، این مسدس

(۱). مجلس: «در»

(۲). مجلس: «قبیل»

(۳). در نسخه ملی، قطعه خاوری پس از واژه «طنبک‌باز» آمده است و بعد از قطعه، باقی عبارت و در آخر مسدس صبا آمده است، ولی چون نسخه مجلس از ترتیب منطقی بهتری برخوردار بود، براساس نسخه مجلس عمل شد. لذا مطالب مذکور در صفحات ۶۹ و ۷۰ از نسخه ملی با اندکی جابه‌جایی در این کتاب آمده است.

(۴). ملی: «بدرهای»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۲۲

ملک الشعرا، یعنی حضرت صبا را در تهنیت عیش مهنا، مکرر خواندی.
مسدس صبا:

اولین سور شهنشاه فلک گنجور است گیتی از همت سرشار کفش معمور است
چشم بد دایم ازین عیش مهنا دور است تا جهان است جهان را به زبان مذکور است
مهر را همسری ماه مبارک باداسور سنجر به ملک‌شاه مبارک بادا پس از آن که عروس مهر خاوری به حجله‌گاه مغرب خرامیدی و
مشتی ماه وجه کابین او را طبق‌های سیم‌وزر از سبایک اختر بر دوش کشیدی، آتش‌بازان صنعت پیشه به کار شعبده پرداختندی و
داخل و خارج دار الخلافه را به چندین فرسنگ، رشک وادی ایمن ساختندی.

بالجمله در ساعتی سعید عقد ماه و خورشید به هم بسته شد و در شبی خرم‌تر از روز عید آن دو کوکب سعد «۱» به یکدیگر پیوسته
آمد. به هریک از امنا و وزراء و خاصان درگاه عرش اشتباه و امرا و بیگلریگیان از حاضر و غایب، خلایع گرانمایه فراخور رتبه و
پایه عنایت رفت و در تهنیت این عیش مهنا، پیشکش‌های بی‌نهایت نثار بزم فردوس آیت شد. بدون اغراق منشیانه، از قرار سر رشته
مستوفیان دفترخانه عرش نشانه، مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد صرف مخارج این عیش ملوکانه شد و تا انقراض زمانه نوای این
ترانه گوشزد هر آشنا و بیگانه آمد. مولف بینوا را نیز قطعه تاریخی موزون «۲» درین صحیفه مقرون شد:

سلطان جم وقار و شهنشاه کی نگین فتحعلی شه آن شه با حکم و قدر و جاه

(۱). ملی: «سعید»

(۲). ملی: «و»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۲۳ آن آفتاب مشرق اقبال کامده این آفتاب پیش جلالش به قعر چاه

روز نخست از پی تعظیم جاه او آمد مدام قامت این آسمان دوتاه

دریای رحمتش به مثالی است بیکران کاین نه سپهر طی نکند جاودان شناه

در ابتدای سلطنت از بهر پور راد «۱» آراست سور و خواست جهانی به پیشگاه

فخر جهان حسین علی میرزا که هست جمشید روزگاری و خورشید بارگاه

همت چنان که هست به عمانش همسری رفعت چنان که نیست به گردونش اشتباه

گمراه جمله گیتی و او گشته راهبر امیدوار عالم و او شد امیدگاه

دختی گزید از همه عالم که در شرف از شرم او همیشه رخ مهر و مه سیاه

صدر جلیل قدر جهان میرزا شفیع کز فخر سوده در ره او عارفان جاه «۲»

از حکم شاه رفت و بیاورد آن عروس خوش برگزیده است چنین خواستگار شاه آن دخت ایلخان خراسان که در شرف بودند از نخست سزوار تاج و گاه در پیش تاب گیسوی او آسمان بتاب در جنب عطر سنبل او زعفران تباه «۳»

(۱). مجلس: «او»

(۲). مجلس: «جباه»

(۳). ملی: «بتاب»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۲۴ از فرط پاسداری حرمت ز شهریار کابینش ملک جم شد و شد باز عذرخواه کابین چه ملک فارس که آمد به روزگار هر قریه‌اش رشک ده کابل و هراه سوری چنان که در که وجد و سماع آن از مهر و ماه دهر به چرخ افکند کلاه سوری که از بشاشت آن در کمال وجد خندند حوریان به نواهای قاه‌قاه اندازه سرور فزون شد ز عرش و فرش آوازه سرود روان شد به مهر و ماه در جنب هر گیاه درین سور پرسرور گل‌های روزگار بسی کمتر از گیاه باری [۷۰] نوشت از پی تاریخ خاوری آن سور پرسرور همایون به پادشاه

ذکر شمه‌ای از اوضاع مملکت و دولت انگریز و سبب مراوده و آمدورفت ایشان با این شوکت جاوید آمیز و آمدن میرزا مهدی علی خان از جانب سرکار دولت کمپنی و ورود فرستادگان تیپو «۱» سلطان پادشاه دکن

سرزمینی که اهالی انگریز در آن جا سکنی دارند، سه مملکت است و این سه مملکت دو جزیره است. دو مملکت که متصل به هم و مسمی به انگلتره و اسکاتلند است، یک جزیره می‌باشد و مملکت ایرلند، «۲» جزیره [ای] دیگر است؛ چون این سه مملکت در تحت اختیار یک پادشاه است، لهذا در خارج تسمیه کل به اسم جزء و مملکت را انگلتره و اهالی را انگریز و انگلیس نیز می‌نامند. مقرر سلطنت ایشان شهر

(۱). مجلس: «تیپو»

(۲). کشور ایرلند فعلی؛ ملی: «ایرلند/ ایرلنده»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۲۵

لندن، واقعه در مملکت انگلتره است. این دو جزیره فی مابین نقطتان شمال و مغرب واقع و در سمت مغرب ممالک اروپاست که عبارت از فرنگستان باشد. مملکت اسکاتلند در شمال انگلتره و مملکت ایرلند در مغرب آنست. بعد این دو مملکت انگلتره و اسکاتلند از نقطه طرف جنوب تا نقطه طرف شمال، طولاً چهل و نه درجه الی پنجاه و هفت درجه و سی و پنج دقیقه و عرضاً از نقطه سمت مشرق تا نقطه سمت مغرب، هشت درجه تا سیزده درجه است. مسافت طول این دو مملکت، یکصد و هفتاد و یک فرسنگ و مسافت عرض آن به سبب کمی و زیادی از [۷۱] چهل فرسنگ تا یکصد فرسنگ است و طول جزیره ایرلند، یکصد و سه فرسخ و یک میل و عرض آن پنجاه و چهار فرسخ و دو میل می‌باشد. میان حد این دو مملکت انگلتره و اسکاتلند، کوهستانات «چوی‌اوت» و رودخانه «توید» «۱» است و فصل مشترک میانه انگلتره و ایرلند دریای «سانت‌جارج» «۲» است و فصل مشترک فی مابین اسکاتلند و ایرلند دریای «نارث‌حیل» «۳» است که در لغت انگریز گذرگاه شمال را گویند.

اطراف این دو جزیره به بحر محیط، محاط و عدم تصرف سایر قراالات فرنگ در آن دو جزیره از وفور احتیاط است. به سبب مجاورت آن به بحر محیط، هوایش با غلظت و کثافت و بادش بسیار تند و مختلف و پر مخافت است. انواع میوه در آن مملکت نایاب است و اگر احیاناً یافت شود، قیمت آن سببکه «۴» ماه و آفتاب، مگر سیب و گلابی فقط که از فرط فراوانی خوراک دواب است. سیب پخته را بسیار میل دارند و در بازارها طبخ کرده می‌فروشند. صید چرنده‌اش بسیار کم و پرنده‌اش بی‌نهایت است و حشرات الارضش کمیاب و بی‌آفت. معادن فلزاتش به غیر از طلا و نقره فراوان و تحف غریبه و صنایع عجیبه‌اش آنچه در حوصله گمان گنجد بی‌پایان.

اهلش به غایت با غیرت و بی‌نهایت صاحب صنعت‌اند. برحسب صفت، صاحب شمایل نیکو و صورت دلجو و از حیث اخلاق، درست رفتار و نرم گفتار و خوشخو می‌باشند. از فرط کیاست، نظامی در کار خاصه و عامه نهاده‌اند که رسوم متداوله در اکثر ممالک، خاصه مملکت ایران، از قبیل حسد و نفاق و مکر و فریب و جسارت حضوری و

(۱). توتید

(۲). سنت جورج

(۳). نورت‌هیل؛ مجلس: «نارث‌جیل»

(۴). قطعه طلا یا نقره گذاخته و در قالب ریخته (ر. ک: معین ذیل سببکه).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۲۶

غیبت خارجی و جمیع افعال و کردار ناصواب، در میان ایشان به هیچوجه من الوجوه وجود ندارد. داستان جنگ طپانچه و طول مراجعات که معروف است، حکمتش این که احدی با دیگری منازعه نکند و امور را در میان خود به حساب و عدالت بگذرانند. جمعیت این مملکت از رجال و نسا و صغیر و کبیر، تحقیقا نوزده ملیان «۱» است که سی و هشت کرور باشد. با آن که یک وجب زمین بایر در آن مملکت نیست، باز به سبب کثرت و جمعیت اهالی، محل سکنی تنگ است و به این جهت اکثری از ایشان، متفرق در ممالک ینگى دنیا و هندوستان و جزایرات «۲» و سایر قراالات فرنگ.

بنای سلطنت در آن مملکت یکصد سال قبل از ولادت حضرت عیسی (ع) بوده که تا این زمان که سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری است، یکهزار و نهصد و سی و سه سال [قمری] می‌شود. پیش از آن زمان، هر طایفه رئیسی از خود داشته‌اند.

یکصد سال قبل از ولادت حضرت عیسی (ع) «اثلرو» «۳» نامی از طایفه سکسان که بزرگ ایشان بود، با طایفه مزبوره به سببی از اسباب رنجیده از قرال «نمسا» «۴» حرکت و به مملکت انگلتره آمد و چون مردی مدبر و شجاع «۵» و طایفه همراهان او نیز رشید بودند، رفته رفته بر سایر طوایف انگریز مسلط شد و دعوی پادشاهی کرد. در آن اوقات بزرگ طایفه را کینگ می‌گفتند؛ «۶» چون اثلرو مزبور پادشاه شد، آن لقب را تغییر نداد؛ به همان سبب لقب پادشاهان انگریز کینگ است؛ مثل «رای» «۷» [۷۲] که لقب پادشاهان هند و «غفور» که از سلاطین چین است. بالجمله از زمان اثلرو، که اول پادشاه است، تا پادشاه حال که او را «ولیم» «۸» چهارم می‌نامند، شش طایفه در آن‌جا پادشاهی کرده‌اند.

در بدایت حال، سه پادشاه در آن سه جزیره بوده، میانه پادشاه اسکاتلاند و پادشاه انگلتره وصلت واقع و بالاخره پادشاه اسکاتلاند به حکم شریعت عیسوی وارث سلطنت انگلتره شد و آن‌جا را تصرف کرد؛ مملکت ایرلاند را نیز به زور گرفت. اکنون هر سه مملکت را یک پادشاه دارد و قرار سلطنت ایشان بر جمهوریت است و پادشاه

(۱). میلیون

(۲). مجلس: «جزایر»

(۳). مجلس: «اثلرد»

(۴). اتریش امروزی

(۵). مجلس: «بود»

(۶). ملی: «می گفته‌اند»

(۷). مجلس: «راهی»؛ منظور از «رای» همان «راجه» است که به پادشاهان هندوستان اطلاق می‌شد و با الفاظ مختلف آمده است؛ از قبیل: راجه، راج، رای، راه، راهی. (ر. ک: معین).

(۸). ویلیام

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۲۷

نوآوری از دولت و با عدم اختیار، بر حرمت است [و] در امورات نیک، مثل تعیین منصب و جرم بخشی و بذل از مال رسدی خود و امثال این امور، مختار است، ولی در بقیه امورات، رای او بسته به رای جمهور.

قبل از این، [زمانی] که حضرات پاپایان «۱»، یعنی بزرگان کلیسیا، تصرفات بی‌غایات در امورات مملکت می‌نمودند و احکام فروعیه خود را به‌طور تسلط جاری می‌کردند، سکه هم به اسم ایشان رواج داشت چنان‌که لفظ پاپاسی معروف است، جمهوریت انگریز از فرط تسلط ایشان به تنگ آمده، گفتند که: «از جهت احکام «۲» فروعیه، همان کتاب انجیل و رسالات حواریین کافی است و احتیاج به احکام فروعیه پاپایان نیست». بالاخره پاپایان بی‌دخل شدند و به جز اختیار کار کلیسیا دیگر کاری ندارند. اکنون تابعین قدیم پاپایان که در هر ولایت می‌باشند، جمهور انگریز را خارج از مذهب می‌دانند.

در «۳» ابتدا، بنای دولت ایشان بر معامله و تجارت بوده و به‌همین تدبیر به مدد جهازات و غرابات از راه بحر محیط در ممالک هندوستان و ینگه دنیا، مداخلات نموده‌اند و اکثر از آن ولایات را متدرجا به ضرب زور و زر گشوده‌اند. همواره اوقات قریب به یک‌هزار فروند غراب و کشتی در روی دریا و قریب به ساحل دارند و همت به تسخیر ممالک قریب و بعید می‌گمارند. اعتقادشان این‌که: «هر دولت که بر دریا مسلط است، بر خشکی هم مسلط خواهد شد»؛ به این دلیل خود را عالمگیر می‌شمارند.

هیچ‌یک از قرالالت فرنگ را بر روی دریا دستی به ایشان نیست و تصرفی در ممالک متصرفی آنها نه. بعد از آن‌که اکثری از ممالک هندوستان را تصرف کردند، قراری دادند که: همان جمعی که مباشر تسخیر آن ولایت شده‌اند، در آن دیار کار گزار و معادل چهل نفر از معارف ایشان در مهمات جمع و خرج مملکت و قرار کار سپاهی و رعیت همواره مشیر و صاحب اختیار باشند. دولت هند را کمپنی نام نهادند و آن چهل نفر را اهل کونسل لقب دادند. جمع و خرج مملکت را باهم پرداختند و پیوسته چهارصد هزار لشکر به جهت حفظ آن کشور

(۱). منظور از واژه «پاپایان» همان «پاپ‌ها» است.

(۲). مجلس: «احکام»

(۳). مجلس: «و»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۲۸

حاضر و آماده ساختند. سی‌هزار از آن لشکر از ممالک «۱» انگلتره‌اند و بقیه از اهالی هندوستان. قرار کار بر این شد که اختیار آن مملکت از کلیات و جزئیات با سرکار کمپنی باشد و جمهوریت انگریز را به جز تعیین یکنفر فرمانفرما و رسالت سفرا در باب جمع و خرج اختیاری نباشد. فرمانفرما و ارباب کونسل کلا نوکر [۷۳] سرکار کمپنی هستند. هر وقت به مصلحت کار خواهند «۲» به

دولت‌های همجوار ایلچی روانه نمایند، اخراجات آن با سرکار کمپنی است و دولت انگریز را در آن مخارج به هیچ‌وجه مداخلتی نیست. از قرار تقریر ایشان، سالی یکصد و هشتاد کرور مداخل از هندوستان برمی‌دارند.

بالجمله از قرار تواریخی که خود در دست دارند، در عهد شاه طهماسب بزرگ صفوی ایلچی به ایران فرستاده‌اند و در زمان شاه عباس ماضی نیز بنای آمدورفت نهاده‌اند. چون قرال پرتگیز «۳» جزیره هرموز «۴» بندر عباسی را تصرف نمودند، فی مابین قرال انگریز و شاه عباس قرار چنین شد که دولت انگریز، قرال پرتگیز را از جزیره مزبور بیرون نماید و قرار این باشد که به جز تجار انگریز، احدی از قرالات آمدورفت به ایران نکند.

موافق تواریخ ایشان، همواره اوقات از عهد شاه عباس تا زمان تسلط افغانه، دو بالیوز ایشان در اصفهان و بندر گامیرون «۵» که اسم قدیم بندر عباسی است، سکنی داشته‌اند. زمین بیاضی که در اصفهان مشهور به خانهای فرنگ است، از ایشان بوده [و] دو برادر از ینارالهای انگریز در خدمت شاه عباس مزبور نوکر بوده و دو دسته «هزار جریبی» و «استرابادی» را معلمی می‌نموده‌اند.

خلاصه چون سلطنت افغانه را در ولایات قندهار و هرات الی حدود دیرجات «۶» رواجی دست داد، احمد شاه ابدالی به حدود هندوستان لشکر فرستاد. بعد از فوت او تیمور شاه، ولدش، صاحب اختیار و پس از آن سلطنت به شاه زمان ولد تیمور شاه قرار گرفت. جمهور انگریز به توهم این که هرگاه رای پادشاهان افغان قرار گیرد که عزیمت هندوستان نمایند، چون بدایت تصرف ایشان در آنجاست، شاید امور هند اختلالی پذیرد. در همان اوقات هم تیپو سلطان پادشاه دکن به جهت دفع اذیت جماعت انگریز از خود، محرک شاه زمان گشته او را به عزیمت هندوستان و دفع جماعت مزبوره دعوت

(۱). مجلس: «اهل»

(۲). مجلس: «بخواهند»

(۳). پرتقال

(۴). هرمز

(۵). مجلس: «گامیرون»

(۶). مجلس: «دیره‌جات»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۲۹

نمود. شاه زمان نیز در خیال تدارک و تهیه این کار بود، لهذا دولت انگریز عهود قدیمه را با دولت قویمه ایران تازه و نوای «۱» موافقت را بلند آوازه نمودند. از طرف پادشاه ذی‌جاه انگریز، نامه [ای] مشتمل بر تهنیت جلوس ابد آمیز به خامه صداقت نگاشته و نزد فرمانفرمای هندوستان که هم از اهالی آن دولت بود، ارسال داشته شد و اشاره رفت که معتمدی سخندان را با اشیاء نفیسه هند و انگلستان به رسم تحفه و هدیه به عنوان سفارت به درگاه سپهر آیت، گسیل سازد و سفیر مذکور در جزو، به اظهار این تمنا پردازد: «که شاهنشاه ممالک‌ستان، بنابر همجواریت ایران و هندوستان، نظام کار خراسان را بهانه فرمایند و به آن طرف عزیمت نمایند تا پادشاه افغان به این توهم از عزیمت هندوستان کناره جوید و به راه حفظ ولایات متصرفی خویش پوید.» لهذا فرمانفرمای هندوستان، میرزا مهدی علی خان ملقب به بهادر جنگ را که اصلش از مملکت خراسان و در آن دولت بسیار معتبر و کاردان و از جانب ایشان در بندر ابوشهر «۲» بالیوزی صلاحیت نشان بود، با تدارکی شایان از راه بحر عمان به این دولت [۷۴] جاوید بنیان گسیل نمود. سفیر مذکور در اواخر شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهارده از شرف تقبیل درگاه فلک جاه فرق مباهات به اوج سموات سود. نامه و هدایا در زمانی خاص به آدابی که شایسته شأن دو دولت جاوید مناص است، از نظر همایون گذشت و بی‌نهایت مقبول و مطبوع گشت. به توسط اولیای دولت خداداد مطلب معهود نیز جلوه‌گر عرصه شهود شد و پسند طبع انصاف

نمود، آمد.

در همان اوقات، فرستادگان تیپو سلطان پادشاه دکن با سه زنجیر پیل و چند قفس طیور غریبه و اکیلی مکمل و نامه به مخالفت مدلل وارد آستان آسمان محل شدند.

خلاصه تمنا اینکه: از جانب امنای «۳» دولت علیه به کارگزاران شوکت بهیّه انگریز اشاره رود که متعرض ولایات متصرفی تیپو سلطان نگشته، او را آسوده گذارند. پس از چند روز [از] ورود ایشان، به توالی خبر رسید که فرمانفرمای هندوستان به مدد لشکر [خویش] مملکت دکن را متصرف و سلطان مذکور در حومه میدان مقتول و به دیار آخرت منصرف شد. «۴» فرستادگان مزبور با انعام و نوازش نامحصور روانه اوطان خود

(۱). مجلس: «بنای»

(۲). بوشهر امروزی

(۳). مجلس: «اولیای»

(۴). ملی و مجلس: «شده»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۰

گردیدند [و] میرزا مهدی علی خان نیز با جواب نامه دوستانه و انواع نوازشات ملوکانه اذن رخصت یافت و به صوب مقصود شتافت.

ذکر تفویض ایالت ممالک طبرستان و فارس به نواب شاهزادگان و آمدن فرستادگان معتبر از جانب اللهیار خان قلیچی خیره‌سر حاکم سبزوار

منظور از تفویض ایالت ولایات ممالک محروسه به نواب شاهزادگان دو چیز بود:

یکی آن که در ایام دولت روزافزون، دراری بحار خلافت را ثروتی و مکتبی حاصل و در جوانی و عهد دولت حضرت صاحبقرانی به آرزوی دل متواصل آیند؛ دیگر آن که هرگاه در ممالک محروسه بیگانگان را از غریب و بومی اختیاری کلی باشد، بالاخره غولان غوایب ایشان را رهن آیند و ابواب فتنه و فساد بر چهره بینوایان و رعایا بگشایند؛ خون‌های مسلمانان بی‌سببی ریخته شود و در حدود ممالک انواع فتنه انگیزه آید. عقلاً نیز اقرب را بر ابعد ترجیح داشته و همت بر طلب اقرب گماشته‌اند، لهذا صاحبقران عاقبت اندیش بنابر مصلحت ملکداری، انسب چنین دانست که هریک از ملک‌زادگان معظم در حدی از حدود ممالک حکمران باشند و رعایا و ملهوفین را از فرط عدالت کامیاب و بانوا دارند.

از قراری که اشاره رفت، قبل ازین شاهزادگان اسفندیار شأن نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا و محمد علی میرزا و محمد ولی میرزا از حکمرانی مملکت آذربایجان و ولایات قزوین «۱» و سمنان کامروا و شادمان گشتند. درین اوقات نیز ملک‌آرایی دارالمرز مازندران و فرمانفرمایی مملکت فارس به نواب محمد قلی میرزا و شاهزاده خورشیدلقا حسین علی میرزا عنایت رفت و میرزا نصر الله علی آبادی، که مردی کدخدامنش و آدمی روشن و در فتنه حسین قلی خان از دو دیده نابینا شده بود، به مباشری درالمرز و چراغ علی خان [۷۵] نوایی که امیر یساولان قور و مردی کاردان و صاحب شوکت و شأن

(۱). مجلس: «قرین»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۱

موفور و تربیت یافته دولت ابد دستور بود، به وزارت مملکت فارس، قرین افتخاری نامحصور شدند. هردو شاهزاده آزاده با شوکتی

تمام به محل ایالت و فرماندهی شتابان آمدند و در رکاب هریک از ایشان، چندین تن از امرا و خوانین ایل جلیل الشأن «۱» قاجار روان گشتند و لوای فلک فرسا به عزم زیارت روضه مطهره بضعه احمدی- صلوٰه الله علیها- از مقر خلافت کبری شقه گشا و در آن رواق عرش ساق، بعضی عمارات خوش بنا از همت خسرو زرین لوا برپا گردید. پس از ادای زیارت مخصوصه و انعام بر فقرا و مجاورین روضه منعوتّه عزم رجعت را مصمم و روضه دار الخلافه از ورود مسعود رشک گلستان ارم آمد.

در همان اوقات، نواب ولیعهد دوران عباس میرزا از مملکت آذربایجان، مظفر و کامران شرفیاب آستان عدالت ارکان گردید. اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار در عذر خیانت «۲» خویش عریضه صداقت اندیش فرستاده استدعا نمود که معتمدی از سرکار گیتی مدار به جهت آوردن صبیّه مخطوبه او روانه، و تقدیم این خدمت التفات سرکاری را بهانه آید. جواب عریضه آن نادان، مرقوم [شد] و میرزا اسد الله مستوفی نوری مازندرانی، انجام این خدمت را معین و معلوم گردید.

مصراع:

تا بعد ازین چگونه بود کار روزگار

(۱). ملی: «ایشان»

(۲). ملی: «جنایت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۲

بخش ۳

بهاریه سال فیروزی مآل بیچی نیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهارده هجری و عزیمت خراسان و مأموریت نواب نایب السلطنه به آذربایجان و سیاست صادق خان شقاقی نادان

خسرو خاور، اعنی خورشید انور درین سال میمون فر، هشت ساعت و هجده دقیقه گذشته از شب جمعه بیست و چهارم شهر شوال المکرم سنه یک هزار و دویست و چهارده از دار الخلافه حوت به خاورزمین حمل گرایید و سلطان بهار، امیر خیانت پیشه دی را که چندی در اجرای سیاست مهلت داده بود، روانه دیار عدم گردانید.

بلبل هوای بلندپروازی داشت. گل با سنبل بنای طره بازی گذاشت. ابر آذار «۱» که نایب سلطان بهار است، به نظم مملکت گلشن مأمور شد و سفیر صبا به ورود تخته‌گاه چمن مسرور.

شاهنشاه با دادودین، میمنت عید همایون را پای بر زیر تخت گوهر آگین نهاد و دست دریا نوال به افشاندن بدره‌های «۲» سیم‌وزر برگشاد [و] پس از انقضای جشن نوروز خجسته‌فر، به حرکت رایات ظفر به سمت خاور فرمان داد. سبب عزیمت خراسان اینکه: طرّه‌باز خان افغان به اشاره شاه زمان از جانب وفادار خان وزیر اعظم به عزم ملاقات جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله وارد تخته‌گاه شد و از حقیقت پیغام وزیر مزبور جناب اعتماد الدوله آگاه گردید. خلاصه پیغام اینکه: مملکت خراسان به سبب همجواریت با ولایات متصرفی افغان، انسب چنانست که در تصرف شاه زمان، و سایر

(۱). ملی و مجلس: «آزار»

(۲). ملی: «بدره‌های»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۳

ممالک ایران در تحت اختیار شاهنشاه گردون توان [۷۶] باشد، چنانکه شاه زمان را در باب سایر ممالک ایران حرفی نیست. از آنطرف قرین الشرف نیز در حرکت به جانب خراسان عزیمتی واقع نگردد، او را برادری کهتر از خود شمارند و ملک خراسان را در

بسته به شاه زمان گذارند.

[مصر] ع: «۱»

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

چون شاه افغان را آن رتبه و پایه نبود که تواند این حدیث را به رئیس قلعه خرابه [ای] از خراسان پیغام گزار آید، لهذا این افسانه را ناشی از خبط دماغ گرفتند و پیغام او را چنین جواب گفتند: «۲»

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌خواهی منظور از حرکت رایات ظفر آیات، نه تنها نظم مملکت خراسان است، بلکه مقصود کلی، انتزاع جمیع ولایات متعلقه به دولت ایران از تصرف بیگانگان [می‌باشد].

اینک عزیمت جرود و «۳» قندهار و کابل مصمم و قطع و فصل رشته این گفتگو موقوف به برش حسام آذر شیم است.

طره‌باز خان «۴» از پیغام‌گزاری خویش پشیمان گشته راه دیار افغان برداشت و شاهنشاه مظفر، همت به عزیمت دیار خاور گماشت. نواب ولیعهد زمان عباس میرزا را به نظم مملکت آذربایجان مأمور فرمود و سلیمان خان قاجار قوانلو و رضا قلی خان و ابراهیم خان دولو را در رکاب معزّی الیه به آن حدود و سنور «۵» امر نمود. لشکری که به جهت عزیمت خراسان از هر مملکت احضار شده بود، همگی در موعد مقرر حاضر آمدند، مگر دستجات شقاقی که ابواب جمع صادق خان خیره سر بودند. چون در ازاء خیانت اولین خود کمال عنایت و مرحمت دید، لهذا چنان اندیشید که وجود نامسعودش را در کار دارند که همت بر دفعش نمی‌گمارند. خباثت ذات و خساست صفات بر آتش

(۱). ملی:- «ع»

(۲). مجلس:- «خواجه حافظ»

(۳). ملی:- «عزیمت خسرو در»

(۴). ملی:- «طراز خان»

(۵). احتمالا منظور از واژه «سنور» همان «ثغور» است.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۴

داشت که گاه‌وبیگاه تخم فساد در مزرع نمک به حرامی می‌کاشت. در سال قبل ممش خان کرد زعفرانلو و اللهیار خان قلیجی را اغوا کرد و از جاده خدمتگزاری بیرون آورد. درین سال چریک ابواب جمعی خود را در سراب گذاشت و چنین خیال داشت که در هنگام حرکت موکب اجلال که هرکس به کار خود مشغول است، راه دیار آذربایجان در سپارد و در آن دیار بنای فتنه جدید گذارد. از محرمان نزدیکش این کیفیت در پیشگاه حضور معدلت آیت بر طبق عرض نهاده شد و خود اجرای امر سیاست را آماده گشت.

ریختن خونس را تیغ دژخیم دریغ بود، لهذا در ویرانه [ای] تنگتر و تاریکتر از گور محبوس شد تا از شدت جوع، وداع سرای زندگانی نمود. از فرط حماقت و لا علاجی گوشت ماهیچه دست‌وپای خود را به ضرب دندان خاییده بود. «۱»

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند سارو خان برادرش به ریش سفیدی طایفه شقاقی سرافراز و محمد علی خان برادر دیگرش به سرکردگی سواره همان طایفه قرین اعزاز و یک پسرش نیز در جرگ یساولان حضور پر نور، از همگنان زیاد «۲» ممتاز آمد.

ذکر اوضاع سفر خراسان و فتح قلعه مزینان و مراجعت محمود میرزای افغان و ورود [۷۷] فرستاده قیصر میرزای ایضا «۳» و سور شاهزاده محمد ولی میرزا

قبل ازین نگارش یافت که، به استدعای اللهیار خان قلیچی، میرزا اسد الله نوری مستوفی به جهت آوردن صبیّه محترمه او روانه خراسان شد. از قراری که به عرض اقدس رسید، اللهیار خان از فرط خرافت از این استدعا پشیمان و میرزا اسد الله را در آنجا موقوف و سرگردان داشت؛ «۴» تنبیه آن غوایت نشان در کیش ملکداری لازم افتاد و

(۱). مجلس: «بیت»

(۲). مجلس: «زیاد»

(۳). مجلس: «ورود فرستاده قیصر میرزای ایضا»

(۴). ملی و مجلس: «دارد»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۵

برحسب امر دارای دوران، ابراهیم خان عمزاده در روز دوشنبه دویم شهر ذی حجه الحرام با معادل ده هزار سوار جزّار نیزه گذار و پیاده آتشبار قبل از تحریک لوی ظفر کردار به محاصره آق قلعه که محل وقوف اللهیار خان بود، روان [شد] و مهدی قلی خان دولو و حسین خان قاجار قزوینی به همراهی او شتابان آمدند.

امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم خوشان «۱» و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین را نیز حکم رفت که هریک با جمعیت خود به معسکر ابراهیم خان ملحق و به تسخیر قلعه مزبور کمر همت بسته شکوه کار اللهیار خان احمق را بی رونق سازند. رایات ظفر آیات هم در یوم دوشنبه نهم شهر مقرر با یک جهان لشکر از مقر خلافت جاوید سیر در عقب ایشان حرکت و چمن نمکه «۲» دامغان، مضرب خیام ظفر آیت شد. مدت پنج روز عرض سپاه ظفر دستگاه از افواج مازندرانی و استرابادی را [سان] دیده و پس از آن موکب فیروز از آنجا حرکت و در پنجم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویت و پانزده در خارج قلعه مزینان، قبه بارگاه سپهر دستگاه بر اوج مهر و ماه کشیده آمد.

نواب حسین قلی خان با فوجی از دلیران و جزایرچیان رکاب ظفر عنان به محاصره قلعه سبزوار نامزد و روانه گردید و رسوم تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیه و الثنا- توقف مزینان را بهانه [آمد]. اهالی ینگی قلعه مزینان، که از مستحذات اللهیار خان و در رفعت و متانت همدوش چرخ گردان است، پای در دامن استکبار کشیده و جسارت به انداختن شمخال «۳» و تفنگ ورزیده، آتش غضب قیامت لهب قهرمانی، آن قوم بد اختر را برق خرمن گردیده [و] در آنی اطراف قلعه محاط پیادگان صف شکن شد. از صاعقه باری توپ های اژدر دهان و خمپار [ه] های کوه توان و جزایرچیان آتش فشان، سطح هوا و فضای بیابان چون شام تیره بختان [شد] و اهالی قلعه از بیم جان نوحه کنان «۴» در پس دیوار امان مکان جستند.

(۱). قوچان امروزی

(۲). این روستا در غرب چهارده کلاته دامغان قرار دارد و از روستاهای کوهستانی دامغان به شمار می رود. قلعه آن باقی است و حدود صد خانوار جمعیت دارد.

(۳). سلاحی آتشین و سرپر که سربازان قدیم به کار می بردند (معین).

(۴). مجلس: «و اهالی قلعه ابراهیم جان نوحه کنان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۶

از همت بخت خاقان قلعه گشا، حصنی به آن متانت در اندک زمانی گشاده آمد و خدمت گزاران و خیانت کاران هریک در مقام رحمت و غضب ایستاده. جمعی با خلعت امان همدوش و فوجی با عفریت اجل هم آغوش گشتند. اموال و اسباب اللهیار خان و

سایر اهل قلعه به معرض نهب و غارت رفت و آقا خان ولد مصطفی خان عم را محافظت قلعه اشارت. اردوی اعلی کامیاب و کامران از آنجا حرکت و حوالی قلعه سبزوار مقرّ نصب رایات ظفر آیت شد.

چون جعفر خان بیات حاکم نیشابور پس از ظهور مرحمت جان بخشی، مانند اللهیار خان خیانت را پیشه ساخت، لهذا نواب حسین قلی خان، حسب الامر خسرو گیتی‌ستان [۷۸] از دور سبزوار حرکت و به محاصره قلعه نیشابور پرداخت. در ورود موکب مسعود به خارج شهر سبزوار، الهیار خان، اجل موعود را بالمشافهه در آینه خاطر مشاهده کرده، در اجرای خدمت روی به مجاهده آورد [و] صبیّه مرضیه مخطوبه را به اتفاق میرزا اسد الله مستوفی به اردوی همایون فرستاد و به توسط عریضه [ای] به جهت مهلتی چند روزه زبان ضراعت برگشاد. جعفر خان بیات نیز که در قلعه نیشابور محصور بود، به استدعای حصول همین تمنا عریضه و معتمدی به درگاه همایون گسیل نمود.

چون استدعای مزورانه آن دو نادان مقبول خاطر ملوکانه نبود، بنابر آن سپاه ظفر پناه را به تخریب قری و مزارع و قنوت و باغات حوالی سبزوار و نیشابور امر فرمود.

از دستبرد لشکر قیامت اثر، کار بر قلعه گیان تنگ شد و قریب به آن بود که شیشه امیدشان بر سنگ آید [که] باز، طره‌باز خان افغان طره دستار چالوسی را تاب داده، این دفعه از جانب شاه زمان با تحف و پیشکشی فراوان وارد اردوی ظفر نشان [شده] و نامه مخالفت ختامه پادشاه افغان منظور نظر اولیای دولت جاوید ارکان گردید. از مضامین نامه چنین مستفاد می‌شد که شاه زمان، از وصول رایات فیروزی نشان به اقطاع خراسان از جسارتی که پیش ازین بیان آمد، پشیمان و با زبانی عاجزانه بعد از «۱» آن فسانه رطب اللسان گشته که: مملکت خراسان بالارث و الاستحقاق متعلق به کارگزاران آن دولت علیه است، بلکه ولایات متصرفی این نیازمند نیز، مطبخی از آن دودمان سیه.

(۱). مجلس: «بعذر»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۷

تصرفی که کارپردازان آن دولت خداداد را درین ممالک منظور نظر مهر اثر باشد، ما را سخنی نیست و آن که را حد و یارای چون و چرا و لا و نعم باشد، کیست.

لمؤلفه:

شدی چو بنده نباید نفس ز لا و نعم زدبلی به خواجه نشاید سخن ز چون و چرا کرد ولی اهالی ضعیف ولایات سبزوار و نیشابور که اسیر سرپنجه استیلای آن دو حاکم شرارت ظهورند، این نیازمند را در آن حضرت با آبرو و معتبر شناخته و در درگاه فلک جاه شفیع ساخته‌اند. هرگاه مرحمت فطری بر آن قوم ضعیف ببخشاید و آن دو نادان را چند صباحی مهلت کرامت فرماید و موکب اعلی به جانب تختگاه معلی گراید، بر ذمت خویش ثابت داشته‌ام که رفع وحشت ایشان را به درستی همت گماشته، عنقریب هردو را به درگاه فلک جاه فرستاده باشم و هرگاه خلاف این عهد به ظهور آید- الحمد لله- باز طره رایت ظفر طراز باز است و قدوم ختلیان دلیران و ترکان قاجار در پیمودن راه دیار خراسان، بل ولایات متصرفی جماعت افغان دراز.

عاقلان دانند که منظور شاه زمان ازین تمنای واهمه نمود چه بوده و به کدام عقیده زبان به عرض این شفاعت گشوده است.

[مصر]ع:

ترا صاحب سلامت گفتم و خود را دعا کردم

بالجمله اگرچه نقش مزورانه این مراتب بر مرآت رای حقایق نما عکس پیرا بود، ولی از فرط مروّت و فتوّتی که جبلی ذات فرشته خصلت است و همواره رعایت خاندان قدیم، خاصه ملوک واجب التعظیم، مرکوز «۱» ضمیر معدلت آیت [بود]، لهذا قبول این

مطلب در ضمیر منیر شاهنشاه مروت [۷۹] حسب، سمت وقوع یافت و حاصرین هردو قلعه از محاصره ممنوع گشته، طره‌باز خان، کامیاب و کامران با حصول نوازشات فراوان و جواب نامه مخالفت ترجمان، روانه دیار افغان گردید.

(۱). محکم نشانده شده، جای گرفته شده

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۸

چون محمود میرزای ولد تیمور شاه در این سفر ملتزم رکاب ظفر اثر بود، لهذا کما فی السابق احکام قضا نظام به خوانین خراسان و ولایات افغان مشعر بر رعایت او از مصدر خلافت صادر و با تدارکی شایان به اتفاق برادر و پسر خود فیروز و کامران، روانه حدود قندهار و کابل گشت و در بیست و هفتم شهر صفر المظفر ریای ظفر از خارج شهر سبزوار حرکت و به جانب دار الخلافه پی سپر گردید. حسین قلی خان در اسفراین و ابراهیم خان در قرب آق قلعه شرفیاب درگاه علیه شدند. آقا خان بنی عم نیز از ینگی قلعه مزینان احضار و ابراهیم خان با دستجات تفنگچیان عرب و عجم مأمور به محافظت آن دیار آمدند.

موکب اعلی به جهت انتظام امور ترکمانان یموت و کوکلان، همه جا صیدکنان وارد چمن کالپوش [شد] و چهارده روز در آن مکان بهجت نشان به نظم امورات منظوره اقامت فرمود. بعد از اتمام کارها جمعیتی که از فارس و عراق در رکاب سرور آفاق، جانفشانی را حاضر بودند، مرخص اوطان [شدند] و موکب فیروزی شأن با جمعیتی از سران و میران و خاصان از چمن کالپوش رکضت «۱» را دامن زنان و در ورود [به] بسطام، بنه و اغروق را روانه دار الخلافه طهران و از راه چشمه علی دامغان به جهت انجام عیش نواب شاهزاده بهمن شأن محمد ولی میرزا وارد ولایت سمنان شد و باز هنگامه طرب گرم گردید و گوش بربط و رباب از گوشمال پنجه ارباب طرب نرم. بازار و میدان آن دیار از اسباب عیش و عشرت آرایش یافت و هریک از پیر و جوان و توانا و ناتوان به کاشانه بهجت و آرامش شتافت. ترکان دلیر که چندی به جای باده «۲»، ارغوان خون دشمنان خوردندی، از نوشیدن کاسات راح «۳» خوشگوار، اندیشه دشمن از یاد بردندی [و] به جای اسلحه پولادشان، حریر «۴» اندام نازنینان نوشاد در آغوش بود و در عوض هزاهز جنگ و هایاهای رزم، نغمه مغنیان خوش آهنگ در گوش.

بالجمله مدت پنج شبانه روز داد عیش و عشرت داده شد و ابواب سرور بر چهره مهموم «۵» و مسرور گشاده آمد. عروس مزبور از نجبای ایل جلیل قاجار و صبیّه مرضیه

(۱). به یکباره حرکت کردن

(۲). مجلس: «بجاده»

(۳). می، باده

(۴). مجلس: «حرایر»

(۵). گرفته، اندوهگین

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۳۹

مرتضی قلی خان عم شاهنشاه تاجدار بود، که به ولایت روس رفته در همانجا وداع سرای زندگانی نمود. در شبی روشن تر از روز و ساعتی سعیدتر از بخت فیروز، ماه را با هور و ملک را با حور مواصلت رخ نمود و شاهنشاه آگاه صبح روز دیگر عزیمت تختگاه فرمود.

در روز چهاردهم شهر ربیع الآخر، ساحت دار الخلافه طهران از فرّ قدوم صاحبقران گردون توان طعنه‌ها بر عرصه جنان زد و اهالی آن مکان را به جهت تهنیت ورود مسعود، این مطلع قصیده حضرت صبا ورد زبان [آمد].

صبا:

در خراسان رزم کردی ساز احسنت ای ملک سوی ری لشکر کشیدی [۸۰] باز احسنت ای ملک

ذکر صادرات ایام توقف طهران و عزیمت دار السلطنه قزوین و عیش نواب محمد علی میرزا و سایر اوضاع و رجعت به تختگاه در ورود به دار الخلافه طهران

حکام و عمال و مباشرین اعمال ممالک عراق و فارس و کرمان و یزد و خوزستان که به جهت پرسش حال رعایا و جبر کسور ضعفا به دربار فلک فرسا احضار شده بودند، وارد و روزی چند امور محاسبات و معاملات ولایات به قلم مستوفیان دیوان اعلی پرداخته و کار اهالی هر صفحه از یمن توجه خاطر داور «۱» بی همال ساخته گشت، به جهت تذهیب قبه عرش درجه حضرت معصومه- صلوات الله علیها- و احداث برخی مساجد و مدارس و کاروانسرا در آن ارض فیض انما و بنای عمارات ملوکانه در دار السلطنه اصفهان خلد بنیان و حدوث رباطات در قرب رودخانه جاجرود و قریه «کناره گرد» من اعمال طهران، اوقات همایون مصروف گردید که ذکر هریک- انشاء الله تعالی- در خاتمه کتاب معلوم و مرقوم خواهد شد.

پس از فراغ ازین مهم، حکام و عمال اطراف را با صدور بعضی از احکام

(۱). مجلس:- «داور»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۴۰

مقصدی المرام و شادکام به اوطان خویش رخصت رجعت فرمود و به جهت نظم امور گیلان و آرایش عیش نواب شاهزاده ایرج شأن محمد علی میرزا موکب ظفر عنان را شرف فرای ساحت دار السلطنه قزوین نمود. در [بدو] ورود [به] آنجا عمال و صاحبان اعمال ولایات گیلان حسب الاحضار به دربار فلک مدار حاضر شدند و مانند اهالی سایر ولایات مورد تفقدات بی پایان اعلی آمدند. انجام عیش شاهزاده آزاده را حکم محکم خسروانی شرف صدور یافت و هرکس از غریب و بومی به تدارک کاری شتافت.

چون اهالی دار السلطنه قزوین را به جهت تقاضای فطرت، همواره طبیعت مایل به عیش و عشرت است و خاطر، راغب به نشاط و بهجت، لهذا درین سور پرسرور، رسوم خدمت و جانفشانی را بیش از پیش اظهار و به جهت آرایش اسواق و میادین آن دیار خلد قرین، صنایع غریبه و اختراعات عجیبه آشکار «۱» ساختند و مدت هفت شبانه روز بر حسب دلخواه به انجام این عیش مهنا پرداختند. قران نیرین و اجتماع سعدین با لوازم سنت سته پیشوای خافقین در شبی نورافزای عینین دست داد و دست گنجور همت خاقان قاآن خصلت، بدره‌های «۲» سیم‌وزر را به جهت ایثار محفل سرور و انعام مباشرین آن عیش و سور، سرگشاد و بر دوش سروران و سران و خاصان و عمال اعمال گیلان و اعیان آن خطه ارم بنیان از خلایع فاخره آرایش پذیرفت و عروس زهره ازهر در فلک اخضر به نغمات نای و مزمر، آن سور پرسرور را تهنیت و مبارک‌باد گفت.

نواب ابراهیم خان عمزاده، به سبب انتظام مهم ولایت رشت، عازم آن سرزمین گشت و موکب اعلی مرّه بعد اولی مایل ورود [به] تختگاه گردید و پایه تخت فلک رخت از فرّ جلوس خسرو فیروز بخت، به قبه مهر و ماه رسید. نواب مالک رقاب ولیعهد زمان عباس میرزا از مملکت [۸۱] آذربایجان بر حسب احضار شاهنشاه صاحبقران کامروا و کامران شرفیاب در گاه معلی [شد] و کیفیت خدمات خود را در آن نهضت از قبیل فی الجمله انتظام امور نخجوان و فی الجمله قراری که در کار ایروان داده بود و سایر مراتب و مطالب به عرض اعلی رسانید.

(۱). مجلس: «این کار»

(۲). ملی: «بدرهای»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۴۱

ذکر ورود جان ملکم بهادر ایلچی دولت بهیه انگریز و مأموریت حاجی خلیل خان قزوینی تاجر به سفارت آن شوکت عزت آمیز

در ضمن حکایت سفارت میرزا مهدی علی خان اشاره نمود که سفارت او در ظاهر بهانه تهنیت جلوس همایون و در باطن عزیمت شاهنشاه صاحبقران به صوب مملکت خراسان و بازداشتن پادشاه افغان از خیال مداخلت به حدود هندوستان بود. چون محض از جهت حصول تمنای کارکنان آن دولت بهیه، سفر خیر اثر خراسان دست داد و شاهد این حسن عهد نقاب از چهره برگشاد، امنای دولت انگریز را این حسن وفا زیاده موجب مزید اعتماد و اعتقاد شد و موافقت با دولت خداداد در این معنی بیشتر از پیشتر محرک سلسله اجتهاد آمد. جناب مارکوئیس لاردولزی «۱» از جانب آن دولت بهیه به فرمانفرمایی مملکت هندوستان قرین افتخاری بی پایان بود.

لارد مزبور از نجای مملکت ایرلنده و در ابتدا از جمله مشیران دیوانخانه انگریز [بود] و به سبب جوهر فراست و وفور رشادت و علو همت و حسن رفتار با عموم سپاهی و رعیت، به رجوع این خدمت سرافراز و پس از چندی به وزارت آن دولت بهیه قرین انواع افتخار و اعزاز آمد. بالجمله از جانب دولت بهیه انگریز مأمور گردید که مجدداً به جهت تشیید «۲» مبانی مصافات و تأسیس اساس موالات و اظهار رضامندی و استقرار یکجہتی، سفیری با فرهنگ به این دربار سپهر اورنگ گسیل سازد و به آیینی که داند و رسومی که تواند به انفاذ «۳» هدایای لایقه و اظهار مودت صادقہ پردازد، لهذا لارد معزی الیه، بریگدیر «۴» جان ملکم بهادر را که از معتمدان آن دولت و امیری با همت و صولت بود، لقب سفارت عطا نمود و با نامه دوستی ختامه پادشاه ذی‌جاه انگریز و برخی از تحف و هدایای نفیس به دربار فلک تأسیس فرستاد و شش نفر دیگر از عظمای

(۱). لرد ولزلی (Lord Wellesely) برادر ولینگتن سردار مشهور انگلیسی بود. (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، محمود

محمود، ج ۱، ص ۷-۱۳؛ تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، ص ۷۶۹)؛ مجلس: «لاردولزی»

(۲). استوار ساختن، محکم کردن.

(۳). مجلس: «انفاذ»

(۴). بریگدیر (brigadier) به معنای سرتیپ یا ژنرال؛ ملی: «بریگدیر»؛ مجلس: «بریگه‌دیر».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۴۲

آن دولت را به مرافقت سفیر مزبور اذن همراهی و موافقت داد. از آن جمله یکی استرجی نام بود که طراوت ماه رخسارش طعنه بر چهر مهر عالمتاب می‌زد و مهر عالمتاب هر شامگاه از خجلت آن چهر چون ماه، غریق دریای آب می‌شد.

بعد از ورود ایشان به بندر ابوشهر حسب الامر دارای منوچهر چهر، فتحعلی خان نایب ایشیک آقاسی دیوان اعلی که از امرای معتبر نور مازندران و الی غیر النهایه تجربه آموز و سخندان بود، به مهمانداری معین آمد و پس از انقضای ماهی سه چهار، «۱» سفیر مزبور با همراهان از ورود آستان همایون معلی مفاخرت کنان بر دوست و دشمن در سرای جناب حاجی محمد ابراهیم شیرازی اعتماد الدوله منزل نمود و از طرز مهمانداری آن وزیر بی نظیر زنگ کلفت عبور از دریا و ساحل را از صفحه آئینه دل زدود.

[۸۲] در روزی خجسته که فیروزی ایام حیات سفیر مزبور به آن روز بسته بود، شرفیاب قوایم سریر خلافت مسیر آمد و از حسن تقریر و مکالمات دلپذیر، منظور نظر شاهنشاه عدالت تأثیر شد. به فاصله روزی چند، قطعات الماس خورشید اساس و آئینه‌های روشن تر از رای دانایان فطانت اقتباس و مروحه «۲» صندل و عود و انواع پرند و پرنیان نزاکت آلود به رسم تحفه آن دولت موافقت

نمود از نظر همت شاهنشاه مسعود گذرانید و به اقصی الغایه «۳» مقبول و مطبوع گردید. وثیقه [ای] که از جانب امنای آن دولت سدید به مهر فرمانفرمای هندوستان مختوم بود، ابراز نمود و امضای آن از کلک دیوان عطارد سلک مرقوم و به مهر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله مختوم گردیده به او سپرده شد.

عهدنامه مزبوره مشتمل بر این پنج فصل و این مختصر فرعی از آن اصل است:

فصل اول: به خواست خدا دوستی این دو دولت عظمی ابدًا برقرار خواهد بود؛

فصل دوم: هرگاه جماعت افغانه اراده هندوستان نمایند، شاهنشاه جم جاه از مملکت ایران لشکر بر سر ملک ایشان تعیین فرماید و اخراجات آن لشکرکشی را امنای دولت انگریز موافق قاعده به مباشرین دیوان دولت علیه ایران تسلیم نمایند؛

فصل سیم: هرگاه یکی از سلاطین افغان به یکی ازین دو دولت عظمی صلح

(۱). ملی: «چار»

(۲). بادبزن

(۳). مجلس: «اقصی النهایه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۴۳

نماید، آن دولت دیگر نیز باید شریک صلح باشد؛

فصل چهارم: هرگاه دولت افغان یا «۱» دولت فرانسه با دولت علیه ایران بنای جنگ گذارند، دولت بهیه انگریز امداد به دولت علیه ایران نمایند؛

فصل پنجم: دولت علیه ایران اهل فرانسه را نگذراند که در سرحدات ایران از دریا و خشکی، محل توقف ساخته بار اقامت اندازند. خلاصه عهدنامه [ای] دیگر در امور تجارت و آمدورفت تجار مملکتین دو دولت پایدار مفصلاً نوشته شد که احتیاجی به ایراد نیست.

علی ایّ حال، سفیر مزبور بعد از انجام مهمام سفارت به اعطای خنجر و شمشیر مجوهر مفتخر و سایر کرسی نشینان او - علی قدر مراتبهم - به خلاع و عطایای بی‌مر بهره‌ور و آماده ذهاب به صوب مقرر شدند. از جانب سنی الجوانب این دولت علیه نیز، حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار، با اساسی سزاوار سفارت آن دیار، به مرافقت سفیر فطانت آثار، به ایلچی‌گری مأمور و در اواخر شهر رمضان المبارک، سفیرین مذکورین روانه آن حدود و ثغور گشتند.

(۱). ملی: «با»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۴۴

بخش ۴

بهاریه سال فرخ مال تخاقوی نیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و پانزده و مأموریت امرا به محاصره ولایات سبزوار و نیشابور

زینت‌افزای محفل روزگار و آیت تشخیص لیل و نهار، اعنی مهر سپهر مدار در این سال فرخنده آثار بعد از انقضای دو ساعت و «۱» کسری از روز پنجشنبه ششم شهر ذی قعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و پانزده، سرای حوت را وداع و به جهت آرایش اتلال و ارباع «۲» به کاشانه حمل، چهر پر شعاع نمود. به حکم سلطان بهار، سرداران صنوبر و چنار، تسخیر سبزوار چمن را از سنبل و [۸۳]

سوسن لشکر کشیدند و فراشان صبا و شمال، عیش خسرو ربیع را در صحن چمن بزمی ملون چیدند. سعایت پیشه گان نسیم به زمزمه‌های نرم نرم در حضرت سلطان بهار نمائی پیشه کردند و قبیله «۳» بهمن را که چندی کارگزار دولت گلشن بود، با تیشه سیاست از ریشه برآوردند.

کیمیگران قوای نامیه، مس منجمد اغصان را از گل‌های شکوفه و رعنا، منبت سیم و زر ساختند و بوته خار را که با دوحه گل دعوی برادری بل برابری می کرد، به اندیشه خیالی محال انداختند. شاهنشاه صاحبقران پس از انقضای جشن نوروزی به خرمی و فیروزی، همت قضا نهمت به نظم مهمات هر سامان گماشت و نخست امیران نامدار با لشکری جرار به افتتاح قلاع خراسان مأمور داشت. در داستان سال قبل اشاره شد که اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار و جعفر خان بیات حاکم نیشابور به سبب شفاعت شاه

(۱). ملی: - «و»

(۲). اتلال: جمع تل به معنی پشته و توده؛ ارباع: چهار گوشه

(۳). ملی: «قبله»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۴۵

زمان و شعبده بازی طربه باز خان از چنگ عقاب گرفتاری رستند و در پشت دیوار عافیت نشستند و ضمن العقد شرط این بود که: هرگاه آن دو مردود به استمالت شاه زمان، شاهراه درگاه فلک جاه را قدم از سر نسازند، در بهار آتیه ترکان پرخاشخبر به تخریب بنیان ایشان پردازند.

روزهای بسیار گذشت و اثری از ایفای عهد و شتافتن آن دو بد عهد به دربار سپهر مهد ظاهر نگشت، لهذا حسب الامر خسرو آزاده، ابراهیم خان عمزاده با معادل بیست هزار سوار و پیاده، عزیمت محاصره سبزوار را آماده شد و از امراء کاردان، محمد خان و ابراهیم خان دولو و پیر قلی خان شام بیاتی و حسین خان قاجار قزوینی همراهی او را در مقام امثال فرمان ایستاده آمدند. سلیمان خان قوانلوی قاجار با پانزده هزار از سواران نیزه گذار و پیادگان صاعقه بار، محاصره قلعه نیشابور را حسب الامر دارای ظفر دستور مأمور [شدند] و به جهت نهب و غارت اطراف و حوالی قلعه جات سبزوار و نیشابور، احکام قدر گنجور به عهده امیر گونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو، شرف صدور یافت. آنچه شایان و سزاوار تنبیه و تدمیر آن دو «۱» بد کردار بود از لفظ دربار شهریار کامکار به امیرین نامدار فرمایش رفت و گوش هوش هریک، از گوهرهای بدیع آن فرمایش آرایش پذیرفت.

در روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذی قعدة الحرام، آن دو امیر با احتشام با سپاهی خون آشام، بوسه بر درگاه خسرو ظفر غلام زده راه دیار خراسان برداشتند و همت بر دفع دشمنان شوکت ابد آیت گماشتند. مهدی قلی خان دولوی قاجار نیز به سرداری مملکت آذربایجان و توقف در قلعه خوی با جمعی از سپاه مقرر [شد] و محمد صادق دنبلی ولد حسین خان بیگلر بیگی سابق که در وجاهت با یوسف مصری مطابق بود، به ایالت خوی مفتخر و محمود خان دنبلی که بیگلر بیگی بود، به سببی از اسباب به دربار وسعت مدار پی سپر و به علت وفور کمالات باطنی و ظاهری، منظور نظر شاهنشاه هنرپرور [گشت] و پس از سالی چند [۸۴] به منصب امارت و ریش سفیدی یساولان قور که معبر «۲» از قور یساول باشی است، به اقصی الغایه نامور و معتبر گردید.

(۱). مجلس: - «دو»

(۲). ملی: «معتبر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۴۶

ذکر سیاست جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله

اگرچه مرحومین مغفورین، میرزا محمد رضی تبریزی منشی و میرزا محمد صادق مروزی وقایع‌نگار در تواریخ تألیفی خود علانیه، «۱» جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی را خائن و مقصر و مستحق سیاست نوشته‌اند و از رهگذر تقیه در دربار سلطنت، حق داشته‌اند، چون این بنده مدحت‌گزار مأمور به این بود که حقیقت هر وقایع را بالمشافهه از سرکار صاحبقرانی تحقیق و همان فرمایش را بدون کم‌و‌زیاد تحریر نمایم، لهذا به این داستان که رسیدم، احوال پرسیدم. در جواب مقرر فرمود که: هرگاه بتوانی طوری بنویسی که آمر و مأمور هر دو بی‌تقصیر شوند.

الحق تکلیف شاق شد و تحمیل ما لا یطاق. متوکلا علی الله کلک و دفتر برداشتم و این فقرات را نگاشتم.

بر دانایان روزگار حقیقت این معنی ظاهر و آشکار است که اکثری از ابناء زمان را به اقتضای فطرت، خصلت حسد با جان و جسد سرشته و بر جبین اغلبی این صفت ناپسند نوشته است. رفتار قابیل با هابیل با آن که حضرت ابو البشر را ولد بلافضل بود، بر حسد «۲» انواع بشر، دلیلی است روشن و برهانی مبرهن.

یکی از اهالی زمانه را که تدبیرات قدر و تأثیرات اختر از سایر امثال برگزیدند و بر صدر مسند عزتی، که در حقیقت عین ذلت است، دو روزی به استراحت نشیند. امثالش را خار حسد در پای طبیعت خلیده آید و تیغ خلاف از اطراف بر روی او کشیده. یاران با وفاقش به نفاق برخیزند و دوستان پر نفاق با وی به اتفاق ستیزند، خاصه مشیران کارگزار و دبیران با اعتبار که مرجع اکابرند و ملجأ اصاغر؛ هر تن از اضداد امت و آحاد سپاهی و رعیت را از ایشان هوسی در سر است و طمع در خاطر. هرگاه ابواب طمع اهالی را از همت عالی مسدود سازند، به اقتضای صفت حرص و آز، باز راضی نگشته به اظهار هوسی دیگر پردازند. در رضاجویی خاطر اضداد کار دشوار آید و در اندک زمانی

(۱). آشکارا

(۲). ملی: «حس»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۴۷

دوستان کم و دشمن بسیار گردد و نیز این معنی محقق است که در محکمه شرع مطاع و حضور حاکم شریعت واجب الاتباع، اثبات گناه یا به شهادت عدلین است یا شیاع بعد از ثبوت مدعا و اجرای حکم شریعت غرّا را حکام شرع واجب شمارند و مجرم را به دست شحنة سیاست سپارند. هرگاه پس از آن خلافی ظاهر آید، حکم شریعت همان است که جاری گشته و تیر از کمان گذشته است. حکومت عرف نیز تالی شرع است و در حقیقت این اصل است و آن فرع. سلطان عادل هر قدر در مراتب عدالت و انصاف به مرتبه کمال باشد، به حکم شریعت غرّا از سیاست مدن ناگزیر است و این فقره، بنیان سلطنت را رکنی است دلپذیر.

پس از آن که جمعی از خاصان درگاه و سران سپاه و حکام اطراف و رعایای اکناف برخلاف شخصی برخاسته [۸۵] محضرها بر خیانت او آراسته باشند و بالمشافهه با براهین مسجل و دلایل مدلل و نوشتجات مهموره و وقایعات مشهوره امری را ثابت نمایند. گذشت از سیاست، خلاف طریقه ملکداری و مخالفت جمهور [و] منافی رسوم سلطنت و شهریاری است.

بالجمله ازین تشبیحات [بیان] کیفیت حالات جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله دیوان اعلی منظور و حقیقت احوال او را بدین نمط مسطور می‌دارد: حاجی مزبور از معارف آدمی‌زادگان دار العلم شیراز است و نسب او را ذکر السنه و افواه به این طریق کاشف راز که، یکی از اجداد اعلای او از دار السلطنه قزوین که وطن اصلی او بوده هجرت گزین و به دار العلم شیراز آمده، خاطرش به آرامش در آن کشور قرین شد. از خاندان حاجی قوام الدین شیرازی معروف، مستوره [ای] به عقد ازدواج درآورد و به مدد حرفت و صنعت، مداری به اندازه می‌کرد. اولاد او نسلا بعد نسل به سبب آن مستوره خود را منسوب به حاجی قوام الدین

دانسته که خواجه حافظ - علیه الرحمه - این شعر را در وصف او بسته است. حافظ - علیه الرحمه:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما بالجمله حاجی محمد هاشم پدر حاجی ابراهیم خان به خدمت کدخدایی محله بالكفد، که از جمله محلات حیدری خانه شیراز است، مشعوف و مسرور و به جهتی از

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۴۸

جهات از سیاست نادر شاه افشار از یک دیده کور بود. حاجی ابراهیم خان نیز بعد از فوت پدر در زمان سروری جماعت الوار زند به همان خدمت پدر بهره‌مند بود و مداری کدخدایانه می‌نمود. علی مراد خان که بعد از فوت کریم خان پای بر وساده «۱» مهتری نهاد، جمعی از اعیان فارس را از دار العلم شیراز حرکت داد و به رسم گروگان به دار السلطنه اصفهان فرستاد؛ یکی از آن جمله مرحوم میرزا محمد شیرازی است که والد این بنده مدحت‌گزار را بنی عم و در عهد کریم خان مستوفی محترم و کلانتر کل آن مملکت ارم توام بوده و با سایر اعیان آن مملکت به طور مطاعیت عمل می‌نموده است، بعد از سپری شدن شوکت علی مراد خان مزبور که جعفر خان برادر بطنی او حکم‌گزار آمد، عموم اعیان فارس از دار السلطنه اصفهان رجعت به دار العلم شیراز نمودند، مگر میرزا محمد مزبور که به حکم سلطان شهید مغفور به دار الخلافه طهران رفته از چاکری آن حضرت قرین افتخاری بی‌نهایت شد. جعفر خان در ازاء این جنایت که عین سعادت بود، منصب کلانتری مملکت فارس را به جناب حاجی ابراهیم خان محول نمود و ابواب نهب و غارت بر چهره بازماندگان میرزا محمد گشود. پس از قتل جعفر خان که نوبت سروری آن ملک به ولدش لطفعلی خان رسید، حاجی را به سبب وفور استیلا مخل کار دید؛ با آن که معزی الیه پرورده و سبز کرده پدرش جعفر خان بود، چون او را مایه اساس می‌دانست، اتلافش را می‌خواست و نمی‌توانست. از قضایای اتفاقیه قضیه بر عکس نتیجه بخشید و به صوابدید حاجی مزبور در محال سمیرم [۸۶] از برادران حاجی به او رسید، آنچه رسید. چون مباشر کاری خطیر شد، دست توسل به اذیال دولت ابد تأثیر زد و از قراری که ایراد شده از موقف سلطنت کبری در مملکت فارس بیگلر بیگی و فرمانروا شد.

در سنه یکهزار و دویست و هشت به منصب بلند وزارت اعظم سرافراز گشت [و] چهار سال در دولت خاقان شهید و چهار سال در خلافت شاهنشاه با تأیید به استقلال وزارت می‌کرد و هریک برادران و ولدان و منسوبان خود را در قطری از اقطار ایران حکم‌گزار آورد. چون مراتب او و اعوانش از مراتب آل برمک به چندین پایه برگذشت

(۱). مسند، جایگاه

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۴۹

مزاج اهالی عالم کون و فساد بر او متغیر گشت. از امناء دربار و اهالی هر دیار هر روز از او و متابعان خیانت‌ها به عرض می‌رسید «۱» و صاحبقران مروت شعار حمل هریک را بر اغراض نفسانی کرده به اخفای آن راز می‌کوشید. بالاخره نوشتجاتی چند به مهر حاجی مستمند ابراز شد که به نواب حسین قلی خان و برخی از امرای ایران نوشته بود که تحریک لوای فساد را سعی باشند و به ناخن مخالفت چهر مخالفت را خراشند. علاوه بر این نوشتجات چند نفر از سرکردگان معتبر عراق و دارالمرز طبرستانات و غیره از قبیل آقا خان کتول و ایمانی خان فراهانی و حاجی ربیع خان کزازی و چند نفر دیگر در خلوت خاص به خاکپای مبارک، عرض‌های خلاف نمودند و جناب معزی الیه را در اظهار سازش با خود و خیال فساد در مملکت متهم کردند. اگرچه صحت و سقم آن نوشتجات و این شهادت را خداوند دانا آگاه بود، ولی معامله حاجی با لطفعلی خان زند این مدعیات را ثابت نمود. چون برادران و پسرانش هریک در ولایتی حکمران بودند، اولیای دولت قاهره چنین خیال نمودند که شاید از بروز سیاست درباره حاجی فتنه در آن ولایات حادث شود، لهذا برحسب امر اعلی چنین تدبیر کردند که در روزی معین حاجی و متعلقانش که در هر ولایت هستند، اسیر بند و گرفتار کمند قهر خاقان ظفرمند شوند.

کسان معتمد به اطراف ولایات فرستادند و «۲» در یوم غره شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و پانزده، حاجی و متعلقانش را زنجیر سیاست برپا نهادند. اوضاعی که سالیان دراز چیده بودند، در یک روز برچیده شد و بنیان شوکتی که چون بنای شوکت آل برمک سر بر فلک کشیده بود، در لمحّه [ای] به قعر سمک رسیده آمد: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» «۳»

بالجمله حاجی و متعلقانش چندی در دار السلطنه قزوین و محال طالقان به سر بردند تا بعد از وفات او هریک به دیاری روی کردند. پس از چندی پاره [ای] از متعلقانش که از بقیه السیف سیاست بودند، از ظهور مرحمت شاهنشاهی به مراتب عالیه رسیده بر امثال و اقران مباهات نمودند. تفصیل احوال هریک - انشاء الله تعالی - در مقام خود ذکر خواهد شد. این قطعه مرقومه از زاده‌های طبع مولف در تاریخ او ثبت شد.

(۱). مجلس: «رسید»

(۲). مجلس: - «و»

(۳). سوره حشر، آیه ۲

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۵۰

لمؤلفه:

اعتماد الدوله شد آن حاجی ابراهیم رادآنکه معدوم از وجودش رنج غین و میم ما شخص او در هر [۸۷] دیاران مایه توقیر فارس ذات او در روزگاران آیت تکریم ما جان پاک احتشامش کوکب مسعود ملک خاک کوی احتسابش کوثر و تسنیم ما بی سبب مغضوب شه شد از جفا کاری خصم حیف از آن اعظم وزیر آن آلت تعظیم ما با سر آه آمد این تاریخ فقدانش که آه اعتماد الدوله مرد آن حاجی ابراهیم ما «۱»

ذکر تفویض منصب وزارت اعظم و لقب اعتماد الدوله به جناب میرزا محمد شفیع اصفهانی ثم دار المرزی و عزم شاهنشاه معظم به ارباع ارم توام مشا و زیار و لار و وقوع اخبار مخالفت حسین قلی خان ناهموار در دوم بار

جناب میرزا محمد شفیع ابا عن جدّ، از معارف دار السلطنه اصفهان و میرزا احمد والدش از بستگان و پیوستگان سادات موسوی یزدآبادی آن ولایت [محسوب می‌شود].

میرزا احمد مزبور در سرکار نادر شاه شربت‌دار باشی بوده که در عرف عامه و خاصه عبارت از ناظر است. در ایام غلبه افغانه میرزا احمد با اهل و عیال از اصفهان حرکت کرده بنای سکنا را در محال بندپی «۲» مازندران، گذاشت و به این سبب جناب معزی الیه به مازندرانی شهرت داشت. والده او از سادات رفیع الدرجات یزدآباد «۳» اصفهان است

(۱). در نسخه ملی، پایین واژه حاجی ابراهیم، تاریخ ۱۳۱۵ نوشته شده است، ولی ۱۲۱۵ درست است.

(۲). یکی از بخش‌های شهرستان بابل که در جنوب و قسمت کوهستانی این شهرستان واقع است.

(۳). یزدآباد در جنوب غربی اصفهان و بر سر راه فلاورجان قرار دارد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۵۱

که در عهد سلاطین با تمکین صفوی اکثر حکیم باشی بوده‌اند. چندی حاجی خانجان خان حلالخور حاکم بندپی مازندران، به تربیت جنابش کوشید و در عهد کریم خان زند، محمد خان سوادکوهی بیگلر بیگی دیار مازندران، او را نزد خویش آورده محل

اعتماد گردید.

بعد از فوت کریم خان که پادشاه خلد قرار محمد شاه قاجار عزیمت استرabad و مازندران نمود و در آن دیار رایت جلال به ذروه سپهر برین سود، حاجی خانجان «۱» مزبور در حضرت پادشاه مغفور به خیانت منسوب و بالاخره در ازاء خیانت مغضوب شد. جناب میرزا محمد شفیع که در ظاهر از متعلقان حاجی خانجان بود، به شرف حضور پادشاه مغفور مسرور آمد و چون نظر سلاطین فلک تمکین در شناسایی اشخاص از ناقص و کامل، کامل است و این عارفه کبری، اکثری از ایشان را شامل، لهذا در اول نظر جناب میرزا را در کمالات صوری و معنوی کامل دید و او را به منصب جلیل وزارت برگزید. از بدایت به همراهی آن سلطان غیور در اسفار نزدیک و دور زحمت‌ها برد و بعبارة آخری گرسنگی‌ها خورد تا بالاستقلال و الانفراد گوی وزارت اعظم را از میدان برد. در سالی که حاجی ابراهیم خان شیرازی بعد از سپری شدن دولت زند متوسل به اذیال حمایت شوکت علیه گردید و به منصب ایالت مملکت فارس رسید، به سبب معامله او با لطفعلی خان خیالات دیگر در ماده‌اش منظور نظر بود، ولی چون در ظاهر مباشر خدمت دولت گشته، وقت اقتضای این کار را نمی‌نمود؛ جناب میرزا تا حاجی معزی الیه را در فارس مطلق العنان نگذارد، از فرط دولتخواهی اندیشید که خدمتی بزرگتر از خدمت ایالت به او سپارد و پادشاه مغفور را [۸۸] از اندیشه او فارغ آرد، بنابر این، مطلب را خود مستدعی گردید. اگرچه در باطن محرومیت وزارت با جناب میرزا بود، ولی در ظاهر حاجی معزی الیه در جای وزیر اعظم مهر می‌نمود. بالجمله بعد از سیاست حاجی، جناب میرزا محمد شفیع را تشریف وزارت اعظم و لقب اعتماد الدوله گی بر قامت شریف راست آمد و در عروج به مدارج عزت، به‌طوری که خدا خواست شد.

(۱). ملی و مجلس: «جان خان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۵۲

ل مؤلفه:

چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی چنین شخصی مهمات وزارت را بود انسب خلاصه بعد از عزل و نصب و دستورین محترمین شاهنشاه با زیب و زین را اطمینان کامل از مهمات دولت ابد شامل حاصل شد و به عزیمت صید و شکار و تفرّج ارباع و مرغزار راغب آمد. در یوم ششم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شانزده از مقرّ خلافت کبری حرکت و یکشب در عمارت خلد امنیت «۱» قصر قاجار «۲» استراحت گزین و روز دیگر در منزل جاجرود به مشغولی صید و شکار بهجت افزای خاطر خورشید قرین و از آنجا چمن مشای «۳» دماوند مضرب خیام ظفر آیین شد. دو شبانه‌روز در آن چمن دلفروز شب‌ها بزم عیش چیده و روزها گاهی به صید ماهی در کنار رودخانه زیار آرمیده و زمانی از اطراف صحاری و جبال به صید کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام گراییده از آنجا صید کنان قریه لاسم نوا مطلع انوار چهر مهر اعتلا شد و رفع نحوست سیزدهم شهر صفر المظفر را یکرروز در آن منزل سعادت انما عشرت پیرا گردید. علی الصبّاح به تفرّج چمن ارجمند، که الحق مرغزاری است بهشت مانند، روی نهاده و مدت پنج روز در آن مسکن فیروز داد عیش و نشاط داده روز بیستم شهر مذکور که یوم اربعین و هنگام پیوستن رؤس شهدای دشت کربلای پربلا به جسدهای نازنین است، به جهت کفاره ایام طرب، به تعزیه‌داری جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء- علیه التحیّة و الثناء- به سر رفت و روز دیگر چمن لار که از ییلاقات مازندران و از حیثیت آب‌وهوا و سبزه طعنه‌زن عرصه جنان است، محل نزول موکب فیروز و چند روزوشب صرف شکار و طرب گشته عاقبت روزگار به کام دشمنان سیه روز شد.

(۱). مجلس: «آیت»

(۲). این بنا که در عصر آقا محمد خان ساخته شد، در زمان حکومت رضا شاه تخریب گردید. در شمال شرق چهار راه قصر در

خیابان دکتر شریعتی (جاده قدیم شمیران) قرار داشته است. بخشی از آن، نخستین ایستگاه رادیویی کشور شد و اینک جزئی از ساختمان مخابرات است.

(۳). روستای «مشاء / مشاع» در نزدیکی شهر دماوند.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۵۳

چون آیین «۱» زمانه غدار دیگرگون است و پیوسته عشرتش با ملالت مقرون، نوای هنگامه «۲» حسین قلی خان نادان نوبت ثانی از پرده مخالف بلندآواز «۳» و زمزمه حرکت او از کاشان به اصفهان و از آنجا به عراق بزرگ و کوچک، دربار همایون را دمساز شد. شاهنشاه ظفر قرین به جهت تدارک دفع آن مخالفت آیین از چمن لار عزیمت صوب مقر خلافت ابد تضمین را بر صدر زین آرام گزین و در اواخر شهر ربیع الاول وارد آن خطه بهشت ضمین «۴» گردید.

ذکر موجبات فتنه حسین قلی خان [در] نوبت ثانی و دفع آن سرگردان وادی حیرانی در کمال آسانی از حرکت رایات ظفر مبانی

حسین قلی خان بعد از حکومت سمنان که از ایالت ولایت کاشان به سرافرازی بی‌پایان رسید، خیالای فتنه در زوایای دماغش جای گیر گردید [و] سر پرشورش [۸۹] انباشته از مخالفت دارای زمان و زمین بود، ولی به سبب عدم اسباب کار فرصت کاری نمی‌نمود، به حکم روباه نفس مکار به این خیال افتاد که هر روز به کاری که نمونه ترک دنیا است دست زند تا به این وسیله شاید امور را بر نزدیک و دور مشتبّه کند. گاهی چون زاهدان ریاساز سجاده سالوس می‌نهاد و خود را صائم الدهر و قائم اللیل به قلم می‌داد و زمانی چون صوفیان حیل باز خود را تارک دنیا می‌شمرد و با ترک حیوانی حیوان صفت در تکایای درویشان با قلندران پریشان به سر می‌برد.

شاهنشاه تاجدار با اطلاع از حقیقت کار، گاهی مواخذاش را احکامی عتاب‌آمیز و زمانی تربیتش را فرمایشاتی عنایت‌انگیز ادا می‌فرمود و بالاخره سودی نمی‌بخشود تا این که شخصی مجهول الحال به او دچار شد و او را در احوالات خبیثه «۵» مایه رونق بازار آمد. شخص مزبور شیادی بود از ایل بیرانوند «۶» و طرّاری در سلک قلندران نکبت مانند؛

(۱). مجلس: «این»

(۲). مجلس: «هنگام»

(۳). مجلس: «بلند آوازه»

(۴). کفیل، ضامن

(۵). مجلس: «فتنه»

(۶). بیرانوند محلی است در لرستان که ساکنین آنجا هنوز به ایل بیرانوند معروفند (حاشیه نسخه ملی).

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۵۴

تسخیر حمقا را دست به علم کیمیا زده بود و در سایر فنون کیمیا نیز مبسوط الید می‌نمود. در هر ولایت که منسوب به خدیعتی می‌گردید، اسم خود را تغییر داده به ولایتی دیگر رخت می‌کشید. در جایی به ملّا بارانی و در دیاری به ملّا محمد اشتها داشت و در نزد حسین قلی خان خود را محمد قاسم بیک نام گذاشت. خان نادان چنان فریفته آن ضلالت نشان شد که طفل نادان به مار رنگین [داد] و دیوانه [ای] حیران بر اسب چوبین، زمام اختیار شوکت خان مست را در دست گرفت و در اندک زمانی بر عموم چاکران او زبر «۱» دست شد. بعضی را که مخّل کار و صداقت کیش شهریار تاجدار می‌دانست، به تقویت خان از میان برداشت و چون در جزو از خیالات فاسد او مطلع بود، همت قاصر بر تدارک کار گماشت. شیادی دیگر را که مصداق حدیث «لعنهُ الله علی

داخل النسب» بود با خود یار دید و او را به جلوس بر مسند ارشاد به جهت فریب خان جهالت بنیاد راهنما گردید.

[مصر] ع:

گل بود به سبزه نیز آراسته شد. سید «۲» مزبور در زوایه فقر و فنا انزوا نمود و مصلحت وقت را خموشی پیشه کرده به اشاره دست و سر تکلم می‌فرمود. در ادعای نیابت حضرت صاحب الامر (ع) کوشید و از نیرنجات «۳» حقه‌بازی که خارق عادتش نام نهاده بود، اکثری از مردم نامردم را به خود مایل گردانید [و] پیوسته از امور آتیه بی‌تعیین وقت خبری می‌داد و به اعتقاد حمقا مهر از این رازهای فرو بسته می‌گشاد. حسین قلی خان دیوانه به آن افسانه پی‌برد و عروج خود را بر مدارج سروری بسته به افسانه آن دیوانه می‌شمرد. بعد از اصرار بسیار و انکار آن شیاد نابکار شبی با او خلوتش میسر شد و خان مجهول را مبشر این خبر آمد که سلطنت مملکت ایران با ذات تو لازم است و حصول این مأمول موقوف به حمایت محمد قاسم.

بیت «۴»:

عروس مجلس ما خود همیشه دل می‌برد علی‌الخصوص که پیرایه [ای] بر آن «۵» بستند

(۱). ملی: «زیر»

(۲). مجلس: «ناسید»

(۳). نیرنگات، نیرنگ‌ها

(۴). مجلس: «سعدی»؛ ملی: «ع» که منظور مصراع است، ولی احتمالا بیت درست است.

(۵). مجلس: «برو»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۵۵

بعد از بروز این مقدمه از آن «۱» سید دیوانه حسین قلی خان، محمد قاسم را بنده [ای] سرنهاده شد و شب‌ها در حضور او سرافکنده برپا ایستاده رفته‌رفته کار محمد قاسم رونقی یافت و به فتوای «۲» اوخان [۹۰] نادان به وادی بغی و طغیان شتافت [و] از راه تزویر، نواب شاهزاده محمد تقی میرزای شهنشاه لقب را بر خود امیر کرد و در شب سه‌شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول، عیال خود را برداشته روی به سمت نطنز آورد. قبل از وقت، فرمانی مجعول که از نیرنجات محمد قاسم مجهول بود، به صوب اصفهان فرستاد که نواب شاهزاده به ایالت منصوب است و حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی معزول و مغضوب. شاهزاده آزاده را پیش از حرکت خویش به اتفاق فوجی سوار و محمد قاسم نابکار روانه آن دیار گردانید و جمعی دیگر از سواره و پیاده در نطنز آماده «۳» کرده ایلغار کنان بعد از پنج روز وارد آن ولا گردید.

در پنج روز توقف محمد قاسم و هنگام ورود حسین قلی خان، شور محشر در آن عرصه خلد اثر پیدا و در گرفتن و بستن و کشتن و خستن «۴» فرع اکبر در آن ولا هویدا آمد.

حاجی محمد حسین خان که در تالار دیوانخانه مشغول انجام تخت مرصع فرمایشی بود، ورود او را که شنید فوراً بر اسبی سوار و روانه قصبه نائین گردید. یکی از اولاد باقر خان خراسکانی، حاکم سابق آن ولایت که با او عداوت داشت، تفنگی به قصد وی انداخته و از طالع همایون شاهنشاهی آسیبی ندید.

بالجمله حسین قلی خان به نحوست در باغ سعادت آباد قرار گرفت و محمد قاسم با جمعی از اجامره و اوباش در شهر استقرار پذیرفت. وقتی مردم از فرمان مجعول آگاه شدند که کار دیگرگون گشته و تیر از کمان گذشته بود. هر که توانست فرار کرد و هر که نتوانست اسیر پنجه شکنجه و آزار شد. اموال تجار و ممولین به عنف گرفته گردید و خانه‌های خاندان «۵» قدیم از جاروب نهب و غارت رفته آمد. خان مغرور، مباشر خطبه و سکه گشت و غرورش از آنچه در حوصله گمان گنجد در گذشت. خراج

دیوانی را جبرا و قهرا ستانید و اهل و عیال و ذخایر اندوخته خود را به قلعه اصفهانک من توابع کراج کشانید و فوجی از کسان و معتمدان خود را در آن جا مستحفظ گردانید. حاجی جعفر

(۱). ملی: «آن»

(۲). ملی و مجلس: «فتوی»

(۳). ملی: «آباد»

(۴). ملی: «جستن»

(۵). ملی: «خانوادان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۵۶

برادر باقر خان خراسکانی را حاکم کرد و خود به بهانه فتنه‌جویی روی به قلمرو علی شکر (۱) آورد.

ذکر حرکت موکب شاهنشاه آفاق به صوب عراق و دفع فتنه حسین قلی «۲» خان بر نفاق از تأییدات حضرت قاسم الارزاق

چون اخبار طغیان حسین قلی خان و حرکت او از شهر اصفهان به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید، نخست حسب الامر الاعلی جان محمد خان قاجار دولو با فوجی از ترکان پرخاشجو به محافظت قم و کاشان و حسین قلی خان برادرزاده او با جمعی دیگر به محارست حول وحوش اصفهان و آقا خان قوانلوی بنی عم با برخی از سپاه به جانب سیلاخور و آن سامان مامور آمدند و یرلیغات بلیغه به حکام و رؤسای عرض راه عراق شرف صدور یافت که: «حسین قلی خان در هر جا بار ادبار فرود آرد، او را با دست بسته پالهنک (۳) به گردن نهاده به درگاه آورند و خلاف کنندگان عنقریب از نهال مواخذت برخوردارند».

از اتفاقات در همان [۹۱] اوقات، ابراهیم خان عم‌زاده از سبزواری و سلیمان خان قاجار از نیشابور با جمعیتی که بر همراه داشتند وارد [شدند] و عباس میرزا برادر نادر میرزای افشار که در ارض اقدس بود، به جهت شفاعت گناهان برادر خویش به همراهی ایشان شرفیاب درگاه معدلت کیش شد.

شاهنشاه آگاه پس از انجام هر مهم، نواب ولیعهد دوران عباس میرزا را با جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم به جهت نظم تختگاه و اطلاع از کم‌وکیف امور خراسان و مازندران در طهران گذاشت و خود در عصر روز پنجشنبه دویم شهر ربیع الآخر با لشکری دشمن شکن و همتی اهریمن فکن راه دیار عراق برداشت.

حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی اصفهان که در قصبه نائین بود، در منزل

(۱). همدان و اطراف و توابع آن را علی شکر می‌خواندند.

(۲). مجلس: «حسینعلی خان»

(۳). پالاهنگ، ریسمانی که بر یک جانب لگام اسب بندند و همان اسب یا اسب کوتل را بدان بکشند، و یا در روز جنگ دست دشمن را بدان بندند، و نیز برای بستن صید، مجرم و گناهکار به کار رود (ر. ک: معین).

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۵۷

سر نطنز «۱» رخ بر خاک قدوم اسب مجره تنگ سود. هشت روزه راه از عزم شاهنشاه ستاره سپاه، در چهار روز طی شد و در ورود موکب فیروز به اصفهان، بارگی عزم مخالفین دولت ابد قرین پی گردید. جراحات اهالی آن دیار را مرهم عنایت نهاد و پس از یک هفته ابراهیم خان عم‌زاده و حسین خان قاجار قزوینی را به تسخیر قلعه اصفهانک ازاج «۲» فرمان داد و متوکلا- علی الله به تعاقب

حسین قلی خان به جانب گلپایگان پای عزیمت برگشاد.

در گلپایگان معروض افتاد که حسین قلی خان بعد از حرکت از اصفهان به رهنمونی محمد قاسم نادان به امید اعانت جماعت بیرانوند به حدود سیلاخور و لرستان شتافته و در آنجا اعانتی از احدی نیافته خبر موکب فیروز را که شنیده به سمت کرمانشاهان گریخته است. به ملاحظه این که مبادا به سمت روم به امید اعانت اهالی آن مرزوبوم شتابد، بلا تأمل به آقا خان و محمد علی خان قوانلو که در سیلاخور و بروجرد بودند، حکم رفت که در عقب او دو اسبه دوان آیند و حسن خان والی فیلی را نیز اشاره شد که راه عبور سمت عتبات را بر او مسدود سازد و در هر جا او را بینند به حبس و قیدش پردازد. رایات ظفر آیات بدون توقف و درنگ از گلپایگان حرکت به عزم تعاقب آن مردود در چمن کمره نزول اجلال نمود.

در آنجا به تحقیق پیوست که محمد قاسم گمراه چون کار را تباه دید، از مرافقت حسین قلی خان پاکشید. محرمان خان او را گرفته و دو روزی در حبس داشته‌اند. بالاخره از حبس خلاصی جسته فرارا روانه بغداد گردیده است. حسین قلی خان بعد از فرار محمد قاسم بیک دست خود را بسته دید و پای هزیمت را شکسته یافت، لهذا ناچار بقیه اسباب خود را در قریه و لاشه گرد «۳» گذاشته راه دیار قم برداشته است. شاهنشاه ظفرمند که همه‌جا یارش فضل خداوند است، اسماعیل بیک دامغانی غلام پیشخدمت خاصه را با فوجی از خاصیان به عقب او روان و به لفظ گوهریار به او فرمود که: هرگاه خواهد به ورود شهر مزبور و پناه بردن به آستانه فیض ظهور پردازد، منعش نکنند و هرگاه ورای این منظوری داشته باشد، دستش بر بندند و به آستان همایونش آورند.

(۱). مجلس: «سه نطنز»

(۲). ملی: «اراح»

(۳). ولاسجد امروزی در جنوب فرمیه (فراهان) و شمال کویر میغان.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۵۸

الویه «۱» ظفر طراز [۹۲] از سامان کمره حرکت به صوب دارالایمان قم عزیمت نمود. در ورود به آن صوب معلوم شد که، حسین قلی خان به مأمورین دچار و ناچار به شهر قم رفته پناه به روضه بضعه احمدی - صلوة الله علیها - برده است. خلاصه روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الآخر، بلده طویه قم از یمن ورود آن حکمران سپهر و انجم، طعنه بر این بلند طارم زد و نواب شاهزاده محمد تقی میرزا ملقب به شاهنشاه رسم استقبال را بوسه بر رکاب شاهنشاه انجم تحشم زد.

هنگام عزیمت زیارت در صحن مقدس، حسین قلی خان شمشیر به گردن افکنده در حضور همایون سه دفعه خاک را بوسه داد و در چارم بار به خاکپای معلی افتاد. دست امید به عطف دامانی زد که مهرش گوی گریبان است و ماهش در اجرای خدمت بر زده دامان. زمین صحن مقدس را از آب دیده گل کرد و از آن گریه کامل آبی بروی کار آورد.

شاهنشاه معدلت شعار را عرق محبت اخوت به حرکت آمده به دست مرحمت پیوست سرش [را] از خاک برداشت و به مرمت حالش همت گماشت. خود استدعا نمود که آن آستان رفیع را مقیم و شب و روز معتکف آن روضه واجب التعظیم و دعاگوی دولت ابد ترقیم باشد. خاقان مروت نشان، استدعای او را قبول فرمود و به اعتکاف آن روضه سپهر مطافش امر نمود. او نیز در خدمت جناب مجتهد دوران میرزا ابوالقاسم جیلانی از ارتکاب به امور این جهانی تائب شد و اسباب حرب خود را از قبیل شمشیر و خنجر و زره و کلاه خود و تفنگ و سپر و غیره که برخی از آن جواهر نشان بود، بر آن روضه مقدسه وقف نمود و همه را در قاب چرمین دوخته در سمت پای ضریح «۲» بر سقف طاق نصب فرمود.

در همان اوقات میرزا ابوالحسن شیرازی همشیره‌زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله که در ظهور قضیه حاجی، در محال شوشتر از جانب جناب اسد الله خان ولد حاجی نایب الحکومه بود و به دست محصلین دیوانی گرفتار و از چنگ ایشان فرار نموده، پناه به

آن حریم حرم آثار آورد [ه] مورد عفو و گذشت شاهنشاه تاجدار و موهبت جان بخشی را با خود یار دیده حسب الامر دارای مروت شعار احرام بیت الله الحرام را کمر همت بر بست و بر خنک مراد برنشست.

(۱). جمع لوا، درفش، بیرق، علم

(۲). ملی: «خدیج»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۵۹

صاحبقران مسعود بعد از زیارات مخصوصه و انعام بر فقرای آن روضه منعوتیه عزیمت دار الخلافه را تصمیم نمود و در روز غزه شهر جمادی الاول در روضه قصر قاجار نزول اجلال فرمود. دو روزی به جهت عسرت در آن روضه بهشت خاصیت اقامت دست داد و یوم پنجم شهر مذکور صحن دار الخلافه از ورود موكب مسعود منتها بر چرخ برین نهاد. ابراهیم خان عمزاده حسین خان آزاده که به تسخیر قلعه اصفهانک مأور بودند، بعد از تسخیر قلعه حاجی جعفر خراسکانی، حاکم دو روزه را گرفته و به حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی سپرده سایر اعوان حسین قلی خان را [۹۳] با اهل و عیال او به دار الخلافه آوردند. خائن دولت به جرم موافقت آن بد عاقبت به سزا رسیدند و رئوس هریک زیب کله منار گشته عبره للناظرین گردیدند. حاجی جعفر به حکم صاحبقران سیاست اثر به زجری عنیف «۱» که در عرف خاصه و عامه قیلوغه‌اش نامند، از اصفهان بهشت سیر به دیار سقر رفت. بعد از چندی حسین قلی خان به توسط جناب مجتهد کامل میرزا ابو القاسم جیلانی - علیه الرحمه - وارد دار الخلافه طهران و چند صباحی در خانه ابراهیم خان بنی عم میهمان بود. پس از آن در قلعه دز آشوب شمران «۲» من بلوکات طهران که بروج و خندقش چون بخت او وارون بود، محبوس و پس از وفات نواب مهد علیا والده معظمه شاهنشاه زرین‌لوا، دیده از دیدن جهان بر بسته از زندگانی مأیوس گردید.

سعدی:

ای روبهک چرا ننشستی به جای خویش با شیر حمله کردی و دیدی سزای خویش تاریخ فتح و شکست ثانی از کلک مؤلف ارادت مبانی درین رساله حقیقت معانی ثبت افتاد.

لمولفه:

شکست یافت ز شاه جهان حسین قلی خان هزار حسرتش اندر روان ز دل نگرانی
برای سال شکست دوباره خاوری زاررقم نمود دلا حیف از آن هزیمت ثانی

(۱). ملی: «انیف»

(۲). دزاشیب شمیران

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶۰

ذکر شافتن اللهیار خان قلیجی به دربار آسمان مدار و حکومت محمد تقی خان قباخلوی قاجار در سبزوار

در صدر وقایع این سال خجسته مآل ذکر شد که ابراهیم خان عمزاده و سلیمان خان قاجار با لشکری بی‌شمار به محاصره نیشابور و سبزوار رو نهادند. بعد از ورود ایشان به آن سامان آنچه لازمه خرابی و نهب و غارت بود، در حوالی و حواشی آن دو ولایت روی داد و لشکر جزار از پیاده و سوار در تاختن و سوختن و گرفتن و بستن و خستن دقیقه را مهمل نگذاشتند و همتی عظیم به تسخیر آن دو قلعه گماشتند. قریب به آن بود که هردو قلعه از همت غازیان ظفر عنان گشاده شود و اللهیار خان و جعفر خان گرفتاری را

آماده آیند که داستان طغیان حسین قلی خان نادان شیوع یافت و هر تن از آن دو عصیان شعار زیاده به راه استکبار شتافت. هردو امیر نامدار مصلحت در مراجعت دیدند و از قراری که ذکر شد، هنگام عزیمت دارای ظفر قرین، به دفع حسین قلی خان مفسدت آیین به شرف رکاب بوسی در دار الخلافه مستسعد «۱» گردیدند.

بعد از آن که به اقبال بی‌زوال خدیو بی‌همال، خاک ادبار بر فرق حسین قلی خان ریخته شد و خون هواخواهانش با خاک میدان آمیخته [گردید]، الهیار خان ابواب ادبار را از هر طرف بر روی خود گشاده دید و به تدارک مآل کار و عاقبت کار ناهنجار کوشید. از یک سو، ولایت از صدمات سپاه ظفر پناه خراب و رعیت مضطرب و بی‌تاب؛ از یک طرف ترکمانان دشت فرصت غنیمت شمرده حوالی آن ولایت را مانند سراب بی‌آب ساخته بودند؛ قلیچ آقای قلیچی که نیز میر شمشیرش بود، در هنگامی که از عقب ترکمانان می‌شتافت، از ضرب تیغ ترکمان روی از عالم برتافت. از هر طرف که مأیوس گردید، جز پناه به آستان رفیع بنیان چاره [ای] ندید. از [۹۴] وفور گناه، روی آمدن نداشت؛ معتمدی از خود را به استدعای شفاعت در حضرت علیای سلطنت به خدمت نواب ولیعهد دولت برگماشت. از اتفاقات در روز ورود فرستاده او، یک نفر از پسرانش که ملتزم خدمت ولیعهدی بود، روی به عالم بقا گذاشت. نواب نایب السلطنه بر او

(۱). ملی: «مستعد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶۱

رحمت آورد و در درگاه فلک جاه خسروانی به‌طوری که باید از وی شفاعت کرد. داور مروت سیر جرایم او را به نواب شاهزاده انصاف سیر بخشود و فرستاده‌اش را با نیل مرام رخصت انصراف فرمود. الهیار خان از مژده این عاطفت پای از سر شناخت و با جمیع اهل و عیال و سایر متعلقان به احرام کعبه اقبال پرداخت. از بخشش گناهان در آن پیرانه سری حال جوانان بیگناه حاصل نمود و از سیورغال «۱» قریه اشتهاورد ساوجبلاغ قزوین که مسکن قدیم طایفه قلیچی است فرق مباهات به اوج سماوات سود.

میرزا محمد خان قباخلوی قاجار به حکومت سبزوار بارگی «۲» تعجیل راند و آیت مهر علامت التفات شهریار معدلت آیت را به گوش هوش ساکنان آن دیار فرو خواند.

جعفر خان بیات نیز از سعادت رفیق همسایه حسرت‌های می‌خورد و در قلعه نیشابور انتظار بهانه می‌سپرد «۳» تا از قراری که - انشاء الله تعالی - عنقریب ذکر خواهد شد، او نیز راه درگاه اعلی را قدم از سر سپرد.

خلاصه الهیار خان قلیچی از حیث قامت و قواره زیاد با اندام و پر هیبت می‌نمود و از رهگذر غرور باطن و استکبار ظاهر ثانی فرعون و نمرودی می‌بود، در ابتدا، جای سلام عامی سر صف امرای ایلات ایران، به غیر از قاجاریه عزت نشان، به جهت او معین شد و این معنی موجب حسرت اکثری از باریافتگان انجمن حضور مینوون آمد. قراری داشت که روزها به جهت دریافت سلام عام به دربار سپهر احتشام می‌شتافت و پشت پا به محافل جلوس جمیع امرا و باشیان زده در کریاس فلک اساس دیوانخانه همایون بر روی شاه‌نشین برابر باب، که معبر خاصه و عامه است، آرام می‌یافت؛ نه کسی را سلام کردی نه کس را جواب سلام دادی. چند دفعه عبور جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم از آن محل اتفاق افتاد. الهیار خان مانند مستکبران پا بر روی پا انداخته اعتنا ننمود. این کیفیت به عرض دارای جهان رسید و آن بینوا به سبب جرم کذا از باب دولت و سلام عام ممنوع گردید. بالجمله مدت‌ها در دار الخلافه به ابتذال زیست تا دیده بخت بر فقدانش «۴» گریست.

(۱). تیول بخشی، زمینی که پادشاه به امیران خویش بخشد

(۲). اسب، فرس

(۳). مجلس: «سپرد»

(۴). مجلس: «فواتش»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶۲

بخش ۵

بهاریه سال نیکو مال ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و شانزده هجری و جلوس صاحبقران رشید بر تخت خورشید و عزیمت خراسان در نوبت ثالث و رجعت به دار الخلافه طهران

فرمانروای عرصه خاک و حکمروای صفحه افلاک، اعنی مهر تابناک درین سال فرحناک بعد از انقضای هفت ساعت از روز یکشنبه شانزدهم شهر ذی قعدة الحرام سنه یک هزار و دویست و شانزده از ایوان حوت به تخت خورشید حمل جلوس نمود. سلطان بهار با جنود نامعدود ریاحین و ازهار به انتظام انجام [۹۵] مهام خاورزمین گلشن نهضت فرمود و عروس غنچه آرایش چهار گلگون را بر فراز صندلی زمردنشان گلشن نشسته عقد ازدواج بلبل و گل بسته شد. میدان فسیح البیان چمن و چهار بازار خیابان گلشن از مشاعل «۱» فروزان لاله و سمن دیابج «۲» الوان سوری و سوسن، رشک وادی ایمن و غیرت اسواق سپهر ملون آمد. قطرات امطار چون اعراب بادیه سپار افزونتر از خیل مور و مار بر بختیان ابر آذار سوار و به روضه مطهره گلزار تاختند و سبز قبایان غنچه و عمامه داران شقایق را که در صحن چمن مجاور بودند به مدد خنجر بید، خون از حلقوم جاری ساختند و غارتیان عرصه باغ به غارت سبایک اوراق سیمین ضریح نسترون و اسباب گوهر آگین ارض فیض نمون چمن پرداختند. زاده گلبن که والی ولایت چمن است، از تعدیات شوکت خار که با اویش قرابتی بی شمار است، در حضرت خسرو ربیع

(۱). مشعل‌ها

(۲). ملی: «رویابج»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶۳

شکایت کرد و افغان بلبلان شورانگیز را به اثبات دعوی خویش به شهادت آورد.

صاحبقران نامدار سعادت این عید همایون را بر فراز تخت گوهر آگین مسمی به تخت خورشید، که از پیش کش‌های حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی دار السلطنه اصفهان است، جلوس فرمود و بعد از انقضای بزم شیلان و آرایش جیب و گریبان پیر و جوان از زرپاشی دست درافشان، عزیمت مملکت خراسان را نوبت ثالث تصمیم داد. اجماع افواج قاهره را فرامین قدر آیین از مصدر خلافت صادر و «۱» پس از چند صباحی، سپاهی جزار زیاده از لشکر ثابت و سیار در رکاب ظفر شعار حاضر آمد.

سبب عزیمت شاهنشاه انجم تحشم در نوبت سیم به آن ارض فیض طارم این که:

امرا و اعیان و عموم رعایای آن سامان از وقوف نادر میرزای خذلان نشان در ارض فیض اقتران به جان، و عزیمت موکب ظفر عنان را به انفاذ «۲» عرایض بی کران استدعاکنان آمدند [و] همگی تسخیر قلعه مشهد مقدس را بر ذمه گرفتند و در اطمینان خاطر امنیان دولت جاوید ارکان آنچه باید و شاید نوشتند و گفتند.

نادر میرزا نیز از قراری که بیان گردید، بعد از فرستادن عباس میرزای برادر خویش، باز استکبار و استنکار «۳» می‌ورزید. چون این موجبات دست داد، نخست ابراهیم خان عمزاده برحسب فرمان صاحبقران آزاده در بیست و ششم شهر ذی حجه الحرام با معادل «۴» ده هزار از سواران شیر ستیز و پیادگان «۵» پلنگ آویز به عزم تسخیر ولایت ترشیز «۶» چند روز قبل از تحریک لوای ظفرانگیز به

صوب آن مملکت روی نهاد و «۷» پس از آن عقاب رایات فیروزی آیات در روز دوشنبه هفدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویت و هفده به تعاقب ایشان بال اقبال بگشاد و به جهت استجمام مراکب سپاه ظفر تأیید، چمن رادکان مضرب خیام با احتشام گردید. اسحق خان قرائی حاکم تربت حیدریه که تا آن زمان در حضرت شاه زمان افغان خدمت گزار بود، بعد از انکسار لوای او از وصول محمود میرزای برادر، از قراری که [۹۶] عنقریب - انشاء الله

(۱). مجلس: - «و»

(۲). ملی: «و با انفاد»

(۳). مجلس: «استکبار بر استکبار»

(۴). در نسخه مجلس، عبارت «نخست ابراهیم خان عمزاده برحسب فرمان صاحبقران آزاده در بیست و ششم شهر ذی حجه الحرام با معادل» موجود نیست.

(۵). ملی، ملک و مجلس: «پیاده گان»

(۶). کاشمر امروزی

(۷). مجلس: - «و»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶۴

تعالی - رقم زد کلک فصاحت نصیب خواهد شد، ایمنی خویش را در توسل به جبل المتین دولت قاهره یافت و تا در بدایت ظهور صداقت مصدر خدمتی شود، به جهت استمالت جعفر خان بیات به صوب نیشابور شتافت و خان مزبور را مستمال نموده خواهی نخواهی برداشت و روی افتخار به اردوی همایون گذاشت.

اللهیار خان قلیچی ملتزم رکاب سعادت شد و امیر گونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین نیز با جمیع خوانین خراسان به تقبیل عتبه علیا مبادرت نمودند. نظام الدوله سلیمان خان و حسین خان قاجار قزوینی به تسخیر قلعه چناران مأمور و نواب شاهزاده محمد علی میرزا و اسحق خان قرائی با جمعیت موفور «۱» به عزم تسخیر مشهد مقدس رضوی به منقلای موکب اقدس روانه ارض فیض ظهور شدند.

پس از روزی چند رایات ظفر پیوند از چمن رادکان؟؟؟ شقه گشا و روز دوشنبه نهم شهر ربیع الاول، قلعه مشهد مقدس محاط لشکر فیروزی لوا گردید. در خصوص اهتمام سپاه ظفر «۲» همراه در خرابی حول وحوش آن قلعه متین و قحط غلات در آن ارض فیض مکین و اضطراب و اضطراب عموم محصورین، خاصه عجزه و ملهوفین «۳» طول کلام را سودی نیست و نادر میرزای مردود را در بسط کیفیت تَمرد و عصیان «۴» وجودی نه.

مدت یک ماه زمان محاصره طول کشید و جناب فاضل کامل و عالم عامل میرزا محمد مهدی مشهدی - طاب ثراه - شفاعت اهل شهر «۵» را به سوی اردوی معلی عزیمت گرای گردید. در محفل ارم مشاکل شرف ملاقاتش دست داد و مهر از گنجینه راز چنین برگشاد که: اهل قلعه را با استیلای نادر میرزا در سپردن شهر اختیاری نیست و هر گاه به قهر و غلبه مفتوح آید، محفوظی نفوس و دماء مسلمان را از مجاور و مسافر اعتبار نه. عموم اهالی از ادانی و اعالی متعهدند که هرگاه حضرت شاهنشاه معدلت پناه رکضت به صوب دار الخلافه را تصمیم دارند و تسخیر قلعه را موقوف به چند صباحی دیگر گذارند و جمعی از سپاه ظفر پناه با امیری کارآگاه درین سامان به حفظ حضرت یزدان بسپارند، به تدبیری که دانند و نیرنگی که توانند، بالاخره نادر میرزا را بی اختیار [گردانند] و قلعه را به سرکار گماشتگان «۶» دیوان قدر بنیان تسلیم آرند. امرا و خوانین خراسان نیز

(۱). مجلس: «موفوم»

(۲). مجلس: «ظفر»

(۳). ملی: «ملهوقین»

(۴). ملی: «تمرد اغصان»

(۵). مجلس: «مشهد»

(۶). ملی: گماشته گان

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶۵

متفق اللفظ تصدیق جناب میرزا را زبان صداقت برگشادند و رشته تعهد افتتاح قلعه را عنقریب بر گردن نهادند. عدم قبول این استدعا از چنان فاضلی دانا با وجود تعهدات امرا در چنین هنگامی نامناسب می نمود و ترحم بر حال ضعفا و برایا و احترام آن روضه فیض انما نیز، مزید علت بود، لهذا صاحبقران خورشیدلوا رکضت به صوب دار الخلافه را وجهه همت فرمود.

حسین خان قاجار قزوینی علاوه بر حکومت نیشابور، سردار مملکت «۱» خراسان شد و با امرا و خوانین خراسان تسخیر ارض اقدس را بر زده دامان آمد. موکب اعلی منزل به منزل حرکت کنان وارد چشمه علی دامغان و پس از چند روز که از اقدام به صید و شکار در آن [۹۷] عرصه فرح آثار فراغت دست داد، به صوب اوب «۲» سمنان سبک عنان گردید.

نواب محمد ولی میرزا صاحب اختیار آن خطه دلگشا طوی های «۳» دلکش داد و ما حضرهای رنگین در خوان ارادت نهاد. قیصر میرزای، ولد شاه زمان افغان، در سامان سمنان با یک زنجیر فیل کوه توان و بعضی از تنسوقات «۴» گران به رکاب فیروزی نشان مستعد «۵» و خبر ملالت اثر قضیه هایل کربلای معلی از ظلم سعود روسیاه در عرض راه گوشزد گردید. تفصیل هردو فقره - انشاء الله تعالی - عنقریب ایراد خواهد گشت.

شاهنشاه دادگر به عزیمت دار الخلافه میمنت اثر بر خنک ختلی میلاد سوار و در یوم هفتم شهر جمادی الاول ساحت آن ملک از فر قدم آن بحر فلک فلک طعنه زن سپهر دوار آمد.

[مصر]ع:

دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

آرایشی سور پر سرور نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا

این شاهزاده جوانبخت چراغ فروزان دودمان دولت شاهنشاه با تاج و تخت است

(۱). مجلس: «مملکت»

(۲). بازگشت، برگشتن، باز آمدن

(۳). ضیافت، مهمانی

(۴). تحفه و هدیه؛ ملی: «تمسوقات»؛ مجلس: «تمنوقات»

(۵). سعادت مند، نیک بخت؛ ملی: «مستعد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶۶

و تشریف ولایت عهدش حسب الوصیه سلطان شهید و نیت صاحبقران رشید به حکم لیاقت عدید، زینت پیکر آسمان رخت. چون سرو برومند قامت طوبی آیتش در جویبار بهشت دولت بالا کشید، از فیض تربیت خاقان بلند همت در بروز خصایل حمیده شجاعت

و سخاوت و نصفت «۱» و عدالت، به طراوتی بی‌نهایت رسید. امراء دربار معدلت آیات و ولات ولایات عرایس «۲» امانی و آمال «۳» را هر هفت کرده به امید شرف مصاهرت «۴» او در حجال «۵» خیال منتظر داشتندی و از وفور افکار ابکار و تدابیر بی‌شمار، همت بر حصول این مأمول گماشتندی. بالاخره قرعه این فال میمنت مآل به نام نامی امیر نامدار میرزا محمد خان دولوی قاجار، که امیری بزرگوار و دانایی عالی مقدار بود، نیکو افتاد.

صبیّه مرضیه او را که زهره زهرای سپهر عفت و حورای حسناى فردوس عزت بود، شرف موهبت این خطبه عظمی دست داد. فرامین قضا حکم قدر اثر به احضار نواب شاهزادگان نامور از عراق و فارس و ممالک طبرستان و خاور و امرا و بیگلر بیگیان هر کشور و ولایت و حکام و اعیان هر بوم و بر و علما و فضلا و خطبای فصاحت سیر از مصدر خلافت صادر شد و در اندک زمانی عموم صاحبان شوکت با سازوبرگ عشرت به درگاه بهشت آیت حاضر آمدند. از صدر دیوان خلافت، به آرایش میدان درب سرای دولت و چهار بازار رفیع بنیان مقرر سلطنت تأکیدات بی‌غایت رفت و از سعی مباشرین این امور با سرور، در زیور میادین و اسواق تصرفاتی بی‌نهایت شد و اختراعاتی فزون از حوصله غیرت به عمل آمد.

کمال التفات حضرت صاحبقرانی [را] درباره این زیب افزای مسند خلافت جاودانی، ازین فقره استنباط می‌توان نمود که، با وجود پاکی دامان از لوث گناهان و عدم ارتکاب به آن هوش ربای پیرو جوان، تا مراتب عیش و نشاط را کمال باشد و خواستگاران [۹۸] عروس زیبای بنت العنب را به آن شاهد مخضّب «۶» اتصال، لهذا به استعمال شراب ناب اجازت داد و به فتوای «۷» مفتی عقل، ابواب بهجت و نشاط بر چهره

(۱). عدل و انصاف؛ ملی: «نصفت»

(۲). عروس‌ها

(۳). امیدها و آرزوها

(۴). به دامادی برگزیدن، خویشاوندی از طریق دامادی

(۵). حجله‌ها، اتاق آراسته؛ ملی: «احجال»

(۶). رنگین، رنگ شده

(۷). ملی و مجلس: «بفتوی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۶۷

خواطر اعالی و ادانی برگشاد باده سیل آمد و زاهدان ریاکار را بروز این اجازت به کوی باده‌فروشان دلیل شد. واعظان را پرده مستوری دریده شد و شاهد مخموری از استعمال باده انگوری در دامان آرزو آرمیده آمد.

[مصر]ع:

ز پرده‌ها به در افتاد رازهای نهانی

ولی مدت این اجازت همان ایام عیش شاهزاده خورشید رایت بود، نه امتداد زمانی بی‌نهایت. از اوایل شهر جمادی الاخره تا مدت هفت شبانه روز بازار طرب را رواجی تازه و نوبت‌خانه سلطنت بلندآوازه بود. توپ‌های تندر فغان، صیت میمنت این عیش مهنا را به گوش ساکنان ملاء اعلی رسانیدند و آتشبازان صنعت نشان فضای هوا و سطح غبرا را نمونه وادی ایمن گردانیدند.

مطربان باربد آهنگ و مشعبدان پرنیرنگ از نوای عود و چنگ و شعبده مهرهای رنگارنگ از مرآت خاطر سامع و ناظر زنگ زدودند و شوخ چشمان عرصه افلاک به تماشای این عیش فرحناک، از مناظر «۱» عالم پاک به مرکز کره خاک آهنگ نمودند. در هر عیشی که در زمان دولت جاوید اثر شد، از همت خاقان مظفر، بدره‌های «۲» سیم‌وزر به انعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف

می‌گردید، ولی تا التفات خاطر شهریار جهانبان را درباره این ولیعهد جهانیان اعظم برهان باشد، عقدهای لالی و گوهر به علاوه بدره‌های سیم‌وزر به انعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف می‌گردید.

در روزی فیروز و ساعتی سعادت‌اندوز، عقد موصلت این دو تیر «۳» عالم‌افروز بسته شد و در شبی خرم‌تر از روز جوانی و هنگامی سعیدتر از ایام کامرانی، آن دو غیرت سعدین آسمانی بر مسند شادمانی باهم نشسته علی الصباح که عروس مهر خاوری از حجله گنبد نیلوفری بی‌پرده جلوه‌گری نمود، شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف، تهنیت این عیش مهنا را پیشکش‌های شایان از پیشگاه حضور شاهنشاه صاحبقران گذرانیدند و هریک - علی قدر مراتبهم - مورد احسان تشریفات بی‌پایان و عطایای نمایان گردیدند.

(۱). در نسخه مجلس، عبارت «سامع و ناظر زنگ زدودند و شوخ چشمان عرصه افلاک به تماشای این عیش فرحناک از مناظر» موجود نیست.

(۲). ملی: «بدره‌های»

(۳). ملی: «تیر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶۸

لمولفه:

تا جهان است جهانبان به جهان باد پبای عیش پرداز و طرب ساز و ممالک آرای

ذکر قضیه هائله کربلای معلی از ظلم سعود نامسعود روسیه و اهتمام شاهنشاه آگاه در دفع آن فتنه‌ساز گمراه

وهاب نامی از اعراب بادیه، چندی «۱» در نزد محمد اسمی بصرای تلمذ می‌نمود و پس از آن در دیار اصفهان بار امداد گشود. برخی از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه و اصول را خواند و توسن عزیمت به جانب ولایت نجد راند. در آنجا مخترع قانونی تازه شد و از تصنیف کتب متعدده، قانون اختراعی را بلندآوازه ساخت.

در اصل مذهب سنت و جماعت داشت، ولی در احکام اصول و فروع با قاطبه اهل اسلام از شیعه و سنی تفاوتی چند گذاشت. برخی از خلاصه عقاید کفر فوایدش این‌که: به جز زیارت مکه معظمه، زیارت قبور نبی [۹۹] و سایر ائمه و تقبیل مراقد ایشان حرام است و استعمال مهر و تسبیح، چون بدعت‌های بت‌پرستان ظلام. زینت مقابر و اندوختن ذخایر در آن روضات فیض مظاهر، و افراختن قباب سپهر مفاخر، بدعتی ظاهر است و شنعانی متکاثر. اخذ ذخایر روضات ائمه، چون خون متابعین خلاف، بر سایر امت از اهل اسلام حلال است و تعطیل این همه مال با احتیاج ارباب سؤال در دنیا و آخرت مایه نکال و وبال [است].

عبدالعزیز نامی از مشایخ نجد عقاید او را شنید و به غایت پسندید. چون عبدالعزیز مزبور را هوای سروری بر سر و عروج بر مدارج سروری به اختراع مذهبی جدید بهتر میسر است، لهذا تصنیفات او را در ولایت نجد منتشر ساخت و به دعوت آن قوم بی‌پا و سر پرداخت. پس از اندک زمانی حشری وافر جمع کرد و روی به تسخیر

(۱). مجلس:- «چندی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۶۹

حرمین شریفین آورد. دفاین و ذخایر مدینه طیبه را غارت نمود و بر مراتب مهتری خویش افزود. قلعه [ای] محکم در درعیه بنا نهاد و آن قوم ضلالت نهاد را وهابی لقب داد. یک دو دفعه به قلعه نجف اشرف تاختن آورد و از استحکام آن باره متین و اعانت «۱» طوایف اعراب شیعه از خزاعی و غیره کاری نکرد.

سعود نامسعود که آن سگ مردود را ولدی تالی نمرد بود، در مراتب شجاعت زبردست شد و در میان طوایف اعراب بادیه، حکمران بر هر بلندوپست. پدر بدگهرش سعود نامسعود را سردار کرد و روی نحس به صوب سعادت اوب کربلای معلی آورد. در روز عید غدیر آخر سنه یکهزار و دویست و شانزده که اکثر مجاورین و مسافرین به زیارت نجف اشرف مشرف بودند و شهر کربلا خالی بود، آن نابکار با جیش وهابی غدار که افزون‌تر از خیل مور و مارند، داخل آن ارض فیض قرین شده از خون علمای دین و سادات با تمکین و اشراف و اعیان هر سرزمین و سایر عجزه از ملهوفین آن مشهد سعادت تضمین، چون دشت ماریه رنگین ساخت. نسوان عفت توامان را بدون تعرض به عرض و ناموس عاری از لباس نمودند و دست غارت به دفاین و ذخایر آن گنجینه علوم ربّانی گشودند و اموال اهل عالم و سکنه آن روضه بهشت توام را به غارت و یغما ربودند.

در زمان هفت ساعت، معادل شش هزار نفس زکیه اجر شهادت یافتند و بدون توقف و درنگ به اعلیٰ غرفات جنان شتافتند. در همان روز بختیان توانا را از زروگوهر و سایر امتعه هفت کشور گرانبار ساختند و سرعت از باد استعاره کرده «۲» به صوب اوبای «۳» خویش تاختند.

از شیوع این خبر در هر ولایتی از ولایات اسلام شور روز محشر برپا شد و از هر قومی در ماتم اقوام، صدای ناله و نفیر بر فلک اعلیٰ. شاهنشاه با دادودین را عرق حمیت اسلام به حرکت آمد و دفع آن کفره فجره را عزیمت فرمود. چون بدون اجازه اولیای دولت عثمانیه لشکر به حدود ایشان فرستادن، مخالف با طریقه موافقت دولّین علّیتین بود، لهذا از ابتدا اسماعیل بیگ بیات، غلام خاصه شریفه را نزد [۱۰۰] سلیمان پاشای، والی دار السلام بغداد مأمور و حکم خاقانی چنین شرف صدور یافت که هرگاه

(۱). ملی: «بار متین و احانیت»

(۲). ملی: «کرده»

(۳). میلی که در بیابانها و صحاری برافرازند؛ چادر و خیمه؛ ملی: «ادبای».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۷۰

اولیای آن دولت مبادرت به دفع آن طایفه ضلالت آیت نمایند، فنعیم المراد، وَاَلّا به جهت جامعیه الاسلامیه هرگاه به کارپردازان این شوکت خداداد، تنبیه آن گروه شقاوت بنیاد را واگذارند، منّتی عظیم بر اهالی دین اسلام دارند. «۱»

سلیمان پاشا در جواب عرض نمود که از دربار قیصری حکم به اتلاف ایشان صادر شده و عنقریب اثر آن ظاهر خواهد شد، احتیاج به زحمت کارگزاران آن دولت علیه نیست و اتلاف آن قوم خبیث را اندک عزیمتی از رجال این دولت کافی است. در همان اوقات سلیمان پاشا به دار آخرت روی نهاد و انجام این مهم از شیوع فتنه و فساد در بلاد بصره و بغداد به تأخیر افتاد.

عبدالعزیز را شخصی از اهالی عجم که ثانی ابو لولو سعادت شیم بود، از ضرب دشنه فولاد توأم روانه درکات جحیم نمود و روزه‌روز بر شوکت سعود نامسعود افزود. تاریخ ذوالقرنین متن ۱۷۰ ذکر قضیه هائله کربلای معلی از ظلم سعود نامسعود روسیاه و اهتمام شاهنشاه آگاه در دفع آن فتنه‌ساز گمراه ص: ۱۶۸

صوالت شاهنشاه اسلام پناه، هراسی کامل در دل داشت و به اعتقاد خویش همت بر جذب قلوب امنای دولت خداداد می‌گماشت و اکثر اوقات معتمدین به رسم رسالت به دربار دولت علیه می‌فرستاد و پیشکش‌های متکاثّر از امتعه و جواهر می‌داد. وقتی یک قطعه زمرد صاف روشن به اندازه یک کف دست که از غارت مدینه مشرفه و از سیئات پدر نامغفورش بود، فرستاد و شاهنشاه صاحبقران اراده فرمود که به وضع خوشی آن سنگ را به مدینه مشرفه باز فرستد؛ علی‌العجاله به جهت تبرک بازوبندوار بر بازوی سعادت آثار بسته شد تا از عهده عهد کی برآید.

[مصر]ع:

ای بسا آرزو که خاک شده

بالاخره طایفه مزبور از قراری که - انشاء الله تعالی - رقم زد کلک بیان خواهد شد، از همت صاحبقران عصر و سعی محمد علی پاشای والی مصر و عزیمت ابراهیم پاشا، اثری از آن قوم نابکار نماند و احدی بعد از آن، تصانیف آن خیل بد آیین را نخواند. حقیر سراپا تقصیر در آن سال هجده ساله بودم و تازه خیالی در شعر می نمودم؛ قطعه تاریخ مرثیه ماندی عرض و صورت آن درین نامه ثبت افتاد.

(۱). مجلس: «گذارند»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۷۱

لمولفه:

بسکه از هر فرقه اسلام دیدستم ستم وقت آن آمد روم گیرم طریق هندوی دادوبیداد از سعود ناروای بد اداکربلا از وی به ثانی دید بس آفت قوی تاخت جیشی پر تناول آن شقی در کربلاقتل وافر کرد در آن قتلگاه خسروی خویش را مأجور خوانده جان گرفت از شیعیان تازه می آید به گوش این نکته را گر بشنوی خاک آن وادی که به از مشک تاتار و ختاخود ز خون کشتگان «۱» شد کارگاه مانوی ای دل خونخوار بی آزار کش هرگز مشوپرو طرز مجوسان باش و رسم پهلوی این چنین مذهب که او را بود در مردم کشی کی روا باشد به دین موسوی و عیسوی گر همی خواهی بدانی این جفاها را سبب از دل ظاهر گذر بنگر به قلب معنوی دل شکستند از که از جد شهید کربلا آنکه از میلاد او بشکست قصر کسروی کشته اندر کربلا اول کرت «۲» هفتاد و دواین زمان [۱۰۱] یک بر هزار افزون از آن قوم غوی بس غمین بود از سر دل خاوری بگذشت و گفت کربلای اولین کی کربلای ثانوی

(۱). ملی: «کشته گان»

(۲). کرت در اصل کَرّه است که در زبان عربی به معنای مرتبه و بار است و به ضرورت شعری این گونه آمده است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۷۲

ذکر تسلط محمود میرزای افغان بر برادر خود شاه زمان و آمدن قیصر میرزا به دربار دولت ابدارگان

تفصیل احوال محمود میرزای افغان این که: در سفر ثانی مملکت خراسان که معزی الیه با نوازشی بی کران روانه دیار افغان شد، در ورود او به ولایت قاینات فوجی قلیل از آنجا برداشته عازم مقصود آمد. در وصول به قندهار، آوازه در انداخت که جمعیتی از ترکان دلیر قاجار به عزم حمایت از رکاب شاهزاده نامدار پی سپارند. حاکمی که از جانب شاه زمان برادرش در قندهار استقرار داشت، ازین اندیشه فرار و محمود میرزا، فیروز و کامران داخل آن دیار خلد آثار [شد] و کامران میرزای ولد خویش را در آنجا حاکم و صاحب اختیار کرده روی به سامان کابل گذاشت. به همین تدبیر که شاهنشاه ممالک ایران حمایت مرا در نظر همت سیر گرفته، بر شاه زمان برادر خویش مستولی و دو دیده او را که هنوز از تماشای جمال شاهد سلطنت سیر نگشته بود، با نیش ستم از حدقه بیرون آورده فارغ بال بر چهار بالش شهریاری تکیه کرد. شاه زمان بینوا را زمان دولت سرآمد و شاهد اقبال محمود میرزا را

از در به در آمد.

فرد:

یک قوم را ز تارک برداشتند تاجیک قوم را جواهر بستند بر جبین فیروز میرزای برادر دیگر خود را که در نشیب و فراز یار و دمسازش بود، به حکم خویش به حکومت دار السلطنه هرات فرستاد. قیصر میرزای ولد شاه زمان که در آن دیار حکمران بود، از فقدان سلطنت پدر و اندیشه ورود عم، «۱» با درد و غم توام [گردید] روی نیاز به درگاه شاهنشاه انجم حشم نهاد و از قراری که ذکر شد، در بلده سمنان با یک زنجیر فیل و تحفی دیگر بی‌عدیل شرفیاب دربار سپهر تبجیل گردید. صاحبقران ضعیف‌پرور، مقدم او را محترم شمرد و اسباب کامرانی او را آماده کرده، قریب سالی در

(۱). ملی: «غم»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۷۳

دار الخلافه طهران از التفات شاهنشاه مروت ارکان و مصاحبت شاهزادگان بهمن‌سان، «۱» با مسرتی فراوان به سر برد. در خلال این احوال، جمعی از خوانین و اعیان افغان از تعدیات محمود میرزا گریزان و به دربار معدلت ارکان که معدن امن و امان است شتافتند و در پایه سریر خلافت مسیر، جبین ضراعت بر خاک مذلّت سوده چنین عرض نمودند که: محمود میرزا با آن همه حمایت و اعانتی که از اولیای دولت دوران عدت دید و از یمن توجهات خسروانی بر صدر مسند سلطنت افغان متمکن گردید، اکنون حقوق ولی‌نعمت را بر عقود «۲» بدل و خود را در کافر نعمتی شهره و مثل ساخته اعتقادش این که، به زور بازوی خویش در اتمام کار برادر و استرداد تخت و افسر پرداخته است. هرگاه خاطر خدیو معدلت مظاهر، عشری از آن مراحم را درباره قیصر میرزا مبذول فرماید، ما جمله متعهدیم که بعد از حصول مقصود، برخلاف شاهزاده محمود، درگاه سپهر نمود را بنده [ای] سرافکننده باشد و دولت جاوید را حاکمی خراج گزارنده. چون زر خالص عرایض خوانین [۱۰۲] افغان خالی از غش می‌نمود، لهذا از پرتو آفتاب التفات شاهانه ذره [ای] شامل احوال قیصر میرزا [شد] و به انعام خنجر مرصع و بند شمشیر مجوهر و احسان خیمه و خرگاه و اوانی «۳» سیم‌وزر و سایر اوضاعی که لازم سلاطین با افسر است، بهره‌ور و هریک از خوانین نیز به اعطای خلّاع فاخره و جوایز متکاثره، قرین افتخاری بی‌حدومر گشته روانه آن بوم‌وبر شدند. به خوانین و سپهداران ولایت افغان فرامین قدر آمین موکده شرف صدور یافت که حصول مأمول او را همت گمارند و عنقریب از جلوس بر تخت موروثش، کامیاب و کامران دارند.

[مصر] ع:

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد.

(۱). ملی: «بیان»

(۲). ملی: «حقوق»

(۳). آبدان‌ها، آب‌خوری‌ها، ظروف (ر. ک: معین، ذیل اوانی).

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۷۴

بخش ۶

بهاریه سال نیکو مآل تنگ‌زئیل مطابق با سنه یک‌هزار و دویست و هفده هجری و دعوت نواب نایب السلطنه عباس میرزا شاهنشاه آگاه را در
سرای خویش

شهریار چهارم اورنگ و قلعه گشای سپهر پر نیرنگ اعنی مهر آینه رنگ درین سال همایون فال بعد از انقضای یک ساعت از شب

سه‌شنبه بیست و هفتم شهر ذی قعدة الحرام از شهر بند حوت به دشت گرگان حمل آهنگ نمود و تنگ چشمان انجم را «۱» که همواره کارشان غارت دل‌های مردم است، اسیر سرپنجه سیاست فرمود. گلشن بدیع که نایب سلطان ربیع است، ختلیان صرصر تک شمال و صبا و هیونان «۲» سحاب توانا و جواهر نفیس ریاحین گران‌بها و طبق‌های سیم‌وزر از اوراق شکوفه و رعنا در پیشگاه حضور خسرو بهار پیشکش کرد و ابر آذار «۳» که خسرو بهار را به منزله مادر است، زادگان «۴» او را سایه بر سر داشت، پس از تربیت اطفال غنچه و ازهار از صدمه باد بهار ازین چمن روی به چمن دیگر آورد. قلعه ارض فیض قرین گلشن به یورش جنود نامعدود سنبل و سوسن مفتوح و پیکر مخالفین دی و بهمن به حکم سلطان فروردین از ضرب دشنه خار و خنجر سبزه مجروح آمد. شاهنشاه صاحبقران به مبارکی عید بهجت بنیان برفراز تخت مسمی به خورشید جواهرنشان که از جمله خدمات و پیشکش‌های حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی

(۱). ملی: «انجم‌زا»

(۲). جمع هیون به معنای شتر، شتر جمازه، شتر بزرگ، هر جانور بزرگ، اسب؛ هیون اصلاً یونانی است (ر. ک):

معین، ذیل هیون).

(۳). ملی و مجلس: «آذار»

(۴). ملی: «ماورادگان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۷۵

اصفهان است، جلوس فرمود و شاهزادگان فیروزبخت به پیرامون تخت آسمان رخت چون خیل انجم بر اطراف حکمران فلک چهارم ایستاده و نامداران هر کشور و سرفرازان هر بوم‌وبر، صف‌برصف جانفشانی را آماده آمدند. آوای توپ‌های تندر فغان و خمپاره‌های «۱» اژدر دهان و نوای نوبت‌خانه سلطنت جاوید ارکان، لرزه بر طاق آبنوسی گنبد گردون انداخت و دست گنجور طبع خاقان همت سیر از افشاندن بدره‌های «۲» سیم وزر به آرایش جیب و دامن هر کهنتر و مهتر پرداخت. خطیب اریب به انشاد خطبه [ای] غریب که از انشای «۳» طبع وقاد حضرت میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی صاحب تاریخ جهان‌آرا [۱] ست، زبان گشاد و سامعه زمین و زمان را از استماع آن خطبه که گوهر کان فصاحت است، زیب و زینت داد.

پس از انقضای بزم شیلان نواب فلک جناب ولیعهد دوران عباس میرزا که صاحب اختیار امور دار الخلافه طهران بود، زحمت قدوم مسرت لزوم شاهنشاه معدلت توامان را [۱۰۳] در سرای دلگشای خویش اسباب طویی «۴» دلکش مهیا و روز دیگر کاشانه شاهزاده خورشیدلقا از قز نزل شهریار توانا طعنه‌زن سپهر مینا آمد. پیشکشی که سزاوار چنین میهمان و شایسته «۵» چنان میزبان باشد و مراتب صداقت و جانفشانی را ترجمان بود، از پیشگاه حضور بحر گنجور گذرانیده و بیش از پیش مورد تفقادات خاطر خطیر همایون گردید. تفصیل آن، موازی یک‌هزار قطعه سنگ آسمان رنگ از چهار صنف «۶» گوهر معادن روم و فرنگ و ده سر اسب مجره تنگ و یکصد نفر هیون نهنگ آهنگ و ده قطار استر صرصر نیزنگ و بدره‌بدره از آن هوش ربای مردم با فرهنگ و تنگه‌تنگه از امتعه و اقمشه رنگارنگ است که محاسب و هم، از حساب ثمن هریک به تنگ و گنج باد آورد را در برابر آنها متاع شرمساری در چنگ است. بالجمله صاحبقران موید را هوای تفرج دشت قیچاق و تنبیه ترکمانان پر شقاق بر سر افتاد و به اجتماع «۷» لشکر انجم حشر فرمان داد.

لمولفه:

زمین آمد به جنبش از هجوم لشکر بی‌مرزمین آمد به نالش از غریوگرد غارتگر «۸»

(۱). ملی و مجلس: «خمپارهای»

(۲). ملی: «بدرهای»

(۳). مجلس: «انشاد»

(۴). ملی: «طوفی»

(۵). ملی: «سزاوار»

(۶). ملی: «صف»

(۷). ملی: «اجماع»

(۸). ملی: «گرگد غارتگر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۷۶

ذکر عزیمت رایات ظفر نشان به صوب گرگان و گرفتن گروگان از ترکمانان واقعه در آن مکان و رجعت به دار الخلافه طهران

طوایف یموت و کوکلان معروف به ترکمان صاین خانی، قرنهایست «۱» در کنار رود گرگان ساکن و همواره تابع حکام استرآباد و باج‌گزاران سروران و شهریاران ایل جلیل قاجار بوده‌اند. درین سال بیگلر بیگی استرآباد از خلاف اندیشی ایشان شکایتی کرد و تنبیه آن قوم ضلالت نشان را استدعایی به عمل آورد.

موکب ظفر نشان به عزم تفرج ولایت مازندران و گوشمال آن قوم خذلان بنیان در یوم شنبه هفتم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و هجده از دار الخلافه طهران حرکت و چند روز در منازل ارم مشاکل ساری و قراتپه و استرآباد به جهت تفرج صیدو شکار و اجتماع «۲» سپاه جزّار و استجمام مراکب هامون سپار متوقف، و پس از آن منزل قراشیخ که محل وقوف ترکمانان است، موقف اردوی سپهر مواقف شد [و] خیام ظفر احتشام را قبه بر سپهر برین سوده، فوج فوج از سپاه نصرت نشان را از هر طرف به اماکن و مساکن ایشان مأمور فرمود. چند روزی نگذشت که خاطر مجموعشان پریشان گشت [و] خرمن‌های اندوخته از آتش یغما سوخته و آلاچیق‌های افراخته از شعله انتقام افروخته آمد. دختران ماه‌پیکر اسیر ترکان پرخاشخر و نسوان قمر منظر دستگیر غازیان مظفر شد. قیمت تنگ شکر ارزان و رواج حقّه گوهر رایگان گردید. اموال آن فرقه منافق از صامت و ناطق به معرض نهب و غارت رفت و به قتل رجال ایشان از دربار اعلی اشارت. پس از آنکه بقیه السیف روی به وادی امان آوردند، مروّت جبلّی بر آن قوم نادان رحمت آورد و جمعی از معارف هر طایفه را با کوچ و بنه به عنوان گروگان برداشته روانه دار الخلافه کرد. از آنجا اعلام ظفر فرجام به جانب چمن کالپوش شقه‌گشا [گردید] و پس از انجام مهام صیدوشکار و تماشا، عطف عنان کرد و منزل چشمه علی دامغان محل نصب رایات [۱۰۴] ظفر اعتلا گردید.

(۱). متن: «و»

(۲). ملی: «اجماع»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۷۷

نوّاب نایب السلطنه العلیّه که در طهران به محارست گنج‌های گران و مراقبت احوال رعایای آن سامان مأمور بود، برحسب احضار در آن منزل دلگشا از شرفیابی رکاب اعلی افتخاری بی‌منتها حاصل نمود. بعد از انقضای بیست روز که کوه و دشت از کبک و نخجیر خالی گشت، به صوب دار الخلافه طهران رکضت آرا [شد] و روز یکشنبه «۱» هفتم شهر جمادی الاول، ساکنان آن خطه فرح‌زا از یمن ورود موکب ظفرلوا شادی افزا گشتند. خریف خرف «۲» دم سردی پیشه کرد و بنیان طرب را با تیشه ستیزه از ریشه

برآورد؛ مریم عهد و خاتون آسمان مهد، والده معظمه شاهنشاه آگاه را عارضه [ای] عارض ذات کامل الصفات شد و معالجه اطبا برخلاف تمنا مزید علت عارضه ذات [گردید].

مثنوی:

از قضا سرکنگبین «۳» صفرا فزودروغن بادام خشکی می‌نمود

از هلیله قبض شد اطلاق رفت آب آتش را مدد شد همچو نفت در عشر اخیر شهر شعبان المعظم، طایر روح پر فتوحش به هوای آشیان غرفات جنان بال همایون فال گشود و بازماندگان خویش را قرین درد و الم ساخته سرای فانی را وداع نمود. در عرصه ری از مصیبت وی فرع اکبر برپا شد و غوغای روز محشر هویدا.

تفصیل این ماجرا را به جز افزایش غصه بینندگان سودی نیست و اعلام این قضیه را اشارتی کافی است. پس از تجهیز و تلقین و نماز، نعش مطهرش را برحسب وصیت حمل و نقل به نجف اشرف نمودند و از آسودن در آن خاک پاک بر مدارج عالیه‌اش در بهشت فرحناک افزودند.

[مصر] ع:

این است حریف ای دل تا باد نیمایی

ذکر تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اخرس و سیاست او در حضور سرکار قدر اقتدار اقدس

در ضمن داستان واقعه سنه ماضیه ذکر شد که حسین خان سردار خراسان با

(۱). مجلس: «شنبه»

(۲). خریف: پاییز؛ خرف: پیر و نادان؛ خریف خرف: پاییز پیر

(۳). ملی: «سرکه انگبین»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۷۸

امرای آن سامان حسب الامر خدیو زمان تسخیر قلعه ارض اقدس را برزده و امان آمدند.

بعد از نزول موکب اجلال به دار الخلافه بی‌زوال، حسین خان، مقدم شاهزاده بی‌همال محمد ولی میرزا، را که در سمنان بود، با سپاهی گران از درگاه خسرو زمان استدعا نمود.

پس از حصول [این] مدعا، حسین خان و امرا قرین استظهاری زیاده [گشته] و جنابش را در شهر نیشابور متوقف و خود با جمعیتی موفور قلعه ارض اقدس را محصور [کرده] و هر رکنی از حصار را یکی از امرا به عهده گرفت. مدت چهار ماه محاصره به طول انجامید و خاطر اهالی آن ارض فیض قرین از طول محاصره و شدت عمل نادر میرزای سردار، فوج فجره ملول گردید.

نادر میرزا تا اندوخته در گنجینه داشت، حرسه قلعه را به فکر مخالفت نمی‌گذاشت؛ چون دستش تهی و لوای اقبالش روی در کوتهی آورد، از بخت نامساعد دست به دفاین و خزاین حضرت رضوی- علیه السلام- دراز کرد و از قنادیل طلا- و نقره و سایر اسباب زرّین و سیمین آنچه سراخ داشت گرفته سکه زد و صرف نمود. به «۱» اینها نیز متقاعد نگشته، تیشه بیداد برپای ضریح سیمین نهاد و از ظهور این جنایت، ابواب غیرت بر چهره اهالی آن ولایت گشاد. حفظه قلعه از امرا و اعیان از اندرون و بیرون با یکدیگر همداستان و در اوایل شهر رمضان المبارک [۱۰۵] هنگام صبحی که شام نکبت مخالفین بد آیت بود، سپاه جرار از اطراف قلعه یورش بردند و حارسین نیز دست از ممانعت برداشته زمام اختیار را به دست حاصرین سپردند. خدمه روضه مطهره به «۲» اندیشه دستبرد سپاه، ابواب رواق عرش مساق «۳» را بستند و به انتظار حکم تقدیر نشستند.

نادر میرزای نادان سگ طبیعت به تصور این که صدور این هنگامه به اذن و اجازه جناب سید کامل و عالم عامل میرزا محمد مهدی است، سراسیمه گشته با جمعی از تابعین ضلالت آیین به سراغ جناب میرزا شتافت و باب روضه مقدسه را از ضرب تبرزین شکسته جناب میرزا را در حرم محترم مشغول به ذکر تعقیبات نماز یافت.

شقاوت جبلی او را محرک و چند زخم کاری به آن مقرب در گاه باری زده روی از آن روضه مقدسه برتافت. علی العجالة بر خنک ادبار سوار و از ممری غیر معهود از شهر

(۱). ملی: «با»

(۲). ملی: - «به»

(۳). مجلس: «عرش ساق»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۷۹

بیرون رفته رهسپر کوه و هامون شد. سپاه مظفر برج و باره را مسخر و سردار و امرا داخل آن ارض خلد اثر شدند. نواب شاهزاده نیز که در نیشابور بود، در عصر همان روز از کیفیت ماجرا آگاه و شب هنگام ایلغار کرده علی الصباح وارد گردید.

نادر میرزا در چهار فرسنگی شهر به خیمه یکی از احشامی آن سامان فرود آمد و اراده داشت که به امید اعانت ممش خان کرد به صوب چناران شتابد. جمعی از روستایان «۱» او را دیده مغلول گردانیدند و بر الاغی وارون سوارش کرده سخره کنان به خدمت نواب شاهزاده کشانیدند. این اوضاع را «۲» که می‌نگریست، بر بخت خویش و آن حرکات شقاوت اندیش به غایت می‌گریست. در خلال این احوال، روح پر فتوح آن سید کامل به غرفات جنان مأوا گزید و در جوار آن بزرگوار مدفون گردید. نواب شاهزاده و امرا سه روز تعزیه جناب میرزا را برپا و کیفیت آن فتح نمایان و گرفتاری نادر میرزای شقاوت ارکان را عرضه داشت سده سینه اعلی داشتند.

در اواخر شهر رمضان المبارک این خبر بهجت سیر در دار الخلافه جنت اثر به عرض دارای مظفر رسید و حکم محکم به آوردن نادر میرزا و اعوانش صادر گردید.

نواب محمد ولی میرزا به والی گری ولایت خراسان مأمور و سردار مزبور و امراء لشکر منصور و اهالی آن کشور از یمن مرحمت خاقان مروت سیر به غایت مسرور آمدند.

موکب اعلی کره بعد اولی قشلامیشی «۳» را در متنزهاات مازندران بهشت نشان از دار الخلافه طهران نهضت آرا و قریب به چهل روز در آن صفحات خلد آیات صیدکنان و عشرت پیرا [گردید] و پس از فراغ از گشت و تماشا، روی سعادت به دار الخلافه بهجت انتما [آورد] و در اواخر شهر ذی قعدة الحرام، مقر خلافت کبری از یمن ورود صاحبقران توانا، طعنه‌زن گنبد خضرا آمد.

نادر میرزا و برادران و پسرانش با سایر اقوام و متعلقان محبوسا [و] مغلولاً در پیشگاه حضور معدلت دستور ایستاده حکم سیاست را به تلافی آن همه خیانت آماده گشتند. شهریار دادگر به نفس نفیس با او مکالمات نمود و مؤآخذات فرمود. از قتل

(۱). ملی و مجلس: «روستایان»

(۲). مجلس: - «را»

(۳). حرکت به سرزمینی گرم در زمستان، به قشلاق رفتن

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۸۰

جناب میرزا انکاری داشت و خود را بری الذمه می‌پنداشت. بعد از جرح لسان و اخراج عینین و قطع یدین به مکافات قتل ذریه سید

[۱۰۶] ثقلین به ضرب دشنه و تیغ دژخیم روح کثیفه‌اش از کالبد خبیثه فرار و اعضا و جوارح پلیدش طعمه کلاب میدان و بازار شد. برادران و پسران و اعوانش، بعضی از عقب آن روان و برخی مبتلای بلای کوری در کنج رنجوری سرگردان آمدند. نسوان و صباای آن طایفه را کوکب بخت از وبال درآمده «۱» از همسری و چاکری نواب شاهزادگان و امرا و اعیان، هم آغوش امید فراوان شدند.

عدالت منتقم حقیقی را ازین معنی می‌توان دریافت که از قرار اظهار، فتحعلی خان جدّ اعلی و همنام این شاهنشاه توانا را نادر شاه جدّ نادر میرزا باعث گشته از میان برداشت و این سمّی جدّ بزرگوار، تیغ انتقام بر جان همنام نادر شاه و سایر اولاد او گذاشت: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ».

مؤلف را درین داستان قطعه [ای] مشتمل بر تاریخ موزون و درین رساله ثبت افتاد. لمؤلفه:

شنیده [ای] تو که فتحعلی اول راهمی به ملک خراسان بکشت نادر شاه
چو جدّ امجد فتحعلی شه ثانی است قصاص آن را این یک کشید از اشباه
چو بود نادر ثانی ز دوده افشارسمّی نادر و ز احفاد نادر گمراه
بکشت فتحعلی شاه ثانی بقصاص زهی عدالت یزدان و بخت شاهنشاه
چنانکه خون سیاوش گرفت کیخسرو گرفت شاه جهان خون جدّ و نیست گناه
نوشت خاوری از بهر سال تاریخش هلاک نادر ثانی بود پدید از شاه

(۱). ملی: «درآمد و»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۸۱

فصل سوم جنگ‌های اول ایران و روسیه

بخش ۱

بهاریه سال نیکو مآل سیچقان نیل خیریت دلیل مطابق با سنه یکهزار و دویت و هجده هجری [قمری] و خبر مداخلت [کشور] روسیه روسیه
«۱» در ولایت گنجه و ایالت حسن علی میرزا و ابراهیم خان در طهران و کرمان

رایت فیروزی آیت صبح اسلام و آیت قلع مادّه کفره شام، اعنی مهر آیین فام درین سال بهجت انجام در صبح چهارشنبه هشتم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویت و هجده «۲» هجری از ساحت مسرت فرجام حوت به عرصه حمل نزول اجلال نمود. سپاه بنی اصفیر ریاحین صفرا رنگ به مداخلت حدود ایران زمین گلشن تاختند و به دعوی برابری با ترکان گلگون چهر سوری پرداختند. از گل‌های حمراوی و ریاحین صفراوی اسلام و کفر باهم مقابل آمدند و به مدد توپ‌های تندر فغان سحاب «۳» و باریدن مهره‌های آتش فعل منجمد آب، یکدیگر را قاطع عروق و مفاصل شدند.

سپهسالار روسی نژاد دی «۴»، خاک ادبار بر فرق ننگ‌وعار بیخت «۵» و در برابر سلطان بهار، تاب توقف و درنگ نیاورده فرسنگ فرسنگ گریخت. و شاقان سنبل و سوسن چون خو برویان گرج و ارمن، حشر سبزه را اسیر آمدند و از همت خسرو ربیع در عالم گلشن بدیع عالمگیر شدند. شکوفه که ایلچی دولت بهار است، با عمری دو روزه از صدمه گلوله هندوی غمام روی از عالم برتافت و سفیر گل نیلوفر با لباسی نیلفام به معذرت این کار نابهنگام «۶» به دربار دارای گلشن شتافت. قوه نامیه که شاهزاده بخارای

(۱). مخفف روسیاه

(۲). مجلس: «هیجده»

(۳). مجلس: «سجابه»

(۴). مجلس: «وی»

(۵). ملی: «بیخت»

(۶). ملی: «تابهنگام»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۸۴

جمرات است، رسولان چرب‌زبان سوسن را با تحف ختلیان «۱» صرصر تک شمال و صبا به درگاه خسرو بهار فرستاد و از دم سردی برادر دی، زبان به شکایت بر بگشاد «۲». افغان هزاردستان زابلستان گلستان هوای دور کردی داشت؛ خسرو گلشن، نوروز [۱۰۷] فیروز را به دعوت وی برگماشت.

ترتیب بزم شیلان نوروزی را شاهنشاه جم جاه بر فراز گاه سپهر دستگاه قرار گرفت و دیوانخانه سلطنت و ایوان خلافت از فرّ ذات همایون رونق پیرار و پار یافت. پس از انقضای بزم شیلان نوروزی به جهت اتمام آن جشن فیروزی، چند روزی به عشرت و بهجت اندوزی به سر شد و بعد از آن شاهنشاه مظفر را به سبب ظهور جسارت روسیان خیره‌سر، عزیمت مملکت باختر منظور نظر آمد.

تبیین این مقال آن‌که: بعد از وصول خبر بهجت اثر تسخیر مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اخرس، بلافاصله خبر ملالت سیر عزیمت روسیه روسیه به صوب ولایت قره‌باغ «۳»، از چهره برقع برگشاد و نوش‌ونیش و مسرت و تشویش باهم مقارن افتاد. جواد خان زیادلولی قاجار حاکم ولایت گنجه، به انهای مسرعان سریع السیر این مراتب را بر رای مملکت آرا عرضه داشت نمود و به استدعای امداد از جانب دولت خداداد زبان ضراعت برگشود. داور عاقبت‌نگر را حفظ ثغور اسلام و حراست جان و مال امت رسول انام، گریبان‌گیر خاطر معدلت مظاهر شد و فرامین قدر آیین به عهده حکام و خوانین مملکت آذربایجان صادر که هریک جمعیتی فراهم آورده بر سبیل استعجال به امداد جواد خان پردازند و خاطر از دغدغه این کار فارغ سازند.

سعید خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه نیز «۴» مأمور آمد که به چاپاری به صوب گنجه شتافته حاکم و اهالی را از توجه خاطر عالی این برگزیده حضرت لایزالی و تعیین سپاه ظفر همراه آگاه و وقایع اتفاقیه را روزبه‌روز عرضه درگاه فلک خرگاه دارد.

تفصیل این حالات و سبب مداخلت آن طایفه کفر علامات از قراری است که- انشاء الله تعالی- در داستان ما سیاتی ذکر خواهد شد. بالجمله چون در این عزیمت، اهتمامی در مهمات ثغور ممالک اسلام ضرور بود، شاهباز همت داور بلند فطرت به انتظام مهمات

هر

(۱). ملی: «خیلتان»

(۲). مجلس: «برگشاد»

(۳). مجلس: «ولایت بردع»

(۴). مجلس:- «نیز»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۸۵

حدود و ناحیت بال همایون فال گشود.

از این‌که امورات ولایت کرمان را چندان نظامی نبود و افغانه ساکن محال سیستان را، گاهی به اقتضای فطرت پلید، رای هرزه در

الفتنه‌جویی میل می‌نمود و حسن خان ولد محمد تقی خان یزدی حاکم آن‌جا را به سبب بی‌حالی و عدم آگاهی در امور ملکداری تسلطی که باید ممکن نه، لهذا حسین قلی خان عز الدینلوی قاجار به احضار او مأمور و ابراهیم خان عم‌زاده به ایالت آن ولایت مسرور و با جمعیتی که نظم آن حدود را ضرور بود، روانه آن سامان و ثغور شد.

ایالت مقر خلافت عظمی که از معظمت خدمات دولت کبری است، به عهده نواب شاهزاده حسن علی میرزا محول و جناب قائم‌مقام صدارت اعظم، میرزا عیسی فراهانی الملقب به میرزا بزرگ را، مباشری امور نواب شاهزاده برگردن ارادت مسجل آمد و حضرت ولیعهد دولت قاهره نواب عباس میرزا، که تا آن زمان فرمانروای دار الخلافه بود، به انتظام مهام مملکت آذربایجان نامزد گردید.

تاریخ مداخلت روسیه در سرحد مملکت ایران از کلک مؤلف تحریر و درین رساله تسطیر یافت: «۱»

خدایا تو آسان بکن کار خلق‌بدا زندگانی که مشکل بود

به ما رسم اسلام آموختی ز کفار این کار باطل بود

به دریا فتادند ایرانیان همان لطف دادار ساحل بود

[۱۰۸] بنی اصفیر آمد به ایران زمین‌ازین آمدن تا چه حاصل بود

بس این عرصه را کار مشکل شده‌بس آن فرقه را فتنه در دل بود

بود در کجا صاحب ملتی که کافر به ملت مقابل بود

ولی شکر لله شهنشاه مافن ملکداریش کامل بود

کجا باک دارد شهنشاه دین که کافر نه قومی که قابل بود

چو عاقل بود باغبان زاغ رایکی سنگ کافی ز عاقل بود

ز اندیشه این فتنه زایل کند کجا کامل ابله چو جاهل بود

(۱). مجلس: «المولفه»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۸۶ کنون عنقریب است تا بنگری که این فتنه از ملک زایل بود

مگر لطف یزدان و بخت ملک‌به دفع عدو این دو عاجل بود

ندانم چه گویم از این ماجرا درین داستان طبع کامل بود

به تاریخ آن زد رقم خاوری‌به ایران ما روس داخل بود

ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت روسیه بی‌ایمان و سبب مداخلت ایشان در ملک ایران و تسخیر ولایت گنجه و قتل جواد خان زیادلوی قاجار

جماعت روس موافق احادیث جناب نبوی- صلی الله علیه و آله و سلم- معبر از بنی اصفیر و در سمت «۱» شمال مسکن و مقر دارند. مملکت روسیه آنچه از ابتدا متعلق به خودشان بوده، همان محال مسکو «۲» است. پس به مرور ایام که سلاطین را قوتی و قدرتی پیدا شد، از اطراف و اکناف باب جدال گشودند و ممالک بی‌نهایت بر مملکت خویش افزودند. حدود ممالکی که اکنون در تصرف دارند، سوای ولایاتی که از ایران متعلق به خویش می‌شمارند، عرضاً از نقطه طرف شمال بسته به دریای منجمد و تا نقطه طرف جنوب پیوسته به خاک دربند، هفتاد و دو درجه تا چهل و دو درجه و سی دقیقه است.

مسافت این عرض پانصد و نود فرسنگ و طول این مملکت از مشرق ولایت سیبر «۳» که متصل به دریای محیط است تا مغرب قرال

«۴» له «۵» هشتصد و پنجاه فرسنگ است.

با آن که اکثر از اراضی شمال و طرف مشرقش غیرمسکون و بیابان است، باز چهل و یک ایالت و محل حکومت دارد. جمعیتش از روی تخمین مهندسین هشتاد کروار است و در السنه اهالی اروپا این سخن غریب معروف و مشهور. در اکثر ولایاتش جبال عظیمه بسیار مرتفع و کوه قاف نیز در آن مملکت واقع است. تختگاه آن مملکت شهر پطرز بورغ «۶» و نهر پالط «۷» از وسط آن جاری است. هوای سمت شمالش به مرتبه [ای] سرد

(۱). مجلس: «سمن»

(۲). مسکو

(۳). سیری

(۴). کشور

(۵). لهستان امروزی

(۶). سن پطرزبورگ

(۷). پالط به نظر همان بالتیک است که مؤلف دریای مجاور شهر را با رود «نوا» که از میان شهر می‌گذرد اشتباه گرفته است؛ مجلس: پالطن

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۸۷

است که اکثر روزها طیور در هوا منجمد می‌شوند [و] هوای طرف جنوبش معتدل است.

میوه آلات در شمال آن نایاب است و در طرف جنوب قدری یافت می‌شود، اما بی‌مزه و کم‌آب. محصولات به دستور معادن طلا و نقره و احجار بدل جواهر آلات در ولایت سیر فراوان است و سایر معادن از قبیل آهن و مس و سرب و قلع در اکثر اماکن بی‌پایان. متاعی که انحصار به آن مملکت دارد، جلود خز و سنجاب و سمور و قاقم است که در ولایات سیر صید می‌نمایند. صنایع غریب ایشان آینه‌های صاف [و] روشن بزرگ یک ذرعی تا شش ذرعی بل زیاده است [و] اغلب صنایع مملکت اروپا را از انگریز و غیره نیز، می‌سازند اما هنوز به آن [۱۰۹] امتیاز نیست.

اهلش به غایت غیور و بی‌باک و بی‌نهایت جسور و غضبناکند. ارباب تواریخ روسیه حکومت و سلطنت روس را در دویت و شصت هجری نوشته‌اند. لقب پادشاهان آن‌جا «زار» «۱» است، مثل فغفور و خاقان و رای؛ اکنون ایمپراطور «۲» می‌نامند و معنی ایمپراطور، شخصی است که بر طوایف مختلفه، بزرگ و فرمانروا باشد؛ یعنی شاهنشاه و این لقب در نزد ایشان به غایت معتبر و دلخواه است.

در آن تاریخ بزرگ روسیه، روریک نام داشته و تا یکصد و بیست و یکسال «۳» بعد از آن تاریخ اوقات به بت پرستی می‌گذاشته‌اند. در سنه سیصد و هشتاد و نه هجری، ولیدیمر «۴» نام بزرگ روسیه از ولایت یونان چند کتاب از دین عیسوی آورد و اهالی روس را به آن دین مایل کرد؛ ولیدیمر را به این «۵» سبب معتبر می‌دانند و او را ثانی پتر کبیر می‌خوانند.

در سنه ششصد و بیست و پنج هجری «۶» جوجی خان بن چنگیز خان ولایات روس را مسخر و جمعی از تاتار را در توقف آن‌جا مقرر کرد. در سنه هفتصد «۷» و هفتاد و چهار دیمتری ایوان ویچ نام در مسکو «۸» خروج و تاتار را اخراج نمود. سی سال بعد از آن،

(۱). تزار

(۲). مجلس: «امپراطور»

(۳). مجلس: «یکصد و بیست سال»

(۴). ولادیمیر

(۵). مجلس: «آن»

(۶). مجلس: «هجری»

(۷). ملی: «هفصد»

(۸). مسکو

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۸۸

امیر تیمور گورکان مسکو را متصرف و قدری لشکر در آنجا متوقف گردانید. در سنه نهصد و دوازده هجری ایوان و سلویج «۱» نام سلطنت یافت و روی لشکر امیر را از آن ولایت برتافت و برخی از ولایات قریق و تاتار را ضمیمه مملکت ساخت.

در سنه یکهزار و دویست و پانزده هجری، قرالین له و سوید با هفتاد هزار سپاه از تاتار و غیره مسکو را گرفته بعد از تاراج آتش زدند و یکصد و بیست هزار نفر از روسیه مقتول شدند. بعد از آن قیدور نامی به سلطنت واقع و چون اولادی نداشت این سلسله منقطع گردید [تا آنکه] برادر زن قیدور، بوریس گودانیف شاه شد و سه سال مملکت روس گرفتار قحطی ناکار آمد و قریب پانصد هزار نفس با قائد مرگ همراه [شدند].

پس از فوت بوریس، مملکت را پادشاهی نبود و در سنه یکهزار و سی و سه هجری، دولت به سلسله پادشاه حال منتقل و میکائیل فتودوریج «۲» را، که از خویشان پادشاهان قدیم و بزرگ جمیع کنایس بود، به دعوی الهام ربّانی پادشاهی حاصل شد [و] با برخی از قرالات فرنگ موافقت ورزید و بعضی از علوم ظاهر گردانید و در اندک زمانی روانه دیار آخرت گردید.

[پس از او] الکسه، ولد میکائیل بر تخت نشست و با جماعت قزاق عهد دوستی بست [و] طوق بندگی سایر مردم را از گردن رعایا برداشت و همت بر آزادی رعیت گماشت و گفت: «رعیت شاه را به منزله فرزند است و اطاعت پدر فرزند را سودمند.» کتب چند در علم آداب تصنیف نموده مردم را آموخت و نوشتجات احکام قدیمه را یکجا در آتش سوخت، با مملکت چین بنای تجارت گذاشت و پس از شش سال راه دیار آخرت برداشت. [او] وصیت نمود که سلطنت در میان دو پسر و یک دخترش قسمت شود [۱۱۰] فتودور «۳» و ایوان از زن اول و پسر دیگرش که پطر نام داشت، از زن ثانی بود.

اگرچه پسر بزرگ بر تخت نشست، ولی با وجود پطر که پسر دیگر بود و کوچکتر، از سلطنت طرفی نبست.

این پطر در سنه یکهزار و نود و هشت هجری متولد و بعد از برادر آرایش تخت و مسند شد. قوانین سلطنت را خود مخترع بود و با صغر سنّ میل به نظام جدید نمود. وقتی

(۱). مجلس: «ویلیویج»

(۲). مجلس: «قپودوریج»

(۳). ملی و مجلس: «قپودور»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۸۹

ایلچی به قرال هولند می‌فرستاد، خود داخل نوکران ایلچی شده روی به سیاحت نهاد.

دو سال در اکثر ولایات، خاصه انگلتره سیر کرد و اکثر صنایع را از کشتی‌سازی و غیره به عمل آورد. بعد از مراجعت مردم را به سیاحت امر نمود و جماعت روس را که تا آن زمان حکم حیوانات داشتند، ابواب انسانیت بر رخ گشود.

در اندک زمانی موازی سی هزار سپاه نظام «۱» آراسته ساخت. و خود اکثر اوقات در میان صالادات «۲» جدید به مشق طَبّیّالی

می پرداخت. از اطراف ارباب صنایع جمع آورد و در قلیل مدتی صنایع روس شهرت کرد. در سنه یکهزار و یکصد و هفده، شهر پترپورغ را بنا نهاد و مدت چهار ماه در طرح آن به فکر دورودراز افتاد. پورغ در لغت روس به معنی بندر کوچک است. قرال سوید در طرح آن شهر به او حسد بردند و با او جنگ‌ها کردند. در اول پتر مغلوب بود [اما] در آخر [امر] ایشان را منکوب می نمود.

[پتر] با دولت عثمانی در کنار رود پروس مقابله کرد و چون در برابر شوکت آن دولت قدرتی نداشت، زنش کترین «۳» تحفه بسیاری به جهت صدر اعظم روم که سرعسکر بود، فرستاده بنای صلح گذاشت. صدر اعظم به علت همین خیانت در دولت مقتول شد و از صدر زندگانی معزول آمد. بعد از آن پتر مزبور به سیاحت نمسا «۴» و پاریس پرداخت و بعد از مراجعت به مدد لشکر، قلعه‌جات و لنگرگاه‌ها و کشتی‌های جنگی در بنادر روسیه ساخت «۵» شهرها و عمارت‌ها بنا نهاد و رودخانه‌ها پست کرده و چشمه‌ها احداث نموده، قوانین تازه در مملکت ازو به جا افتاد. در اجرای سیاست قدری تندخو بود و به این سبب دوست و دشمن از او احتراز می نمود. او را ولدی الکسس نام دیوانه بود و به حکم شریعت عیسوی پسر را مسموم نمود [و] کترین زن خود را بر تخت نشاند و خود تخت بدل به تخته گردانید.

کترین، مردم ضعیف حال را از خراج معاف کرد و تفرقه روس را از هر ولایت جمع نموده و آداب نیکو در دولت نهاد روی به دیار آخرت آورد. در هنگام مردن الکسس نام پسرزاده پتر اول را که دوازده ساله بود، ملقب به پتر ثانی کرده جالس سریر سلطنت نمود [و] پس از سه سال به مرض آبله بمرد.

(۱). مجلس: «سوار نظام»

(۲). Saldat - صالادات؛ سالدات: سرباز

(۳). ملکه کترین

(۴). اتریش

(۵). ملی: «بتاخت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۹۰

در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری «کونین آن»، دختر ایوان که پسر «۱» پتر اول بود، خویش را پادشاه شمرد. در آن ایام جماعت افغان به ایران آمدند. شاه سلطان حسین صفوی از فرط اضطراب به دولت روس متوسل و امداد از ایشان خواست. کترین آن، جمعیتی به طرف دربند و رشت فرستاده هنگامه‌ها آراست. شاه [۱۱۱] طهماسب هم که از اصفهان به مازندران به طلب امداد آمده بود، اسماعیل بیگ نامی از نوکرهای وزیر اعظم را نزد روسیه به رشت فرستاده عهدی بستند و بالاخره به سبب تدبیر نادر شاه افشار عهد را شکستند. تبیین این مقال آن که نادر شاه پس از آن که بر مملکت مسلط شد، در باطن آدمی به دولت روس فرستاده عهدی بست و حکمی گرفت که روسیه از حدود ایران بیرون روند و همان حکم را در جزو به دست یکنفر جارچی داده در ظاهر او را به اسم محصل فرستاد. روسیه به قاعده نظامی که داشتند، اطاعت حکم را لازم دیدند و به دیار خویش عازم گردیدند. قدرت و صولت نادری به همین تدبیر شهرت کرد و بی خبران از کار چنین یافتند که روس از هیبت حاکم نادری حدود ملک ایران را خالی کرده و روی به دیار خویش آورده است.

بعد از فوت کونین آن، طفلی دو «۲» ساله ایوان نام را که خواهرزاده او بود، بر تخت نشاندند. الیزابت «۳» دختر پتر اول آن طفل را مسموم و خود پادشاه آن مرزوبوم شد.

پس از او پادشاهی به پتر ثالث رسید و به علت بدخویی پس از شش سال به دست روسیه مقتول گردید. زن او که مسمات به

کتراین ثانی «۴» و ملقب به خورشید کلاه و دختر پادشاه نمسا بود، پای برپایه تخت سلطنت سود. او زنی صاحب عزم و رزم و رای و تدبیر و مایل به امورات خیر بود و قوانین تازه در مملکت احداث نمود. [کتراین] ایل کریمیه را که تابع روم بودند با جزیره ایشان ضمیمه مملکت [خود] کرده هر حد را به حاکمی سپرد و در شهر مسکو دار الشفا بنا نهاد چشمة خوشگوار بیرون کرد. دولت روم را به اکراه راضی ساخت که کشتی‌های روس و سایر قراالات که به روس می‌روند، مانع نشوند. صورت پتر اول را در بالای «۵» سنگی نصب نمود و در پترپورغ و غیره دبستانات

(۱). با توجه به مطالب مذکور در این صفحه و صفحه پیشین، احتمالاً «برادر» درست است؛ یعنی کوین آن، دختر ایوان برادر پتر اول.

(۲). مجلس: «ده»

(۳). مجلس: «آلیزابت»

(۴). کاترین دوم

(۵). مجلس: «بالای»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۹۱

و مدارس پرداخت و راه مسکو را نیکو ساخت.

در اوایل دولت سلطان شهید، مرتضی قلی خان برادرش نزد خورشید کلاه شتافت و به سبب حسن جوانی اعتباری تمام یافت. در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش، اریکلی خان والی گرجستانات به سبب تعرض کوه‌نشینان داغستان و غیره پناه به خورشید کلاه برد و عهدی فی مابین بسته شد که روسیه به جهت دفع جماعت مزبوره امداد دهنده اریکلی خان [باشد] و اهالی آن‌جا رشته متابعت روس را برگردن نهند.

چهار سال بعد از آن امضای عهدنامه به تفلیس رسید و معادل شصت هزار منات که پانزده هزار تومان این زمان است، به صیغه موجب اریکلی خان از آن دولت معین گردید. گداویچ نامی را که در عهد دولت صاحبقران موید نیز- از قراری که ذکر خواهد شد- به ایران آمد، به گرجستان فرستاده سردار کردند و با جمعیتی وافر روی به کوهستان قفقاز آوردند. چون قرار معاهده این بود که شهر تفلیس به تصرف روسیه داده نشود، لهذا گداویچ مزبور در قفقاز نشسته طرق کوه و هامون را به جهت عبور عراده درست می‌کرد و انتظار می‌برد که هر وقت امدادی [۱۱۲] ضرور شود، به اذن اریکلی خان به صفحات گرجستان رود. یک دفعه با قلیل آدمی به عزم مهمانی به تفلیس وارد و باز به محل اردوی خویش برگشت.

در سنه یکهزار و دویست و نه، از قراری که در کیفیت احوال سلطان شهید ایراد شد، آن پادشاه مغفور به سبب همین جسارت که از اریکلی خان صدور یافت، به تسخیر دیار تفلیس شتافت. والی بدعاقبت از راه وفور غروری که داشت، وقتی گداویچ را به جهت امداد احضار نمود که کار از کار گذشته بود. والی مزبور به کاخت و کارتیل گریخت و باز به دامن دولت روس آویخت. خورشید کلاه با گداویچ متغیر گشت و معادل شصت هزار لشکر به سرداری ولیریان روباف «۱» نام که یک پایش از طلا و در ایران معروف به قزل ایاغ و خورشید کلاه از مصاحبت او ترده‌ماغ بود، به تسخیر ممالک ایران روانه گردانید.

مشار الیه به ولایت دربند آمده آن‌جا را متصرف و روی به قشلاق مغان آورده در آن‌جا متوقف شد. به گداویچ حکم رفت که بدون تعرض به شهر تفلیس در گرجستان

(۱). والرین زوبوف

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۹۲

مانده و در حقیقت پشت سر «۱» قزل ایاغ باشد. در آن اوقات سلطان شهید از سفر خراسان مراجعت و در دار الخلافه طهران مصمم عزیمت مملکت آذربایجان بود که رهبان این دیر پرفسوس به رحلت خورشید کلاه پادشاه روس ناقوس کوفت. مدت سلطنت او بیست و پنج سال بود. پاول نام پسر او که بسیار بی عرضه بود، به قانون دولت پادشاه شد و چون به سبب مادر کینه «۲» قزل ایاغ را در دل داشت، احکام متعدده به ینارالان «۳» لشکر ابو اجمعی او نوشته و قشون را متفرق ساخته، او را متفرق ساخت و او را تنها گذاشت.

قزل ایاغ نیز ایاغ امید را از صهبای حصول مرام خالی دیده به عقب لشکر روان گردید؛ گداویچ مأمور به توقف شد. بعد از پنجسال اهالی روس پاول را مقتول و پسرش الکسندر پاولیچ را در سنه یکهزار و دویست و شانزده بر تخت نشاندند و او بیست و پنج ساله بود و وزرای پدر را تبدیل نمود. اذن پوشیدن لباس الوان به هرکس داد و چند نفر کپیتان را با تدارک سه ساله به سیاحت دریا فرستاد. مدارس متعدد بنا نهاده علوم غریبه شایع ساخت و به محاربات عظیمه با ناپلیون پادشاه فرانسه و سایر قراتل پرداخت. طایفه یهود را که ذلیل بودند، عزیز کرد و به حسن تدبیر، سی هزار یهود را به دایره ملت عیسوی آورد. اریکلی خان والی، روی از عالم برتافت و به حکم پادشاه روس، گرگین خان ولد او را گداویچ بر مسند والی گری نشاند. میانه پسران اریکلی خان نزاع دست داد. الکسندر میرزای ولد اکبرش، روی نیاز به درگاه حضرت صاحبقران ضعیف نواز نهاد و الکسندر پاولیچ پادشاه روس به فکر مداخلت در خاک ایران افتاد [از اینرو] یکی از وزرای خود را، که نام زحلش «۴» «سیسیانوف» «۵» و در ایران به سبب ظرافت اتراک آذربایجان معروف به ایشپخدر «۶» بود، با سپاهی گران از صالادات و سواره قزاق [۱۱۳] و توپخانه و قورخانه، به

(۱). ملی: «پست شد»

(۲). ملی: «کینه»

(۳). جمع ینارال، مترادف جنرال در زبان انگلیسی است.

(۴). زحل + ش؛ نام یکی از سیارات منظومه شمسی است که قدما آن را نحس اکبر می دانستند؛ نام زحلش: نام نحسش.

(۵). اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ او را سیستانلو خوانده است (اکسیر التواریخ، ص ۳۰۶).

(۶). عباس اقبال در کتاب تاریخ مفصل ایران، صفحه ۷۷۸، واژه ایشپخدر را تحریف شده inspectot می داند، به معنی بازرس و مفتش.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۹۳

صوب تفلیس روان و گداویچ را احضار کرد. گرگین خان خفیف العقل ایشپخدر را راه داد و باب بلائی چنین به دست حماقت بر چهره دودمان ولات گرجستان برگشاد و پس از اندک زمانی روی به سفر آخرت نهاد. ایشپخدر، ددهفال، زن او را با جمیع صغیر و کبیر والی زادگان و متعلقان خواست که به پترپورغ روانه نماید، ددهفال از غیرتی که داشت، یک نفر از ینارالان روسیه [را]، که ینارال لازار می گفتند، به ضرب قمه به دست خویش بکشت. بالاخره جمیعا را به زور روانه و این معنی زوال دولت ولات گرجستان را بهانه شد: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ».

طهمورث میرزای ولد گرگین خان از گرجستان فرار و به درگاه عالم مدار آمده قرار یافت. ایشپخدر مردی متهور و بی باک بود و از فرط تهور مداخلت به خاک ایران را خیال نمود. به محال جار و تله، بارها لشکر کشید و خون بیگناهان را با خاک راه یکسان گردانید. پس در شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و هجده بر سر گنجه تاختن آورد و جواد خان زیادلوی قاجار این

مراتب را به دربار سپهر مدار عرض کرد. از قراری که سابقا ذکر شد، قشون آذربایجانی مأمور به امداد شدند و سعید خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه به چاپاری روانه نزد خان جواد [گردید].

بالجمله قبل از آن که قشون آذربایجان برسد، ایشپخدر قلعه را محاصره نموده «۱» دست به انداختن توپ‌های صاعقه نشان گشود. جواد خان با آن که قدرتی نداشت، با قلیل جمعیت خود با سپاه روسیه بنای زدو خورد گذاشت. بالاخره شمس الدینلویی نصیب بیک «۲» نام که از نوکرهای نمک به حرام او بود، با جمعی از ارامنه گنجه از صف او جدا شده به سپاه روس پیوستند و به سبب این پیوستگی، رشته امید جواد خان را با اهل قلعه از هم گسستند. ایشپخدر حکم به یورش نمود. اهالی قلعه مردانگی‌ها کردند، ولی سودی نبخشود. «۳» صالادات روسیه از برجی که مستحفظ نداشت صعود کرده قدم بالا گذاشت.

کوتاهی سخن، در غره شهر شوال المکرم سنه مزبوره، شهر گنجه مسخر و تا سه ساعت قتلی وافر در آن دیار خلد اثر واقع و جواد خان را شربت شهادت نافع آمد. یک

(۱). مجلس: «نمود»

(۲). ملی: «نیک»

(۳). مجلس: «نبخشید»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۹۴

پسر او نیز کشته گشت و خون سایر کشتگان «۱» از حساب در گذشت. ایشپخدر حصار گنجه را از مسلمانان خالی ساخت و خود با قشون و ارامنه ملعون به توقف پرداخت. از وقوع این فتح، ایشپخدر به غایت مغرور گشته رسل و رسائل به استمالت خوانین قراباغ و ایروان فرستاد. خوانین نیز بدون ملا-حظه رفتار آن جماعت با والیان گرجستان، واهمه از قتل جواد خان و اهل گنجه کردند و به اجوبه «۲» [ای] نرم نرم او را بر سر هوس آوردند.

ابواب بلائی چنین بر روی ایران و ایرانی باز شد و عقاب رایات پادشاه اسلام را به مجادله کفره ظلام، نوبت پرواز آمد. تاریخ قتل جواد خان از کلک مؤلف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

ل مؤلفه:

قتل جواد خان نکونام از ارس در گنجه گشت واقع و نامی بماند از آن

در راه دین چو عاقبت [۱۱۴] ای دل شهید گشت باشد مقام و مسکنش آماده در جنان

می جست سال قتل وی از طبع خاوری اندیشه گفت وای ز قتل جواد خان

ذکر مراوده محمد خان قاجار حاکم ایروان با روسیه بی‌ایمان و مأموریت نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا به استمالت محمد خان نادان و حرکت رایات ظفر نشان به سلطانیه و آن سامان

از قراری که ایراد شد، ایشپخدر بعد از فتح قلعه گنجه، به استمالت خوانین آذربایجان پرداخت. محمد خان قوانلوی قاجار که در بدایت دولت پایدار به ایالت ولایت ایروان برقرار شد، با او به موافقت در ساخت؛ یعنی جعفر قلی خان دنبلی که نزد روسیه

(۱). کشته گان

(۲). اجوبه: جمع جواب؛ پاسخ

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۱۹۵

رفته رشته اطاعت ایمپراطور «۱» را بگردن گرفته بود، با کلبعلی خان نخجوانی او را محرک شدند و چون شیطانی که به قالب انسانی رود، راهش را زدند. شاهنشاه صاحبقران را بعد از اطلاع بر این داستان عرق حمیت اسلام به حرکت آمد و چنین مرکوز ضمیر انور شد که: محمد خان را به نصایح التفات آمیز ملوکانه از فکر سازش با روسیه باز دارند و چون قلعه ایروان در حقیقت کلید باب مملکت ایران است، آنجا را به دست آورده همت بر نظم برج و باره گمارند.

نخست حسب الامر الاعلی، جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم مراسله [ای] غضب آمیز به ایشپخدر سردار روسیه مرقوم و به دلایل موجه بعضی مباحثات عاقلانه و برخی مواخذات ملوکانه در آن معلوم آورد و مصحوب معتمدی از خود نزد او روان کرد و پس از آن به جهت انجام کار ایروان و استمالت محمد خان نادان، نواب نایب السلطنه عباس میرزا با سپاهی بی کران، مأمور مملکت آذربایجان [شد] و جناب میرزا محمد شفیع معزی الیه که از جمله عقلای روزگار و حکیم عقل ذو فنون را در دبستان معرفت آموزگار بود، در آن سفر مشیر و مشاور و صاحب اختیار کار شاهزاده گردون وقار گردید.

از امرای نامدار قاجار، سلیمان خان نظام الدوله و مهدی قلی خان و علی خان قوانلو و رضا قلی خان و مهدی قلی خان دولو و پیر قلی خان شامبیاتی و نجف خان سپانلو و الله ویردی خان خزینه دارلو، به التزام رکاب نواب شاهزاده نامزد [شدند] و خارج دار الخلافه طهران محل نزول موکب شاهزاده خورشید مسند شد.

صاحبقران آگاه به جهت تماشای سپاه و نظم قبه و خرگاه و التفات با شاهزاده فلک دستگاه، آن معسکر نصرت اثر را به وجود همایون مشرف و قامت قابلیت نواب شاهزاده را به یک ثوب زره پولادی، که دست به دست از جوجی خان بن چنگیز مانده بود، قرین انواع عز و شرف فرمود و شاهزاده بهرام انتقام، با سپاهی خون آشام در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و هجده از خارج دار الخلافه طهران به صوب مملکت آذربایجان نهضت «۲» نمود. از امراء آذربایجان و غیره الکسندر «۳» میرزای والی زاده تفلیس و احمد خان مقدم بیگلر بیگی مراغه و تبریز و

(۱). مجلس: «امپراطور»

(۲). ملی: «رخصت»

(۳). ملی: «الکسندر»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۹۶

اغورلو خان ولد جواد خان [۱۱۵] حاکم گنجه و ابو الفتح خان پسر ابراهیم خان جوانشیر و عباسقلی خان حاکم نخجوان، به التزام اردوی ظفر شکوه توامان [شدند] و از سران و سرکردگان سپاه ظفر پناه، علی قلی خان شاهیسون و نجف قلی خان گروس و محمد خان افشار خمساوی و شاهرخ خان کرمانی با دستجات خویش به اتفاق موکب فیروزی کوکب والا روان آمدن. چند روز [ی] به جهت اجماع مواکب و استجمام مراکب در دار السلطنه تبریز آسودند و شخصی از معتمدین را با ارقام قدر آیین به استمالت و نصیحت محمد خان و سپردن قلعه ایروان، روان نمودند. شاهنشاه مظفر پس از روانه داشتن شاهزاده خورشید افسر، ایام عاشورا را به جهت تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیه و الثنا- در دار الخلافه طهران اقامت نمود و در اواسط شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و نوزده با جمعی از گندآوران عرصه جدال به عزم ییلامیشی «۱» روی سعادت به چمن سلطانیه آورده [و] در اواخر ماه مذکور در آن چمن بهجت ظهور، نصب خیام احتشام فرمود و همواره منتظر اخبار از طرف فرزند مسعود نامدار می بود.

[مصر] ع:

تا چرخ چه حقه بازی آغاز کند

ذکر قتل حاجی خلیل خان سفیر دولت ایران در بندر بمبئی «۲» هندوستان و آمدن ایلچی دولت کمپنی به عذرخواهی آن و سفارت محمد

نبی خان در عوض مشار الیه به آن سامان

از قراری که در وقایع سال قبل ایراد شد، حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار به اتفاق جنرال ملکم بهادر خان به سفارت مملکت هندوستان مأمور آمد. بعد از ورود به بندر بمبئی، کارگزاران فرمانفرمای هند مقدم او را محترم شمرده و کمال عزت و احترام از [۱] و به عمل آورده عمارتی ملوکانه به جهت او و همراهانش خالی کرده در آنجا منزل

(۱). بیلامیشی: حرکت به سرزمینی سرد و خنک در تابستان.

(۲). ملی: «یمبی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۹۷

نمود. و نیز به جهت احترام ایلچی معادل دویت نفر صالادات هنود با چهار نفر کپیتان از اهالی انگریز کشیک او را معین و عزت سفیر مزبور را تعیین این جمع دلیلی مبرهن آمد.

روزی هنگام غروب آفتاب که وقت زوال عمر سفیر کامیاب بود، چند نفر از نوکرهای او به سبب فراغت و تفنن تفنگی به جهت طیوری که بر فراز بام و شاخ درختان نشیمن داشتند، می‌انداختند و آن حیوانات بیگانه را هدف تیر بلا می‌ساختند، چون جماعت هنود «۱» مثل طایفه مجوس، صید وحوش و طیور بی‌آزار را که زند بارش می‌خوانند، نوعی از ظلم فاحش بل افحش می‌دانند و تا ممکن دارند به قصد حیوانات بی‌آزار تیغی نمی‌رانند، لهذا کسان ایلچی را از تعرض به آن حیوانات مانع و به اعتقاد خود این ظلم فاحش را دافع آمدند. بالاخره کار به مشاجره کشید و غوغایی شدید ظاهر گردید. حاجی خلیل خان که در غرفه [ای] از غرفات منزل داشت به جهت رفع هنگامه قدم به زیر گذاشت. یکی از نوکرهای او چنین گمان کرد که ایلچی به جهت تحریک و تحریص دعوا خواسته بنفسه متوجه شده، لهذا دست به شمشیر برده روی به سوی [۱۱۶] کپیتانی که نوبت کشیک او بود، آورد. کپیتان مزبور نیز چنین تصور نمود که این حرکت به اذن و اجازه سفیر است، بنابر آن طبل جنگ نواخت و صالادات هنود را مأمور به انداختن تفنگ ساخت. گلوله [ای] از تفنگ هندوی قضا پران گشته بر سینه حاجی خورد و در همان لحظه قالب تهی کرده بر جای مرد.

فرد:

قضا چون به گردون فروهشت پرمه عاقلان کور گردند و کر حاکم آن شهر چهار نفر کپیتان مزبور را با دویت نفر صالادات مذکور گرفته در حبس گذاشت و این کیفیت را به فرمانفرمای هندوستان معروض داشت. مارکویس لارد ولزلی، وزیر دولت بهیه انگریز که در آن اوقات فرمانفرمای هند بود و مردی عاقل و دانشمند می‌نمود، فی الفور عریضه [ای] ارادتمندانه به دربار شاهنشاه یگانه عرضه داشت نموده مستر منستی نام انگریز [ی] بالیوز بصره را با جمعی از معارف ولایت

(۱). هندیان

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۹۸

انگلتره و هند با لباس‌های نیلی فام، که نشانه ماتم و سوگواری است، روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و به عذرخواهی این مطلب به نوعی که سزاوار بود پرداخت. سفیر مزبور در چمن سلطانی به اردوی ظفر شکوه مشرف گردید و پس از تشرف به انجمن حضور و گذراندن تحف و پیشکش نامحضور چنین به عرض رسانید که: کاری نابهنگام از دست قضا صدور یافت و سفیر دولت علیه به این طریق در هندوستان روی از عالم برتافت.

اکنون چهار نفر کپیتان با دویت نفر صالادات در زندان‌خانه منتظر حکم شاهنشاه یگانه می‌باشند؛ هرگاه فرمایش اعلی صادر شود، همه با دست‌های بسته به درگاه عرش اشتباه حاضر آیند.

شاهنشاه مروت دستور که صدور اینگونه امور را ناشی از تقدیرات ایزد غفور می‌دانست، جوابی مرحمت آمیز ادا فرمود و کپیتانان و صالدهات‌های مزبور را به یک فرمایش از محبس آزاد نمود. محمد نبی خان همشیره‌زاده حاجی خلیل خان که مردی با ثروت و مکت و صاحب کمال و معرفت بود، در ثانی مأمور به سفارت آمده به اتفاق مستر منستی مزبور و اوضاعی شایسته روانه آن حدود و ثغور شد.

در باب امداد دولت بهیه انگریز، در دفع روسیه فتنه‌انگیز از جانب اولیای شوکت با تمیز به سفیر مذکور اشارتی شد که با فرمانفرمای هندوستان این سخن را گفت و شنید نماید و گنجینه این تمنا را در گشاید. بالجمله در روز ورود او به بندر بمبئی معادل دویست هزار جمعیت به استقبالش پرداختند و او و همراهانش را با عزتی تمام وارد شهر ساختند و در منزل مصفا مأوا یافتند. هر روز به طرزی تازه عیشی مهنا به جهت او برپا نموده و مدت پنج ماه در آن ولایت به عیش و راحت به سر برده در بستر کامرانی غنود. روزی سفیر مزبور را تکلیف به تماشای جنگ غراب نمودند و محمد نبی خان و همراهانش از ضرر و «۱» خسارت بی‌نهایت غافل بودند. توپچیان [۱۱۷] آتش‌فشان توپ‌های صاعقه‌نشان را به غرابی که در حوالی ساحل لنگر انداخته بود و مبلغ ده هزار تومان قیمت داشت، «۲» بسته و گلوله‌های توپ را نیم گرم کرده صواعق دریا شکاف افروختند و در لحظه [ای] غراب مزبوره را با آنچه در آن اندوخته بود، سوختند.

(۱). ملی: «ضرور»

(۲). ملی: «واسب»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۱۹۹

سفیر مزبور از آن‌جا به ولایت بنگاله شتافت و مدت یکسال نیز در آن دیار از عیش و عشرت و کامرانی کام دل حاصل یافت. مبلغ پنجاه هزار تومان در عوض خون حاجی خلیل خان به ولدش آقا محمد اسماعیل داده شد وجهی نیز معین همه ساله در وجه او بنا نهاده [شد]. چون فی مابین دولتین انگریز و روس در آن اوقات مصالحه بود، لهذا در باب مطلب امداد که ذکر شد، فرمانفرمای هندوستان به هیچوجه اقبال ننمود. سفیر مزبور بعد از ادای رسوم سفارت به صوب ایران منصرف و در ازای «۱» آن خدمت نمایان، به منصب وزارت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس سرافراز گشته در دارالعلم شیراز متوقف شد. تاریخ قتل حاجی خلیل خان ایلچی از کلک مولف تحریر و در [۱] این روزنامه‌چه تسطیر یافت.

لمولفه:

سفیر ایران در هند شد قتل جفا هزار حیف ز فقدان آن سفیر جلیل
ملک به فرقه تجار و معتبر در دهر وطن به عرصه قزوین و مفتخر از ایل
عبث بکشتند او را مخالفان هندوز ضرب تیر جفای هنود گشت قتل
بین ارادت او را که بسکه دولتخواه به راه خدمت شه کرد جان خویش سبیل
درین مقدمه ناگهان برفت از یاد خلیل و نیت او قصد قتل اسماعیل
چو یافت خاوری از این مقدمات خبر به سال کرد رقم آه قتل حاج خلیل

(۱). ملی: «از آء»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۰۰

ذکر حرکت نواب نایب السلطنه به صوب ایروان و مجادله او با طایفه روسیه بی‌ایمان و وقایع اتفاقیه در آن عهد و اوان

نواب نایب السلطنه بعد از فرستادن معتمدین چرب‌زبان به استمالت محمد خان به صوب ایروان چند روزی به جهت آسایش سپاه کینه‌خواه در دار السلطنه تبریز متوقف و در روز چهاردهم شهر صفر المظفر، موکب ظفر از آن‌جا حرکت کرده در محال نخجوان، از کیفیت وفور استکبار و استنکار محمد خان در اجرای خدمت واقف شد و مشخص گردید که مشار الیه را دیو جهالت و سوسه کرده و در پشت دیوار مخالفت پناه آورده است و معتمدی نزد ایشپخدر سردار روسیه فرستاده او را در عزیمت ایروان و سپردن قلعه، ابواب هوس بر رخ گشاده است و ایلات حول وحوش ایروان را بعضی به قلعه آورده و جمعی دیگر را روانه سرحدات قارص و وان «۱» و بایزید کرده است.

نواب نایب السلطنه را غیرت جنگی حرکت نمود و بلا تأمل بر مرکب ایلغار سوار گشته به صوب ولایت ایروان نهضت فرمود. روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر صفر المظفر در کنار رودخانه زنگی، نیم فرسنگی ایروان نزول [۱۱۸] اجلال دست داد و بلا- تأمل سنگرهای متین به جهت آسایش لشکر ظفر قرین در آن سرزمین بنا نهاد روز اول ورود، اهالی قلعه خیرگی «۲» بنا نهادند و به انداختن توپ‌های آتش‌فشان ابواب بلا بر چهره گشادند و توپچیان معسکر همایون نیز به افکندن گلوله‌های توپ و خمپاره اژدر دهان قلعه گیان را جواب‌های با صواب دادند.

چون ایلات حوالی ایروان از خیالات بی‌حاصل محمد خان به محالات حدود روم متفرق گردیده بودند، مهدی قلی خان قاجار دولو با معادل شش‌هزار سوار جزّار به کوچانیدن آنها مأمور و با ارقام لازمه به عهده پاشایان دولت عثمانی روانه آن حدود و ثغور شد. بعد از وصول مهدی قلی خان به سامان روم، پاشایان آن مرزوبوم به قدم صداقت پیش آمده «۳» ایلات کنگرلو و قاجار را تسلیم کردند و مشار الیه آنها برداشته و

(۱). ملی: «دوان»

(۲). ملی و مجلس: «خیره‌گی»

(۳). ملی: «آمد و»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۰۱

طبل رجعت کوفته روی به اردوی کیوان پوی آوردند.

ایشپخدر نیز با مساوی بیست‌هزار صالادات آتشبار و شش‌هزار سوار جزّار و سی عراده توپ صاعقه‌بار، به سبب دعوت محمد خان ایروانی قاجار، به جانب اردوی ظفر شعار رهسپار بود. در محال پنبک ناگاه به مهدی قلی خان دچار و از دو طرف نایره قتال پر شرار آمد. مهدی قلی خان جمعی را «۱» به راندن ایلات معین و خود با معادل هفتصد «۲» سوار که همراه داشت، حایل آن سیل بنیان‌شکن شد. تاب مقاومت در برابر آن خیل سرشار نیاورده و همه‌جا جنگ [و] گریز کرده خود را به معسکر نواب شاهزاده رسانید و ایلات مزبور صحیحا [و] سالما وارد گشته، هر طایفه در قریه و قلعه [ای] که متعلق به ایشان بود، ساکن گردید. سپهسالار روسیه با آن افواج عفريت مانند، همه‌جا منزل به منزل رانده روز چهارشنبه هجدهم شهر ربیع الاول در حوالی اوچ کلیسیا «۳» سه فرسنگی ایروان نزول نمود.

جمعی از [سپاهیان] روسیه در همان روز حصار اوچ کلیسیا را خالی تصور کرده روی به دخول قلعه آوردند. قلیلی از جزایرچیان سپاه ظفر پناه که به محافظت آن‌جا مأمور بودند ساکت نشسته و تفنگها بر سر دست درآورده، روسیان را که به نزدیک قلعه رسیدند، به یکبار هدف تیر بلا گردانیدند. برخی بی‌روح گشته [و] بعضی دیگر مجروح خود را به معسکر ایشپخدر رسانیدند. قراولان اردوی شاهزاده در غروب همان روز این خبر را داده نواب نایب السلطنه، علی قلی خان شاهسون «۴» را که مردی تجربه

کرده و کار آزموده بود، در همان شب با جمعی از سوار به اوچ کلیسیا فرستاده مقرر فرمود که از کار خصم کینه‌خواه آگاه و او را از فکر شبیخون انداخته تا طلوع صبح لوای محاربت افراخته باشد.

نواب اشرف در صبح پنجشنبه نوزدهم شهر مزبور محافظت اردو و سنگر را به

(۱). ملی: «مهدی قلی خان را جمعی»

(۲). ملی: هفصد

(۳). اوچ: در ترکی به معنای سه؛ اوچ کلیسا: سه کلیسا. نام محلی است در دو فرسخی ایروان که سه کلیسا در کنار هم قرار دارند و نزد آرامنه از اماکن متبرکه است و گویند زمانی حضرت مسیح (ع) بر یکی از پیشوایان ظاهر شده. از بین این سه کلیسیا که تقریباً در کنار هم قرار دارند، وسطی از همه بزرگتر و سقف و دیوارش همه از سنگ ساخته شده است. (ر. ک: گنج دانش، ص ۱۱۱۲). مادام دیولافوا در سفرنامه کلد و شوش خود شرح مبسوطی در مورد این مکان نگاشته است.

(۴). مجلس: «شاهیسون»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۰۲

عهده جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم و احمد خان مقدم، مقرّر و با افواج قاهره و توپخانه شاهره روی سعادت [۱۱۹] به مقابله روسیه بداختر آورد.

در حوالی قلعه اوچ کلیسیا مقابله آن دو دریای بلا-رو [ی] داد. ایشپخدر بنای سپاه با نظام خویش را بر سه قلعه نهاد و توپ‌های صاعقه‌فشان را در میان سه قلعه پیادگان آتش‌فشان قسمت نموده خود در وسط قلاع آتشین، مانند شیطان لعین که فطرتش از نارنیران است، بار اقامت برگشود. حسب الامر نواب شاهزاده آزاده، سلیمان خان قوانلو و مهدی قلی خان دولو به نگاهداری میمنه و میسر، نامجو و ضبط جناحین را پیر قلی خان شامیاتی و علی خان قوانلو، کینه‌خواه و رزمجو «۱» آمدند. در ساحه «۲» و کمینگاه، علی قلی خان شاهیسون و نجفقلی خان گروس با دستجات خویش در کمین کین ایستادند و شاهزاده فیروزی لوا در یسار لشکر ظفر انتما در پای طوق بزرگ، که از اعلام ظفر فرجام شاهنشاه تواناست، مأوا کرده، سایر امرای قاجار و شریف پاشای وزیر آخسقه و الکسندر میرزای والی‌زاده گرجستان در رکاب ظفر انتساب دیده بر فرمایش گشادند.

نخست خیل روسیه به افکندن گلوله‌های آتشین توپ مبادرت ورزیدند و از طرف قرین الشرف لشکر فیروزی اثر جواب‌های کافی شنیدند. سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل از کشور ابدان کالای جان به یغما ربود. فضای گنبد آبنوسی از دود پی‌درپی توپ‌های رومی و روسی تیره شد و کندآوران سپاه ظفر پناه یورش به آن خیل روسیه را خیره. ناگاه از وسط تیپ‌های همایون سواره شاهیسون و خواجه‌وند و عبد الملکی جدا شده چون شیران خشمگین به یکی از قلعه‌جات «۳» سه‌گانه آن قوم بی‌دین تاختند و از شر افشانی توپ‌های روسی که از هر سه قلعه به جانب ایشان می‌انداختند، ممنوع نگشته قلعه [ای] را که در نظر داشتند، چون بنات اللّٰعش متفرق ساختند. چون اول دعوایی بود که لشکر اسلام را با آن کفره ظلام دست داده، ایشان را اطلاعی از وضع مجادله با روسیه نبود، به تفریق همان یک قلعه مطمئن گشته دست به غارت خیمه و خرگاه گشودند و از کار قضا غافل بودند. رؤوس فراوان و اسیر بی‌پایان در همان رزمگاه از نظر مبارک نواب شاهزاده گذرانیدند و به انعام و نوازش بی‌کران رسیدند که به یکبار ایشپخدر ملعون آن

(۱). ملی: «رزمجو»

(۲). مجلس: «ساقه»

(۳). ملی: «قلعجات»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۰۳

دو قلعه دیگر را حکم یورش داده و عقده از جگر توپ صف‌شکن گشاده کار دیگرگون شد و عنان حوصله از تصرف سپاه کینه‌خواه بیرون.

از هنگام ظهر تا وقت غروب، نایره جدال افروخته بود و خرمن جان‌ها از آتش افشانی توپ و تفنگ صاعقه‌بار سوخته. نواب نایب السلطنه قشون دیگرگون را لا علاج حکم به مراجعت فرمود و ایشپخدر نیز با قوم فتنه‌انگیز در سنگر خویش رفته، اقامت نمود. کوتاهی سخن، تا سه روز متوالی ابواب مجادله فی مابین، مفتوح و ابدان مجاهدین اسلام از زخم‌های کاری آن قوم ظلام مجروح بود و شاهد فتحی به هیچوجه رخ ننمود.

[۱۲۰] چون ایشپخدر خود را در مرحله شجاعت، سردفتر دلیران روزگار می‌دانست و به ایمپراطور «۱» روس در این سفر، خط تسخیر قلعه ایروان را داده، نکول از قول خود نمی‌توانست، لهذا به محاصره قلعه مزبوره عازم شد و از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام، این معنی، وحشت محمد خان حاکم ایروان را از جماعت روسیه لازم گردید.

[مصر]ع:

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

ذکر وحشت محمد خان از طایفه روس و توسل او به دولت ابد مأنوس و جسارت ایشپخدر به محاصره قلعه ایروان و مجادله او با نواب ولیعهد دوران

محمد خان بیگلربیگی ایروان در باطن از خیال عزیمت ایشپخدر به تسخیر قلعه آگاه و از معاهداتی که با او کرده بود، قاید ندامت را همراه آمد چاره [ای] به جز توسل و انقیاد بذیل حمایت دولت خداداد ندید؛ لهذا معتمدی چند به خدمت سرکار شاهزاده فرستاده مستدعی زحمت قدوم جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم گردید که از

(۱). مجلس: «و با امپراطور»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۰۴

تعهدات آن وزیر عظیم‌النظیر مطمئن گشته و خدمت درگاه آسمان جاه را با قدم صداقت پیش آمده از حمایت جماعت روسیه گذشته باشد.

در ابتدا میرزا محمد صادق مروزی وقایع‌نگار را که در آن سفر از همراهان جناب میرزا بود، به قلعه فرستادند که هرگاه واقعا محمد خان از رفتن جناب وزارت پناه مستمال خواهد شد و در آمدن مضایقه نخواهد کرد، خبری خاطرجمعانه آورده جناب وزیر مأمور شود. مشار الیه نوشته [ای] پا به مهر از محمد خان آورده جناب معزی الیه به جانب قلعه عزیمت کرد. محمد خان و اعوانش هریک از توجه باطنی خاطر خطیر شاهنشاه صاحبقران و شاهزاده عالمیان مطمئن گشته از پیمان با روسیه بی‌ایمان گذشتند.

محمد خان معتمدین روسیه را که به جهت مصلحت در نزد خود متوقف داشت، علی رؤوس الاشهاد جواب شافی داده همت بر انجام خدمات دیوان گماشت. بعد از مراجعت جناب آصف مرتبت حسین علی خان، ولد اکبر خود را با جمعی از رؤسا و معارف ایروان و پیشکشی فراوان به اردوی کیوان نشان فرستاد و به امید حمایت اولیای دولت خداداد زبان ضراعت برگشاد. به شکرانه تجاوز محمد خان از توسل به سپاه کفر بی‌ایمان در اندرون قلعه و اردوی ظفر ارکان کوس‌های بشارت نواخته شد و توپهای مسرت انداخته. نواب نایب السلطنه از محل سنگر کوچ کرده در چمن قرخ‌بلاغ نزول فرمود و چند روز در آن مکان دلفروز به جهت

استجمام مراکب سپاه فیروز اقامت نمود.

ایشپخدر بدگوهر را، انقیاد محمد خان به دولت ابد بنیان بیشتر موجب التهاب آتش عدوان گردید و کشتی ثبات خویش را غرقه دریای زحمت و تعب دید، بنا را به خدعه و تزویر گذاشت و صبح روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی با جمعیت و توپخانه [ای] که داشت، علی الغفله روی زشت به اردوی والا- گذاشت. از سوء اتفاقات، دواب اهل اردو [۱۲۱] در چمن‌های دورنزدیک فارغ از اندیشه ترک و تاجیک، تعلیف را گسسته عنان بودند و اهالی اردو نیز هریک در خیمه‌های خویش غافل از تزویر بیگانه و خویش تدارک کاری می‌نمودند که ناگاه از میان دره [ای] که فصل مشترک فی مابین معسکر همایون و لشکرگاه روسیه نکبت نمون بود، سواد فوج روسی جلوه بنمود.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۰۵

نواب شاهزاده که تکیه به نیروی بخت بلند شهریاری داشت، بر سمند صرصر تک، سوار و همت بر نظم اوضاع لشکر ظفر اثر گماشت. هنوز جمعیتی درست منعقد نشده بود که ایشپخدر خیره‌سر در رسید و نایره حرب از طرفین شعله‌ور گردید. ایشپخدر به حکمت‌های عملی توپخانه خویش را از کوهی که در پهلوی آن دره ژرف بود بالا- برده خیل سواره و پیاده لشکر همایون را که در کنار دره مهیای جدال بودند، هدف گلوله‌های پی‌درپی توپ‌های صاعقه‌فشان کرد. پای ثبات دلیران دشمن‌شکن از پیش به در شد و فرق آن جمع پریشان متفرق به هر بوم‌ویر. جمعی از جماعت قراق و شمس الدینلو که از محال گرجستانات فرار و در اردوی ظفر کردار در ظل حمایت دولت پایدار قرار و استقرار داشتند، درین حالت فرصت غنیمت شمرده بنا را به غارت اسباب اهل اردو گذاشتند و آحاد لشکر در فکر اسباب خویش افتاده روی از رزمگاه برگاشتند و هر یک نیز به قدر قوه از مال یکدیگر بهره‌ها گرفته از سامان خویش گذشتند.

نواب نایب السلطنه چون شیر غضبناک با چهره [ای] افروخته چون آتش تابناک بر فراز خنگ چالا-ک نیزه خطی رشک سنان سماک در دست، «۱» سر و پهلوی جمعی از جنود مسعود را از ضرب نیزه شکست و خست بالاخره فایده پذیر نگشته احدی به او نپیوست. ایشپخدر چون توسن ایام را رام و باده حصول مرام را در جام دید، به خیال محاصره ایروان با افواج خویش وارد مسجد جامع شهر که نزدیک قلعه بود، گردید.

آن روز در میان قلعه گیان و او، سفیران مهره‌های آتشین توپ تئین «۲» قرین آمد و شد کرد و در آن شب سنگرهای متین بسته مجدداً روی به استمالت محمد خان آورد.

نواب شاهزاده با جمعی که همراه داشت به محال صدرک که دو فرسخی ایروان است، روی گذاشت. جمعی از سران عسگر و آحاد لشکر در موقف موآخذت حاضر آمدند و سایرین از روی عبرت بر ایشان ناظر. قشون متفرقه از هر طرف رسید و مسرعان سریع السیر به جهت اعلان این خبر به حضرت شاهنشاه دادگر به صوب چمن سلطانیه پی‌سپهر گردید.

[مصر]ع:

از طبیبان نتوان داشت مرض را پنهان

(۱). ملی: «و»

(۲). مار بزرگ، ازدها

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۰۶

ذکر حرکت موکب اعلی از چمن سلطانیه و صادرات عرض راه و شیخون بردن به معسکر روسیه و تلافی آن قوم حال تباه و مراجعت بدون مرام و دلخواه

قبل از رسیدن خبر شکست شاهزاده زبردست، شاهنشاه هر بلند و پست [۱۲۲] به حکم الهامات غیبی از چمن سلطانیه حرکت فرمود و در دار السلطنه تبریز از ورود اسماعیل بیگ بیات، معتمد نواب شاهزاده، این خبر ملالت اثر نقاب از چهره برگشود. نخست اسماعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت را با جمعی از سپاه جرار به منقلای موکب ظفر شعار مأمور و پس از چند روز با سپاهی نامحصور از آنجا حرکت و کنار رود ارس مضرب خیم ظفر آیت شد. چون عبور آنهمه لشکر از آن رود پهناور به مدد سفاین بی‌مر نیز ممکن نبود و جرأت ایشان را اقدامی از شاهنشاه مظفر لازم می‌نمود، بنابر آن علی الصباح چون خورشید فروزان بر صدر زین سپهر بنیان برنشست و عبور از آن رود پهناور را کمر همت بریست. سپاه ظفر پناه چون چنین همتی از آن شاهنشاه آگاه دیدند، همگی توسن توانا در آب رانده از طالع همایون بدون آسیب گذشتند. احمال و اطفال شاه و سپاه نیز بی‌زحمتی به آن طرف رود وارد گشتند.

بالجمله در محال نخجوان چند نیزه سر از جماعت روس منحوس بداختر از نظر خسرو بحروبر گذشت و این فقره در بدایت عزیمت میمون «۱» به فال کسب. تبیین این مقال آن‌که بعد از ورود اسماعیل خان دامغانی بلافاصله برحسب امر نواب شاهزاده به اتفاق مهدی قلی خان دولوی قاجار به حوالی اردوی روسیه نابکار تاختند و جمعی را که در چمن‌های دورونزدیک ایروان با اسباب حرب مشغول به چرانیدن دواب بودند، گرفتار کمند اسار ساختند. بعضی که در هنگام گریودار مقتول شدند، رؤوس ایشان را به حضرت اعلی فرستادند و اسرا و دواب را رانده به اردوی نواب شاهزاده روی نهادند. از منزل نخجوان لوای فلکسا حرکت و روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الثانی محل کرنی‌چای، یک فرسخی ایروان مضرب رایت ظفر علامت شد. چون موافق تجربه که به

(۱). مجلس: «میمنت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۰۷

عمل آمده، دعوای روبرو با آن طایفه فتنه‌جو با وجود سپاه بی‌نظام، صرفه [ای] نداشت، لهذا صاحبقران معظم در همان شب شبیخون بنا گذاشت. سنگرها بسته شد و لشکر ظفر اثر برحسب امر داور شهامت سیر در کیمن آن قوم بداختر نشسته. چون ایشپخدر ملعون در محاصره قلعه ایروان هفت سنگر متین ترتیب داده و خود در جامع شهر بند بار اقامت نهاده بود، بنابر آن فوج فوج از دستجات سواره و پیاده به یورش هر سنگر معین و آماده کردند و قرار بر این شد که هر فوجی تدارک کار شبیخون را دیده قبل از طلوع صبح صادق، هنگامی که از اردوی کیوان شکوه توپ البرز کوب بلند آوا شود، به یکبار بر سنگرهای روسی تاختن آرند و همت بر فتح سنگر و تدمیر آن قوم بداختر گمارند. در موعد مقرر که آوای توپ را شنیدند، به یکدفعه افواج قاهره توکل بر خالق جزو و کل کرده و توسل به طالع شاهنشاه با توکل جسته از اطراف بر سنگر روسیه ریختند و کار از پیکار توپ و تفنگ گذشته «۱» اسلام و کفر چون نور و ظلمت باهم آمیختند. روسیان بی [۱۲۳] ایمان که مخمور از شراب و از آن بلای ناگهان بی‌خبر و در خواب بودند، سراسیمه از جای برخاستند و به مدد قمه و سرنیزه و سایر آلات حرب با قشون ظفر نمون دست و گریبان گشته «۲» هنگامه‌ها «۳» آراستند.

صاحبقران مظفر خود بر سر تلی بلند با جمعی از میران و امیران و غلامان جلادت توامان در حوالی رزمگاه ایستاده و دیده بر جانفشانی و جانستانی سپاه کینه‌خواه گشاده بود. از نوای هایبای‌های دلاوران و صدای هزاره گندآوران، گفתי آفتاب از مغرب تابان و شور روز قیامت نمایان است. پیکرهای ددان روسی از ضرب دشنه و خنجر یلان دلاور بر خاک افتاد و ایشپخدر بداختر امداد جنود نامسعود خویش را با توپخانه بی‌مر به سمت سنگرهای دیگر روی نهاده «۴» تا هنگامی که آفتاب عالمتاب طالع شد، خنجر ترکان قاجار و پیادگان سپاه جرار، عروق و مفاصل اجساد آن قوم نابکار را قاطع آمد.

از فرط صدمات پی‌درپی که از لشکر کی دیدند، جمیع سنگرها را خالی کرده روانه دیار ادبار گردیدند و سپاه کینه‌خواه معادل یک‌هزار نیزه سر از آن گروه بداختر از نظر شاهنشاه جلالت سیر گذرانیدند. غارت قبه و خرگاه و یغمای اسباب و اساس آن قوم

(۱). مجلس: «گذشت»

(۲). مجلس: «گشتند»

(۳). ملی: «هنگامها»

(۴). مجلس: «نهاد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۰۸

روسیاه را خداوند توانا داناست و محاسب و هم از حساب آن در زاویه عجز مشغول انزوا. ایشپخدر بد گهر را چنان به خاطر رسید که تدبیری اندیشیده «۱» لشکر ظفر اثر را که در سنگرها مشغول یغما و غارت بودند، بیرون و در ثانی از سپاه کینه‌خواه خویش مشحون سازند. توپ‌های صاعقه‌نشان را بر سر تلی که مشرف بر سنگرهای او بود، کشید و بر لشکر قیامت اثر صاعقه‌فشان گردید. لشکر قیامت اثر چون خویش را غرقه آن دریای سوزان دیدند، از بقیه غنیمت گذشته به اردوی اعلی بر گردیدند. ایشپخدر بلافاصله با آن دیوان بی «۲» سلسله وارد سنگر [شد] و شاهنشاه مظفر نیز به اردوی همایون خرامید.

بالجمله ایشپخدر عنان صبر و شکیبایی از دست داده به فکر انتقام افتاده «۳» و جعفر قلی خان دنبلی نمک به حرام را با یکنفر از ینارالان با احترام و ده‌هزار پیاده و سوار و بیست عراده توپ دوزخ شراره در شب دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الثانی به شبیخون اردوی حضرت صاحبقرانی معین نمود. «۴» حسن خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی که در آن شب قراول بود، از عزیمت روسیه آگاه و سواری به تعجیل فرستاده و در حضرت خلافت مهر از گنجینه این راز سربسته برگشود. شاهنشاه آگاه که در مهمات عظیمه‌اش، تدبیر موافق تقدیر است، تدبیری ملوکانه اندیشید و آن قوم جاهل را از آن تدبیر کامل به دام کشید؛ لشکر ظفر اثر را از سواره و پیاده به خروج از سنگر فرمان داده قبه و خرگاه و اساس سلطنت را با اوضاع امرا و سپاهی بر جای گذاشته و توپ‌های تندر فغان را نیز پر کرده و بیرون کشیده [۱۲۴] در دامان کوهی که مشرف بر سنگر بود، با آن سپاه آراسته چون کوه پابرجای بایستاد. مکنون خاطر انورش این بود که، افواج روسیه غافل از حقیقت کار در آن شب تار در سنگرها بریزند و سپاه ظفر پناه از دامان کوهسار به انداختن توپ صاعقه شرار و تفنگ آتشبار، خون ایشان را با خاک راه بیامیزند. از اتفاقات، روسیه نکبت آیات «۵» در آن شب دیجور، شاهراه اردوی ظفر گنجور را گم کرده وقتی رسیدند که از طلوع طلیعه مهر انور، هوا روشن بود و جلوه اختر کاویانی مانند مهر آسمانی از دامان کوهسار فروزان و مبرهن. سنگرها را کلا از سپاه نصرت همراه خالی

(۱). ملی: «اندیشید و»

(۲). ملی: «پی»

(۳). مجلس: «افتاد»

(۴). ملی و مجلس: «+ و»

(۵). مجلس: «آیت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۰۹

دیدند و از اقدام به این جسارت پشیمان گردیدند؛ مانند جنود شیطانی که بر گنبد آسمانی عزم صعود نماید، روی به خیل سپاه حضرت صاحبقرانی کرده از آن کوه گردون شکوه عازم صعود شدند. قدری راه که طی شد، گرما و تشنگی بر ایشان دست داده و

زمانی حیران ایستاده چون بخت خود برگردیدند و سپاه فرخنده‌پی، برحسب امر کی، چون شیران خشمناک بر اثر آن قوم بی‌باک تاختند و آن روباهان مزور را پی‌درپی [مصر] ع: گرفتند و بستند و انداختند

ایشپخدر تیره روز بعد ازین دو صدمه عافیت‌سوز که از طالع خسروانی از سپاه ایرانی دید، دیگر پای جسارت از سنگر بیرون نهاد «۱» و پیرامون کار پیکار نکردید.

[مصر] ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر انسداد معابر و قطع آذوقه از روسیه و گرفتاری جمعی از ایشان و فرار ایشپخدر و آمدن محمد خان حاکم ایروان و رجعت به طهران

ایشپخدر در خارج شهر بند ایروان نشست و همت بر محاصره قلعه بست به فکر آذوقه و سپاه خویش افتاد و از هر طرف جمعی به جهت آوردن آذوقه به ولایت تفلیس فرستاد. سه معبر بود که ایشپخدر به جهت آوردن آذوقه به ولایت تفلیس معین نمود: یکی معبر قرخ‌بلاغ که علی خان قونلوی قاجار و محمد خان خمساوی افشار به محافظت آنجا دامن‌زن [شد] و دیگری معبر اوچ کلیسیا که رضا قلی خان دولوی قاجار با جمعی از پیادگان و سواره «۲» به محارست آن راه معین بود و دیگری معبر محال پنبک ایروان که پیرقلی خان شامبیاتی در توقف آن حدود پای به دامن آمد. ایشپخدر جمعی از توادزادگان «۳» معروف جماعت گرج را که در پردلی موصوف

(۱). ملی: «بنهاد»

(۲). مجلس: «پیاده و سوار»

(۳). ملی: «تواذوگان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۱۰

بودند، از معبر قرخ‌بلاغ به جهت رسانیدن غلات و اسباب و دیگر در شب هنگام روان ساخت. ایشان در آن شب تار به حارسین قرخ‌بلاغ دچار «۱» [شدند و] در میانه هنگامه گیرودار گرم گشته، الحق پاداری‌ها و مردانگی‌ها کردند؛ ولی بالاخره از فرط طالع همایون خسروی برخی قتل «۲» و جمعی از معارف ایشان به دست سوار خمساوی اسیر و دستگیر گردیده روی به اردوی کیوان پوی آوردند و در اند زمانی از فرط اصالت و نجابت در دربار دولت [۱۲۵] به سبب حسن خدمت ترقیات کردند. عرصه اردوی خسرو لشکرشکن از چهر آشناک آن پری رویان گرج و ارمن، رشک وادی ایمن گردیده «۳» شهریار عالیمقدار جمعی از معارف ایشان را به جهت خدمت انجمن حضور همایون برگزید و «۴» بقیه را به سران و میران لشکر بخشید.

جمعی از صالادات روسیه حفظه محال پنبک که در آنجا به سبب رسانیدن آذوقه به اردوی ایشپخدر توقف داشتند، چون قدری علوفه از تفلیس رسیده و از دستبرد پیرقلی خان و سپاه ظفر عنان ترسیده بودند، لهذا به ایشپخدر اعلام نمودند و طلب امداد را به جهت رسانیدن سیورسات زبان گشودند. ایشپخدر جمعی از پیادگان مشهور به صالادات یکیر را که عبارت از جوانان بلند بالای تواناست با چند عراده توپ به سرکردگی یک نفر مایور، که به قانون روس به معنی یوز باشی است، به امداد ایشان و آوردن آذوقه روان نمود.

شاهنشاه ظفر همراه از این معنی آگاه و علی قلی خان شاهیسون را نیز به امداد پیرقلی خان مزبور مامور فرمود و مشار الیه از عرض راه، سواری را به شتاب روان و پیرقلی خان را از عزیمت روسیه آگاه نمود.

بالجمله هنگامی که صالادات مزبور به حوالی پنبک رسیدند، پیر قلی خان با سواره از دامان کوه و علیقلی خان در ساحت دشت «۵» پس و پیش ایشان را گرفتند و حمله‌ور گردیدند و پس از «۶» اندک زدو خوردی، جمیع آن جماعت را با اسباب و توپخانه اسیر و دستگیر کرده به اردوی کیوان پوی رسانیدند. از رؤوس منحوس سران روس

(۱). ملی: «و چاره»

(۲). ملی: قلیل

(۳). مجلس: «گردید و»

(۴). ملی: «برگزیده»

(۵). ملی: «ساعت دست»

(۶). ملی: «از»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۱۱

در پیشگاه سرپرده فلک مأنوس تلّها «۱» افراشته و آن گرفتاران را «۲» به جهت سرور خاطر اسلامیان به ممالک خراسان و عراق و فارس روان ساختند. از آنجمله پنجاه نفر از آن طایفه را که بزرگ ایشان معروف به ارس خان بود، معتمدی به دار العلم شیراز آورده موجب مسرت بینندگان گردید. «۳» این ارس خان را بالاخره سعادت دستگیر گشته مسلمان شد.

بالجمله ایشپخدر بدعاقبت که گوهر بخت را تیره و شیران لشکر ظفر اثر را در اتلاف خویش به اسراف خیره دید، «۴» و «۵» عدم آذوقه نیز در اردوی او به مرتبه اعلی رسید و صالادات او به سبب تنگی آذوقه برگ و پوست درخت می‌خائیدند، لهذا دیگر تاب درنگ نیاورده در اوایل شهر جمادی الثانی «۶» شب «۷» هنگام علی الغفله از دور ایروان کوچ کرده خاک بر فرق عاروننگ بیخته روانه تفلیس گردید. در وقت بامداد این خبر به مسامع علیّه رسید و محمد حسین خان قوانلوی قاجار سرکشیکچی باشی، که به علت سطبری «۸» لب، معروف به دوداغ بود و جمعی از سواران جرار به عقب او تاخت و تا محال آواران تفلیس ایروان «۹» رفته هر که را دید، از لباس هستی عریان ساخت.

از قرار تحقیق در آن سفر خیریت اثر معادل چهار هزار نفر از روسیه بداختر قتل و اسیر لشکر انجم حشر آمد. شمار شهادت یافتگان «۱۰» سپاه اسلام در جمیع این جدال‌ها، تحقیقا به یک‌هزار نفر می‌رسید و به جهت هریک از بازماندگان ایشان جیره و جامه معین گردید. «۱۱»

[۱۲۶] بالجمله بعد از فرار ایشپخدر محمد خان ایروانی و کلبعلی خان نخجوانی که در قلعه نزد او بود، «۱۲» به آستان مروّت بنیان روآوردند و از خلاصی خویش و اهالی آن قلعه شکرها کردند. محمد خان مورد نوازش فراوان گردیده باز به ایالت ایروان سرافراز گشت و پسرش نیز که در اردوی همایون بود، اذن رخصت یافته به اتفاق پدر به قلعه برگشت.

(۱). ملی: «پلها»

(۲). ملی: «را»

(۳). ملی: «کرده»

(۴). ملی: «دید»

(۵). مجلس: «و»

(۶). مجلس: «الثانیه»

(۷). ملی: «شب»

(۸). ملی: «سطیری»

(۹). مجلس: اواران ایروان»

(۱۰). ملی: «یافته گان»

(۱۱). ملی: «گردیده»

(۱۲). ملی: «بودید»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۱۲

ابو الفتح خان جوانشیر به نظم قرا باغ شتافت و الکسندر میرزای والی گرجستانان به توقف محال «۱» نخجوان رخصت یافت. چون اسماعیل خان قاجار شامبیانی در سال قبل به استدعای اهل خوی در آنجا حاکم و محمد علی خان برادر مهترش نیز به سرداری مملکت آذربایجان و توقف خوی محسود اعالی و اعظم بودند، لهذا در [۱] ین اوقات نیز از امضای حکم سابقه بر مراتب عزت و اعتبار «۲» افزودند.

از این که موسم خریف در رسید و هوا را دمسردی شعار گردید، صاحبقران نامدار نظم هر ولایت را به عهده یکی از اهالی معین و عازم تختگاه مینوون شد [و] در روز دوشنبه هفدهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و نوزده، با موکبی مشحون به نصرت و ظفر وارد مقر خلافت جاوید سیر گردید.

لمولفه:

ملک ری جان در تنش کاینک شه از راه آمده خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده
خاکی که رفته بر سما گردی بود از جیش شاه «۳» یا چرخ بهر پیشوا خود بر سر راه آمده
با تیغش آتش خو شده کار عدو یکرو شده با فتح هم زانو شده با بخت همراه آمده
تا دیده گردون رزم او مانده خجل از عزم او کوه گران با حزم او بی وزن چون کاه آمده
بس «۴» در کمند آن جم نشان بسته سر گردنکشان با آن بلندی کهکشان بسیار کوتاه آمده
با صولت رستم شده جایش چو بر او هم شده با همت حاتم شده چون بر سر گاه آمده
صمصام کین را آخته بر قلب روسی تاخته کار عدو را ساخته اینک به خرگاه آمده

(۱). ملی: «مجال»

(۲). ملی: «اختیار»

(۳). ملی: «شا»

(۴). ملی: «پس»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۱۳ انداخت بخت یاورش جان عدو در شش درش وز مهره هفت اخترش بس نقش «۱» دلخواه آمده
کوس از پی شادی دگر سر کرد افغان از جگرکز روس با فتح و ظفر فتحعلی شاه آمده
شاهی که از تیغ یمان اقلیم گیر آمد همی وز یاری بخت جوان خصمش حقیر آمد همی

ذکر ورود فرستادگان امیر ناصر الدین توره اوزبک شاهزاده ماوراء النهر

امیر ناصر الدین توره، امیر حیدر پادشاه ماوراء النهر را برادر کهتر است و پسر امیر معصوم ملقب به بیکی جان، معروف به ولی

النعمی، ابن دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق است که اجداد ایشان در حضرت چنگیز خان رتبه اتابکی داشته‌اند و به این سبب لقب خود را اتالیق گذاشته‌اند. توره در لغت جغتای به معنی قانون و قاعده و یاسانامه چنگیز خانی را نیز گویند، ولی اکنون به اصطلاح اوزبکیه عبارت از شاهزاده است. اصل ایشان از طایفه اوزبک و عموم این طایفه منسوب «۲» به اوزبک خان، نبیره «۳» جوجی خان بن چنگیز خان‌اند.

در وقتی که محمد خان شیبانی معروف به شییک خان [۱۲۷] از دشت قبیچاق آمده در ماوراء النهر حکمران و دار الارشاد بخارا محل ایالت آن خان ذی شأن شد، طوایف اوزبک را نیز از دشت قبیچاق آورده در آنجا ساکن گردانید. از قراری که در تواریخ مذکور است، فی مابین سلسله شییک خانی با سلسله جلیله پادشاهان صفوی - انار الله برهانهم - همواره اوقات نزاع و جدال بوده تا در زمان دارایی نادر شاه افشار، ابو الفیض شاه که هم از آن سلسله است، به حکم پادشاه مزبور در آن ملک فرمانروایی می‌نموده است.

رحیم خان اتالیق، ولد حکیم اتالیق که دخترزاده ابو الفیض شاه بود، با ده «۴» هزار

(۱). مجلس: «بسیار»

(۲). ملی: «مینوب»

(۳). ملی: «نمیره»

(۴). ملی: «با ده»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۱۴

از جماعت اوزبکیه، همواره در رکاب نادر «۱» افشار خدمت می‌نمود. بعد از قتل آن سلطان قهار با جمعیت خود خاطر بر عزیمت بخارا گماشت و بنا را به کفران نعمت گذاشت و ابو الفیض شاه ولی نعمت را از میان برداشت. بعد از سپری شدن ایام دولتش «۲» نوبت حکمرانی به دانیال اتالیق برادر او رسید و او به مرمت احوال رعایا مایل گردیده در اندک زمانی تخت را به تخته بدل گردانید. میر معصوم نام مکنی به شاه مراد، ملقب به بیکی جان، معروف به ولی النعمی، ولد او، برجای پدر نشست و همت بر رواج مذهب حنفی بست. به سبب وفور غرور خود را خلیفه خواند و «۳» لشکر به هر بوم‌ویر به «۴» اضمحلال طوایف شیعه راند [و] بارها به تسخیر مروشاهیجان رایت برافراخت تا رفته‌رفته آن ولایت را مسخر ساخت.

بیرام علی خان قاجار عز الدینلو، که اجدادش از عهد شاه عباس صفوی تا اوایل دولت سلطان شهید، اکثر اوقات در آن سرحد حاکم و نافذ فرمان بودند، «۵» در حومه میدان شربت شهادت چشید و بیکی خان اولاد او را با عموم اهالی مرو از آنجا کوچانید و در بخارا و سایر ولایات ماوراء النهر ساکن گردانید. بند مرو را خراب کرد و آن ولایت را نمونه سراب ساخت و پسر کهتر خود، امیر ناصر الدین توره را از حکومت و اختیار آن ولایت بنواخت و خود پس از چندی به راه دیار آخرت پرداخت.

جناب حاجی محمد حسین خان ولد بیرام علی خان از بخارا فرار و به دربار معدلت مدار صاحبقران نامدار شتافت و به سبب وفور کمالات نفسانی و روحانی، اعتباری تمام یافت [و] مخاطب «۶» بار شد و سرخیل امراء نامدار. امیر حیدر توره که بعد از فوت پدر حکمران شد، «۷» من متعلقان حاجی محمد حسین خان مزبور را از برادران و پسران و بین اعمام و غیره یکروز در میدان بخارا سیاست کرد و متعلقات او را به اعیان آن ولایت چون اسرای روم و فرنگ قسمت نمود. شدت عمل و سفک دماء بی محل باعث نفرت اهالی آن سامان از امیر حیدر توره گردید. استیلای خود را با وجود برادر کهتر در ولایت مرو ممکن نمی‌دید، بنابراین «۸» معتمدی چند فرستاد و «۹» امیر ناصر الدین توره را به

(۱). مجلس: «شاه»

(۲). ملی: «دولتش»

(۳). مجلس: «خوانده»

(۴). ملی: «به»

(۵). ملی: «بوده»

(۶). ملی: «محافظت»

(۷). ملی: «شد»

(۸). ملی: «بناران»

(۹). ملی: «فرستاده»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۱۵

به صوب بخارا دعوت کرد. منظورش این بود که او را از میان بردارد [۱۲۸] و پس از آن همت بر استیلا گمارد.

جناب امیر ناصر الدین از قراین خارج و داخل این معنی را استدراک کرد و فرستادگان او را اجوبه [ای] خشنا «۱» داده و روی توسل به اولیای دولت جاوید عدت آورد. جمعی از رؤسای طایفه اوزبکیه را با چند سراسب و عریضه [ای] ارادتمندانه به درگاه صاحبقران یگانه گسیل ساخت و به طلب امداد از دولت خداداد پرداخت. به نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان احکام قضا نشان داده شرف صدور یافت که:

چون جناب امیر ناصر الدین توره نواب همایون ما را به منزله فرزند است و آن فرزند ارجمند را برادری بی مانند «۲»، رعایت جانب او را در هر حال منظور دارد و هرگاه امیر حیدر توره همت بر دفع او و استخلاص مرو گمارد، آن فرزند لشکرها به امداد او تعیین [نماید] و نگاهداری او بر ذمت «۳» خویش واجب شمارد.

فرمان عنایت نشان نیز در جواب عریضه او صادر و فرق مباهاتش «۴» به اعطای اکیلی مکلل قرین اکیلی سپهر ذوالمفاخر شد [و] فرستادگانش نیز مورد عنایت و التفات فراوان گشته، اذن مراجعت حاصل و خاطر او را مایه سروری کامل شدند. بقیه داستان و شرفیابی او به سامان دولت ابد ارکان- انشاء الله تعالی- در محل خود ذکر خواهد شد.

ذکر بروز مخالفت محمد خان نهی غلیجائی «۵» افغان در سرحدات کرمان و سیستان و تعیین نوروز خان قاجار به دفع آن

محمد خان، ولد اعظم خان غلیجائی افغان است و این جماعت همواره به سبب مخالفت با طایفه درّانی، در به در و بی سامان [بودند]. پدر اعظم خان در اواخر دولت احمد شاه ابدالی از دارالقرار قندهار فرار و نزد کریم خان زند رفته به حکومت محال سیستان و توقف در قلعه نرماشیر برقرار شد [و] به مرور ایام قلاع محکمه در آن دیار

(۱). جواب‌های خشن

(۲). مجلس: «بنماید»

(۳). ملی: «برابر دست»

(۴). ملی: «سپاهانش»

(۵). ملی: «نهی علیخان/ علیجان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۱۶

ساخت و رایت خودسری افراخت «۱».

در بدایت این سال فرخنده فال «۲»- از قراری که اظهار شد- اعتضاد الدوله ابراهیم خان عم‌زاده به ایالت ولایت کرمان روانه آن سامان آمد و محمد خان اضطرا را به خاکبوسی در گاه همایون گرایان شد. بعد از صدور امضای فرمان حکومت سیستان و اعطای خلعت و نوازش فراوان باز به آن سامان شتافت و به سبب اقتضای فطرت پلید، «۳» روی از سامان خدمت برتافت. جمعیتی فراهم آورده بر سر قلعه بم آمده، «۴» اسماعیل خان عرب عامری حاکم جندق بر حسب صوابدید ابراهیم خان مأمور به محافظت آن حدود ارم قوام «۵» شد.

از سوء اتفاقات، قحط غلایی غریب در ولایت کرمان و آن حوالی به هم رسیده «۶» از محال فارس و عراق به حکم خسرو آفاق غلّات فراوان به آن ولایت حمل و نقل گردید. تعیین لشکر با آن «۷» همه قحط بی‌مرّ به دفع محمد خان بدسیر مقتضی تدابیر ملکداری نبود، بعد از رفع بلیه غلا تعیین سپاه اقتضا نمود. نوروز خان عز الدینلوی قاجار که امیری شجاعت آثار و دربار اعلی را حاجب بزرگ و میر بار «۸»، که عبارت [۱۲۹] از ایشک آقاسی باشی است، بود با جمعیتی که دفع محمد خان کفران نشان را کفایت می‌نمود، در عشر اول شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و نوزده به آن سامان روان گردید.

بقیه داستان نوروز خان و دفع فتنه محمد خان نادان در وقایع سنه آتیه- انشاء الله تعالی- رقم زد کلک درر افشان خواهد شد.

[مصر] ع:

زیرا که داستان دگر بر زبان ماست

(۱). مجلس: «برافراخت»

(۲). مجلس: «مال»

(۳). ملی: «بلند»

(۴). مجلس: «آمد و»

(۵). مجلس: «توأم»

(۶). مجلس: «رسید و»

(۷). ملی: «لشکرها آن»

(۸). میر بار، محفف امیر بار: سالار بار و حاجب بزرگ؛ رئیس تشریفات دربار. این عناوین جهت ایشیک آقاسی باشی از عهد صفوی به کار می‌رفت که مترادف وزیر دربار در یکصد و پنجاه سال اخیر بود.

«ایشیک آقاسی باشی حرم فقط مسئول نظارت در آستانه حرم بود و هیچ گونه دخالتی در مسئولیت‌های مهمتری که توسط همانندان دیوانی وی انجام می‌گردید، نداشت» (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۲۰).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۱۷

بخش ۲

بهاریه سال فرخ مال اودئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و نوزده هجری [قمری] و عزیمت موکب ظفر «۱» به جانب مملکت باختر و اعلام بعضی احکام و خبر

دارای هنگامه آرای ترک سپهر اخضر، اعنی مهر انور، به دفع سندروسی «۲» چهران کواکب این بلند منظر، چهل دقیقه از روز پنجشنبه نوزدهم شهر ذی حجه الحرام گذشته، از دار الخلافه حوت به تخت طاوس حمل جلوه گر شد و به حکم او چاکران سحاب نیسان «۳» که والیان ولایت گلستانند، به ریختن توپ‌های صاعقه‌فشان تندر، فرمان‌بر و نوروز فیروز افغان هزاردستان زابلستان «۴»

گلستان را بلند آوا ساخت و نوگل «۵» سوری که نایب سلطان بهار است، به دفع جماعت بنی اصفر ریاحین صفرا رنگ پرداخت و سلطان بهارش به والی گری ولایت گلشن بنواخت. بریدان صرصر مژده شکست سندروسی رویان گلشن و تنگ چشمان زاغ و زغن را به گوش خسرو ربیع رسانیدند و مباشرین «۶» دار السلام چمن، فرستاده شمال را به دربار سلطان بهار روانه گردانیدند. زاهد سجاده پرست از مذهب حق پرستی عدول ورزید و از چهر آشناک بنات مسیحی لاله و شقایق، دل از دست داده خلیل آسا در آتش منزل گزید. سپهسالار

(۱). مجلس: «مظفر»

(۲). سندروس: صمغی است که از سرو کوهی گرفته می شود و با آن دانه تسبیح می سازند.

(۳). ملی: «بیان»

(۴). ملی: «تبرازدستان و ایلستان»

(۵). ملی: «توکل»

(۶). ملی: «باشرین»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۱۸

روسی نژاد دی به ضرب مهره آتشین صواعق پی در پی از عالم گلشن رخت بر بست و موکب خسرو ربیع با ابهتی تمام به دار الخلافه چمن پیوست. همانا سور سوری بود که بلبل نواخوان و تغنی کنان شد و سرودست افشان و پای کوبان آمد. شاهنشاه با دادودین بعد از انقضای بزم شیلان رنگین چند روز اوقات همایون را به گذراندن طوی های سنگین مصروف داشت و پس از آن همیت به عزیمت «۱» مملکت آذربایجان گماشت. نخست به ولایات آذربایجان و فارس احکام مطاعه صادر فرمود و چنین امر نمود که در «۲» هریک ازین ولایات، استادان «۳» پرفن، توپ های تنین تن بریزند تا توپچیان زبردست رکاب معلی با جماعت روسیه روسیه ستیزند.

در اندک زمانی در ولایات مزبوره یکصد عراده توپ قلعه کوب و توپ های جلو ریخته شد و تنین تنان رکاب همایون آمیخته. در آن اوقات، مولف این کتاب مستطاب در دار العلم شیراز در خدمت نواب حسین علی «۴» میرزای فرمانفرما، مصاحب و ندیم بود. هر تویی را نامی گذاشت و تاریخ نظمی از زادهای طبع مولف بر روی هریک مرقوم داشت. یک قطعه از جمله آن تواریخ که خالی از امتیازی نبود، درین صحیفه ثبت نمود: «۵»

سلطان جهان فتحعلی شه که ز گردون تا پایه ایوانش دو صد مرحله افتاد

آن شاه که بر در که ایوان [۱۳۰] جلالش خورشید شراری است که از مشعله افتاد

گردون همه روز از پی امرش چو قدم زد برپاش ز اختر همه شب آبله افتاد

دینار یکی طفل بود کز کف رادش هنگام سخا بی مدد «۶» قابله افتاد

(۱). ملی: «العزیمت»

(۲). ملی: «در»

(۳). ملی: «آستان و»

(۴). مجلس: «حسین قلی میرزای»

(۵). مجلس: «+ لمولفه»

(۶). ملی: «پی مدد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۱۹ از حکم جهان محکمه او که فلک را بر گردن ازو تا «۱» به ابد سلسله افتاد شد ریخته این توپ که شد زلزله‌اش ناموز هیت آن در دو جهان غلغله افتاد

پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ‌زین زلزله بر برج سما زلزله افتاد بالجمله نیز مقرر گردید که سواران سپاه ظفر پناه کلا یراق و اسباب اسبان خود را از زروسیم ترتیب دهند و پیادگان لشکر قیامت اثر نیز اسباب خود را از آن‌دو جوهر زیب و زینت نهند. منظور این که، هریک از آحاد سپاهی را در اسفار دورونزدیک وجه معاش همراه باشد و در جایی که قدرت بر تحصیل آن نیست، وجهی مهیا بر وجه دلخواه.

خلاصه قبل از حرکت موکب فیروز، داستان فتح نوروز خان قاجار و شکست محمد خان افغان تیره روز، اولیای دولت ابد اندوز را سامعه افروز شد. تبیین این مقال آن که از قراری که در داستان سینه ماضیه نگارش یافت، نوروز خان قاجار میر بار، با لشکری جرار به دفع محمد خان افغان نابکار به صوب ولایت بم و نرماشیر شتافت. بعد از ورود او، محمد خان قلعه بم را از بیم جان گذاشته و در حصار نرماشیر دل بر تحصن گماشت. لشکر مظفر در روز پنجشنبه بیستم شهر سنه یکهزار و دویست و «۲» بیست، دور «۳» آن قلعه را گرفته و محمد خان پای جسارت بیرون نهاده گیروداری صعب دست داد و خان افغان دو زخم «۴» منکر برداشته مخدولا منکوبا روی به دیار بلوچستان گذاشت.

قلعه نرماشیر که سالیان دراز در تصرف افغانه نکبت انباز بود، از فرّ بخت بلند خسروی ضمیمه مملکت ایران شد و توابع سیستان نیز تابع امرونی ابراهیم خان [گردید]. نوروز خان با سرها و اسرای افغان به درگاه فیروزی نشان گرایید و این فتح نمایان در بدایت عزیمت شاهنشاه کشورستان مبارک، به فال گردید.

(۱). ملی: «او یا»

(۲). ملی: «و»

(۳). ملی: «و در»

(۴). ملی: «دور جم»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۲۰

تاریخ افتتاح قلعه نرماشیر از کلک مؤلف تحریر و در این رساله تسطیر یافت: «۱»

محمد خان افغان نهی شد طاغی از دارا ازین طاغی شدن عالم بسی کردند توییخش

به دفعش حضرت نوروز خان مأمور شد از شه‌چو مرغان شکاری عاقبت آویخت بر سیخش

گرفت آن ملک نرماشیر را از دست آن روبه‌بنامز طالع خاقان که شد بر دیده گلمیخش

اگر از خاوری خواهی تو تاریخش بدان ای دل که نرماشیری از نوروز نو بیند «۲» تاریخش

ذکر تعیین نواب نایب السلطنه عباس میرزا [۱۳۱] به مجادله روس و حرکت به جانب منزل تخت طاوس و برخی اوضاع نامأنوس «۳» از وقایع روس منحوس

بعد از آن که خاطر الهام مظاهر از شکست طایفه افغان قرین مسرتی بی‌پایان شد، به جهت مجادله با جماعت روسی عزیمت مملکت آذربایجان تصمیم یافت و در روز سه‌شنبه پانزدهم «۴» شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست، نواب نایب السلطنه العلیه برحسب امر شاه «۵» بهیته با معادل بیست‌هزار سپاه به صوب مملکت آذربایجان شتافت و میرزا عیسی فراهانی ملقب به میرزا بزرگ،

که از منسوبان قریب میرزا محمد حسین المتخلص به وفا وزیر امراء زند «۶» و تا آن زمان مأمور به وزارت دار الخلافه بهیته بود، به وزارت نواب نایب السلطنه مستعد و فرق اعتبارش ازین مفاخرت قرین فرق فرقد شد.

(۱). مجلس: «المولفه»

(۲). مجلس: «بینید»

(۳). ملی: «یا مانوس»

(۴). مجلس: «چهاردهم»

(۵). مجلس: «شاهنشاه»

(۶). مجلس: «زندیه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۲۱

لوای فلک فرسای حضرت صاحبقرانی در روز جمعه بیست و چهارم شهر مزبور با یک جهان سپاه پر شور از مقر خلافت خجسته دستور، «۱» حرکت کرده چمن سلطانی، مضرب خیام فلک احتشام آمد. اسماعیل خان دامغانی «۲» غلام پیشخدمت خاصه را با جمعی از دلاوران ترکمانان یموت و کوکلان به جهت التزام موکب نواب شاهزاده در سیزدهم شهر ربیع الاول روان نمود. حضرت نایب السلطنه پس از ورود به بلده طویه زنجان، برادر کهنتر خویش نواب علی خان را که معروف به علی شاه [بود] در آنجا گذاشته خود راه دیار آذربایجان برداشت. در منزل میانج، مهدی قلی خان قاجار دولو را به سبب احکامی که از صاحبقران معدلت خو داشت، به صوب ایروان و انتظام آن سامان مأمور و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی حاکم خوی را نیز به مراقبت او برزده دامن کرد. بالجمله صاحبقران مؤید پس از روانه کردن اسماعیل خان، خود نیز- متوکلا علی الله- در روز پنجشنبه شانزدهم همین ماه از سلطانیه حرکت و در چمن اوجان آذربایجان نزول اجلال فرمود. در آنجا به عرض عاکفان سده جلال رسید که

(۱). ملی: «در منور»

(۲). ذو الفقار خان حاکم سمنان، مطلب خان حاکم دامغان، اسماعیل خان، محمد علی خان و عیسی خان، پنج برادر بودند که هنگام طفولیت فتحعلی شاه در دامغان با او همبازی بودند و بعدها هم به او وفادار ماندند. از ذو الفقار خان در سمنان مسجد سلطانی سابق (امام خمینی حالیه) باقی است و موقوفات بسیاری از مطلب خان در دامغان به جای مانده، از جمله مدرسه علمیه‌ای در مرکز دامغان از اوست. خانواده‌های ذو الفقاری دامغان از نسل ذو الفقار خان و مطلب خاند و خانواده سرکرده از نسل اسماعیل خان، که لقب سرکرده داشت، هستند.

در مورد شخص اخیر، اعظمی سنگسری در تاریخ سنگسر (مهدی شهر) می‌نویسد: اسماعیل خان مشهور به «زر ریز خان» و «اسماعیل طلائی»، در زندگی نامه وی خاطره‌ای در اذهان مردم سنگسر از اوست که در جایی نوشته و مکتوب ندیده و آن این است که می‌گویند: «فتحعلی شاه را از طرف یکی از دول خارجه بسته‌ای به عنوان هدیه به دربار رسید و شاه قصد گشودن آن را کرد. اسماعیل خان که جزو ملتزمین بود، استدعا کرد این کار در محوطه کاخ به وسیله خدمت گزاران انجام شود، چه احتمال سوءقصد را نمی‌توان از نظر دور داشت. اتفاقاً هنگام باز کردن، بسته منفجر شد و خساراتی به بار آورد. فتحعلی شاه با آگاهی از این امر، دستور داد برای این دوراندیشی، هم وزن اسماعیل خان سردار، سکه‌های طلا به او مرحمت شود و چنین کردند و اسماعیل خان معروف به «زر ریز خان» شد.

اسماعیل خان دستور داد از محل این سکه‌های طلا در داخل صحن مطهر حضرت ثامن الائمه- علیه السلام- در مشهد، سقاخانه‌ای

بسازند و پوشش آن را از طلا کنند که تا به امروز به نام اسماعیل طلایی مشهور و باقی است (تاریخ سنگسر، اعظمی سنگسری، ص ۵۵).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۲۲

ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ را دیو نفس اماره راه زده در پیرانه سری از ملت حنیف «۱» جعفری عدول ورزیده و دین ترسایان را بر مذهب مسلمانان برگزیده و به روسیه بی‌ایمان متوسل گردیده است. شاهنشاه اسلامیان پناه را غیرت دین دامنگیر و بریدان سریع فرستاده نواب شاهزاده را به تدمیر آن پیر ترسای جوانشیر دلیر ساخت. نواب شاهزاده نیز اسماعیل خان دامغانی را با فوجی از دلاوران رکاب خسروانی به دفع او مأمور و خود در منزل اهر به جهت آگاهی از خبر چند روزی به اقامت پرداخت.

ابراهیم خلیل خان قبل از وقت، جعفر قلی خان نبیره خود را نزد ایشپخدر به گنج فرستاده، «۲» خواهش امدادی به جهت پل خدا آفرین کرده بود؛ منظورش این که، راه سیل بی‌زنهار را از خاشاکی «۳» بسته دارد و خود [۱۳۲] با فراغت تمام بر صدر کامرانی نشسته آید. ایشپخدر معادل سیصد نفر صالادات نزد او فرستاده مشار الیه نیز جمعی از سواره و پیاده قراباغی را به سرکردگی ولد اکبرش محمد حسن خان والد جعفر قلی خان به سیصد نفر صالادات مذکور ملحق «۴» ساخته به محافظت پل خدا آفرین روان نمود.

اسماعیل خان دامغانی در منزل جبرئیل لو چهار فرسخی رود ارس با محمد حسن خان مذکور مقابله نمود. اگرچه آن طایفه در معرکه جنگ به جهت کوشش نام و ننگ پاداری‌ها کردند، ولی بالاخره سودی نبردند. اسماعیل خان حملات دلیرانه برد و «۵» محمد حسن خان پس از صدمات فراوان و قتل اکثری از همراهان بقیه السیف را برداشته روی به جنگل آورد. سپاه ظفر پناه اطراف جنگل را احاطه کرده، نواب شاهزاده را از کماهی «۶» آگاهی دادند. شاهزاده نیز از منزل اهر حرکت کرده وقتی به سر وقت آن جماعت رسید که ایشان به راهنمایی ارامنه خذلان نشان از آن بیشه و جنگل خود را بیرون برده به قلعه شوشی پناه آورده بودند. نواب شاهزاده و همراهان تا منزل آق‌اوغلان در عقب ایشان تاختند و چون کسی را از آن قوم ندیدند، در همان منزل بار اقامت انداختند. رؤوس منحوس جماعت روس را با سرهای قراباغیان نکبت‌مأنوس به درگاه اعلی فرستاد و در چمن اوجان شاهد این نصرت نقاب از چهره برگشاد.

(۱). ملی: «خلیف»

(۲). ملی: «نزد ایشپخدر گنج فرستاده»

(۳). مجلس: «چند»

(۴). ملی: «الحق»

(۵). ملی: «برده»

(۶). آنچه که بود

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۲۳

شاهنشاه آگاه در روز بیست و ششم شهر ربیع الاول از چمن مزبور حرکت و چون صرصر پرشتاب از آب ارس گذشته در منزل تخت طاوس که هشت فرسخی قلعه شوشی است، نصب رایات فیروزی آیات نمود و احکام لازمه به سرافرازی ولایت و حکام داغستانات و شیروانات و ایلات قزاق «۱» و شمس الدینلو صادر کرده همه را به خدمت‌گزاری دعوت فرمود. به نواب نایب السلطنه نیز حکم محکم صادر شد که در خرابی «۲» قراباغ و تنبیه ابراهیم خلیل خان به قدری که تواند پردازد و آن بهشت با سعادت را بر وی بدتر «۳» از دوزخ سازد.

ذکر مجادله نواب نایب السلطنه با بولکونوک روسی و انجام کار بولکونوک روسی از تأثیر سپهر آبنوسی

نَوَاب نایب السلطنه العلیه بر حسب حکم صاحبقران بهیّه نجف قلی خان گروس را با فوجی از سواره و پیاده به محافظت آق‌اوغلان که ابتدای جنگل قرا باغ است، گماشت و خود از راه چناقچی راه قلعه پناه‌آباد شوشی برداشت. ابراهیم خلیل خان چون خود را در دست بلا اسیر و ایلات را دستگیر سرپنجه تقدیر دید، معتمدی چند نزد ایشپخدر به گنج‌فرستاده متمنی امداد گردید. آن ملعون نیز بولکونوک گرگین نامی را که در مرحله تهوور و بی‌باکی گوی مسابقت «۴» از مَریخ منحوس می‌برد، با جمعی از مایوران و افسران و صالادات آتش‌فشان و توپ‌خانه البرز توان و عراده‌های مشحون به آذوقه قورخانه فراوان به امداد حفظه قلعه شوشی روان نمود. این خبر در حوالی قلعه شوشی [۱۳۳] به نَوَاب اشرف رسید و متوکلا علی الله بر باره «۵» جهان‌پیما سوار گشته به عزم گرفتن سر راه بر آن قوم روسیاه روان گردید.

اسماعیل خان دامغانی را چرخچی باشی «۶» لشکر کرد و پیر قلی خان شام بیاتی و

(۱). ملی: «فراق»

(۲). ملی: «خراباتی»

(۳). ملی: «به‌تر»

(۴). ملی: «گری مبالقت»

(۵). ملی: «پاره»

(۶). چرخچی باشی لشکر: جلودار، مقدمه الجیش، پیشقراول لشکر (دهخدا، ذیل چرخچی)

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۲۴

علی خان قوانلو و صادق خان عز الدینلوی قاجار را به سرتیپی دستجات سواره لشکر مفتخر و پیادگان آتشبار فراهانی و کزازی را نیز به الله ویردی خان قاجار خزینه دارلو سپرد و مهدی قلی خان دولو را به محافظت تیپ بزرگ که در سایه علم پادشاهی بود، مأمور نمود. بالجمله سه ساعت به غروب مانده در حوالی عسگران، عسگرین را تلاقی دست داده توپ‌های تندر فغان و تفنگ‌های آتش‌فشان از دو طرف عقده از دل برگشاد.

شاهزاده آزاده تهمتن تن، در آن معرکه به نفس نفیس مردانگی‌ها کرد تا هنگامی که زال خمیده پشت سپهر، معجز نیلی بر سر آورد. هنگامی که بازار گیرودار «۱» گرم و اجساد جنود طرفین در زیر نعال «۲» مراکب جانبین نرم بود، صادق خان عز الدینلو زخم گلوله برداشت و «۳» جمعی از دلاوران رکابی اجر شهادت یافته روی به بهشت جاودانی گذاشت. چون هنگام شام هوا تیره فام شد، بولکونوک و کنلروسکی «۴» جمعیت خود را به مقبره [ای] که در آن حوالی بود، کشیدند و عراده‌ها را به شکل قلعه ساخته و دور آن را خندقی عمیق کنده باران و تگرگ مهره‌های آتشین بر سپاه ظفر قرین باریدند. نَوَاب شاهزاده چون کار را چنین دید، تفنگچیان کزازی و فراهانی را بر فراز تلی که مشرف بر سنگر روسیه بود کشید و «۵» خود با سایر سواران و همراهان در یک طرف سنگر روسیه آرمید. از اطراف سنگرها بستند و مسرعان سریع «۶» به اردوی همایون فرستاده به امید امداد قشون رکابی نشستند.

صاحبقران دانا، حسین قلی خان دولو را با ذو الفقار خان دامغانی و دسته او و چهار عراده توپ با اسباب قورخانه و غیره به امداد نَوَاب شاهزاده روان فرموده و دیده بر اعلام خبر گشود. بعد از ورود ایشان به معسکر نَوَاب شاهزاده، بلا تأمل سنگرهای روسیه را هدف تیر بلا ساختند و تا مدت شش روز به تخریب بنیان ایشان پرداختند.

بالاخره از یاری شریعت نبوی و یآوری «۷» بخت «۸» بلند خسروی در سنگرهای ایشان ریختند و خون آن طایفه را با خاک راه آمیختند. اکثری از ایشان قتل و برخی دستگیر شدند. بولکونوک مزبور دو زخم منکر برداشته و نیم‌شب عار فرار را بر خود گذاشته

بار ادبار در قلعه ترناوت که سه منزلی گنجه است، گشادند.

(۱). ملی: «داروگیر»

(۲). ملی: «فعال»

(۳). ملی: «و»

(۴). اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ «کتلاروسکی» نوشته است.

(۵). مجلس: «کشید»

(۶). ملی: «سراج»

(۷). مجلس: «یاری»

(۸). ملی: «بجنب»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۲۵

اسباب سنگر ایشان از نقد و جنس و چند عراده توپ کلاً به دست غازیان نصرت نشان افتاد و پیر قلی خان شامیاتی به اشاره نواب شاهزاده به محاصره قلعه ترناوت پای برگشاد. کار بر محصورین تنگ شد و بولکونوک از در عجز درآمده به واسطه عریضه [ای] در خدمت نواب شاهزاده مستدعی شش روزه مهلت گردید که پس از انقضای مدت مزبور، سر «۱» قدم ساخته به حضرت شتابد. چون استدعای او موقع قبول یافت [۱۳۴] بعد از سه روز در نیم‌شب فرار کرده به کوه چمرق که سقناق «۲» ارامنه قراباغ است، شتافت. کیفیت این اخبار بهجت آثار را در یوم پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی در تخت طاوس به مسامع علیه رسانیدند و نواب شاهزاده و همراهان مورد نوازشات فراوان گردیدند.

ذکر اخبار فتوحاتی که در منزل تخت طاوس از اطراف رسید و موجب سرور و انبساط خاطر همایون گردید.

یکی از جمله فتوحات، شکست بولکونوک گنجه بود که مفصلاً عرض نمود.

دیگری، به دست آمدن قلعه ایروان از همت هواخواهان دولت ابد ارکان و عدم اختیار محمد خان است. تبیین این مقال آن‌که بالمشافهه العلیه به مهدی قلی خان دولو اشارات بهیه صادر شد که: بعد از ورود به محال ایروان، ملاحظه اطراف کار و احوال روسیه نابکار را کرده، هرگاه محمد خان بیگلر بیگی ایروان از روی صداقت خدمت گزار دولت جاوید ارکان است، به هیچ‌وجه متعرض او نگشته و امورات خارج ایروان را نظمی داده مراجعت نماید و هرگاه باز «۳» به اغوای نفس اماره دامن زن آتش هنگامه است، کار او را یک طرف و اختیار قلعه را از دست او گرفته، خود به محافظت سپاهی و رعیت پردازد «۴».

از قراری که در صدر حکایت ذکر شد، مهدی قلی خان از منزل میانج از خدمت نواب نایب السلطنه رخصت یافته روانه آن سامان «۵» گردید. در منزل تخت طاوس به

(۱). ملی: «سه»

(۲). ایالت

(۳). مجلس: «باز»

(۴). ملی: «پرداز و»

(۵). ملی: «بیابان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۲۶

عرض خسرو معدلت مأنوس رسید که اسماعیل خان شامبیاتی حاکم خوی برحسب امر کی قبل از وصول «۱» مهدی قلی خان وارد و بر او محقق شد که محمّد خان از نزول موکب ظفرنشان به آن صفحات باز خیالات فاسد در اندرون سینه جای داده و جمعی از روسیه را به اقتضای مصلحتی که عین مفسدت بود، به شوره گل آورده و از آنجا نیز تجاوز کرده در محل تالین فرستاده است. اسماعیل خان، مهدی قلی خان را از این معنی آگاه نمود. معزّی الیه نیز با معدودی وارد قلعه گشته و آحاد سران و سرکردگان سپاه ظفر پناه را که همراه داشت، به جهت استجمام به قلعه خواسته هریک تنی چند از مردان کار را با خود آورده با چند نفری که از نوکران اسماعیل خان و مهدی قلی خان به همراه ایشان بودند اتفاق کرده، برج و باره را متصرف و با خطری آسوده در آنجا متوقف گردیدند. محمد خان وقتی آگاه شد، که کار دیگرگون گشته و تیر از کمان گذشته است. بالجمله شاهنشاه صاحبقران اشرف خان دماوندی را با دستجات ابو اجمعی او به محافظت قلعه مأمور و مهدی قلی خان به ایالت آن ولایت مسرور آمد. دیگر از جمله فتوحات، شکست روسیه رشت بود. تفصیل این اجمال آنکه: در چمن اوجان «۲» به عرض خسرو دوران رسید که ایشپخدر هنگامه عزیمت موکب همایون را به سمت آذربایجان شنید و چنین به خاطرش رسید «۳» که از اطراف مملکت کار را پریشان سازد و پس از پریشانی کار به مقابله «۴» سپاه جزّار پردازد. ینارال شفت نامی را که چون پیل «۵» مست و هنگام غضب بر کلب عقور زبردست بود، با دوازده [۱۳۵] فروند کشتی مشحون به صالادات کاری و توپ‌های صاعقه کرداری و اسباب و اسلحه بی‌شماری از راه دریای خزر به صوب گیلان فرستاده؛ شاهنشاه تاجدار از همان چمن اوجان، میرزا یوسف مستوفی گرجی [بندر] اشرف مازندران را با چریک خمسه و قلمرو علی شکر که با ولایت گیلان قرب جوار دارند، به امداد گیلانیان مأمور و «۶» در منزل تخت طاوس به عرض خسرو عدالت مأنوس رسید که شفت مزبور با صالادات و آتشیخانه موفور وارد بارگاه انزلی و مستحفظین آنجا تاب درنگ نیاورده به گوشه [ای] خزیدند.

(۱). ملی: «فصول»

(۲). از محالات چهارگانه بستان آباد تبریز

(۳). ملی: «پیوسته»

(۴). ملی: «معامله»

(۵). ملی: «نیل»

(۶). ملی: «ماموره»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۲۷

جناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی که در همین سال مأمور به انتظام مهام گیلان بود، دامن مردانگی و خدمت‌گزاری بر میان زده به امداد حکام گیلانات جمعی از مردان کار را به محل پیر بازار، که یکی از محلات رشت و مشحون به اشجار فراوان است، برده و سنگرهای متین ترتیب داده در پناه آن نشستند و از فرط غیرت اسلام و خیال خدمت شاهنشاه با احتشام به دفع روسیه بدفرجام کمر همت بستند. آن شفت غافل از حقیقت کار، میان به تسخیر شهر استوار بسته «۱» با صالادات و آتشیخانه از انزلی حرکت و به راه پیر بازار روانه شد. چون آن قوم نکبت مشحون قریب به جنگل رسیدند، دلیران گیلانی مهره‌های آتشین تفنگ مانند تگرگ به ایشان باریدند. روسیه هرچه در انداختن توپ و تفنگ اهتمام می‌ورزیدند، به سبب انبوهی بیشه و جنگل احدی را نمی‌دیدند.

بعد از آن که کار بر روسیه تنگ شد و شیشه امیدشان بر سنگ آمد، صرفه در جنگ و صلاح در درنگ ندیده برگردیدند. شیران

بیشه گیلان از جنگل‌ها بیرون آمده و به عقب ایشان تاخته معادل یک‌هزار نفر از آن قوم خیره‌سر را با قاید اجل همراه ساختند و بقیه السیف با زخم‌های کاری خود را به انزلی رسانیده و «۲» در کشتی ادبار نشسته به سمت بادکوبه و دربند تاختند. چنین فتحی نمایان از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام دست داد و جناب میرزا موسی و جان‌فشانان به مراحم حضرت اعلیٰ مسرور و دلشاد. یکی دیگر از جمله فتوحات، اضمحلال طایفه ضاله ترکمانیه دشت تکه «۳» ساکن رود طژن «۴» است که به سعی نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و جانفشانان رکابی اتفاق افتاد و شاهد این فتح نیز در تخت طاوس چنین برقع از رخ برگشاد. ترکمانان تکه سالیان دراز بود که در کنار رود طژن و حوالی سرخس نشسته همّت بر تخریب حدود و ثغور «۵» خراسان بسته بودند. شاهنشاه عدالت آگاه در هنگام خروج از تختگاه نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را به دفع ایشان مأمور و به واسطه احکام قضا دستور تأکیدات موفور

(۱). ملی: «استرار بستد»

(۲). ملی: «و»

(۳). مجلس: «تکه»

(۴). طژن- تجن: رودی است در افغانستان که از کوه‌های بابا سرچشمه می‌گیرد و از مغرب هرات به نام هریرود تا سرخس پیش می‌آید. از سرخس به بعد به رود تجن موسوم می‌گردد و به طرف شمال اندکی متمایل به غرب از مرز ایران گذشته در ریگزار ترکستان فرو می‌رود. (معین).

(۵). ملی و مجلس: «سنور»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۲۸

درین باب شرف صدور یافت. نواب معزی الیه نیز «۱» حسین خان قاجار قزوینی سردار خراسان را با جمعی از ترکان جلادت شعار به تنبیه آن طایفه ضلالت آثار فرستاد و بعضی از خوانین خراسان را نیز با او اذن همراهی داد [ه] در روز یکشنبه هجدهم شهر [۱۳۶] ربیع الثانی سنه یک‌هزار و دویست و بیست در حوالی رود طژن تلاقی «۲» فریقین اتفاق افتاد. ترکمانان مزبور اگرچه در اول وهله «۳» به سبب غیرت ناموس پای ثبات افشردند، ولی بالاخره از حملات دلیران و جانفشانی دلاوران سودی نبردند. مردان و جوانان آن طایفه آنچه بودند یا از دم تیغ آبدار روی به دار البوار «۴» نمودند یا اسیر کمند غازیان اتراک گشته آبروی جلادت ایشان را افزودند. زنان و دختران کلا سپاه ظفر دستگاه را دستگیر و اسرای مسلمانان را که از دیرباز در نزد خود به خدمت بازداشته بودند به گیر آورده، آزاد شدند. اسباب و اثاث البیت و انعام و اغنام ایشان من حیث المجموع در دست و «۵» خردلی از دست غارت نرست. معادل پانصد نیزه سر در پیشگاه بارگاه خسرو مظفر عرض داده شد و ابواب تفقادات و انعامات بر چهره نواب شاهزاده حسین خان آزاده و سایر جان‌فشانان آن سامان مفتوح و گشاده آمد. لمولفه:

تا شاه به اورنگ فلک رنگ برآمداز هر طرفی مژده فتح دگر آمد

در خاور ازو لشکر ترکان به هزیمت‌روسیه نگون رایت در باختر آمد

ذکر دعوای نواب نایب السلطنه و اسماعیل خان در عرض راه گنجه با گروه فجره و تفویض ایالت مملکت آذربایجان به آن شاهزاده جهان «۶» و اوضاع اصلاندوز و ورود به اوجان

بعد از شکست بولکونوک گنجه، ایشپخدر به جهت امداد با حشری که داشت، قدم جسارت پیش گذاشت [و] در کنار رودخانه تتر

«۷» منزل کرد و مقابله با لشکر اسلام را

(۱). مجلس:- «نیز»

(۲). ملی: «تلاکی»

(۳). ملی: «وجله»

(۴). کنایه از جهنم، دوزخ؛ ملی: «داربوار»

(۵). ملی:- «و»

(۶). مجلس: «جهانیان»

(۷). ملی: «نیز»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۲۹

به خیال آورد. شاهنشاه اسلام پناه از غایت تدابیر ملوکانه، چون گنجی را از وجود روسیه خالی دید، نواب نایب السلطنه را به تسخیر آن ولایت مأمور «۱» گردانید. احکام علیه نیز به عهده اسماعیل خان دامغانی شرف صدور یافت که با حشری انبوه به مقابله ایشپخدر روی آورد «۲» و آن عفریت فرتوت را از خیال گنجی فارغ آرد «۳». چون مظنون این بود که بعد از شکست شفت و فرار [او] از گیلان، باز روسیه دوباره خیالی اندیشیده و جمعیتی از راه دریا به گیلان فرستند، لهذا شاهنشاه به ملاحظه این کار و علت قرب جوار از منزل تخت طاوس حرکت و از رود ارس گذشته در منزل اصلاندوز قبه خرگاه فلک دستگاه گیتی افروز شد.

اسماعیل خان دامغانی برحسب امر خسروانی از رکاب نواب شاهزاده با جمعیتی که ضرور بود، به عزم مقابله با ایشپخدر بد معامله به صوب رودخانه تتر گرایید و رایات فیروزی آیات نواب شاهزاده نیز بلافاصله از منزل عسکران نهضت گرای گردید.

ایشپخدر با اسماعیل خان فی الجمله زدوخوردی کرده و بالاخره صرفه [ای] نبرده خود را به کوه آق‌دره که اصعب «۴» مسالک است، کشانید. اسماعیل خان به عقب او شتابان و دیل «۵» و احترامه «۶» فراوان گرفته سالما غانما خود را به اردوی کیوان پوی رسانید. نواب نایب السلطنه با خاطری قوی و قلبی مشحون به امید طالع خسروی به صوب گنجی شتافت و به محض [۱۳۷] وصول، کلید فتح شهر [در] بند «۷» را در قبضه اقتدار یافت.

جمعی را به محاصره قلعه مأمور و اهالی گنجی را از صغیر و کبیر و اناث و ذکور کوچانیده روانه شمکور که در نیم فرسنگی گنجی واقع است، ساخت و آن شب در حوالی شهر، بار اقامت انداخت. [سربازان] روسیه که در آن حوالی بودند، در آن شب جسارتهای ورزیده اردوی شاهزاده را هدف گلوله‌های توپ و تفنگ نمودند. حاضرین قلعه گنجی نیز به مدد اردوی نواب شاهزاده شتافتند و از باطن اسلام و نیروی طالع شاهنشاه با احتشام آسیبی نیافتند.

(۱). ملی:- «مامور»

(۲). ملی: «آرد»

(۳). مجلس: «دارد»

(۴). ملی: «اصف»

(۵). ملی: «دویل»

(۶). سلاح و باروبنه که از دشمنان به غنیمت گیرند.

(۷). دربند، شهری است در قفقاز پایتخت جمهوری داغستان واقع در کنار بحر خزر. این شهر تا قبل از سلطنت فتحعلی شاه قاجار،

شمالی ترین شهر مرزی ایران به شمار می‌رفت (معین).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۳۰

علی الصباح بر بارگی تعجیل نشسته در شمکور اهالی گنجه را فردا فرد «۱» سرپرستی کرده به منزل زگم «۲» نزول اجلال فرمود و «۳» در عرض راه جمعی از روسیه را «۴» که آذوقه به جهت ایشپخدر می‌بردند دیده، پس از اندک کزی دو نفر از سرکردگان و برخی از صالادات مقتول و بزرگ ایشان را با بعضی دیگر دستگیر نمود. در منزل زگم اهالی گنجه را به اتفاق پیر قلی خان و محمد علی خان شامبیاتی از راه ایروان روانه تبریز ساخت و خود به تاخت آخسقه و قزاق پرداخت. «۵» در ورود [به] آنجا جمعی از معارف قزاق و غیره به خدمتش تشریف یافتند و پس از چند روز توقف به صوب ایروان شتافتند.

جماعت بدعاقبت قزاق در عرض راه که بیشه و جنگل فراوان داشت، خیرگی‌ها «۶» کردند و از آخسقه تا بدایت جولکای ایروان که هجده فرسنگ است، در هر قدمی سر راه را گرفته بی‌اندامی‌ها به عمل آوردند؛ حتی این که نواب شاهزاده به جهت ادای فریضه در گوشه [ای] فرود آمده مشغول نماز بود که وجود مبارکش را از میان جنگل هدف گلوله تفنگ ساختند. از لطف خداوند و طالع خسرو فرزانه، موزه «۷» شاهزاده را خراشیده در گذشت و -لله الحمد- آسیبی ظاهر نگشت، بالجمله «۸» صحیحا سالما با جمیع احوال و ائصال اهل اردو وارد ایروان و حقیقت این وقایع را به صحابت حاجی محمد خان قراگوزلو به دربار سلطانی عریضه‌نگار آمد.

شاهنشاه با دادودین زبان به «۹» تحسین و آفرین گشوده مبلغی سیم‌وزر و اقمشه بی‌مرّ به انعام اهالی گنجه مصحوب ملّا ملک محمد چهارمحالی قاضی عسگر به دار السلطنه تبریز گسیل نمود و در ازاء آن همه زحمات، ایالت مملکت فسیح المساحت «۱۰» آذربایجان را از قاپلان کوه تا دربند، به عهده اهتمام ولیعهد دوران محول و احکام قضا به امضای صاحبقران قضا امضا، مسجل آمد. موکب فیروز خسرو ظفر اندوز از منزل اصلاندوز حرکت و چمن اوجان تبریز محل اردوی کیوان مهابت شد.

(۱). ملی: «فردا فردا»

(۲). زگم، در قسمت شمال کاخ قرار دارد (تذکره الملوک، ص ۱۹۴) و کاخ یکی از دو ولایت گرجستان است که در عهد صفوی تابع دولت ایران بود (معین).

(۳). ملی: «فرموده»

(۴). مجلس: - «را»

(۵). ملی: + «و»

(۶). ملی: «خیره گیها»

(۷). کفش

(۸). ملی: «انجمله»

(۹). مجلس: - «به»

(۱۰). مجلس: «فسیح المسافت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۳۱

ذکر ورود احمد جلیبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان و داستان عبد الرحمن پاشای بابان و رجعت موکب ظفر نشان به دار الخلافه طهران

بعد از نزول موبک ظفرنشان به چمن اوجان، احمد چلبی، معتمد علی پاشای وزیر دار السلام بغداد، روی به آستان خلافت بنیاد نهاده از سوء رفتار عبد الرحمن پاشای بابان والی شهرزور زبان شکایت گشاد.

تفصیل این اجمال آن‌که: این شهرزور ولایتی است که از طرف شمال، پیوسته به خاک ارومیه و از سمت جنوب، بسته [۱۳۸] به خاک کرمانشاهان و از حدّ مشرق، متصل به خاک کردستانات و از جانب مغرب، منضم به خاک کرکوک است. جماعت اکراد بابان از قدیم الایام در آن ولایت ساکن و بانی اکثری از بقاع «۱» و مساکن بوده‌اند. در کوهی از سامان شهرزور، قلعه‌ای است مسمی به قلعه چولان و در لغت اکراد، چولان به معنی بادام کوهی است. در بدایت حال آن جماعت در آن قلعه سکنی داشته‌اند و بعد بنای توطن در سایر محالات شهرزور «۲» گذاشته‌اند. ابراهیم پاشای، برادر عبد الرحمن پاشا، در ایام وزارت سلیمان پاشای والی بغداد، در سه فرسخی قلعه چولان «۳» شهری بنیاد نهاد و «۴» به سبب رعایت ادب، سلیمانیه‌اش نام داد. قریب یکصد سال است که جماعت مزبور در آن ولایت حکمران و به سبب شرارت ذاتی که دارند، اکثر اوقات واسطه ظهور فتنه و فساد فی مابین دولتین علّیتین روم و ایرانند. تاریخ ذوالقرنین متن ۲۳۱ ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان و داستان عبد الرحمن پاشای بابان و رجعت موبک ظفرنشان به دار الخلافه طهران ص: ۲۳۱

ن این ولایت موافق حد و سنور «۵» قدیم داخل کردستان متعلقه به خاک ایران، و مدتی است که در تصرف سلاطین «۶» عثمانیه است، لهذا حکام آن‌جا، این دو علت را دست‌آویز کرده به سبب اهمال و امهال در خدمت، گاهی خود را از تابعین روم می‌شمارند و گاهی به دولت علیه ایران متوسل شده «۷» با کارگزاران دولت عثمانی بنای معاندت می‌گذارند.

(۱). ملی: «ارتفاس»

(۲). ملی: «شهسه زور»

(۳). ملی: «چون»

(۴). ملی: «نهاد»

(۵). ثغور

(۶). ملی: «معلاطین»

(۷). مجلس: «گاهی متوسل به دولت علیه ایران شده»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۳۲

بالجمله بعد از ایالت ابراهیم پاشا، ایالت آن ولایت به عبد الرحمن پاشای برادرش منتقل و در قلیل زمانی در امر حکومت مستقل شد. به سبب استیلایی که داشت، با علی پاشای وزیر بغداد بنای مخالفت گذاشت و «۱» بعضی از نواحی بغداد را تاخت و علی رؤوس الاشهاد، به معاندت پرداخت. علی پاشا نیز دفع او را از اطراف حشری خواست و در حوالی سلیمانیه با مشار الیه هنگامه‌ها آراست. عبد الرحمن تاب مقاومت نیاورده شکست خورد و روی به کردستان و محال سندج آورد.

امان الله خان اردلانی والی کردستان در آستان مروّت نشان شاهنشاه صاحبقران، توسط او را زبان ضراعت گشود و چون پناه به ظلّ ظلیل دولت عظمی آورده بود، شاهنشاه ضعیف‌نواز، محل توقف او و ایل «۲» و متعلقاتش را در سامان کردستان معین فرمود.

احمد چلبی معتمد علی پاشا در چمن اوجان بعد از گذرانیدن عریضه پیشکش، چنین استدعا کرد که: چون عبد الرحمن پاشا، مفسدی شریر و مزوری بی‌نظیر است، امنای «۳» دولت علیه چشم از حمایت او پیوستند و در اخراج از خاک کردستانش بکوشند.

شاهنشاه غیور را از فرط حمیت نامحصور این استدعا ناپسند افتاد و به فرمایشات غضب‌آمیز احمد چلبی را جوابی با صواب داد. حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع‌نگار و داروغه دفترخانه مبارکه [و] مولف تاریخ جهانگشا، به مرافقت او «۴» رسالت بغداد

را معین شد و جواب عریضه علی پاشا از کلک دبیران دیوان اعلی محرز و مبین آمد که: چون عبد الرحمن پاشا روی نیاز به آستان راستان نواز آورده، لازم است که ایالت شهرزور را [۱۳۹] کما فی السابق به او گذراند، و الا منتظر باشند که عَمّا قریب از فَرّ حمایت اولیای دولت جاوید نصیب «۵» در ولایت موروئی خود مستقل و مباشرین شوکت عثمانی از عدم این رعایت به غایت شرمسار و منفعل خواهند شد.

پس از روانه داشتن رسولین، احکام لازمه به ولات و حکام شیروانات و داغستانات و سایر ولایات در باب استقلال کار نواب نایب السلطنه عالی مقدار صادر و موکب ظفرنشان از چمن اوجان به جانب دار الخلافه سایر و دایر آمد. در اواخر شهر

(۱). ملی: «و»

(۲). مجلس: «اهل»

(۳). ملی: «ابنای»

(۴). مجلس: «او»

(۵). ملی: «نصب»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۳۳

جمادی الاولی عرصه «۱» دار الخلافه از یمن ورود موکب شاهره نظیر جنّات «۲» باهره گردید.
لمولفه:

شد ملک ری جان در تنش کاینک شه «۳» از راه آمده خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده

ذکر سور با سرور نواب شاهزاده فرخ‌لقا حسن علی میرزا «۴»

این شاهزاده والا اختر، صدف بحر خلافت را ششم گوهر و سپهر سلطنت جاوید مدت را مشتری سعادت اثر. در ایوان بزم، ابری است گوهر بار و در میدان رزم، هژبری است «۵» شیر شکار. شجاعت را با سخاوت فراهم آورده و از این دو خصال حمیده فرق موافقین دولت خداداد را به آسمان برده است. نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس را، برحسب سن برادر کهنتر است و این دو مولود شریف، زاده از یک مادر.

چون از فیض فضل «۶» پروردگار و میمنت بخت صاحبقران تاجدار، کارهای دولت ساخته شد و صفحه مملکت از خاروخاشاک وجود مخالفین پرداخته آمد، رای بیضا ضیای خسروی به عزیمت سور با سرور این برازنده ایوان کسروی، مصمم آمد و بر حسب امر اعلی، ولایت و حکام و فرماندهان و امیران با احتشام و ارباب عمایم فضیلت ارتسام «۷» از اطراف ممالک فارس و عراق و خوزستان و خراسان و غیره در طوف کعبه آمال، اعنی درگاه کعبه مثال، باهم توام گشتند. داور معدلت آیین، ناسفته گوهری از صدف عزت سرکار مرتضی قلی خان عم بزرگوار خویش برگزیده و نوبت خانه سلطنت در انجام عیش شاهزاده اسفندیار شوکت، بلندآواز گردید.

در پانزدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و بیست، حکم ملوکانه به

(۱). ملی: «جمدی الاول عرضه»

(۲). ملی: «جناب»

(۳). ملی: «سر»

(۴). ملی: «فرخخان حسین علی میرزا»؛ حسن علی میرزا صحیح است؛ لقب او شجاع السلطنه بود و در روز جمعه غره ذی الحجه الحرام ۱۲۰۴ به دنیا آمد.

(۵). ملی: «نیز بر پشت»

(۶). ملی: «فضیل»

(۷). فرمان بردن، رسم و فرمان به جای آوردن، نقش بستن.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۳۴

آرایش اسواق و خانات و میادین رواق عرش مساق شرف صدور یافت و هر تن از مباشرین دربار شوکت مدار به تدارک انجام کاری شتافت. بازار طرب گرم شده «۱» خنیاگر سپهر اخضر از نیرنگ سازی مطربان خوش آهنگ در پرده شرم حقه بازان دستگاه سحرپردازی چیدند و فلک حقه باز را منزوی زاویه خمول گردانیدند. مباشرین آتشبازی و چراغانی، عرصه دار الخلافه را غیرت وادی ایمن ساختند و از افروختن مشاعل زرّین و سیمین و افراختن اشجار سهام آتشین به اظهار صنعت پرداختند.

داور دریا نوال، در افشاندن بدره های سیم وزر بر جیب و دامن کهر و مهتر بی اختیار بود و ارباب سور و اصحاب این عیش پرسرور را از انواع [۱۴۰] متاع خواسته های ناخواسته گران بار می فرمود. زر با خاک یکسان شد و گوهر با خاشاک توامان. در شبی خرم تر از روز و ساعتی فیروز تر از روز نوروز غزالی خرامان در خوابگاه شیری ژیان خرامید و از فرط معدلت صاحبقران ظلم سوز، شیر و غزال در یک بنگاه آرمید. تاریخ این عیش بهجت قرین از کلک مولف به این طرز و آیین بر صفحه تزیین «۲» پذیرفت و هر کس دید و شنید، هزاران تحسین و آفرین گفت.

لمولفه:

ز فرمان شهنشاه جهاندار جهان داور نباشد سور آن شهزاده کزوی ملک مینویی

حسن شاه آن سرافرازی که نامش با علی توام به زخم عالمی این هردو «۳» نام اوست دارویی

بود او را ز قد چون قامت شمشاد بالایی بود او را ز رخ چون نیروی خورشید نیرویی

عروس زهره گر در پهلوی او سر نهد شامی ز فرط شوق کی غلطد ز پهلویی به پهلویی

نبود او را سزای همسری در این جهان ای دل بجز بنت عم دارای دوران هیچ بانویی

(۱). مجلس: «شد و»

(۲). ملی: «ثرمین»

(۳). ملی: «بردو»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۳۵ برون ز اندیشه خاطر مهیا گشت اوضاعی فزون از حجله مینو مصفا گشت مشکویی

به بزم سورش از هر سو «۱» بسی اشراف زانوزن نصیب هریک از انعام و احسان گنج نیکویی

پی ترتیب ایجاب و قبول بزم عقد او را خطیبی مشتری سان چون عطارد هم سخنگویی

رسید از همت این سور بر هر ذره اکرامی رمید «۲» از معجز این عیش از هر گوشه جادویی

زهی دولت که همسر با سلیمانی است بلقیسی «۳» خهی «۴» نعمت که هم بر با گل اندامی است نازویی «۵»

ز لب هایش به لعل اوست گوهر بار یاقوتی ز پستانش به چنگ اوست دست افشار لیمویی

بود آن چرخ رفتاری صبا عزمی زمین حزمی بود این لاله رخساری «۶» گل اندامی سمن بویی

ز رشک اتصال این مه و مهر جهان آرامه و مهر فلک دائم سری دارند و زانویی

بود داماد شیر و نو عروس او بود آهوبه هم از داد دارا شیر و آهو گشته دلجویی
ز دانش خاوری تاریخ این سور همایون فز نوشت از داد دارا همنشین شیر آهویی بالجمله سران اطراف و «۷» فرماندهان اکناف در
تهنیت این عیش مسرت اُتصاف «۸» پیشکش‌های «۹» شایان دادند و «۱۰» از استعمال خلّاح فاخره، ابواب افتخار بر

(۱). ملی: - «سو»

(۲). مجلس: «رسید»

(۳). ملی: «تلقینی»

(۴). کلمه تحسین؛ خوشا، مرحبا (معین، ذیل خهی)

(۵). کاج، صنوبر؛ ملی: «بازویی»

(۶). ملی: «ز فساری»

(۷). ملی: - «و»

(۸). ملی: «انصاف»

(۹). ملی: «پیشکشی‌های»

(۱۰). ملی: - «و»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۳۶

چهره گشادند.

لمولفه:

هر روز به دوران ملک عیش دگر بادجاوید همی افسر شاهیش به سر باد

ذکر اوضاعی که بعد از حرکت موکب ظفر بنیاد در آذربایجان رخ داد خاصه قتل «۱» ایشپخدر بدنهاد

بعد از حرکت رایات ظفر آیات از چمن اوجان نواب نایب السلطنه نیز وارد تبریز و محمد خان قاجار ایروانی را با محمد علی خان شامیاتی حسب الامر الاعلی روانه دربار معدلت‌انگیز نمود. ایشپخدر ضلالت‌نشان آن حدود را از وجود جنود مسعود خالی دیده «۲» فرصت غنیمت شمرده خود را [۱۴۱] به قلعه شوشی کشید. ابراهیم خلیل خان درب قلعه را بر روی او مانند ابواب بلا بر چهره خویش مفتوح داشت و ایشپخدر دو روزی [در آنجا] توقف کرده و یک نفر از مایوران «۳» افواج روس را به انتظام آن‌جا مشخص نموده خود روی به صوب گنجه گذاشت.

شیخ علی خان بیگلر بیگی قبه و دربند و حسین قلی خان حاکم بادکوبه و سرخای خان لگزی، مظنه داشتند که شاید شفت سر کرده روسیه، بعد از فرار از انزلی گیلان، به محاصره بادکوبه گرایان شود، لهذا در دربار نواب والا مستدعی امداد شدند. عسگر خان افشار ارومی با جمعی از سواره و پیاده و مبلغی از سرب و باروت و آذوقه به معاونت شد. و از اتفاقات، شفت مزبور بر حسب اشاره ایشپخدر مغرور از راه دریا وارد و در برابر بادکوبه لنگر اقامت انداخت. حسین قلی خان و اهالی قلعه به معاونت عسگر خان و

(۱). ملی: «قبل از»

(۲). مجلس: «دید و»

(۳). مولف در این کتاب افسران روس را به ترتیب درجه این گونه نام می‌برد:

الف- ینارال: سردار، جنرال

ب- مایور: افسران عالی‌رتبه که در رأس فوج یا لشکر قرار داشته‌اند

ج- افسر: افسران جزء

د- صالدا: سربازان، پایین‌ترین قشر نظامیان روس

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۳۷

قشون رکابی شاهنشاه نصرت شعار پای ثبات افشوده جنگ‌های دلیرانه کردند و چون چند فروند کشتی روسیه در ساحل دریا از ضرب گلوله‌های پی‌درپی غازیان بادکوبه شکسته شد، لهذا از دریا به جانب خشکی رانده در برابر حسین قلی خان و عسگر خان در حوالی قلعه آتش‌ها افشاندند. در آن حال شیخ علی خان قبه و نوح بیگ ولد سرخای خان لگزی با افواج خود به امداد حسین قلی خان به بادکوبه رسیدند و از حملات دلیرانه متوالیه، روسیان را مضطرب گردانیدند.

بعد از چند روز زدوخورد که از طرفین جنگ‌های مردانه کردند و جمعی غفیر «۱» کشته شد، بالاخره بخت از جماعت روسیه برگشت و صرفه [ای] ندیدند و در کشتی ادبار نشسته در میان پشت ساری طالش، منزل گزیدند. بالجمله ایشپخدر از گنج به جهت استمالت مصطفی خان شیروانی به صوب شیروان شتافت و نواب شاهزاده بر طبق عرض مشار الیه از این معنی آگاهی یافت. پیر قلی خان قاجار را با جمعی از پیاده و سوار به امداد او مأمور و در کنار رودخانه کر که دوازده فرسخی شیروان است، پیر قلی خان را معلوم و نزد او مذکور آمد که مصطفی خان با ایشپخدر گرگ آشتی کرده و او را فریب داده. ایشپخدر از راه وفور غرور از وی مطمئن و از شکست شفت در بادکوبه خبر یافته به جهت تلافی چون سیل سرشار به آن دیار شتافته است. شفت ملعون نیز در ثانی به جهت معاونت ایشپخدر روی از پشت ساری برتافته. بعد از رفتن ایشپخدر، مصطفی خان ایلات و احشامات خود را به جبال «۲» شامخه کشانید و خود در قلعه کله سن «۳» منزل گزید و نواب شاهزاده را از عزیمت ایشپخدر به صوب بادکوبه آگاه گردانید. نواب شاهزاده، حسین قلی خان دولوی قاجار را با جمعیتی که کافی می‌نمود، به ایلغار روانه بادکوبه فرمود و بلافاصله احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و تبریز را «۴» با توپخانه شرانگیز و پیادگان صاعقه‌ریز روان نمود. با آن که هنگام برودت هوا و از شدت سرما خون در عروق منجمد می‌شد، خود هم، «۵» تکیه به یاری باری و بخت بلند شهریاری کرده در بیست و دویم شهر ذی قعدة الحرام [۱۴۲] از دار السلطنه تبریز حرکت و به عزم توقف اردبیل رایت عزیمت برافراخت و شاهنشاه آگاه نیز فوجی از سپاه

(۱). گروهی بسیار

(۲). ملی: «خیال»

(۳). مجلس: «کله سن کوراسن»

(۴). مجلس: «نیز»

(۵). ملی: «خواهم»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۳۸

کینه‌خواه را از درگاه فلک جاه، به امداد وی روان ساخت.

از جانبی شیخ علی خان قبه [ای]، از طرفی پیر قلی خان شامیاتی، از سمتی احمد خان مقدم و از گوشه [ای] حسین قلی خان دولو، نواب شاهزاده نیز با قشون رکابی در ساحت اردبیل اقامت جو [گشته] ایشپخدر دیوانه را ازین ازدحام دیوانه‌تر کردند و از اطراف [به] او هجوم آوردند. سورت سرما نیز مزید علت شد و اکثر از عَزاده و دواب روسی به معرض تلف و اذیت رفت.

ایشپخدر به جهت چاره کار با حسین قلی خان حاکم بادکوبه بنای مراوده گذاشت و حسین قلی خان هم به مفاد «الحرب خدعه»

همت بر خدعه و تدبیر گماشت. ایشپخدر را به سبب مکالمات و تدبیر کار با دو سه نفری در خارج قلعه بادکوبه دعوت کرد و خود نیز با ابراهیم خان بنی عم خویش و یک دو نفر دیگر روی از قلعه بیرون آورد. ایشپخدر و حسین قلی خان در گوشه [ای] از صحرا به جهت مواضعه نشستند و عهدهی مزورانه «۱» با هم بستند. در هنگامی که ایشپخدر گرم صحبت بود، ابراهیم خان به اشاره حسین قلی خان مهره «۲» پشت او را هدف گلوله تفنگ ساخت و در همان لحظه روی ازین جهان برتافت و به صوب جهانی دیگر پرداخت.

پس از ظهور این مقدمه عجیب که به حکم قضا صادر آمد، خوانین مزبوره از چهار طرف سپاهش را محیط گشتند و اکثری را به ضرب تیغ آبدار و تفنگ صاعقه بار کشتند. شفت ملعون، «۳» بقیه السیف آن قوم نکبت نمون را به کشتی‌ها نشانیده روانه پشت ساری شد و «۴» در آن جزیره چون شغالان بیشه متواری آمد. بالجمله سر منحوسش را که دعوی سروری داشت از تن، و دست «۵» بت پرستش را «۶» که به درازدستی جسارت ورزیده بود، از بدن جدا کرده به خدمت نواب شاهزاده روانه اردبیل [کردند] و از آن جا به درگاه خسرو جلیل گسیل شد.

در ششم شهر ذی حجه الحرام، مژده این لطیفه غیبی در دار الخلافه طهران به عرض خسرو بهرام غلام رسید و به حکم شرع متین از قتل آن کافر بی دین که مفسد آن سرزمین بود، به غایت خشنود و مسرور گردید و این قطعه در تاریخ قتل او از طبع مولف

(۱). ملی: «مردانه»

(۲). ملی: «و»

(۳). ملی و مجلس: «و»

(۴). ملی: «شده»

(۵). ملی: «ازین دوست»

(۶). ملی: «را»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۳۹

این رساله تراوید.

لمولفه:

شد در آذربایجان مقتول آن سردار روس خوانده شد بر قاتل وی صد هزاران آفرین

آن به نام ایشپخدر ملعون که بودی در جدال ثانی اسفندیار و رستم و طغرل تکین

ثانی نمرود بود و کشته ز ابراهیم شد کشت اگر نمرود ابراهیم را از فرط کین

باطن اسلام کشت او را زهی بخت ملک ورنه بودی آفتی آن دیو در ایران زمین

فیض یزدانی بین و طالع دارای دهر بخت دارایی بسنج و فضل رب العالمین

از خرد کردم سؤال «۱» قتل او حیران صفت در جوابم گفت تاریخش بلی ایشپخدر این از غرایب اتفاقات آنکه جناب مولانا [۱۴۳]

حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری معروف به هندی که در اکثر علوم غریبه از نیرنجات و طلسمات و اعداد و تسخیرات، تسلطی

کامل داشت و مدّتی بود که در درگاه همایون اعلی اوقات به دعاگویی می گماشت، یک اربعین به کاری که می دانست به سر برد

و بیست روز قبل از وصول قتل ایشپخدر، خبر داد و حجت پا به مهر به امنای «۲» دولت سپرد تا- الحمد لله- سر آن روس منحوس را

آوردند و در میدان خارج ارگ همایون لگدکوب اطفال کردند.

صبا:

لوحش الله پیکرت آسوده از پیکار روس اینک اینک خاک در گاهت سر سردار روس

(۱). ملی: «سئول»

(۲). ملی: «بانسابی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۰

غریب‌تر ازین فقره قتل جناب میرزا محمد مزبور است در ولایت بغداد بعد از آن‌که در دار الخلافه طهران این عمل از او سر زد، قدری مایه وحشت شاهنشاهی از او شد و به تدبیرات کاملانه او را از دربار دولت علیه به ارض عتبات عالیات فرستاد. از اتفاقات در باب وزارت بغداد فی مابین دو نفر از گرجی‌زادگان که عبارت از اسعد پاشا «۱» و داود پاشا باشند «۲» منازعه بود؛ جناب میرزای معزی الیه با اسعد پاشا الفت داشت و بنای ترتیب نیرنجات و طلسمات از برای او گذاشت. به اشاره داود پاشا عامه خلق آن ولا بر جناب میرزا شوریدند و به بهانه تکفیر، روزی، علی رئیس الاشهاد به خانه او ریخته مقتولش گردانیدند.

مولوی:

دشمن طاوس آمد پَرِ اوای بسا کس را که کشته فَرِ او خلاصه چون در سر تیز مغز ایشپخدر هوای تسخیر مملکت خراسان بود، پیوسته از کلک اندیشه باطل شاهد این تمنا بر صفحه خاطر نقش می‌نمود؛ لهذا تا این آرزو در دلش نماند، سر پر شورش را به مملکت خراسان فرستادند و ابواب شادمانی بر چهره اسلامیان گشادند. چون شفت ملعون در میان پشت ساری منزل گزید با مصطفی خان طالش که سیدی بدعاقبت و از عهد سلطان شهید دور گرد بساط عزت بود، به گرمی هنگامه الفت کوشید و مصطفی خان نیز از توقف موکب شاهزاده در اردبیل واهمه تعرّضی کرده به او گروید؛ لهذا جناب میرزا بزرگ فراهانی از دربار کامرانی استمالت او را به صوب طالش شتافت و به افسانه‌های «۳» نرم‌نرم، روی از مراوده با روسیه برتافت. از هر طرف راه آمدو شد آذوقه بر شفت و همراهانش بسته شد و در روزی چند، کشتی امیدش در گرداب حیرت شکسته آمد [و] در عین شدت زمستانی، راه مراجعت [در] پیش و از خوف جان، سر خویش گرفت.

خلاصه بعد از قتل ایشپخدر، نوّاب شاهزاده، مهدی قلی خان دولو بیگلر بیگی ایروان را به دفع جعفر قلی خان دنبلی که با روسیه در تالین قلعه ایروان بود، فرستاد و کلبعلی خان نخجوانی هم به سبب «۴» جسارت ابراهیم پاشای حاکم بایزید حسب الامر به

(۱). ملی و مجلس: «پادشاه»

(۲). باشد

(۳). ملی و مجلس: «افسانهای»

(۴). ملی: «نسبت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۱

تاخت حدود مرزوبوم مملکت روم روی نهاد. حسین قلی خان افشار ارومی و اسماعیل خان شامبیاتی و حاجی محمد خان قراگوزلو را به تاخت میانه «۱» گنج و تفلیس فرمان داد. خوانین [۱۴۴] مذکور هریک در هر جا کوشش مردانه کرده و خدمت خود را به راستی و درستی به عمل آورده، بعد از ورود موکب مسعود ولیعهدی به تبریز، به رکاب فیروز پیوستند و هریک علی قدر مراتبهم مورد نوازش گشته، کمر اجتهاد به خدمت و جانفشانی بستند.

(۱) ملی سابه

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۲

بخش ۳

بهاریه سال فرخ مآل بارس نیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و یک «۱» هجری و کیفیت «۲» تفویض منصب جلیل استیفای ممالک و حرکت به چمن سلطانیه و احضار سردار خراسان و مأموریت سرداری جدید به آن سامان خورشید فروزان

درین سال بهجت نشان در روز جمعه، سلخ شهر ذی حجه الحرام، شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته که عید نوروز فردای آن روز و غره شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و بیست و یک بود و روزی ملالت اندوز می نمود، وارد دشت حمل گشت و مانند سری بریده از سمت الراس به جانب مغرب گذشت.

سرداران بلند قامت صنوبر و چنار از سبزه اعرابی لون حشری کشیدند و به مدد خنجر بید، از حلقوم نوجوانان چمن «۳» گل های حمراوی، خون ها جاری گردانیدند. سنبل با جعدی «۴» پریشان لباس سوگواری در بر کرد و سوری گونه از ناخن حسرت گلناری آورد. ابر آزار «۵» بر خونین کفنان لاله و شقایق گلزار ناله کنان شد و از شورش بلبلان حیران و قمریان نوحه خوان کوکوزنان دشت کربلائی در عرصه گلشن عیان آمد.

(۱). به علت عقب ماندن سال قمری از شمسی، یکسال حذف شده و این تقارن باعث گردیده که بهاریه ۱۲۲۰ در هیچ یک از نسخه های این کتاب نیاید؛ چرا که این سال در فروردین آغاز و چون قمری محاسبه می شده در اسفند تمام می شده است و بدین ترتیب یکسال حذف شده است و در هیچ یک از نسخ ملی، ملک و مجلس موجود نیست. (م)

(۲). مجلس: - «کیفیت»

(۳). ملی: «حسن»

(۴). ملی: «جعدی»

(۵). ملی و مجلس: «آزار»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۳

شاهنشاه با داد «۱» و دین که طینت «۲» پاکش سرشته از ارادت خاندان حضرت سید المرسلین است، رعایت ادب «۳» را، بر اورنگ جلوس پای نهاد و «۴» روزی چند صلاهی تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیه و الثنا- را در داد. به جای شیلان نوروزی، فقرا و ملهوفین را بر سر خوان روزی دعوت کرد و پس از انقضای ایام مصیبت روی به انجام مهام بر مملکت آورد.

چون قرار سلطنت ایران، خاصه در عهد دولت این سلسله رفیع الشأن بر این است که همواره چهار وزیر با تدبیر جالس مسند دفترخانه سپهر نظیرند و در حقیقت بنیان دولت خداداد را چهار رکن دلپذیر: اول وزیر اعظم است که رشته مهمات شور مملکت و عزل و نصب ولات و بیگلر بیگیان و سران و سرکردگان و حکام و میران دربار و هر ناحیت و امورات لشکر کشی و مملکت گیریش در دست. دویم وزیر استیفای ممالک که در قرار معاملات و تشخیص جمع و خرج «۵» و وجوه پیشکش و مالیات حکمران بر هر بلند و پست است. سیّم وزیر دار الانشا که در عرف دیوانیان معبر از منشی الممالک و کارفرمای تحریر نامه جات دول خارجه و فرامین قضا آیین و ملفوفه جات قدر تضمین است. چهارم وزیر عسکر که مباشر امور لشگر و رسانیدن مواجب و علوفه سپاه مظفر و خواندن افراد سان در حضور خسرو گردون توان و تغیر و تبدیل غایب و متوفی حشر انجم قران می باشد، در آن اوقات تشریف وزارت اعظم بر قامت قابلیت جناب مشیر افخم میرزا محمد شفیع اصفهانی [۱۴۵] ثم دارالمرزی راست بود و حضرت میرزا رضا قلی نوایی را ذو الریاستین عمل بود؛ هم در امورات وزارت استیفای ممالک دخل و تصرف می نمود و هم وزارت دار الانشا به عهده

او محول و به جهت تزین نامه‌جات «۶» و فرامین مهر از گنجینه خاتم سلیمان زمین می‌گشود. میرزا هدایت الله تفرشی قمی که سیدی جلیل النسب بود، وزارت عسگر را داشت و همت بر انتظام کار لشکر می‌گماشت. رای ممالک آرا چنان تعلق یافت که وزیری با دیانت به جهت استیفای ممالک برگزیند و بر اورنگ خلافت آسوده از جمع و خرج مملکت و قرار کار سپاهی و رعیت آسوده نشیند. از این که جناب حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی اصفهان و

(۱). ملی: «بامداد»

(۲). ملی: «دین»

(۳). ملی: «ادیب»

(۴). مجلس: «و»

(۵). ملی: «چرخ»

(۶). ملی و مجلس: «نامجات»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۴

مضافات، از بدایت دولت سلطان شهید تا آن زمان خدمتگزار دربار این دولت رفیع الشان [بود] و شاهنشاه صاحبقرانش در هر مرحله از مراحل عقل و فطانت و کارگزاری و عاقلی و عاملی و حسن سلوک، آزمایشی شایان «۱» کرده بود، لهذا معزی الیه را از دار السلطنه اصفهان احضار و قامت قابلیتش را به تشریف وزارت استیفای ممالک و لقب بلند امین الدوله گی آراسته، ولد اکبرش عبد الله خان را که مصداق «الولد سزاییه» است، در دار السلطنه اصفهان بیگلر بیگی فرمود. حضرت «۲» میرزا رضا قلی نوایی را خدمت وزارت دار الانشای همایون معین آمد و اهالی دورونزدیک را قرار این مهمات مبرهن شد.

چون در اواسط سنه ماضیه، سلیمان خان قوانلوی قاجار ازین سرا به سرایی دیگر نقل نمود و وجود لشکرکشی در رکاب ظفر مآب ضرور بود، لهذا حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را از آنجا احضار، و محمد خان دولوی قاجار، که چندی حاکم کزاز و ملایر بود، به نیابت خراسان و سرداری آن سامان برقرار و روانه آن دیار شد.

بعد از فراغ ازین مهام، فرامین قدر آیین به احضار لشکر انجم قرین از صدر خلافت صادر و هر فوجی در موعدی مقرر به دربار سپهرمدار حاضر آمد. شاهنشاه مظفر دفع روسیه بداختر را کمر همت بربست و در روز جمعه بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه مزبوره به عزم چمن سلطانیه بر بارگی شوکت برنشست. پس از روزی چند آن چمن بهشت مانند، مضرب سرادقات جاه و جلال شد و اردوی ظفر شکوه از وجود شیران بیشه هیجا، مالا مال آمد.

ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت فرانسه و سبب دوستی و مراوده ایشان با دولت علیه ایران و آمدن موسی «۳» ژوبر سفیر و تعیین میرزا محمد رضای منشی فزونی به سفارت آن کشور بی نظیر

مملکت «۴» فرانسه که یکی از قرات معظم فرنگ است، حدود اربعه آن از طرف

(۱). ملی: «شاهان»

(۲). ملی: «حضرات»

(۳). موسیو

(۴). ملی: «و مملکت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۵

شمال به مملکت ندرلانده «۱» متصل و بحر رینو «۲» میان حد است و از طرف مشرق ایضا نهر مزبور و کوه الپه «۳» که بسته به خاک ایتالیاست. از طرف جنوب بحر سفید روم و کوهستانات پرنه «۴» از طرف مغرب دریای محیط. «۵» بعدش از خط استوا از نقطه سمت جنوب تا نقطه «۶» جانب شمال، چهل و دو درجه تا چهل و هشت درجه است. مسافت این طول، دویست و ده فرسنگ [۱۴۶] و عرض آن دویست و هشت است. جمعیتش موافق تحقیق، شصت کرور می‌باشد. هوای سمت جنوبش به غایت لطیف و سالم است. فواکه متنوعه‌اش بی‌نهایت ممتاز، خاصه انگور که از تعریف بی‌نیاز است. معادن مس و سرب و نقره‌اش با برکت است و اهلس به غایت هنرمند و شجاع و پر صنعت. از قرار تصدیق جماعت انگریز، در فنون علوم غریبه با ایشان برابری و در جمیع صنایع بعد از قرال انگریز، از جمیع قرالات بهتر.

مقر ایالت آن مملکت شهر پاریس «۷» است که عروس شهرهای ممالک اروپاست.

کتابخانه و تعلیم‌خانه و تماشاخانه به قدری در آن مملکت ساخته‌اند که از تعریف بیرون است. نهر سنا «۸» از وسط آن جاری است و تخمیناً یک فرسنگ راه بر روی رودخانه «۹» پل‌های متین و جسرهای رزین بنا نهاده‌اند. از اطراف ولایات شاهان و شاهزادگان و اشراف و اعیان و عموم مردم، خرج‌ها می‌کنند و به آن شهر می‌روند و مشغول تماشا و عیش می‌شوند. در اطراف آن مملکت، چه در کنار دریا، چه در خشکی سمت اروپا، بنادر و کشتی‌گاه فراوان مرتب است و سکنه آن مملکت به اطراف ممالک آمدورفت می‌نمایند و کل آن مملکت را یک پادشاه حکم‌گزار است. لقب پادشاهان آنجا، روی «۱۰» مثل کینگ و زار که لقب سلاطین انگریز و روس است. از ابتدا طایفه لویی «۱۱» در آنجا سلطنت

(۱). هلند

(۲). دریای شمال، مجلس: «ینو»

(۳). آلپ

(۴). بحر سفید روم: دریای مدیترانه؛ کوهستانات پرنه: کوه‌های پیرنه

(۵). فرانسه از شمال محدود است به دریای شمال و دریای مانش، از مغرب به اقیانوس اطلس، از جنوب به اسپانیا و دریای مدیترانه، از مشرق به ایتالیا، سوئیس، آلمان و بلژیک (در زمان نگارش این کتاب، بلژیک جزو خاک فرانسه بود).

(۶). ملی: - «سمت جنوب تا نقطه»

(۷). ملی: «یاریس»

(۸). رود سن

(۹). مجلس: «خانه»

(۱۰). لویی

(۱۱). ملی و مجلس: «لولی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۶

داشته‌اند. در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری، اهالی مملکت شورش کرده روی شانزدهم «۱» را که از طایفه لویی «۲» بود، بکشتند و قرار کار بر جمهوریت و مشاورت «۳» شد. چون این قاعده نظام نگرفت، بعد از اندک زمانی شخصی مسمی به ناپلیون «۴» که از طایفه پناپورته «۵» بود و ینارالی صاحب عرضه، به سبب بعضی خصال حمیده که داشت، پای بر وساده سلطنت گذاشت. در مدتی قلیل تسلط یافته دعوی امپراطوری که عبارت از معنی شاهنشاهی است، کرد «۶». این لفظ در لغت فرانسه به معنی شخصی

است که بزرگ چندین طایفه مختلفه باشد.

با جماعت روسیه محاربات عظیم نموده شهر مسکو را گرفته بعد از تاراج آتش زد و از بی‌آذوقه‌گی و شدت برف، قشونش اکثر تلف شده، برگشت. در سال یکهزار و دویست و نه که سلطان شهید ولایت تفلیس را مسخر ساخت و به غارت و اسر پرداخت. این خبر در عالم منتشر شد و ناپلیون نیز ازین داستان مطلع و مخبر آمد. چون با جماعت روس دشمنی داشت، سلطان شهید را که دشمن روسی بود دوست خود پنداشت؛ عهدنامه‌های سابق را که قرال فرانسه با دولت صفویه بسته بودند، مصحوب یک دو نفر معتمد کرده به رسالت ایران فرستاد.

از قضای اتفاقیه [سفیران فرانسه] وقتی رسیدند که قضیه شهادت سلطان شهید واقع و شاهنشاه صاحبقران هنوز از دار العلم شیراز نیامده و جالس سریر سلطنت وقایع نشده بود. مرحوم حاجی ابراهیم خان [۱۴۷] اعتماد الدوله به جهت عدم اطلاع ازین گونه اوضاع، جوابی سرسری به آنها داده روانه [کشورشان] نمود.

داستان شورش جماعت وهابی که در سنه یکهزار و دویست شانزده اتفاق افتاد.

از قراری که ذکر شد- اسماعیل بیگ غلام بیات در بدایت سنه یکهزار و دویست و هفده به جهت همین مقدمه وهابی و گفتگوی با سلیمان پاشای وزیر به دار السلام بغداد روی نهاد. داود نامی از ارامنه بغداد که بالاخره از صاحبقران اعظم لقب بلند خانی یافت و

(۱). لویی شانزدهم

(۲). ملی و مجلس: «لوی»

(۳). ملی: «شاورب»

(۴). ناپلئون

(۵). بناپارت

(۶). ملی: «کرد»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۷

تاجر بود و در مملکت فرانسه آمدورفت می‌نمود، نزد اسماعیل بیگ آمده بعضی نوشته‌جات به خط فرانسه ابراز نموده گفت که من از جانب ناپلیون به سفارت ایران مأمورم. بنابر این ادعا به اتفاق اسماعیل بیگ به دار الخلافه طهران آمد. چون صدق و کذب این معنی درست معلوم نبود و احدی نیز از خط فرانسه اطلاعی نداشت، متعرض جواب نشدن هم خلاف تعارف و انسانیت می‌نمود، لهذا جوابی علی‌الرسم نوشته و خواجه داود را لقب خانی بر سر هشته، روانه نمودند.

درین سال که یکهزار و دویست و بیست هجری است، موسی ژوبر نامی از دولت فرانسه به ایلچی‌گری ایران آمد. پاشای بایزید به سبب موافقت دولتین روم و روس موسی ژوبر را در بایزید محبوس و اموالش را مضبوط و دو نفر از همراهانش را مقتول ساخت. نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا بعد از اطلاع، کس فرستاده او را رهانیده با عزّتی شایان به چمن سلطانیه که مضرب خیام با احتشام بود، رسانید [و] داود خان مزبور نیز به همراهی او همت بر مراجعت ایران گماشت.

خلاصه مطلب موسی ژوبر این‌که: ما و شما هردو با روسیه دشمن می‌باشیم، باید به قاعده متداوله باهم دوست باشیم. مطلب دیگر این‌که، لقب ایمپراطوری هریک از پادشاهان قراالات فرنگ را تا دو دولت بزرگ ایران و روم تصدیق نکنند، در سایر دولت‌های فرنگ ممضی نخواهد بود؛ بنابر آن، زبانی خواهش نمود که شاهنشاه صاحبقران در نامه همایون، ناپلیون را به خطاب ایمپراطوری ممنون فرمایند.

چون اولیای دولت انگریز در وقت سفارت محمد نبی خان شیرازی- از قراری که سابقا اشاره شد- در باب دفع روسیه تن به امداد

در نداده بودند، جماعت فرانسه در دشمنی با روس از ایشان زیاده و امداد را آماده می نمودند؛ لهذا جوابی با صواب به او داده شد و متمنیاتش بر طبق قبول نهاده میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی که چندی وزیر نواب شاهزاده محمد علی میرزا بود، به اتفاق او به آیینی شایسته سفارت فرانسه را آماده آمد. وضع سفارت مشار الیه - انشاء المجیب - عنقریب در جای خویش مرقوم کلک فصاحت کیش خواهد شد.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۸

ذکر قتل ابراهیم خلیل خان در قراباغ و اختلال کار آنجا و تعیین امرا و لشکر و احوال آن کشور

در چمن سلطانی به عرض واقفان سده سیه رسید که بعد از قتل ایشپخدر در بادکوبه و فرار شفت در میان پشت ساری و اطمینان مصطفی خان طالش، ابراهیم خلیل خان از کرده خود پشیمان و در ثانی «۱» حق پرستان ملت حنیف را دست به دامان زده و با اهل و عیال از قلعه شوشی برآمده در خارج [۱۴۸] قلعه ساکن و در خیال استیصال روسیه شوشی افتاده است. عریضه [ای] ارادتمندانه به خدمت نایب السلطنه فرستاد او را در درگاه فلک جاه خسروی بر عفو زلات خویش «۲» شفیع ساخته و به طلب امداد پرداخته است.

شاهنشاه صاحبقران بنابر توسط نواب معزی الیه جرایم او را به شرط خدمت و جانفشانی عفو فرموده، حسین خان سردار و اسماعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت خاصه و حاکم خمره را با قشونی جزار روانه رکاب نواب شاهزاده نموده حکم فرمود که به هر خدمتی از سرکار شاهزاده مأمور شوند، پردازند. بالجمله نواب شاهزاده قبل از وقت، فرج الله خان شاهیسون و ابو الفتح خان جوانشیر را با فوجی از دلیران آذربایجانی به امداد ابراهیم خلیل خان فرستاد که شاید ورود این دو، «۳» استیصال مایور شوشی را بهانه شود.

جعفر قلی خان، نبیره ابراهیم خلیل خان، که عداوتی با ابو الفتح خان عم خود داشت، خاک بر فرق مروّت انباشت و ارادت ابوت را برکنار گذاشت، قبل از آن که عمش به امداد برسد، در چهار ساعتی شبی از شبها مایور روسی را از شوشی با سیصد نفر صالداات از راه خانه خود آورده، در خارج قلعه بر سر ابراهیم خلیل خان ریختند و آن پیر بینوا را با همشیره سلیم خان شکی که زوجه او بود و دخترش که زاده از همشیره همای خان لگری است و جمعی دیگر از اناث و ذکور، خونها با خاک آمیختند. بعد از صدور

(۱). عبارت «در میان پشت ساری و اطمینان مصطفی خان طالش، ابراهیم خلیل خان از کرده خود پشیمان و در ثانی» در نسخه ملی موجود نیست و از نسخه مجلس و ملک اقتباس شده است.

(۲). ملی: - «خویش»

(۳). ملی: «در»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۴۹

این مقدمه کار ایالات قراباغ بالمره از هم ریخت و هر طایفه [ای] به دامان یکی از ولدان ابراهیم خلیل خان آویخت. عجاله مایور روسی ضبط قراباغ و ایالات را به عهده مهدی قلی خان ولد خان مقتول محول کرد و خود روی به حفظ قلعه شوشی آورد. نواب شاهزاده بعد از استماع این اخبار و «۱» قبل از اجتماع لشکر جرار، از دار السلطنه تبریز حرکت و روانه آن ناحیت شد. در در ورود به آق اوغلان خبر رسید که ینارال نیالسن با جمعیتی کامل از تفلیس بیرون آمده و جمعیت گنجه را برداشته روانه قراباغ و در منزل عسگران توقف کرده است.

نواب شاهزاده، احمد خان مقدم را به محافظت بنه گذاشت و خود راه مقابله با ینارال روسی برداشت [و] در منزل خانشین «۲» تلاقی

طرفین «۳» دست داد و چند روز متوالی جنگ‌ها اتفاق افتاد. چون لشکر فیروز شاهنشاه ظلم سوز در رکاب نبود، شاهد فتحی رخ ننمود. نواب اشرف مراجعت و در منزل حسن و حسین فرود آمد. سرداران با اعتبار که با قشونی جرّار از دربار خسرو معدلت‌مدار مأمور به رکاب شاهزاده عالیمقدار بودند، رسیدند و نواب اشرف را مایه اطمینان خاطر گردیدند.

از این که مصطفی خان شیروانی از راه شیطنت و نادانی باز رهنورد وادی جنایت رانی گشته و با روسیه ساخته بود، لهذا اسماعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار حسب الامر شاهزاده با قشون آماده به غارت شیروان تاختند و در مدتی قلیل آن سرزمین نبیل را سرمنزله جغدان ساختند. امان الله خان افشار در آن سفر دلیری‌ها کرد و از تربیت شاهنشاه مظفر جوهر رشادت خود را ظاهر آورد. بالجملة [۱۴۹] این دو سردار نامدار آنچه لازمه خرابی بود در آن سرزمین کردند و ایلات آن‌جا را کلاً کوچانیده به دست عطاء الله خان شاهیسون که حسب الامر شاهزاده با ایشان همراه بود سپردند و به محال قراچه‌داغ و مغان آوردند.

نواب شاهزاده چندی در آن حوالی به جهت قرار کار اهالی متوقف بود و نظم هر جایی را به احدی محول نمود و در ساعتی سعد نزول اجلال به دار السلطنه تبریز فرمود.

از دربار خلافت، نواب شاهزاده و همراهان در ازاء خدمات شایان، مورد الطاف بی‌کران

(۱). ملی: «و»

(۲). ملی: «جانشین»

(۳). مجلس: «فریقین»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۵۰

و قرین افتخار و اعتبار فراوان شدند.

حضرت صاحبقران بعد از استماع خبر قتل ابراهیم خلیل خان به سبب رعایت صبیّه محترمه‌اش که در سلک جواریان بود، بسیار اظهار دلتنگی فرمود. این قطعه از زاده‌های طبع مولف در تاریخ قتل او ثبت افتاد.

لمولفه:

کشته شد پیر کهن خان جوانشیر از قضا آن که اندر قتل او هر نوجوان پیر آمده
حاکم ملک قراباغ است و ابراهیم خان بر همه ایل جوانشیر از حسب میر آمده
در میان او راست از اسم و لقب لفظ خلیل وین مرکب نام در عزت چو اکسیر آمده
آن که اندر زندگی یک چند شد ترسا روش از سعادت باز اندر دینش تغییر آمده
نو مسلمانی بکشتند از جفا اهل نفاق وین شهادت خود دلیل عفو تقصیر آمده
دوستانش نی غمین «۱» تنها از این الم چرخ دشمن نیز از این کار دلگیر آمده
بعد قتل زادگانش را ملک توقیر کرد عالمی شان ز التفات شاه تسخیر آمده
زاده عصمت نژادش «۲» در حریم سلطنت همچو بلقیسی «۳» که جم را طرفه نخجیر آمده
در سزای قتل ناحق جرم او بخشید حق قتل بهر بخشش هر جرم تدبیر آمده

(۱). ملی: «همین»

(۲). ملی: «تراوش»

(۳). ملی: «تفلیسی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۵۱ چون که آن خان جوانشیر از قضا مقتول شد خاوری تاریخ وی خان جوانشیر آمده «۱»

ذکر دارایی نواب محمد علی میرزا در سرحدات عراقین عرب و عجم و تاخت و تاز [به] سرحد روم و سایر اوضاع آن مرزوبوم

در وقایع سال قبل ایراد شد که عبد الرحمن پاشای بابان به سبب سوء سلوک علی پاشای وزیر بغداد با ایل و اتباع خویش، که قریب به پنجهزار کس بود، پناه به آستان مروّت نشان آورده در حدود کردستان و محال سنقر توقف کرد.

میرزا محمد صادق مروزی، وقایع نگار و داروغه دفترخانه قضا آثار، به اتفاق احمد چلبی، معتمد علی پاشا به جهت استقلال کار عبد الرحمن پاشا از چمن اوجان راه بغداد سپرد. علی پاشا از فرط غروری که داشت، به عذرهای ناموجه متمسک گشته وقایع نگار را وقتی نگذاشت و خالد پاشا را به ایالت ولایت شهرزور گماشت. در ثانی معتمدی از خود و پیشکشی فراوان به دربار همایون گسیل کرد و به معاذیر «۲» مزورانه، صاحبقران مروّت شعار را بر سر کار آورد. در همان اوقات شاهنشاه جم‌جاه، عبد الرحمن پاشا را از کردستان به درگاه معدلت نشان احضار نمود و به اعطای شمشیر و کمر خنجر مجوهر و خلعت آفتاب پیکر، بر و میانش را قرین انواع اصطناع «۳» و افتخار نموده به ایالت ولایت شهرزورش سرافراز داشته روانه فرمود. به امان الله خان والی کردستان [۱۵۰] نیز اشاره شد که بر استقلال او در شهرزور همت گمارد او را جالس مسند ایالت آورد.

بالجمله خالد پاشا از وقوع این واقعه از شهرزور به بغداد گریخت و عبد الرحمن پاشا در ولایت مستقل گشته، بیشتر از پیشتر به دامان حمایت اولیای دولت قاهره آویخت. علی پاشا به فکر چاره کار افتاد و عبد الرحمن پاشا خیالات مزورانه او را پی‌درپی به دربار همایون عرضه داد.

(۱). ملی: «خاوری تاریخ جان جوانشیر آمده»

(۲). عذرهای

(۳). مقرب ساختن، نیکویی

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۵۲

از این که حزم دوراندیش خسرو «۱» معدلت کیش مقتضی تدارک کار و امورات ولایات خوزستان را نیز به سبب مخالفت اعراب با یکدیگر اختلالی بی‌شمار بود و وجود یک نفر از دراری بحار سلطنت به جهت انتظام آن صفحات سزاوار می‌نمود، لهذا فرمان مرحمت نشان و خلعت آفتاب ارکان دارایی آن ولایت از کرمانشاهان تا خاک بغداد و از حدود بصره تا قصبه خرّم آباد به نواب شاهزاده روین تن دشمن «۲» شکن محمد «۳» علی میرزا مرحمت و او را صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم لقب داده و اسباب ایالت و شوکت، از قبیل سراپرده پنج سری و توپخانه و علم سنجری به او عنایت [فرمود] و از امرای قاجار ابراهیم خان دولو و محمد علی خان شامبیاتی به التزام رکاب او نامزد و در دهم شهر جمادی الاولی «۴» از چمن سلطانیه روانه آن ناحیت شد.

علی پاشای وزیر دارالسلام بغداد از ایالت شاهزاده در آن بلاد، بیشتر به خیالات دورودراز افتاد. دوستی قدیم را که در میان دولتین علّیتین برقرار بود، به کنار نهاد و بدون ملاحظه عاقبت کار، جسارت ورزیده و قشون پادشاهی را گرفتار دعوای روس و اوزبک «۵» و افغان دیده به اعتقاد خویش عرصه را خالی اندیشید. لهذا به جهت دفع عبد الرحمن پاشا و بعضی خیالات زاده از ماده سردا، با معادل سی هزار سپاه غدار از رومی و اعراب و اکراد و توپخانه صاعقه کردار از بغداد حرکت و به منزل زهاب وارد گردید و سلیمان پاشای کهیا را که خواهرزاده او بود، با معادل پانزده هزار نفر از جماعت اعراب و غلامان گرجی به دفع عبد الرحمن پاشا به صوب شهرزور فرستاد و خالد پاشای حاکم سابق شهرزور و سلیمان پاشای متسلم کرکوک و کوی و حریر را به مراقبت کهیا رخصت داد. عبد الرحمن پاشا با ایشان فی الجمله زدو خوردی کرده به درستی شکست خورد و باز روی به کردستان آورد.

علی پاشا از ظهور این لطیفه، ناگهان خبط دماغش زیاده شد و از زهاب قدم جسارت پیشتر نهاده و در ورود به طاق گرا «۶»، که فصل مشترک بوم ایران و روم است،

(۱). ملی: «جر»

(۲). مجلس: «تهمتن»

(۳). ملی: «محمد»

(۴). ملی: «الاول»

(۵). ملی: «اورنگ»

(۶). طاق گرا، گردنه‌ای است در جاده کردند به سرپل ذهاب (حدود حلوان قدیم) بین آبادی سرخه‌دیزه و پاتاق، (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۵۳

شکست دوستی دو دولت علیه را آماده گردید. این افسانه در چمن سلطانی به عرض دارای بهیه رسید و نوروز خان قاجار عز الدینلوی میربار با سپاهی خونخوار، به التزام رکاب شاهزاده عالیمقدار و تاخت‌وتاز نواحی بغداد مأمور گردید. نواب شاهزاده فیروز بخت در بلده طیه همدان از احکام صاحبقران با تاج و تخت و تعیین سپاهی [۱۵۱] انجم رخت، قرین افتخاری سخت گشته بلا- تأمل ایلغارکنان عازم و در منزل کردند کرمانشاهان اقامت گزین گردید. علی پاشای وزیر ازین حسن تدبیر اندیشه‌مند شده و از کنار طاق گرا حرکت کرده در کنار رود سیروان که میانه «۱» شهرزور و بغداد است، رخت کشید. برحسب امر نواب شاهزاده، نوروز خان عز الدینلو و محمد علی خان شامیاتی با ده هزار سوار از اکراد مدانلو و جهان بیگلو و اتراک قراگوزلو به تاخت‌وتاز بلوکات و قری و قصبات بغداد رفتند و از زهاب تا بعقوبه «۲» را طولاً و از بعقوبه تا مندلیج «۳» را عرضاً به جاروب نهب و غارت رفتند. فتاح پاشای حاکم زهاب بیرون آمده جسارت به جنگ ورزید و بالاخره سودی نبرده به علی پاشا ملحق گردید. دختران ماه‌پیکر و زنان حورا منظر و پسران رشک شمس و قمر، اتراک بی‌باک را اسیر آمدند و اردوی شاهزاده را از آتش چهر تابناک رشک کره اثر کردند.

ذکر دعوای سرداران این دولت علیه با سلیمان پاشای کهیا و گرفتاری او به کمند غازیان توانا و عزیمت جناب مجتهد زمان شیخ محمد جعفر نجفی به شفاعت آن نادان و سایر اوضاع آن سامان

چون علی پاشای وزیر در آن عزیمت به جز چاره عبد الرحمن پاشا، خیالات

که چون از فراز آن به نشیب شروع شود، در اثنای راه به طاقی رسند که مانند طاق بستان از کوه کنده شده و به طاق گرا معروف است. در افواه مشهور است که گرایی (دلا-کی) این طاق را ساخته است. طاق مزبور، ساده و از هرگونه زینت یا کتیبه عاری است (معین، بخش سوم، ذیل طاق گرا). و اندنبرگ این طاق را متعلق به دوره ساسانی می‌داند. (ر. ک: باستان‌شناسی ایران باستان، لویی و اندنبرگ، ص ۱۰۲).

(۱). ملی: «سایه»

(۲). مجلس: «یعقوبه»

(۳). مجلس: «مندلیج»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۵۴

دیگر نیز در نظر داشت و نواب شاهزاده را «۱» سایر گرفتاری‌های امور آن سرحدات، به فکر کار او نمی گذاشت، لهذا صاحبقران گردون توان انجام این کار را عزمی دیگر فرمود و سپاهی جداگانه بعد از روانه داشتن نوروز خان به آن سامان روان نمود. فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی «۲» که مریخ با صلابت را از هیبت تبریزنش، اعضا متلاشی بود، با محمد ولی خان قاسملوی افشار، داماد وی و صفیار خان کرد بیچه افشار با هزاره جات سواره ایشان مأمور حدود شهرزور «۳» گردید که به مرافقت امان الله خان اردلانی والی کردستان، عبد الرحمن پاشای بابان را مجدداً بر مسند ایالت آن ولایت متمکن سازند و به قدری که ممکن است به خرابی و غارت آن مرزوبوم تا حدود کرکوک و موصل پردازند. مأمورین از چمن سلطانی به قانونی شایسته روانه و این معنی جسارت علی پاشای دیوانه را بهانه شد.

سلیمان پاشای کهیا به اغوای خالد پاشا و اذن علی پاشا با سپاهی توانا و توپخانه [ای] کوه بنا متهورانه از حدود شهرزور قدم جسارت پیشتر نهاده در کنار بحیره مریوان، که آخر حد کردستان است، او را با سپاه ظفر پناه ایرانی مقابله دست داد. فرج الله خان و امان الله خان توسل به اعانت خلیفه بلافصل - صلوات الله علیه - برده و توکل بر بخت بلند شاهنشاه جزو و کل کرده، میسر سپاه را که در برابر میمنه خصم کینه خواه است، به وجود هزاره جات افشار آراستند و در میمنه، جنود اردلانی و کردستانی به کینه خواهی برخاستند. در جناحین محمد ولی خان افشار و صفیار خان کردبیچه شتافتند و فرج الله خان و امان الله خان در قلب لشکر قیامت اثر آرام یافتند. [۱۵۲] از آن طرف سلیمان پاشای کهیا یاری «۴» از بطن ظاهری امام حنیفه و یآوری از سه خلیفه هنگامه آرای یوم سقیفه جستند و با غلامان گرجی و سپاه رومی در مقابل خیل افشار صف آرای گشتند و خالد پاشا «۵» و سلیمان پاشای متسلم کرکوک با اعراب و اکراد در برابر جنود اردلانی ایستاده، از جان گذشتند.

(۱). ملی: - «را»

(۲). نسقچی باشی، ریاست میر غضبان یا دژخیمان را داشته است. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۵۵).

(۳). امروزه شهریزور، سلیمان خوانده می شود و در مرکز کردستان عراق، نزدیک به مرز ایران در غرب پنجوین واقع است.

(۴). مجلس: - «یاری»

(۵). ملی: «پاشاه»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۵۵

در بدایت از طرفین سفرای تیر دل دوز آمدورفت نمود و جوابی با صواب از هیچ طرف نشنود. مهره های «۱» آتشین تفنگ، پی در پی قاطع عروق رومیان بی ایمان شدی و روشن افلاک از جسارت آن قوم بی باک انگشت حیرت به دندان گزان بدی. مبارزین جانبین یک یک و ده ده و فوج فوج «۲» در حومه میدان اظهار هنر را دست به «۳» تیغ و سنان بردندی و در آخر کار دستبازی، خون های یکدیگر خوردندی. گرز البرز کوب، بازو و برز دلیران را نرم ساختی و نژاد قضا از بروز نقش شش و پنج، مهره بخت حریفان دغا را در تخته میدان به شش در انداختی. پس از اندک زمانی شیران افشار را خون غیرت در عروق به جوش آمد و کوس روین، تحریک آن دلیران را به حمله وری در خروش. به یکبار [ه] از میسر تیغ انتقام آختند و به میمنه دشمن که کهیا در آن انجمن بود، تاختند و از مدد تیغ بی دریغ و خنجر آب پیکر، به سرافشانی و سینه شکافی پرداختند.

سلیمان پاشای کهیا که در میمنه قرار داشت، تیپ خود را متزلزل دید و آن گرج رومی نژاد را قزلباشی به خاطر رسیده به سوی میمنه عنان گرای گردید. با فوج میسر، که سلیمان پاشای متسلم در آن قوم مسخره بود، حمله کنان روی به میمنه سپاه ظفر عنان نمود؛ به قدری که در حوصله گمان گنجد، دلیری ها کرد، ولی بالاخره سودی نبرد.

دلیران سپاه ظفر پناهش، از میمنت بخت شاهنشاه آگاه، به کمند دلاوری اسیر نمودند و در عقب آن قوم رو به مثال پای دلاوری گشودند. از یک طرف تا حوالی اردوی علی پاشا و از طرفی تا قری و قصبات کرکوک و موصل، مردان ایشان تا در خوابگاه عدم با شاهد اجل پیوسته و جوانان به کمند اسار بسته آمدند. شمار کشتگان «۴» از سه هزار گذشت و تعداد گرفتاران از آن زیاده گشت. دانایان دانند که همین طایفه با نادر شاه افشار که پادشاهی قهار بود، در همان دیار چه کردند؛ و الحمد لله و المنه که برابر یک دو نفر از چاکران دربار شاهنشاه تاجدار تاب مقاومت «۵» نیاوردند.

لمولفه:

آنچه نادر با سپاه خویش نتوانست کرد چاکر او یک تنه در مرز کالنجر کند

(۱). ملی: «بشنود مهرهای»

(۲). مجلس: «فوج»

(۳). ملی: «به»

(۴). ملی و مجلس: «کشته گان»

(۵). ملی: «مقاومت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۵۶

علی پاشای وزیر از این وهن عظیم، عنان حوصله از دست داد و بار فرار «۱» بر بختی ادبار بسته تا حوالی بغداد در جایی نایستاد «۲». عنان گیری سپاه ظفر اندیش و عفو جرایم خویش و خلاصی کهیا و اسرای بد کیش را دست ضراعت به دامان شفاعت جناب اعلم المجتهدین شیخ محمد جعفر نجفی - رحمه الله علیه - زده آن جناب را از نجف اشرف به معسکر خویش آورد و به اردوی نواب شاهزاده دلیل شد. سرکار اشرف، مقدم آن فاضل محترم را مغتنم شمرد و سپاه کینه خواه [۱۵۳] را از دستبرد منع، و اسرای اعراب و رومی را به خاطر خوبی آن جناب، آزاد کرد. چون کهیا مردی نامی بود، ترخیص او را موقوف به اذن حضرت صاحبقرانی نمود. بالجمله آن جناب را مقصی المرام و شاد کام به صوب مقصود روان و سلیمان پاشا و متابعان او را با غل و زنجیر به همراهی فوجی از یلان دلیر به صوب اردوی کیوان پوی شتابان نمود.

خاقان مروّت نشان، مراتب جان بخشی پیشه کرده و زنجیر از گردنش برداشته از فرط عنایت او را به جناب، میرزا محمد شفیع وزیر سپرد. دلاوران هریک به قدر مراتب از خلعت و انعام بی کران بهره یاب و شاهزاده آزاده مجدداً به دارایی آن ملک و عزیمت انتظام عربستان کامران و کامیاب گردید. موکب فیروزی حشر، با دو جهان فتح و ظفر، از چمن سلطانیه حرکت و در بیست و دویم شهر جمادی الثانی، عرصه دار الخلافه از یمن ورود شاهنشاه مظفر، طعنه زن جنت آمد. مجدداً جناب شیخ محمد جعفر - طاب ثراه - استخلاص کهیا را به صوب دار الخلافه پی سپار شد و یوسف پاشای، والی ارزنة الروم نیز فیضی محمود افندی معتمد خود را به توسط نواب نایب السلطنه به جهت انجام همین کار فرستاد.

صاحبقران شریعت پرور، سلیمان پاشای کهیا را به رعایت جناب شیخ محمد جعفر تربیت نمود و قامت بالیاقتش را به تشریف ایالت عراق عرب مزین فرمود.

فرمان و خلعت پاشایی ولایت شهرزور بابان نیز به افتخار عبد الرحمن پاشا صادر و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی نیز در ثانی به جهت قرار بعضی از امور به موافقت

(۱). ملی: «قرار»

(۲). ملی: «بایستاد»؛ مجلس: «نه ایستاد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۵۷

سلیمان پاشای مذکور به دار السلام بغداد سایر آمد. تاریخ گرفتاری کهیا از کلک مولف تراوید و یادگار را درین صحیفه نامی ثبت گردید.

لمولفه:

ز پاشای بغداد مأمور آمد سلیمان که می کرد او را وزیری

به دعوی شهزاده شیر صولت سزاوار ایوان و گاه امیری

محمد علی میرزا آن که دارد خیال خیالی ضمیر ضمیری

برابر شد آن سگ به آن شیر صولت ز روباه میمون نه دعوی شیری

نه کئاس را دعوتی با کلابی نه زرباف را نسبتی با حصیری

شکست آن سپاهش ز یک عزم دارانکردش ز رومی کسی دستگیری

بیستند دستش دلیران اسیر آمد آن ناتوان از فقیری

ز بخت شهشاه و از پور رادش شکستند خیلی کبیر از صغیری

غرور دلیری کند کار مشکل درین کار بس کرد کهیا دلیری

رقم خاوری کرد تاریخ دعواز کهیا بدان این شکست اسیری

ذکر تسلط جماعت روسیه از روی تغلب [۱۵۴] به ولایت مغصوبه از آذربایجان و سرداری و ایالت حسین خان قاجار قزوینی در آذربایجان و ایروان «۱»

این معنی محقق است که جماعت بدعاقبت روسیه از روسیه از روزی که پای به خاک گرجستان و حدود آذربایجان نهادند، هیچ یک از ولایات را به ضرب و زور نگشادند. شهر تفلیس را گرگین خان والی- از قراری که ذکر شد- در گشود و ایشپخدر ولایت گنجه را به سبب حرام زادگی نصیب بیگ «۲» شمس الدینلو و ارامنه آنجا مفتوح نمود. قلعه شوشی را به سبب خرافت ابراهیم خلیل خان جوانشیر تصرف کردند و هر یک از ولایات آن طرف رود ارس را به نهجی که ایراد می گردد، به حیل و تزویر به دست

(۱). ملی: «ایران»

(۲). ملی: «نصب»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۵۸

آورند.

خدای توانا داناست که از وفور تعدیات ایشان به اهالی این ولایات، چه نوع سلوک شد و فوج فوج اهالی از ادانی و اعالی «۱» با اهل و عیال، آواره به هر شهر و بلوک [شدند]. بالجمله بعد از رجعت موکب فیروز سلطانی از چمن سلطانی به دار الخلافه جاوید مبانی و ورود نواب نایب السلطنه به تبریز، ینارالان و مایوران روسیه عرصه را خالی دیدند و هریک به ولایتی عنان گرای گردیدند.

ابو الغاکوف نام که یکی از مایوران آن قوم بدفرجام [بود] و در حوالی بادکو به توقف و آرام داشت، اهالی آنجا را تحریک کرده بر حسین قلی خان حاکم خود شوریدند و آن بیچاره را با اهل و عیال روانه تبریز گردانیدند و ابو الغاکوف را به بادکوبه رسانیدند.

شیخ علی خان قبه «۲» [ای] هم، که در دربند اقامت داشت، در عالم مستی با ابو الغاکوف بنای دوستی گذاشت و او را با جمعی از

صالحات آورده در قلعه دربند به اعتقاد خود به معاونت گماشت و پس از چندی از تعدّیات ایشان تاب مقاومت نیاورده و با اهل و عیال فرار نموده روی به داغستان کرد.

ینارال نیالسین بر سر شکی رفت و اهل آن «۳» ولایت، سلیم خان حاکم را به تحریک او جواب گفتند «۴». زدو خوردی مردانه با روسیه کرده و به سبب مخالفت اهل شکی صرفه [ای] نبرده و اهل و عیال را برداشته به تبریز آمد و بر حسب امر والا در ولایت اردبیل ساکن [شد]. ولایت شکی را نیز جماعت روسیه اقامت گزین مساکن و اماکن شدند.

مصطفی خان شیروانی حرامزاده، جمعی از طایفه روس را از گنجه خواست و به دست خود ولایت شیروان را سپرده هنگامه‌ها آراست. چون با حاکم سالیان عداوت سابقه در میان داشت، جمعی از روسیه را برداشته روی به آن صوب گذاشت. اهالی آن‌جا نیز با علی خان حاکم خویش به سبب تحریک مصطفی خان معاند بودند، لهذا شب هنگام دروازه را گشوده روسیه را داخل نمودند. علی خان حاکم آن‌جا فرار کرد [و] میر باقر خان برادر مصطفی خان طالبش که به حکم نواب نایب السلطنه در آن‌جا بود، اسیر

(۱). بزرگ و کوچک؛ پایین و بالا؛ فقیر و غنی

(۲). امروز کوپا خوانده می‌شود و در جنوب شهر دربند در جمهوری آذربایجان قرار دارد.

(۳). مجلس: - «آن»

(۴). ملی: «گفت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۵۹

شد. بالاخره مصطفی خان شیروانی نیز ازین معامله سودی ندیده و به کوه فت فرار نموده در پناه سنگ آرمید. بالجمله این ولایات آن طرف آب ارس با اهالی آن سرزمین، به دست خود آتشی روشن نمودند و ابواب بلا- بر چهره خود و مسلمانان [۱۵۵] آن ولا- گشودند. خلاصه- از قراری که قبل از این ایراد شد- بعد از عزل محمد خان ایروانی، زمام ایالت ولایت ایروان در قبضه اختیار مهدی قلی خان دولو داده شد و پس از یک سال که درست از عهده این کار برنیامد، یکسال دیگر در کف کفایت احمد خان مقدم نهاده او هم مثل مهدی قلی خان بود و تدارک نظم آن ولایت را به واجبی نمی‌توانست نمود. صاحبقران کشور گیر بنابر مداخلات جماعت روسیه به ولایات آن طرف آب، کار ایروان را نیز خراب یافت و بر حسب امر اعلی، حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان، بیگلر بیگی آن سامان گشته با سامانی شایان به صوب ایروان شتافت. لقب سرداری آذربایجان نیز علاوه منصب ایالت شد و پس از قلیل مدتی از کفایت او ولایت مزبور قرین نظمی بی‌نهایت آمد.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۶۰

بخش ۴

بهاریه سال فرخ فال توشقان نیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و دو هجری و عزیمت موکب علیه به چمن سلطانیه

سلطان نظم‌آرای سپهر اخضر، اعنی خورشید خجسته فرّ درین سال همایون فرّ، بعد از انقضای صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و بیست و دو از شهر حوت به سلطانیه حمل نقل نمود و سپاه اتراک چهر، گل‌های حمرای را به نظم نظامی جدید امر فرمود. سپهد سندروسی رنگ گلبن صفراوی تن در عوض سپهسالار روسی نژاد بهمن که از صدمه مهره آتشین صاعقه خارا شکن در زاویه عدم پای به دامن بود، به حدود ایران زمین گلشن تاخت و برخلاف سپهسالار دی با کارپردازان ممالک چمن به سازوبرگ موافقت و مصالحت پرداخت.

صوفی نهادان صوف پوش زاغ و زغن از یورش بلبلان ترکی زبان شیرین سخن روی از عالم گلشن برتافتند و سفیران شمال و صبا از اطراف ممالک بحروب به تختگاه خسرو بهار «۱» شتافتند. سردار گلین رعنا با سروران رومی و روسی صنوبر و چنار بنای دو رنگی نهاد و سلطان ربیع به زیارت روضه مطهره گلشن پای برگشاد.

شاهنشاه با تاج و تخت بر فراز تخت آسمان رخت به جهت میمنت جلوس همایون بخت برآمد و نونهال بخت و اقبال را از سحاب دست دریا نوالش نوبت برگ و بر شد. شاهزادگان منوچهر چهر در پیرامن پیشگاه فریدون ایرج، مهر جای بر جا

(۱). مجلس: «خاور»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۶۱

ایستادند و نامداران اطراف و سرفرازان اکناف، تهنیت عید سعید را روی بر خاک امید نهادند. نوبتخانه جمشیدی مبارکباد جشن جمشیدیان زمان را بلندآوا شد و کینه سپهر آبنوسی از صدای توپ‌های یغمایی رومی و روسی پر نوا. گنجور طبع بلند خسروی را زرباشی و گوهرریزی پیشه شد و دایه مهرگان پرور را از فقدان پروردگان خویش خون در جگر و خاطر پر اندیشه [گشت].

پس از انقضای بزم شیلان، خیال حراست حول وحوش مملکت و دفع دشمنان دولت [۱۵۶] ابد آیت، خورشیدوار از مطلع خاطر همایون سرزد و از اطراف ولایات سپاهی افزون‌تر از خیول ثوابت و سیارات به درگاه سپهر علامات حاضر آمد. یلان دلاور را خون غیرت در عروق حمیت به جوش آمد و نوبت سنجرى به عزیمت چمن قنقرا و لنگ در خروش.

در یوم دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه مزبور، خنگ مجره تنگ نمودار «۱» توسن سپهر نیلی رنگ از چهره شهریار با فرهنگ مطلع آفتاب تابان آمد. در [بدو] ورود به دار السلطنه قزوین، نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را به ایالت آنجا برگماشت و دو روزی به جهت انتظام کار شاهزاده، توقف فرموده عزیمت کنان و روز سه‌شنبه هفدهم شهر مزبور عرصه سلطانیه از نزول موکب منصور، غیرت بهشت رضوان [شد] و شهریاران را ازین عزیمت دل‌ها در بر سیماب‌وار لرزان گردید.

لمولفه:

تا کدامین مرز از شیر اوژنان گردد خراب تا کدامین ملک از کندآوران ویران شود

ذکر مأموریت غراف گداویج به سرداری گرجستانات و طلب مصالحه از دولت علیه از فرط نیرنجات و تعیین لشکر به محافظت ایروان و آن صفحات

بعد از قتل ایشپخدر سپهسالار روسیه و سایر ینارالان آن ناحیه، مراتب اوضاع

(۱). ملی: «نمود از»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۶۲

اتفاقیه «۱» را به دربار ایمپراطوری اعلام داشتند و دیده «۲» در راه صدور احکام از جانب آن دولت گماشتند. غراف گداویج نامی را که پیری سالخورده و از قراری که قبل ازین ذکر شده، سال‌ها در صفحه گرجستانات به سر برده بود، به سرداری مملکت قفقاز روانه داشتند. مشار الیه بعد از ورود به تفلیس از ابتدا اطراف کار را ملاحظه و صرفه و غبطه خود را از هر طرف سنجیده، از این که یوسف پاشای صدر اعظم روم و والی ولایت ارزنة الروم تازه به ایالت آن مرزوبوم موسوم [شد و] در باطن به سبب موافقت دولت عثمانی با ناپلیون پادشاه فرانسه، که با روسیه معاند بود، در ظاهر در خصوص حدود ولایات قارص و آخسقه «۳» و غیره با گداویج گفتگو داشت و گداویج آن گفتگو را بالمآل موقوف به دعوای روبه‌رو می‌پنداشت، لهذا اصلح چنان دید که با کارپردازان دولت

علیه ایران باب مسالمت «۴» کوبد و خس و خاشاک کدورت و ملال را از جاروب موافقت و مصالحت روید، بلکه به این حيله و تیره «۵» بر خصم زبردست چیره گشته غبار نقاری که فیمابین دولتین ایران و روس است، بیشتر ازین تیره نیاید. بنابراین، روسیه قراغ و شیروان و شکی را از خصوصیت و تعرض به آن حدود و ناحیت ممنوع و استپانوف الیک آکاسی «۶» خود را به جهت اظهار ارادت به دربار کیوان رفعت مرجوع داشت و مراسله [ای] که الکساندر پاولیچ «۷» امپراطور روس به جناب میرزا محمد شفیع در باب کار موافقت نوشته و برخی هدایا که امپراطور مزبور به جهت جناب معزی الیه انفاذ «۸» داشته بود، به همراه استپانوف کرده همت بر انجام امر مصالحت گماشت.

پس از ورود فرستاده [۱۵۷] مزبور به درگاه «۹» معدلت دستور در منزل جناب وزارت مآب مسکن نمود و در آن حضرت، مهر از گنجینه این کار مشکل برگشود. اولیای دولت خداداد، جواب او را بدین نمط دادند که: در «۱۰» خصوص موافقت دو دولت قوی آیت، ازین طرف قرین الشرف به هیچوجه مضایقتی نیست، ولی تا مشیت خاکی از حدود

(۱). ملی: «اوضاع و تفاقیه»

(۲). ملی: «دره»

(۳). ولایات مزبور امروزه استان‌های قارص با مرکزیت شهر قارص و آغری ترکیه را در شمال شرق این کشور تشکیل می‌دهند.

(۴). مجلس: «مسالمیت»

(۵). وتیره: طریقه، روش

(۶). مجلس: «استپانوف ایشک اکاسی»

(۷). الکساندر اول امپراطور روسیه

(۸). ملی: «انفاذ»

(۹). ملی: «گاه»

(۱۰). ملی: «در»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۶۳

مملکت ایران در تصرف آن دولت باقی است، این مخاصمت نیز باقی [خواهد بود].

شاهنشاه آگاه بعد از روانه داشتن استپانوف، تدبیر گداویچ را، که ناشی از صرفه و غبطه وقت بود، وقعی نگذاشته باز از رکاب فیروزی مآب سپاهی به کردار دریای آب به التزام رکاب نواب ولیعهد کامیاب نامزد [کرد و] حکم اعلی چنین شرف صدور یافت که:

این نیرنجات آن پیر گبر روسی را مانند نقش بر آب و موج سراب دانسته، لحظه [ای] از کار احتیاط غافل ننشینند. و حسین خان سردار ایروان را نیز حکم رفت که از حيله و تدبیر آن قوم پر تزویر غفلت نورزیده دقیقه [ای] استراحت نگزیند.

به ملاحظه خیالات باطنی روسیه در باب ایروان، شاهنشاه تاجدار، حسن خان قوللر آقاسی برادر حسین خان سردار را با اشرف خان دماوندی و جمعی از جوانان جانفشان به حراست قلعه ایروان مأمور فرمود و لازمه تأکید در حراست آن قلعه به مأمورین فرمود:

[مصر] ع:

بخت بیدار ملک دشوارها آسان کند

ذکر مجادله سرحداران دولتین بهتین روم و روس با یکدیگر و ندایر نواب نایب السلطنه و سردار ایروان در باب این قضیه مقدر «۱»

از قراری که سابقاً ذکر شد، یوسف پاشای والی ارزنة الروم در هنگام رسالت فیضی محمود افندی، به خدمت نواب نایب السلطنه چنین اظهار نموده بود که: مخالفت دولت بهییه عثمانی «۲» با روسیه، به سبب موافقتی است که با این دولت علیه دارند. نواب نایب السلطنه بنابر رعایت موافقت، فتحعلی خان ولد هدایت الله خان رشتی را برحسب امر شاهنشاهی نزد او به رسالت فرستاد و مشار الیه در تحریک او به مجادله با طایفه روس، به طوری که مصلحت را می‌بایست، «۳» زبان گشاد. بالجمله گداویچ بعد از اطمینان از طرف قرین الشرف این دولت علیه، با سرحداران شوکت عثمانی بنای زد و

(۱). ملی: «مقرر»

(۲). مجلس: «عثمانیه»

(۳). مجلس: «می‌شایست»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۶۴

خورد گذاشته روانه آن طرف شد.

یوسف پاشای والی ارزنة الروم به جهت جذب قلوب سرحداران مملکت ایران، نخست اهالی ولایت وان و بایزید و سایر الکاء «۱» متصرفی خویش را از معامله آذوقه و اجناس با جماعت روسیه خدانشناس ممنوع داشت و پس از آن به جهت ملاقات با «۲» حسین خان سردار، خود روی به حدود ایروان گذاشت. در آخر حدّ ایروان، او و حسین خان را ملاقات دست داد و گنجینه موافقت را سرگشاد. غراف گداویچ نیز پس ازین اطلاع، معارضه به مثل کرده استپان نامی را نزد حسین خان فرستاده در باب استقلال کار خویش از وی یاری خواست. حسین خان با او هم در ظاهر خصوصیتی به عمل آورد و فی مابین سرداران [۱۵۸] روم و روس نوای هنگامه برخاست و دست قضا هنگامه‌ها آراست.

نواب نایب السلطنه با جمعیت رکابی و توپخانه و زنبورکخانه و نقاره‌خانه و شوکتی ملوکانه از دار السلطنه تبریز حرکت و در خارج شهر، گوش بر آواز بنشست.

حسین خان سردار نیز با افواج رکابی و چریک ایروانی به اقتضای مصلحت و امتنان سرداران دو دولت از ایروان برآمده در اول خاک آخر کلک اقامت را طرح بست.

خلاصه گداویچ ینارال سویدوف نام را با سپاهی موفور و توپخانه و آذوقه [ای] نامحصور بر سر قارص تعیین و پسر خود، بایدوف را بر سر قلعه آخر کلک، که از توابع آخسقه است، فرستاده چهارهزار پیاده آتشبار را به همراهی او معین [نمود] و خود نیز بلافاصله با جمعیتی که داشت روی به آن سرزمین گذاشت.

محمد پاشای حاکم قارص که در خفیه، سازشی با ینارال سویدوف کرده بود، در ابتدای مقابله عمداً پس نشست و در قلعه قارص متحصن گشت. یوسف پاشای سرعسکر از این معنی آگاه و صید «۳» علی پاشا را با جمعی بی‌منتها به دفع محمد پاشا و مجادله با ینارال مأمور نمود. محمد پاشا به محض استماع این خبر، عهدی که با روسیه بسته بود، بشکست و به اتفاق صید علی پاشا در مقابل سویدوف صفوف مقابله برپست.

در اندک کزی، روسیه ملعون شکستی فاحش یافته مانند خیل روباه از برابر شیران

(۱). الکا: زمین، بوم، ناحیه، بخشی از ایالت

(۲). مجلس: - «با»

(۳). ملی: «سید»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۶۵

رمیدند و در آن حوالی آرمیدند «۱».

از آن طرف، سلیم پاشای والی آخسقه به حکم یوسف پاشا معادل سه هزار تفنگچی از جماعت لار، که قومی دلاورند، به امداد اهالی آخر کلک فرستاد. بایدوف پسر گداویچ شب هنگامی سه ساعت قبل از طلوع صبح صادق، پیادگان روس را برداشته بر سر قلعه مزبور یورش آورد. گداویچ هم بلافاصله رسید و نردبان‌ها بر دیوار قلعه نهاده مانند جنود شیطانی صعود نمودند. اهالی قلعه مردانگی‌ها کرده هنگام طلوع صبح صادق آن قوم کاذب را از برج و باره سر به زیر [نمودند] و خود از قلعه برآمده و در خارج قلعه هنگامه گیرودار «۲» با آن جماعت بدعاقبت آراستند و تا ظهور طلعه شام حملات دلیرانه کرده به کینه‌خواهی برخاستند. آخر الامر بخت از سپاه روسیه برگشت و گداویچ و متعلقان شکست یافته و راه تفلیس برداشته از آن معامله درگذشت.

بعد از شیوع این اخبار، حسین خان سردار با کمال استبشار به ایروان مراجعت نمود و نواب نایب السلطنه نیز به تبریز نزول اجلال فرمود و شاهد این اخبار مسرت آثار در چمن سلطانیه در حضرت شاهنشاه تاجدار برقع از رخ برگشود و خبر فتوحات دیار افغان و قتل صوفی اسلام، مقارن این اخبار بود.

ذکر مجادله محمد خان دولوی قاجار نایب مملکت خراسان با فیروز الدین میرزای افغان والی هرات و قتل صوفی اسلام نام قلندر و شکست سپاه افغان ابتر و ورود موکب خسرو مظفر به دار الخلافه بهجت سیر

ولایت غوریان که از محال معموره هرات و در هشت «۳» فرسخی آن‌جا واقع است، در اوقاتی که حسین خان سردار مملکت [۱۵۹] خراسان بود، به سعی او به دست آمد و به دست اسحق خان قرائی «۴» سپرده شد. اسحق خان نیز حکومت آن را به یوسف علی خان برادرزاده خویش محول [کرد] و خود در خدمت شاهزاده محمد ولی میرزا،

(۱). مجلس: «از برابر شیران آرمیدند»

(۲). ملی: «دارو گیر»

(۳). مجلس: «بیست»

(۴). مجلس: «قرافی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۶۶

عامل شغل و عمل شد. یوسف علی خان «۱» از فرط شرارت نفس، با حاجی فیروز الدین میرزا [ی] افغان والی هرات، خدمت و موافقت کرده و او را بر سر افکار باطله آورد.

حاجی فیروز تیره روز حقوق التفات شاهنشاه فیروز را فراموش نمود و گنجینه مخالفت را سرگشود. صوفی اسلام نامی از صوفیه جهریه بخارا که به حکم بیکی جان اوزبک آواره از آن شهر و در محال کرخ من حومه هرات در سالی سه چهار صاحب املاک و بهر آمده بود، از اجماع مریدین بی‌دین و احکام مشرکانه آن لعین، کار تصوف رونقی یافت و حاجی فیروز سیه‌روز دست ارادت به او داده روی از دایره اسلام برتافت.

خواجه حافظ:

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه با «۲» کلاه‌زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد در ظاهر از باطن وی استمداد و در باطن از فرط استکبار و استبداد، موازی پنجاه هزار نفر از افغانه و سایر ایلات قندهار و هرات و فراه و اندخود و بادغیسات و ماروچاق و اسفرار و قندز و

ختلان و چیچکتو و میمنه «۳» و فاریاب و اویماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و نکودری احتشاد داده و آن صوفی نابکار را نیز در هودجی زرنگار نشانیده به هوای مملکت‌گیری روی به محال شکیان گذاشت.

چون طوایف افغان را آن قابلیت نبود، لهذا مقابله نواب شاهزاده با ایشان قسمی از ننگ و عار می‌نمود، حسب الامر شاهنشاه تاجدار، محمد خان دولوی قاجار نایب خراسان در اوایل شهر ربیع الآخر با جمعیت ترک و کرد و عرب و امرا و خوانین آن سرزمین و اویماقات هزاره و تیموری به انضمام سرکردگان و خوانین و قشون رکابی از ارض اقدس حرکت و در قریه شاده که یکفرسخی شکیان است، نزول نمود. روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الآخر، طرفین از شکیان و شاده حرکت و در صحرای شکیان کار به مقابله و مقاتلت رسید. بعد از ترتیب میمنه و میسر و قلب و جناحین، ترکان ایرانی [را] از درنگ در آن جنگ و استعمال توپ و تفنگ و دستبازی با آن قوم رو

(۱). ملی: «برادرزاده خویش محوّل و خود در خدمت شاهزاده محمد ولی میرزا، عامل شغل و عمل شد.

یوسف علی خان»

(۲). مجلس: «در»

(۳). مجلس: «میمنه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۶۷

به آهنگ ننگ آمد و حوصله ایشان تنگ شد؛ به یکبار تیغ‌ها از نیام آختند و توسل از باطن یداللهی جسته و توکل بر طالع شاهنشاهی پیوسته به آن قوم بی‌دین تاختند و کار به دست و گریبان رسیده کار ایشان به همان حمله اول ساختند. رؤوس منحوس افغانه چون گوی در میدان غلطان بود و اجساد پلیدشان مانند مردار کلب و خنزیر افتاده در میدان. صوفی اسلام کافر کیش را در میان همان هودج پاره پاره نمودند و حاملین هودج که به عدد ایام سال سیصد و شصت و شش بودند، تا یک تن از ایشان باقی بود، پایه هودج را رها نمودند.

بخت از حاجی فیروز تیره روز برگشت و با وزیر خود حاجی آقا خان [۱۶۰] روی به هرات آورده از آن معامله درگذشت. یکصد و سی نفر از خوانین با نام افغان که از آن جمله بدل خان فوفلزاری و گداخان «۱» و محمود خان تایمنی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود، با شش هزار کس از آن جنود نامسعود طعمه شمشیر آبدار و معادل دویست نفر دیگر از سرکردگان دلاور که از آن جمله عبد الغیاث خان فوفلزاری و برخوردار خان اسحقزایی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود، با سه هزار نفر به قید اسار آمدند. اسباب و اثاثه اردو [ی] ایشان از صندوقچه‌های درّ گوهر و بدره‌های سیم و زر و امتعه و اقمشه هفت کشور و خمیه و خرگاه و اشتر و استر و زنبورک‌خانه و توپ‌خانه و نوبت‌خانه، کوتاهی سخن، از صامت و ناطق آنچه بود، به حیطة تصرف و غارت رفعت و محمد خان نایب خراسان با انصار و اعوان تا دروازه هرات رانده در آنجا اقامت گرفت.

حاجی فیروز، خراج دو ساله ولایت هرات بداد و مالیات همه ساله به گردن نهاد.

یوسف علی خان قرائی مایه فساد را با دست بسته نزد محمد خان فرستاد و تنسوقات «۲» و تحف فراوان به جهت او و همراهان او نیز داد. خوانین افغان را به اعلی قیمت خریدند و سپاه منصور اکثری از آن قوم مغرور را داده و در بهای ایشان، تازیان فراهی گرفته به قلاده کشیدند و طبل رحلت کوفته در اوایل شهر جمادی الاول وارد

(۱). ملی: «کدخدایان»

(۲). مجلس: «تنسوقات»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۶۸

ارض اقدس گردیدند.

در اواسط شهر جمادی الآخره مژده این فتح و فیروزی در چمن سلطانیه سامعه افروز خاص و عام شد و مساوی پانصد نیزه سر از رؤوس منحوس آن قوم بداختر با پیشکش حاجی فیروز «۱» و مالیات دو ساله از نظر شاهنشاه نصرت آموز گذشت. نواب شاهزاده و محمد خان آزاده و هریک از خوانین و سرکردگان سواره و پیاده، علی قدر مراتبهم بل زیاده، مورد عنایتی آماده گشت. مجدداً احکام اکیده در باب انتظام امر آذربایجان و اهتمام در دفع روسیه بی ایمان به افتخار نواب نایب السلطنه العلیه و سایر امرا از مصدر خلافت بهیّه صادر و موکب اعلی به صوب دار الخلافه سایر «۲» و دایر آمد.

روز دوشنبه هفتم شهر رجب المرجب، خاک «۳» از ورود کی، طعنه زن فرقدان و جدی [شد] و ترکان دلاور را هنگام استماع رود و نی آمد. تاریخ قتل صوفی اسلام از کلک مؤلف این فرخنده کلام تراوید و در این صحیفه ثبت گردید. لمولفه:

ز خیل صوفیان آن صوفی اسلام که جمع او را سفاهت با بلادت

ز سلطانان افغان شاه فیروز به او بس داشت پیمان ارادات

ز بهر تاخت در ملک خراسان برون آمد به دعوی جلادت

مر او را بود ز افغان و «۴» هراتی هزاران فوج لشکر بل زیادت

محمد خان امیری از شهنشاه [۱۶۱] بکشت او را و افتاد از افادت

بخفت از این افادت بخت افغان که بدبختی از او کرد استفادت

به صاحب بخت شوریدن حرام است بلی این شد جهان را رسم و عادت

نحوست یار او آمد اگر چه شهادت در ره دارا سعادت

به جنب مادر خاک آنچنان خفت که جاویدش نماند اسم ولادت

پی تاریخ قتلش خاوری گفت وصول صوفی اسلام این شهادت

(۱). ملی: «فیروزه»

(۲). ملی: «برا»

(۳). مجلس: «ری»

(۴). ملی: «و»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۶۹

**ذکر ورود جنرال غاردانخان «۱» ایلچی دولت قرال فرانسه از جانب ناپلیون پادشاه آن مملکت به اتفاق میرزا محمد رضای منشی و مأموریت
عسکر خان افشار ارومی به سفارت آن ولایت**

در وقایع سنه یک هزار دویست و بیست و یک معروض افتاد که، جناب میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی بر حسب امر معلی به اتفاق موسی جوهر سفیر دولت فرانسه، به سفارت مأمور و روانه دربار ناپلیون ایمبراطور آن حدود و ثغور شد. در مملکت نمسا «۲» به خدمت آن پادشاه توانا رسید و کمال عزّت و احترام درباره خویش دید. عهدنامه [ای] دوستانه فیما بین دولتین ایران و فرانسه بسته شد و میرزا محمد رضای مزبور بر بارگی مراجعت نشسته آمد.

در این اوقات که عرصه دار الخلافه از ورود موکب مسعود زیب و زینت یافت، سفیر مزبور به اتفاق جنرال غاردان نام، که از معارف محرمان ناپلیون و سردار دوازده هزار قشون بود، با هفتاد نفر دیگر از اهل حرفت صنعت و معلّمین سپاه نظام و مهندسین با اهتمام و عهدنامه [ای] مهموره به مهر آن پادشاه با احتشام و تحف و هدایای نفیسه افزون از حوصله اندیشه و اوهام، به مهمانداری فتحعلی خان نوری قور یساول باشی سرکار ولیعهد بهرام غلام به درگاه کیوان مقام شتافت. در عشر ثانی شهر شوال المکرم همین سال، از ورود به دار الخلافه قرین مفاخرتی ما لا کلام [شدند] و در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم منزل نمودند و از صیقل التفات‌های گوناگون صاحبقران معدلت مشحون، زنگ زحمت راه از آینه دل زدودند. جنرال غاردان به تشریف و لقب ارجمند خانی مشرف [شد] و هریک از معارف همراهان او به ظهور عنایتی تازه قرین انواع عزّوشرف و برحسب قرار معاهده در دربار اعلی متوقف گشتند.

از قراری که- انشاء الله تعالی- نگاشته خواهد شد، قرار معاهده با ناپلیون به سبب مجاهده کارگزاران دولت بهیه انگریز، دیگرگون گشت، لهذا تحریر عهدنامه را زاید دیده

(۱). ژنرال گاردان

(۲). اتریش

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۷۰

از ایراد آن درگذشت.

مختصر فصول عهدنامه یازده گانه این که: ناپلیون ایمپراطور فرانسه، جنود روسیه را از تفلیس و سایر محال گرجستانات و ولایات آذربایجان متصرفی [۱۶۲] ایشان، به هر نوع تواند یا به جنگ یا به صلح اخراج نماید و معلّمین و مهندسین با اسباب و ادوات حرب، همه ساله به قدر ضرورت به دولت علیّه ایران داده هر وقت قشونی به جهت دفع دشمنی از خارج و داخل یا «۱» تسخیر ولایتی ضرور شود، به اجازه شاهنشاه ایران، جنرالی رفیع الشان از دولت فرانسه برداشته به امداد آید، مشروط بر این که اولیای دولت علیّه ایران موافقت با شوکت انگریز را موقوف دارند و بعد از اخراج روسیه از گرجستان و ولایات ایران، قشون ناپلیون را از راه ایران اذن عبور داده که از طرف خراسان همت به تسخیر هندوستان گمارند.

چون در آن اوقات امینان «۲» دولت انگریز در دادن امداد به جهت دفع روسیه بدبنياد مضایقه کرده بودند، لهذا امضا داشتن این عهدنامه، موافق قانون ملکداری مقرون به صلاح بود. صاحبقران نامدار جمیع شقوق را پسندیده قبول فرمود. امضای عهدنامه به خامه «۳» عنبرین شمامه دبیران عطارد نظیر مرقوم و به مهر جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم و حاجی محمد حسین خان امین الدوله دیوان قدر توأم، مختوم و به جهت ابلاغ آن، عسگر خان افشار ارومی، که مردی دانا و محرم بود، به سفارت دولت فرانسه معین و معلوم گردیده با سامانی شایان و تحف و هدایایی بی کران و نامه همایون، روانه آن مرزو بوم شد. اختتام کار سفارت جنرال غاردان خان- انشاء الله تعالی- در موقع خویش به تفصیل ایراد خواهد گردید.

ذکر نظم نظام جدید «۴» از همت صاحبقران رشید

بدان که، صاحبان تخت را بخت لازم است، نه تنها تاج و تخت. بسا امورات

(۱). ملی: «با»

(۲). ملی: «امتنان»

(۳). ملی: «خانه»

(۴). ملی: «جدید»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۷۱

سترگ که چون بخت یاری کند به اندک اقبالی از قوه به فعل آید و بسا مهمات «۱» سهل که چون آن جوهره «۲» سستی نماید، موجب هلاکت نفس. شاید منظور ازین تشبیب، حکایت نظام جدید است و قرار این کار سدید.

سلطان سلیم خان خداوندگار روم که مردی دانا و در مهمات ملکداری توانا بود، پس از آن که بنیان و داد را با دولت روس شکست و با ناپلیون پادشاه فرانسه عهد دوستی بست، روسیه با او به کینه‌خواهی برخاستند «۳» و در سرحدات روم از هر طرف هنگامه‌ها آراستند. سلطان سلیم خان به این خیال افتاد که در دشمنی با روسیه معارضه به مثل نماید و به جز این طریق دانست که با آن طایفه دشمنی نشاید. به سبب موافقتی که به جهت جامعه «۴» اسلامی با دولت علیه ایران داشت، سلیمان آغا «۵» نامی را در همین سنوات مجادله ایرانی و روسی، به دولت علیه به سفارت برگماشت و عمده مطلب این بود که، شاهنشاه اسلام پناه نیز همین شیوه را معمول و سپاه ظفر پناه را به مشق نظام مشغول دارند. خود نیز به قدری که توانست در انجام این نظام جدوجهد به عمل آورد و بالاخره سودی نکرد.

در اوایل شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و بیست و دو، اهالی شرع اسلامبول و صاحبان اوجاق ینگچری به همین جرم که شعار کفره فجره را پیشه کرده بر او «۱۶۳» شوریدند و حضرتش را خلع از سلطنت کرده و گوشه [ای] منزوی گردانیدند و سلطان مصطفی ولد ارشد سلطان عبد الحمید خان را که سال‌ها در زاویه گمنامی می‌زیست، به سلطنت برداشته بر تخت نشانیدند و حاجی ابراهیم نام نظامی [را] که بانی این مبانی بود، با جمعی از رجال دولت عثمانی گرفته به قتل رسانیدند.

بالجمله بنای نظام «۶» جدید موقوف به استعمال توپ و تفنگ است و این اسلحه از مخترعات قرالات فرنگ، لهذا می‌توان گفت که بنای این نظام هم در ابتدا از ایشان است و ادعایی که می‌نمایند با راستی هم عنان؛ ولی از قرار نقوشی که در ازاره عمارت تخت

(۱). ملی: «مها»

(۲). ملی: «جوهر»

(۳). ملی: «کیسه جواهر برخواستند»

(۴). ملی: «جامه»

(۵). ملی: «آغاز»

(۶). در نسخه ملی، عبارت: «نظامی که بانی این مبانی بود، با جمعی از رجال دولت عثمانی گرفته به قتل رسانیدند. بالجممله بنای نظام» نیامده است.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۷۲

جمشید اصطخر فارس بر سنگ بسته و لباسی که درین نقوش و حربه [ای] که در دست آنها منقوش است، معلوم می‌شود که در آن عهد نیز نظامی بوده و در ایران به این نظم صف‌آرایی می‌نموده‌اند. علاوه براین، در عهد بعثت جناب ختمی مآب که بنای مجادله با کفار قریش و جماعت یهود و نصارا شد، صحابه صافی طوئیت «۱» به حکم آن حضرت، دامن‌ها بر یکدیگر می‌دوختند و به این آیین از تیغ آتش و «۲» فعل آتش جدال می‌افروختند.

در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا، ملا حسین کاشفی نمونه [ای] تفنگ را از فرنگ آورد و سلطان مزبور به سبب مشاغل عیش و عشرت اعتنایی به آن نمود تا در زمان شاه اسماعیل صفوی، رسم تفنگ‌سازی در ایران شایع شد و این صنعت، سرآمد جمیع صنایع

آمد.

این صاحبقران عدالت ارکان از وفور افکار صائبه در ظهور هنگامه روسیه رو سیه به خیال نظام جدید افتاد و در ابتدای همین سال، به نواب نایب السلطنه به ترتیب سپاه نظام فرمان داد. درین اوقات که سفرای دولت فرانسه روی به آستان همایون کردند و جمعی از معلمین و مهندسين به همراه آوردند، شاهنشاه آگاه افواج پیاده استراباد و مازندران و عراق را نیز حکم به مشق نظام فرمود و برخلاف اهالی روم، به سبب ارادت فطری که هر تن از ادانی و اعالی ایران را به این دودمان رفیع الشان است، احدی انکار این معنی را نمی توانست نمود. روزها بر سبیل استمرار اکثری از نواب شاهزادگان و امرا و خاصان و غلامان جلادت نشان در میدان خارج و داخل ارک همایون مشغول به مشق نظام بودند و معلمین فرانسه به ادات خویش این نظام را با انتظام می نمودند. در اندک زمانی از یاری بخت خسروانی معادل پنجاه هزار نفر سپاه نظام در ممالک مازندران و عراق و طبرستان و سمنان و دامغان در این کار مهارت یافتند و نواب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار به منصب سرکشیکچی باشی گری «۳» سربلند و این افواج قاهره در ریش سفیدی و سرتپی او به مراحل افتخار و اعتبار شتافتند. معادل

(۱). نیت، اندیشه، ضمیر

(۲). مجلس: «و»

(۳). کشیکچی از لغت مغولی کشیک به معنی پاسدار است. (سازمان اداری حکومت صفوی- ص ۵۷) آنان حافظان کاخ و جان شاه بودند و مسلح به تفنگ و طپانچه و سلاح آتشین و رئیس آنان را سرکشیکچی باشی می نامیدند. (م) تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۷۳

چهار هزار «۱» نفر سواى دوهزار نفر بختیاری از محاللات عراق به این سیاق ماهر شدند و یوسف خان گرجی [که] از ابتدای عهد صبی تا این زمان، تربیت یافته شاهنشاه زمان بود، برحسب امر اعلی به منصب سپهداری این افواج قاهره مفاخرت کنان بر اکابر و اصاغر [شد]. علاوه بر آن، اختیار ولایات اکثری از محال «۲» [۱۶۴] عراق از قبیل فراهان و کزاز و کمره و سربند و وفس و بزچلو و شراه و تفرش و غیره در کف کفایت او نهاده و خدمت گزاری و جانفشانی را آماده آمد. پیادگان نظام آذربایجانی، معروف به سرباز و عراقی و مازندرانی، معروف به جانباز گشتند و از اقبال بی زوال خسروانی در اندک زمانی در مراحل قدرت و جانفشانی به چندین پایه از صالادات فرنگی و روسی در گذشتند و همچنین از همت صاحبقران یگانه در دار الخلافه و دار السلطنه تبریز بنای نظام توپخانه برپا شد و عزاده‌های توانا به رسم و قاعده اروپا ساختند و در مدتی قلیل تدارک آن از اسب و اسباب دیگر مهیا و پرداخته شد؛ مثلاً توپی «۳» را که نادر شاه افشار با آن همه اقتدار با یکصد نفر پیاده جزّار از سر درّه «۴» خوار «۵»، دشوار می برد، اکنون با شش نفر آدم یعنی توپچی و چهار سراسب به آسانی در میدان مجادله دشمن به هر طرف که خواهند می گردد و از چابک دستی توپچیان توانا در دقیقه [ای] هفت بار پر شده خالی می گردد و الحال موازی دویست توپ سواره در ولایات طهران و تبریز موجود است و سپاه ایرانی را قدرت تسلط به استظهار این توپخانه مبارکه بر دشمنان خارج و داخل معلوم و مشهود. شعر:

چنین کنند برزگان چو کرد باید کارچنین گذارد تدبیر خسروان «۶» آثار

(۱). مجلس: «چهارده هزار»

(۲). ملی: «حجال»

(۳). ملی: «نوئی»

(۴). ملی و مجلس: «دزه»

(۵). مجلس: «خار»

(۶). ملی: «خسرو»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۷۴

ذکر اوضاعی که در سرحدات روم از آخسقه و قارص و بغداد اتفاق افتاد و «۱» وزارت سلیمان پاشای کهیا در بغداد و سفارت آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی به روم و وقایع هر مرزبوم

قبل از این اظهار شد که گداویچ «۲» سردار روسیه از پاشایان آخسقه و قارص شکست یافت. درین اوقات از فرط غیرت و مغروری فطرت در مقام تلافی شتافت. باز با «۳» احتشادی تمام آمده در منزل بایندرلوی شوره گل اقامت گزید. یوسف پاشای سر عسکر به سبب مغروری که از شکست گداویچ یافته بود، بلا تأمل بر سر او تاختن آورده در نیم فرسنگی اردوی او وارد گردید. محمد پاشای حاکم قارص و صید «۴» علی پاشا را قدری از خود پیشتر فرستاد. گداویچ چهار ساعت از شب رفته بر سر ایشان شیبخون برد و تا دو ساعت از روز گذشته عرصه گیرودار گرم بود و بالاخره یوسف پاشا به درستی شکست خورده محمد پاشای حاکم قارص که خمیر مایه بعضی مفاسد بود، به حکم یوسف پاشا مقتول و از حکومت مسند زندگانی معزول آمد.

اما وقایع سرحدیه بغداد این که: علی پاشای وزیر دارالسلام در اواسط جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، به تحریک یکی از محرمان خاص خود و جسارت دو نفر از غلامان گرجی مقتول گردید و روی به سرایی دیگر نهاد.

اهالی بغداد بر دور سلیمان پاشای کهیا جمع و بزم شوکتش را پروانه شمع شدند.

چون فرمان وزارت ازین دولت علیه داشت، لهذا اهالی عراق عرب او را تمکین نموده پای بر مسند امارت گذاشت. قاتلین علی پاشا را به قصاص رسانیده [۱۶۵] احمد چلبی معتمد خود را با پیشکشی فراوان روانه دربار فلک‌شان گردانید. صاحبقران مؤید در مجدد او را خطاب ایالت داده معتمدی از خاصان به همراهی احمد چلبی به مبارک‌باد فرستاد.

(۱). ملی: «و»

(۲). Goudowitch گودوویچ

(۳). ملی: «با»

(۴). ملی: «سید»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۷۵

امنای دولت روم صلاح چنان دیدند که یوسف پاشای سرعسکر ارزنة الروم «۱» والی بغداد شود، لهذا او را از ابتدا تعیین کرده بعد به سبب توسل سلیمان پاشا به دولت علیه، انحراف از این رای نموده حکم کردند که یوسف پاشا، عثمان پاشا را در ارزنة الروم نشانیده خود به اسلامبول رود. بالجمله چون سلطان مصطفی به تازگی جالس «۲» سریر سلطنت گردیده و به سبب رعایت جانب سلیمان پاشای کهیا موافقتی با این دولت خداداد ظاهر گردانیده بود، لهذا از دربار سلطنت قوی بنیاد، آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی که مردی دانا و در سلک عرفا بود، مأمور به سفارت روم و با نامه دوستی علامه مشعر بر تهنیت جلوس، روانه آن مرزبوم شد. پس از انجام این مهم، موکب فیروزی غلام به زیارت روضه مطهره حضرت معصومه واجب الاحترام - علیها صلوات من الملک العلّام - و تماشای متزهات دار المومنین کاشان عزیمت گرای [گردید] و بعد از حصول مآرب مجدداً به صوب دار الخلافه طهران جاوید نشان رکضت آرای شد.

ذکر کیفیت سرزمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت سند و آمدن ایلچیان ایشان به درگاه معدلت پیوند و سفارت فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجیه‌وند به آن مملکت ارجمند و اوضاعی چند

مملکت سند فصل مشترک فی ما بین هند و ایران «۳» است و ترکیبش مثلث واقع شده و یک سمت مثلث از طرف شمال به بیابان مکران متصل و از طرف جنوب به ولایت گنج‌پوچ و هند «۴» واصل است. طرف مغربش دریای هندوستان و زاویه جاژه مثلث مزبور میانه مغرب و شمال وابسته به خاک شکار پور پنجاب است. مسافت این ملک طولاً شصت فرسنگ و عرضاً بیست فرسخ است. بعدش از محاذی خط استوا از نقطه

(۱). ملی: «لازمه الزوم»

(۲). ملی: «حالش»

(۳). ملی: «ایروان»

(۴). ملی: «مسند»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۷۶

سمت جنوب تا «۱» نقطه سمت شمال، بیست و چهار درجه تا «۲» بیست و هفت درجه است.

هوایش گرم و تر و چون آبادیش همه‌جا در کنار رودخانه واقع و هر ساله آب طغیان دارد، لهذا چندان سالم نیست. متاعی که به خارج برند، مطلقاً ندارد. فواکه و محصولاتش را با هند تفاوتی نیست. متاع مایحتاج خود را از هند و بنادر در ایران می‌برند. محلّ ایالت آن ملک، شهر حیدرآباد و قصبه «۳» خیرپور است. اهالی آن‌جا بسیار ضعیف الحال و قلیل البضاعه می‌باشند و حکامش شیعی مذهب و کثیر المونه. اکثر اهلس به دین هند و «۴» برخی که از اهالی بلوچستانند، سنی مذهب و قلیلی «۵» شیعه در آن‌جا یافت می‌شود.

سلاطین آل بنی عباس بر آن‌جا مسلط شدند و کسان خویش را به حکومت فرستادند. جمعی از اعراب نجد و حجاز را نیز کوچانیده در ولایت بلوچستان که قریب به آن سامان است، نشانیدند. از قراری که معروفست [۱۶۶] این طایفه بلوچ که اکنون به قطع طرق «۶» موصوف می‌باشند، از همان طوایف اعراب نجد و حجازند. بالجمله چون حکام آل عباس از اهالی مملکت سند خاطر جمع نبودند، جمعی از همان طایفه اعراب بلوچ را که از خود می‌دانستند، نوکر گرفته محافظت شهر و حاکم به عهده آنها مقرر «۷» گردید.

نادر شاه افشار که مملکت سند را با مضافات هند از محمد شاه گورکانی به مصالحت گرفت، خدایار خان عباسی را که سلفاً بعد سلف از حکام آل عباس بود، مجدداً در آن‌جا والی گردانید و اختیار ایشان محول به میرزا تقی خان «۸» شیرازی بیگلر بیگی فارس گردید که همه ساله مالیات خود را به او تسلیم نمایند.

بعد از قتل نادر شاه، خدایار خان وفات یافت و نوبت ایالت به میر غلام شاه که هم از آن سلسله است رسید. چهار برادر از طایفه والپور بلوچ به قاعده مستمره، مستحفظ شهر و حاکم بودند که اسامی ایشان، میر فتحعلی و میر غلامعلی و میر کرملی و

(۱). ملی: «با»

(۲). ملی: «با»

(۳). ملی: «قصقه»

(۴). ملی: «هنوده»

(۵). ملی: «جلیلی»

(۶). مجلس: «به قطع طرق اکنون»

(۷). ملی: «مقر»

(۸). ملی: «نقی خان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۷۷

ثابت علی «۱» است. چون تسلطی تمام داشتند، میر غلام شاه از ایشان احتیاط می کرد؛ بالاخره بنای وصلت با آنها گذاشت و دختری از ایشان خواست. چون بنای ایشان آن بود که دختر به غیر طایفه خود نمی دادند، لهذا بنای امتناع نهادند. میر غلام شاه به سعی زور و زر ایشان را راضی ساخت. بعد از دادن دختر گفتند که: در میان ایلات سند ما را خفیف کردی و ناموس ما را به زور بردی. میر غلام شاه به جهت اسکات ایشان نوشته پا به مهری سپرد که با سایر ایلات نیز همین عمل را نموده این قانون را از میان بردارد. معاندین میر غلام شاه همان نوشته او را به سایر طوایف ایلات سند نشان داده آن طایفه بیابانی را بر او شورانیدند و در اندک زمانی میر غلام شاه را گرفته مقتول گردانیدند و در خارج شهر حیدرآباد به جهت او قبه و بارگاهی بنا کرده در خاکش خوابانیدند. چهار برادر مذکور به شراکت حکمران گردیده مملکت را فی مابین خویش قسمت کردند. در میانه برادران وثیقه [ای] نوشته گشته که هریک از برادران برخلاف سه برادر خواهند خلافتی ورزند، آن سه نفر دیگر متفق شده او را از میان بردارند. بعد از چندی میر فتحعلی که برادر بزرگ ایشان بود، به مرور پسرش را در دایره قسمت آورده با خود شریک کردند. به سبب ارادت ایشان به دولت علیه ایران این که سه فقره باعث شد:

اول واهمه داشتند که شاهنشاه کشورگیر به حکم وراثت سلطنت ادعای مملکت سند را نموده لشکر به آن حدود تعیین فرماید؛ دوم آن که، چون محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان به حمایت کارپردازان این دولت ابد ارکان در ولایات هرات و قندهار الی پنجاب مسلط شده بود، اندیشه می کردند که شاید تعرضی به مملکت سند رساند؛ سیم آن که احتمال می رفت که کارگزاران دولت بهیه انگریز از راه دریای سند مداخلتی در خاک ایشان کنند، لهذا چاره [ای] بجز [۱۶۷] توسل به خاک آستان راستان نواز شاهنشاه ظلم گداز ندیده، غاشیه ارادت این دودمان رفیع الشان را بر دوش کشیدند و در سینه یک هزار و دویست و بیست و دو، میرزا محمد علی و میرزا اسماعیل نامی را از اهل سند به رسالت معین با پیشکشی فراوان از راه دریا و بندرعباسی روانه آستان صاحبقران دشمن شکن گردانیدند.

(۱). ملی: «میر علامعلی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۷۸

مشارالیهما در اواخر شهر ذی قعدة الحرام سنه مزبوره وارد دار الخلافه و بواسطه پیشکاران پیشگاه حضور معدلت دستور با عریضه و پیشکش به شرف استسعاد انجمن بار مشرف و از نوازش گوناگون قرین انواع عزّ و شرف شدند. مطالب ایشان به وساطت امینان دولت قاهره معروف افتاد و داور دادگر حمایت آن دادآوران را به امنای حضرت فلک رفعت فرمان داد.

پس از انقضای ماهی فتحعلی خان خواجهوند غلام پیشخدمت که از حیث جثه جوانی تنومند بود، به رسالت سند و اطمینان دادن ولایت آن جا نامزد و سه دست خلعت آفتاب طلعت به جهت آرایش اندام سه برادر و یک قطعه شمشیر براق مرصع به افتخار میر غلامعلی خان برادر اکبر «۱»، عنایت [شد] و فرستادگان مورد انواع انعام و مرحمت به اتفاق سفیر دربار دولت روانه آن ناحیت شدند.

لمولفه:

آورده‌اند باج ز رایان هند و سندسبری که وقت خدمت خاقان و قیصر است

(۱). از سطرهای پیشین برمی‌آید که میر فتحعلی برادر بزرگ‌تر بوده است و نه میر غلامعلی.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۷۹

بخش ۵

**بهاریه سال خجسته فال لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و سه هجری و آمدن فرستاده سردار روسیه و حرکت موکب «۱»
فیروز به سلطانیه و خبر وصول امیرزاده بخارا، ناصر الدین میرزا**

شاهنشاه ثابت و سیار، اعنی مهر سپهرمدار درین سال فرّخ آثار، بعد از انقضای شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و بیست و سه از مقرّ ایالت حوت حرکت و به سلطانیه حمل نازل گشته و مفتی قدر ثبوت اولو الامری او را بر صفحه گردون وثیقه [ای] مختوم به خواتیم کوکب رخشان نوشت. سپهسالار روسی نژاد اسپند که ایام «۲» چند با کارگزاران باغ سر الفت و پیوند داشت، هنگام شیخون قلعه گلشن از دلیری جانفشانان ابر آذاری و صدمه گلوله‌های پی‌درپی صواعق و تگرگ بهاری با جنود نامسعود خویش از فراز «۳» برج و باره چمن سرازیر گشته روی به دیار ادبار گذاشت. سفیران باد نوروژی به تجدید عهد و دوستی به دربار سلطان بهار شتافتند و ایلچیان دی و بهمن که چندی در دار الخلافه گلشن پای به دامن بودند، سر خویش گرفته روی برتافتند. جمره آسوده در قعر زمین بیش ازین تاب درنگ نیافته پیکر کوه و هامون را شکافت و دار المرز چمن و دار الخلافه گلشن از صدمات متوالیه آن تزلزلی بی‌نهایت یافت. شاهنشاه فیروز بخت، میمنت عید سعید را بر فراز تخت آسمان رخت نشست و به

(۱). ملی: - «موکب»

(۲). ملی: «المرام»

(۳). ملی: «قرار»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۸۰

قانون پیرار و پار همّت بر نظم امر شیلان نوروز فیروز بست. پس از خالی ساختن بدره‌های «۱» زر به انعام درویش و توانگر، به نظم مهمات مملکت پرداخت و کار ممالک از مدد رای رزین [۱۶۸] و عقل دورین به طرزی دلنشین منتظم ساخت. در خلال این احوال فرستاده [ای] چرب‌زبان از غراف گداویچ سردار روسیه که در آن اوقات در تفلیس می‌زیست، با عریضه [ای] اردتمندانه به درگاه خسرو یگانه روی آورد و شرحی نیز به ایلچی دولت فرانسه نوشته او را واسطه کرد که صاحبقران مروّت شعار از پیکار با روسیه نابکار گذشته و سفیری از دولت علیه نزد امپراطور روسیه فرستاده طالب «۲» موافقت و مصالحت گشته باشند. شاهنشاه غیور را این خیالات خام که زاده از ماده سودا بود، بر طبع مبارک گران آمد. در جواب او فرمایش چنین رفت که: هر گاه در اوّل وهله «۳» از جانب این دولت خداداد مبادرت در جنگ با آن شوکت قوی بنیاد شده بود، فرستادن سفیر موافق قانون ملکداری درست می‌نمود، ولی چون مبادرت از آن طرف شده، لهذا ازین طرف «۴» قرین الشرف به جز رسالت تیر پُران و مکالمت تیغ بَران و چرب‌زبانی افعی سنان و دلدوزی ناوک پیکان، حدیث دیگر در میان نیست؛ تا مصلحت آن دولت درین مقدمه چیست؟ پس از روانه داشتن فرستاده مزبور با سپاهی نامحصور و آتشخانه موفور در روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور از دار الخلافه جاوید دستور حرکت و چمن سلطانیه، مضرب خیام نصرت منشور گردید.

در ورود [به] چمن مزبور خبر ورود امیر ناصر الدین توره اوزبک، شهزاده ماوراء النهر با یکهزار خانوار مروزی به ارض اقدس رسید. تبیین این مقال آن‌که- از قراری که ذکر شد- بعد آن‌که امیر مزبور دست توسل به دامان دولت قاهره دراز کرد، این معنی باعث وحشت و اضطراب امیر حیدر توره برادر او گردیده کزتی «۵» از بخارا به مرو لشکر کشیده بند مرو را از خوف عبور سپاه ایرانی خراب کرده آن ولایت را بی‌آب گذاشت و خود را از تعرض برادر کهتر فارغ داشت. چون به سبب خرابی بند مرو دیگر در آن

(۱). ملی: «بدرهای»

(۲). ملی: «و»

(۳). ملی: «وحله»

(۴). ملی: «شده لهذا ازین طرف»

(۵). بار دیگر، دفعه دیگر

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۸۱

ولایت زیست ممکن نبود، امیر مزبور مراتب را به نواب شاهزاده محمد ولی میرزا عرض نمود. نواب معزی الیه نیز برحسب امر اعلی، محمد خان قاجار نایب خراسان را با جمعیت خراسانی روانه و امیر مزبور را با محمد شریف خان مروزی برادرزاده حاجی محمد حسین خان و یکهزار خانوار از رعیت مرو کوچانیده به ارض اقدس آوردند. به امیر مزبور از همت اعلی در آن ولایت اقطاع نامحصور داده شد و اسباب زندگانی او از هر رهگذر آماده گردید. با نواب شاهزاده مواصلت کرده پس از چندی به عزم سیاحت رو به ولایات روم و روس آورد. از حکمران آن ولایات نیز کمال حرمت و رعایت دید تا بالاخره در مملکت روس از دست ساقی اجل جام ممات چشید.

ذکر مأموریت فرج الله خان افشار به جهت استقلال عبد الرحمن پاشای بابان و شرفیابی محمد علی میرزا به دربار آسمان‌شأن

بعد از نزول موکب اجلال به چمن سلطانی به عرض عاکفان «۱» سده سنیه رسید که سلیمان پاشا وزیر دار السیلام، حقوق و مرحمت‌های شاهنشاه اسلام را درباره خویش و عبد الرحمن پاشای بابان فراموش کرده [۱۶۹۹] و عبد الرحمن پاشا نیز به سبب استظهار به دولت علیه به او اعتنائی نکرده بلکه خلاف‌ها به عمل آورده است و سلیمان پاشا با احتشادی تمام بر سر شهرزور تاخت و عبد الرحمن پاشا شکست یافته باز به صوب کرمانشاهان پرداخته است. ظهور این معنی بر طبع اقدس اعلی گران آمده بلا تأمل فرج الله خان آدخوی افشار نسقچی باشی، با فوجی بی‌کران به جهت نصب عبد الرحمن پاشا در شهرزور و تنبیه سلیمان پاشا مأمور گردیده، مقرر شد که پس از طی این معامله با قشون ابواب جمعی خود از راه کردستان روانه آذربایجان و در رکاب ولیعهد دوران با قشون رکابی جانفشانی گردد. مشار الیه با آن سپاه آراسته به صوب مقصود تاخت و به صوابدید نواب شاهزاده محمد علی میرزا، به انجام خدمات مقررّه پرداخت.

(۱). ساکنان

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۸۲

نواب شاهزاده پس از اطمینان از خدمات محوله برحسب احضار صاحبقران نامدار احرام کعبه حضور را بسته در روز سه‌شنبه هفتم شهر جمادی الآخر وارد اردوی کیوان شکوه آمد. در آن سفر پیشکشی فراخور شأن از زر و گوهر و امتعه و اقمشه هفت کشور و

توسنان نجدی نژاد و استران کوه بنیاد از نظر آفتاب اثر شهریار زمان گذرانید و زیاده از سایر اوقات مورد تفقادات و نوازشات گردید. چند شب‌انروز در اردوی ظفراندوز از همت قآن عدالت آموز، هنگامه نشاط و انبساط گرم بود و کوس بربط و عود از مالش پنجه مطربان بارید نمود نرم. روزها در گسترده بزم‌های نشاط، عرصه سلطانیه مینوون شد و شب‌ها آن ساحت دلگشا از صنایع چراغانی و آتش‌فشانی رشک وادی ایمن. بعد از انقضای ایام نشاط، به قاعده اتراک بنای اسب‌دوانی گردید و اسبان جوزه‌ر «۱» دم سویقانی از یک میدانی تا ده میدانی سرگرم همعنانی آمد.

خلاصه نواب شاهزاده بعد از عرض پیشکش و تماشای طوی‌های دلکش، رخصت عود به ولایت کرمانشاهان یافته روانه گردید و میرزا بزرگ فراهانی وزیر نایب السلطنه به جهت انجام بعضی مهمات به دربار فلک احتشام رسید و فوجی از پیاده نظام آذربایجانی را آورده از نظر شاهنشاه بهرام غلام گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید.

[مصر]ع:

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ذکر مرادوت گداویچ سردار روسیه با جنرال غاردان «۲» خان ایلچی دولت فرانسه و داستان اطمینان دولت انگریز و وقایع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه

در هنگامی که فرستاده گداویچ سردار روسیه از دار الخلافه مراجعت می‌کرد، جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه شرحی به او نوشته بود که اگر تو امسال در

(۱). جوزه‌ر - گوزه‌ر - گوچه‌ر: فلک اول؛ فلک قمر؛ هریک از عقده رأس و ذنب، که محل تقاطع فلک حامل و مایل قمر است (ر. ک: معین، ذیل جوزه‌ر).

(۲). ژنرال گاردان

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۸۳

سرحدات قراباغ و گنجه نیایی، من متعهد می‌شوم و در حضرت شاهنشاهی کار موافقت را به انجام می‌رسانم. درین اوقات که میرزا بزرگ فراهانی، وزیر نواب نایب السلطنه شرفیاب حضور شاهنشاه اسلام بود، گداویچ مزبور، بارون ویردی نام بولکونوک توپخانه روس را نزد جنرال مزبور فرستاده و اظهار [۱۷۰] امتنان زیاده کرده و نوشته بود که امسال به جهت تلاقی با پاشایان «۱» دولت عثمانی بیلاق در محال پنبک خواهم کرد و به هیچ‌وجه روی به حدود ایران «۲» نخواهم آورد.

جنرال مزبور از این معنی مطمئن گشت و جمعیتی که از رکاب ظفر مآب به همراهی میرزا بزرگ وزیر می‌بایست به آذربایجان برود، مانع شده چنین به عرض رسانید که: چون پادشاهان فرانسه و روس درین روزها بنای صلح دارند، من نوشته‌ام که ناپلیون اعظم حرف تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان را نیز به ایمپراطور روسیه به میان آورد که در همین زودی به گداویچ حکم خواهد رسید که ولایات را خالی «۳» کرده و به راه خود رود. باوجود این احوال، فرستادن قشون چه لازم؟

میان او و میرزا بزرگ درین باب «۴» مکالمات و مشاجرات واقع [شد] و جنرال غاردان دستخطی نوشته پا به مهر سپرد که اگر گداویچ بر سر ایروان آید یا جسارتی دیگر ورزد، من در آستان همایون مجرم و مقصیر خواهم بود. بنابر آن فقرات، میرزا بزرگ بدون قشون و تدارک جنگ روسیه ملعون از دربار سپهر نمون مَرخص و در بلده خوی به خدمت سرکار ولیعهدی مشرف گردید. مجدداً فرستاده [ای] از [سوی] گداویچ نزد جنرال غاردان آمد که از جانب ایمپراطور اعظم مأمورم که به تسخیر ولایت ایروان شتابم و چون پادشاهان روس و فرانسه باهم صلح کرده‌اند، مظنه کلی دارم که این روزها بنایی هم فی مابین دولتی ایران و روس

بشود. جنرال غاردان از ظهور این مطلب «۵» مضطرب گشته موسی و یروی فرانسه [ای] را فرستاد که البته متعرض ایروان نشود و بر سر این کار ناهنجار نرود. بقیه داستان- انشاء الله تعالی- در موقع خود معروض خواهد افتاد. بالجمله در همان چمن سلطانی از مملکت فارس خبر رسید که جنرال ملکم

(۱). مجلس: «تلافی پاشایان»؛ ملی: «تلافی با پاشان»

(۲). ملی: «ایروان»

(۳). ملی: «خاکی»

(۴). ملی: «باب»

(۵). ملی: «مصلحت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۸۴

بهادر انگریز که قبل ازین به سفارت ایران آمده بود، از جانب جناب فرمانفرمای هندوستان به جهت انجام عهد دوستی دولتین ایران و انگریز و جواب دادن سفرای فرانسه تا حوالی بندر ابوشهر آمده و در دریا لنگر اقامت انداخته منتظر است که به اجازه اولیای دولت قاهره و تعیین مهماندار روانه دربار آسمان مدار شود. جنرال غاردان خان از این معنی برآشت و در حضرت خلافت در ثانی متعهد اخراج روسیه از خاک ایران گردید و استدعا کرد که احدی از امراء دربار تعیین شود که ملکم بهادر را جواب داده نگذارند که داخل مرز ایران گردد و چون تعهدات او کلاً مبنی بر صرفه دولت خداداد [بود] و هنوز خلاف عهدی ازو به ظهور نرسیده بود، لهذا حسب الامر اعلی، اسماعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه با فوجی از خاصان روانه دارالعلم شیراز و فرستادگان کاروان از آنجا نزد جنرال ملکم روان و پیغام داد که تا ظهور اثر تعهدات جنرال غاردان خان، در جایی که هست توقف نماید. در اثنای آمدوشد حکمی از جناب فرمانفرمای هندوستان به او رسید که مستر سر هر فردجنس از پای تخت مملکت انگلتره مأمور به سفارت دولت علیه ایران است و وارد بمبئی گشته توقف تو در آن سامان بی صورت است. لهذا ملکم بهادر [۱۷۱] از راهی که آمده بود مراجعت کرد و اسماعیل خان با نیل مرام روی به آستان همایون آورد.

چون توقف موکب فیروز در چمن سلطانی به طول انجامیده بوده و خریف خرف نیز آغاز دمسردی نمود، لهذا رایات نصرت آیات از آنجا حرکت و در اواخر شهر رمضان المبارک، عرصه دار الخلافه از ورود خسرو یگانه طعنه زن این بلند آشیانه گشت. [مصر]ع:

دولت معین و بخت مساعد زمانه یار

ذکر عزیمت ینارال گداویچ به عزم یورش قلعه ایروان و وقایع اتفاقیه قبل از یورش به آن مکان

غراف گداویچ بعد از تدابیر ابلهانه خویش و تعهدات جنرال غاردان خان

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۸۵

مصلحت کیش و رجعت موکب فیروز صاحبقران عدالت اندیش، بدون دغدغه و تشویش در عین شدت برف و سرما همت به تسخیر ایروان بست و با سپاهی خونخوار و توپخانه صاعقه کردار به عزم افتتاح آن دیار بر سمند عزیمت برنشست به واهمه تعیین سپاه از درگاه شاهنشاه آگاه و توقف نواب نایب السلطنه در خوی، ینارال نیالسن و ینارال سماندراویچ را با پیاده و توپخانه موفو بر سر نخجوان و شرور فرستاد که نواب شاهزاده و قشون رکابی از کار ایروان غافل گشته به دفع ایشان پردازند و گداویچ با خیل روسیه و خاطری آسوده کار قلعه ایروان را تمام سازند.

در آن سال، فرج الله خان افشار که مأمور به شهرزور بود، بعد از استقلال دادن عبد الرحمن پاشا برحسب امر شهریار توانا از راه کردستان عازم و در بلده خوی شرفیابی رکاب نواب شاهزاده را لازم شد. امان الله خان ولدش نیز که حاکم خمسه بود، با دوهزار سوار افشار خمساوی وارد گشته خویش را بر ایشان بست. پس از وصول این خبر به دارای دادگر، اسماعیل خان قاجار با سپاهی بی‌شمار و خزانه و اسلحه بسیار از دربار فلک‌مدار مأمور به دیار آذربایجان [شد] و حسین خان سردار، کار قلعه ایروان را انتظامی داده به عزم جدال با ینارالان مزبوره شتابان آمد. خود فی الجمله زدو خوردی با روسیه کرده و به سبب قتل «۱» همراهان صرفه نبرده فرج الله خان و امان الله خان افشار برحسب امر اشرف به معاونت او شتافتند و روسیه را در کمین کین نشسته زمان فرصتی می‌یافتند. نواب نایب السلطنه نیز از بلده خوی حرکت در منزل چورس «۲» اقامت گزین و سرداران با اعتبار، حسین خان و فرج الله خان و امان الله خان را به اردوی خویش قرین ساخت و صادق خان عز الدینلوی قاجار با فوج افشار ارومی در محال شرور به عنان‌گیری روسیه پرداخت.

(۱). ملی: «قلب»

(۲). در مورد لفظ «چورس» نگارنده «بستان السیاحه» اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (بستان السیاحه، ص ۲۱۲) اما مینورسکی این نام را ارمنی Chvash - rot می‌داند. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۸۹). نگارنده بستان السیاحه حاج زین العابدین شیروانی آن را در یک منزلی خوی و مینورسکی در ساحل چپ رود قطور و شمال خوی می‌داند. وی می‌نویسد: «در ۱۹۰۴ میلادی آثاری از استحکامات بسیار مهم در چورس مشاهده کردم». این منطقه دقیقاً در جنوب قره ضیاء الدین و نزدیک روستای حاجی‌لر بر سر راه مرند-ماکو در کنار رودخانه آق‌چای قرار دارد. (اطلس راهنمای ایران، کتابشناسی، ۱۳۵۸)

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۸۶

در خلال این احوال موسی ویردی نام که از جانب جنرال غاردان خان به منع گداویچ از تعرض به خاک ایروان رفته بود، وارد و به حسن خان برادر حسین خان و سایر قلعه‌گیان پیغام داد که، گداویچ بدون تردید ایروان را مسخر و جمعی از سپاه مظفر قلیل و اسیر و اموال اهل قلعه کلاً به غارت خواهد رفت؛ بهتر آن که به دست خود قلعه را بسپارند و قلعه‌گیان و خود را از صدمات سپاه فارغ آرند. گداویچ کیچ «۱» نیز پاره [ای] ازین ترهات [۱۷۲] به حسن خان مرقوم گردانید و جوابی به جز صدای توپ و تفنگ نشنید. در خلال این احوال، اسماعیل خان قاجار که لشکر و خزانه از دربار سپهرمدار می‌آورد، در منزل چورس وارد اردوی اشرف گشته نواب شاهزاده و همراهان را قرین اطمینانی کامل کرد.

[مصر]ع:

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

ذکر یورش گداویچ کیچ «۲» به قلعه ایروان و شکست و فرار او به صوب «۳» گرجستان و سایر اوضاع آن زمان

بعد از آن که گداویچ از اطاعت حسن خان و اهل قلعه ایروان مأیوس «۴» شد، پیادگان خود را که زیاده از ده‌هزار بودند چهار حصّه «۵» کرده در چهار طرف ایروان سنگرها بستند و توپ‌های تندر فغان را بر دیوار قلعه بسته چند روز متوالی از انداختن گلوله‌های پی‌در پی دو سه زرع از سر دیوار قلعه را شکستند. چون خاطر جمع شد که صعود صالادات به سبب شکستگی دیوار بر فراز برج و باره آسان است، لهذا در شب نهم شهر شوال المکرم سنه یک‌هزار و دویست و بیست و سه صالادات را از چهار طرف قلعه حکم به یورش داد و قریب به طلوع صبح صادق از یورش روسیان بی‌ایمان زمانه ابواب بلا برگشاد. خوانین و سرکردگان و مستحفظین قلعه، حسن خان برادر سردار و کلبعلی خان

(۱). ملی: «کنج»

(۲). ملی: «کنج»

(۳). مجلس: «جانب»

(۴). ملی: «مانوس»

(۵). بخش

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۸۷

سپانلوی قاجار و اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان فندرسکی بودند و بوابین «۱» خود را که عبارت از تفنگچیان «۲» استرآبادی و کرمانی و دماوندی و غلامان خراسانی و جزایرچیان تبریزی و سرباز مراغه‌ای است، به جان‌فشانی و جان‌ستانی ترغیب می‌نمودند. بنا به تدبیر خوانین مذکوره در آن شب تار، چراغ هم روشن نکرده و تفنگ‌ها بر سر دست گرفته و اسلحه و ادوات حرب را از قمه و خنجر و سرنیزه و غیر آن مهیا نموده در کنار برج و باره خاموش بایستادند، به‌طوری که گفتی احدی در قلعه نیست.

صالادات روسیه، غافل از آن قضیه به تعجیل هرچه تمام‌تر یورش برده به مدد نردبان در «۳» آن خندق عمیق نزول و از خندق صعود نموده خود را به پای دیوار رسانیدند و نردبان‌ها گذاشته مانند جنود شیطانی از آن قلعه سپهر مانند بالا-رفته به فراز برج و باره رسیدند که ناگاه مستحفظین قلعه به یکبار [ه] تکبیرگویان مشعل و قواریر نفت و کاسات آفتاب و مهتاب افروخته دیوارهای قلعه چون روز روشن و بر پیکر آن جنود ابلیس از هر طرف شرافکن شدند. تیغ یمانی بنای سرافشانی نموده قمه و خنجر را سینه شکافی شعار بود. مهره‌های «۴» آتشین توپ و تفنگ، روسیان بی‌نام و ننگ را قاطع عروق و مفاصل شدی و از صدمات گرز البرز کوب، تن‌های آن بدسگالان از فراز برج و باره به قعر خندق متواصل آمدی. دلیران ایرانی سمندروار در آن آتش جزار غوطه بردندی و روسیان بی‌ایمان از حملات دلیرانه آن گروه جلادت نشان از فراز دیوار، کبوتر صفت معلق‌ها خوردندی. خوانین دلیر، خاصه اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان فندرسکی دامن مردی بر کمر استوار کرده مردانگی‌ها نمودندی و لحظه‌به‌لحظه از برجی به برجی روی [۱۷۳] آورده ابواب غیرت و حمیت بر چهره پیادگان جزار گشودندی. گفتی مگر آن شب، روز قیامت است یا از هجر مهر چهر پری طلعتان سروقامت علامت. خلاصه تا دو ساعت متوالی تنور حرب افروخته و پیکر مخالفین از آتش‌فشانی دلیران عرصه کین

(۱). دربانان، نگهبانان قلعه؛ ملی: «توابین»

(۲). تفنگچی یا پیاده نظام راکب مجهز به تفنگ‌های کوتاه و شمشیر و خنجر از میان کشاورزان نیرومند برگزین می‌شدند. نخست آنان را در محل به خدمت می‌گرفتند و تحت فرمان یوز باشی قرار می‌دادند، اما بعدها عنوان تفنگچی باشی به میان آمد. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۴)

(۳). مجلس: «از»

(۴). ملی: «مهره»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۸۸

سوخته [شد]. از قوت باطن اسلام و نیروی طالع صاحبقران ظفر غلام، معادل سه‌هزار نفر از آن قوم بدفرجام که اکثر آنها افسر و مایور و بولکونوک و افیچال و کپیتان و صاحبان مناصب بودند، مقتول و بی‌روح و دوهزار نفر دیگر، زخم‌دار و مجروح و بقیه

السيف با ینارال کیچ، یعنی گداویچ به جان کندن از آن غرقاب فنا خود را به کنار کشیدند و در پناه سنگر خویش آرمیدند. این مرحله از تحقیق گذشت که در آن مقابله خشنا، زیاده از ده نفر از سپاه اسلام مقتول و مجروح نگشت.

گداویچ کیچ خاک مذلت بر فرق امپراطور «۱» اعظم بیخت و در شب دوشنبه بیست و دویم شهر شوال المکرم سنگرها را خالی کرده با حالی تباه و رویی «۲» سیاه به سمت گرجستانات گریخت. حسین خان سردار و اسماعیل خان قاجار بر حسب امر والا از عقب او تا محال «۳» آواران تاختند و اکثری از بقیه السیف او را از لباس حیات عاری ساختند و بسیاری از پیادگان روسی از بیم جان به اردوی نواب والا شتافته امان یافتند.

نواب اشرف، خوانین نامدار علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر سر ینارال نیالسن که در نخجوان بود، تعیین و فوجی دیگر را به دفع شر ینارال سماندراویچ به شرور معین فرمود. از قوت طالع خسروی هردو ینارال شکست فاحش دیده بالاخره به غنیمت نیم جانی بیرون بردند. نواب اشرف، خود نیز از محل اردو حرکت و در عقب فراریان، باز لشکرها تعیین نمود. غنیمت در آن سفر از توپ و تفنگ و عراده‌های آذوقه و سایر اسباب به قدری به دست آمد که از حساب بیرون است و ادراک آن از حوصله اندیشه فزون. کوتاهی سخن، گداویچ و ینارالان تا به سواد تفلیس رسیدند از شدت برف و سرما اکثری از قشون ایشان تلف گردیدند، بقیه را دست‌وپا از سرما ضایع گشته در گوشه نکبت آرمیدند.

در همان اوقات شیخ علی خان قبه [ای] نیز، جمعیتی از طایفه لگزی فراهم آورده و در حوالی ولایت دربند با روسیه آنجا دعوایی کرده [آنان را] شکست داد و سه توپ با غنیمت فراوان از ایشان گرفته باز روی به داغستان نهاد. علی خان قاجار قوانلو به جهت زخمی که از آن کفار در پا داشت، روی به ریاض ایمان گذاشت. بالجمله مژده این

(۱). مجلس: «امپراطور»

(۲). ملی و مجلس: «روزی»

(۳). ملی: «حال»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۸۹

فتوحات غیبی و لطایف لاریبی وقتی به عرض واقفان سده خلافت رسید که، موکب ظفراندوز در محال زرنند و ساوه مشغول شکار بود و شاهنشاه مظفر کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام را صید می‌فرمود. به شکرانه این فیروزی، چند روزی به عشرت و بهجت‌اندوزی به سر شد و عرصه دار الخلافه از ورود مسعود خسرو مظفر غیرت سپهر اخضر آمد. صدقات و نذورات به مستحقین بلاد داده شد و پیشوایان انام، «۱» دست به دعای دوام دولت ابد فرجام گشاده [۱۷۴] به افتخار هریک از سران و جانبازان، «۲» خلایع مهرپیکر و بدره‌های «۳» سیم و زر عنایت رفت و جنرال غاردان خان فرزانه «۴» از آن تعهدات سر تا پا فسانه قرین ندامت بی‌نهایت آمد.

[مصر] ع:

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

تاریخ این فتح میمون و شکست گداویچ ملعون از کلک مولف این کتاب مستطاب تراوید و یادگار را درین صفحه ثبت گردید. لمولفه:

گداویچ در خارج «۵» ایروان خوردشکستی که ایام گفت آفرین زین

ز بخت همایون دارای دوران ز بی‌دین گداویچ دین رفت و آیین

شد او ننگی از امپراطور روسی فتاد از شکوه و زاجلال و «۶» تمکین

بسی لشکرش شد تلف در شیخونز ضرب تبر زین و شمشیر و زوبین
 شبی برد بر قلعه آن دد «۷» شیخونفکندند از آن باره‌اش همچو سرگین
 گریزان شد از ایروان تا به تفلیس بر او «۸» طعنه زن آدمی و شیاطین
 ز آتش فروزی آن هردو لشگرهمی خیره شد دیده ماه و پروین
 بی سال تاریخ آن خاوری گفت شکست گداویج از این ایروان بین

(۱). ملی: «ایام»

(۲). مجلس: «جان نثاران»

(۳). ملی: «بدرهای»

(۴). ملی: «فرزندان»

(۵). ملی: «خار»

(۶). ملی: «و»

(۷). ملی: «دو»

(۸). مجلس: «برو»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۹۰

ذکر سفارت سره‌فردجنس «۱» از دولت انگریز به دربار مینوون و مراجعت جنرال غاردان خان پیمان شکن

جمهوریت دولت بهیته انگریز را از نهایت فطانت و غیرت در مراتب ملکداری و مرزبانی قانونی است که اصل معنی دولت را پادشاه و حکمروا دانند و پادشاه ظاهر را مثل سایرین نوکر معتبری از دولت خوانند. مهمات دولت‌داری را سهل‌نشانند و تا در قوه دارند به اعانت زور و زر بنیان دولت را روزبه‌روز محکمتر آرند. مهما ممکن دشمن را به دولت چیره نخواهند و در کاری که فواید آن پس از قریبی بلکه در قرون عاید دولت گردد، اهتمامات ورزیده و روزبه‌روز بر عزت دولت افزوده از شوکت دشمن بکاهند.

چون ناپلیون پادشاه فرانسه را- از قراری که قبل ازین ذکر شد- در مملکت فرانسه استیلائی به‌هم رسید و با ایمپراطور روس و برخی دیگر از قرالات فرنگ مجادلات کرده در اندک زمانی مبسوط الید گردید، به جهات عدیده خصومت با دولت انگریز را پیشه کرد و مداخلت در خاک هندوستان را اندیشه. با دولت علیه ایران دوستی ورزید و اخراج روسیه را از خاک گرجستان و آذربایجان متعهد گردید؛ شاید به سبب این تعهدات ممتنع الحصول، از مملکت ایران راهی جوید و به تسخیر ممالک هندوستان پوید.

جمهوریت «۲» انگریز اگرچه این فقره را ممتنع الوقوع می‌دانستند ولی باز به قاعده عاقبت اندیشی که در دست دارند، طرف حزم و احتیاط را باز مرعی داشته همّت بر آن گماشتند که عهد موافقت را با دولت علیه ایران محکم‌تر سازند و به تعهد امورات [۱۷۵] قریب الحصول به شکست عهد مراودت «۳» ناپلیون با این دولت روزافزون پردازند. بنابر آن، سره‌فردجنس نامی از معارف مملکت انگلتره را که به فطانت و ذکا معروف و به دولتخواهی و مصلحت‌جویی «۴» موصوف و در عهد ریاست امراء زند نیز به ایران آمده در دار العلم شیراز چندی متمکن و موقوف بود، برگزیده و او را وکیل مختار در کار معاهدت این دولت پایدار کرده با نامه پادشاه ذی‌جاه انگریز از دار السلطنه لندن به سفارت دولت این شهریار دشمن شکن گسیل گردانیدند و حکم نمودند که در نزد فرمانفرمای

(۱). Sir Herford jones.

(۲). مجلس: «دولت»

(۳). ملی: «عید مراوت»

(۴). ملی: «مصلحت خوبی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۹۱

هندوستان رفته و قرار کار سفارت و خرج آن سفر با دولت کمپنی داده پس از آن روانه ایران شود.

سرهرفردجنس وارد بندر بمبئی گشته نزد فرمانفرما نرفت. فرمانفرما از قراری که ذکر شد، قبل از وقت دیرجان ملکم بهادر را به سفارت فرستاده در حوالی بندر ابوشهر موقوف بود. بعد از آن که خبر ایلچی اصل دولت را شنید، شرحی به جان ملکم بهادر نوشته او را طلبید. شرحی هم به سرهرفردجنس قلمی داشت که موافق قرار دولت روانه کلکته گشته و جناب فرمانفرما را ملاقات و قراری در کارها داده عازم ایران شود. ملکم بهادر نوشته را که دید از قراری که ذکر شد، برگردید، ولی سرهرفردجنس اعتنائی به نوشته نکرده از بندر بمبئی با پیشکش و هدایای نامحصور حرکت کرده داخل بحر عمان و به بندر ابوشهر وارد گشته توقف گزید و به جهت اذن از امنای دولت علیه از ابتدا آدمی فرستاده و نوشتجات به امنای دولت جاوید تحریر داده زخمه‌زن تار «۱» این هنگامه گردید که: من از جانب دولت بهیّه انگریز و کیل مختارم که مقاصد اولیای دولت علیه ایران را برآرم. دفع روسیه را به اعانت زر و زور و هرچه قریب الحصول باشد، قادرم و در مقام خدمت‌گزاری حاضر، ولیکن با وجود توقف سفرای دولت فرانسه در آن دربار، از آمدن معذورم و موافقت دولتین ایران و انگریز با وجود مسالمت با دولت فرانسه، مانع الجمع و نامقدور [است]. هرگاه اولیای دولت خداداد صرفه خود را در دوستی با دولت انگریز دانند، سفرای فرانسه را به هر نوع دانند، جواب شافی داده مرا به درگاه آسمان جاه بخوانند و هرگاه موافقت با دولت فرانسه را اصلح و اسلم می‌شمارند، باز به دستور جوابی نوشته مرا در سرحد دولت زیاده معطل ندارند تا مانند جان ملکم، سر خویش و راه مراجعت پیش گیرم.

بالجمله بعد «۲» از ورود فرستاده و «۳» عرض فقرات معلومه، برحسب امر اعلی، بزم مشاورت فی مابین امنای دولت قاهره و «۴» جنرال غاردان خان و سایر همراهان او چیده و آماده و قصور جنرال مذکور در انجام تعهدات نامحصور فردا فردا برطبق اظهار نهاده شد: اول آن که، موافق عهدنامه که صورت آن بعد از طی این داستان تحریر خواهد

(۱). ملی «یار»

(۲). ملی: «بعد»

(۳). ملی: «و»

(۴). ملی: «و»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۹۲

پذیرفت و اظهار مکزره جنرال غاردان، ناپلیون متعهد شده بود که هنگام ملاقات با الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه به جهت انعقاد [۱۷۶] مصالحه، در باب تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان نیز اهتمامی پردازد و پادشاه روسیه را به هر طریق که داند در تخلیه ولایات مذکوره راضی سازد. ملاقات ایشان واقع و مخاصمه خویش را دافع آمدند، ولی به هیچ وجه ذکری از تخلیه سرحدات ایران نکرده این سخن را بالذات به میان نیاورد.

دویم آن که، جنرال غاردان خان- از قراری که ذکر شده- بنابر اصرار گداویچ سردار روسیه، واسطه التیام دولتین ایران و روس گردیده هنگامه لشکرکشی را به جهت دفع روسیه از تحریر حجت «۱» پا به مهری که ذکر شد، خام گردانید و موسی «۲» ویردی نام معلم فرانسه [ای] را نزد گداویچ فرستاد که از معامله عزیمت ایروان درگذرد. این توسط از قوه به فعل نیامد سهل است که موسی

ویردی از طرف گداویچ واسطه شد که مستحفظین قلعه ایروان، آن‌باره محکم بنیان را به روسیه واگذارند و اولیای دولت روز افزون پس از آن اسمی از ایروان به زبان نیارند.

سیم آن‌که، موسی لامی نام فرانسه [ای] که مهندسی دلپذیر و همین موسی ویردی که معلمی بی‌نظیر در آذربایجان مشغول تعلیم نظام جدید بودند، در هنگام عزیمت گداویچ بر سر قلعه ایروان که وقت کار و هنگام گرمی بازار بود، چنین اظهار نمودند که: جنرال غاردان خان به ما شرحی نوشته که به جهت دوستی جدید که فی مابین پادشاهان فرانسه و روس واقع گردیده، سعی ما در کار نظام ایرانی، خلاف دوستی آن‌دو پادشاه‌ذی‌جاه است و ما را ازین پس در تعلیم سپاه ظفر پناه اکراه [است].

چهارم آن‌که، عسکر خان افشار ارومی که به سفارت فرانسه گراییده، مدّتی است که ناپلیون او را بی‌سبب در آن‌جا موقوف داشته، نه روانه می‌سازد، نه به اظهار کاری که متضمن صلاح این دولت نامدار «۳» است می‌پردازد.

خلاصه بعد از ایراد آن «۴» دلایل مسجّل و براهین مدّلل جنرال غاردان خان چون خر در وحل «۵» مانده در مقابل، بعضی اجوبه مجمل و مهمل بر زبان راند، ولی چون در

(۱). ملی: «صحبت»

(۲). موسیو: واژه‌ای فرانسوی به معنی جناب

(۳). مجلس: «پایدار»

(۴). ملی: «این»

(۵). وحل: گل‌ولای تاریخ ذوالقرنین متن ۲۹۳ ذکر سفارت سره‌فردجنس از دولت انگریز به دربار مینوون و مراجعت جنرال غاردان خان پیمان‌شکن ص: ۲۹۰

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۹۳

باطن بر این فقرات معلومه اطلاع کامل داشت و خود را صاحب تقصیر می‌پنداشت، در ثانی متعهد گردید که اگرچه اخراج روسیه از خاک ایران به «۱» این وسائل ممکن نشد ولی دولت فرانسه از اعانت اسباب و اسلحه و ادوات حرب به قدری که ضرور باشد مضایقه ندارند و حجتی پا به مهر سپرد که در همان اوقات معادل سی‌هزار قبضه تفنگ با اسباب و ادوات جنگ مباشرین فرانسه در آذربایجان به کارگزاران نواب نایب السلطنه تسلیم آرند. هرگاه این معنی نیز مثل سایر تعهدات از قوه به فعل نیاید، امنای دولت، سره‌فردجنس بارونت را راه دهند که به صوب دار الخلافه پای عزیمت برگشاید.

در ضمن این مکالمات، قرار چنین شد که علی‌العجاله مهمانداری از جانب دولت خداداد تعیین و سره‌فردجنس قدری در ولایات شیراز و اصفهان اقامت گزین [شود] تا از تعهدات جدید چه زاید و مصلحت وقت چه اقتضا نماید. لهذا [۱۷۷] برحسب امر اعلی، محمد خان حاجیلر استرابادی یوز باشی «۲» غلامان ابواب جمعی نواب حسن علی میرزا روانه شیراز و محمد زکی خان نوری غلام پیشخدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، سره‌فردجنس را از بندر ابوشهر با عزت شایان به دار العلم شیراز رسانید و در آن‌جا چندی توقف نموده بعد به مهمانداری محمد خان حاجیلر روانه دار السلطنه اصفهان گردید و در آن‌جا نیز چندی اقامت گزیده بالاخره از تعهدات جنرال غاردان خان اثری ظاهر نشد و خود مصمّم آمد که بدون اذن ناپلیون از دار الخلافه طهران حرکت و به صوب مملکت فرانسه شتابد. اولیای دولت قاهره در مقام ممانعت برآمده اظهار کردند که: در هر دولتی خاصه دولت روم، سفرای متعدّد از هر مرزوبوم اعم از دوست و دشمن اقامت دارند و هریک به انجام کار محوله به خویش اوقات می‌گذرانند؛ بودن تو با سفیر دولت انگریز منافعی نیست و دیگر این ابرام و لجاج چیست [امّا جنرال غاردان] به هیچ‌وجه متقاعد نگشته بار عزیمت بربست و به دار السلطنه تبریز شتافته چندی هم به مصلحت کار در آن‌جا نشست و بعد از خبر ورود سفیر دولت

انگریز، در آن جا نیز توقف نکرده از راه ولایت تفلیس عازم پاریس گشت.

خلاصه مجدداً معتمدی با اعتبار از دربار سپهرمدار به احضار سره‌فردجنس بارونت مأمور به اصفهان [گردید] و سفیر مزبور، در بیست و هشتم شهر ذی حجه الحرام

(۱). ملی: «به»

(۲). فرمانده صد نفر را گویند.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۹۴

سنه یک‌هزار و دویست و بیست و سه، با عزّتی شایان و استقبال نوروز خان قاجار ایشک آقاسی باشی دیوان، شرفیاب آستان سپهر بنیان [شد] و در خانه جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله میهمان گردید. در یوم بیستم شهر محرم الحرام سنه یک‌هزار و دویست و بیست و چهار به شرف حضور شاهنشاه تاجدار مشرف و نامه موافقت علامه «۱» پادشاه ذی‌جاه انگریز را ابلاغ و یک قطعه الماس خورشید لباس، که مبلغ بیست و پنج هزار تومان قیمت داشت، با سایر هدایا و تحف از نظر همایون اشرف گذرانیده از تفقّدات گوناگون خاطر خطیر اعلیٰ مورد انواع عزّوشرف گردید و عهدنامه [ای] مبسوطه دربار کار موافقت و التزام وجه امدادی به جهت مخارج دفع روسیه بدعاقبت و قرار تجارت فی مابین دو دولت قوی آیت بسته شد و عهود مراودت با سایر دولت‌های فرنگ شکسته آمد.

چون عهدنامه [ای] که بالفعل فی مابین دولّین علیّین معمول به است، عهدنامه‌ای است که در نهایت سال ایت ثیل ترکی سنه یک‌هزار و دویست و بیست و نه هجری بعد از صلح دولّین ایران و روس به توسط مسترالس «۲» بسته شد، لهذا ایراد عهدنامه سره‌فردجنس و سفرایی که از قبل مسترالس آمده‌اند و تغییرات یافته چندان مفید فایده نیست. انشاء الله تفصیل عهدنامه مزبور در سنه مسطوره مذکور و قرار معاهدات دولّین مشهور خواهد شد.

ذکر فتاویٰ مجتهدین در باب مسئله جهاد و سلطنت شرعی شاهنشاه مروّت نهاد و مراجعت سفیر این دولت خداداد از مملکت [۱۷۸] روم وقوع بلای زلزله در اکثر بلاد و مرزوبوم

درین سنوات که بنای نزاع «۳» و جدال با جماعت بدعاقبت روسیه اتفاق افتاد، شاهنشاه اسلام پناه استراحت بر خود و ملّترمین رکاب ظفر مآب قطع فرموده در سفرها

(۱). ملی: «علاّنه»

Mr.Else.(۲)

(۳). ملی: «نزال»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۹۵

یک ماه و دو ماه کمر همایون را نمی‌گشود. شاهد این معنی خورشیدوار از مطلع خاطر انورش سر برزد که این محاربات و مجادلات سپاه اسلام را با آن کفره ظلام، با شریعت حضرت رسول انام [ص] مطابق و معنی جهاد را با این اجتهاد موافق آرد تا ظهور این مطلب زیاده موجب تشویش اهالی اسلام آید و هرکس به ملاّحظه ثبوتات اخروی بیشتر از پیشتر سعی در کار جهاد نماید. لهذا جناب میرزا بزرگ فراهانی قائم مقام وزیر نواب نایب السلطنه را به مباحثی انجام این مهام برگزید و او نیز از فرط دینداری به تهیّه این کار زیاده از طاقت کوشید و حاجی ملا باقر سلماسی و مولانا صدر الدین محمّد تبریزی را به جهت کشف این

مسائل به خدمت جناب شیخ محمد جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابو القاسم جیلانی - نور الله مضاجعهم - روانه عتبات عالیات و دار الایمان قم گردانید و مکاتبات به علمای اعلام و فقهای کرام کاشان و اصفهان و یزد تحریر و از حضرات عالی درجات ملا احمد نراقی و حاجی میر محمد حسین سلطان العلماء امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر ایجی اصفهانی مستدعی نگارش حقیقت این فتوی گردید.

پس از قلیل «۱» مدتی رسالات عدیده از اطراف عراقین عرب و عجم رسید که: شاه اسلام پناه، غازی فی سبیل الله است و مجادله با کفره روسیه، جهادی بی‌اکراه.

در رسالات جناب مجتهدین محترمین شیخ محمد جعفر و آقا سید علی که رأس و رئیس مجتهدین زمان بودند، به صراحت این مطلب نگارش یافته بود که: امروز پادشاه اسلام، نایب امام و برگزیده فقهای ذوی الاحترام [است] و محاربات با روسیه ظلام «۲» جهادی بی‌شایبه. تردید، اوهام است و هرچه به قانون شرع شریف، خراج حسابی از رعایا گرفته، صرف این راه شود، بی‌شبه حلال و مباشرین امور جهاد به شرط دیانت و امانت از کاتب و سر رشته‌داران نظام جدید اندوزنده ثواب و مأجور در روز حساب و فارغ از دغدغه سؤال و جوابست و بر صغیر و کبیر و وضع و شریف ممالک محروسه واجب که به عزم جهاد و برای تقویت دین و اعلای کلمه حق و حفظ بیضه اسلام به واجبی تهیه حرب سازند و هنگام تعرض کفره فجره به دفع ایشان پردازند.

(۱). ملی: «کلیل»

(۲). مجلس: «اظلام»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۲۹۶

بالجمله میرزا بزرگ پس از وصول این رسائل، همتی بر نشر مسائل جهاد که سال‌ها متروک بود، گماشت و خود اقوال مجتهدین را جمع نموده و رساله [ای] در باب فتاوی جهاد ترتیب داده نام آن را «۱» رساله جهادیه گذاشت. اهالی ولایات ایران خاصه مرز آذربایجان را عرق حمیت اسلام به جوش آمد و هر تن از ارباب حرفت و صناعت اسباب به جهت خود می‌ها کرده منتظر هنگامه غوغا و خروش [۱۷۹] شد.

خلاصه در همین اوقات، جناب آقا محمد ابراهیم، شیخ الاسلام بلده خوی که به جهت میمنت جلوس سلطان مصطفی خان به اسلامبول رفته بود، با جواب نامه پادشاهی وارد و از قرار تقریر او معلوم گردید که فقهای اهل سنت و جماعت نیز درین فتاوی همین اعتقاد را دارند و روزان و شبان بر منابر اسلام، اوقات به دعاگویی فتوحات پادشاه انام می‌گمارند. علی‌ای حال، در آخر همین سال، فتحعلی خان خواجه‌وند که به رسالت سند رفته بود، وارد و میر ثابت علی نام که رسول ولات سند بود، به همراهی او به شرف تقبیل آستان رفیع الشان، قرین انواع مفاخر و فواید شد. موازی چهارصد قبضه «۲» تفنگ دانه نشان و یک عدد سپر پولاد بنیان و دو طاقه شال شمله اعلی، عمل کشمیر و یک دست فرش چکن‌دوز بی‌نظیر به صیغه پیشکش ولات مزبور از نظر آفتاب تأثیر گذارنید و انجام همان مطالب سابقه را که ذکر شد، مستدعی گردید. چون سره‌فردجنس سفیر دولت انگریز در دربار «۳» همایون حاضر بود، امنای دولت علیه سفارشی به او نمودند که به علت بستگی «۴» ولایت سند به این دولت ابد پیوند، کار پردازان دولت بهیته «۵» نیز رعایت آنها را منظور [دارند] و تعرضی به آن حدود و ثغور نرسانند.

به نواب شاهزادگان محمد ولی میرزا والی ولایات خراسان و حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس نیز فرامین مطاعه صادر و مقرر آمد که هرگاه افاغنه قندهار و هرات خواهند تعرضی به خاک سند رسانند، به قدر ضرورت امدادی داده و رفع شر جماعت مزبور را مهیا و آماده باشند.

میر ثابت علی مزبور پس از نوازش نامحصور اذن رخصت یافته میرزا مهدی نام

(۱). مجلس: «آن رساله را»

(۲). ملی: «چهار قبضه»

(۳). ملی: «در»

(۴). مجلس: «حمایت»

(۵). مجلس: «علیه»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۹۷

اصفهان‌ی معتمد جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله به جهت اعلام مراحم خاطر علیه به همراهی او به مرز سند شتافت. در زمستان این سال از تأثیرات سپهر و نجوم در دار المرز مازندران و دار الخلافه طهران زلزله [ای] واقع گردید که گوش هیچ‌یک از معمرین سالخورد چنان قضیه [ای] از معمرین دیگر نشیده و دیده روزگار نیز مثل آن ندیده بود. در مدت یک ماه دایم الاوقات، کره زمین مانند کره سیماب متزلزل و بی آرام می نمود [و] اکثر قری و مزارع و بقعه‌جات واقعه در دار المرز مازندران به نوعی مفقود شد که پس از سکون زمین جای عمارت و زراعت معلوم نبود.

در دار الخلافه طهران به شدت مازندران نبود، ولی باز به طوری بود که در آن شدت سرما اهالی آن‌جا در صحاری و باغات و مزارعات، خیمه و خرگاه و آلاچیق بر سر پا کرده چندی به سر بردند و اکثر از بهائم و حیوانات از کوهستانات روی به آبادی «۱» آوردند.

شعر:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

(۱). مجلس: «آبادانی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۹۸

بخش ۶

ذکر بهاریه سال نیلان نیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و چهار هجری و تعیین برخی [۱۸۰] از شاهزادگان به ایالت ولایات و سایر احوالات

مسندنشین ایوان چرخ نیلوفری، اعنی مهر خاوری درین سال نیکو مآل، روز سه‌شنبه چهارم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و بیست و چهار، سه دقیقه قبل از آن که از مطلع خاور جلوه گر گردد به بیت الشرف حمل، نقل نمود و هریک از نوباوگان کواکب رخشان را از حضور پر نور دور داشته به حکمرانی قطری از اقطار سپهر امر نمود.

سفیران شمال و صبا «۱» در تخته‌گاه گلشن به ذهاب و ایاب پای برگشادند و حشر سنبل و سوسن خیول تنگ چشم زاغ و زغن و جنود نامعدود دی و بهمن را هزیمتی فاحش دادند.

خسرو ربیع به آیینی ملوکانه روی همت به عرصه گاه چمن گذاشت و نونهالان سرو و صنوبر را به دفع روسی نژادان اسفند برگماشت. عندلیب بی‌نوا که چندی در قلعه خمول پای به دامن بود، ترکان گلگون چهر سوری را گرفتار کمند شد و کارپردازان فروردین و اردی بهشت به سبب جوهر کاردانی به القاب ارجمند سربلند شاهنشاه معدلت آموز پس از جشن نوروز فیروز روی به نظم مهمات مملکت آورده امورات هر ولایت را قرین انتظامی تازه کرد.

نوّاب عبد الله میرزا را «۲» به ایالت ولایت خمسه «۳» که فصل مشترک ممالک

(۱). ملی: «ضیا»

(۲). ملی: - «را»

(۳). شامل مناطق جنوبی زنجان تا جنوب دریاچه ارومیه که ایل افشار و طوایف وابسته در آن

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۲۹۹

آذربایجان و عراق است، مأمور و جناب میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی المتخلص به صاحب را، که در آن اوقات منشی خاصه دیوان اعلی و خلف مرحوم میرزا محمد زکی مستوفی الممالک سلطان شهید است، به وزارت آن ملک مسرور داشت و نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا را «۱» به حکمرانی ولایات بروجرد و سیلاخور و جاپلق نامزد [نمود] و میرزا علی گرایلی که سابقا وزیر مرحوم حسین قلی خان «۲» و از موهبت جان بخشی صاحبقران مروّت نشان قرین مباهاتی بی پایان بود، به وزارت او برگماشت. نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا را که بطنا نبیره شیخ علی خان سردار زندیه است و از صفت شجاعت و دلیری بهره مند، به مناسبت ریاست بر فرقه زندیه به فرمانروایی ولایت ملایر و احشامات طایفه مزبوره برقرار و حاجی میرزا اسماعیل اشرفی مازندرانی که چندی ناظر دیوان اعلی و از جمله محارم و قدیمی خدمتان «۳» به درگاه معلی بود، به وزارت نوّاب معزی الیه سربلند ساخت و شجاع السلطنه حسن علی میرزای نایب دار الخلافه را از انضمام ایالت ولایات بسطام و جاجرم و احشامات ترکمان کوکلان بنواخت.

در خلال این احوال خبر رسید که غراف گداویچ سردار روسیه به سبب شکست در دور ایروان در دولت روس مغضوب و پادشاه «۴» او را احضار و طور مصوف نامی را که حریفی جزّار و دلیری غدار است، به سرداری گرجستان منصوب و روانه داشته است. شاهنشاه نام آور را وجود او نیز چون وجود نامسعود سایر سرداران بداختر در نظر انور به حقارت جلوه گر و دفع آن بدگوهر را مرکوز خاطر فرخ سیر داشته به احضار لشکر [۱۸۱] قیامت اثر فرمان داد و شاهزاده اسفندیار شعار، محمد علی میرزا را نیز مقرر شد که در موعدی معین با سپاهی دشمن شکن در چمن سلطانی، وارد دربار مینوون و در آن سفر خیر اثر ملتزم رکاب سپهر توسن باشد.

زندگی می کنند. امروزه شهر افشار در استان زنجان، مرکز اصلی این ایل است.

(۱). ملی: - «را»

(۲). مجلس: «حسین علی خان»

(۳). ملی: «و از حجله مخارم و قدیمی خدمتا»

(۴). ملی + «شاه»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۰۰

ذکر سفارت حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به دولت انگریز و برخی وقایع حیرت آمیز

چون جمهوریت دولت انگریز ماده موافقت دولت علیه ایران را با شوکت فرانسه غلیظ دیدند، سرهرفردجنس را از جانب اصل دولت به سفارت برگزیدند. از این که اخراجات سفارت سفرای ایران با سرکار کمپنی بود، لهذا سرهرفردجنس معادل یکصد و بیست هزار تومان وجه امدادی را که بعد زیاده شد به سرکار کمپنی برات نمود.

درین اوقات خبر رسید که جناب فرمانفرمای هندوستان به سبب خاصی از اسباب که در وقایع سفارت سرهرفردجنس ایراد شد،

برات او را مجری نداشته و باز در ثالث، بریگدیر «۱» جان ملکم بهادر را از جانب سرکار کمپنی به سفارت برگماشته است. سرهرفردجنس از سفارت ملکم بهادر انکاری ورزید و در تعیین مخبری از جانب دولت علیه ایران به دار السلطنه لندن به جهت تحقیق صحت سفیرین و برقرار داشتن وجه امدادی و امضای عهدنامه مبارکه اصراری کرد.

چون داستان سفارت ممالک فرنگ در گوش اهل ایران غریب می‌نمود، احدی راضی به این سفر نبود. بالاخره قرعه این کار به نام حاجی میرزا ابو الحسن شیرازی نیکو افتاد و برحسب امر اعلی به تدارک کار سفارت رونهاد. حاجی مزبور والدش میرزا محمد علی نام و از اواسط الناس توابع اصفهان بوده به شغل حجامی و دلاکی مدارا می‌نموده است. به سببی از اسباب از وطن مألوف هجرت اختیار نموده است. رفته‌رفته در عهد کریم خان زند سر رشته لشکر شد و در هنگام کدخدایی حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، همشیره او را خواستگاری نموده این حاجی میرزا ابو الحسن از همشیره اعتماد الدوله مذکور و به شرف مصاهرت «۲» آن وزیر خجسته دستور نیز مسرور است.

از قراری که قبل ازین ایراد شد، بعد از سپری شدن شوکت اعتماد الدوله مذکور، او نیز در محال شوشتر گرفتار و در دار الایمان قم از شرف جان‌بخشی شاهنشاه مرّوت شعار، قرین افتخاری بی‌شمار و به زیارت بیت الله الحرام شتافت و از آن‌جا به سیاحت

(۱). مجلس و ملی: «بریکه‌دیر»

(۲). دامادی

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۰۱

هندوستان رفته به سبب شهرت اصالت امّ اعتباری فی الجمله یافت. در نزد نواب ولایت دکن معروف و از شرف منادمت او مشعوف گردید. موازی دویست روپیه نواب مذکور به جهت او در ماهه بنا نهاد و چهار ساله در ماهه را در راه شاهی فیض بخش نام در ماهی به باد داد.

پس از آن که صاحبقران قدردان را با بازماندگان اعتماد الدوله مزبور بر سر التفات دید، روی به مملکت ایران نهاده چندی در دار العلم شیراز در حضرت نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای [۱۸۲] مملکت فارس به شغل یساولی سرافراز گردید.

چون جناب حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله از مصاهرت مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله با نام بود، به سبب قرابت سببی مشار الیه را از شیراز احضار و در نزد خود چاکر و خدمت گزار نمود. در باب تعیین آدمی به جهت تشخیص و تحقیق صحت سفرین دولت انگریز در حضرت اعلی توسطی از وی کرد و سرکار اقدس را بر سر میل آورد. نامه [ای] دوستانه از کلک دبیران دفترخانه جاودانه به پادشاه ذی‌جاه انگریز تحریر شد و چون از راه اسلامبول به مملکت انگلتره می‌شتافت، نامه [ای] جداگانه به سلطان مصطفی خداوندگار روم نیز تسطیر یافت.

شاهنشاه آگاه لقب ارجمند خانی‌اش بر سر نهاد و در اوایل شهر ربیع الثانی سنه یک‌هزار و دویست و بیست و «۱» چهار به عزیمت روم به راه افتاد. هدایایی که در آن سفر به همراه برد، رشته‌های تسیح مروارید غلطان و طاقه‌جات شال کشمیری فراوان و دو قوطی مرصع فادزهر و یک فردقالی ابریشمی هراتی ممتاز و برخی دیگر از اسباب با امتیاز بود. بقیه داستان سفارت عنقریب ذکر خواهد شد.

ذکر حرکت موکب اعلی به چمن کمال آباد شهریار و وصول امیر قلیچ خان تیموری از ملک خراسان و داستان فتح ترشیز و گرفتاری مصطفی قلی خان شرارت‌انگیز و عزیمت موکب اقدس به چمن اوجان

موکب فیروزی با یک جهان بهجت و بهروزی از دار الخلافه طهران حرکت و روز

(۱). ملی: «بیست»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۰۲

جمعه بیستم شهر ربیع الآخر سنه مذکوره چمن کمال آباد شهریار، واقعه در هشت فرسخی دار الخلافه، مضرب سرادقات جاه و جلال آمد. در خلال این احوال، امیر قلیچ خان تیموری از جانب شاهزاده نامدار محمد ولی میرزا والی خراسان شرفیاب درگاه معدلت نشان [شد] و مصطفی قلی خان عرب میش مست حاکم ولایت ترشیز را با دستان بسته و پای در غل و زنجیر پیوسته به درگاه مروّت بنیان حاضر آورد.

تبیین این مقال آن که این، مصطفی قلی خان اباعن جدّ در ولایت ترشیز حاکم و کارگزار بوده و پیوسته با هر سلطانی به لیت و لعلّ مدار می نموده است. بعد از آن که عرصه خراسان- از قراری که تفصیل داده شد- عرضا و طولا به تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد، خان مزبور را غول غوایت راه زده در پشت دیوار قباحت و وقاحت درشد.

مدّت هشت سال قشون پادشاهی بر دور قلعه سلطان آباد ترشیز نشستند تا آن که به قوّت طالع خسروی قلعه را گرفته خان مزبور را دستان بستند. اموال او را کلاً مضبوط و خودش را با اهل و عیال برداشته به درگاه سپهر هبوط «۱» آوردند. خاقان مروّت آیین بر جاننش رحمت آورد و به توقف در دار الخلافه طهرانش مأمور کرد.

درد و زخم بیفکن و نام گنه مبرک آتش به گرمی عرق انفعال نیست بالجمله بعد از انجام این کارها لوای فیروزی اعتلا به صوب چمن سلطانیه شقه گشا و در ورود به آن عرصه دلگشا [۱۸۳] نواب محمد علی میرزا با سپاهی بی منتها احضار و در اندک زمانی شرفیاب دربار سپهرمدار شد. جناب میرزا بزرگ وزیر نیز از دار السلطنه تبریز وارد و چون از عزیمت خاقان اعظم به طرف آذربایجان مطلع گردید، بلافاصله راجع شد و نواب محمد علی میرزا دو روز قبل از حرکت رایات فیروزی اعتلا، به نقلای سپاه جزّار روان شد و پس از آن، خسرو دشمن شکن «۲» با یک جهان لشکر چون شعله [ای] پس از شرر شتابان گردید. در روز نزول موکب اجلال در چمن اوجان، نواب نایب السلطنه با هزاران امید و آرزومندی، معادل بیست هزار پیاده نظام جدید را با بیست عراده توپ جهان آشوب آراسته و مساوی سه میل راه از دو جانب صف آرای گشتند و

(۱). ملی: «مبسوط»

(۲). ملی: «دشمن شکر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۰۳

شاهنشاه قدردان بر جمیع شاهزادگان و خاصّیان، زبانها پر از آفرین و تحسین از میان آن دو صف گذشتند. حضرت صاحبقران هریک از سرهنگان و نایبان و صاحبان مناصب بل فرد فرد توابین را مرحمتی زیاده می فرمود و زبان به تحسین و آفرین می گشود. یوم بیست و دویم شهر جمادی الثانی، با ساعتی سعد که سعادت از آن کسب شرف می نمود، در عمارت با شرافت اوجان نزول اجلال دست داد و دو شاهزاده «۱» بلند مقدار هریک با قشون ابواب جمعی خود در یمین و یسار اردوی ظفر شعار، به فاصله یک فرسنگ بیفتاد.

لمولفه:

چه شاهزاده دو دریای آسمان گشتی چه شاهزاده دو گردون کهکشان مقدار

ذکر تعیین نواب شاهزادگان به اطراف ولایات از محالات حماملو و گنجه و طالش و ظهور انواع فتح و چالش «۲»

در توقف چمن اوجان به عرض صاحبقران زمان رسید که طور مصوف سردار روسیه، خود در منزل سوغانلق یک فرسخی تفلیس بار اقامت انداخته و ینارال نیالسین را با فوجی از آن شیاطین به جانب قراباغ و فوجی به محافظت حدود حمالو و بیوک کندی و کمری من محال پنبک و شوره گل، و ولی بولکونوک را به محافظت گنجه و ایلات قزاق و شمس الدینلو روانه ساخته است. رای عالم آرای شهریار بر آن تعلق یافت که از اطراف و جوانب لشکرها بر سر ایشان تعیین و کار روسیه بی دین را به اختلالی زیاده قرین فرماید.

نواب شاهزاده محمد علی میرزا را با معادل بیست هزار سواره و پیاده جزار و پنج عژاده توپ آتشبار در روز شنبه غزه شهر جمادی الثانی به عزم تاخت تفلیس مامور و از امرای نامدار و خوانین عالیمقدار، مهر علی خان قوانلو، خلف مرتضی قلی خان عم

(۱). مجلس: «شاهزادگان»

(۲). چالش: درگیری؛ زدوخورد

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۰۴

بزرگوار و حسین خان سردار و اسماعیل خان دامغانی و محمد علی خان شام بیاتی و میرزا احمد خان لاریجانی و ذو الفقار خان و مطلب خان سرکردگان جانبازان سمنانی و دامغانی، به التزام رکاب نواب معزی الیه مسرور آمدند و همچنین در یوم شنبه، پانزدهم شهر مزبور، نواب نایب السلطنه عباس میرزا با لشکری خوانخواه به طرف ولایت گنجه عنان گزار [شد] و [۱۸۴] سرکردگان با اعتبار، عبد الله خان فیروزکوهی و مهدی خان بالارستاقی «۱» و محمد صالح خان عرب بسطامی و علی مردان خان افشار خمساوی و محمد نظر خان مافی با هزاره جات سواره و پیاده خویش از سعادت رکاب نواب معزی الیه برخوردار گشتند. پس از روانه داشتن حضرات شاهزادگان و فراغت از مهام ایشان به عرض خسرو زمان رسید که مصطفی خان طالش به سبب طمع خام ایالت گیلان با روسیه بی ایمان مراودتی فراوان دارد و به راهنمایی آن جماعت گمراه در تعمیر معابر بیشه و جنگل به سمت مازندران و گیلان و آذربایجان پیوسته همت می گمارد. در سال قبل نیز با طوایف شاهیسون اردبیل و مشکین وصلت کرده و صبیّه مرضیه خود را به نظر علی خان، ولد نصیر خان شاهیسون داده است و امر ایالات شاهیسون هم به این علت روی به اختلال نهاده [لذا] در کیش مروّت و انصاف دفع آن مفسد نمک به حرام لازم افتاد و برحسب امر اعلی فرج الله خان افشار نسقچی باشی دربار جهانمدار در غزه شهر رجب المرجب با لشکری جزار به سمت اردبیل روی نهاد و چون هوای چمن اوجان بی نهایت گرم و ناپسند و هوای محال سراب در برودت و سالمیت بی مانند بود، موکب اعلی از آنجا حرکت و به منزل سراب پیوستند و گوش به راه اخبار فتوحات از اطراف بستند. «۲»

خلاصه نواب محمّد علی میرزا و امرا را در محال حمالو که سه منزل دور از ایروان است، با مستحفظین آنجا تلاقی دست داد و تیغ های یمانی، بنای سرافشانی نهاد. از هر طرف صواعق مهره های آتشین تفنگ بر فرق روسیان بدآهنگ آغاز باریدن نمود و از حملات مردانه ترکان جلادت نشان ابواب بلا بر چهره آن قوم ضلالت بنیان «۳» گشود. از نیروی بخت بلند خسروی در اندک کزی که از شیران بیشه هیجا حاصل آمد،

(۱). ملی: «بالارستانی»

(۲). مجلس: «نشستند»

(۳). ملی: «جلادت نشان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۰۵

آن گروه روباه صفت به امان آمده تفنگ‌ها از دست ریختند و به دامان مروّت‌شان «۱» شاهزاده با فتوّت آویختند. نواب شاهزاده بر جان بقیّه رحمت کرد و رؤوس منحوس ایشان را با گرفتاران به جانب اردوی اعلی گسیل آورد [ه] خود با همان جیوش بحر خروش از معابر صعب المسالك راه حوالی تفلیس پیش گرفت و دست تطاول و چپاول بر ایلات کافر کیش گشاد. احشامات بزچلو و ارامنه و گرج که قریب به تفلیس اقامت داشتند، اناثا و ذکورا قتل و اسیر و اموال ایشان صامتا، ناطقا منهوب و دستگیر شد.

شاهزاده فیروزی لوا با آن همه فتوحات نمایان طرّه ماهیچه علم ماه‌پیکر را تاب داده طبل رجعت بنواخت و در حوالی ایروان حسب الامر خسرو زمان به انتظار ورود موکب مسعود نواب نایب السلطنه به اقامت پرداخت. از آن طرف نواب نایب السلطنه از راه گوگچه «۲» ییلاق به صوب گنجه تاختن آورده و ایلات و احشامات آن حوالی را کوچانیده روانه ایروان کرد. ولی بولکونوک که به محافظت آن جا [۱۸۵] قیام داشت، روی به فرار گذاشت. امیر خان دولوی قاجار، خال ولیعهد نامدار تا حوالی گنجه رفته و سرودیل فراوان از ایشان گرفته به اردوی والا- برگشت و چون اخبار فتوحات نواب محمد علی میرزا رسید و طور مصوف سردار که از سوغانلق یک فرسخی تفلیس به منزل زگن من محال گنجه آمده بود، از آن بلاهای ناگهان ترسیده جمعی از معارف همراهان را با عریضه ضراعت آمیز به خدمت نواب نایب السلطنه فرستاده متعهد گردید که بعد از حرکت رایت منصور گنجه را خالی کرده به کارکنان دولت بسپارد و خود روی [به] جانب تفلیس گذارد. اگرچه نواب شاهزاده صورت تعهدات مزورانه او را در آینه ضمیر منیر عکس پذیر می‌دید، ولی چون سپاه منصور را به جهت قحط آذوقه امکان توقف در آن جا نبود، جوابی سرسری داده با شوکتی تمام روانه صوب ایروان [گردید]. نواب محمّد علی میرزا نیز به شوق ملاقات برادر بلند اختر از ایروان حرکت و هردو آزاده سرو جویبار خلافت در چمن گوگچه به ملاقات یکدیگر بهره‌مند و نوای کوس بشارت را بلند کردند.

پس از انقضای چند روز هردو شاهزاده فیروز از چمن گوگچه رکضت کنان و

(۱). مجلس:- «شان»

(۲). در کنار راه مستقیم تفلیس به اردبیل دریاچه گوگچه واقع است که نام قدیمش، اسم ارمنی سوان است.

(سفرنامه ابو دلف در ایران- ص ۱۰۵)

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۰۶

حضرت نایب السلطنه در ایروان توقف نمود و نواب محمد علی میرزا به صوب اردوی کیهان‌پوی عزیمت فرمود [و] در منزل سراب به عزّ زیارت شاهنشاه مالک رقاب مشرف و در ازاء آن همه زحمات از نوازش و تفقّدات خسروانه قرین انواع عّوشرف شد. بالجمله فرج الله خان افشار که در اردبیل توقف داشت، کار ایلات شاهیسون را مختل دیده نظر علی خان و فرج الله خان عم او را، که پسر و برادر نصیر خان شاهیسون بودند و یکی حاکم و دیگری نایب اردبیل بودند، «۱» به سبب سازش با مصطفی خان طالش گرفته، مغولاً به درگاه اعلی فرستاد و خود به تخریب بنیان مصطفی خان روی نهاد.

مشار الیه به استظهار روسیه، که در میان پشت ساری بندرگاه روس و سالیان «۲» توقف داشتند، قدم جسارت پیش گذاشته تا منزل دریغ، قشون ظفر نمون را استقبال نمودند.

دلیران افشار از استعمال تیغ و سنان در مجادله آن قوم روباه سان عار داشتند و بدون استعمال ادوات حرب به ضرب مشت و سیلی روی آن طایفه را برگاشتند.

مصطفی خان با هزار افسوس و دریغ از آن غرقاب بلا بادبان نجات برکشید و در قلعه لنکران که وطن اصلی او بود، لنگر اقامت انداخته، آرام گزید. سپاه منصور، محصورش داشتند و همّت بر دفعش گماشتند. در آن جا نیز تاب درنگ نیاورده از روی آب به ساحل جامیش‌وان گریخت و مانند خاشاک به دامان آب آویخت. لشکر مظفر به قلعه لنکران ریختند و از عمارات مصطفی خان و

آیین خانه او گردها برانگیختند. سراهای چوب و نی از آتش انتقام سوخته شد و در خزاین و دفاین اندوخته او آتش نهب و غارت افروخته، پس روی به محاصره جامیش‌وان که اطرافش آب و یک راه باریک به سمت [۱۸۶] لنکران دارد، آوردند و امنای دولت قاهره را در منزل سراب، ازین داستان مطلع کردند.

میرزا محمد خان سرکرده هزاره‌جات لاریجانی مامور آمد که به معاونت و امداد فرج الله خان افشار به اتمام کار قلعه جامیش‌وان پردازند و مصطفی خان نمک به حرام را اسیر و دستگیر سازند. پس از چندی که غازیان منصور کار را بر او تنگ گرفتند به دامن امان متوسل و به توسط کارگزاران نواب نایب السلطنه، خدمت دولت دوران عدت را متقبل شد.

(۱). مجلس: «می‌بودند»

(۲). سالیان: نام شهری است که امروزه در خاک جمهوری آذربایجان و در ساحل بحر خزر قرار دارد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۰۷

میرزا بزرگ فراهانی وزیر برحسب امر اعلی به جهت اطمینان او به جانب جامیش‌وان «۱» شتافت و پس از ظهور خاطر جمعی، فرج الله خان افشار قشون پادشاهی را برداشته، از آن دیار روی برتافت.

ذکر وصول خبر فتح ترکمانیه تکه و سایر اوضاع اتفاقیه در آن سفر خیر اثر تا هنگام نزول موکب اعلی به مستقر خلافت جاوید اثر

در سنه یک هزار و دویست و بیست نگاشته آمد که نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان، حسین خان قاجار قزوینی سردار را به تنبیه طایفه ترکمانان تکه ساکن رود طژن فرستاد و چون گوشمالی به سزا دیدند، چندی دست از تعدی و آزار مسلمانان کشیدند. در این سال نیز از فرط خباثت باطنی اوضاع سابقه را فراموش و پنبه غفلت در گوش کرده باز به تاخت و تاز معابر مسلمانان تاختند و جمعی از زوار ارض اقدس را اسیر و دستگیر ساختند. غیرت نواب شاهزاده این معنی را برتافت و این دفعه خود به نفس نفیس و جمعی از قشون رکابی و امرا و لشکریان خراسانی به عزم آن طایفه ضلالت مبانی شتافت تا حوالی محال نسا و ابیورد و رونه و مهنه و درون و اطراف رود طژن تاختن آورد و هر که را یافت کشت یا اسیر کرد. غنیمتی که در آن سفر کسب شد، از قرار تقریر ثقات معادل یکصد هزار گوسفند به تنهایی بود که به ارض اقدس آوردند. بقیه غنایم را خداوند توانا داناست.

بسیاری از رؤوس منحوس آن طایفه را به اردوی معلی فرستاد و خاقان مظفر جان‌فشانان آن سفر را جوایز و صلات فراوان داد. حضرت میرزا رضا قلی نوایی صاحب دیوان انشا به وزارت مملکت خراسان نامزد و روان گردید و منصب جلیل منشی الممالکی به جناب میرزا عبد الوهاب اصفهانی المتخلص به نشاط صاحب کتاب گنجینه به استحقاق رسید. چون در آن اوقات امور محاسبات و جمع و خرج مملکت فارس قدری اختلال داشت، لهذا برحسب امر همایون جناب حاجی محمد حسین خان

(۱). ملی و مجلس: «جامیش‌بان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۰۸

امین الدوله روی به آن صوب گذاشت.

بالجمله در همان اوقات که منزل سراب مضرب سرادقات مجزه طناب بود، القاص بیک نام گرگی فرستاده والی آخسقه و باشاچق با جمعی از توادزادگان «۱» آنجا شرفیاب درگاه کهکشان موافق آمد. تبیین این مقال آن‌که، ولایات آخسقه و باشاچق از توابع گرجستان روم است و به سبب توافق مذهب ولات آنجا با والیان ولایت «۲» تفلیس وصلتی کرده و موافقتی به عمل آورده بودند. چون الکسندر میرزای والی گرجستان پناه به این دولت قاهره آورد [۱۸۷] آنها نیز از متابعت جماعت روسیه کناره جستند، ولی از

واهمه [ای] که داشتند، القاص بیگ را فرستاده و مستدعی اعانت و حمایت از جانب کار پردازان دولت خداداد شدند. شاهنشاه مروّت شعار، تفقّادات بی‌شمار درباره هریک از ایشان مبذول و حمایت والی را به نایب السلطنه موکول فرموده مقضی المرام روانه نمود.

چون بعد از فضل الهی، از میمنت بخت «۳» فیروز شاهنشاهی امورات اطراف برحسب مرام آراسته شد و خریف خرف نیز به دم سردی برخاسته در دهم شهر رمضان المبارک، موکب اعلی از چمن سراب حرکت و آن روز چنان برفی باریدن آغاز نهاد که هرکس عنان طاقت از دست داد [و] سر رشته راه از دست مردم بیرون شد و هر فرقه [ای] تفرقه به کوه و هامون. بالجمله در عشر آخر شهر مزبور، عرصه دار الخلافه از ورود مسعود خسرو جوانبخت جوانی از سرگرفت و هر شیر اوژنی غزالی خوشخرام در بر. لمولفه:

صد شکر که ایام مرارت به سرآمد معشوق نشاط طرب از در به درآمد

ذکر وقوع وقایع اتفاقیه در دار الخلافه طهران تا هنگام عزیمت موکب اعلی به «۴» زیارت [حضرت] معصومه [س] قم و شکار کاشان

یکی از جمله وقایع، خبر بهجت اثر، شکست جماعت وهابی است که از مملکت

(۱). مجلس: «نوادزادگان»

(۲). ملی: «به اولیای ولایات»

(۳). ملی: «بخت»

(۴). مجلس: «و»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۰۹

فارس رسید و آن این که دو محال بستک و جهانگیریه [که] از توابع لار است و اهالی آن جا به سبب شرارت فطری، همواره «۱» با حاکم لار در مقام مخالفت و آزار [بوده‌اند]، درین سال به سبب وحشی که از عبد الله خان ولد نصیر خان حاکم آن جا داشتند، روی به وادی طغیان گذاشتند. عبد الله خان از عهده تنبیه ایشان برنیامد، لهذا به نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای فارس متوسل شد. معزّی الیه، صادق خان دولوی قاجار را با جمعی از سواره و پیاده رکابی به دفع ایشان فرستاد. آن طایفه بدعاقبت از بیم دستبرد سپاه ظفر پناه، به جماعت اعراب وهابی ساکن بر عَمّان متوسل شدند. صادق خان با قشون ابواب جمعی ایشان را در حوالی بحرین و قطیف دریافت و در ابتدای صف آرای بی‌دون استعمال آلات و ادوات حرب قزلباشی کرده روی از آن جماعت برتافت. اعراب بی سروپای موش خوار بی‌وقوفانه «۲» از طرز و روش دعوا، یقین بر شکست کرده به محمل بنه لشکر منصور ریختند و به طمع عربیت به صنایق قند و شکر و حلویات آویختند. به سبب قسمت زیاد و کم، در میان آن طایفه هنگامه نزاع درگرفت و کار به دشنه و خنجر رسید. صادق خان به یکبار [ه] با قشون رکابی به دفع آن جماعت تاخت و از بخت فیروز خسروی مظفر گشته جمعیا را طعمه شمشیر آبدار ساخت. قلاع محکمه بستک و جهانگیریه را به حاکم لار سپرد و خود روی به دار العلم شیراز آورد.

یکی دیگر از جمله وقایع، ورود فرستادگان ولایت سند است. در سال قبل ذکر شد که معتمدی از جانب جناب «۳» حاجی محمد حسین خان امین الدوله به همراهی ایلچی سند رفت؛ در این اوقات مراجعت [کرد] و میر غلامعلی نامی مجدداً از جانب ولات آن ولایت با عریضه و پیشکش به همراهی او وارد دربار جهانمدار [شد] و از جانب ولایت مزبور اظهار [۱۸۸] امتنان بیشمار از حمایت شاهنشاه نامدار نموده با جواب عریضه و انعام نامعدود پای مراجعت برگشود.

دیگری از جمله وقایع آن که، چون رای عالم آرا بر آن تعلق یافت که در جمیع سرحدّ و ثغور مملکت آذربایجان قلاع رزینه به

جهت محافظت از دستبرد روسیه بسته گردد، لهذا حکم رفت که جناب میرزا بزرگ فراهانی از آذربایجان به دربار سپهر مبانی

(۱). مجلس:- «همواره»

(۲). ملی: «موقوفانه»

(۳). ملی: «ضابت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۱۰

شتابد. پس از ورود، مبلغ دویست هزار تومان زر نقد از خزانه عامره به جهت مصارف این کار عنایت رفت و حکم شد که به دستیاری مهندسین انگریزی در حدود قرا باغ و نخجوان و خوی و اردبیل و سرحد طوالش، قلعه جات رفیع و خنادیق عمیق مهیا داشته درون هریک را از انواع آلات و ادوات حرب و آذوقه بی شمار انباشته دارند.

یکی دیگر از جمله وقایع آن که، چون نواب ولیعهدی نایب سلطنت دولت جاوید ارکان بود، رای عالم آرا بر آن شد که میرزا بزرگ وزیر را نایب مناب وزارت عظمی فرماید. با وجود دو سه نفر از اعاضم و افاضم دربار دولت خداداد، لقب دادن به میرزا بزرگ به تنهایی، خلاف رویه و رفتار دارایی و آقایی بود، لهذا به قانون دولت عثمانی، جناب میرزا محمد شفیع اعتماد الدوله ملقب به صدر اعظم شد و حضرت میرزا بزرگ به خطاب قائم مقامی صدارت عظمی مفاخرت کنان بر اهل عالم. میرزا عبد الوهاب اصفهانی منشی الممالک به معتمد الدوله ملقب و چون بستگی به دودمان رسالت داشت، این حسب ضمیمه آن نسب آمد. بالجمله قائم مقام صدارت عظمی روانه آذربایجان آمد و موکب معلی به عزم زیارت قم و تماشای منتزهات کاشان، از دار الخلافه نهضت آرا در اواخر شهر ذی حجه الحرام، باز آن عرصه دلگشا از معاودت صاحبقران ظفر لوا طعنه زن روضه رضوان و رشک بخش عرصه جنان شد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۱۱

بخش ۷

بهاریه سال نیکو مآل یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و پنج [قمری] و عزیمت [به] چمن سلطانی و اوضاع اتفاقیه

آرایش ایوان روزگار و از آرامش جان باغ و بهار اعنی خورشید عالم مدار، درین سال بهجت آثار روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و بیست و پنج بعد از انقضای پنج ساعت و چهل و شش دقیقه، از شبستان حوت به ایوان حمل خرامید «۱» و نوبالوگان قوای نامیه را به دفع روسی نژادان دی و بهمن مأمور گردانید.

معتمدین دی و بهار به جهت قرار کار موافقت، روی به هم آوردند و عاقبت بی نیل مرام از هم جدایی کردند. باز خسرو بهار با جنود سبزه و ازهار عزم ساحات چمن را مصمم شد و افغان توپ‌های صاعقه فشان تندر، سامعه آرای اهل عالم و آدم آمد. ایلچیان باد نوروزی را دگر باره نوبت ذهاب و ایاب آمد و سرداران اسفند و فروردین را تیغ بی دریغ به دفع یکدیگر آخته از قراب شد. شاهنشاه عرب و عجم به طرز و آیین جمشید جم، برفراز اورنگ خلافت ابد توام، جلوس نمود و شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف و سفرای هر کشور و امنای هر بوم [۱۸۹] و بر را از خلایع آفتاب پایه و انعام بدره‌های کان مایه، دوش و گریبان و جیب و دامان گران بار فرمود.

پس از انقضای جشن نوروزی فرستادگان نواب نایب السلطنه از آذربایجان وارد و

(۱). ملی: «خرامند»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۱۲

از قرار نوشتجاتی که به امنای دولت قاهره تحریر یافته بود، طور مصوف سردار روسیه، بولکونوک بارون ویردی نام را به خدمت نواب معزی الیه فرستاده و چنین اظهار داشته بود که: چون دولت روسیه را ازین مخاصمه با دولت علیه ایران به جز خسارت و نقصان صرفه [ای] دیگر حاصل نیست و انجام کار سرداران سابق را نیز می‌بینم که چیست، لهذا

شعر

من برای وصل کردن آمدمنی برای فصل کردن آمدم ای‌مپراطور روسیه را نیز میل «۱» به موافقت و مصالحت است و انجام این کار موقوف به ملاقات من با معتمدی از آن دولت.

در ضمن این فقره تمنا کرده بود که جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم با حضرت میرزا بزرگ قائم مقام صدارت افخم به جهت قرارومدار این کار مأمور شوند که در جایی از حدود آذربایجان ملاقات واقع و این خصومت را دفع آیند.

چون شاهنشاه فطانت‌سیر از تدابیر مزورانه آن قوم بداختر با خبر بود، جواب فقرات معروضه را به این نوع ادا فرمود که: صدراعظم مانند عرض که لازم جوهر است، از رکاب فیروزی مآب دور نخواهد شد، ولیکن اتمام حجت را مضایقه نیست که قائم مقام صدارت اعظم به آیینی شایسته عازم و ملاقات سردار روسیه را جازم آید.

خلاصه باز به آیین پیراروپار به احتشاد لشکر انجم حشر فرمان داد و روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاخر، آن سلطان قادر با شوکت جمشیدی و طلعت خورشیدی به عزم ییلاق چمن سلطانیه روی نهاد. روز جمعه بیستم شهر جمادی الاولی آن چمن دلگشا از یمن ورود شاهنشاه زرین لوا طعنه‌زن کاخ مینا شد و نواب نایب السلطنه کیفیت ملاقات قائم مقام را با سردار روسیه به این آیین عریضه‌آرا [شد] که: حضرت معزی الیه بعد از اذن از دربار خسروی به آیینی که سزاوار بود، روانه و طور مصوف نیز از تفلیس بر آمده در محال عسکران ملاقات دست داد و به جهات متعدده که معروض می‌گردد، شاهد موافقت نقاب از چهره نگشاد: اول آن که، قبل از ورود قائم مقام به عسکران،

(۱). ملی: - «میل»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۱۳

علی الغفله فوجی از طرف شیروان آمده معادل بیست هزار گوسفند ایلات قراچه‌داغ را از صحرای مغان چپاول کرده بردند و چون فرستادگان امر مصالحه آمدورفت می‌کردند، ایلات مزبور بنابر منع نایب السلطنه دست به مجادله درنیاموردند. قائم مقام بعد از ملاقات، این مراتب را با او به میان آورده جوابی با صواب نشنید. دویم آن که، در همان اوقات توقف جناب قایم مقام در عسکران، فوجی از روسیه به صوب مقری من محال قراباغ رفته آن‌جا را که سپرده به ابو الفتح خان جوانشیر بود، تصرف نمودند. بعد از اظهار قائم مقام، طور مصوف به معاذیر ناموجه پرداخت [که] این هنگامه را نیز رفع نساخت.

سیم [۱۹۰] آن که، یکی از لوازم عهد، این مطلب را قرار داد که بعد از انجام کار مصالحه از سمت قارص و آخسقه به صوب مملکت روم تازد و به تسخیر ولایات آن مرزوبوم پردازد به شرطی که از سرحدداران دولت علیه ایران، امدادی به رومی نشود. جناب قائم مقام تحمل این امورات را در قوه قدرت نیافت و به همان آیین شایان که رفته بود، روی از آن صوب برتافت و به دار السلطنه تبریز شتافت.

در همان اوقات، اکثری از ایلات قراباغ و گنجه به سعی ابو الفتح خان جوانشیر و اغورلو خان گنجوی و پیر قلی خان شامبیاتی از امکنه خود کوچیده درین طرف رود ارس منزل گزیدند و ایل «۱» آیرملوی گنجه از سمت شرور «۲» نخجوان آمده در ظل ظلیل

دولت قاهره آرمیدند.

شاهنشاه رثوف بعد از اطلاع از معاملات قائم مقام و طور مصوف، نواب علی خان شاهزاده را با سپاهی جرّار از چمن سلطانیه به دفع روسیه [در] پنبک آباران مأمور فرمود و اسماعیل خان دامغانی و برادرانش ذو الفقار خان [و] مطلب خان و جانبازان سمنان و دامغان و سواران مافی و خواجه‌وند و عبد الملکی را به التزام رکاب شاهزاده مسرور نمود.

(۱). ملی: «ئیل»

(۲). میان ایروان و نخجوان واقع و نام یکی از محلاتش، صدرک است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۱۴

ذکر آمد و رفت دیر «۱» جان ملکم بهادر خان سفیر دولت انگریز و حرکت از سلطانیه به اوجان و اخبار فتوحات فراوان و ورود فرستادگان داغستان و خبر قتل وزیر بغداد و رجعت به طهران

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار نگارش یافت که، خبر سفارت دیرجان ملکم بهادر خان از طرف هندوستان به دربار شاهنشاه جهان رسید و چون سرهرفردجنس بارونت از جانب اصل دولت سفیر و در درگاه آسمان نظیر متوقف بود، حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به جهت تشخیص صحت سفیرین و سایر اوضاع روانه دار السلطنه لندن کردند و درین حال که ملکم بهادر وارد بندر ابوشهر شد، چون هنوز خبری از سفیر دولت علیه نرسیده بود، تعطیل او در بندر خلاف قانون تعارف می‌نمود، لهذا محراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی باشی دربار جهان‌مدار به مهمانداری او مأمور و فرمان آفتاب لمعان به احضار سفیر مزبور شرف صدور یافت. در پانزدهم شهر جمادی الاولی با جمعی دیگر از کرسی‌نشینان وارد چمن سلطانیه و از شرف بساطبوسی درگاه اعلی مفاخرت‌کنان بر آشنا و بیگانه گشته تحف و هدایا از متاع انگلتره و هندوستان از نظر همایون گذرانید و فی مابین او و سرهرفردجنس بارونت ملاقات دوستانه واقع گردید. در خلال این احوال نوشتجات [ی] چند از حاجی میرزا ابو الحسن خان به امنای دولت ابدارکان رسید که کارپردازان دولت انگریز، سفارت سرهرفردجنس را که از جانب دولت است، ممضی داشته‌اند و ملکم بهادر را مأمور به مراجعت نموده‌اند، لهذا شاهنشاه دوست‌نواز دشمن‌گداز سفیر مزبور را به نوعی مورد التفات فرمودند که زنگ عزل از سفارت را از آیینه خاطرش زدود و با انواع سرافرازی رخصت رجعت یافته از راه مراغه روانه دار السیلام بغداد و از سمت دریا عازم [۱۹۱] هندوستان و آن بلاد آمد.

پس از انجام این مهم، شاهباز ریات ظفر آیات از چمن سلطانیه بال‌گشا گردید و

(۱). سر

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۱۵

در ساعتی سعد در چمن اوجان آذربایجان آشیان گزید. به فاصله یک دو روز میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نواب شاهزاده علی خان از راه رسید و خبر فتوحات معزی الیه را در محال پنبک و آباران رسانید. «۱» تبیین این مقال آن‌که، نواب شاهزاده را در آن مکان با ینارال بارت تکین روسی مستحفظ آن حدود تلاقی دست داده و دو سه دفعه محاربات و مجادلات را با آن طایفه کفر علامات آماده شده از طالع بی‌زوال شاهنشاه بی‌همال، فتحی نمایان واقع و تا نزدیکی قراباغ و محال گنجه تاخته اکثری از ایلات آن حدود را نیز راجع ساخته‌اند. بالجمله نواب شاهزاده باسر و احترامه زیاد مراجعت به ایروان و از آن‌جا نیز حرکت کرده در چمن اوجان شرفیاب رکاب فیروزی عنان [شد] و مورد آفرین و تحسین فراوان آمد.

در همان اوقات فرستادگان لگزیه داغستان و شیخعلی خان قبه [ای] و «۲» مصطفی خان شیروانی که از سیئات اعمال شنیعه «۳» خود پشیمان شده بود، با عرایض ضراعت نشان به اردوی کیوان شکوه وارد [شد] و سلیم خان شکی و حسین قلی خان بادکوبه [ای] که شرفیاب درگاه سپهر فواید بودند، به اتفاق فرستادگان «۴» مزبور زبان نیاز به عرض این تمنا گشودند که: سرداری معتبر با فوجی از لشکر به محافظت کنار رودخانه کر مقرر و وجهی نقد به صیغه انعام در وجه شیخ علی خان قبه [ای] عنایت رود که جمعیتی از لگزیه فراهم آورده، اولاً سلیم خان را در ولایت شکی مستقل سازند و ثانیاً به محاربه «۵» روسیه متوفیقین دربند و بادکوبه پردازند. اگرچه شاهنشاه آگاه را اعتمادی به این مقالات نبود، ولی محض از فرط همت و مروّت ذاتی مبلغی زر نقد از خزانه عامره به انعام شیخ علی خان مرحمت فرمود. پس از آن ابراهیم خان دولوی قاجار را با جمعی از پیاده و سوار به محافظت کنار رودخانه کر مامور نمود، چون اثری از تعهدات خوانین مزبور به ظهور نرسید، لهذا ابراهیم خان برحسب امر اعلی به چپاول ایالت قراباغ پرداخت و اموال بسیار به دست آورده سالما غانما خویش را ضمیمه اردوی معلی ساخت. در خلال این احوال، خبر قتل سلیمان پاشای والی بغداد و ایالت عبد الله پاشا

(۱). مجلس: «ایاران رسید»

(۲). ملی: «و»

(۳). ملی: «شیعه»

(۴). ملی: «ستادگان»

(۵). ملی: «محار»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۱۶

رسید. تفصیل این اجمال آن که امنای دولت عثمانی سلیمان پاشا را خدمت گزار این دولت جاوید مبانی دیدند و بالمآل از اختلال کار بغداد ترسیدند. از قراری که ذکر شد، اولاً یوسف پاشای سرعسگر ارزنة الروم را لقب وزارت داده روانه گردانیدند. یوسف پاشا بی نیل مرام برگشت، سهل است که از ایالت ارزنة الروم هم درگذشت. درین سال، حالتی افندی رئیس الکتاب را از دار السلطنه اسلامبول به تخریب کار سلیمان پاشا فرستادند و بعضی نوشتجات به ایلات اکراد و اعراب و پاشایان موصول و کرکوک در باب خلاف با وزیر نوشته به دست او دادند. رئیس [۱۹۲] پرتلیس وارد بغداد و هر قدر خواست به حيله و تزویر آغاز فتنه فساد نماید، ممکن نشد. بالاخره به عزم مراجعت از آنجا بیرون آمده در سلیمانیه با عبد الرحمن پاشای بابان مقرون شد. نوشتجات مزورانه به اطراف روانه و این معنی مخالفت ایلات اعراب و اکراد را با سلیمان پاشا بهانه شد. وزیر مزبور وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اهالی اطراف را بر خود شوریده دید. لا علاج متوسل به اذیال دولت پایدار آمد و بریدی علی التّعجیل فرستاده مستدعی چاره کار شد.

میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به جهت اصلاح ذات البین از چمن اوجان روانه گردید. در آن بین عبد الرحمن پاشا و سایر متسلمان کرکوک و موصل با لشکر اعراب و اکراد و غیره تا حوالی امام اعظم تاختند و وزیر بی عقل، بدون انتظار جواب از طرف قرین الشرف شاهنشاه مالک رقاب، احتشادی کرد و از دار السلام بغداد رخت بیرون آورد. مخاصمین او را در دار اول به ششدر بلا انداختند. بغدادیان از صف وزیر جدا گشته روانه بغداد شدند و خود با شر ذمه قلیل فرار برقرار اختیار کرده به اوبه یکی از اعراب پناه آورد. شیخ آن قبیله خاک ادبار بر فرق ننگ و عاریخت و خون آن مهمان بینو را بر خاک مذلت ریخت. عبد الرحمن پاشا در اوایل شهر رجب المرجب وارد بغداد و به مواضعه حالتی افندی، عبد الله آغا نامی از گرجیه آنجا را به ایالت آن ولایت قرین اعتباری زیاده نمود. میرزا محمد صادق مروزی در کرمانشاهان این خبر را شنید و به درگاه آسمان جاه راجع گردید. احمد چلبی

نیز از جانب عبد الله پاشا با پیشکشی وافر به درگاه خسروی حاضر و فرمان وزارت به اسم پاشای مزبور صادر آمد. بالجمله چون هوای اوجان بنای دم سردی نهاده بود، حضرت صاحبقران نامدار در غره شهر شوال تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۱۷

المکرم از آنجا رکضت کنان و اواخر شهر مزبور عرصه دار الخلافه از ورود موکب اعلی طعنه زن عرصه جنان گردید.

ذکر سبب عزیمت حسین خان به آخسقه و شکست از روسیه و سایر اوضاع از تلافی شکست و غیر آن

طور مصوف سردار روسیه در میان حد شهر تفلیس و پاشاچق رفته سلیمان خان والی آنجا را به جهت حرف اصلاح نزد خود آورد و پس از آوردن محبوس نموده به ولایت تفلیس روانه کرد، میخواست به جانب پطربروغ گسیل سازد. سلیمان خان در بزم شراب این معنی را استنباط و همان شب به لطایف الحیل از دروازه بیرون تاخته و اسب و بلدی «۱» جسته روانه پاشاچق شد.

سلیمان بیگ دیوان بیگی، خویش مصلحت کیش خود را به درگاه عالم پناه خاقانی فرستاده «۲» استدعا کرد که حکمی به عهده حسین خان سردار ایروان صادر گردد که در دفع روسیه او را به لشکر وزرا اعانت نماید. برحسب تمنای او، فرمان همایون صادر و حسین خان با خزانه و لشکر اعانت او را حاضر آمد. «۳» در روز ورود به آخسقه چند نفر از تاوآدان کارتیل و قراقلخان، که از دست روسیه آنجا به امان [۱۹۳] آمده بودند، نزد سردار آمده خواهش نمودند که لوان میرزای والی زاده گرجستان را که به همراه دارد، با ایشان روانه آرد تا آمدن او اختلال کار روسیه را بهانه شود. سردار هم والی زاده را با تدارکی شایان به اتفاق ایشان فرستاد و گوش به اعلام خبر برگشاد. لوان میرزا از طوایف کارتیل و اوس و قراقلخان احتشادی «۴» کرده کوششهای دلیرانه به عمل آورد.

سلیمان خان والی پاشاچق، اکثر روسیه را به اعانت سردار از آن ولایت اخراج کرده به جز یک قلعه بیشتر در تصرف روس باقی نماند. خلاصه سردار به اطمینان این که

(۱). ملی: «بلدسر»

(۲). ملی: «ستاده»

(۳). مجلس: «آید»

(۴). جمع آوردن، مجتمع شدن برای امری واحد، استعداد و جمع لشکر، آماده و مهیا کردن (دهخدا).

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۱۸

شریف پاشای سرعسگر آخسقه قراول در معابر گذاشته، دایم الاوقات خاطر بر آگاهی از احوال روسیه گماشته است، لهذا خود درین باب اهتمامی نکرده شبها به استراحت و خواب و استعمال شراب ناب به روز می آورد. شبی علی الغفله جمعی از روسیه به اردوی او شیخون بردند و اردو را متفرق کردند. سردار و سپاه از اردو برآمده و روسیه داخل گشته به دستبرد و یغما مشغول شدند. میرزا علی نقی خان فندرسکی استرابادی استمداد از باطن اجداد طاهرین خود کرده خویش را بر آن قوم بی دین زد و شکستی فاحش به آنها داده سر و احترامه فراوان گرفت.

سردار [حسین خان] مصلحت در توقف ندیده و همه جا ایلغار کنان مراجعت کرده به خدمت ولیعهد زمان رسید. چون غیرت سردار ظهور این امر عظیم را بر نمی تافت، لهذا به حکم نواب شاهزاده احتشادی آماده و به تعجیل تمام در بیست و سیّم ماه صیام «۱» به صوب کلیسای پنبک که روسیه را مأوا و مقام بود، شتافت. محمد بیگ قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیگ سرکرده غلام تفنگچیان با افواج ابواب جمعی خود در آن سفر از همراهان سردار بودند و جانفشانیهای دلیرانه نمودند. چون میخواستند، علی الغفله بر سر روسیه روند، در یک روز و یکشب بیست و هشت فرسنگ راه را در میان برف و یخ و سرما پیاده طی نمودند. در هشت فرسخی

پنبک نظام خود را آیین داده و شب هنگام روانه و دو ساعت قبل از طلوع صبح به حوالی سنگر حاجی قرا رسیده و دو نفر از قراولان روسیه را گرفته و از حقیقت کار ایشان مطلع شده بر سر سنگر راندند و روسیه نیز از کار آگاه و در آن شب تار چون شب‌های دیگر بیدار بودند. جنگی عظیم فی مابین دو سپاه در گرفت و مام روزگار در آن شب تار پرورده کشی از «۲» سربازانی که به همراهی سردار بودند، تکبیرگویان از اطراف سنگر یورش برده و از یمن طالع خسروی خود را داخل سنگر نمودند. احدی از جماعت روسیه جان به سلامت بیرون نبرد و جمیعا طعمه شمشیر آبدار گشتند.

قریه [ای] که از ارامنه در پهلوی سنگر بود از دستبرد سپاه ظفر پناه، خراب و اهل و عیال و احوال و اثقال ایشان کلا کسب غازیان ظفر رکاب شد. جمعی از صالادات روسیه

(۱). ماه رمضان.

(۲). مجلس: «سر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۱۹

که در خانه‌های ارامنه پنهان «۱» بودند، در آنجا آتش افروخته همه را بسوختند. سردار، مظفراً منصوراً مراجعت و صالادات [از] سنگری که «۲» در پهلوی سنگر حاجی قرا بود، بیرون [۱۹۴] آمده در عقب ایشان حرکت مذبوحی کردند، ولی از جان‌فشانی غلام تفنگچیان صرفه [ای] نبردند. سردار به جهت رفع خجالت، سرها و اسرا را به خدمت نواب نایب السلطنه آورد و آن جناب نیز جمیعا را به درگاه همایون گسیل کرد.

بعد از ظهور این فتح نمایان، مجدداً نواب نایب السلطنه، محمد بیگ قاجار افشار سرهنگ را با دسته احسان خان دنبلی و قلیلی از غلام تفنگچیان بر سر قلعه شیخ آویز فرستاد. چون روسیه آذوقه از قرا باغ به آن قلعه می‌آوردند و از آنجا به مقری حمل و نقل می‌کردند، لهذا همواره جمعی از صالادات در آنجا به محافظت به سر می‌بردند.

مأمورین با کمال شدت برف و سرما چنان تاختند که احدی از حال ایشان آگاه نشد. وقتی روسیه خبردار شدند که اجل ناگهان را بر بالین خویش آماده یافتند. پانزده نفر از آن جماعت فرصت یافته و اسلحه خود را برداشته به بام کلیسایی که در کنار شیخ آویز بود، پناه بردند و دست به تیراندازی دراز کردند. سربازان جلادت نشان متحمل ایشان نشده به قلعه مزبور ریختند و جمیع روسیه و ارامنه را گرفته و گوسفندوار سر بریده خون همه را با خاک راه آمیختند. اموال و غنیمت بسیار به دست آورده و رؤوس منحوس روس را بر سر نیزه‌ها کرده سالما غانما به خدمت نواب نایب السلطنه بردند. بعد از ورود موکب اعلی به دار الخلافه طهران این اخبار مسرت آثار به عرض شاهنشاه تاجدار رسید و حسین خان و سایر جان‌فشانان هریک مورد التفات بی‌شمار گردید.

شاهنشاه التفات آگاه پس از وصول اخبار دشمن‌کشی مایل [به] دوست‌نوازی آمده به عزم پرسش احوال رعایا و برآیا به دار المومنین کاشان و دار السلطنه اصفهان روی سعادت آورد. چون در آن سال به جهت گرانی غلات، اهالی آن دو ولایت بسیار پریشان و بی‌سامان شده بودند، لهذا مبلغ یکصد هزار تومان نقد از اصل مالیات دیوانی به تخفیف و تصدق عنایت [رفت] و ضعف و ملهوفین قرین استراحتی بی‌نهایت شدند. بعد از ادای صدقات و نذورات به ارباب استحقاق، موکب اعلی به عزم مراجعت گران رکاب

(۱). ملی: «نهان»

(۲). ملی: «که»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۲۰

و سبک عنان شد [و] در روز شنبه بیست و دویم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست و شش، عرصه دار الخلافه طعنه زن ساحات جنان گردید.

فردای آن روز، عسگر خان افشار ارومی که از قرار نگارش به سفارت دولت فرانسه رفته بود، وارد و نامه و بعضی هدایای نفیس از جانب ناپلیون پادشاه آنجا آورده [بود]، از نظر مرحمت نمون گذرانید. از جمله هدایا، یک زوج گلدان طلای مینا بود که تمثال همایون شاهنشاهی را بر روی آن نقش کرده و جانی مجسم در تن جماد ظاهر آورده بودند و الحق صنعتی به آن تازگی تا آن روز چشم احدی ندیده در طاقچه یکی از عمارات سرکاری نصب و مضبوط گردید.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۲۱

بخش ۸

بهاریه سال میمون فال قوی نیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و خبر شکست طایفه ضاله وهابی در درعیه از سعی کارگزاران [۱۹۵] نواب فرمانفرمای فارس

همنشین پور مریم و آرایش ده ایوان سپهر معظم اعنی مهر انجم خدم درین سال سعادت توام بعد از انقضای یازده ساعت و سی و شش دقیقه از روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست و شش به بیت الشرف حمل مصمم آمد و سفیران رومی نژاد فرنگی نهاد ریاحین و ازهار از ورود به تختگاه گلشن معزز و مکرم شد. جنود «۱» نامعدود اسپند چون اعراب بادیه سپار نکبت پیوند از صدمات لشکر خسرو بدیع شکست یافتند و نوباوگان نهال به همسری عروس سنبل و سوسن به حجله گاه چمن شتافتند. سند روسی رویان گل‌های صفراوی ترکان گلگون چهر سوری را اسیر آمدند و سپاه ظفر دستگاه سلطان بهار در حدود خاور و باختر عالمگیر شدند.

اسباب گوهر آگین زرین و سیمین شهریار قوای نامیه که در دخمه خاک نهان بود، به عرصه ظهور جلوه کرد و خسرو ربیع را ضمیمه اوضاع دولت جاوید اثر گردید.

اعلیحضرت صاحبقران قدر قدرت جلوس نوروز عالم افروز بر تخت خورشید نشست و تار افسانه‌های جمشید را ازین اوضاع شیلانی که مکرر تحریر شده «۲» از هم گسست.

(۱). ملی: «عنود»

(۲). ملی: «تحریر شد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۲۲

ل مؤلفه:

جمشید اگر این همه آرایش عیدی در خواب بدیدی شدی از عقل سبک‌سر بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان، انتظام مهام هر کشور و سامان را آماده شد و به شیران اطراف و سفیران اکناف با جهانی بشارت و ارادت روی به درگاه عالم مطاف نهاد.

از جمله اخباری که در آن اوقات از پرده خفا به عرصه ظهور جلوه نمود، خبر شکست جماعت وهابی از قشون رکابی در حوالی درعیه بود. تبیین این مقال آن‌که، طایفه وهابی ساکن دیار نجد که ذکر ایشان به کزات نگارش یافته، رفته‌رفته به ولایت بحرین استیلا یافتند و اکثر اوقات به عزم یغما و غارت به حدود ولایت مسقط «۱» می‌شتافتند. چون تعدیات ایشان در آن ولایت از حد اعتدال گذشت، امام مسقط که همواره باج گزار «۲» فرمانفرمایان فارس است، برادر خود را به خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای آن ملک فرستاد و مستدعی چاره گشت.

نواب معزی الیه، صادق خان دولوی قاجار را که یک دفعه دیگر- از قراری که ذکر شد- صدمات به آن طایفه خذلان سیر زده بود، با فوجی از قشون رکابی به تنبیه ایشان مأمور فرمود. سردار مزبور بعد از ورود به مسقط از آنجا نیز جمعیتی برداشته تا حوالی درعیه تاخت و از طرف سعود نامسعود نیز دو سردار معتبر که عبارت از محمد بن سیف و سیف ابن مالک است، با جنود اعراب بادیه سپار که افزونتر از خیل مور و مارند به مقابله پرداخته، چرخچی سپهر دوار هنگامه کارزار را گرم ساخت. اعراب موش خوار در حمله اول که از ترکان قاجار دیدند، تاب مقاومت نیاورده از بخت بلند خسروی چون کوکب منحوس سعود نامسعود از میدان رزم برگردیدند. سپاه مظفر از تعاقب ایشان راندند و آیه وافی «۳» هدایه «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» «۴» به گوش آن قوم بی‌دین خواندند [۱۹۶] محمد و سیف دو زخم منکر برداشته جانی به سلامت بیرون بردند و بقیه اعراب از سرافشانی آن آتش فعل منجمد آب راه دیار سقر سپردند. آتش انتقام در اماکن و مساکن ایشان افروخته آمد.

سردار قاجار سالما غانما همت بر مراجعت گماشت و امام مسقط به شکرانه این

(۱). پایتخت عمان امروزی.

(۲). مجلس: باج گذار

(۳). ملی: «ذاتی»

(۴). سوره توبه، آیه ۳۶؛ ملی و مجلس: «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۲۳

موهبت پیشکشی وافر به دربار نواب شاهزاده ارسال داشت. خبر این لطیفه غیبی در روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاول در دار الخلافه طهران به عرص دارای زمین و زمان رسید و ضمیر منیر اقدس الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید. تاریخ این فتح همایون و شکست جیش وهابی ملعون از کلک مؤلف تراوید و درین صفحه مرقوم گردید.

لمؤلفه:

شکر کز بخت شه و همت فرمانفرمالشکر مرز عرب از فرس بخت افتاد

ملک درعیه کجا رزمگه جیش عجم این دراز بخت شهنشاه جهانگیر گشاد

رفت سرکرده قاجار مهین صادق خان به سراندازی آن طایفه بی‌بنیاد

از یکی حمله ز بیداد وی آن جیش شکست خاک آن قوم شد از آتش کینش بر باد

هر سواری ز ملک یک تنه می‌راند به خصم خود نمی‌گفت که این هفت بود یا هفتاد

پی شکرانه این فتح، امام مسقطساوری‌ها به در شاه جهان بفرستاد

هیچ نامی دگر از لشکر وهابی نیست زهی از بخت شهنشاه که این رسم نهاد

خاوری از پی تاریخ چنین کرد رقم جیش وهابی بی‌دین بشکست از بیداد

ذکر ورود ایلچی دولت عثمانیه و حرکت رایات ظفر به چمن سلطانیه و تعیین سپاه به مجادله جماعت روسیه

چون از قراری که به کرات ایراد شد، بعضی غوایل به سبب تغییر و تبدیل وزرای

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۲۴

دار السیلام بغداد و فتنه‌جویی عبد الرحمن پاشای بی‌بنیاد در عراق عرب رخ داد، چندین دفعه برحسب امر دارای معدلت نهاد نواب محمد علی میرزا با سپاهی توانا روی به سامان بغداد نهاد. امنای دولت عثمانی از فرط عاقبت‌اندیشی از وخامت این غوایل

اندیشه‌مند گشته به جهت دفع مواد فتنه و فساد یسنجی‌زاده «۱» سید عبد الوهاب افندی را که از جمله معتبرین آن دولت علیه بود، به همراهی شاکر افندی و حیرت افندی نام از جانب سلطان محمود خان خداوندگار روم به سفارت ایران نامزد و با تحف فراوان روانه دربار سپهر مسند نمودند. سفیر مزبور با عزّتی موفور در عشر ثانی شهر ربیع الثانی وارد مستقر خلافت ابد دستور، در دارالوزاره جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم نزول نمود. پس از فراغ از خستگی در روزی به سعادت پیوسته به قانونی شایسته شرفیاب پیشگاه مجره دستگاه [شد] و نامه حضرت قیصری را با هدایای نفیسه حاکی از مراتب صداقت گستری از نظر آن آرایش ایوان اسکندری گذرانیده [۱۹۷] به طرزی خوش و روشی دلکش از جانب پادشاه ذی‌جاه روم پیغام‌گزار «۲» گردید.

شاهنشاه دانا که در شناسایی اشخاصش، نظری تواناست طرز مکالمات آن سفیر بی‌نظیر را که ناشی از فرط مسالمت بود، پسندیده و مورد انواع نوازشات گردانید.

بالجمله سلطان روم به ملاحظه جذب قلوب امینان این دولت ابد ملزوم، رقیمه «۳» [ای] نیز مشحون کمال مودت دوستانه به جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم مرقوم و برخی از تنسوقات «۴» لایقه نیز به صیغه تکلف مشخص و معلوم کرده مصحوب آن سفیر آگاه و به یادبود آن وزیر جلالت همراه فرستاد. از ظهور این مواقف و این نوع مصادقت، مراسم دوستی و وداد فی مابین دو دولت قومی بنیاد، روی در ازدیاد نهاد. مطالب سفارت او این که، چون پاشایان بابان همواره باعث مفسدت فی مابین دولتین علیتین ایران و روم [هستند] و خاصه عبد الرحمن پاشا که سرآمد جمیع مفسده‌جویان آن مرزوبوم است، لهذا اولیای دولت علیه ایران از حمایت «۵» او کناره جویند، بلکه به سبب ازدیاد موافقت بین الدولتین، گاهی که منشأ فساد می‌شود، به راه تنبیه او پوبند. و همچنین از این که سرحدداران آن دولت را همواره در حدود آخسقه و قارص با جماعت روسیه حدیث

(۱). ملک: «ینبجی‌زاده».

(۲). مجلس: «گذار».

(۳). نوشته.

(۴). تحف نایاب، هرچیز نفیس؛ مجلس: «متنوّقات».

(۵). ملی: «جماعت».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۲۵

مجادلت در میان است، کارگزاران این شوکت بهیّه حتّی المقدور خود را از حمایت «۱» معاف ندارند و طایفه روسیه را فارغ بال نگذارند.

ازین طرف قرین الشرف اجوبه شافی به او داده شد و بنیان قرار کار موافقت به این نوع نهاده آمد که، به سبب جهت جامعه اسلامیّه، کارپردازان این دولت خداداد را در اعانت و حمایت مضایقتی نیست، ولی باید همواره اوقات تعین پاشایان شهرزور به اذن و صوابدید امنای این دولت ابد دستور باشد و وزیر دارالسلام بغداد نیز پس ازین، مثل وزرای سابقه، صداقت‌گزار این دولت جاوید قرار با زوّار و مجاورین آن ارض فیض شعار پیوسته سلیم و بردبار بوده امری خلاف سرحدداری از ایشان آشکار نگردد و هرگاه اختلافی در این عهد از ایشان ظاهر آید، تنبیه و آزار را حاضر باشند. خلاصه تفصیل این فقرات - انشاء الله تعالی - عنقریب در محل خود ایراد خواهد شد.

بعد از اتمام این مهمام سفیر مذکور مفتخر از انواع نوازشات آمده مأمور به توقف دارالسلطنه تبریز گردید و موکب اعلی با یک جهان سپاه روز شنبه نهم شهر جمادی الآخره از دار الخلافه طهران نهضت‌انگیز و یوم یکشنبه غره شهر رجب المرجب چمن سلطانیّه مضرب خیام نصرت آمیز شد. اسماعیل خان دامغانی سردار با سپاهی جرّار مأمور به مملکت آذربایجان و مقّرر گردید که در جدال

با روسیه بی‌ایمان، تابع امرونی و صلاح و صوابدید نواب ولیعهد زمان باشد.

ذکر سور با سرور نواب شیخ علی میرزا حکمرای ملایر و توپسرکان و عبد الله میرزا والی خمسه در چمن سلطانیه

چمن سلطانیه، ارضی است وسیع و چمنی است بدیع و جلوس صاحبقران منبع را بر فراز تلی بلند قصری [۱۹۸] رفیع. محل آن چمن دلگشا، هم لایق بزم است هم قابل رزم؛ هم عیش را سزاوار است هم طیش «۲» را در کار. رای عالم‌آرای سلطانی بر آن قرار یافت که، دو «۳» عندلیب گلستان خلافت، اعنی نواب شیخ علی میرزا صاحب اختیار

(۱). ملی: «جماعت»

(۲). خشم و غضب.

(۳). مجلس: «در»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۲۶

ولایات ملایر و توپسرکان و حضرت عبد الله میرزا حکمران ولایات خمسه و زنجان را با دو تازه گلبن جویبار جلالت مواصلت دهد «۱». نخست «۲» معماران و مهندسان را حکم فرمود که در پیشگاه قصر رفیع سلطانی به نوعی که باید، صفه‌ها و تخت‌ها از سنگ و چوب مرتب سازند تا مباشرین امور سور به اتمام کار سرور پردازند. به جز ارباب طربی که همواره حاضر رکاب سرور انتسابند، از اطراف ممالک آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و لرستان و سایر بلدان قریب و بعید، به قدری جمع شدند که محاسبان اندیشه از درک آن عاجز آمدند. از آن جمله، جوان ریسمان‌بازی از جمله بازیگران خاصه سرکار سلطنت آقایی نام بود که مهر فلک آینه فام، صبح و شام از چهر سیم‌اندام او کسب ضیا می‌نمود. این دو رباعی از زاده طبع مولف، زیبایی او را دلیلی است روشن و رعنائیش را برهانی مبرهن.

لمؤلفه:

آن شوخ که ختم کرده طنازی راو ز غمزه عیان ساخته غمّازی را

تا گشته رسن باز دلم در زلفش آموخته از دلم رسن بازی را ایضا منه «۳»:

آن شوخ رسن باز به بالای رسن من کوفته سر چو میخ در پای رسن

از غم چو رسن ضعیف کردم تن خویش تا بر سر من پای نهد جای رسن بالجمله چون خیمه‌های امرا و وزرا و خوانین و تواین کلاً به نظام بود، مقرر شد که در ایام عیش شب‌ها در جلو هر چادری، چراغانی به طرزی خاص نمایند. در اظهار سایر اوضاع عیش از طرز آتشبازی و شعبده‌سازی و غیره، تطویل کلام را به جز ملالت خوانندگان عظام سودی نیست ولیکن وضع چراغانی به آن آیین، خالی از غرابت و نمودی نه به همان طرحی که چادرهای اهل اردو را به نظام زده بودند. شب‌ها در جلو هر چادری به ترکیبی «۴» بدیع چراغانی می‌نمودند که عقل دانا بعد از تماشا بر فراز آن قصر

(۱). مجلس: «دید»

(۲). ملی: «بخت»

(۳). مجلس: - «منه»؛ عبارت «ایضا منه» عربی است به معنی: این رباعی نیز از مولف است.

(۴). ملی: «تیر گیتی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۲۷

رفیع بنا «۱» انگشت حیرت به دندان می‌گزید.

خلاصه لمؤلفه:

شبی مانند روز عید نوروز شبی در خرمی میمون و فیروز

دو برجیس و دو ناهید سموات به هم بستند خوش عقد موالات صبیّه محترمه میرزا محمد خان دولوی قاجار به نواب شیخ علی میرزا داده شد و از سلیمان خان قوانلو به نواب عبد الله میرزا سپرده آمد. نیزین در برجی همایون مقارنه کردند و سعدین در برجی دیگر به غایت میمون مقابله به عمل آوردند.

لمؤلفه:

شکر یزدان را که در دوران ز بخت خسروی یافت باز از عیش ابناء ملک عالم نوی تاریخ این دو عیش مهنا از کلک مولف تحریر و درین رساله تسطیر یافت.

لمؤلفه:

چون باغ خلد عرصه قنقرا و لنگ شد [۱۹۹] از سور پادشاه جهاندار کامران

از همت گزیده فتحعلی شه است عیش دو شاهزاده فیروز نوجوان

آن شاهزاده شیخ علی میرزا که چرخ در عیش اوست دف به کف و کف به هم زنان

آن دیگری به نام چه عبد الله جواددارا لقب وراست ز دارای انس و جان

هر تن ز نسل دوده قاجار شاهی در برکشید و گشت تنی همسر روان

(۱). ملی: «نیا»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۲۸ تاریخ آن دو عیش رقم کرد خاوری عیش دو شاهزاده گردون مقام آن

ذکر عزیمت نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به صوب هرات و اخذ گروگان و مالیات از والی آن صفحات

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، کیفیت دعوی محمد خان نایب مملکت خراسان با حاجی فیروز الدین میرزای افغان و قتل صوفی اسلام بی‌ایمان و اخذ مالوجهات آن ولایت و استرداد محال غوریان و غیره تفصیل داده شد. چندی که بدین منوال گذشت، حاجی فیروز به سبب اغوای خراسانیان فتنه آموز پشیمان گشت [و] در ادای مالیات دیوانی تکاهل ورزید و به نیت مداخلت در محال غوریان، به پیرامون خیال‌های باطل می‌گردید. نواب محمد ولی میرزا مراتب را به درگاه معلی عرض نمود و شاهنشاه دوران، قبل از حرکت از طهران فوجی از سپاه را به جهت تنبیه حاجی فیروز مأمور فرمود.

پس از وصول لشکر و حصول اطمینان نواب شاهزاده بلند اختر، روز شنبه بیست و ششم جمادی الآخره سنه یکهزار و دویست و بیست و شش از ارض اقدس حرکت و با جمیع خوانین اتراک و اکراد و اعراب خراسان روی سعادت به آن سامان آورد. منزل به منزل آن راه را به آیینی شایسته طی کرد و در محل پل نقره، که سه فرسخی هرات است، نزول اجلال نمود و سپاه کینه‌خواه را به خرابی حوالی و حواشی آن ولایت مأمور فرمود و چون آوازه در افتاد که فوجی از ترکان قاجار در التزام رکاب شاهزاده عالی مقدار آماده و برقرارند، لهذا حاجی فیروز قدرت مقابله در خود ندید و پس از آن که اطراف ولایات متصرفی او از دستبرد غازیان فیروز ویران گردید، لا علاج به دامن توسط خوانین خراسان چسبید. نواب شاهزاده را رای این بود که قلعه هرات را محصور دارند و از نیروی بخت خسروی همت به فتح آن گمارند. خوانین خراسان به جهات عدیده تن به این رای در ندادند و در حضرت شاهزاده به انواع لطایف و حیل زبان به وساطت گشادند.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۲۹

چون خلاف جمهور، خاصه درین اوقات، مخالف رسوم ملکداری است، لهذا نواب اشرف تن به مصالحه داد و حاجی فیروز الدین، ولد خود ملک حسین میرزا را با وجوه مالیات و پیشکش، بیرون فرستاد.

شاهزاده آزاده رایت مراجعت برافراخت و این فقره را علی التفصیل بر رای [۲۰۰] عالم آرا عرضه داشت. در اواخر شهر شعبان المعظم فقرات معروضه در چمن سلطانیه به عرض صاحبقران مکرم رسید و نواب شاهزاده مورد انواع تفقذات بی نهایت گردید.

ذکر تعیین سپاه به تدمیر «۱» عبد الرحمن پاشای بابان و مآل کار آن ضلالت نشان و بعضی اوضاع تا ورود [به] طهران

از قراری که به کرات مفصلاً نگاشته کلک فصاحت آیات شد، عبد الرحمن پاشای بابان از ظهور حمایت کارگزاران دولت ابد ارکان در ولایت شهرزور والی گردید و تعدیات بسیار از آن تیره روزگار بهر ادانی و اعالی «۲» رسید. با حالتی افندی رئیس الکتاب موافقت کرد و دود از دودمان سلیمان پاشای وزیر برآورد.

بعد از آن که اموال فراوان از تعدیات به این و آن اندوخت و با عبد الله پاشا وزیر شمع موافقت افروخت، در ولایت شهرزور به والی گری گوی تسلط ربود و ولایات کوی و حریر را «۳» نیز از روی خدعه و تغلب بر آن ولایت افزود. خالد پاشای بنی عم خود را که از بغداد آورده بود، در محال زهاب «۴» حاکم نمود و محمود آقای ولد خویش را در کوی و حریر گذاشت و احمد آقای برادر را به حراست قلعه سردشت که راس الحد بابان است، برگماشت. چون کار خویش را از هر طرف منتظم دید، به کفران نعمت منسوب گشته با امان الله خان والی کردستان مخالفت ورزید.

برحسب عرض نواب شاهزاده محمد علی میرزا تدمیرش لازم آمد و چون یکی

(۱). نابود کردن

(۲). ملی: احوالی

(۳). ملی: «حریرات»

(۴). سرپل زهاب فعلی

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۳۰

از جمله مطالب سید عبد الوهاب افندی سفیر دولت عثمانی تنبیه آن غوایت «۱» مبانی بود، شاهنشاه صاحبقران بر این معنی عازم گردید. اولاً، به حضرت نایب السلطنه حکم محکم صادر شد که احمد خان مقدم بیگلر بیگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکرری «۲» را از راه بلباس «۳» با جمعیت ایشان روانه سازد که عبد الرحمن بی پیمان از بیم جان، خود را به مأمن ایشان نیندازد. ثانیاً، نوروز خان عز الدینلوی قاجار امیر بار با فوجی از ترکان خونخوار از راه سردشت به دفع برادرش مأمور گشت. پس از آن، محمد قاسم خان ولد سلیمان خان قاجار قوانلو که از شرف مصاهرت اعلی، با کمال عزت و آبرو بود، با ابراهیم خان و محمد حسن خان ولدان جان محمد خان دولو و فرج الله خان افشار آدخلو نسقچی باشی درگاه جلالت خو و یوسف خان غلام گرجی سپهدار سپاه کینه جو و نصر الله خان قراگوزلو با سپاهی کینه خواه به التزام رکاب نواب شاهزاده محمد علی میرزا مأمور آمدند. به امان الله خان والی کردستان نیز مقرر شد که با جمعیت کردستانی، خود را به اردوی شاهزاده ملحق و از راه زهاب عازم شهرزور گشته، شکوه خصم تیره روز را بی رونق سازند.

این سپاه آراسته در روز یکشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب از چمن سلطانیه حرکت و هریک از راهی که مأمور بودند عازم شدند. بعد از اجتماع آن سیل ذخار، حضرت شاهزاده والامقدار از دار الدوله کرمانشاهان نهضت کنان و در غره شهر شعبان المعظم،

ساحت [۲۰۱] زهاب محل نزول موکب ظفر شمول شد. خالد پاشای، عم عبد الرحمن، خلاصی خود را از چنگ سپاه شیر آهنگ به اطاعت دید و یک پسر او را که در زهاب بود [با] دستان بسته وارد حضور والا گردید [و] خود، با جمعیت اکراد بابان، رشته قراولی سپاه ظفر همراه را بر گردن نهاد و نواب شاهزاده از زهاب حرکت و در کنار رودخانه سیروان اقامت دست داد. چند روزی به جهت استجمام مراکب و انتظام مهام آن حدود، در آن سرزمین استراحت کرد و پس از آن روی سعادت به صوب شهرزور آورد. از آن طرف، نوروز خان قاجار غارت کنان وارد محال سردشت و احمد برادر عبد الرحمن فرار بر قرار اختیار کرده از محافظت آن قلعه متین در گذشت. عبد الرحمن

(۱). گمراهی

(۲). مهاباد امروزی

(۳). ناحیه‌ای در حوالی مهاباد مرکز کردهایی که به لهجه «بلباسی» سخن می‌گویند. (معین ذیل بلباس)

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۳۱

پاشا از هر طرف سیل بلا را به جانب خود شتابان دید و در شهرزور تاب توقف نیاورده و به ولایات کوی و حریر فرار نموده، اقامت گزید.

نواب شاهزاده بعد از ورود به شهرزور و اطلاع از فرار آن مغرور ایلغارکنان از عقب شتابان و قلعه متین کوی، که محکمه آن نادان بود، محاط سپاه ظفر عنان شد.

توپ‌های قلعه کوب از اطراف بر آن قلعه بستند و از شرر افشانی توپچیان چابک دست، رشته قرار قلعه و عبد الرحمن را درهم شکستند. مشار الیه به ناچار شمشیر به گردن انداخته از قلعه برآمد و در حضور پر نور نواب شاهزاده خاک راه را از آب دیده تر کرد.

نواب اشرف را در عفو جرایم، به تاج و هجاق صاحبقران با تخت و تاج سوگند داد و از موهبت جان بخشی بال مباهات برگشاد. ما يعرف و ما یملک خود را به صیغه پیشکش از نظر انور گذرانید و زنان و پسران خود را به رسم گروگان در رکاب اشرف روانه دار الدوله کرمانشاهان گردانید. باز به حکم نواب شاهزاده در ولایت حاکم شد و حضرت والا مراجعت را عازم آمد. سپاه ظفر پناه روی به اردوی حشمت دستگاه آوردند و هریک علی قدر مراتبهم از مرحمت شامله بهره و نصیبی بردند.

موکب اعلی با دو جهان فتح و ظفر به مراجعت دار الخلافه مصمم شد و چند روزی در چمن کمال آباد کرج اقامت فرمود. جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم مدت سه شبانروز مباشر طویی دلکش گردید و ما حضر ارادت در خوان صداقت چید. روز پنجشنبه ششم شهر شوال المکرم از چمن مزبور حرکت و قریه کن دو فرسنگی دار الخلافه محل نزول موکب دارای معظم آمد و روز جمعه هفتم شهر مزبور، روضه ارم توام دار الخلافه از ورود شاهنشاه مکرم رشک ده ساحات عالم گردید.

[مصر] ع:

بخت و دولت در یمین و فتح و نصرت در یسار

ذکر ورود سرگور اوزلی بارونت، ایلچی دولت انگریز به اتفاق حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی

در وقایع سنه یک هزار و دو بیست و بیست و چهار ذکر شد که، حاجی میرزا

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۳۲

ابو الحسن خان شیرازی به جهت تحقیق صحت سفارت یکی از دو سفیر دولت بهیه انگریز و سرکار کمپنی و قرار وجه امدادی و

غیره به سفارت مأمور آمد. بعد از وصول او به حدود ممالک انگلتره [۲۰۲] امنای آن دولت، سرگور اوزلی بارونت نامی را که از جمله اعظام ارباب معاملات آن دولت و چندی در ولایت لکناهور در خدمت جناب آصف الدوله به سبب وکالت آن شوکت، تربیت «۱» شده بود، به مهمانداری او معین و سفیر مزبور را با عزّتی شایان وارد دار الملک لندن نمودند. بعد از ورودش نیز لازمه عزّت منظور داشتند و همّت بر انجام مهام متعلقه به این دولت گماشتند. مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه امدادی را که سرهرفردجنس متعهد شده بود که در اوقات جنگ با روسیه همه ساله کارسازی نمایند، زیاد نمودند و مبلغ هشتاد هزار تومان بر آن افزودند. خان مزبور را کثرت آز، رشته طمع دراز ساخت و بدون ملاحظه ننگ و عار، دولت چاکری آن شوکت را به گردن گرفته به استدعای مواجب مستمره پرداخت تنخواهی معین، که مقدارش در ماهی یکهزار روپیه است، از دولت کمپنی در وجه او مادام حیات برقرار داشتند و سرگور «۲» اوزلی بارونت را به همراهی او به سفارت دولت علیه برگماشتند. سفرین مزبورین از راه بحر محیط عازم و از قضایای اتفاقیه در وسط آن بحر بی کران باد مخالف آغاز وزیدن نمود و زمام غراب را از دست کپتین و ناخدا برپود.

اهالی غراب وقتی خبردار گردیدند که، خود را قریب به ساحل مملکت ینگه دنیا دیدند و از مدد کشتی‌های کوچک وارد ساحل گشته، اقامت گزیدند. در حوالی دریا شهری است بندرگاه ریجزو نام که از مملکت برازیل و در تصرف پادشاه قرال پرتگیز «۳» است که از وفور تعدیات ناپلیون ایمپراطور دولت فرانسه فرار کرده و به آن ولایت پناه آورده است. معدن الماس نیز در آن ولایت است.

پادشاه مزبور را از ورود سفیرین مذکورین آگاه و جمعی از معارف را به استقبال فرستاده ایشان را با عزّتی فراوان وارد شهر ریجزو نمودند و چند روز معزّزا و مکّرما نگاه داشته و طوی‌های دلکش داده سفیرین مزبورین از زحمت دریا آسودند. از اتفاقات در آن اوقات مار عظیم الجثه جوانی در جنگل آن ولایت صید نموده به جهت پادشاه

(۱). ملی: «ترتیب»

(۲). مجلس: «سرگورد»

(۳). پرتغال.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۳۳

پرتگیز آورده بودند. چون سیزده ذرع طول و قریب به یک ذرع عرض پشت گردن آن مار بود، در نظرها غریب می‌نمود، لهذا پوست آن را که در کلفتی به ضخامت «۱» پوست گاو بود، از بدن جدا کرده مصحوب حاجی میرزا ابو الحسن خان به صوب ایران روان نمودند. هنوز پوست مزبور در انبار صندوقخانه مبارکه برجاست. بالجمله از آن مقام با هزاران عزت و احترام به کشتی سوار و عازم این دیار گشتند.

بعد از آگاهی امنای دولت علیه ایران، حضرت مستوفی الثانی میرزا محمد زکی نوری مازندرانی، برحسب اعلیٰ حضرت صاحبقرانی به مهمانداری معین و در بندر ابوشهر ملاقات سفیر و مهماندار دست داده از آنجا عازم درگاه مینون شدند. در روز ورود دار الخلافه طهران، که یوم پنجشنبه بیستم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و بیست و شش بود، محمد علی خان قوئلوی قاجار مشهور به خالو نایب سرکشیکچی باشی و میرزا [۲۰۳] محمد علی خان وزیر نواب شاهزاده علی خان به استقبال او شتافته و سفیر مکرم را با احترام تمام دریافته وارد شهر و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله منزل گزید. خلاصه سرگور اوزلی بارونت، سفیری بود با کمال فطانت و آگاهی از حقیقت مصلحت‌جویی و دولتخواهی. لغات مختلفه عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسوی و روسی و هندی را نیکو دانستی و خطوط این السنه را نوشتن توانستی. از تواریخ عالم اطلاعی کامل داشتی و

در هر ولایت که رفتی همت بر تحصیل معارف گماشتی. از نشر علوم غریبه و بسط فنون عجیبه مجلس آرا بودی و در کمالات ظاهری و باطنی بی‌همتا. به‌طوری منظور نظر شاهنشاهی شد که محسود ایلچیان اطراف جهان آمد و از عرض مضامین رنگین و ایراد نکات دلنشین پسند طبع شاهنشاه صاحبقران شد.

بالجمله در روز جمعه بیست و هشتم شهر شوال المکرم در عمارت مبارکه گلستان شرفیاب انجمن حضور و در بدایت ملاقات از حسن مکالمات مقبول طبع خدیو عدالت دستور گردید. نامه همایون پادشاه ذی‌جاه انگریز را تسلیم ساخت و یک قطعه الماس که زینت آن نامه خورشید لباس و به وزن بیست و پنج قیراط و به قیمت بیست

(۱). ملی: «زخامت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۳۴

و پنج‌هزار تومان بود، با سایر هدایا و تحف تسلیم نموده به طرزی خاص به معذرت حقارت آن ارمغان پرداخت. صاحبقران معظم به لفظ گوهر بار مقرر فرمود که اگرچه هدیه دوستان در نظر دوستی مطلوبست، ولی حامل هدیه از هدیه زیاده‌تر مرغوب. سفیر دانا از بروز این عاطفت عظمی داد فصاحت در اظهارات شکرانه داد و پس از تبلیغ پیغامات دوستانه عود به منزل را پای برگشاد. چون زوجه محترمه‌اش نیز از جانب خادمه محترمه پادشاه ذی‌جاه انگریز در نزد بانوی حرمسرای شاهنشاه عدالت‌انگیز سفیره بود، لهذا به توسط حاجی میرزا علی رضای شیرازی، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله که محرم حرم خلافت بود، به اندرون همایون نزول نمود بعد از طی تعارفات دوستانه به طرز و آیین ملوکانه یک عدد عنبرچه الماس که قیمتش بیست و چهارهزار باج اوقلی «۱» بود، از جانب خاتون خویش به بانوی حرمسرای خلافت اعنی حضرت آغاباجی صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان شوشی حاکم قراباغ تعارف نمود.

خلاصه امنای دولت قاهره هریک سبقت به دیدن آن سفیر آگاه نمودند و به آراستن بزم‌های دلکش ضیافت ابواب بهجت و سرور بر چهره خاطرش گشودند.

برحسب امر اعلی در حوالی دروازه عراق که از محله مشهوره به بازار است عمارت و باغی به طرز و آیین فرنگ برپا کرد و اوضاع سفرای متوقفین را در آن عمارت دلکش به آیینی شایسته مهیا آورد. وجه امدادی را از روز ورود سره‌فردجنس، ایلچی قبل از خود تا یک سال بعد از آن، که سه سال تمام و معادل یک کرور و یکصد هزار تومان بود، تسلیم نمود و معادل سی‌هزار قبضه تفنگ انگریزی ممتاز و بیست عژاده توپ و چهل عژاده قورخانه‌کشی و سی نفر معلم و مهندس داده ابواب موافقت را بیشتر از پیشتر [۲۰۴] بر چهره دولتخواهان دو دولت بهیه گشود. عهدنامه [ای] مفصل مسوده مولف فی مابین امنای دولت علیه و سفیر مذکور تحریر و تسطیر یافت و سره‌فردجنس ایلچی سابق که به خواهش خود از سفارت معزول بود، از راه اسلامبول به ملک لندن شتافت. سرگور اوزلی بارونت مذکور به هریک از اولیای دولت قاهره تحفی جداگانه داد و به جهت

(۱). قسمی مسکوک طلا در دربار عثمانی (معین).

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۳۵

مؤلف که در بدایت کار مباشر تحریر مسوده عهدنامه بود، معادل پانصد تومان از تحف ممالک انگریز و هندوستان فرستاد. از قراری که سابقا نگارش یافت، صورت عهدنامه مذکور- انشاء الله تعالی- در نهایت سنه ایت ثیل مطابق با سال یک‌هزار و دویست و بیست و نه هجری در هنگام آمدن مسترالس، مرقوم و خوانندگان را قرار دوستی این دو دولت علیه حسب الواقع معلوم خواهد شد. شبی در سرای میرزا محمد شفیع صدراعظم سؤالی از سفیر مزبور از حقیقت آب حیوان و علم کیمیا نمودم، از روی بشاشت و مزاح

وجود آن آب را معبر از شراب ناب گرفت و در جواب علم کیمیا به بذل چاقوی قلم‌تراشی که به وزن نیم مثقال آهن و به قیمت پنج مثقال طلا ارزش داشت جوابی با صواب گفت. بالجمله فقرات خیرخواهی او در باب صلح فی مابین دو دولت ایران و روس و زحماتی که درین راه کشید، در وقایع دو سنه تخاقوی ئیل و ایت ئیل، تفصیل داده خواهد شد.

ذکر فتح سنگر سلطان بود و گرفتاری روسیه ضلالت نمود و فتوحاتی که از سعی ولیعهد مسعود رخ نمود

نواب نایب السلطنه در زمستان این سال فرخ فال، با آن که بی‌نهایت مریض بود، باز از فرط غیرت و حمیت اسلام تاب توقف در تبریز نیاورده با جمعیت رکابی و آذربایجانی حرکت و گاهی در نخجوان و زمانی در ایروان و برخی در قرا داغ خود را مشغول می‌داشت و همت بر هدم روسیه می‌گماشت. از فیض رحمت الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی، فتوحات نمایان در آن عزیمت دست داد؛ از آن جمله بسیاری از سرباز و سوار به تاخت محال مغاذر «۱» و برگشاط «۲» و مقری «۳» و غیره روانه و جنگ‌های مردانه روی

(۱). احتمالا- مغاذبرد که در تذکره الملوک آن را قلعه‌ای می‌داند در طرف مغرب آرپا جای نزدیک ویرانه‌های «انی» قرار دارد (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۹۲). ملک و مجلس و ملی: «مغاوز»

(۲). در تذکره الملوک برگشاط ضبط شده و آن رودی است که از شمال (در سمت جنوب گروی Garuia) به ارس می‌پیوندد. (سازمان اداری حکومت صفوی- ص ۱۹۵).

(۳). احتمالا «مگری» امروزی در ساحل شمال ارس نزدیک اردوباد.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۳۶

نمود. جمعی از روسیه و ارامنه آن حدود مقتول و ایلات اخبان و قپان و جبرئیل لو و سایر را کوچانیده در نخجوان و ایروان و قراچه‌داغ منزل دادند.

هم درین اوقات جعفر قلی خان نبیره ابراهیم خان که در دست روسیه اسیر و مظنه بود که او را به تغلیس برده از آن‌جا روانه سیبر «۱» نمایند، چون خبر نزول موکب فیروز ولیعهد فلک مهد را شنید، هنگام عبور از رودخانه ترتر «۲» جلو اسب که در دست سرباز مستحفظ او بود بریده و یال اسب را گرفته به میان ایل جبرئیللو آمد و آنها را کوچانیده به ولایت قراچه‌داغ «۳» آورد. نواب اشرف به‌علاوه حکومت قراچه‌داغ که به او محول شد، مبلغ چهارهزار تومان نقد به صیغه موجب مستمره در وجه او برقرار داشت.

بالجمله نواب اشرف همه‌جا منزل به منزل عازم قرا باغ و در سه فرسخی محل سلطان بود نزول اجلال فرمود. این سلطان بود، جایی است در میان قرا باغ و شکگی و شیروان. ینارال مرکز سردار روسیه که داوطلب خدمت گردیده در عوض طور مصوف مأمور شده [۲۰۵] بود، معادل دوسه‌هزار نفر صالدات به انضمام توپخانه و آذوقه و اسباب به آن محل فرستاد و صالدات مزبور در مکان مذکور سنگری معمور بستند و در میان سنگر با خاطری آسوده نشستند.

نواب والا- علی الصباح با توپخانه و سرباز از سه فرسخی حرکت و در کنار سنگر سلطان بود آمده و سرباز [ان] را به یورش امر فرمود و در خارج سنگر روسیه دست به جدال در آورده از طرفین مقاتله خشنا رخ نمود. مستر لنسین توپچی انگریز دلیری کرده توپ‌های انگریزی را بر اطراف سنگر سلطان بود بست و اکثری از توپ و عراده روسی را به ضرب نشانه گلوله درهم شکست. روسیه تاب درنگ در خارج نیاورده، داخل سنگر شدند و از عقب ایشان سرهنگان آذربایجانی با افواج خویش به حکم ولیعهد ظفرکیش به قاعده نظام، نیزه پیش کرده به آن سنگر راندند و فوجی کثیر از صالدات را با یکنفر مایور صاحب نشان بزرگ و چند نفر کپیتان و افیچال و شررند «۴» را آیه

(۱). سیری

(۲). نام رودی از شعبات کورا در جنوب گنجه

(۳). ارسباران در شمال آذربایجان و ساحل جنوبی ارس واقع است.

(۴). ملی: «اقیچال و شرزند»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۳۷

«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (۱) به گوش هوش خواندند. یک نفر ینارال با چند نفر از صالادات زخم‌دار زنده دستگیر و مامورین سرو اخترمه فراوان گرفته به خدمت شاهزاده گردون سریر آوردند. کمال عجز و فتور در حال بقیه روسیه که در سنگر بودند، استنباط رفت. نواب اشرف به جهت تحقیق احوال، معتمدی فرستاده معلوم گردید که طالب امانند. دو علم سفید که نشانه امان است، برپا و جناب قائم مقام صدارت عظمی را به استمالت فرستاده، همگی روسیه وجود او را محترم و مغتنم شمرده، به قانون خویش احتراماً کلاه از سر گرفتند و جناب معزی الیه ینارالان و افسران و جمیع ایشان را از مراحم خاطر اولیای دولت روزافزون، خاطر جمع کرده مساوی هشت صد و بیست نفر صالادات و دو عراده توپ و دو شقه علم که نشان خاصه دولت روس است، با نشان مایور بزرگ و تمامت تفنگ و اسلحه و قورخانه و کپیتان و مهندس و اقیچال برداشته به خدمت نواب نایب السلطنه حاضر ساخت. نواب والا- نیز در همان روز جمیع اسرا و توپ و علم را به جهت ظهور ابتهاج خاطر خطیر شهریار معظم روانه دار الخلافه ارم توام گردانید.

حضرت اعلی در روز ورود ایشان بر صدر تالار فوقانی کریاس بلند اساس روی به میدان سپهر مماس جلوس فرمود و اسرا و توپ و علم و غیره را به آیینی شایسته از نظر مبارک گذرانیده به نظر دقت همه را ملاحظه نمود. عریضه فتح‌نامه نواب ولیعهد ظفر انتساب را جناب امام الکتاب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی در میدان معلی به صوتی افصح خواند و لعل گوهر بار شاهنشاه، گوهرهای تحسین آبدار بر فرق فرزند با اعتبار افشاند. کل آن جماعت را به جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد که در چند روز توقف مهمان او باشند و طرز التفات خاطر همایون را از وضع مهمانداری او شناسند.

مبلغ دویست هزار تومان زر نقد به نواب نایب السلطنه به صیغه انعام مرحمت و با اسرای مزبور روانه آن ناحیت شد. اسرای مزبور اکثری به دین اسلام مشرف و از چاکری این دولت خداداد قرین انواع عزت و شرف شدند و مشهور به ینگی مسلمان گردیدند.

[۲۰۶] عبد الله خان قاجار در سالی که ابراهیم خلیل خان جوانشیر دم از مخالفت می‌زد،

(۱). سوره توبه، آیه ۵، مشرکان را هر جا یافتید بکشید.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۳۸

از جانب پیر قلی خان شامیاتی به استمالت او رفت. خان جوانشیر مشار الیه را گرفته به دست روسیه سپرد؛ تا این زمان در ولایت گنجه محبوس بود. بعد از فتح سلطان بود، ینارال مرکز سردار اندیشمند گشته و عبد الله خان را رها نموده و عریضه صداقت آمیز به نواب اشرف والا- عرضه داشت و طالب موافقت و مصالحت گردید. از اتفاقات، در همان سال از سرداری معزول و ینارال ردیشچوف [به جای وی] تعیین گشت، تا از قراری که- انشاء الله تعالی- عنقریب ذکر خواهد شد، امر مصالحه دولتین به توسط او از هم گذشت.

بالجمله در همان اوقات برحسب امر ولیعهد زمان، احمد خان بیگلر بیگی مراغه و عسکر خان افشار ارومی با جمعیت خویش به تنبیه متمرّدین بلباس مأمور شدند و طایفه مزبوره از صدمات اسر و غارت تنبیه گشته اهالی سلدوز و صاین قلعه، از آن پس از تعدّیات

ایشان فارغ و آسوده آمدند.

ذکر بروز مزار ارغون خان مغول در سجاس رود ولایت خمسه و ظهور جواهر و طلاآلات و وصول به خزانه

سجاس رود «۱» ولایتی است از جمله ولایات خمسه عراق که پایتخت بعضی از سلاطین مغول بوده و در محلی از آن بلوک، حضرت قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل - علیهم السلام - مدفون [است]. در نیم فرسخی بقعه قیدار «۲» قریه‌ای است معروف به ارغون و در بالای سر آن قریه، چشمه‌ای است مشهور به ارغون بلاغی «۳». در سمت جنوب آن قریه و چشمه، کوهی است که دامان آن مشحون به ریزه‌سنگ فراوان است.

کربلایی فتحعلی نام شاهیسون که مردی متمول و صاحب اوضاع بود، چوپانی داشت از طایفه بیات؛ چون چوپان مزبور مرد خدمت‌گراری بود، لهذا صبیّه خود را به او نامزد نمود. روزی چوپان گوسفندان ارباب خود را در دامنه آن کوه برده، به چرا سرداد و خود

(۱). از شعبات قزل‌اوزن که از شمال قیدار می‌گذرد.

(۲). قیدار شهری است در استان زنجان کنونی، در جنوب سلطانیه.

(۳). در نقشه اطلس راه‌های ایران «ارغین» آمده و آن در شمال غربی قیدار واقع شده است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۳۹

در کناری نشسته رفع خستگی را به پهلوی درافتاد. ناگاه موشی دید که از سوراخی، چند دانه مهره سفید بیرون می‌آورد و در آفتاب می‌گسترد.

چوپان آن مهره‌ها را برداشت. بعد از آن که به او به آمد، قدری به جهت خویش به یادگار گذاشت و قدری را به نامزد خویش تعارف کرده، قدّ دامادی برافراشت.

کربلایی فتحعلی مزبور، دانه‌ها را در نزد دختر دیده بشناخت. از چوپان جویا شد و شب هنگام با اسباب کاوش به آن مقام شتافت و زمین معهود را شکافت و اسبابی چند از جواهر و طلاآلات یافت. همان شب همه را برداشته به خانه برد و کل آن اسباب را در خانه به خاک سپرد. مجید نامی از اهالی گروس ازین داستان مطلع گردید «۱» و چون کتابی داشت که وقایع سلاطین مغول، خاصه آنان که در ولایت خمسه پایتخت داشته‌اند در آن ثبت بود، از آن جمله مزار ارغون «۲» را در دامنه همان کوه نوشته بودند. مجید نام مذکور به آن مکان رفته، جایی را که کاویده «۳» بودند، دریافت و بعضی اسباب دیگر جسته و پس از آن از بیم بروز در ولایات خمسه و گروس توقف نکرده، به سمت شیروانات شتافت و از آنجا نیز واهمه نموده به ولایت حاجی ترخان رفت.

بالجمله شخص چوپان بیات، به سبب ظهور این خدمت مغرور گشته، صبیّه ارباب خود را علانیه [۲۰۷] خواستگاری نمود و جوابی ناصواب شنود. پس از آن که از ارباب مأیوس گردید، آن مرواریدهایی که در نزد خود نگاه داشته بود، برداشت و به خدمت نواب عبد الله میرزا، صاحب اختیار ولایت خمسه رفته، همت بر بروز مطلب گماشت.

نواب شاهزاده چند نفر از معتمدین تعیین و اسباب را به نمایندگی چوپان از کربلایی فتحعلی گرفته، آوردند. تفصیل آن یک عدد جیقه طلای مرضع به ترکیب غریب که دانه‌های ریزه از لعل و زمرد و فیروزه بر آن نصب و کمری نیز به همین دستور و یک قبضه خنجر که دسته و غلاف کلاً طلا و مرضع بود. دیگر پارچه‌های طلا که از قراین، زین اسب بوده و چوبش پوسیده و همان طلا باقی مانده بود؛ با یک عدد تنگ چهار پر طلا پر

(۱). ملی: «گردید»

(۲). وی چهارمین ایلخان مغول است که از ۶۸۳ تا ۶۹۰ ه ق بر ایران حکومت نمود.

(۳). ملی: «کاونده»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۴۰

از آب و یک جام طلای مرضیع به لعل و فیروزج و یک رشته‌بند شمشیر که کرمک‌های طلا- داشت و چند دانه لعل از بادام درشت‌تر و کوچک‌تر و معادل بیست و پنج دانه مروارید غلطان به اندازه فندق کشیده بود و از قراین خارجه چنین می‌نمود که دانه‌های لعل آویزه‌های «۱» جیقه و آن مرواریدها، گلوبند بوده است.

خلاصه نواب شاهزاده مجدداً معتمدین تعیین و خاک آن سرزمین را بیخته، چند دانه میخ طلا که به جهت زین ساخته بودند و هریک وزنا بیست و پنج مثقال می‌شد، پیدا کرده بر اسباب مزبوره افزودند. چند دانه موی سیاه و سفید و قرمز نیز که مشابه موی ریش بود، در آن خاک پیدا شد. امنای دولت از این معنی آگاه و بر حسب امر اعلی، سلمان بیک کرد مدانلوی غلام خاصه، به جهت تحقیق این اوضاع، مأمور و اسباب مزبور را گماشتگان نواب عبد الله میرزا آورده، از نظر همایون گذشت و در صندوق‌خانه مبارکه اندرونی مخزون گشت. بالاخره کربلایی فتحعلی شاهسون که در بدایت کار مباشر این عمل شده بود، چنان از وضع و ثروت افتاد که کارش به تکدی و احتیاج روی نهاد. روزها در خیمه‌های اتراک شاهسون گدایی می‌کرد و شب‌ها با کمال عسرت و پریشانی به روز می‌آورد.

پس از ظهور این مقدمه دخمه‌جات سلاطین عجم را که در ملک فارس می‌باشد کاویدند و جز قدری خاک سیاه چیزی ندیدند: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» - بمنّه و جوده.

(۱). ملی: «آویزه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۴۱

بخش ۹

بهاریه سال میمون فال بیچی نیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و هفت هجری و حرکت به سلطانیه و تعیین سپاه به طالش [و] نظم آن صفحات

رحمت عالم و مایه راحت بنی آدم، اعنی مهر ستاره حشم، درین سال میمون قدم، در شب شنبه هفتم ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و بیست و هفت هجری، بعد از انقضای پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه از سرای حوت به بیت الشرف حمل آمد و کارپردازان باد نوروزی احداث قلعه سلیمانیه گلشن را عامل شغل عمل شدند.

نوباوه چنار به حکم سلطان بهار به دار السلام چمن از افواج «۱» سنبل و سوسن لشکر کشید و مسندنشین لاله که والی شهرزور «۲» چمن است، بر مسند حریر زمردین سبزه آرمید. خسرو ربیع از جنود سبزه بدیع، حشری خواست و حشر روسی نژاد سحاب، از باریدن مهره‌های آتش فعل منجمد آب در هر «۳» مرزی از مرغزار هنگامه [ای] آراست. به مدد خنجر بید، خون از گلوی غنچه و شقایق جاری شد و طرار گل را در خزانه سینه بلبل بنای طراری.

نوبت جلوس [۲۰۸] سلیمان ثانی بر تخت کیانی آمد و تخت کیانی را فرّ جلوس سلیمان ثانی، نوبت راحت و شادمانی شد. چون ابر بهار خشک و تر را سیراب ساخت و پس از انقضای بزم شیلان به نظم امور ممالک پرداخت. سرگور اوزلی بارونت، ایلچی دولت بهیته انگریز را به جهت ملاقات ولیعهد با تمیز و ملاحظه سرباز و توپخانه نظام

(۱). ملی: «انواع»

(۲). ملی: «روز»

(۳). ملی: «هر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۴۲

آذربایجان و قرار کار معلمین و مهندسين انگريزي، روانه دار السلطنه تبریز فرمود و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی را «۱» به مرافقت مشار الیه به آن دیار بهجت‌انگیز «۲» امر نمود.

روز شنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاول، با لشکری آراسته از دار الخلافه حرکت و کنار رودخانه کرج، هفت فرسخی طهران، مضرب رایات ظفر آیت شد.

معماران و مهندسان زبردست را مقرر کرد که به جهت آرامش شاهزاده خورشیدلقا، سلیمان میرزا در حوالی آن رود مجرّه‌نما، قلعه [ای] محکم بنا و عمارتی عیوق‌سا به انضمام چهارباغی بهشت‌آسا برپا نمایند و در موعدی قلیل انجام و اتمام آن را دست قدرت برکشانید. انجام این خدمت به جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله محول و از جانب او میرزا ابو القاسم اصفهانی نایب کاشان، عامل این «۳» عمل شد. از اطراف ولایات عراق بنایان چابک دست خواستند و در مدت قلیل عمارت مقرر را به خوبی آراستند [و] به اسم شاهزاده معزی الیه مسمی شد و دسته تفنگچیان جاجرمی با کوچ و بنه به حراست آن قلعه پای‌برجا. تاریخ بنای آن قلعه متین، از کلک مولف مشکین تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمولفه:

خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن که مهرلؤلؤ بخت وی از خط شعاعی جمله سفت ساخت شهری در کرج همسایه با شهر سباوز فر نام سلیمان زمان چون گل شکفت از برای دفع چشم‌زخم خواندوَ إِنِّ یَکَادُّدِیدَ هرکس آن بهشت معنوی را تا شفت شد سَمی زاده دارا سلیمان میرزا آن که از فرّ سخا بخشد جهانی را به مفت از برای سال تاریخ بنایش خاوری‌زین سلیمان میرزا شهر سلیمانیه گفت «۴»

(۱). ملی: «را»

(۲). ملی: «انگریز»

(۳). مجلس: «آن»

(۴). بازمانده این بنا، اینک دانشکده کشاورزی کرج است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۴۳

پس از چند صباحی که داد عیش و نشاط در آن سرزمین داده شد، موکب اعلی به صوب چمن سلطانیه روی نهاده آمد و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الآخره از نزول موکب همایون، باب بهجت و انبساط بر چهره ساکنین آن عرصه با نشاط گشاده آمد. قبل ازین فقرات، توسل مصطفی خان طالش به جماعت روسیه و تعیین فرج الله خان افشار به تدمیر آن غوایت شعار و انجام این کار به تفصیل معروض افتاد. درین اوقات نیز به عرض دارای معدلت آمیز رسید که باز آن ضلالت انباز را دست توسل به دامن روسیه دراز است و در وادی غوایت با غول مخالفت همراز. مجدداً تنبیهش در کیش حق‌پرستی لازم شد و اسماعیل خان قاجار شامیاتی و عبد الله خان ارجمندی با جمعی از سپاه در اواخر شهر رجب المرجب به صوب ولایت گیلان عازم آمدند. حضرت نایب السلطنه نیز

بنابر امتثال فرمان در جنب قلعه لنکران طالش، سنگری متین و محکمه [ای] زرین ترتیب داده و هریک از قلعه [۲۰۹] و سنگر ارکوان و لنکران فوجی از سربازان رکابی و آذربایجانی به محافظت نهاد. صادق خان قاجار عز الدینلو و محمد خان سرهنگ ایروانی و جعفر قلی خان ولد میرزا محمد خان لاریجانی را با سه عراده توپ به حراست سنگر لنکران مأمور فرموده، پیر قلی خان قاجار شامبیاتی و عسکر خان افشار ارومی و علی خان نوری شاطر باشی و میرزا احمد سرهنگ کاشانی با جمعی از سربازان آذربایجانی به محافظت قلعه ارکوان نامزد نمود و به هریک از مأمورین تأکیدات اکیده در اطلاع از کار دشمن و حفظ قلعه و سنگر به عمل آمد.

ذکر تعیین لشکر در دفعه ثانی به جهت استیلا دادن عبد الرحمن پاشای بابان و اوضاع اتفاقیه تا ورود به طهران

در وقایع سال سابق نگارش یافت که، نواب محمد علی میرزا، عبد الرحمن پاشای بابان را گوشمالی به سزا داده مرّه بعد اولی از ایالت ولایت شهرزور و غیره به وادی تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۴۴

مباهات «۱» شتافت. اولیای دولت عثمانی، مآل این احوال را درست ندیده از تجاوز سپاه ایرانی به خاک کرکوک و موصل بلکه شام و حلب اندیشیدند. چون ماده این مفاسد عبد الرحمن پاشا را می دانستند، لهذا همت بر دفع او بستند. فرمان قیصری به عهده عبد الله پاشای وزیر دار السلام بغداد صادر و عبد الرحمن پاشا به قانون روم باشی، فرمانلو شد؛ یعنی به هر طریق تواند سر او را جدا نموده به جانب اسلامبول گسیل سازد و عبد الله پاشا با لشکری آراسته در اواخر شهر جمادی الآخره از بغداد به عزم تنبیه عبد الرحمن و انتزاع ولایت بابان حرکت کرده، عبد الرحمن نیز بدون عرض این مقدمه به نواب شاهزاده، با همان جمعیت بابان روی به مقابله وزیر آورد. در محل دلوعباس، سه منزلی شهرزور، تلاقی عسکرین دست داد و بی استعمال سیف و سنان، عبد الرحمن روی به گریز نهاد و اعوان و انصارش بعضی مقتول و برخی مغلول و خود با معدودی به دار الدوله کرمانشاهان شتافت و التفات نواب شاهزاده را مشمول شد. عبد الله پاشا ایالت ولایت بابان را به خالد پاشای عم او، که با او مخالف بود، محول داشت و خود روی به سامان بغداد گذاشت.

چون عبد الرحمن را متوسل به دولت خداداد دید، از عاقبت این کار اندیشید، اسماعیل خان حاکم اربیل «۲» را با عریضه ارادت دلیل، به دربار اعلی گسیل گردانید.

مشار الیه در چمن سلطانیه شرفیاب و مطالب وزیر را که تفویض ایالت شهرزور به خالد پاشا و عدم حمایت عبد الرحمن پاشا بود، عرضه داشت نمود و از فرط غیرت ملوکانه جوابی با صواب نشنود، بی نیل مرام مامور به ایاب شد.

چون در آمدورفت سفرا فی مابین دولتین علیتین ایران و روم، قرار این بود که هریک خواهند با دولت روس حدیث مصالحه به میان آرند، به سبب جهت جامعه اسلامیّه آن دولت دیگر را با خود شریک دارند، به کزات از سرداران روسیه تمنای مصالحه با این دولت علیه شد و از قراری که ایراد گردید، چون دولت عثمانی شریک صلح نگردید، مصالحه سر نگرفت. در این اوقات خبر رسید که امنای دولت عثمانی با دولت روس مصالحه کرده [و] به هیچ وجه سخنی از شرکت این دولت به میان [۲۱۰]

(۱). ملی: «مباهک»

(۲). ملی: «اردبیل»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۴۵

نیاورده‌اند. ظهور این فقرات بر جسارت عبد الله پاشای وزیر افزود و صاحبقران، ظهیر الدوله محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و فرج

الله خان نسقچی باشی افشار و یوسف خان گرجی سپهدار را با لشکری فزون از حوصله شمار، در روز پنجشنبه چهاردهم شهر شعبان المعظم به جهت تنبیه وزیر غوایت شیم و تعیین عبد الرحمن پاشا به ایالت ولایات متصرفی بنی عمّ، نامزد و از چمن سلطانیه روانه فرمود. موکب اعلی به سبب طول توقف در چمن مزبور از آنجا حرکت «۱» و چمن سجاس رود خمسه، شش فرسخی سلطانیه، مضرب سرادقات فیروزی مآب «۲» شد. سرداران مزبوره وارد دار الدوله کرمانشاهان [گسسته] و نواب شاهزاده محمد علی میرزا اولاً به جهت اتمام حجت، مهدی خان کلهر را به صوب بغداد روان ساخت و به جهت تنبیه وزیر بی تدبیر، بعضی فرمایشات مصلحت آمیز نمود. موکب والا- با «۳» جمعیت رکابی از دار الدوله حرکت و چند روزی به سبب وصول جواب در منزل زهاب توقف دست داد و آدمی از مهدی خان در آن منزل وارد و مهر از گنجینه مخالفت وزیر و عدم قبول نصایح دلپذیر برگشاد.

نواب اشرف را عرق حمیت به حرکت آمده، قشون نصرت نمود را سه قسمت کرد: فوجی را از طرف قراپه و گروهی را از سمت قزلرباط به قتل و اسر و نهب و غارت، مأمور فرمود خود با جمعی از جیوش بحر خروش، از منزل زهاب نهضت را دامن زن و در کنار رود خانقین عرب و عجم اقامت نمود. آن بلاهای ناگهان مانند شعله‌های سوزان به هر طرف که روی آوردند خشک و تر آن دیار را از آتش قتل و اسر و غارت سوخته اماکن سکنه را چون خانه جفدان ویران کردند.

وزیر بی تدبیر، وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اطراف بغداد را چون مدینه مداین خراب دید و از خون ساکنین آن سرزمین رودی دیگر در کنار رود دجله مملو از خوناب سنجید.

لا علاج جناب مجتهد کامل، شیخ محمد جعفر نجفی را به حضرت والا فرستاد و به عذر تقصیرات گذشته، زبان ضراعت برگشاد.

نواب اشرف به رعایت شرع شریف و امتثال امر شیخ منیف «۴» سپاه ظفر پناه را از

(۱). ملی:- «حرکت»

(۲). مجلس: «ایاب»

(۳). ملی:- «با»

(۴). بلند چنان که بر همه چیز از بالا مشرف باشد.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۴۶

دستبرد منع کرد. عبد الرحمن پاشا باز به خواهش وزیر و میل شاهزاده گردون سریر به ایالت ولایت بابان شتافت و عبد الله پاشا به عذر آن همه تقصیر، مبلغی زر مسکوک و مقداری از نفایس هر شهر و بلوک، تسلیم نموده آبرویی تمام یافت. نواب والا به دار الدوله کرمانشاهان رجعت کنان «۱» و این «۲» خبر بهجت اثر، در روز یکشنبه پنجم شهر رمضان المبارک در سجاس رود خمسه مقروع سمع همایون شد. در اوایل عشر آخر ماه صیام، موکب با احتشام به صوب دار الخلافه بهجت فرجام، روان [شد] و چند روزی در عمارت جدید قلعه مبارکه سلیمانیه کرج، عیش کنان و روز پنجشنبه نهم شهر شوال المکرم، مستقر خلافت کبری از فر نزول شهریار توانا طعنه زن عرضه جنان آمد. نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان احضار به رکاب مستطاب و پس از چندی به اتفاق جناب ناصر الدین توره بخارایی و اسحق خان قرایی و جمعی دیگر از امرا و خوانین خراسان در دار الخلافه طهران به تقبیل آستان سپهر پاسبان مشرف و کامیاب گردید و شاهنشاه قدر دانش در ازاء [۲۱۱] زحمات و فتوحات چندین ساله، مورد انواع التفات و نوازشات گردانید.

ذکر سوانح محل اصلاندوز و عرض آن به خدمت شاهنشاه ظفر دلیل و تعیین اسماعیل خان به محافظت اردبیل

ردیشچوف سردار جدید روسیه، در بدایت کار خواست حسن خدمتی به دولت روس اظهار نماید تا تلافی سوانح سال گذشته در

محل سلطان بود به عمل آید. اظهار خصومت علانیه را در قوه قدرت ندید، لهذا در جزو بنای تزویر گذاشته به تدارک کار کوشید. چون در آن اوقات فی مابین دولتین انگریز و روس نیز مصالحه شده بود، لهذا سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز را واسطه صلح کرده، اصراری درین باب نمود. گاهی افریقان نام و زمانی بایوف اسم و وقتی ینارال حق ویردوف را به

(۱). ملی:- «کنان»

(۲). ملی:- «آن»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۴۷

حضور نایب السلطنه و ایلچی مزبور می فرستاد و گنجینه موافقت را به پیغامات کذب آمیز سر می گشاد. از طرف نواب والا- «۱» سرگور اوزلی بارونت نیز گاهی نجف قلی خان گروس و ولد او محمد صادق خان و زمانی مستر گاردین و مستر لینسین توپچی و مستر کمبل حکیم و مستر موریه نایب ایلچی نزد او می رفتند و سخنان مصلحت آمیز می گفتند.

چون سردار مزبور اظهار اختیار کلی از جانب روس نموده بود که بعد از ملاقات با نواب نایب السلطنه حدیث از رد ولایات به میان آورد، بنابر آن نواب اشرف از دار السلطنه تبریز برآمده در محل سلطان حصارى منزل کرد.

از قضایای اتفاقیه در همان اوقات الکسندر میرزای والی زاده گرجستان که در ایروان بود، به عزم دیدن پاشای والی آخسقه روانه محال چلندو [شد] و برحسب تکلیف جمعی از توادان کاخ، به گرجستان رفته بنای شورش گذاشت و سردار روسیه ظهور این حرکت را بسته به اشاره نواب اشرف می پنداشت، لهذا تزویر باطنی خود را علاوه بر ظاهر کرده از اختیار کلی نکول ورزیده ینارال کتروسکی را که پلنگی غضوب و نهنگی بحر آشوب و به تهوّر و بی باکی منسوب بود، با چند فوج از صالدات زبده در آق اوغلان نهاده دستور العمل داده خود روانه تفلیس گشت.

نواب اشرف نیز با سه چهار فوج سرباز و چند عزّاده توپ و جمعی از غلامان خاص از سلطان حصارى حرکت نموده در کنار رود ارس در محل اصلاندوز «۲» منزل فرمود. شب پنجشنبه پنجم شهر مبارک ذی حجه الحرام، کتروسکی حرام زاده بدفرجام به همراهی مراد خان و لا-غرده نمک به حرام با چند فوج از صالدات و چند عزّاده توپ به عزم شیخون از آق اوغلان حرکت و از معبری غیر معهود عبور و فوجی از سواران قزاق «۳» قراباغی را مأمور کرده و قراولان اردوی نواب اشرف را در آن شب تار غفله به دست آورده همه را یکسر اسیر کردند و احدی رهایی نیافت که خبری به اردوی والا رساند.

اهالی اردو وقتی خبردار گردیدند که سیاهی افواج روسی را در حوالی اردو دیدند.

نواب شاهزاده فی الفور بر خنک صبا رفتار سوار و به شلیک «۴» زنبوره فرمان داد که سواره و پیاده سپاه ظفر پناه در حول وحوش صحرا استنباط هنگامه کرده و دواب را از

(۱). ملی:- «و»

(۲). ملی:- «اصاندوز»

(۳). ملی:- «و»

(۴). ملی:- «شلیک»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۴۸

چمن ها رانده به اردو آمده باشند.

بالجمله [۲۱۲] چون تدبیر را با تقدیر مخالفت بود، به هیچ وجه ازین تدابیر فایده رخ نمود. چون هوا روشن و میان اردو و روسیه

چندان فاصله نمانده بود، لهذا علی خان افشار نسقچی باشی سرکار اشرف به حکم والاء اهل حرف اردو بازار را به چالاکی کوچانیده از معرکه جنگ دورتر برده نواب اشرف خود پیاده گشته در میان افواج سرباز و توپخانه می‌دوید و حتی المقدور چند صف را به هم بسته مشغول جدال گردید. سواره قراق در ابتدا به اردو یورش آورده از حملات دلیرانه نواب اشرف کاری نکردند، ولی کنترلسکی افواج و توپخانه خود را بر زمین بلند همواری کشیده، بنای صاعقه‌افشانی گذاشت و ازین طرف، مستر لنینسین توپچی به سبب صلح انگریز و روس خود را از جنگ معاف داشت. معلمین دیگر نیز به دستور نواب اشرف، توپچیان نوآموز آذربایجانی را خود به نفس نفیس تعلیم می‌داد و عقده گلوله را به دست خویش از گلوی توپ می‌گشاد.

چون حکم تقدیر دیگرگون بود، لهذا کار هم دیگرگون شد [و] لشکر اسلام از محل سنگر روی برتافتند و افواج روسیه کفر انجام به اتمام کام، داخل گشته منازل نیکو یافتند.

نواب اشرف با هزار زحمت و تعب، سرباز و توپخانه را بالای تپه اصلاندوز که قریب به اردو بود برد و در آن روز عافیت‌سوز، خواب‌و‌خورد را بر خود حرام شمرد.

چون روسی‌نژادان کواکب بر تل بلند سپهر ملاعب شبیخون آوردند و اسپهبد مهر را به یک حمله از سنگر سپهر بیرون کردند، جمعی از اسرای سلطان بود، که در میان فوج بهادران بودند، فرار و به سوی روسیه نابکار رو آوردند. از این که اسامی اکثری از سربازان آذربایجانی را می‌دانستند، به این تدبیر روسیه راهنما گشته، همت به خدعه و حيله بستند. ایشان در پیش و روسیه از عقب از تپه بالا رفته سربازان آذربایجانی را به اسم صدا می‌کردند، تا امر مشتبه گردد. افواج شقاقی و آذربایجانی وقتی آگاه گشتند که روسیه را در میان خود دیده از جان گذشتند. به مدد اسلحه کارد و خنجر و سرنیزه در میان هم ریختند و در آن شب ظلمانی نور و ظلمت باهم آمیختند.

مستر کرشک معلم انگریز [ی] با آن که از کار جنگ فراغ داشت، از ضرب مهره آتشین تفنگ، روی به عالم دیگر گذاشت. لشکر اسلام در برابر آن کفره ظلام تاب مقاومت نیاورده خود را به کناری کشیدند و روسیه روسیه توپخانه و اسباب اردو را کلاً

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۴۹

متصرف گردیدند.

نواب شاهزاده سلیمان روش در آن شب اهریمن منش بر سمند باد رفتار سوار و از هر طرف تاختن آوردی و از آن تاختن بالاخره سودی نبردی خنگ مجرّه تنگش در کوی ژرف افتاد و از صدر زین پای گردون‌سای بر زمین نهاد. سپاه اسلام توهم حادثه کرده این معنی زیاده موجب تفریق ایشان شد. ناگاه از فیض حفظ الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی جلوداری از سرکار صدای مبارکش را در آن شب تار شنید و جنیت خاصه را پیش کشید. شاهزاده فی الفور سوار و در آن شب تار خود را به مردم آشکار و موجب اطمینان کبار و صغار شد [و] آنچه توانست سپاه را جمع‌آوری کرد و به منزل حاجی حمزه‌لو آورد.

روسیه نیز در همان شب تار، کامران و کامکار سر خویش و راه قراباغ پیش [۲۱۳] گرفتند. نواب اشرف نیز یک روز به جهت دفن شهدا در آن منزل توقف و از آن جا کوچ کرده چند روزی در محل مشکین به سر برده و روی به دار السلطنه تبریز نهاد، یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه را به جهت اعلام این خبر به درگاه دارای دادگر فرستاد.

شاهنشاه آگاه پس از آگاهی ازین وهن ناگاه، به ملا-حظه عزیمت روسیه به صوب اردبیل، فی الفور اسماعیل خان دامغانی را با فوجی از دلاوران میدان جان‌فشانی در عین شدت برف و سرمای زمستانی، روانه آن سامان [نموده]، فرمایشاتی مرحمت‌آمیز به جهت اطمینان مبارک نواب ولیعهد زمان فرمود و معتمدین جداگانه به تبریز فرستاده به فکر تهیه کار بهار افتاد.

[مصر] ع:

تا باز قضا چه پیش آرد ز قدر

ذکر سوانح قلعه‌جات ارکوان و لنکران از صدمات روسیه بی‌ایمان و سایر اوضاع اتفاقیه در دار الخلافه طهران

قبل ازین نگارش یافت که، جمعی از قشون رکابی و آذربایجانی حسب الامر اعلیحضرت صاحبقرانی به محافظت قلعه‌جات لنکران و ارکوان طالش

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۵۰

شتافتند و علاوه بر آن خوانین ولایات گیلان بر حسب حکم دارای زمان هریک با جمعیت خود روی به محکمه لنکران نهاده در آنجا آرام یافتند. ینارال کتروسکی «۱» پس از آنکه جراحات سپاهش روی به التیام گذاشت، در عین شدت سرما راه قلعه ارکوان را برداشت. مستحفظین آنجا به واهمه سانحه اصلاندوز بدون جنگ و غوغا قلعه را از دست دادند و بار این عار را تا قیامت بر دوش نهادند؛ مگر میرزا احمد کاشانی سرهنگ برادرزاده حضرت صبا، اعنی ملک الشعرا که بر سر فوج ینگی مسلمان بود، پایداری کرده اجر شهادت یافت و از همان رزمگاه به اعلیٰ فرادیس جنان شتافت.

روسیه رو سیه خیره گشته و کار قلعه ارکوان را مضبوط کرده روانه لنکران شدند و در شب تاسوعای سنه یک هزار و دو یست و بیست و هشت، یورش به آن قلعه متین برده از برجی که در عهده تفنگچیان لاهیجانی گیلانی بود و به سبب قتل سرکرده خویش متفرق شده بودند، به مدد نردبانان صعود نمودند. در آن شب ظلام فی مابین طوایف کفر و اسلام مقاتلات خشنا اتفاق افتاد و تا قریب به طلوع آفتاب عالم تاب زمانه، داد خونریزی می‌داد. علی الصبح که سر بریده مهر از طشت خونین افق جلوه نمود، معلوم گردید که کشتی جان احدی از فرقه اسلام در آن شب ظلام از آن بحر خونخوار به سلامت نگذشته و عرصه قلعه لنکران به مناسبت روز عاشورا چون دشت کربلا- از خون شهیدان دین «۲»، رنگین گشته است. کتروسکی خود سه زخم منکر برداشت و اکثری از صالادات او روی به دیار سقر گذاشت و بقیه السیف، لنگ‌لنگان به جانب جامیش‌وان شتافت و به معاونت مصطفی خان طالش چندی در آنجا توقف کرد تا جراحات او و همراهانش التیام یافت.

بالجمله شمار شهدای اسلام در اصلاندوز و ارکوان و لنکران از پنج هزار گذشت و عدد کشتگان روسیه نیز از دوهزار و پانصد نفر افزون گشت. صادق خان قاجار عز الدینلو مشهور به سیاه و محمد بیگ سرهنگ ایلروانی و جعفر قلی خان لاریجانی و مهدی خان [۲۱۴] شفتی گیلانی و حسن خان عجم بسطامی و جمعی دیگر از رؤسای مسلمانان، در آن معرکه هولناک شربت شهادت چشیدند و در مکان معهود خداوند ودود

(۱). ملی: «لکروسکی»

(۲). ملی و مجلس: «کین»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۵۱

با حوریان بهشت آرمیدند. تاریخ این قتل کثیر از کلک مؤلف تحریر و درین رساله تسطیر یافت. لمؤلفه:

آه آه از جور روس بدنهادوای وای از قتل قلعه لنکران

شام تاسوعا در آن دلکش حرم کربلائی شد به پا از هر کران

از مسلمانان بسی شد کشته حیف‌اف به قوم روسی خذلان نشان

این بنی اصفر یقین مروانیدبا چنین اعمال بد بدتر از آن

آسمان بارید باران بلاجوی خون کشتگان چون ناودان

صحن قلعه لنکران همچون سپهرجوی خون کشتگان چون کهکشان

گرچه از جان جملگی بی بهره لیک بهره هریک بهشت جاودان

آسمان گر خون بیبارد «۱» زین عزانیت این معنی غریب از آسمان

شام تاسوعا فزون شد خون حزن خلق زانکه افزون شد عزای انس و جان

خاوری تاریخ این قتل جدید گفت تاسوعا نه عاشورا بدان بالجمله از نحوست این سال نکبت مآل یکی دیگر آن که، چهار نفر از ارامنه جلفای اصفهان که در عمارات مبارکات دار الخلافه طهران شیشه‌بری می کردند، شب هنگام از راه پشت بام به خزانه اندرونی پرداختند و معادل سی بدره اشرفی، که عبارت از سی هزار تومان است، سرقت نموده خود را بیرون انداختند. بالاخره به تدابیر صایبه حاجی محمد حسین خان امین الدوله به دست آمدند و به سبب مروّت فطری شاهنشاه عدالت دستگاه و موحدت مذهب آنها با جمهوریت دولت انگریز از موهبت جان بخشی مفاخرت کنان بر هر بلند و پست شدند.

(۱). ملی: «گر خون بیبارد»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۵۲

بخش ۱۰

بهاریه سال فرخنده مآل تخاقوی نیل ترکی معادل سنه یک هزار و دویست و بیست و هشت «۱» هجری [قمری] و نقل مکان به باغ مبارک نگارستان

مسندنشین چرخ اخضر یعنی مهر انور درین سال فرّخ فر بعد از انقضای یازده ساعت و پانزده دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول از شهر بندحوت به نگارستان بیت الشرف حمل، نقل نمود و عرصه روزگار را از ظهور این نقل و تحویل آرایشی تازه افزود. صوفی پشمینه پوش کوه که مانند خواجهگان کاشغر از وفور برف معّم و سرداری خیل تنگ چشم غراب را مسلّم بود، به یورش جنود نامعدود امطار نیسانی از لباس عاریت عور گشت و از وقوع صلح فی مابین سلاطین باغ و بهار، عالمی مسرور تهنیت این مصالحه میمون را، توپ‌های تندر فغان ابر آذاری نوای شادمانی در دارند و سفیران شمال و صبا در تخته‌گاه گلشن به ذهاب و ایاب «۲» پای برگشادند. امیران خیانت پیشه دی و بهمن [۲۱۵] که در خاورزمین گلشن اقامت داشتند و نوباوه قوای نامیه را مسلوب «۳» الاختیار گذاشتند، از فرّ طالع خسرو ربیع همّت بر تفرقه گماشتند. طّار غدار اسپند که در طرق گلشن بنای خرابی نهاده بود، از قلعه باغ اخراج شد و مملکت مرغزار از اهتمامات سلطان بهار و دستوری دستور ابر آذار به غایت با رواج. خسرو صاحبقران به «۴» مبارکی نوروز فیروز را با افسر و کمر خنجر کیانی غیرت مهروماه آسمانی بر فراز اورنگ سلیمانی پای نهاد و دست دریانوال به افشاندن

(۱). ملی: - «هشت»

(۲). ملی: «ایات»

(۳). ملی: «مسکوب»

(۴). مجلس: + «به»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۵۳

بدره‌های «۱» سیم‌وزر برگشاد. شاهزادگان خاور و باختر و امیران باختر و خاور با قامتی آراسته از انواع درّوگوهر و خلاع آفتاب

پیکر به پیرامن تخت فلک فرّ آماده سجود آمدند و در آن کعبه آمال و قبله اقبال، مشغول قیام و قعود شدند. بزم شیلان نوروزی به مبارکی و فیروزی بگذشت و به جهت انتقام از جماعت روسیه بدفرجام هنگام اجتماع جنود نامعدود و اجتماع «۲» لشکر ظفر نمود، گشت.

فرامین قضا تمکین به احضار سپاه نصرت قرین، از مصدر حکمرانی صادر و در قلیل مدّتی سپاه فزونتر از تعداد انجم به رکاب ظفر مآب حاضر آمد. عزیمت حضرت صاحبقران به صوب مملکت آذربایجان مصمّم شد [و] روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت، باغ ارم توام نگارستان و عمارت جنت شیم دلگشا، که خارج از دار الخلافه طهران است، نقل و تحویل موکب انجم حشر را قرینه سپهر معظّم گردید.

ذکر طغیان یوسف خواجه کاشغری در دشت ترکمان و تعیین نواب شاهزادگان و امرا از رکاب و خراسان و مازندران و عاقبت کار آن و ورود موکب علیه به چمن سلطانیه

این یوسف خواجه کاشغر، ولد محمد امین خواجه پسر آی خواجه است و آی خواجه از نبایر مخدوم اعظم و در ولایت ترکستان به سبب رتبه سیادت و ارشاد به غایت معزّز و محترم بوده‌اند. این سلسله در ترکستان به سادات مخدوم اعظمی اشتها داشتند و همواره همت به فریب عوام کالانعام می‌گماشته‌اند.

کاشغر مملکتی است مشتمل بر هشت شهر متین و نام آن شهرها به این آیین است: کاشغر دیارکند و آقسو و ایله و ختن و قامل و طرفان. «۳» از طرفی متصل به خاک بدخشان و از جانبی بسته به مملکت ختای. اهل قلموق که نژاد آنها منتهی به چنگیز خان

(۱). ملی: «بدرهای»

(۲). ملی: «اجماع»

(۳). مولف تنها هفت شهر از هشت شهر کاشغر را نام برده و شهر هشتم را ذکر نکرده است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۵۴

می‌شود و معادل سیصد هزار خانوار می‌باشند، در میانه دو مملکت ختا و کاشغر سکنی داشته‌اند و پیوسته خاطر بر اذیت کاشغری می‌گماشته‌اند. وقتی یکی از ولدان مخدوم اعظم را به دیار کاشغر عبور افتاد و در آن ولایت بنای ارشاد نهاد، کاشغریان را که تا آن زمان بت [۲۱۶] پرست بودند، به دایره اسلام دعوت کرد و ایل قلموق نیز دست ارادت به او داده، اذیت کاشغریان را یکسو نهادند. خواجه مزبور در اندک زمانی نام برآورد و پس از فوت او آی خواجه و گون خواجه از وی مخلف شدند.

گون خواجه را مسند ارشاد مسلم و آی خواجه، بر وساده سلطنت مکرم شد. به اعانت ایل «۱» قلموق ختائیان را ذلیل ساخت و پادشاه ختا نیز به مرور ایام تدابیر صایبه به کار برده و جنگ‌های عظیم کرده به تفریق ایل قلموق پرداخت. چون آن‌دو «۲» خواجه مزبور بی‌مددکار گردیدند، لا علاج به ولایت بدخشان رخت کشیده در پناه بدخشیان آرمیدند. سلطان شاه به طمع سیم‌وزر بی‌مژ، که از پادشاه ختا به او رسید، شبی آن‌دو خواجه را در سرای خویش به مهمانی بخواند و تیغ مهمان‌کشی بر سر ایشان براند. خواجه حافظ:

برو از خانه گردون به در و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را هردو سر را در عوض آن همه زر نزد پادشاه ختا فرستاد و دست به نهب اموال و تفریق عیال ایشان برگشاد.

محمد امین خواجه، ولد آی خواجه، به کابل گریخت و به دامان حمایت احمد شاه ابدالی افغان آویخت. احمد شاه ولایت بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه بدخشی را به دست آورد. محمد امین خواجه به حکم احمد شاه و به قصاص خون پدر و عم، در میدان

کابل به دست خویش، خونس بریخت و تن پلیدش را به دار آویخت: «لله درّ القاتل» (۳)
فرد:

اگر کوه بدخشان لعل گردد به دیدار بدخشانی نیرزد.

(۱). مجلس: «اهل»

(۲). ملی: - «دو»

(۳). عبارتی است عربی، یعنی: «بر خداوند است دادن پاداش نیک به کشنده»؛ مجلس: «القاتل»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۵۵

بالجمله محمد امین خواجه در ثانی به ولایت کاشغر شتافت و از جلوس بر مسند ارشاد احترامی تمام یافت. پس از فوت او نوبت به این یوسف خواجه رسید و در اندک زمانی از تأثیرات آسمانی از آن ولایت آواره گردید [و] سال‌ها در ولایت مصر بر مسند ارشاد نشست و به سببی از اسباب از آن ولایت نیز رخت برپست. گاهی در ولایت شهرزور، عبد الرحمن پاشای بابان را فریب می‌داد و زمانی در بغداد با اسعد بیک ولد سلیمان پاشای وزیر حقّه تزویر را سر می‌گشاد. عبد الله پاشا که در آن زمان وزیر بغداد بود، از اندیشه حوادث، یوسف خواجه را گرفته و به دست بالیوز انگریزش داده به صوب هندوستان گسیل نمود. در بندر بمبئی از چنگ پرستاران فرار کرد [و از] آن‌جا به بصره و از بصره به شیراز و از شیراز به دار الخلافه طهران روی آورد.

چون در هنگام عزیمت نواب شاهزاده محمد علی میرزا به شهرزور، اموال خواجه مزبور نیز در میان اموال [۲۱۷] عبد الرحمن پاشا به غارت رفته بود، لهذا همین مطلب را دست‌آویز کرده، با امنای دولت عظمی آم‌دورفت می‌نمود. با حاجی محمد حسین خان مروزی نیز سابقه الفتی داشت و به وساطت او در استرداد اموال خویش همت گماشت. به سبب صدور فرمان ردّ اموال، اکثر شب‌ها در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم به سر می‌برد و با این بنده مدحت گزار راه مصاحبت می‌سپرد. همواره دو حالت غریب مشاهده از وی می‌نمودم و بر مراتب حیرت می‌افزودم: یکی آن‌که غذای او منحصر به چای ختائی بود و بی‌اغراق در یک مجلس بیست پیاله بزرگ چای صرف می‌نمود؛ دیگری آن‌که، با ذکر گلو نفس را حبس می‌کرد و پس از یکساعت صحیح دمی برمی‌آورد. در اسب تازی و شطرنج‌بازی، مهارتی کامل داشت و اکثر اوقات را به صرف این دو کار می‌گماشت. داعیه سلطنتش ازین سجع مهر ظاهر و در فنون تدبیر و تزویر نیز ماهر بود.

سجع مهر:

آی خواجه چون به فردوس برین «۱» شد زین جهان‌جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران

(۱). ملی: - «برین»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۵۶

بالجمله در دار الخلافه طهران با قربان قلیچ خان یموت ترکمان که همواره زمان فتنه‌آرای دشت گرگان بود، در میان ترکمانان یموت و کوکلان شتافت و به سبب حقّه‌بازی‌های صوفیانه، که خارق عادتش نام نهاده بود، در میان آن طایفه بی‌سروپا احترامی تمام یافت.

حافظ:

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه بر «۱» کلاه‌زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد در اندک زمانی حشری آراست و به محاصره قلعه

پسرک، من محال فندرسک برخاست. میرزا علی نقی خان فندرسکی حاکم آن‌جا که داروغه ایل کوکلان ترکمان بود، به دعوت مزورانه خواجه تا کنار دشت شتافت و در عوض خون اودبای خان کوکلان به دست پسران او اجر شهادت یافت. خواجه بلامانعی قلعه پسرک را تصرف نمود و ظهور این معنی بر غرور او افزود. گاهی به حدود ولایت استراباد و غیره تاختن آوردی و به غارت اموال مسلمانان و سفک دماء ایشان مبادرت کردی.

این خبر در باغ دلگشای نگارستان به عرض شاهنشاه زمان رسید و دریای قهر قهرمانی را نوبت تلاطم گردید. به نواب محمد والی میرزا والی مملکت خراسان مقرر آمد که با خوانین خراسان از راه جاجرم به قتل و اسیر ترکمانان کوکلان پردازد و به نواب محمد قلی میرزای ملک‌آرای دارالمرز طبرستان اشارت رفت که از راه استراباد، طایفه یموت را زیروزبر سازد. ابراهیم خان دولوی قاجار با پنج هزار پیاده و سوار [۲۱۸] به حوالی رود گرگان مأمور شد و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و ذو الفقار خان سرکرده جانبازان سمنانی با فوجی از لشکر قیامت اثر به عزیمت چمن کاپوش نامزد آمدند.

پس از انتظام این مهم، موکب با احتشام از روضه نگارستان حرکت و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الاخره، چمن سلطانیه مضرب سرادقات با احترام گردید و نواب محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جاپلق با سپاهی آراسته برحسب احضار به استسعاد حضور شاهنشاه تاجدار در همان روز در رسید.

(۱). مجلس: «در»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۵۷

ذکر اوضاع اتفاقیه در چمن سلطانیه اعم از ورود سفرای اسلامبول و بغداد و فتوحات دشت ترکمان و حرکت به سمت آذربایجان

اسعد پاشا که ولد سلیمان پاشای بزرگ وزیر سابق بغداد است، در آن اوقات از بغداد به میان اعراب منتفج رفته، ایلات اعراب را بر عبد الله پاشای وزیر شورانید و عبد الله پاشا نیز احتشادی کرده و از بغداد بیرون آمده عازم جدال گردیده در حومه میدان مقتول شد و اسعد پاشا به وزارت بغداد، یآوری بخت را مشمول آمد. سر عبد الله پاشا را به دولت علیّه عثمانیه گسیل ساخت و خلعت ایالت از آن دولت یافته به کار وزارت پرداخت.

چون سلیمان پاشای پدرش با این دولت سابقه ارادت داشت، لهذا رجب «۱» آغانامی را با عریضه و پیشکشی ضراعت‌آمیز به دربار دولت سنیّه برگماشت. نصر الله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه ولد میرزا اسد الله مستوفی، که ذکرش در داستان اللهیار خان قلیچی مذکور شد، با خلعتی آفتاب طلعت و ساخت «۲» و ستامی «۳» مکمل به جواهر پر قیمت به مرافقت رجب آغا «۴» از چمن سلطانیه به صوب بغداد مأمور و اسعد پاشا از ظهور این موهبت عظمی به غایت مسرور شد.

جلال الدین افندی نام ایلچی دولت علیّه عثمانی از راه بغداد وارد آستان عدالت مبانی [شد] و در روز پنجشنبه هجدهم شهر ربیع الثانی، شرفیاب حضور حضرت صاحبقرانی و مورد تفقیدات جنانی و زبانی گردید. این جلال الدین افندی برخلاف سید عبد الوهاب افندی ایلچی سابق، که مردی سلیم و در دار السلطنه تبریز ساکن و مقیم بود، بی‌نهایت جسور و به غایت بی‌باک و غیور می‌نمود. سخنان درشت و ناملایم بر زبان راندی و هریک از امنای دولت قاهره را در حین مکالمات به اسم خواندی. خلاصه مطلب او، یکی تعین سپاه به اطراف بغداد و اعانت عبد الرحمن پاشای ضلالت بنیاد و دیگری استرداد اموال منهوبه اهالی عراق عرب از تصرف سپاه ظفر نهاده بود. چون

(۱). ملی: «برحسب»

(۲). ساخت: یراق و بندوبار زین اسب

(۳). ستام: یراق و ساخت

(۴). ملی: «آقا»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۵۸

گفتگوی این فقرات بدون حضور سید عبد الوهاب افندی به جایی منجر نمی شد و مشار الیه در تبریز بود، لهذا جلال الدین افندی را نیز با جناب میرزا بزرگ قائم مقام روانه تبریز داشتند که در اوقات نزول موکب اجلال به چمن اوجان، سفیرین مزبورین به چمن مزبور شرفیاب حضور خلافت دستور و به سعی امینان دولت قاهره رفع اختلافات مذکور گردیده به ایاب مأمور شوند. [۲۱۹]

خلاصه در روز پنجشنبه نهم شهر رجب المرجب، ممش خان ولد امیر گونه خان کرد زعفرانلو از جانب نواب محمد ولی میرزای والی مملکت خراسان با یک هزار و پانصد نفر اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیز، سر از آن گروه بی ایمان وارد اردوی کیوان شأن و ظهور این لطیفه غیبی موجب سرور خاطر پیر و جوان شد. تبیین این مقال آن که، نواب شاهزاده برحسب امر صاحبقران آزاده با لشکری زیاده از ارض اقدس حرکت و به صوب دشت ترکمان روان و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و «۱» ذو الفقار خان دامغانی نیز به حکم اعلی در محال سندر و چندر به اردوی شاهزاده ملحق و به جانب آن دشت بی پایان آمدند. خواجه کاشغری که آن بلاهای ناگهان را دید، چنان گریخت که گفتی او را نامی نبوده و در آن دشت گامی نپیموده است.

مدّت هشت شبانروز، سپاه خراسانی و عراقی را دست به نهب اموال و قتل رجال و اسر عیال ترکمانان کوکلان دراز بود و باب بلایی چنان بر روی ساکنین آن سامان باز.

پس از آن که وادی از وجود آن غولان تهی و رشته عمرشان روی در کوتاهی آورد، نواب شاهزاده به رجعت ارض اقدس عزیمت فرمود و روؤس و اسرای مزبوره را به اردوی شاهنشاهی گسیل نمود. شاهنشاه صاحبقران در ازاء آن فتح نمایان، یک قبضه شمشیر جواهرنشان به جهت زیب کمر نواب شاهزاده عنایت و خلائع آفتاب شعاع و کمر خنجرهای مرصع به هریک از خوانین خراسان مرحمت و مصحوب «۲» علی مراد بیگ افغان غلام پیشخدمت جرّاح باشی روانه آن ناحیت داشت و به عزم حدود آذربایجان و دفع روسیه بی ایمان، رایت عزیمت برافراشت.

اولا، نواب محمد تقی میرزا با امیر جان نثار یوسف خان سپهدار و سواره باجلان و

(۱). ملی: «و»

(۲). هم صحبت شدن، رفیق و همراه.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۵۹

پیاده بختیاری، در روز شنبه چهارم شهر رجب المرجب از راه سرچم و نیک پی به صوب مقصود پای برگشادند و ثانیاً، نواب محمود میرزا با توپخانه کوه بنا و سواره خواجهوند و عبد الملکی به ریش سفیدی فرج الله خان افشار و ولدش امان الله خان غلام پیشخدمت خاصه، در روز دوشنبه ششم شهر مزبور به آن سامان روی نهادند. پس از آن، نواب شاهزاده آزاده علی خان با امیران نامدار قاجار، مهر علی خان قوئلوی بنی عم و رضا قلی خان و محمد حسن خان دولو و جمعی دیگر از دلیران پرخاشجو در عقب آن دو شاهزاده فرخنده خو، در روز پنجشنبه نهم شهر و مذکور به عزیمت آن حدود به راه افتادند. موکب فیروز اعلی نیز در روز شنبه یازدهم شهر رجب المرجب با سپاهی که از صدمه نعال مراکبشان کره زمین چون گوی سیماب متزلزل بود، از راه ارمغانی عازم چمن اوجان [شدند] و نواب ولیعهد زمان به طرز و آیین سابقه با جمیع توپخانه و سواره و پیاده نظام، شاهنشاه ظفر غلام را استقبالی به سزا نمود و روز دوشنبه بیستم شهر مزبور، عمارت ارم طراوت چمن اوجان از ورود شهریار مسعود سر بر قبه سپهر برین سود. ازین هجوم لشکر،

دل در بر روسیان بداختر آب شد و کشتی وجودشان [۲۲۰] در دریای اضطراب غریق گرداب گردید.

ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به ولایت قفلیس و وقوع «۱» مصالحه روسیه با دولت جاوید انیس

ینارال ردیشچوف سردار روسیه از ورود لشکر جرّار در رکاب شاهنشاه تاجدار آگاه و خبری دیگر نیز او را باعث اضطراب ناگاه گردید که ناپلیون پادشاه فرانسه با دولت روس بر هم زده و بنای خصومت گذاشته به تسخیر اکثری از ولایات روسیه همت گماشته است. از اطراف کار را معیوب دید، لهذا معتمدی نزد سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز فرستاده طالب صلح گردید.

(۱). ملی: «به»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۶۰

الحق ایلچی مزبور خود هم از وفور خیرخواهی کمال اصرار داشت و اوقات شبان‌روزی را در انجام این کار دشوار می‌گماشت. نواب نایب السلطنه از فرط غیرت و حمیت ذاتی تلافی جسارت سال قبل روسیه را بهانه نمود و مکنون ضمیر منیرش آن بود که: امسال از تأیید اقبال بی‌زوال صدمه [ای] به روسیه خورده سال دیگر به تدارک انجام کار مصالحه پردازند. جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم که وزیری سالخورده بود و در دبستان دانایی، آصف بن برخیا و بوذرجمهر بن بختگان را ارشاد می‌نمود، برخلاف این اعتقاد داشت.

بالاخره برحسب امر اعلی، بزم مشاورتی مشحون از امرا و وزرا و ایلچیان دولتین بهتین روم و انگریز و امرا و عقلای دربار دانش‌انگیز آراسته شد و غرض‌های نفسانی از میانه برخاسته، «۱» آخر الامر انجام مصالحه بر مهم مخاصمه، به دلایل مسجل و براهین مدلل رجحان یافت و حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی همشیره‌زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابق، به استدعای سرگور اوزلی بارونت و ینارال ردیشچوف سردار به جهت انجام این کار با تدارکی سزاوار به ولایت قراباغ شتافت. ینارال روسیه نیز به محض اطلاع پای از سر نشناخت و به تدارک حصول این مأمول پرداخت.

در چمن گلستان، من اعمال قراباغ، ملاقات آن‌دو واقع و از وقوع معاهده میمونه، خصومت دو دولت را دافع آمدند. اگرچه در آن سفر حضرت آقا میرزا محمد نائینی منشی خاصه دیوان اعلی به جهت تحریر عهدنامه مبارکه همراه بود، ولی سردار روسیه به ملاحظه بعضی اوضاع، عهدنامه مقرر را به کلک فارسی نویسان گرج‌وار من تحریر نمود. بعد از اتمام عهدنامه و ختم آن به مهر حاجی میرزا ابو الحسن خان و ینارال ردیشچوف، توپ‌های شادیانه انداختند و چند شبان‌روز به کار شادی و عیش پرداختند. صورت عهدنامه مبارکه از قراری است که مرقوم و خوانندگان را قرار این مصالحه میمونه، مشخص و معلوم خواهد شد.

(۱). ملی: «برخواسته»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۶۱

صورت عهدنامه دولتین ایران و روس

اشاره

اعلیحضرت ایمپراطور اعظم ممالک روسیه بالقاب و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران باوصافه، به ملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علّین، که در ماده اهالی و رعایای جانبین دارند، به دفع و رفع امور عداوت و دشمنی، که برعکس رای شوکت آرای ایشان است،

طالب و استقرار مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه موکده را راغب می‌باشند. به عالی‌جاه نیکولای ردیشچوف بالقابه [۲۲۱] اختیار کلی اعطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم، امیر الامراء العظام میرزا ابو الحسن خان باصافه را درین کار مختار بالکل نموده‌اند. حال در معسکر روسیه من محال گلستان متعلقه به ولایات قراباغ یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع جمعیت نموده بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحه مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیار نامه‌جات طرفین، قیود و فصول شروط مرقومه ذیل را الی ابد مقبول و مستصوب و استمرار می‌داریم.

فصل اول:

بعد ازین، امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا به حال در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بود، به موجب این عهدنامه، الی ابد متروک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی و وفاق شدید فی مابین اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاهی و وراثت «۱» و ولیعهدان عظام، میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و مسلوک «۲» خواهد بود.

فصل دوم:

چون پیشتر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین، قبول رضا در بین دولتین علیتین شده است که مراتب مصالحه در بنای «اوسطا طوسکوه اوپزیر ندیم «۳»» باشد، یعنی

(۱). مجلس: «وزارت»

(۲). ملی: «سلوک»

(۳). تلفظ این واژه به زبان روسی «اسطاطسکو اوپر ندیم» به معنای حفظ وضع موجود است.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۶۲

طرفین در هر موضع و جایی که الی قرار داد مصالحه «۱» الحاله بوده است، از آن قرار باقی و تمامی اولکاء ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هریک از دولتین بوده، کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند، لهذا در بین دولتین علیتین اروسیه و ایران، به موجب خط مرقومه ذیل، سنور «۲» و سرحدات، مستقر و تعیین گردیده [است]:

از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط درست از راه صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آنجا، خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده. بعد از آن حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدینلو تا مکان ایشک میدان مشخص و مفصل می‌سازد و از ایشک میدان نیز تا بالای سر کوه‌های طرف راست طرق و رودخانه‌های حمزه چمن و از سر کوه‌های پنبک الی گوشه محال شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه برف آلداکوز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه آریاچای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص می‌گردد و چون ولایت خان‌نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست‌به‌دست افتاده، لهذا به جهت زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلح‌نامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان ماموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر [۲۲۲] و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین، تفصیلاً تحریر و تمیز و تشخیص می‌سازند، آن نیز

معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلح‌نامه درست در تحت تصرّف جانبین باشد معلوم نموده، آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای «اوسطاطو سکوه اوپریز ندیم» مستقر و متعین ساخته هریک از طرفین آنچه در تصرف دارد، بر سر آن باقی خواهد ماند. و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد، معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هریک طرف، موافق اوسطاطو سکوه اوپریز ندیم، رضا خواهد داد.

(۱). ملی: «مصباحه»

(۲). احتمالا منظور مولف از واژه «سنور» همان «ثغور» است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۶۳

فصل سیم:

اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفایی که به اعلیحضرت ایمپراطور ممالک اروسیه دارند، با این صلح‌نامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایت قراباغ و گنجه که الآن مسمی به ایلی سابط بول [است] و اولکاء خوانین نشین شگی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایات طالش را با خاکی که الآن در تحت تصرّف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و اچوقباش و کورونه «۱» و منکریل و آبخاز و تمامی الکاء «۲» و اراضی که در میانه قفقازلیند «۳» و سرحدات معینه الحاله بوده و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازلیند الی کنار دریای خزر متصل است، مخصوص و متعلق دولت ایمپریه اروسیه می‌دانند.

فصل چهارم:

اعلیحضرت ایمپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود به اعلیحضرت شاهنشاه ایران و به جهت اثبات این معنی بنابر همجواریت «۴»، طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران، مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند، مضایقه ننمایند تا از خارج نتواند کسی دخل و تصرّف در مملکت، ایران نماید و به امداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فی مابین شاهزادگان «۵» مناقشتی رخ نماید، دولت علیه اروس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم:

کشتی‌های دولت روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردد می‌نمایند، به دستور سابق مآذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها شود و کشتی‌های جانب ایران هم به دستور سابق [۲۲۳] مآذون خواهند بود که برای معامله

(۱). ملی: «لوند»

(۲). زمین و بوم، قسمتی از ایالت، ناحیه

(۳). ملی: «لینه»

(۴). ملی: «هموارمیت»

(۵). ملی: «شاهزاده گان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۶۴

روانه سواحل اروسیه شده به همین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی، از جانب اروسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتی‌های عسکریه جنگی اروسیه، به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی‌های جنگی دولت اروسیه با علم در دریای خزر بودند «۱»، حال نیز محض دوستی اذن داده می‌شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولت‌های دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد.

فصل ششم:

تمامی اسرایی که در جنگ گاه گرفتار، یا آن که از اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان «۲» و هر مذهب دیگر می‌باشند، می‌باید الی وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن «۳» درین عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردید و هریک از جانبین خرج و احتیاج به اسرای مزبور داده به قراکلیسا رسانند و وکلاء سرحدات طرفین به موجب پیشتر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها به جای معین به یکدیگر می‌نمایند، اسرای جانبین را باز یافت و حاصل خواهند کرد و آنانی که به سبب تقصیر یا به خواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند اذن به آن کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند، داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت نمایند و هریک از هر قومی، چه از اسرا چه فراری که نخواستند بیایند، کسی را به او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان داده خواهد شد.

فصل هفتم:

علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالا، رای اعلیحضرت ایمپراطور ممالک اروسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که، ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مامور و روانه دار السلطنه جانبین می‌شوند، بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و برداشت و مسجل «۴» نمایند و به دستور سابق و کلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین مورد مراعات تعین و تمکین گردیده، زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت. ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده به

(۱). ملی: «بوده‌اند»

(۲). کریستیان: مسیحیان؛ ملی و مجلس: «کریستیان»

(۳). ملی: «خطگزاری»

(۴). ملی و مجلس: «محبت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۶۵

احوال ایشان به هیچ گونه زحمت نرسیده، بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد، به موجب عرض و اظهار و کلای رعایای مزبور رضایی به ستمدیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم:

در باب آمدوشد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علّیتین اذن داده می‌شود که هر کس از اهالی تجّار بخصوص ثبوت این که درست رعایا و ارباب معاملات متعلقه دولت علیّه اروسیه و یا تجّار متعلقه دولت بهیّه ایران می‌باشند، از دولت خود یا از سرحدّداران جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند، از طریق بحر و برّ به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد، متوقف گشته به امور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند. آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک [۲۲۴] اروسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک اروسیه برند، تنخواه به عوض بیع رسانیده و یا معاوضه به مال و اشیاء دیگر نمایند. اگر در میانه ارباب معاملات طرفین، بخصوص طلب و غیره، شکوه و ادعایی باشد، به موجب عادت مألوفه، به نزد وکلاء طرفین، یا اگر وکیل نباشد، به نزد حاکم آن جا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را تحقیق و معلوم کرده خود، یا به معرفت دیگران، قطع و فصل کار را خواسته نگذارند که تعرض و زحمتی به ارباب معاملات عاید و واصل شود. ارباب تجّار طرف ممالک اروسیه که وارد ممالک ایران می‌شوند، مأذون خواهند بود که اگر خواهند با اموال و تنخواه خودشان به جانب ممالک پادشاهانه دیگر که دوست ایران باشند، بروند، طرف دولت ایران بلامضایقه تذکرات راه به ایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز در ماده اهالی تجّار دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه به جانب سایر ممالک پادشاهانه که دوست اروسیه باشند، می‌روند، معمول خواهد شد.

وقتی که یکی از رعایای دولت اروسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شده، اموال و املاک او در ایران بماند، چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه دولت است، لهذا می‌باید اموال مفوت به موجب قبض الوصول شرعی ردّ و تسلیم بازماندگان اقوام مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند؛ چنانچه این معنی در میان ممالک اروسیه و نیز در ممالک پادشاهانه دیگر دستور و عادت بوده،

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۶۶

متعلّق به هر دولت بوده باشد، مضایقه نمی‌نمایند.

فصل نهم:

باج و گمرک اموال تجّار طرف دولت اروسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند، از یک تومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آن جا با اموال مذکور به هر ولایت ایران که بروند، چیزی مطالبه نگردد و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند، آن قدر زیاده به عنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجّار روسیه با شر و شلتاق مطالبه نشود و به همین نحو در یک بلده باج و گمرک تجّار ایران که به بنادر و بلاد ممالک اروسیه می‌برند یا بیرون می‌آورند، به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم:

بعد از نقل اموال تجّار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدّات طرفین، اذن و اختیار به ارباب تجّار و معاملات طرفین داده شد که اموال و تنخواه خودشان را داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده، دیگر از امنای گمرک، از مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند، زیرا که بر ذمه امنای گمرک و مستاجرین لازم آن است که ملاحظه نمایند که معطلی و تاخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته، باج خزانه را از بایع یا از مبیع [به] هر نحو در میانه خودشان سازش می‌نمایند، حاصل و باز یافت نمایند.

فصل یازدهم:

از تصدیق و خط گذاشتن در این شروط نامچه به وکلای مختار دولتین بلا [۲۲۵] تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمزّه ترک و قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهند کرد. این شروط نامه الحاله که به خصوص استدامت مصالحه دایمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان «۱» خط فارسی مرقوم و محرّر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالا تصدیق و مهر مختوم گردیده مبادله به یکدیگر شده است، می‌باید از طرف اعلیحضرت ایمپراطور روسیه و از

(۱). ملّی: «ترکمان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۶۷

جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد.

چون این صلح نامچه مشروحه مصدقه می‌باید از هردو دولت پایدار به وکلای مختار برسد، لهذا از دولتین علّیتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد، تحریر فی معسکر اروسیه در [کنار] رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایات قرا باغ به تاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه یک هزار و دویست و بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدمیر «۱» سنه یک هزار و هشتصد و سیزده عیسوی، نوشته جداگانه مزوّرانه که سردار روسیه از جانب خود نوشته و خط هشته، به ایلچی دولت عظمی سپرده است.

سپارتنی اکد «۲»

چون میان وکلای دو دولت نامدار عهدنامه [ای] قرار یافته، بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد، سفرا آمدوشد نمایند، لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد به دولت بهیّه روس می‌رود، مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رای «۳» حضرت ایمپراطور اعظم عرض و اظهار سازد و سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید. به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم. به تاریخ سیزدهم ماه اکدمیر.

بالجمله میرزا ابو الحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه، عزیمت رکاب ظفر مآب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در ورود [به] دار الخلافه شرفیاب رکاب مستطاب مظفر شد.

ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی به آن مرزوبوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم

بعد از انجام و اتمام کار مصالحه مبارکه، کارکنان دولت قاهره را فراغت دست داد. برحسب امر اعلی مقرر آمد که، کار سفرای دولت را به تحقیق رسیده همه را

(۱). اکتبر.

(۲) "سپاردنی الک" پسوند نام خانوادگی ژنرال نیکولای ردیشخوف است.

(۳). مجلس: «برای»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۶۸

مقضى المرام روانه گردانیده باشند. یسینچی «۱» زاده سید عبد الوهاب و جلال الدین افندی ایلچیان روم که در درگاه ابد ملزوم حاضر بودند، دو سه شبانروز بزم مشاوره آراسته و خلاف‌ها از میانه برخاسته «۲» شد. مطالب سفرای روم، یکی استرداد اموال منهوبه عراق عرب بود که اموال منهوبه زوار عجم از دستبرد اعراب ضلالت توام جواب این مطلب را به واجبی ادا می‌نمود؛ دیگری موقوفی

کاوش به عراق عرب و ترک حمایت جماعت بابان بود که جواب به این سیاق داده شد که چون ایلات بابان «۳» را بیلامیشی «۴» در حدود ولایات کردستان [۲۲۶] و ایلات بابان کردستان را «۵» نیز قشلامیشی «۶» در حدود ولایت بابان است، اولاً باید تعیین والی شهرزور به اطلاع امینان دولت جاوید دستور باشد و ثانیاً وزرای بغداد هرگاه بخواهند تعرضی به پاشایان بابان برسانند، پاشایان از توسل به این دولت قاهره ناگزیرند و حمایت ایشان از جمله ملزومات این شوکت مروت تأثیر. کاوش در خاک بغداد هم به سبب «۷» کاوش وزراء در شهرزور است و راهی دیگر ندارد.

چون در دفعه اخیر که نواب شاهزاده گردون سریر محمد علی میرزا، به تدمیر عبد الله پاشای وزیر مأمور گردید و عبد الرحمن پاشا را بر مسند ایالت ولایات بابان نشاند، عبد الرحمن به جز پیشکشی که نقد داد، حجت ده هزار تومان نیز به کارگزاران نواب اشرف سپرد که همه ساله به صیغه مالیات، کارسازی نماید و حجت مزبور در نزد مولف این صحیفه ثبت و ضبط بود. عمده مطلب سفرا این فقره بود که عاقبت کار آن را در دولت‌داری درست نمی‌دیدند. امنای دولت قاهره نیز مرخصی ایشان را بی‌نیل مرام نمی‌پسندیدند، لهذا آن همه گفتگو را به رد کردن حجت مزبور مصالحه کرده سفیرین مزبورین بعد از شرفیابی حضور مرحمت دستور و ظهور تفقادات نامحصور مرخص و حضرت میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی که قبل ازین سفیر دولت فرانسه بود، به جهت طی این مقالات با نامه دوستی علامات به سفارت روم نامزد و به اتفاق آن دو سفیر روانه نزد سلطان محمود خان خداوندگار آن مملکت ارم نظیر شد. در خلال این

(۱). یسین چی‌زاده، مولف یاسین چی‌زاده عبد الوهاب افندی فرستاده عثمانی است (مستفاد از اکسیر التواریخ)؛ ملی: «بسنجی‌زاده»؛

مجلس: «یسنجی‌زاده»

(۲). ملی: «برخواسته»

(۳). ملی: «بابان»

(۴). بیلاق

(۵). مجلس: «را»

(۶). قشلاق

(۷). ملی: «کاوش در خاک بغداد هم به سبب»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۶۹

احوال، خبر قتل یوسف خواجه کاشغری از قز طالع داور ایوان دادپروری رسید و موجب بهجت و سرور خاطر عارف و عامی گردید. تبیین این مقال آن‌که خواجه مزبور تا نواب محمد ولی میرزا در دشت گرگان مشغول تاخت‌وتاز بود، دست‌وپایی نمی‌توانست نمود. چون نواب معزی الیه به ارض اقدس همت بر بست «۱»، خواجه مزبور چون موش دزد از سوراخی که خزیده بود بیرون جست و از عزیمت استراباد و مقابله با نواب محمد قلی میرزای ملک‌آرای طبرستانات و قشون رکابی بر توسن تعجیل برنشست [و] جمعیتی وافر از ترکمانیه یموت و کولان فراهم آورد و به عزم تسخیر ولایت استراباد به آیینی کامل حرکت کرد. نواب ملک‌آرا که در استراباد توقف داشت، با جمعیت خود بیرون آمد و روی به صوب گرگان گذاشت و ابراهیم خان قاجار دولو را با قشون ابواب جمعی او به آن طرف رود گرگان برگماشت.

یوسف خواجه در یوم پانزدهم شهر رمضان المبارک معادل بیست هزار از جماعت بدعاقبت ترکمانیه را برداشته در برابر جنود مسعود صف‌آرای شد. [۲۲۷] خود همه‌جا در پیش روی آن جنود شیطانی تا مرفق آستین جامه را بالا زده و نیزه خطی به دست گرفته پیشتر از همه اسب انداخت و سپاه آن طرف را از پیش برداشته تا لب رود گرگان تاخت. اکثری از قشون رکابی خود را در

آب ریختند و ترکمانیه بی‌پروا در آن گیرودار هنگامه‌ها انگیختند. ناگاه شخصی از آحاد دسته گرایلی خواجه را در کنار رودخانه دیده بشناخت و جسم مردودش را «۲» هدف مهره آتشین تفنگ ساخت. از قوت طالع خسروی، خواجه از اسب درغلطید و بر سر نعش او هنگامه غریب «۳» ظاهر گردید.

چون پادشاه بدخشان به تلافی خون پدرش سلطان شاه سر خواجه را به مبلغی زر سرخ از ترکمانان خریدار بود، لهذا در آن حالت ترکمانان غنیمت شمرده بر سر نعش خواجه جمعیت نموده باهم مخاصمات کردند و پس از قتل وافر از آن جمعیت متکثر سر «۴» منحوس او را گرفته از میان بیرون بردند و قشون رکابی نعش پلید او را لگدکوب ختلیان باد پیما کرده انگشتی او را با کارد کمرش گرفته نزد ملک آرا آوردند.

نواب معزی الیه، نشان‌های مزبور را به اردوی ظفر گنجور گسیل ساخت و به تاریخ ذوالقرنین متن ۳۶۹ ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی به آن مرزوبوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم ص: ۳۶۷

(۱). مجلس: «همت بست»

(۲). ملی: «را»

(۳). ملی: «عرب»

(۴). ملی: «سر»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۷۰

عرض فقرات معلومه پرداخت. از یک طرف بهجت مصالحه با دولت روس از یک طرف شادی قتل خواجه منحوس خلاصه، ایام ملالت سر و شاهد مسرت از در به درآمد، غافل که هر نویسی را نیشی است و هر مسرتی را تشویشی. کار صفحات آذربایجان از همت شاهنشاه جهان گذشت و نوبت اختلال امر خراسان گشت.

[مصر]ع:

فلک مشغول کار خویش و ما مشغول کار خود

ذکر وصول خبر مخالفت خوانین خراسان با نواب محمد ولی میرزا در اوجان و حصول خبر مخالفت خوانین با یکدیگر در قزوین و ورود به طهران

نواب محمد ولی میرزا مدت دوازده سال بود که در مملکت خراسان ایالتی به سزا می‌نمود. پادشاهان افغان و اوزبک از شدت باسش پیوسته در اضطراب بودند.

ترکمانان تکه و سالور و سرخس و کولان، به جهت کثرت هیئت همواره در انقلاب. خوانین اتراک و اکراد که از قدیم الایام در آن مملکت فتنه آرا و سلاطین ایران از فتنه آراییی ایشان دایم الاوقات گرفتار رنج و عنا، از خوف شحنه احتسابش در زاویه خمول سر در گریبان بودند و میشی از درویشی و خوشه [ای] از صاحب توشه برخلاف حساب نمی‌ربودند. داد مظلومان را به نفس نفیس دادی و ابواب مواخذت و سیاست بر چهره ظالمان گشادی. احکام شرع مطهر را از فرط خداپرستی و انصاف با رواج نمودی و در اجراء اوامر عرفی، یوما فیوما بر نظم مملکت افزودی، ولی چون در ایام جهالت روزی از اسب درغلطید و آسیبی شدید به مغزش رسید، همواره اوقات امرای بزرگ و خوانین سترگ آن مملکت را به نیش زبان آزار می‌نمود [۲۲۸] و برخلاف رسم حرمت با ایشان رفتار می‌فرمود. در سلام عام، نام‌ها از نوامیس آن طایفه بردی و به عدم «۱» عصمت ناموس هریک را ملامت کردی؛ خاصه نجف قلی «۲» خان شادلو که خواهرش از بانویان حریم حرمت او بود، اوقات واقعه و مواضعه با او را به اقبیح وجهی در ملاء

عام «۳» ذکر می نمود.

(۱). ملی: «ولیدم»

(۲). ملی: «نجفعلی»

(۳). ملی: - «عام»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۷۱

عربیّه:

جراحات السّنان لها التّیام ولا یلتام؟؟؟ ماجرح اللّسان فارسیه:

آنچه زخم زبان «۱» کند با مرد زخم شمشیر جانستان نکند خلاصه، امرا خوانین خراسان درین چند سال از فرط غیرت پیوسته در باطن خیال خلاف داشتند، ولی از بیم صولت قهرمان زمین این حدیث را باهم در میان نمی گذاشتند. چون فتنه اصلاندوز و لنکران در سال قبل و فساد کاشغری درین سال ظاهر گردید [و] خبر مصالحه با دولت روسیه نیز نرسید، در همان صحرای گرگان به جرأت اسحق خان سردار «۲» قرایی با یکدیگر هم سوگند شدند که نواب شاهزاده را در عرض راه گرفته مملکت را فی مابین خود قسمت نمایند و لوای خودسری بگشایند و هریک «۳» در محال متعلّقه به خویش، به فراغت و بی تشویش بیاسایند. در ولایات بزونجرد «۴» و خوشان و سایر محال عرض راه، ابراز این معنی را «۵» نتوانستند و هریک به دست آویزی از خدمت اشرف مرخص گشتند و همت بر مخالفت بسته از رسم مخالفت گذشتند.

اسحق خان قرایی نیز از منزل بابا قدرت اذن مرخصی خانه یافت و با یک جهان تزویر و طغیان به تربت حیدریّه شتافت «۶» خوانین اکراد دست از جان شستند و «۷» در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم، ایلچیان نواب شاهزاده را که در محل چناران بود، تاخت کرده و با جمعیت وافر روی به ارض اقدس آورده در حوالی شهر کمر «۸» به نهب و غارت بستند «۹» نواب «۱۰» اشرف که در ارض فیض قرین توقف داشت، اسحق خان قرایی را بی خبر ازین کار می پنداشت، فوراً مسرعی سریع به طلب او فرستاده و مشار الیه بعد از اطلاع، از فرط حيله و تزویر دست افسوس و تشویر بر سر زده با جمعیتی وافر روی به آن دیار نهاد. روز ورود او به حوالی شهر که یوم یکشنبه یازدهم

(۱). ملی: «لسان»

(۲). ملی: «سپه دار»

(۳). ملی: + «را»

(۴). بجنورد

(۵). ملی: - «را»

(۶). ملی: «به تربت حیدر بشتافت»

(۷). ملی: - «و»

(۸). ملی: - «کمر»

(۹). ملی: «گشتند»

(۱۰). ملی: «ذات»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۷۲

شهر صیام بود، نواب شاهزاده غافل از مقصود و اراده، محمد خان قاجار نایب خراسان را با میرزا رضا قلی نوایی وزیر به استقبال آن پیر گرگ پر تزویر مامور ساخت و آن نمک به حرام به سبب کسر صولت شاهزاده، آن امیر و وزیر را گرفته دربند انداخت. به شاهزاده پیغام داد که مرا از سطوت قهرمان قهر والا- توهّمات کامل در دل است و رفع این توهّمات بی‌شمار و دفع خوانین غدار بدون اختیار قلعه‌جات ارک و شهر کاری مشکل.

نواب اشرف اجبارا و اضطرا را به این معنی رضا داد و اسحق خان در اوّل وهله «۱» تفنگچیان قرایی را به برج و باروی قلعه‌جات مزبوره برگماشت و پس از آن داخل شهر گردیده در چهارباغ بار اقامت بر زمین گذاشت. نواب اشرف در وثاقی تنگ‌تر از قلب مبارک به حیرانی بنشست و دیده بر شاهراه «۲» حکم تقدیر بست. اسحق خان، سایر خوانین را که عبارت از رضا قلی خان کرد زعفرانلو ولد امیر گونه خان و نجفقلی خان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلر خان چاپشلو «۳» حاکم دره‌جز و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان باشند، به شهر آورده چون خیال خام خودسری در سر داشت، مجلس کنکاشی مهیا کرد.

جناب میرزا هدایت الله مشهدی خلع مرحوم میرزا محمد مهدی شهید ثالث که از حاضرین آن انجمن و در طغیان [۲۲۹] آن پیر گرگ قرایی همواره رای‌زن بود، به خوانین مزبوره به این آیین خطاب نمود که مخالفت سلاطین با تاج و نگین، کاری است به غایت بزرگ، خاصه با چنین شاهنشایی کشورستان، مخاصمه و مجادله، مهمی است بی‌نهایت سترگ. الحمد لله دامان دولت وسیع است و هر مرزی از ممالک ایران در تحت اختیار ملک‌زاده [ای] منیع فرداست که از اطراف ممالک لشکرهای وافر چون دریاهاى مواج به حرکت آیند و امکنه و اهالی این مملکت را مانند خس و خاشاک از جای بریایند.

تا زمام اختیار این ملک در قبضه اقتدار یک نفر امیر کار گزار نباشد، خودداری در برابر قشون شهریاری ممکن نیست. اکنون آن که را درین کار سزاوار دانید، کیست؟

خوانین غافل از حقیقت مدعا از راه تعارف اظهار نمودند که: امروز سردار «۴» قرایی به سبب کثرت سنّ و دانایی از همگی بزرگتر و جمیع ما را به منزله پدر عالی گهر است؛

(۱). ملی: - «وهله»

(۲). ملی: «شاهزاده»

(۳). ملی: «پشلو»

(۴). ملی: «سپه‌دار»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۷۳

صلاح و صوابدید او را به جان و دل مطیع و منقادیم و رقبه هریک بسته به رقبه انقیاد.

جناب میرزا ازین حرف مطمئن گشته گفت که: در مراتب ملک‌داری، هریک از مهتر و کهتر را تکلیفی است جداگانه و مهتری و کهتری را هزار نشانه. نشانه مهتری بر مسند عزت نشستن است و لازم کهتری به پای ایستادن و کمر خدمت بستن. اگر درین قول صادق هستید، بسم الله! کلاً برخاسته «۱» در پیشگاه ایوان سردار «۲» صف‌آرای شوید.

چون اسحق خان در میان امرای خراسان‌زادگی نداشت و در بدایت کار به حيله و تزویر نام خود را سردار و امیر گذاشت، لهذا جمیع خوانین از گفتگوی جناب میرزا دل‌آزرده گشته از مجلس طرحا برخاستند و دامن‌ها بر این «۳» داستان افشاندند و فی الفور از شهر بیرون رفته در اتفاق با یکدیگر هنگامه‌ها آراستند.

اسحق خان کار را نه بر وفق مرام دید و از مخالفت کل خوانین با خویش می‌اندیشید، بنابراین از رفتار گذشته پشیمان شد و پیش‌دستی به کار خدمت شاهزاده را مایه ثبات جان یافته در روز جمعه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک به خدمت اشرف

شتافت و اشک‌های ملحدانه از دیده جاری کرده چندین دفعه زمین ادب را بوسه داده از کار مخالفت ظاهری فراغت یافت. در روز عید فطر نَوَاب والا را مجدداً بر مسند ایالت نشانید و کوس شادمانی را بلند آوا گردانید. چون ازین تردستی‌ها مجدداً آبی به روی کار آورد، لهذا به جهت اثبات خیانت خوانین و اظهار خدمت خویش، مسرعان سریع السیر به دربار معدلت‌مدار گسیل کرد و پس از آن میرزا شمس الدین تفرشی «۴» الاصل خراسان مسکن معتمد او که در مراحل شطینت و فساد «۵» شریک بزرگ آن پیر گرگ قساوت «۶» بنیاد بود، به سبب اشتباه کاری به درگاه فلک جاه روی آورد.

بالجمله خبر اوّل، که عبارت از مخالفت خوانین با نَوَاب شاهزاده فلک تمکین است، روز نوزدهم شهر رمضان المبارک در چمن اوجان به عرض «۷» دارای زمان رسید و شاهنشاه آگاه بنا بر ملاحظات ملوکانه همان روز این خبر را در سلام عام ظاهر گردانید. نَوَاب ولیعهد زمان با سپاه و نظام آذربایجان داوطلب خدمت خراسان شد و حضرت

(۱). ملی: «برخواسته»

(۲). ملی: «سپه‌دار»

(۳). مجلس: «آن»

(۴). مجلس: «نام»

(۵). ملی: «شطیب و فساد»

(۶). ملی: «قسارب»

(۷). ملی: «به عرض»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۷۴

اعلیٰ عذر مخالفت خوانین را عنقریب با یکدیگر رطب اللسان.

چون دیگر در آن صفحات کاری که سزاوار توقف باشد نبود، لهذا در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال المکرم آیات ظفر آیات از آن چمن فیروزی علامات شقّه «۱» گشا و در روز ورود به دار السلطنه قزوین، خبر ثانی [۲۳۰] که عبارت از مخالفت خوانین با یکدیگر و تمکین نَوَاب شاهزاده فلک تمکین مجدداً بر مسند ایالت آن کشور باشد، نقاب از رخ برگشود و چند روز موبک فیروزی کوکب در قلعه مبارکه سلیمانیّه «۲» از زحمت راه آرام یافت و شب یکشنبه نهم شهر ذیحجه الحرام از ورود خسرو بهرام غلام خیول ملالت و کدورت روی از کاشانه خاطر «۳» اهالی دار الخلافه برتافت.

میرزا شمس الدین معتمد اسحق خان قرائی را که در منزل قشلاق شرفیاب در گاه عرش مساق شده بود، در عرض راه سلیمانیّه و دار الخلافه طهران عارضه دست داد و در میان صحرا در حالت احتضار بیفتاد. جناب میرزا محمد شفیع در سر راه بر سر او رسید و از اسب پیاده گشته «۴» به دلجویی او کوشید. در آن حالت اقرار کرد که «۵» دو خیانت از من سر زد و از نحوست آن دو خیانت، قاصد مرگم حلقه بر در زد: یکی خیانت با ولی نعمت جهانیان یعنی شاهنشاه جهان، که خود قرآن برداشته یکان‌یکان خوانین خراسان را بر مخالفت با دولت ابد بنیان و موافقت با اسحق خان قسم دادم؛ دیگری خیانت با فلانی که مولف این روزنامه‌چه منظورش بود.

به تبیین این مقال آن‌که، میرزا باقری ترشیزی منشی خراسان با حقیر خصوصیت کامل داشت. قبل از وقوع مصالحه با روسیه، کاغذی از مشار الیه در چمن اوجان آذربایجان به حقیر رسید. جوابی که به او نگاشتم، وقایع گفتگوی مصالحه و تعویق در آن را «۶» داد اعلام داشتم. میرزا شمس الدین به جناب «۷» صدارت گفته بود که این شرح کاغذ فلانی که امر مصالحه نگذاشته، بیشتر موجب جرأت خوانین در مخالفت شد. صدر جلیل‌القدر از روی نصیحت حقیر را متنبّه «۸» ساخت و به کتمان این راز پرداخت.

شاهنشاه آگاه در سلام عام بلفظ معجز نظام فرمود که نصف فساد خراسان به

(۱). ملی: «سفر»

(۲). ملی: «سلیمانید»

(۳). ملی: «خواطر»

(۴). ملی: «گشت»

(۵). ملی: «که»

(۶). ملی: «داد»

(۷). ملی: «خیانت»

(۸). ملی: «تنبيه»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۷۵

سبب فقدان این روباه پردستان برطرف شد و نتایج خیالات سردار قرایی را در کار مخالفت هنگام تلف آمد.

ذکر آمدن محمد رحیم خان اوزبک والی خوارزم به دعوت خوانین خراسان و آمدن برخی از خوانین به دار الخلافه طهران

این رحیم خان، الترز خان پسر عوض ایناق پسر محمد امین ایناق را برادر است و برحسب تقدیر خوارزمیان را سرور. اصل ایشان از «۱» اوزبکان دشت قبچاق و پدران آنها در خوارزم ایناق بوده‌اند که عبارت از بیگزاده است. در کیفیت احوال ولایت بخارا ذکر شد که خان چنگیزی را از میان برداشته خود مباشر کار سلطنت شدند. الترز پسر عوض ایناق نیز همین سنت را پیش گرفته، در خوارزم فرمانروا گردید. بعد از فوت او رحیم خان برادرش بر صدر مسند خاتیت جای گزید.

چون خوانین بدعاقبت خراسان مباشر کاری بزرگ شدند، خواستند پای دیگری را نیز به میان آورده شاید خود را به این وسیله ازین غرقاب به کناری کشند. خان بینوا را به لطایف الحیل در عین شدت زمستان با تدارکی شایان از خوارزم به دره‌جز آوردند و خود در خانه‌های خراب نشسته او را تکلیف به تاخت ارض اقدس کردند. خان مزبور مراتب به ملعت و شیطان خیالی ایشان را دریافت و به تاخت قلعه [ای] از ولایت دره‌جز اکتفا کرده روی از آن سامان برتافت. بعد از ورود به خیوه که پایتخت خوانین خوارزم است، ملک علی «۲» نامی از معتمدین «۳» خود را با عریضه [ای] معذرت آیین مشعر بر را اظهار افساد خوانین شرارت قرین به دربار عدالت ضمین گسیل ساخت و از روی کمال ضراعت به عذر [۲۳۱] این جسارت پرداخت. جوابی مطابق سؤال به او داده شد و فرستاده مزبور با نیل مرام مراجعت را آماده آمد.

در خلال «۴» این احوال حسین علی خان قرایی ولد اسحق خان که قبل از وزارت

(۱). ملی: «از»

(۲). ملی: «ملک عالی را نامی را»

(۳). ملی: «معتبرین»

(۴). ملی: «خلال»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۷۶

میرزا رضا قلی نوایی در سرکار والی ولایات خراسان وزیر بود، وارد درگاه جهان پناه و در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم آرامگاه یافت. مطلب او دو چیز بود: یکی اثبات خیانت سایر خوانین و رفع خیانت از پدر خویش و دیگری بردن سپاه به

جهت تنبیه خوانین خیانت‌کیش. در زمستان این سال در دار الخلافه طهران توقف کرد تا از قراری که - انشاء الله تعالی - ذکر خواهد شد، سپاهی جرّار از رکاب ظفر شعار برداشته روی به ارض اقدس آورد.

امیر حسن خان عرب زنگویی حاکم طبس که مردی خدمت‌گزار [بود] و مخالفت خوانین بدآیین، خلاف طبیعت آن صداقت شعار بود، در همان اوقات علی نقی خان ولد خویش را با عریضه و پیشکش ارادت کیش به دربار خاقانی گسیل ساخت و به اظهار مخالفت صادقانه پرداخت.

ذکر وقایع واقع در دار الخلافه طهران اعم از تفویض استیفای ممالک به جناب امین الدوله عبد الله خان و ورود فرستادگان اعراب و ادای قروض جناب معتمد الدوله العلیّه میرزا عبد الوهاب

در ابتدای این سال خجسته مآل قبل از حرکت موکب اجلال، جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله به نظم ممالک عراق و فارس مأمور و حضرت عبد الله خان ولد «۱» ارجمندش که بیگلر بیگی اصفهان بود، احضار به حضور معدلت دستور گردید. در هنگامی که «۲» عمارت سلیمانیه کرج محل نزول خاقانی شد، معزی الیه از شرفیابی رکاب فیروزی مآب بهره‌مند و پس از ورود به دار الخلافه طهران، در عوض پدر ارجمند، از منصب وزارت استیفای ممالک سربلند آمد «۳» جناب حاجی محمد حسین خان، نظام الدوله لقب یافت و حضرت عبد الله خان از لقب بلند امین الدوله گی به وادی مفاخرت شتافت.

(۱). ملی: - «ولد»

(۲). ملی: + «که»

(۳). ملی: - «آمد»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۷۷

در همان اوقات، علی رضایی نام از جانب امیر حیدر توره پادشاه مملکت ماوراء النهر وارد درگاه آسمان جاه [شد] و مطلب او را کلک دانا بدین نمط آگاه گردید که:

پادشاهان ممالک توران خود را کلا خلیفه می‌خوانند و سلطان روم را به سبب موحدت مذهب، خلیفه الخلفاء می‌دانند. در مسایل شرعی، فتوی ازو جویند و هر حکمی از جانب او صادر گردد، به همان طریق پوبند. امیر حیدر مذکور فرستاده مزبور را به سبب دو مطلب اسلامبول «۱» گسیل ساخت و چون عبورش از راه ممالک ایران بود، به ترسیل عریضه [ای] صادقانه پرداخت. مطالب وی به پادشاه روم، یکی استفتای خرید و فروش اسرای شیعه و دیگری چند کتاب از احکام فروعیه مشایخ حنفی خواسته بود.

خلاصه فرستاده مزبور به پیشگاه فلک جاه خاقانی مشرف و موازی یکعدد قاب بزرگ به انضمام سرپوش که هردو از یشم و به یک اندازه تراشیده بودند و مکمل به یواقیت رمانی و لعل بدخشانی «۲» گردانیده، با برخی هدایا و تحف از نظر اقدس اشرف گذرانید و از تفصّلات خاطر همایون قرین انواع عزّ و شرف گردید. مهمانداری به همراهی او کرده از راه بغداد روانه روم و مراجعت او با جواب مطالب نامعلوم ماند و هم در آن اوقات دو نفر عرب فصیح اللسان طلیق البیان «۳» با عریضه ارادت ترجمان از جانب یمن [۲۳۲] شرفیاب درگاه مینوون «۴» و مطلب عریضه این که «۵» از تعدیات سعود نامسعود پادشاه نجد شکایت به آستان صاحبقران دشمن شکن آورده بودند. دو سه نفر از اعراب دیگر نیز از جانب سعود نامسعود با تحفی نامعدود که یکی از آن جمله قطعه زمردی ترنجی به اندازه یک کف دست بسیار صاف و روشن و بدون لکه بود وارد و در عریضه انفاذی چنین عرضه داشت که: ازین بعد زوّار «۶» حاج عجم را مقرر شود که به سبب قرب طریق از راه نجد آمدورفت بنمایند که در هر باب رعایت احوال هریک را به واجبی به عمل خواهد آمد.

شیخ علی نامی نیز از جانب حاکم بحرین با چند رشته تسبیح مروارید غلطان و بعضی از نفایس «۷» هندوستان شرفیاب دربار معدلت ارکان و تفصیل مطالب او را کلک

(۱). ملی: تاسلامغول.

(۲). ملی: «بداخشانی»

(۳). سخن‌ور

(۴). ملی: «میبودن»

(۵). ملی: «بعد»

(۶). ملی: «زوار»

(۷). ملی: «نویس»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۷۸

درافشان بدین آیین رطب اللسان است که جماعت اعراب عتوبی ساکن جزایر [خلیج] فارس بعد از قتل نادر شاه افشار بر ولایت بحرین مسلط آمدند و همواره تابعین ایشان که یکی از آن جمله طایفه جواسم ساکن جزیره قشم می‌باشند، بر روی دریا بنای سرقت گذاشته کشتی‌های ایران و هندوستان را به سرقت می‌بردند «۱». بعد از آن که فی مابین دولتین علّیتین ایران و انگریز بنای دوستی و موافقت استوار گردید، به صوابدید اولیای دولت خداداد، چنین قرار داده که کارگزاران هر دو طرف قرین الشرف همت بر استیصال طایفه جواسم، که خاشاک روی دریا گشته، بسته بلکه کشتی ثبات حاکم بحرین را نیز که معاون ایشان است، درهم شکسته باشند. حاکم بحرین خود را غریق بحر اضطراب دید، لهذا متوسل به این دولت جاوید گردید.

بالجمله جواب سفرای یمن و نجد و بحرین به‌طوری که مصلحت دولت عظمی بود، داده و فرامین عربی در جواب عریضه هریک به مسوّد جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب منشی الممالک «۲» اصفهانی المتخلص به نشاط محرّر و آماده و هریک از آن فرستادگان با انعام و خلعت فراوان روی به صوب مقصد نهاده آمدند.

خلاصه در همین سال خجسته فال همتی از شاهنشاه دریانوال نسبت به جناب معتمد الدوله حمیده خصال مبذول افتاد که تاکنون هیچ‌یک از سلاطین فلک تمکین را نسبت به چاکران درگاه دست نداد. تفصیل این اجمال آن‌که، جناب معتمد الدوله معزی الیه از راه مشغولی به کمالات روحانی به هیچ‌وجه توجهی به عالم نفسانی نبود و به جز تقرب به حضرت علیای سلطنت در هیچ امری از امورات دنیوی که عقل معاشش «۳» نامند، اقبال نمی‌نمود. زر و خاک و گوهر خاشاک در نظر همتش یکسان بودی و در تمامت سال اوقات عزیز را صرف مرمت احوال درویشان پریشان می‌نمودی. لوازم خلق را به قوت لا یموتی اگر همه نان جوین و سرکه و انگبین بودی اکتفا کردی و ملزومات دلق را به همان ملبوسات همایون «۴» که در عرض سال به او مرحمت می‌شد «۵» به سر بردی.

(۱). مجلس: «می‌زدند»

(۲). منشی الممالک، وظیفه‌اش تهیه و ارسال اسناد و مدارک مربوط به امور مملکتی به‌طور عموم و ولایات بالاخص که با مهر عالی ممهور گشته بود. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۱۷).

(۳). مجلس: «معاش»

(۴). ملی: «همیون»

(۵). ملی: «می‌رود»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۷۹

مباشَرین و خوان سالاران میرزا را اقطاع و اوضاع از مواجب و مرسوسات او که سالی معادل بیست هزار تومان متجاوز بود، از حدّ درگذشت و در اندک زمانی کار او پریشان گشت. شاهنشاه مرّوت شعار که اکثر اوقات مستفسر احوال آن مشیر بزرگوار بود، وقتی التفات فرمود که جناب میرزا معادل سی هزار تومان مقروض است و قبوض «۱» او در دست طلبکاران مقبوض، دریای همت بی کران به جوش آمد و کوس التفات بی پایان نسبت به او در خروش. مبلغ سی هزار [۲۳۳] تومان زر نقد در عوض قروض جناب میرزا از خزانه عامره مرحمت [فرمود] و این حدیث سامعه افروز هر امت و ناحیت شد.

نام قاآن و حاتم از همت این خسرو سخاوت شیم از صفحه روزگار طی شد و توسن آن همه افسانه‌های پی‌درپی از همت سرشار کی پی آمد.

ذکر عزیمت شاهنشاه دوران به زیارت قم و سیاحت کاشان و مراجعت به طهران و ورود نایب السلطنه از آذربایجان و تعیین اسماعیل خان سردار دامغانی به خراسان

چون شاهنشاه با داد و دین را از مهمّیات ملکی فی الجمله فراغی حاصل «۲» [شد] و دم سردی در آن سال در دار الخلافه شدّتی کامل داشت، لهذا به عزم زیارت بضعه «۳» معصومه احمدی- صلوّاء الله علیها- و قشلاقی در متنزّهات کاشان رایت عزیمت برافراشت و در همین سال در قریه فین، که یکفرسخی کاشان و چشمه‌ای است در آن از صفا مانند آب حیوان، عمارتی ملوکانه قریب به چشمه طرح فرموده صفای عمارات سلاطین صفویه را که هم در آن سرزمین است، یکی بر هزار فزود. بعد از استیفای خط مستوفی در آن مکان دلگشا و فیض زیارت حضرت معصومه- صلوّاء الله علیها- روز یکشنبه هفتم ربیع الاول سنه یکهزار و دوپست و بیست و نه از ورود موکب ظفر لوا، عرصه دار الخلافه را مجدّداً طراوتی بی‌متنا دست داد و نواب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا

(۱). مجلس: «قرض»

(۲). ملی:- «حاصل»

(۳). جگر گوشه، فرزند

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۸۰

در همان اوقات تقبیل عتبه علیه خلافت را از دار السلطنه تبریز پای برگشاد از رهگذر فراغت از زحمت جنگ و فرصت آستان بوسی شهریار با فرهنگ شکرگزاری‌ها به عمل آورد و از کیفیت نظم مملکت آذربایجان و ایمنی رعایای آن سامان حکایت‌ها کرد.

اسماعیل خان سردار دامغانی با فوجی از جنود ظفر مبانّی و ذو الفقار خان سرکرده نظام سمنانی و مطّلب خان ناظم جانباز دامغانی و امان الله خان افشار سرتیپ پیاده بختیاری و سوار. خواجه‌وند و- عبد الملکی از قراری که سابقاً اشاره رفت- به دفع خوانین اتراک و اکراد خراسانی از رکاب فیروز حضرت صاحبقرانی برزده و دامن آمدند و در دوازدهم شهر ربیع الاول روانه آن سامان شدند. حسین قلی خان ولد اسحق خان قرایی که به جهت استدعای تعیین سپاه در درگاه فلک‌جاه متوقف بود، مقضی المرام و شاد کام به آن صوب صواب انجام سبک عنان و فرامین قضا آیین به افتخار خوانین خائن و امین مشعر بر وعده و وعید «۱» و حاکی از بیم و امید از مصدر خلافت صادر و فرمایشات «۲» علیه، آن جیوش بحر خروش را در تدمیر دشمنان دولت قوی ارکان، معین و ناصر آمد.

[مصرأ]ع:

تا چه باشد قرار کار جهان

(۱). ملی: «وعده وعید»

(۲). ملی: «فریشات»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۸۱

فصل چهارم نخستین شکست فتحعلی شاه از روسیه و پیامدهای آن

بخش ۱

بهاریه سال فرخ فال ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یک‌هزار و دویست و بیست و نه هجری و آمدورفت ایلچیان دولت روس و انگریز

هنگامه آرای عرصه خاور، اعنی خورشید انور در این سال خجسته‌فر بعد از انقضای چهار ساعت و پنج دقیقه از روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه یک‌هزار و دویست و بیست و نه مطابق ایت ئیل ترکی از ساحت حوت به خاورزمین حمل، نقل نمود [و] به محض طلوع طلعه رایت خویش جنود نامعدود کواکب را به وادی عدم دلالت فرمود.

باز سفیران گل‌های شکوفه بنای آمدورفت در تختگاه چمن نهادند و ترکان تنگ چشم عنادل به سبب طغیان شحنه خار، به غارت دار المرز گلشن دست برگشادند. زمان دشمنی دی به سرآمد و دیده امیران بهمن و اسپند به حکم خسرو فروردین از نشتر سبزه به درآمد.

نوباوگان سرو و صنوبر هریک از شاهدان گلبن عروسی دربر گرفتند و عندلیبان خنیاگر و قمریان رامشگر تهیت این عیش نشاط‌آور را نواهای مؤالف و مخالف از سر گرفتند. سردار چنار در دار السلطنه گلشن بنای باج نهاد و افغان هزاردستان از سبا یک زرین و سیمین ریاحین الوان به سلطان اردی‌بهشت خراج داد.

باد نوروزی که بر جمعیت ازهارش سر پیشوایی است، در کنایس گلزار خمرهای باده لاله و شقایق را شکست و به فرمان خسرو ربیع از دار الخلافه چمن رخت بر بست.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۸۴

خسرو فیروز اعنی شاهنشاه عدالت آموز به مبارکی روز نوروز بر بالای اورنگ آسمان رنگ و فراز مسند خورشید سنگ به آیین جمشید و جم و فریدون ملک عجم برآمد و شعاع تاج و هاج کیانی و جیقه خورشید تاج خسروانی مهر آسمانی را افسر آمد. مؤلفه:

همایون عید نوروز است و شاهان جهان یکسر نثار عید را بر دوش سردارند و بر کف جان

به درگاه سلاطین سجده گاه داور دنیا به خرگاه خلائق جایگاه خسرو دوران

شه گیتی ستان فتحعلی شاه آن که می‌باشد فلک عزم و زمین حزم و قضا حکم و قدر فرمان بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان، خیال حفظ ثغور اسلام و انتظام مهام ممالک سپهر احتشام خورشیدوار از مطلع خاطر شاهنشاه تاجدار سر برزد و به احضار لشکر انجم حشر فرامین قضا آیین نمونه حکم قدر به اطراف بر و بحر پی سپر آمد. چون در سال قبل که فی مابین دولتین علّیتین ایران و روس عهد موافقت بسته شد، یکی از جمله شروط این بود که ایلچیان طرفین به جهت رسانیدن امضای عهدنامه مبارکه به تختگاه جانبین آمدوشد نمایند و زنگ انگ‌دار سنوات مخالفت را از آیین خاطر امنای حضرتین به صیقل دولتخواهی بزدايند. قرعه سفارت دولت روس به توسط سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز به نام حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی «۱» نیکو افتاد و بر حسب

(۱). میرزا ابو الحسن خان پسر دوم میرزا محمد علی، یکی از منشیان حکومت نادر شاه افشار است. وی در سال ۱۱۹۰ ه. ق. برابر با ۱۷۷۶ میلادی در شیراز متولد شده و در دستگاه پدرش پرورش یافته بود. در شبی که نادر کشته شد، میرزا محمد علی در زندان به سر می‌برد و قرار بود روز بعد به جرم خیانت به نادر، او را زنده در آتش بسوزانند. پس از قتل نادر، میرزا محمد علی هم از مرگ رهایی یافت و در عهد کریم خان نیز در خدمت او می‌زیست تا این که در اواخر سلطنت این پادشاه بدرود حیات گفت. خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی در عقد میرزا محمد علی بود و میرزا ابو الحسن خان دختر حاجی را به زوجیت انتخاب نمود. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت که یکی به عقد محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر فتحعلی شاه درآمد و دیگری همسر حاجی محمد حسین خان امین الدوله صدر اصفهانی شد که در ۱۲۳۴ ه. ق به صدارت

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۸۵

امر اعلی در ابتدای همین سنه میمونه به جهت تدارک کار سفارت و رعایت صله ارحام، به دار العلم شیراز روی نهاد و چون ایلچی دولت انگریز را قرار این بود که قبل از وصول میرزا ابو الحسن خان به پایتخت دولت روس، خود از آن راه عازم و ایمپراطور اعظم را ملاقات نموده در باب انجام مطالب این دولت قاهره گفتگویی به‌سزا نماید و کاری را که خود مباشر بوده از عهده برآید، لهذا از درگاه آسمان جاه استدعای ترخیص نمود و به سبب وفور مراحم ملوکانه دربار او، اذن سفیری چنان دولتخواه، منافی طبع همایون شاهنشاه آگاه بود. بالاخره اصرارش از حدّ درگذشت تا حضرت اعلی به ملاحظه صرفه و صلاح دولت علیه به این معنی راضی گشت، لهذا او را مورد انواع مرحمت و اعزاز فرموده چنان التفاتی دربار او مبذول افتاد که نسبت به هیچ‌یک از سفرای بزرگ در هیچ دولتی به عمل نیامده بود.

جواب نامه پادشاه ذی‌جاه انگریز و ولیعهد آن شوکت با تمیز از جانب اعلی و جواب مراسله بانوی حرم‌سرای آن سلطان ذی‌شان از کلک منشیان عطارد نشان از قول خادمان حرم محترم حضرت صاحبقران تحریر شد و هدایا و تحفی که لایق بود، تسلیم آن سفیر صافی تقریر آمد. اسبان تازی‌نژاد ترکمانی [۲۳۵] با ساخت و ستام مرصع و شال‌های کشمیری و زری‌های اصفهانی مفتول باف مشعشع و ظروف و اوانی طلا که استعمال آن را «۱» به جز ملک‌زادگان معظّم سزا نبود، به انضمام اسبابی دیگر به انعام آن سفیر صداقت سیر عنایت و مشار الیه مستر موریه نام نایب خود را لقب سفارت صغیره

فتحعلی شاه رسید و تا ۱۲۳۹ در همین مقام باقی بود. در ۱۲۱۵ ه. ق که حاجی ابراهیم از صدارت معزول و زندانی شد، همه بستگان او، یا اسیر و مقتول یا کور و متواری شدند. میرزا ابو الحسن خان نیز که حاکم شوشتر بود، اسیر و به طهران آورده شد. شاه قصد قتل او را داشت، ولی با وساطت درباریان از مرگ نجات یافت و به‌صورت تبعید مجبور به اقامت در شیراز شد و چندی بعد به کمک انگلیس‌ها از راه بصره به هند رفت و در بمبئی اقامت گزید. در سال ۱۲۲۳ ه. ق پس از این که صدر اصفهانی وساطت او را کرد، از بمبئی به تهران آمد و سال بعد به عنوان ایلچی مخصوص از تهران به اتفاق «جمیز موریه» منشی سفارت انگلیس روانه لندن شد و از راه گرجستان، ارمنستان، آناتولی و قسطنطنیه با کشتی مخصوص نیروی دریایی انگلستان به نام فری گیت به جزیره مالت و از آنجا از راه تنگه جبل الطارق به انگلستان رفت. او عضو فرماسون بود و عهدنامه‌های ننگین گلستان و ترکمانچای را امضا نمود. (حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، ص ۱۷-۲۰).

(۱). ملی: «دیگری»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۸۶

داده و در پایتخت دولت علیه نهاده و در اواسط شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دویست و بیست و نه از راه پطرپورغ روانه آن حدود و ناحیت گردید. بدون اغراق هنوز اکثری از کارپردازان دولت قاهره را حسرت مصاحبت و مجالست او در دل است و فقرات حسن

رفتار و سلوک او ورد زبان جاهل و کامل. حاجی میرزا ابو الحسن خان نیز بعد از مراجعت از شیراز به سفارت «۱» دولت روس مأمور [شد] و چون از فرستادن او استرداد ولایات متصرفی منظور بود، لهذا صاحبقران اعظم تدارکی شایان با او همراه نمود که حضرت امپراطور و امنای آن دولت ابد دستور را به ریزش موفور راضی و مسرور دارد و رشته استرداد ولایات را به هر نوع که تواند به دست آورد. مبلغ ده هزار تومان نقد و موازی دو زنجیر فیل و ده راس «۲» اسب بی‌عدیل و یکصد طاقه شال عمل کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی‌نظیر و چند دانه لعل بدخشانی و یاقوت رمانی و شمشیرهای خراسانی و زری‌های مفتول باف اصفهانی و قوطی‌های مرصع فادزهر و مومیایی و قلمدان استادان نقشبندی و قالی‌های هراتی ابریشمین و اوضاعی زیاده از اندازه تحقیق و تخمین، به صیغه هدیه امپراطور اعظم و تعارف امینان آن دولت مفخم تسلیم او گشته در روز بیست و پنجم جمادی الاخره سنه مزبوره روانه آن حدود و ثغور شد و پس از آن نیز متدرجا برات چهل هزار تومان نقد از تجار گیلان گرفته و به جهت او فرستاده شد که در راه استرداد ولایات صرف نماید، بلکه تواند گوی نیکنامی از میدان برباید. بالاخره از قراری که - انشاء الله تعالی - ذکر خواهد شد.

[مصر]ع:

به نومی‌دی بدل شد آخر آن امیدواری‌ها

ذکر دعوای اسماعیل خان سردار دامغانی با خوانین خراسانی و شکست آن جنود شیطانی از تأییدات ربّانی و طالع فیروز خسروانی

در آخر وقایع سال قبل نگارش یافت که، اسماعیل خان سردار با جمعی از میران دربار و شیران بیشه کارزار به دفع جماعت اشرار روانه خراسان و آن دیار شدند. بعد از

(۱). ملی:- «به سفارت»

(۲). ملی: «مبلغ دوهزار تومان نقره موازی و زنجیل فیل و دو رأس»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۸۷

ورود او به ارض اقدس رضوی چند روزی به جهت زیارت آن مهین ذریه «۱» مصطفوی و آسودگی سپاه رکاب خسروی توقف ورزیده و در روز پنجشنبه هفدهم شهر ربیع الآخر از باطن آن بزرگوار همّت طلّیده و به طالع بی‌زوال شاهنشاه تاجدار متوسّل گردیده از ارض «۲» اقدس حرکت و در حوالی شهر طوس منزل نمود.

طوایف اتراک و اکراد از قبیل رضاقلی خان زعفرانلو حاکم خوشان و نجفقلی «۳» خان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلر خان چاپشلو حاکم اتک و سعادتقلی خان بغایرلو «۴» حاکم جهان ارغیان کلاً با لشکریهای آراسته به عزم جسارت از جای برخاسته هریک از مقرّ حکومت حرکت و روی نحس به طوس با سعادت نهادند [و] در شب شنبه نوزدهم شهر مزبور شیخونی به اردوی سردار «۵» مذکور برده از بخت «۶» بلند خسرو فیروز و جان‌فشانی قشون جلادت آموز تیره‌روز «۷» [شدند] و جمعی از ایشان نشانه تیر و تفنگ دلدوز گشته تلف گردیدند.

علی الصّباح که سردار تیغ‌بند [۲۳۶] عرصه خاور بر خنک نیلی‌فام گنبد اخضر برآمد و جنود کواکب را از اولین حمله او عمر گرانمایه سرآمد، سردار دامغانی جنود ظفر مبانی را فوج فوج و دسته‌دسته کرده و هر فوجی را به دلاوری و هر دسته [ای] را به گندآوری سپرده چون شیران خشمناک به آن روباهان بی‌باک روی نهادند و از هر طرف در «۸» تدمیر آن ملاعین ناخلف، کمین کین برگشادند. جمعیت خصمان بیست هزار و قشون رکابی پنج هزار بودند و با وجود آن قَلّت، از کثرت توجّه شاهنشاه فیروز آیت باده مساوی آن قوم عفریت سیرت برابری می‌نمودند.

نجف قلی خان شادلو و سعادت قلی خان بغیرلو در اول وهله «۹» بر سر جانبازان سمنانی و دامغانی و توپخانه البرز مبنای تاختند و از ضرب گلوله‌های توپ البرز کوب که به منزله صواعق آسمانی و مهره‌های آتشین تفنگ که به مثابه شهاب ثاقب در رجم جنود شیطانی است به هزیمت پرداختند. رضا قلی خان زعفرانلو و بیگلر خان چاپشلو از طرفی دیگر خود را بر تیپ امان الله خان افشار زده، داخل شدند. دلاوران خواجه‌وند و

(۱). مجلس: «دودمان»

(۲). ملی: «اراض»

(۳). ملی: «نجفعلی»

(۴). ملی: «بغیرلو»

(۵). ملی: «سرا»

(۶). ملی: «تخت»

(۷). ملی: «نیروز»

(۸). مجلس: «به»

(۹). ملی: «وحله»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۸۸

عبد الملکی و شیروازنان بختیاری دست به آلاوت و ادوات حرب برده با آن گروه «۱» نکبت پژوه جنگ در پیوستند و در اندک کوششی از یمن طالع خسروی آن خیول ثعالب اصول را چون عهد ناقبولان درهم شکستند. ترکان و کردان خراسانی از هر طرف پای گریز برگشادند و گردان عراقی تا حوالی شهر خوشان به تعاقب فراریان روی نهادند. جمعی کثیر قتل شمشیر و جمی «۲» غفیر اسیر و دستگیر گشتند. سردار و همراهان، مظفر و منصور به معسکر خویش وارد، و یکروز توقف کرده، روز دیگر با کسب بسیار و اسیر بی‌شمار وارد ارض فیض آثار گردیدند. در اوایل شهر جمادی الاولی این خبر بهجت اثر در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه مظفر رسید و در ازاء آن فتح نمایان هریک از سردار و سران و امیران را مورد التفاتی بی‌اندازه گردانید.

[مصر]ع:

قدر خدمت را نداند کس به جز خدمت شناس

ذکر حرکت موکب باشکوه به ولایت فیروزکوه و خبر طغیان محمد زمان قاجار ضلالت‌پزوه و گرفتاری آن سراپا اندوه از جان‌افشانی‌های «۳» استرآبادی گروه

موکب فیروز در روز شنبه یازدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست و نه باجیشی بحر کردار از دار الخلافه ارم آثار حرکت و بعد از نزول اجلال به عمارت مبارکه قصر قاجار، محمد قاسم خان قوانلوی داماد و فرج الله خان آدخوی افشار نسقچی باشی و یوسف خان سپهدار و حسن خان قاجار قزوینی را با افواج پیاده و سوار و توپخانه صاعقه‌بار به منقلای اردوی کیوان آثار روانه حدود بسطام و چمن کالپوش و حول وحوش آن دیار فرمود. پس از آن با جیوش بحر خروش از آن جا نهضت کرده در

(۱). ملی: «کنه‌ده»

(۲). ملی: «جمعی»

(۳). ملی: «فانی‌های»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۸۹

چمن فیروزکوه، نصب ریایات جلال نمود «۱». چون چند شبان روز متوالی اوقات همایون به عیش و شکار گذشت، خبر طغیان محمد زمان خان عز الدنیلوی قاجار به توسط کارگزاران نواب محمد قلی میرزای ملک‌آرای دارالمرز طبرستان مقروع سمع همایون گشت.

تبیین این مقال آن‌که، سلطان سعید شهید محمد شاه اول معروف به آقا محمد خان را با طایفه عز الدنیلو به جهات مختلفه التفات بی‌شمار بوده و این محمد زمان خان را که ترکی یک‌ه‌سوار و در جرگ [ه] آقایان قاجار سفرا و حضرا جریده [۲۳۷] و سبای، پی‌سپار بود، از حسیض ذلت برداشت و بر اوج عزت برافراشت. در اندک زمانی امیری با اعتبار شد و شاهنشاه تاجدار، اقتدا به عم بزرگوار کرده بیشتر از پیشتر او را بر روی کار آورد. چندی از حکومت ولایت بسطام و کبود جامه مفتخر و پس از اطفاء نایره طغیان خواجه کاشغر به ایالت ولایت استرآباد سربلند و بهره‌ور شد.

سالی نگذشت که آن غول جهالت نشان را خیلای نفسانی دماغی گشت [و] چون از کارگزاران نواب شاهزاده محمد قلی میرزا وحشی کامل در دل داشت، لهذا روزبه‌روز وحشت زیاده گشته بالاخره روی به کفران نعمت گذاشت. نخست جمعی از معارف قاجاریه و عظمای استرآباد را که خدمت‌گزار دولت پایدار و از ایشان نامطمئن بود به بهانه استمالت طایفه یموت به دشت ترکمان فرستاد و در خفیه در باب گرفتن ایشان با طایفه ترکمان قرارها داد [و] امیر خان برادرش را به قلعه ماران و محافظت آن سامان روانه و خود بی‌بها، اظهار عصیان و طغیان کرده تیر طعن و لعن را نشانه آمد. برخی از بی‌مزا جان طایفه قاجار و قلیلی از بی‌نام و نشانان و رجاله گان استرآباد را با خود یار و هریک را در قریه و سامانی حکم‌گزار کرد و با خوانین ضلالت آیین خاورزمین نیز کانون مراودت را گرم آورد. معادل سی‌هزار ترکمان یموت و کوکلان را درین داستان با خود همدستان ساخت و با خیال خام عزیمت دار الخلافه طهران، به فکر حیل و دستان پرداخت غافل از این‌که: «۲»

اگرچه شعبده‌باز است چرخ این نکند که شاهباز درآرد ز بیضه عصفور

(۱). ملی: «از آن‌جا و نهضت گروه در چمن فیروزکوه به نصب ریایات جلال نمود»

(۲). مجلس: «شعر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۹۰

بالجمله چون حرکات آن دیوانه قابل تعیین لشکر از رکاب خسرو یگانه نبود و در کیش ملکداری نیز دفعش لازم می‌نمود، لهذا مثالی واجب الامثال از مصدر خلافت و جلال به عهده سادات و علما و کدخدایان و رعایای استرآباد صادر و حکم محکم خسروانی چنین سایر و دایر آمد که یا محمد زمان خان دیوانه با دستان بسته به دربار خجسته حاضر آرند یا عنقریب مردان آن دیار را قتل شمشیر و زنان و صبیان را اسیر دست غازیان شیرگیر شمارند.

جاسوسی از آن دیوانه منحوس را در اردوی اعلی دیده بشناختند و پس از اطمینان، مثال بی‌مثال را به او سپرده روانه ساختند. پس از ترسیل فرمان مطاع، بلافاصله اختر کاویانی آفتاب شعاع از چمن فیروزکوه حرکت و در علی بلاغ دامغان نزول اجلال دست داد و شاهد گرفتاری آن کافر نعمت خوان احسان شهریاری نقاب از چهره برگشاد.

تفصیل این اجمال آن‌که، جاسوس مزبور بعد از وصول به خارج شهر استرآباد، تا امر را بر قلعه گیان مشته سازد، پشته [ای] از علف ترتیب داده و فرمان همایون «۱» را در میان آن نهاده و بر پشت کشیده وارد شهر گردید و در خانه شیخ الاسلام آن ولایت رفته مثال

اعلی را تسلیم گردانید. حضرات سادات عالی درجات آقا محمّد محسن و آقا رضا و سایر نبایر و نتایج سیّد عالی گهر سیّد مفید استرآبادی، بلا توقف و درنگ در همان شب کدخدایان و معارف استرآباد را در سرای خویش جمع کرده و فرمان قضا جریان را بیرون آورده از فقرات بیم و امید خسروانه ایشان را آگاه و علی الصبح با جمیع اهل آن ولایت به دفع آن خان خائن ضلالت آیت روی به راه آوردند. سرای خان ناسزا مخیاط آن جمع از جان گذشته آمد و بخت [۲۳۸] از آن مجنون با اجل مقرون برگشته؛ خلاصه به هر نوع که بود، خان و متابعان او را دستان بسته و مسرعی به اردوی معلی فرستاده در انتظار حکم ثانی نشستند. شاهنشاه آگاه که در همه جا فضل اله رهروی «۲» بخت فیروزش همراه است، میرزا محمّد یوسف اشرفی مازندرانی نایب مستوفی الممالک را به ضبط اموال و میرزا محمّد خان عرب بسطامی [و] یوز باشی غلامان خاصه را به آوردن خان نکبت خصال و

(۱). ملی: «همیون»

(۲). مجلس: احتمالاً «نیروی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۹۱

سایر متابعان بدحال او مأمور [کرد] و رایات منصور از منزل علی بلاغ شقه گشا گشته در روز شنبه ششم شهر رجب المرجب، چمن نمکه دامغان مضرب خیام ظفر دستور شد.

امیر خان برادر محمّد زمان خان را نیز لطفعلی خان کتول در قلعه ماران دستگیر ساخت و هردو برادر را با متابعان دیگر در چمن نمکه مأمورین حاضر آورده و قهرمان مواخذت به کار سیاست پرداخت. نخست آن دو برادر بد گهر را به شراکت بر فلک آویختند و فزایشان با فروشان به ضرب چوب سندان کوب ناخان ایشان را ریختند. در زیر فلک آن دو برادر ریش‌های یکدیگر را گرفته بر سر و مغز هم می‌نواختند و ظهور آن خیانت را بر گردن یکدیگر مسجل می‌ساختند. پس ازین تنبیه قلیل محمّد زمان خان را لوطیان اردو بازار بر الاغی و ارون سوار و سروبر او را مانند «۱» عروسان زینت و نگار داده و چهار زشتش را آرایشی هفت گانه کرده با اسباب و اوضاع مسخرگی در اردوی ظفر شکوه گردانیدند و بعد از آن هردو برادر به جرم کافر نعمتی از دو دیده نابینا گردیدند.

محمّد حسین آقای «۲» قاجار شامیاتی و علی مردان و ملک عبد الحسین و مرتضی قلی استرآبادی را که به نظم کار آن ضلالت شعار در آن دیار مشغول کار شیادی و طزاری بودند، به حکم شهریار ظفرمند بند از بند جدا نمودند. از غرایب اخبار این که، از قراری که در بدایت کتاب ذکر و ایراد شد، فضلعلی بیگ شامیاتی جدّ این محمد حسین آقارا، نواب فتحعلی خان خلد مکان به جرم مخالفت از پای درآورد و ولد فضلعلی مذکور را که جدّ دیگرش بود، محمّد حسین خان مغفور به گناه کفران نعمت مقتول و معدوم کرد. محمّد تقی بیگ پدر همین محمّد حسین آقا را سلطان شهید محمّد شاه اول - انار الله برهانه - به سبب طغیانی که ورزیده بود، سرگردان بیابان فنا نمود و به لفظ درر نثار چنین فرمود که: این محمد حسین آقا رسد «۳» ولیعهد دولت جاودانی، یعنی نواب جهانبانی است. مصداق «الملوک ملهون» به ثبوت رسید و آن کفران نشان از ضرب تیغ دژخیم روانه درکات نیران گردید. ایام شوم طغیان محمّد زمان خان چون بخت منحوسش سیزده روز بود [و] در روز چهاردهم کوکب اقبال شومش روی به زوال نمود. بالجمله سادات رفیع الدرجات

(۱). ملی: «بر در امانند»

(۲). ملی: «محمد حسین خان آقای»

(۳). رسد: بهره، نصیب

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۹۲

استرآباد در ازاء این صداقت شعاری مورد انواع تفقّدات و صاحب تیول و اقطاع بلانهایات شدند. ایالت استرآباد به ضمیمه ملک‌آرایی دار المرز مازندران به نواب محمد قلی میرزا عنایت و موکب فیروز از چمن نمکه حرکت کرده در نوزدهم شهر رجب المرجب، ساحات ارباع میدان، جوق مضرب سرادقات فیروزی آیت گردید.

مصرع:

تا چه زاید بعد ازین از طالع شاهنشهی

ذکر عزیمت اسماعیل خان سردار به صوب هرات به جهت امداد حاجی فیروز الدین میرزای افغان و رجعت از آن سامان

[۲۳۹] ابراهیم خان هزاره که یکی از مفسده‌جویان خراسان بود، بعد از آن که اسحق خان قرایی بساط موافقت را با خوانین بدآیین برچیده از روی ملا-حظه مصلحت وقت به نواب شاهزاده محمد ولی میرزا خدمتگزار گردید، ابراهیم خان نیز مثل سایر خوانین از ارض اقدس بیرون آمده در قریه ابدال آباد جام منزل نموده و با حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات ابواب مراودات برگشود. [و] حاجی فیروز را ترغیب به تسخیر غوریان کرده بهانه عدم استقلال نواب «۱» شاهزاده و مفسدت‌جویی خوانین را دلایل و براهین مسجل در اتمام این کار به میان آورد و تعهد نمود که هرگاه لشکر افغان به محاصره غوریان آید او نیز با جمعیت هزاره به امداد آمده، هنگامه‌ها «۲» آراند. حاجی فیروز الدین، ملک قاسم میرزای ولد خود را با حاجی آقا خان هراتی وزیر و جمعیتی از سپاه بر سر غوریان فرستاد و محمد خان ولد اسحق خان قرایی در قلعه غوریان محصور افتاد. به مواضع پدر بدگهرش، آدمی به قندهار نزد کامران میرزای ولد شاه محمود روانه و قرآنی «۳» مهور به مهر خود و پدر نزد آن دیوانه گسیل و کامران را «۴» به فسانه سپردن ارض اقدس با جمعیتی کامل به محاصره هرات دلیل شد.

حاجی فیروز بعد از وصول خبر کامران میرزا از کردار سابقه پشیمان و ملک قاسم

(۱). ملی: «ذات»

(۲). مجلس: «هنگامه را»

(۳). مجلس: «نیز»

(۴). ملی: «را»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۹۳

ولد خویش را از دور غوریان برداشته معتمدین چند نزد اسماعیل خان سردار روان ساخت و دست امید به دامن توسل دولت علیه زده به تمّیای حرکت سردار با لشکری جراز به دفع کامران میرزای غدار پرداخت. حجت‌های معتبر به مهر خویش و خوانین افغان ارسال داشت که هرگاه سردار با اقتدار عزم این دیار نماید و دفع شرّ کامران را به‌طوری که داند مباشر آید، علی‌العجاله مبلغ پنجاه هزار تومان نقد به صیغه پیشکش داده و مالیات همه ساله را به گردن نهاده سکه و خطبه به نام نامی شاهنشاه گرامی زنند و خوانند و بعد ازین در میدان مخالفت توسن فسادی نرانند. سردار نامدار با برادران خویش ذوالفقار خان و مطلب خان و همان جمعیت رکابی که به همراه داشت، روی به صوب هرات گذاشت.

بعد از ورود به منزل پل نقره، سه فرسخی هرات، معلوم آمد که کامران میرزا در منزل روضه‌باغ، که سه منزل بالاتر از هرات است اقامت دارد. سردار به عزم تلاقی آن بدکردار بنه و اغروق را در پل نقره نهاده پرچم رایات ظفر را به جانب اردوی کامران میرزا تاب داد. پس از وصول سردار به منزل پل مالان که یک منزل فراتر از هرات است، کامران آن سیل بلا را به آن‌جانب شتابان دید و به مشورت خوانین افغان مصلحت در درنگ ندیده به صوب قندهار برگردید. نصیر خان هزاره قوللر آقاسی خود را به معذرت نزد

سردار فرستاده و عزیمت خود را محض دشمنی با حاجی فیروز به قلم داد و به توسط نامه دوستانه، زبان به عذرخواهی برگشاد. بالجمله حاجی فیروز الدین به عهد خویش وفا کرد و ذو الفقار خان برادر سردار را به شهر برده ادای تنخواه پیشکش را با سایر تعارفات و ملزومات با سردار و همراهان به عمل آورد. سردار با اقتدار در اواسط شهر رجب المرجب مظفراً منصوراً وارد ارض اقدس گردید و این خبر در اوایل شهر شعبان المعظم در چمن سلطان چوق به عرض «۱» دارای دادگر رسید و موجب خوشنودی [۲۴۰] گردید.

لمؤلفه:

چاکری از باب سلطان باج هندستان ستانده [ای] از جیش خاقان مرز کالنجر گرفت

(۱). مجلس: «عوض»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۹۴

ذکر ورود نواب شاهزادگان محمد ولی میرزا و حسن علی میرزا «۱» به اردوی همایون و مراجعت ثانی ایشان به خراسان و طهران

در اوقاتی که اسحق خان قرایی ولد خود حسین علی خان را به دار الخلافه فرستاد، یکی از جمله مطالب این بود که: به سبب وحشتی که فی مابین خوانین خراسان و نواب شاهزاده محمد ولی میرزا واقع شده، دیگر سلوک ایشان با یکدیگر ممتنع است. هرگاه شاهزاده [ای] دیگر «۲» به ایالت معین و نواب معزی الیه احضار به دربار مینوون گردد، امور خراسان قرین نظامی تازه و خوانین کلاً مصدر خدمات بی اندازه خواهند شد.

درین اوقات نیز این حدیث را با سردار دامغانی به میان آورده به هر طریق که بود، سردار را نیز درین معنی با خود شریک نمود. شاهنشاه آگاه بنا بر تصدیق سردار و اتمام حجت بر اشرار، نواب محمد ولی میرزا را از خراسان و حضرت حسن علی میرزا را از طهران به اردوی فیروزی نشان احضار فرمود؛ مقصود این بود که هرگاه مصلحت دولت اقتضا نماید، ایالت آن دو ملک را «۳» میان آن دو ملک‌زاده تبدیل فرماید.

شاهزادگان نامدار هریک به چاپاری روانه و در چمن میدان چوق شرفیاب رکاب خسرو یگانه شدند. صاحبقران معظم را در باب این معامله و مبادله تردیدی بود، لهذا این حکم را محول به استخاره از کلام الله مجید فرمود: فعل تبدیل بدو ترک آن خوب آمد و نواب محمد ولی میرزا به رجعت ارض اقدس، هم آغوش شاهد مطلوب [شد]. جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک به جهت استمالت خوانین طاعی در رکاب نواب شاهزاده روان شد و فرج الله خان افشار نسقچی باشی به سبب رسانیدن موجب و علوفه سپاه ظفر پناه به آن سامان شتابان آمد. ایالت دار العباد یزد ضمیمه فرمانروایی دار الخلافه و بسطام [گشت] و نواب حسن علی میرزا از ظهور این مکارم سینه در مراجعت دار الخلافه شادکام گردید.

(۱). ملی: «حسین علی میرزا»؛ با توجه به متن اکسیر التواریخ، حسن علی میرزا، درست است.

(۲). ملی: «دیگر»

(۳). مجلس: «در»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۹۵

ذکر مأموریت سپاه به تنبیه ترکمانان و رجعت موکب اعلی به دار الخلافه طهران

چون طوایف ترکمانان یموت و کولان به سبب موافقت با خواجه کاشغری و محمد زمان خان نادان مستحق تنبیه و تأدیب فراوان بودند، لهذا از موکب اعلی، اللهیار خان دولوی سالاربار و حاجی رضا قلی خان قاجار و عیسی خان دامغانی امیر آخور «۱» و غلام پیشخدمت باشی دربار جهان‌مدار و جمعی دیگر از سرداران نامدار با فوجی از غازیان شیرشکار اعم از پیاده و سوار با زنبورک خانه صاعقه‌بار روی به دشت گرگان نمودند «۲». ظهیر الدوله محمد قاسم خان قاجار و فرج الله خان افشار و یوسف خان سپهدار که از قرار تذکار در چمن کالپوش اقامت داشتند، برحسب امر همایون با جمعیت خود در جایی معین به امرای مأموره ملحق گشتند و همت بر تدمیر آن قوم بی‌باک گماشتند.

جماعت بدعاقبت ترکمان به سبب طول اقامت امرا و سپاه در چمن کالپوش و توقف موکب اعلی در میدان چوق مظنه دستبردی کرده و قبل از وقت احتیاط کار خود را به عمل آورده اهل و عیال و احوال و ائقال خود را به سمت سقناقات صعب المسالک رانده و مردان ایشان جریده و سبای در آن حوالی و حواشی مانده بودند. چون طلیعه رایات منصور را از دور دیدند، به جنگ [و] گریز خود را پس کشیدند. منظور ایشان آن بود که سپاه مظفر را ازین حيله مستنکر پیشتر برده تا در جایی که از آب و آبادانی دور باشد، منزل سازند و خود با اطمینانی کامل به حصول کام دل پردازند. سرداران لشکر قیامت حشر خدعه آن «۳» جماعت بدگهر را یافتند و صحیحا سالما روی از آن سامان برتافتند. تنبیه آن طایفه موقوف به وقتی دیگر شد و وقوع این واقعه محول به تأثیرات قضا و قدر آمد.

بالجمله موکب اعلی در بیست و ششم شهر شعبان المعظم از چمن میدان چوق

(۱). کسی که به امور اصطبل قیام کند؛ و میر آخور باشی امیر الامراء بود (معین). امیر آخور باشی در عهد صفوی و سلاطین افشار وزند و قاجار مقام رسمی بود که «مسئول اداره امور موکب سلطان به شمار» می‌آمد. (ر. ک: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۴).

(۲). ملی: «نهادند»

(۳). ملی: «خدعه‌دان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۹۶

حرکت کرد و چندی در منزل علی بلاغ دامغان و ییلاقات فیروزکوه و لاریجان و نوا به صید و شکار و تماشای مرغزار و انهار به سر برده در اواخر شهر رمضان المبارک در ساعتی سعد «۱» نزول موکب اجلال به دار الخلافه بی‌زوال دست داد.

[مصر]ع:

دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر سور پر سرور نواب شاهزادگان امام میررای «۲» سرکشیکچی باشی دربار گیتی مدار و ایلخانی ایل جلیل قاجار و محمد رضا میرزای عالی‌مقدار و غیره

صد شکر که ایوان کیان جای سرور است ابنای ملک را که آرایش سور است بعد از مراجعت از سفر فیروزی اثر که شاهنشاه مظفر را از تنبیه دشمنان و تنظیم مهام ممالک محروسه ایران آسایشی دست داد و از هر طرف ابواب بهجت و کامرانی بر چهره اولیای دولت جاوید مبانی برگشاد، رای ممالک آرا به آرایش سور با سرور چهار نفر از ملک‌زادگان که عبارت از نواب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار جهان‌مدار و نواب محمد رضا میرزا و حیدر قلی میرزا و محمود میرزاست، مصمم آمد. شاهزادگان خجسته خصال از شرق و غرب و جنوب و شمال و امرا و سران نامدار از هر ناحیت و دیار با

اسباب و اوضاع بسیار «۳» از ملزومات این عیش بهجت آثار بر حسب احضار به دربار کیوان‌مدار روی آوردند و ارباب اطراب «۴» شاهراه درگاه مجرّه مآب را قدم از سر کردند به حکم محکم خدیو آفاق، اسواق کهکشان مساق و میادین سپهر آیین را از آرایش دبایج «۵» چینی و رومی و نصب مریای «۶» روسی و فرنگی و سایر اسباب عیش، رشک نگارخانه چین ساختند و در مدّت هفت شبانروز کارپردازان این عیش فیروز به انجام کار پرداختند. غبار ملالت از صفحه خاطر

(۱). ملی: «شد»

(۲). ملی: «میرزا»

(۳). ملی: «زیاد»

(۴). ملی: «از باب اطراف»

(۵). جمع دیباج به معنای نوعی پارچه ابریشمی رنگین؛ مجلس: «وبانچ»

(۶). آینه‌ها

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۳۹۷

پیر و جوان برخاسته «۱» شد و دامان آمال غنی و فقیر از زرافشانی دست کان پیوست صاحبقران عرش نظیر مشحون از خواسته‌های ناخواسته [گردید].

صبیه مرضیه «۲» مرحوم حسین قلی خان به نام نامی شاهزاده محمد رضا میرزا و دو صبیّه محمد خان قوئلوی قاجار ایروانی از همسری نواب امام ویردی میرزای ایلخانی و محمود میرزا فرق اعتبار قرین «۳» فرقد و صبیّه مهر علی خان «۴» بنی عمّ مخطوبه نواب حیدر قلی میرزای آسمان مسند بود. در شبی فیروز و ساعتی فیروزتر از روز نوروز چهار برجیس سعادت اندوز را با چهار زهره زهرای آسمان جلالت بر وفق شریعت غزا شاهد مواصلت دست داد و زهره رامشگر بر فراز چرخ اخضر به جهت تهنیت این سور بهجت سیر، لب به تغنی «۵» برگشاد. علی الصّباح پیشکش‌های شایان به مبارکی این عیش مسرت نشان از پیشگاه حضور خاقان عدالت ارکان گذشت و هر صاحب [۲۴۲] شوکتی از فیض همّت دست «۶» بحر خاصیت به احسان خلّاع زرتار قرین انواع عزّت و افتخار گشت.

شاهزادگان و امرا هریک به محل ایالت شتافتند و ارباب اطراب نیز به انعام و احسان بی حساب اذن مراجعت یافتند. لمؤلفه:

تا هست تخت آسمان بخت ملک برپا بود هر روز در دوران او صد عیش پابرجا بود

ذکر ورود هنری الس «۷» سفیر دولت انگریز به جهت تغییر چند فقره از فصول عهدنامه به درگاه معدلت آمیز

عهدنامه [ای] که فی مابین اولیای دولت ابد مدّت یا سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیّه انگریز در سنه یکهزار و دو بیست و بیست و شش بسته شد، پس از آن که ملحوظ کارپردازان آن شوکت سته افتاد، بنابر ملاحظات چند، دو فصل از آن را چنان

(۱). ملی: «برخواسته»

(۲). ملی: «مرضیه»

(۳). مجلس: فرق

(۴). مجلس: «مهرخان»

(۵). ملی: «به مغنی»

(۶). ملی: «دست»

(۷). در متن رسمی عهدنامه مفصل ۱۲۲۹ ه. ق، عالیجاه هنری الیس آمده است.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۹۸

مصلحت دیدند که تغییر یافته، معتمدی به جهت آن تغییر به دربار دولت شتابد؛ لهذا فی الفور هنری الیس نام که جوانی دانا و در انجام مهمات معظمه توانا بود، از راه اسلامبول به چپاری به دربار این شوکت سیه فرستادند و خط و کالت در تغییر فصول مزبوره را به دست او دادند. مشار الیه در اواخر شهر ذی قعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه وارد «۱» دار الخلافه طهران و پس از دو روز آسودگی شرفیاب حضور معدلت ارکان گردید. با امینان دولت قاهره عهدنامه مزبور را بر وفق معهود و منظور در مجالس متعدده «۲» نشستند و به صلاح یکدیگر بستند. از آن دو فصل، یکی فصل ولیعهدی مقتید به اسم بود که بنابر ملاحظات چند مصلحت در آن دیدند که ولیعهد مطلق نوشته شود؛ دیگری فصل دویست هزار تومان وجه امدادی بود که قبل از ظهور صلح دولتین ایران و روس چنان قید شده بود «۳» که در هنگام جنگ همه ساله داده باشند، بعد از ظهور مصالحه به این نوع تغییر داده شد که اگر بعد ازین از طرف روسیه سبقت در جنگ بشود، دولت انگریز کما فی السابقی وجه مزبور را همه ساله کارسازی نمایند و هرگاه سبقت از جانب این دولت علیه باشد، تنخواه داده نشود. چون مقصود از سبقت، تجاوز از خاک خود نمودن است، بنابر آن از قراری که در فصل چهارم عهدنامه مبارکه ایراد شده و به نظر می رسد باید در تشخیص خاک ایران و روس ایلچیان و وکلای دولت انگریز و دخیل «۴» بوده تا در هنگام ظهور مجادله سبقت را مشخص نموده باشند. عهدنامه مبارکه را نخستین نموده و وکلا طرفین مهر نموده و خط گذاشته به یکدیگر سپردند و صورت آن، این است:

صورت عهدنامه دولتین ایران و انگریز که سرگور اوزلی بارونت از ابتدا بسته و به سبب تغییر دو فصل که تغییر یافته مسترالی در ثانی بهم پیوسته است الحمد لله الکافی الوافی

اما بعد «۵» این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی خار وفاق رسته و به

(۱). ملی: «از»

(۲). مجلس: «متعدد»

(۳). ملی: «بود»

(۴). ملی: «و قبل»

(۵). ملی: «اما بعد»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۳۹۹

دست اتفاق و کلاء حضرتین بهتین به رسم عهدنامه مفصل بر طبق ما صدق و خلود پیوسته می گردد. چون قبل ازین که عالی جاه زبده السیفاء سر هرفردجنس «۱» بارونت از جانب دولت بهیه انگریز به جهت تمهید مقدمات یکجتهی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود، عهدنامه مجملی فی مابین و کلاء دولت علیه ایران جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم بالقابه و حاجی محمّد حسین خان مستوفی الممالک «۲» دیوان معظم باوصافه با مشار الیه که وکیل [۲۴۳] و سفیر دولت بهیه انگریز بود، به شروط چند که تبیین و تعیین آن به عهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها به تصدیق و امضای دولت بهیه انگلتره مصدق و ممضی آمد. بعد که عالیجاه سرگور اوزلی بارونت بالقابه ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام

عهد و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی گردید، از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب یک جهتی بوده و کلای آن همایون حضرت قاهره به صلاح و صوابدید مشار الیه عهدنامه مفصله مشتمله بر عهد و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آن که عهدنامه یک جهتی و اتحاد مزبور منظور دولت بهیّه انگلتره گردیده بود، چند فصل از آن را با تغییرات چند به مقتضای مراسم یک جهتی و اتحاد دولّین علّیتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و در طیّ نامه [ای] دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردید، لهذا مجدداً جناب صدر معزّی الیه و نایب الوزاره

(۱). در نسخه ملی اشتباه آمده، سرهرفردجنس صحیح است.

(۲). مستوفی در لغت به معنای کسی است که عواید مالیاتی را حساب می‌کند. معین در توضیح این لغت از احمد هرمزد نقل می‌کند که تا قبل از دوره مظفر الدین شاه در رشته مالیه معمولاً یک مستوفی و یک سردفتردار بود. مستوفی کارش این بود که حساب یک ولایت را می‌رسید. (مثلاً ولایت همدان در وزارت مالیه یک مستوفی داشته). معاون مستوفی را سررشته‌دار می‌گفتند. برای ولایات از طرف دفتر استیفاء مرکز مستوفیان خوش‌نام و درستکار انتخاب می‌شدند. مستوفیان مذکور کتابچه دستور العمل هر ایالت و ولایتی را از روی دفترهای جزء، جمع و بنابر وضع موجود، می‌نوشتند. این کتابچه به مهر و ثبت کلیه مستوفیان ذی‌نظر، وزیر دفتر، وزیر لشکر، وزیر وظائف، وزیر بقایا، صدراعظم و صحه و مهر پادشاه می‌رسید. اما مینورسکی در سازمان اداری حکومت صفوی می‌نویسد: مستوفی الممالک انتصاب کلیه مستوفیان را تحت نظارت داشت و دستور العمل برای مأموران یا عمال مالی مقیم ولایات می‌نوشت و تحت نظر وزیر اعظم به کار مشغول بود و شخصاً وزیر دارایی محسوب می‌گردید. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۸-۱۰۱).

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۰۰

میرزا بزرگ قایم‌مقام و معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک و وکلاء دولت علیه ایران با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیّه انگلتره و عالیجاه مشار الیه شروع در تفصیل شروط و عهد کرده مقاصد معاهده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه لاحق شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامه تجارتنامه جداگانه لاحق شرح داده خواهد شد.

فصل اول: اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز هر عهد و شرطی که به هریک از دولت‌های فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باید باشد، بسته‌اند «۱»، باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران، راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی ازین طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیّه انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران، شود و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتّی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبور بازدارند، خواه از راه تخویف و تشدید «۲»، خواه از روی رفق و مدارا.

فصل دویم: چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدّت به دست راستی و صدق بسته آمد، امید چنانست که به خواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روزبه‌روز ملزومات و مقتضیات یک جهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند مواحدت و موافقت در میان این دو پادشاه جم‌جاه فلک دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات «۳» و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالآباد برقرار و استوار باشد. پادشاه والجاه انگریز قرار داد می‌نماید که اگر بر سر امور داخله ایران فی مابین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد، دولت بهیّه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیهم ولایتی و «۴» جایی [۲۴۴] از خاک متعلقه ایران را به آن دولت بهیّه بدهند که به ازاء

(۱). ملی: «باید بستانند»

(۲). مجلس: «تهدید»

(۳). ملی: «ولایت»

(۴). مجلس: «یا»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۰۱

آن کمک «۱» و اعانتی نمایند، هرگز اولیای بهیّه دولت انگریز به «۲» زیان [ایران] اقبال نکرده پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلّقه به ایران هرگز نخواهند کرد.

فصل سیم: مقصود کلی ازین عهدنامه آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کمک به یکدیگر نمایند، به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که از امداد جانبین به یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند. این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت، تجاوز نمودن از خاک متعلّقه به خود و قصد ملک خارج از ملک خود کردن است و خاک متعلّقه به هریک از دولّین ایران و روس از قراری است که به اطلاع و کلا دولّین ایران و انگلتره و دولت روس بعد ازین مشخص و معین گردد.

فصل چهارم: چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فی مابین دولّین علّیتین بسته شده قرارداد چنین است که، اگر طایفه [ای] از طوایف فرنگیان به ممالک ایران به عزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران از دولت بهیّه انگریز خواهش امداد نمایند، فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیّه انگریز خواهش مزبور را به عمل آورند و لشکر به قدر و خواهش با سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان به ایران بفرستند و اگر فرستادگان لشکر امکان نداشته باشد، به عوض آن از جانب دولت بهیّه انگریز مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهدنامه مفسّله که من بعد فی مابین دولّین قویمتین بسته می‌شود، معین خواهد شد. الحال مقرّر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود. اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع جنگ سبقت با طایفه [ای] از طوایف فرنگستان نمایند، امداد مذکور از جانب دولت بهیّه انگریز داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است، ایلچی دولت بهیّه انگریز را لازم است که از رسیدن آن به قشون، مستحضر و خاطر جمع شود «۳» و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می‌شود.

فصل پنجم: هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلّم نظام

(۱). ملی: «کومک»

(۲). مجلس: «+ این»

(۳). ملی: «مستحضره خواطر جمع شوند»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۰۲

فرنگ معلّم به ایران بیاورند، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلّم بگیرند.

فصل ششم: اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیّه انگریز می‌باشند، نزاع و جدال با دولت علیه ایران نمایند، پادشاه والجاه انگلستان کمال سعی و دقّت نمایند که فی مابین دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع گردد و اگر این سعی به جای نیفتد، پادشاه ذی‌جاه انگلستان به طریقی که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مأمور کند یا

آن که دویست هزار تومان مقرر را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فی مابین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند، مضایقه ننمایند.

فصل هفتم: چون قرارداد مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه به شش [ماه] داده می‌شود، قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیّه انگریز داده می‌شود چنین شد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیّه هرچه ممکن شود زود [۲۴۵] تر و پیشتر مهم‌سازی نماید.

فصل هشتم: هرگاه طایفه افغانه را با دولت بهیّه انگریز نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران ازین طرف لشکر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولّین باشد به دولت بهیّه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از دولت بهیّه انگریز بگیرند از قراری که اولیای دولّین قطع و فصل نمایند.

فصل نهم: اگر جنگ و نزاعی فی مابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیّه انگریز را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد، مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل دهم: اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار به ولایت انگریز نماید، به محض اشارت امنای دولت علیه ایران، آن کس را از ولایات مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود، او را گرفته روانه ایران کنند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبوره، اشاره از امنای دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود برسد، آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید، او را

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۰۳

گرفته روانه ایران نمایند و همچنین از جانب دولّین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته [است].
فصل یازدهم: اگر در بحر العجم «۱» دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود، از دولت بهیّه انگریز به شرط امکان و فراغ بال، کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه‌ها عبور کند که امنای دولت علیه «۲» ایران نشان می‌دهند و از جاهای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

خاتمه ما که وکلا حضرتین علّیتین می‌باشیم، این عهدنامه مفصّله را که سابقاً فی مابین وکلای دولّین علّیتین به فصول دوازده گانه نگارش یافته، حال به تغییرات چند که منافی دوستی و یک جهتی دولّین بهیّتین نبود و به صلاح حضرتین انسب می‌نمود، در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم به تاریخ بیست و پنجم ماه نومبر «۳» سنه یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مصطفویّه - علی هاجرها السلام و التّحیه - تحریر فی دار الخلافه طهران «۴» - صانها الله تعالی عن طوارق الحدّثان و السلام و الاکرام.

ذکر ورود فرستادگان اطراف و فرستادگانی که به اطراف مأمور شدند و سایر اوضاع اتّفاقیّه

در وقایع سنه ماضیه ذکر شد که حضرت میرزا محمّد رضای قزوینی منشی دیوان اعلیٰ به جهت تشیید بنیان موافقت به سفارت دولت عثمانی مأمور آمد. بعد از ورود

(۱). منظور از بحر العجم یا بحر فارس، خلیج فارس است.

(۲). ملی: «علیه»

(۳). ملی: «نویز»

(۴). ملی: «دار العلم شیراز» با توجه به ورود الس به تهران که مولف در ابتدای مطلب آورده است، دار العلم شیراز غلط و دار

الخلافه طهران صحیح است. علاوه بر آن در نسخه مجلس، «دار الخلافه طهران» آمده است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۰۴

مشار الیه به دار الملک اسلامبول، کمال عزّت و احترام از آن دولت با احتشام نسبت به او مبذول افتاد. بعد از آن که مطالب مقررّه که در وقایع سفارت سفرای روم ایراد شد، صورت انجام یافت، مقصی المرام به دربار دولت خداداد شتافت [و] در اواخر شهر ذی حجه الحرام همین سنه وارد در دار الخلافه طهران و مطالب سفارت خود را معروض رای عالم آرا داشته مورد تفقّدات فراوان آمد. در خلال این احوال احمد چلبی باب العرب از جانب اسعد پاشای وزیر دار السلام بغداد با عریضه ارادت فریضه و پیشکش همه ساله وارد تختگاه دولت و بعد از گذرانیدن عریضه و پیشکش و دریافت انعامات [۲۴۶] و احسانات دلکش رخصت انصراف به آن ناحیت یافت.

در بدایت این سال خجسته فال انجسوف نامی گرجی از جانب ینارال نیکولای ردیشچوف «۱» سردار روسیه به همراهی حاجی میرزا ابو الحسن خان به جهت مبارکی و تهنیت مصالحه میمونه به درگاه آسمان شأن وارد و سردار مشار الیه مراتب شکرگزاری و امتنان خود را از ظهور معاهده مبارکه و اهتمامی که در آن کار به عمل آورده بود، عرضه داشت پیشگاه حضور معدلت فواید داشته پیشکشی فراخور احوال خویش نیز انفاذ درگاه معدلت کیش نمود. از طرف قرین الشرف همایون، نصر الله خان نوری غلام پیشخدمت خاصّه به جهت بروز التفات درباره سردار مزبور به همراهی فرستاده مذکور روانه تفلیس و یک دست خلعت آفتاب طلعت و یک راس اسب صرصر علامت و یک قبضه شمشیر هندی میلاد و یک قطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاصّه دولت ایران و التفات ملوکانه را ترجمانست، مصحوب او به انعام سردار مشار الیه فرستاده شد.

پس از رجعت نصر الله خان مجدداً سردار روسیه به جهت شکر این موهبت عظمی بولکونوک پالوانیچ نام وزیر و مباشر امور عسکر را با پیشکشی فزون از مر به درگاه فلک فرّ فرستاده و زبان به شکرگزاری التفات خسرو زمان برگشاد. هریک ازین دو فرستاده که به فاصله شرفیاب شدند، از احسان خسروانه - علی قدر مراتبهم - بهره یاب آمدند و پا به ساحت ایاب زدند.

هنری الس وکیل دولت بهیّه انگریز نیز پس از اتمام عهدنامه مبارکه به صوب

(۱). ژنرال لیدنانه نیکولای ردیشخوف سپاردنی الک که عهدنامه گلستان را از جانب روسیه تزاری امضا نمود.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۰۵

مملکت انگلتره شتافت و روز یکشنبه بیست و سیم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و سی حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز الدّین میرزای والی هرات و ابراهیم خان هزاره و بیگلر بیگی هزارهجات به شرف آستان بوسی مشرف و وزیر مزبور پیشکش موفور از جانب والی مذکور گذرانیده از نوازشات نامحصور قرین انواع عزّت و شرف آمد. منظور فیروز الدّین میرزا از فرستادن وزیر دانا اولّ این بود که، معذرت جسارت «۱» عزیمت غوریان را بخواهد و ثانی، شکایت از تعدّیات شاه محمود و استدعای حمایت از جانب دولت ابدار کان نماید.

خلاصه حاجی آقا خان چندی در دربار خلافت متوقّف و در دویم شهر ربیع الاول سنه مزبور به اتفاق حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به صوب هرات متصرف شد. [وی] التفات های بی کران در ایام توقف دیده خلّاع فاخره به افتخار جناب فیروز الدّین میرزا مصحوب حضرت وقایع نگار عنایت گردید.

ابراهیم خان هزاره به سبب فتنه و فساد که در باب غوریان نموده بود، مأمور به توقّف دار الخلافه آمده امارت طایفه مزبوره برحسب فرمان اعلی به آزاد خان ولد محمّد خان هزاره مفوض شد. هم در آن اوقات جمعی از معارف ایل جلیل قاجار و برخی از اهالی استرآباد از تعدّیات میرزا رضی حمزه کلایی مازندرانی وزیر نواب محمّد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستانات به

دربار عرش آیات به عرض شکایات آمدند و برحسب امر اعلی مهدی قلی خان دولوی قاجار را که از «۲» حکومت بندر ابوشهر معزول و به خدمت رکاب مشغول بود به ایالت آن ولایت بردند.

ذکر جسارت جناب حاجی ملا محمد زنجانی در خسارت «۳» [به] ارامنه متوقفین دار الخلافه طهران و خرابی کلیسای ایشان و اخراج شدن از آن سامان

[۲۴۷] طلب علمومی که بهره از ادراک روحانی ندارند و به سبب شهرت در میان

(۱). ملی: «شارب»

(۲). ملی: «از»

(۳). ملی: «جسارت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۰۶

عوام کالانعام و اخذ مال مردم از حلال و حرام همّت به تحصیل مقدمات می‌گمارند، پس از آن‌که در یک سفر عتبات «۱» یا دار السیّطنه اصفهان صرف و نحوی ناقص دیدند و چهار مسئله از روی کتاب شرایع در باب آداب وضو و نماز و حیض و نفاس برگزیدند، فی الفور علم پیشوایی برپا می‌نمایند و نمازهای مردم را به گردن گرفته سجاده ریا و سالوس می‌گشایند. در حضور خواص از مجتهدین و ارباب معرفت و یقین یارای دم زدن ندارند ولی در مجمع عوام، خود را اعلّم از جمیع خاص و عام می‌شمارند. در بدایت کار دست به امر عظیمی زنند که موجب شهرت آید و هریک از عوام کالانعام در ستایش ایشان محفل‌ها آرآید. مقصود ازین تحقیق، داستان جسارت حاجی ملا محمد زنجانی پیشماز در دار الخلافه طهران است و کلک سخن سرا احوال او را بدین نمط رطب اللسان:

مشار الیه جوانی بود از اواسط التّاس ولایت زنجان و چندی به هوای تقاضای جوانی در دار السیّطنه اصفهان با طلب هر سامان زانوزن و همدستان. از جمعی ثقات استماع شد که وقتی طلب مازندرانی و رشتی در مدرسه مادر شاه اصفهان از حسد الفت با آن جوان، دعوایی کرده شخص رشتی گوش «۲» طلبه مازندرانی را به دندان خایید و تا برهانی صاحب گوش را در دست نباشد، گوش او را به حلق فرو برده دم درکشید.

بالجمله پس از آن‌که قلیلی از مقدمات صرف و نحو و علم فقه را ورزید، به دار الخلافه طهران آمده ساکن گردید. در ایامی که مسجد جدید البنای سلطانی که قریب به اتمام بود، مشار الیه چند نفر از اتراک خمسه و آذربایجان و غیره جمع کرد و در زاویه [ای] از زوایای مسجد سلطانی پیشوایی می‌نمود. به سبب استعمال ردا و عصا و انداختن تحت الحنک ریا، رفته رفته مریدان بی معرفت پیرامان «۳» بر دور او جمع آمدند و بزم عوام فریبی را پروانه شمع شدند. بهانه [ای] می‌خواست که خود را معروف اولیای دولت علیه سازد، بلکه به این وسیله به اخذ مال «۴» مردم بیردازد. از اتفاقات، در اواخر شهر محرم الحرام شخصی از رنود بازاری خود را از شراب خلّاماری سرمست ساخت و در معبری از معابر با جناب آخوند به کار عربده پرداخت. آخوند را از جسارت آن دیوانه، بهانه به دست افتاد و با جمعی از مریدان جانانه روی به خرابی کلیسای ارامنه نهاد، غافل

(۱). مجلس: «عالیات»

(۲). ملی: «گوشش»

(۳). پیرامون؛ مجلس: «بیرایان»

(۴). مجلس: «اموال»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۰۷

از این که پادشاه مغفور شاه عباس ماضی صفوی به جهت اطمینان خاطر «۱» اهالی روم و فرنگ «۲» و تشیید بنیان موافقت با دولت‌های ایشان، در هریک از ولایات ایران جماعت گرج و ارمن را آورده ساکن ساخت و از ترتیب کلیساهای دار السیلمنه اصفهان و آذربایجان و غیره به اطمینان خاطر دول عیسویه پرداخت. علاوه برین آن طایفه از اهل جزیه‌اند و موافق شریعت حضرت رسالت پناهی، اذیت اهل جزیه حرام است. جناب آخوند علی الصبّاح به کنایس «۳» آن جماعت رفته خم‌های شراب را سرنگون کرد و در اسباب عشرت و مایحتاج آن جماعت پریشانی و شکست آورد بعضی از اماکن آنها را به تیشه ستم خراب و به اعتقاد خود بر آبروی شریعت افزود.

کارگزاران نواب حسن علی میرزا حکمروای دار الخلافه وقتی آگاه شدند که کار از کار گذشته و امر دیگرگون گشته است. چون آخوند در سلک [۲۴۸] طلباب بود و اذیت او خلاف رسم و آداب می‌نمود، لهذا حسب الامر الاعلی تنبیه آخوند به اخراج از بلد محوّل و با اهل و عیال از دار الخلافه بیرون رفته مشغول شغل اوّل شد.

سفرای دول عیسوی که در دربار دولت خسروی بودند، از ظهور این عدالت شادمانی‌ها نمودند و هریک مراتب مزبور را به دولت خود اعلام داشته، جمیع پادشاهان فرنگ ظهور این حمایت را از فرط دوستی و موافقت پنداشته، همت بر اظهار امتنان و شکرگزاری گماشتند. غرامت خرابی و مرتکبین بازیافت و تسلیم ارامنه گردید و این نیز موجب ازدیاد امتنان سفرای عیسویه آمد.

وقتی هم جناب شیخ محمد جعفر نجفی در دار العلم شیراز این عمل را کرد و در خرابی خرابات و شکست خمخانه‌جات و منع موزنین از گلدسته خوانی اهتمامات به عمل آورد، مولف این روزنامه‌چه همایون، در آن اوقات جوان و در آن ولایت بودم و این سه رباعی را در آن سه فقره انشاء نمودم:

در منع غنا:

ای شیخ که کارت همه دم طاماتست گویی که غنا حرام اندر ذاتست
آن را که به دین ما غنا می‌خوانند صوت تو بود که انکر الاصوات است

(۱). ملی: «خواطر»

(۲). مجلس: «فرانسه»

(۳). جمع کنیسه؛ در این جا منظور، کلیسا است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۰۸

در منع خرابات:

ای شیخ عبث زحمت اوقات مده‌بر درد کشان درس مقامات مده
خواهی که کنی دل جهانی آبادفتوی به خرابی خرابات مده در شکست خم شراب:

ای شیخ که بی جا خم می‌شکنی و ندر کف مستان دف و نی می‌شکنی
آن خم که به میخانه معمور دلت لبریز می‌ریاست کی می‌شکنی

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۰۹

بخش ۲

بهاریه سال خجسته مآل تنگوز نیل ترکی مطابق با سینه یک هزار و دویست و سی گذشته از هجرت نبی و احضار سپاه نصرت پناه به رکاب ظفر همراه

مشعل فروزان خورشید درین سال فرخنده تأیید بعد از انقضای ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز سه‌شنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و سی پای در شبستان حمل نهاد و قوای نامیه نفایس متنوعه خویش را که چندی در قلعه زیرزمین پنهان داشت و اوقات بدور گردی مملکت گلشن «۱» می‌گماشت، بیرون داد.

سلطان بهار با جنود نامعدود ریاحین و ازهار به خوش ییلاق چمن «۲» نزول اجلال نمود و نوباوه نهال را به مصلحت احوال در پیشگاه جلال احضار نمود. سردار چنار با جیش بی‌شمار از سبزه مرغزار به محاصره قلعه خوشان گلشن خروشان شد و عساکر باد بهاری به تسخیر بروج و نسترون خوشان «۳». امرای طاغی بهمن و دی سبزقبایان غنچه و عمامه‌داران شکوفه را در حضرت خسرو ربیع به شفاعت برانگیختند و به خیال فتنه‌جویی مستقبل به دامن مکر و حیل آویختند. باز به حکم سلطان فروردین «۴» نوباوه سرو آزاد به ایالت خاورزمین جویبار مأمور آمد و موکب اردی‌بهشت به وصول تختگاه گلشن مسرور [شد]. سفیر وقایع‌نگار سحاب بهاری با افغان تندر به دار الخلافه چمن

(۱). ملی: - «گلشن»

(۲). خوش ییلاق در شمال‌شرقی شهرستان شاهرود در استان سمنان و منتهی الیه رشته کوه البرز است که توسط گردنه‌ای به‌همین نام به منطقه چهل‌دختر در شمال بسطام متصل می‌شود. (م)

(۳). مجلس: «جوشان»

(۴). ملی: «فیروز دین»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۱۰

رجعت نمود و سلطان خردادماه به عزم زیارت روضه مطهره گلزار و صید وحشیان نرگس و ازهار و شکار مرغان الوان منقار «۱» مرغزار نهضت فرمود.

شاهنشاه سپهر دستگاه با چهره رشک مهر و ماه و قامتی طوبی همراه از پای تا سر مانند خورشید منور غرق در و گوهر از خلوت خانه همایون به دیوان سرای خلافت مقرون خرامید و مبارکی عید سعید را آرایش اورنگ فلک آهنگ گردید. تخت امرای هفت اقلیم را که جای‌برجای ایستاده بودند، به لفظ گوهربار در نثار مبارکباد گفت و گوهر ناسفته [۲۴۹] تهنیت را به الماس زبان معجز بیان سفت. سرفرازان عالم رخ‌ها بر خاک نیاز سودند و گوی سرفرازی در میدان جانبازی از خمیدگی «۲» چوگان قامت از خورشید سرافراز ربودند.

توپ‌های البرز کوب و نوبت‌خانه قیامت آشوب در خارج سرای همایون بلندآوا شد و پیلان الوند پیکر در پیشگاه حضور فلک فراز شعبده‌های عجیب و رقص‌های غریب تماشاگران آن بزم جنت نصیب را بهجت افزا. بار یافتگان محفل شیلان «۳» از همت قآن جمشید پاسبان پیل بالا بدره‌های «۴» سیم‌وزر یافتند و شاقان «۵» ماه منظر به پیمودن کاسات شهد و شکر نوبت به نوبت به جانب نام‌آوران هفت کشور می‌شتافتند «۶». خطبه خلافت به نام نامی حضرت سلطنت خوانده شد و عفاریت «۷» فتنه و فساد از تیر شهاب خطیب اریب و آمین باریافتگان محفل بهجت نصیب از اطراف سپهر مملکت رانده آمد بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان باز بنای رزم میدان شد و شیران «۸» بی‌سلسله و پلنگان تنگ حوصله، اعنی سپاه کینه‌خواه برحسب احضار شاهنشاه انجم سپاه به عزم التزام رکاب ظفر مآب از هر طرف خروشان آمدند.

- (۱). مجلس: «بهر»
 - (۲). ملی: «خمیده گی»
 - (۳). موقع صرف ناهار و صلاهی طعام، سفره امرا و بزرگان، طعام.
 - (۴). خریطه‌ای از جامه یا گلیم یا تیماج که طول آن از عرضش بیشتر باشد و آن را پر از پول کنند؛ همیان. (معین، ذیل بدره)؛ ملی: «بدرهای»
 - (۵). غلام‌بچگان.
 - (۶). مجلس: «می شتافت»
 - (۷). دیوان، اهریمنان (معین، ذیل عفاریت)
 - (۸). ملی: «شتران»
- تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۱۱

ذکر طغیان اهالی قریه «۱» ذلف آباد فراهان و تعیین «۲» سپاه به دفع ایشان و عاقبت کار آن زمره پریشان

ابو دلف «۳» عباسی که یکی از امرا آل عباس بوده در اعمال فراهان قم «۴» دو شهر بنا کرده: یکی در زیرزمین و دیگری در بالای آن. شهری که در زیرزمین بنا نهاده، خاک را مجوّف نموده و جایی به ترکیب شهر مشعر بر عمارات و بیوتات و مساجد و معابد و کوچه‌ها و بازارها ترتیب داده است. اطراف این زیرزمین از روی تحقیق سه فرسنگ بی‌اغراق است و این حقیقت مذکور در السنه اهل آفاق. شهری دیگر بر بالای این زیرزمین بنا کرده و در هر خانه از شهر بیرونی سوراخی از آن زیرزمین ظاهر آورده است که هم باعث روشنایی زیرزمین است و هم در روز تنگ گریزگاه اهالی آن شهر متین.

بالجمله نام آن شهر را به مناسبت اسم خویش دلف آباد به فتح دال بی نقطه نهاده و چون به قاعده قدیم دال را به «۵» نقطه می گذاشته‌اند، به مرور ایام و شهور ذلف آباد بضم ذال معجمه «۶» خوانده شد. به جز اهالی آن جا که بلدیت دارند، هر کس از غربا در آن زیرزمین رود و بی‌بلد باشد، تا قیامت «۷» مفقود است و اثبات این معنی «۸» آیتی است، مشهود.

اکنون از شهر روی زمین قلیل آثاری باقی است، ولی از قراین معلوم می‌شود که طول و عرض آن چیست. خلاصه اهل ذلف آباد را یکنوع رشادت و شجاعتی فطری ذاتست و در مراتب تیراندازی و لوازم آن کامل الصیفات. قانونی دارند که همواره اوقات اموال خود را در آن زیرزمین می‌گذرانند و در اکثر زمان با حاکم فراهان همت به طغیان می‌گمارند. به محض ورود محصل حاکم در هر خانه، صاحب آن در زیرزمین است و محصل بینوا از سوراخ آن زیرزمین نشانه گلوله کین. درین اوقات با ایمانی خان حاکم یاغی آمدند و محصلان او را جواب داده یکباره طاغی شدند «۹». علاوه بر طغیان در معابر

- (۱). ملی: «قریه»
- (۲). ملی: «تعیین»
- (۳). ملی: «ابو ذلف»
- (۴). ملی: «قسم»
- (۵). مجلس: «به»
- (۶). ملی: «معجمه‌وار»؛ مجلس: «معجمه نقطه‌دار»
- (۷). ملی: «تا قیامت»

(۸). مجلس: «دعوی»

(۹). ملی: «شده»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۱۲

عام به سرقت اموال تجار و سایرین پرداختند و روزها در سوراخ پنهان گشته شب‌ها به غارت اموال مسلمانان (۱) می‌پرداختند. این کیفیت به توسط یوسف خان سپهدار عراق به عرض خسرو آفاق رسید و عبد الله خان گرجی یوز باشی غلامان شاهیسون با سواره خزل و پیاده جانباز [۲۵۰] اخلاج ساوه و فراهانی به تدمیر آن تیره‌بختان و تخریب قلعه ایشان و کوچانیدن از آن سامان مأمور گردید. پس از وصول ایشان اهالی ذلف‌آباد خیرگی کرده معادل پانصد نفر جمعیت از تفنگچی در میان خود فراهم آورده و به مقابله جنود ظفر نمود، شتافتند و در اندک زدو خوردی از میدان مجادلت روی برتافتند و باز در آن زیرزمین رفته آرام یافتند. افواج قاهره اطراف آن زیرزمین را با قلعه ذلف‌آباد محصور نمودند و آب و آذوقه از ایشان قطع کرده ابواب بلا بر چهره آن قوم بی‌حیا گشودند. چند روز بدین منوال گذشت کار آن جماعت بالمره پریشان گشت، لهذا از در عجز و لابه درآمده طالب امان شدند و شب هنگامی عیال و اطفال خود را برداشته هرچند تن به سمت یکی از ممالک عراق و آذربایجان و خوزستان و غیر آن روان آمدند. احوال و احوال ایشان کلاً کسب غازیان ظفر نشان شد و قلعه و امکنه آن سرزمین از تیشه انتقام ویران آمد. اکنون قلعه ذلف‌آباد و اماکن آن قوم ضلالت بنیاد چون مسکن بوم شوم خراب است و اهالی آن جا آواره به هر قلعه و باب، ولی شهر زیرزمین به احوال خود باقی است و احدی را قدرت بر خرابی آن نیست. خلاصه مأمورین در ازاء این خدمت مورد آفرین شدند و محصورین در خدای این خیانت آواره به هر سرزمین آمدند. بمنته وجوده.

ذکر تعیین اسماعیل خان دامغانی سردار به محاصره قلعه خوبوشان و حرکت موکب فیروز اعلی به جانب چمن خوش بیلاق و اوضاع و اتفاق تا نزول حضرت خسرو آفاق به دار الخلافه سپهر مساق

در وقایع سال قبل ایراد شد که خوانین اکراد بدنهاد خراسان از صدمات سپاه

(۱). مجلس: «مسلمان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۱۳

فیروزی نشان خسارت کلی یافته متعهد خدمت شدند، [اما] پس از مراجعت اسماعیل خان سردار سپاه جزار، باز به اغوای اسحق خان قرایی مکار از در خلاف آمدند. تنبیه ایشان مجدداً در کیش مصلحت اندیشان لازم افتاد و برحسب امر اعلی اسماعیل خان سردار با جمعیتی از قشون رکابی در اواخر شهر جمادی الثانی سنه مزبوره به محاصره قلعه خوبوشان روی نهاد. نواب شاهزاده محمد ولی میرزا به مصلحتی چند احضار به رکاب ظفر مآب و موکب فیروز همایون با جمعیتی انجم مقرون در روز شنبه هفدهم شهر رجب المرجب از دار الخلافه طهران حرکت نموده پس از اندک روزی چمن خوش بیلاق که از ارباع ولایت کبود جامه استرآباد است، مضرب خیام مجرّه طناب گردید.

اسماعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین روانه گشته وارد کردستان و خوانین کرد و ترک نیز به عزم مخالفت کلاً مجتمع در خوبوشان شدند. سردار و «۱» سپاه رکابی اطراف قلعه خوبوشان را احاطه کرده سنگرهای متین بستند و خوانین بدآیین از بیم سپاه ظفر قرین قدرت مجادله روبرو در خود ندیده مانند مستورات عفت علامات در احوال اندرون حصار نشستند.

محمد خان قاجار دولو نایب خراسان نیز برحسب امر خدیو دوران به اتفاق اسحق خان قرایی و جمعی از قشون رکابی و خراسانی از ارض اقدس حرکت و به محاصره قلعه رادکان شتافتند و روز اول قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلر خان چاپشلو حاکم اتک

از قلعه با جمعیت خود برآمده و جنگی روبرو کرده، هزیمت یافتند.

بیگلر خان بعد از هزیمت به ولایت دره جز که محل حکومت اوست [۲۵۱] تاخت و قوجه خان مجدداً در کار قلعه‌داری پرداخت. با آن که در آن روز تسخیر حصار رادکان آسان بود، باز اسحق خان قرایی از فرط هرزه‌درایی محمّد خان نایب را فریب داد و به جهت رفع بحث حاصل دور رادکان را با اموال رعایا تاخته و از دور رادکان برخاسته در خارج خوشان به اردوی سردار ملحق شدند.

در پیشگاه حضور شاهنشاه عدالت دستور حکایت تزویرات اسحق خان و بازداری لشکر منصور از تسخیر قلاع رادکان و خوشان معروض افتاد و مجدداً فرامین

(۱). ملی: - «و»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۱۴

عتاب آیین به عهده سرداران با تمکین در باب تسخیر قلعه خوشان شرف صدور یافته [و] شاهنشاه آگاه پیغامات غضب‌آمیز به اسماعیل خان سردار و سایر همراهان داد چون اهتمامات حضرت صاحبقران را درین باب زیاده دیدند، لهذا در یوم بیست و هشتم شهر شعبان المعظم تسخیر قلعه را آماده گردیدند. پیادگان جانباز بختیاری دامن پردلی بر میان زده و چهار دسته گشته بر چهار برجی که در چهار سمت قلعه خوشان و مشحون از مستحفظین با نام و نشان [بود] یورش آوردند [و] از یمن طالع فیروز خسروانی به یک حمله هر چهار برج را مسخر نموده مستحفظین اکراد را کلاً طعمه شمشیر هندی میلاد کردند.

بعد از تسخیر بروج بلافاصله روی به قلعه خوشان نهادند و بنای بنیاد قلعه - گیان را در اندک زمانی به باد فنا دادند. قریب آن بود که قلعه مسخر شود، باز اسحق خان قرایی از راه فتنه‌زایی تسخیر قلعه و تدمیر خوانین را مناسب احوال خود ندیده در نزد سرداران جلیل محمّد خان و اسماعیل خان، متعهد خدمت خوانین اکراد گردید. امیر گونه خان پدر رضا قلی خان زعفرانلو که مردی سالخورده و تجربه کرده بود، ولد خود و «۱» نجفقلی خان شادلو را در قلعه گذاشته خود به اردوی سپاه ظفر پناه آمد و معتمدین به «۲» ارض فیض قرین فرستاده عالی جنابان میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدان میرزا محمد «۳» مهدی شهید ثالث را به شفاعت خواسته خود نیز تا آمدن ایشان به این طریق عذرخواه گردید که پسران رضا قلی خان و نجف قلی خان «۴» را با نسوان ایشان با مالیات دو ساله خوشان تسلیم سازد و خود در خدمت آن دو جناب به عزم درگاه فلک جناب پردازد و پس از آن که موهبت جان بخشی را با خود یار بیند و از رکاب مستطاب مراجعت کرده مجدداً در خوشان منزل گزیند. رضا قلی خان و نجف قلی خان را نیز به دار الخلافه طهران فرستاده خود در ارض اقدس همواره در شاهراه خدمت آسوده نشیند. بالجمله جنابین محترمین از ارض اقدس رسیدند و در انجام این مهمام همداستان گردیدند. پسران و نسوان مقررّه روانه ارض اقدس و حضرات عالی درجات با امیر گونه

(۱). ملی: - «و»

(۲). ملی: - «به»

(۳). ملی: - «محمد»

(۴). ملی: «نجفعلی خان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۱۵

خان زعفرانلو و حسین علی خان قرایی در چمن خوش بیلاق شرفیاب رکاب مقدّس شدند. به شفاعت آن دو سید فاضل، گناه آن

پیر جاهل و سایر خوانین ناقابل بخشیده شد و اسماعیل خان سردار از تعرض به آن ولایت ممنوع گردیده و مشروط به این که امیر گونه خان بعد از مراجعت به عهد خود وفا نماید و رضا قلی خان و نجفقلی را به دار الخلافه فرستاده متصدی کار خدمت آید [و] هرگاه پس ازین خلافتی از ایشان به ظهور رسد، شفاعت احدی درباره آنها مسموع نباشد و شحنة قهر قهرمانی در اجرای سیاست به هیچ نوع ممنوع نباید.

خلاصه نواب شاهزاده محمد ولی میرزا مجدداً به والی گری مملکت خراسان سرافراز و به مرافقت آن دو سید سعادت انباز [۲۵۲] و سایرین روانه ارض میمنت دمساز شد. پس از انجام ماه صیام موکب با احتشام نیز از چمن مزبور حرکت و چند روزی در ارباع ساواشی «۱» فیروزکوه مشغول شکار و طرب گشته، در روز چهارشنبه بیست و دویم شهر شوال المکرم عرصه دار الخلافه از فیض ورود شاهنشاه فیروزی آیت قرین هشت جنت آمد.

ذکر آمدن رشید خان افغان به اتفاق وقایع نگار و عزیمت شاهانه به شکار مسیله و زیارت قم و مراجعت به مقر خلافت جاوید تحشم «۲»

در وقایع سال قبل ایراد شد که حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار به سبب بروز التفات درباره حاجی فیروز الدین میرزا، مأمور هرات گردید. پس از وصول مشار الیه حاجی فیروز که آن همه ابواب التفات بر چهره خود گشاده دید به طمع افتاد که به حمایت کارپردازان دولت خداداد به برادر خود شاه محمود مسلط آید و جمعیتی از دربار فلک مدار خواسته که در عزیمت ولایات «۳» قندهار و کابل هنگامه‌ها آراند، لهذا کمال عزت و

(۱). از این صحنه تصویری بسیار زیبا در این مکان حجاری شده است. اعتماد السلطنه ساواشی را در روزنامه اردوی همایون نمره دوم. صفحه ۴۴ تنگه‌واشی خوانده است.

(۲). ملی: «ولایت»

(۳). ملی: - «جاوید تحشم»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۱۶

اعتبار درباره حضرت وقایع نگار مبذول داشته و رشید خان درانی را با پیشکشی فراوان به اتفاق مشار الیه به سفارت برگماشت. مشار الیهما در اواخر شهر ذی قعدة الحرام وارد آستان خلافت نشان [شدند] و پیکش فیروز از نظر معدلت اندوز گذشته موقع قبول و استحسان یافت. چون مطلب رشید خان عمده بود، لهذا چندی در دار الخلافه او را موقوف داشته در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم به خوشی به سر می برد تا از قراری که - انشاء الله تعالی - ذکر خواهد شد، روی به صوب مقصود آورد. بالجمله در اواسط شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویت و سی و یک که عرصه کوه و هامون از نزول برف سیمایی سلب گردید و ساحت دار الخلافه از شدت سرما و برف به طرزی عجب [شد] موکب همایون به عزم شکار مسیله که از گرمسیرات قم است، عزیمت نمود. پس از آن که عرصه کوه هامون از وجود کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام خالی گردید، به عزم زیارت حضرت معصومه - صلوات الله علیها - نهضت فرمود. روزی سه چار [بار] در آن روضه مینو آثار اوقات به خضوع و خشوع به سر شد و پس از آن قهستان قم و سامان سایر البلوک و اخلاج از فز نزول حضرت صاحبقران معدلت شمول طعنه زن سپهر «۱» اخضر آمد.

یوسف خان گرجی سپهدار عراق و خوانین عراقی «۲» جبهه‌سای آستان فلک پاسبان و از گذرانید پیشکش دلکش مورد عنایات و تفقّدات بی پایان شدند بعد از استیفای حظ کامل از شکار کبکان و آهوان شیرین شمایل باز خاطر همایون به رجعت دار الخلافه مایل آمد. در روز دوازدهم شهر ربیع الثانی، آن عرصه بهشت مبانی را از یمن نزول حضرت صاحبقرانی طراوتی بی اندازه حاصل شد. در خلال این احوال مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلر بیگی استرآباد و یموت، حسین و قربان نام ایکدریموت را که ولدان

یک نفر از قاتلان مرحوم حسین قلی خان والد بزرگوار داور تاجدار بودند، گرفته به دربار سلطانی فرستاد در عرض راه، قربان نام، شب هنگام خود را بکشت. حسین نیز خواست خود را بکشد، تیغی که در دست داشت به زنجیر گردن او کشیده شد و دم تیغ

(۱). ملی: «آمد»

(۲). ملی: «عراقی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۱۷

برگشت و مستحفظین باخبر و از آن پس او را درست نگاهداری کرده به درگاه آسمان فر آوردند. حضرت اعلی بر جان آن خبیث بخشود و چشمان او را از حدقه [۲۵۳] برآورده به جانب دشت روان فرمود. بالجمله در همین سال این بنده مدحت سگال، به تفویض خدمت دار الانشای همایون و کتابت اسرار مکنون بهره‌ور و ترسل‌نگاری دیوان صدارت اعظم نیز ضمیمه آن خدمت «۱» معتبر آمد.

[مصر] ع:

یاد باد آن روزگاران یاد باد

(۱). ملی: «خدمت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۱۸

بخش ۳

بهاریه «۱» سال میمون فال سیچقان نیل مطابق یک‌هزار و دویست و سی و یک هجری و سرداری فرج الله خان به خراسان و رجعت رشید خان افغان

هنگامه آرای عرصه خاور و یگه‌تاز ساحت باختر اعنی خورشید انور، درین سال فرخ فر بعد از انقضای چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبه «۲» بیست و یکم شهر ربیع الثانی سنه یک‌هزار و دویست و سی و یک هجری از سرای حوت به میدان حمل نهضت آرای شد و در عرصه خاورزمین گلشن از ورود جنود سوری و سوسن به دفع خوارزمیان دی و بهمن هنگامه‌ها برپا [نمود]. نوباهو سرو آزاد با خیول سبزه و ازهار اطراف قلعه‌چمن را محصور آورد و مسرع باد نوروزی از جانب سلطان بهار او را از مداخلت منع کرد و موکب خسرو اردی بهشت به سلطانیه چمن نزول فرمود.

جگر گوشگان قوای نامیه را به پیشگاه حضور خویش احضار فرمود. «۳» بنیاد امیر خیانت‌پیشه بهمن با خلف ناخلف اسپند به ضرب تیشه انتقام از پای درآمد و افغان تندر در تصرف حصار گلشن بر فلک اخضر رسید. سفیر وقایع‌نگار هزاردستان در شهر بند گلستان پای‌بند شد و نوباهو سرو سهی به ایالت خوارزمین گلزار حکمران بر هر پست و بلند. از عزل و نصب نوباهوگان نهال ممالک گلزار را طراوتی دیگر حاصل شد و کوه‌نشینان لاله و شقایق را از یورش ابر آزار خون‌ها در سینه و داغ‌ها بر دل ماند.

کنارنگ «۴» کیهان و خداوند جهان اعنی شاهنشاه صاحبقران و خسرو کشورستان به

(۱). ملی: «بهار»

(۲). مجلس: «شنبه»

(۳). مجلس: «نمود»

(۴). کنارنگ: حاکم، ناظر، فرماندار.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۱۹

جهت مبارکی نوروز فیروز اورنگ خلافت را از فرّ جلوس همایون رونقی تازه داد و دست دریانوال به افشاندن بدره‌های «۱» سیم‌وزر بر جیب و دامان کهنتر و مهتر برگشاد. پس از انقضای بزم شیلان چند روز به عیش و عشرت گذشت و بعد از گذشتن زمان عیش هنگام نهضت و زمان طیش گشت. چون خوانین خراسان به اغوای آن «۲» پیر گرگ قرایی نقص عهد را پیشه ساختند و به طریق ماسبق خیال خودسری پرداختند، نواب شاهزاده محمد ولی میرزا مستدعی مأموریت لشکری به جهت تنبیه خوانین اکراد از رکاب ظفر بنیاد شد، لهذا فرج الله خان افشار نسقچی باشی با معادل ده‌هزار پیاده و سوار رکابی به صوب خراسان مأمور [و] در اواخر شهر جمادی الاول روانه آن حدود و ثغور شد.

رشید خان افغان را نیز رخصت داده و حضرت میرزا محمد صادق وقایع‌نگار را نیز با او فرستاده به جناب حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات اعلام داشتند که اکنون فرستادن جمعیت به جهت امورات منظوره مصلحت نیست؛ تا بعد ازین ملاحظه شود که قرار خوانین بدآیین بر چیست. عذر این فقره را موقوف به تقریرات زبانی فرستاده داشتند و مشارالیهما به همراهی فرج الله خان روی به آن صوب گذاشتند.

ذکر آمدن محمد رحیم خان خوارزمی به حوالی استرآباد و شکست او از جلادت لشکر ظفر بنیاد و حرکت موکب اعلی به سلطنتیه خلد نهاد

بعد از قتل خواجه کاشغری، قربان قلیچ خان یموت که همواره اوقات فتنه‌آرای داشت [۲۵۴] بود، طوایف ترکمان را بی‌سروپا یافت و باز از راه فتنه‌جویی خیالی تازه کرده به جانب خوارزم شتافت [و] محمد رحیم خان اوزبک والی خوارزم را به عزیمت دشت اتک و گرگان و گرفتن وجه زکوة و گروگان از طوایف ترکمانان دعوت کرد و خان مزبور هم که خود همواره طالب این فقره بود، با احتشادی تمام روی به ولایت درون و مهین آورد. از ترکمانان تکه زکوتی بی حساب گرفت و گروگانی معتبر ستاند و جمعی

(۱). ملی:- «بدره‌های»

(۲). مجلس: «ای»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۲۰

سوار همراه کرده گروگان را به جانب خیره راند و پس از استیلای بر تکه، به همین عزم به سوی دشت گرگان آمد که با طوایف یموت و کولان نیز همین عمل را معمول دارد و ایشان را هم مثل جماعت تکه تابع خویش آرد. چون این خبر به عرض دارای دادگر رسید، فی الفور فرج الله خان افشار را که با جمعیت بسیار به خراسان مأمور شده بود، فرمایش داده از ولایت بسطام عازم حدود استرآباد گردید. ذو الفقار خان و مطلب خان نیز با جانبازان سمنان و دامغان به او ملحق و مهدی قلی خان بیگلربیگی استرآباد هم با جمعیتی که داشت، روی به موافقت قشون رکابی گذاشت. از آن طرف محمد رحیم خان اوزبک به سامان فندرسک «۱» و چناشک «۲» و قانچی روانه و این معنی مقابله ترکان قاجار و اوزبکان غدار را بهانه شد. خان اوزبک با کمال تشویش آدمی از خویش نزد ذو الفقار خان دامغانی فرستاد [ه] از روی عجز چنین پیغام داد که: مرا از عزیمت این دشت به جز اخذ زکوة شرعی از ترکمانان دیگر منظوری نیست. این اجماع قشون پادشاهی و این طیش سرداران دولت در مخاصمه و مجادله از چیست؟

ذوالفقار خان آدم او را در خیمه راه نداد و چون شنیده بود که اوزبکان ساز چکور را خوش می‌نوازند، در وقت خواب او را خواسته و در خارج خیمه او را «۳» بر روی خاک نشانیده تا هنگام صبح چکور می‌نواخت و صبح بدون جواب به مراجعت پرداخت. بالجمله در حدود پسرک من اعمال فندرسک تلاقی عسکرین دست داد و خان خوارزم در روز اول در سنگر توقف نموده و جمعی

از سران اوزبکیه را با جنود خوارزمیه به مقابله شیران ژیان فرستاد. در حمله اول در چون روباهان دغل از برابر شیران رمیدند و جمعی از ایشان مقتول گردیده بقیه الشیف به دامن فرار آرمیدند.

علی الصّباح که رایت فیروزی آیت مهر، چون اختر کاویانی شاهنشاه خورشید چهر، از کنار افق طالع و خوارزمیان کواکب را همان شکوه طلّیه آفتاب قالع و قانع آمد،

(۱). فندرسک از توابع شهرستان رامیان در نزدیکی گرگان امروزی.

(۲). چناشک یا خباشک- چوناش: قصبه‌ای بود میان جاجرم، خرقان و گرگان که به بزرگی و محکمی شهرت داشته (معین، ذیل چناشک)؛ قلعه محکم آن سابقه‌ای دور و طولانی دارد. به‌طوری که در تواریخ آمده است، قابوس بن وشمگیر زیاری در این مکان به قتل رسید. (ر. ک: تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، ص ۱۴۳).

(۳). مجلس: «او را»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۲۱

خان خوارزم باز مثل روز گذشته اراده حرکت از سنگر نداشت و اوقاتی را به دفع الوقت می‌گذاشت. سرداران سپاه ظفر پناه پرچم رایات خسروانی را گشادند و پیاده و سوار [ه] لشکر منصور را با توپ‌خانه صاعقه دستور، فوج فوج و دسته‌دسته کرده و تیپ‌آرایی خویش را به عمل آورده روی به عرصه رزم نهادند. یکه‌تازان سواره لشکر از صف جدا گشته تا حوالی سنگر خان خوارزم راندند و آیات سرزنش و تویخ به گوش هوش خوارزمیان خواندند.

محمّد رحیم خان لا- علاج دست از جان شسته با معادل سی‌هزار نفر از اولجاریه اوزبکیه و ترکمانیه از سنگر پای جسارت بیرون نهاد، در برابر جنود مسعود صف‌آرا گشته به آیین خویش بایستاد. نخست توپچیان چابک دست لشکر فیروزی اثر عقده‌های گلوله از گلوی توپ البرز کوب گشادند و پیادگان [۲۵۵] سپاه منصور در انداختن تفنگ شهاب دستور به آیین نظام، داد مردی و مردانگی دادند.

خان خوارزم سواران لشکر خود را اذن به یورش داده خود نیز متهورانه در میدان رزم پای نهاد. طالع فیروزی مطالع شاهنشاه صاحبقران یاری کرده به یک شلیک «۱» توپ صاعقه کوب آن قوم بی‌باک را از پای درآورد. از صدمات مهرهای آتشین توپ و تفنگ، مانند برگ از درخت می‌ریختند و تاب ثبات نیاورده و چون بخت خویش برگشته به دامن فرار آویختند. خان خوارزم از معرکه رزم به‌طوری گریخت «۲» که تا باب خیره «۳» عنان از دستش نگسیخت. تا جایی که قدرت تعاقب بود، شیران لشکر از عقب آن روباهان بدگوهر شتافتند و جمعی را از لباس حیات عاری ساخته روی برتافتند. اردوی خان کلاً بر جا مانده از اشتر و استر و سایر اسباب تجمل آن خیره‌سر به قدری کسب غازیان مظفر گردید که از حساب بیرون است و محاسب اندیشه در ادراک آن به زاویه عجز مقرون. بالجمله بعد از اعلام این خبر به امنای دولت جاوید اثر، فرج الله خان افشار با همان لشکر ابواب جمعی باز به صوب خراسان مأمور شد و موکب فیروز به جهت ییلامیشی در چمن سلطانیه دلفروز در روز سه‌شنبه هفتم شهر رجب المرجب سنه مزبور و با سپاهی منصور عزیمت را به ظهور آورد.

(۱). مجلس: «شلیک»

(۲). ملی «از معرکه رزم گریختند»

(۳). ملی: «خیود»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۲۲

بعد از نزول اجلال به آن چمن طراوت اتصال شاهزادگان حمیده خصال، حضرت نایب الخلافه عباس میرزا از آذربایجان و قوام السیلمنه محمد علی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السیلمنه حسن علی میرزا از دار الخلافه طهران برحسب احضار به تعاقب یکدیگر رسیدند و برادران بلند اختر از دیدار یکدیگر بهره‌مند و از وفور التفات گوناگون شاهنشاه صاحبقران هریک جداگانه سربلند گردیدند.

[مصر] ع:

سه آفتاب به یک آسمان نزول نمود

ذکر عزیمت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به محاصره قلعه رادکان و ممنوع شدن از جانب دیوان

نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را معلوم آمد که حرکت محمد رحیم خان اوزبک از خوارزم و جسارت او تا سامان استرآباد به اشاره خوانین اکراد ضلالت بنیاد بوده، لهذا مجدداً تنبیه آن جماعت را لازم یافته و جمعیتی از قشون رکابی و جنود خراسانی فراهم آورده محمد خان قاجار دولو نایب خراسان با امیر قلیچ خان تیموری و عبد الکریم خان عرب «۱» بسطامی را به محاصره قلعه رادکان و تنبیه قوجه خان کیوانلو مأمور ساخت و خود نیز در ساعتی سعد با اسحق خان قرایی به خارج ارض اقدس نقل مکان کرده به اجماع قشون نیشابور و سبزوار پرداخت.

مأمورین قلعه رادکان را در عرض راه معلوم شد که بیگلر خان چاپشلو حاکم دره‌جز اراده حمایتی نسبت به قوجه خان حاکم رادکان کرده به عزم شیخون سپاه منصور جمعیتی فراهم آورده است، لهذا به قانون سپاهی‌گری نخست دفع او الزم دیدند و با جمعیتی که داشتند روانه سامان دره‌جز گردیدند.

بیگلر خان هم با جمعیتی که از افواج ترکمانان تکه و چاپشلو داشت، به مقابله شتافته پس از اندک کزی تاب درنگ نیافته روی به فرار گذاشت. مأمورین به تعاقب او

(۱). ملی: - «عرب»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۲۳

تاختند و حصار مشهور به قلعه عمارت را از تصرف او گرفته [به] نهب و غارت او پرداختند. مال و اسباب او از صامت و ناطق آن‌چه در قلعه بود، کسب غازیان نصرت [۲۵۶] نصیب شد و بیگلر خان جریده و سبای به دره‌جز شتافته از ما یعرف بی نصیب ماند. مأمورین پس از تنبیه آن مفسد بی‌دین مجدداً به محاصره قلعه رادکان سبک عنان شدند و نواب شاهزاده نیز به ظاهر [از] ارض اقدس حرکت کرده وارد خارج حصار رادکان با همراهان آمدند. اگرچه ظهور این معنی خلاف رای خوانین اکراد بود، ولی تا امر را مشته سازند، رضا قلی خان زعفرانلو در خوبشان متوقف و امیر گونه خان پدر خویش را «۱» با جمعیتی از اکراد خوبشانی به عزم خدمت‌گزاری دولت خسروانی روانه و مشار الیه در خارج رادکان به اردوی والا پیوست و علی الظاهر دل بر خدمت و جانفشانی بست.

اسحق خان قرایی را از راه هرزه درآیی با قلعه گیان در خفیه مراودتی بود و شب‌ها اعانت‌ها از آب و آذوقه نسبت به قلعه گیان می‌نمود و روزها در خدمت شاهزاده بر اصرار در محاصره می‌افزود. امیر گونه خان زعفرانلو را خواست فریب دهد که پسر خود رضا قلی خان و نجفقلی «۲» خان شادلو را با جمعیتی وافر خواسته شب هنگامی اردوی نواب شاهزاده را بر هم زنند و آشوبی تازه برپا کنند. چون امیر گونه خان مزبور در سال گذشته در چمن خوش ییلاق در خاکپای خسرو آفاق تعهدات زیاد در اجرای خدمت دولت قوی بنیاد کرده بود، لهذا راضی به این معنی نگشته قرار کار را بر آن دادند که معتمدین چند از خوانین ترک و کرد با

عرایض ضراعت آمیز به درگاه خسرو معدلت انگیز فرستاده عذرخواه جرایم قوجه خان گردند. بالاخره به تدارک این کار عمل نمودند و یورش به قلعه رادکان را به دفع الوقت گذرانیده منتظر جوابی از امنای دولت ابدارکان بودند. فرستادگان خوانین قبل از حرکت ریات ظفر قرین به دار الخلافه بهجت ضمین وارد و مطالب ایشان به عرض صاحبقران مروّت فواید رسید. شاهنشاه آگاه چون رای ایشان را درین کار متّفق دید، بنابر مصلحت ملک‌داری به منع نواب شاهزاده از محاصره

(۱). مجلس: - «را»

(۲). ملی: «نجفعلی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۲۴

قلعه رادکان جازم گردید. فرمانی قضانشان از مصدر خلافت به افتخار نواب شاهزاده صادر و عباسقلی خان پیشخدمت نوایی به چاپاری به صوب خراسان سایر آمد [و] با وجود کبر سنّ در عرض شش روز خود را به اردوی نواب والا رسانید و حضرت والا بعد از اطلاع از حکم صاحبقران قلعه گشا فی الفور از محاصره قلعه رادکان دست کشید و روانه ارض اقدس گردید. امیر گونه خان مستدعی مراجعت به صوب خوشان شد و اسحق خان قرایی بعد از ورود به ارض اقدس باز آتش فساد را دامن‌زنان آمد غافل که آن آتش، چنار آسا در وجودش گیرد و عنقریب دودها از دودمانش راه کره اثر در پذیرد.

فرد:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات «۱» بدی را خود بدی باشد مکافات

ذکر خبر قتل اسحق خان قرایی و ولدش حسین علی خان و حرکت موبک اعلی از سلطانیه به دار الخلافه «۲» طهران

در وقایع سال قبل ایراد شد که نواب شاهزاده محمد ولی میرزا در چمن خوش ییلاق از شاهنشاه آفاق نوازش‌ها دیده با خلعت والی‌گری مملکت خراسان به اتفاق علما و سادات و خوانین آن ولایت روانه ارض اقدس گردید. اسحق خان قرایی فتنه‌جو باز کار را منافی رای خود یافت و کژه بعد اخری به زاویه مکر و خدیعت شتافت [و] حسین علی خان ولد خویش را با آن که تازه در رکاب نواب شاهزاده از اردوی اعلی مراجعت کرده در ظاهر به بهانه استدعای [۲۵۷] تفویض حکومت ولایت ترشیز و در باطن به جهت تدبیر عزل نواب شاهزاده از والی‌گری آن مملکت فیض‌آمیز روانه دربار دارای معدلت‌انگیز ساخت و به زبانی که می‌دانست به عرض فقرات معروضه پرداخت.

شاهنشاه آگاه بنابر مصلحت ملک‌داری عزل نواب شاهزاده را مناسب ندید، ولی به جهت اطمینان خاطر آن پدر و پسر و رفع توهم و وحشت ایشان از نواب شاهزاده

(۱). ملی: «اوقات»

(۲). مجلس: - «دار الخلافه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۲۵

دوران، حکومت ولایت ترشیز را به اسم حسین علی خان عنایت و قبل از حرکت ریات ظفر آیات به صوب سلطانیّه او را مقضی المرام روانه آن حدود و ناحیت گردانید.

مشار الیه از فرط غرور بدون اعتنا به نواب شاهزاده «۱» نخست روی به ولایت ترشیز نهاد و مدّتی در آنجا توقّف کرده قرار در کار انضباط آن ولایت می‌داد که در روز مصلحت قلعه سلطان‌آباد آن ولایت را مأمن خویش نماید و به سبب استحکام آن قلعه

هنگامه‌ها آراید.

از آن طرف، اسحق خان پدر بد گهرش باز در تفکر «۲» فتنه و فساد افتاد و حسن بیک قرایی را مجدداً به جهت شکایت از سوء سلوک نواب شاهزاده و تعیین شاهزاده دیگر به درگاه معلی فرستاد. نواب معزی الیه که از رفتار سابقه او زخم‌ها در دل داشت، این کردارهای لایحقه نیز بر زخم‌های سابقه نمک می‌گذاشت، اتلاف او را روزبه‌روز بل لحظه‌به‌لحظه طالب بود، ولی با بودن ولدش حسین علی خان در ترشیز مصلحت اقتضا نمی‌نمود. بالاخره در روزی که خبر ورود حسین علی خان به ارض اقدس به نواب والا رسید در جزو تمهیدات به کار برده به تدارک اتمام کار آن ولد و والد غدار کوشید. اسحق خان در حضور اشرف ایستاده بود که حسین علی خان با لباس سفر وارد عمارت گشته از دور تعظیمی در کمال رعونت و استغنا کرده و شاهزاده او را پیش خواسته بنای سؤال و جواب شد و آن گفتارزاده را در گفتار جواب و سئوالات نواب شاهزاده از روی غرور کار منجر به خشونت و عتاب آمد. لشکر غضب بر جنود حوصله زبردست گشته «۳» و کار از مرحله رسوم بردباری و ملاحظه فنون ملکداری در گذشت؛ فی الفور به سیاست فرمان داد و پدر بد گهرش را نیز بلافاصله از عقب پسر به درکات سقر فرستاد. یک طناب بر گردن هردو بسته شد و رشته فساد خراسان بل فساد جهان در یک نفس از هم گسسته آمد.

نعش پلید آن دو مفسد عنید را در وسط میدان ارک انداختند و پس از آن به ضبط اموال و حبس متعلقان بدخصال او پرداختند. در اواخر شهر رمضان المبارک این خبر بهجت اثر در چمن سلطانی به عرض دارای دادگر رسید و دولتخواهان شوکت علیه را در حقیقت عیدی بزرگ ظاهر گردید.

علی الظاهر به جهت اطمینان خاطر سایر خوانین طاعی، به نواب شاهزاده فرمایشات

(۱). مجلس: «غیور»

(۲). مجلس: «فکر»

(۳). مجلس: «نشسته»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۲۶

عتاب‌آمیز صادر، ولی در باطن مورد انواع نوازشات و تحسین و مفاخر شد.

خلاصه چون هوای چمن سلطانی را آغاز برودت و دم سردی بود، رای عالم آرای سلطانی به مراجعت اقتضا نمود. نواب نائب السلطنه العلّیه بعد از نوازشات سستی و تاکیدات در باب تنبیه طوایف بلباس، مراجعت به آذربایجان کرد و حضرت محمد علی میرزا پس از تفقّدات بهیّه و فرمایشات در خصوص اتمام کار کوه‌نشینان بختیاری روی به دارالدوله کرمانشاهان آورد. نواب حسن علی میرزا نیز قبل از حرکت رایات نصرت‌آمیز، به جهت تدارک ورود موکب [۲۵۸] سلطان مسعود به دارالخلافه شتافت و در اواخر شهر شوال المکرم عرصه آن روضه ارم توام از وصول موکب شاهنشاه معظم طراوتی تازه یافت.

ذکر قضایایی که بعد از قتل اسحق خان در خراسان اتفاق افتاد و فتنه‌جویی‌های جماعات قرایی و هزاره و افغان بدنژاد

بعد از قتل اسحق خان قرایی و ولدش، نواب شاهزاده محمّد ولی میرزا گماشتگان کارآگاه [را] به ضبط ولایات متصرفی ایشان روان نمود و ولایات ترشیز و سرجام خواف «۱» را بدون مانع و عایقی تصرف فرمود. محمّد خان ولد اسحق خان که در تربت حیدریه تمکن داشت، ضبط آن‌جا را به برادر دیگر خویش حسن علی خان محول و خود به اطمینان قلعه دولت‌آباد که از قلاع محکمه آن سامان است روی به آن محل گذاشت.

محمّد خان قاجار نایب خراسان با امیر قلیچ خان تیموری برحسب امر والا به ضبط ولایت تربت «۲» و استیصال سایر بازماندگان

اسحق خان مأمور آمدند و چون محمد خان در قلعه دولت آباد متحصن بود، نخست تنبیه و تدمیر او را انطباق دانسته وارد آن حدود و ثغور شدند.

سران و سرخیلان قرایی کلاً و طراً از بازماندگان اسحق خان روی گردان و با نایب خراسان در اضمحلال محمد خان همداستان آمدند. قلعه دولت آباد محصور لشکر

(۱). ملی: «خاف»

(۲). ملی: «ترغیب»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۲۷

منصور گردید و چون آزاد خان ولد محمد خان هزاره در همان اوقات داعی حق را لبیک اجابت گفته بود، لهذا برحسب صوابدید نواب اشرف، نوبت ضبط ولایت جام و امارت هزاره جات بی سرانجام به اسکندر خان برادرزاده محمد خان رسید و چون ولایت جام را با غوریان اتصالی است، ضبط ولایت غوریان نیز محول به اسکندر خان شد. مشار الیه از ارض اقدس به عزم غوریان روان و حسب الامر نواب شاهزاده، میرزا عبد الکریم تفرشی قمی مستوفی آن سرکار به سفارت هرات و استمالت حاجی فیروز الدین میرزای افغان شتابان گردید.

حاجی فیروز و امرای افغانه را بعد از اطلاع از قضیه اسحق خان خاطرها گماشته بر تصرف غوریان و سایر ولایات آمد. اولاً فتحعلی خان مروزی ساکن قریه شکیان من اعمال هرات را با سیصد نفر جمعیت به تصرف قلعه غوریان فرستادند و در سایر ولایات جام و باخرز نیز دست تعدی برگشادند. نواب شاهزاده چون ازین داستان باخبر گردید، «۱» اسکندر خان بیگلر بیگی هزاره را که در ابتدا به نظم غوریان فرستاده بود، اکنون به خرابی و نهب و غارت آنجا مأمور کرد و مشار الیه نیز با جماعت هزاره به آن سامان رفته کسب فراوان گرفت و پس از چند روزی طبل طغیان کوفته بنیاد خان هزاره [ای] را با خود یار و مددکار «۲» آورد. بنیاد خان هم با جمعیتی از جسته و گریخته اویماقات «۳» هزاره [ای] و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم آورده در ولایت غوریان، مستعد و مستبد «۴» نیست و نصیر خان برادر خویش را به تدبیری که می دانست از ولایت قندهار آورده با حاجی فیروز عهد موافقت بر بست. محمد خان نایب خراسان چون فتنه غوریان را دریافت کرد، دست از محاصره دولت آباد و تدمیر محمد خان قرایی برداشته رو به محاصره غوریان آورد. حاجی فیروز چون محمد خان را در خارج قلعه غوریان تصرفی خویش دید، لهذا عامل عمل حیل و تزویر گردید.

برخی از ارباب دور از غرض را نزد حضرت [۲۵۹] وقایع نگار میرزا محمد صادق که نامش با مسمی مطابق است فرستاد و چنین قرار داد که از راه دلسوزی میرزا را از پیش خود خبر «۵» نمایند که اینک جمعیت و سرداری از هرات به عزم شیخون

(۱). مجلس: «آگاه گردید».

(۲). ملی: «کار»

(۳). طوایف، قبایل.

(۴). ملی: «مستند»

(۵). مجلس: «خبردار»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۲۸

اردوی محمد خان نایب به غوریان مأمور شده، همان بهتر که نایب مزبور به توسط حضرت وقایع نگار از این کار خبردار شود و خلاصی خویش را به طرفی که مصلحت داند، رود. حضرت میرزای صادق این معنی را یکی از جمله کارنمایی‌ها و خدمت‌های آن

سفارت دانسته قبول کرد و به تمهیدی که عین تمنای حاجی فیروز بود، از هرات برآمده روی به اردوی نایب آورد. چون نایب هم جمعیتی قلیل داشت و این حرف را مبتنی «۱» بر صدق می‌پنداشت، شب هنگام راه ارض اقدس پیش و از خوف جان سر خویش گرفت.

حضرت وقایع‌نگار باز به هرات برگشت و حاجی فیروز را ازین تمهید بجا، کلاه گوشه افتخار از گنبد دوار برگذشت. ملک قاسم میرزای ولد خویش را به غوریان فرستاد و بنیاد خان هزاره به تحریک محمّد خان قرایی و اعتضاد حاجی فیروز دست به غارت ولایات زورآباد و خواف برگشاد. بالجمله نواب محمّد ولی میرزا موافقت افغانه و هزاره و قرایی را باهم پرزور دید، لا علاج به حرکت مذبح کوشید. محمّد خان نایب را با دو هزار سوار و پیاده قشون رکابی ابواب جمعی فرج الله خان افشار که در ارض اقدس قرار داشت، به دفع آن فتنه روانه و مشار الیه نیز تا می‌توانست به نهب و غارت اموال حول وحوش ولایات غوریان و کوسویه و باخرز و احشامات هزاره پرداخت.

بعد از آن که لشکر فیروز از اموال بی‌شمار گران‌بار شدند، مراجعت به تربت شیخ جام کرده قشون غنیمت آورده را به جهت قسمت اموال و اخذ رسدی «۲» خویش از آن احوال و اثقال در آن‌جا جمع آورد. اکثر لشکر که رسد خود را از غنیمت گرفتند متفرق شده به ارض اقدس رفتند. محمّد خان قرایی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان هزاره چون نایب را در تربت شیخ جام بی‌سرانجام دیدند، لهذا با جمعیت هزاره و افغانه و قرایی به عزم مجادلت وی پی‌سپر گردیدند. حضرت نایب وقتی خبردار شد که خود را محاط افواج دشمن یافت، بنابر آن، لا علاج با آن معدودی که داشت به مقابله شتافت. اگرچه دستجات استرآبادی در آن دعوا داد مردانگی دادند، ولی بالاخره سودی نبخشید

(۱). مجلس: «مبنی»

(۲). حصه و رسدی که میان اصناف و رعایا تقسیم می‌شود (معین) در این‌جا، غنیمت و سهم هر سپاهی را رسد گویند.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۲۹

و روی به هزیمت نهادند. مصطفی خان سدن رستاقی استرآبادی به دست قرایی اسیر شد [و] محمّد خان نایب عازم ارض اقدس بهشت نظیر آمد.

افغان و قرایی و هزاره را ازین فتح نمایان غروری کامل حاصل و در طمع خامشان خیال تسخیر ارض اقدس کامل شد. محمّد خان قرایی و خوانین طاغی خراسان، وقت را غنیمت شمردند و معتمدین از هر طرف به تحریک حاجی فیروز الدّین روانه هرات کردند. معزّی الیه نیز از عاقبت این جسارت چشم پوشیده مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود و دوست محمّد خان درانی را با فوجی از افغانه به ولایت جام و آن سامان روانه گردانید. در اندک زمانی در ولایات غوریان و جام و باخرز از جماعت افغان و هزاره و قرایی ازدحامی دست داد و دست زمانه ابواب بلا-برگشاد. معارف ولایات جام و باخرز را کلاً به ولایت هرات راندند و در هر قصبه و قریه مستحفظین از خود نشانند. حاجی فیروز را باد نخوت و غرور در [۲۶۰] کاخ دماغ رسوخ یافت و به خیال خام مرزبانی به وادی مخالفت با دولت ابد مبانی شتافت.

میرزا عبد‌الکریم تفرشی مستوفی نواب شاهزاده را با پیغامات مخالفت‌آمیز به ارض اقدس روانه و حضرت وقایع‌نگار را در سرایی که جغدان را آشیانه بود، محبوس کرد و اولیای دولت خداداد را بالمّرّه از ارادت خویش مأیوس آورد.

[مصر]ع:

عزم دارای جهان دشوارها آسان کند

ذکر تفویض ایالت مملکت خراسان به نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و احضار نواب محمّد ولی میرزا و سایر اوضاع

اخبار شورش افغانه و قرایی و هزاره و شکست محمد خان نایب خراسان و سایر اوضاع اتفاقیه در آن سامان در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید.

ازانهای الهامات غیبی بر رای عالم آرا چنین واضح گردید که، ازین پس سازش خوانین خراسان با نواب محمد ولی میرزا از جمله ممتنعات و توقف نواب معزی الیه در آن صفحات به اختلاف جهات خلاف مصلحت دولت جاوید سمات. علاوه بر این فقرات، تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۳۰

خوانین اعراب طبس وقانیات که همواره از فرط سلامت نفس با هر نوع والی و حاکم رفتاری به سزا می نمودند و همواره سالک «۱» طریق خدمت گزاری بودند، بعد از قتل اسحق خان و پسرش از نواب معزی الیه اندیشه مند گشته به کرات معتمدین به دربار معدلت قرین می فرستادند و زبان ضراعت به استدعای تعیین شاهزاده [ای] دیگر می گشادند.

چون نواب حسنعلی میرزا سالها بود که به دار الخلافه طهران فرمانروا و تربیت یافته انجمن حضور شاهنشاه معدلت آرا و حضرت صاحبقرانش در مراتب ملکداری و مرزبانی و حسن سلوک با اعالی و ادانی آزمایشی به سزا کرده بود و به رجوع خدمات بزرگ و مهمات سترگ از هر حیثیت سزاوار می نمودند، لهذا قرعه ایالت مملکت خراسان به نام نامی آن شاهزاده عظیم الشان، نیکو افتاد و جمعی از قشون رکابی به سرداری اسماعیل خان دامغانی ابواب جمع او گشته و لقب ارجمند شجاع السلطنه بر فرق او هشته از اعطای فرمان و خلعت ایالت آن مملکت فرق اعتبارش از گنبد دوار گذشته، در ساعتی سعید بوسه بر درگاه شاهنشاه فلک جاهد داد و به صوب آن ولایت روی نهاد. ابراهیم خان هزاره را که در دار الخلافه- از قراری که ذکر شد- محبوس نظر بود، شفاعت نموده در رکاب خویش برد. امان الله خان غلام پیشخدمت افشار به احضار نواب محمد ولی میرزا مأمور و سرعت از باد استعاره نموده به چاپاری روانه آن حدود و ثغور شد.

نواب حسن علی میرزا در یوم هفدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و دو به زیارت روضه مطهر حضرت رضا- علیه التحیه و الثنا- مشرف و حضرت محمد ولی میرزا از عزیمت زیارت خاکپای همایون شاهنشاهی قرین انواع عز و شرف شد. پس از ورود نواب شجاع السلطنه به آن ارض فیض قرین، مخالفین ضلالت آیین کارها را برخلاف خاطر مفسدت ضمین و دست انتقام نواب شاهزاده را دراز از آستین دیدند، لهذا بساط مخالفتی که درچیده بودند، برچیدند. حاجی فیروز الدین افغان ترک شاهی گفته و در گوشه گمنامی خفته و ملک قاسم میرزای پسرش، غوریان را گذاشته در

(۱). مجلس: «مالک»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۳۱

هرات به پدر خویش پیوست. محمد خان قرایی از هرزه درآیی دست کشید و به تربت حیدریه شتافته در زاویه فراغت آرمید. بنیاد خان هزاره به قلعه محمودآباد جام گریخت و به دامن عجز [۲۶۱] و بینوایی آویخت. دیگرهای هوس از جوش افتاد و طبلهای آرزو از خروش ایستاد. حاجی فیروز، عبد الرشید خان افغان را به تهنیت و مبارکباد ورود مسعود نواب شاهزاده به ارض فیض قرین روانه ساخت و به اهدای تحف و هدایای رنگین پرداخت.

بالجمله اسماعیل خان سردار دامغانی برحسب امر والا به استمالت محمد خان قرایی به جانب تربت شتافت و او را طوعا ام کرها برداشته «۱» از فیض حضور نواب شاهزاده و ظهور التفاتی زیاده اعتباری تمام یافت. تعهدات در باب خدمت گزاری خوانین اکراد نمود و حسب الامر والا به کردستان شتافته؛ ندانم چه گفت و چه شنود.

بعد از مراجعت به جز وحشت خوانین از عموم کارپردازان دولت ابد قرین، حرفی دیگر بر زبان نداشت و ازین سخن معلوم بود که

تخم فساد در مزرع نمک به حرامی می‌کاشت.

پدر گوربه‌گور را از گوری به گوری دیگر نقل کرده منهوبات اموال پدر را در نزد هرکس بود، به تصرف در آورد. مقدار دوهزار خروار غله از محصول خالصه ترشیز به انعام او مقرر شد و غله مزبور به جهت روز تنگ در تربت حیدریه و قلعه دولت آباد متبر «۲» آمد.

پس از حظ کامل از التفات‌های گوناگون شاهزاده باذل، اذن رجعت یافته روی به تربت آورد و حسن علی خان «۳» برادر مهتر خود را در زاویه حسرت محبوس کرد و با بنیاد خان و نصیر خان هزاره که در محمودآباد جام توقف داشتند، عهد الفت و اخوت بست و با کمال خلاف در کمین مکر و خدیعت نشست. بالجمله چون پس از وصول موکب اجلال نواب والا به ارض اقدس و رفتن محمد خان قرایی به استمالت خوانین اکراد اخرس، به هیچ‌وجه اثری از خدمت‌گزاری ایشان ظاهر نشد، لهذا اسماعیل خان سردار برحسب صوابدید نواب شاهزاده باوقار، جمعیتی از سواره و پیاده برداشته ولایت رادکان را تا حول و حوش خبوشان تاخت نمود و ابواب بلا بر چهره متمدین آن ولا

(۱). مجلس:- «برداشته»

(۲). متبر- منبر: اسم مفعول جعلی از واژه فارسی انبار، به معنی انبار شده، ذخیره شده.

(۳). ملی: «حسین علی خان»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۳۲

گشود.

خوانین بدآیین لابد از در عجز و انکسار درآمده متعهد خدمت‌گزاری شدند.

نواب اشرف، عبد الرشید خان فرستاده حاجی فیروز را با اجوبه شافی مشعر بر وعد و وعید و حاکی از بیم و امید و مبنی بر تخلیه ولایت غوریان و امر بر ایصال مالیات دیوان و حاکم بر صدور «۱» سکه و خطبه به نام همایون شهریار زمین و زمان و سایر اوضاع مقتضی آن اوان، روان فرمود و حاجی فیروز را ازین پیغامات دلدوز صبر و آرام از کاشانه خاطر «۲» فرار نمود؛ خواست تدارک خدمتی نماید، نخست حضرت میرزا محمد صادق وقایع‌نگار مروزی که نه ماه در هرات محبوس بود، از حبس برآورده و به اعتقاد خویش تدارکی کامل از برای او حاصل نموده و بدون اعلام مطلبی یا استدعای حاجتی، روانه کرد و مشار الیه را به سبب امورات «۳» اتفاقیه ایام سفارت، روی آن نبود که به درگاه فلک جاه دارای سپهر خرگاه شتابد و امنای دولت ابد مدت را با آن همه خجالت دریابد، لهذا بعد از ورود به ارض اقدس به تکلیف نواب شجاع السلطنه العلیه و امید انتقام از جماعت افاغنه و هزاره و قرائیه چندی در آنجا وقوف یافت تا از قراری که- انشاء الله تعالی- ذکر خواهد شد، به دربار دارای سینه شتافت.

ذکر تنبیه طایفه بلباس و گرفتاری اسد خان بختیاری از سعی دو نوباوه بوستان شهریاری

قبل ازین نگارش که در هنگام [۲۶۲] مرخصی دو شاهزاده آزاده نواب ولیعهد زمان و حضرت دولتشاه دوران از چمن سلطانیه، در باب تنبیه اکراد بلباس و الوار بختیاری به هریک فرمایشی جداگانه رفت. نواب نایب السلطنه که چندی قبل از آن امیر خان قاجار خال خود را به استدعای بوداق خان حاکم مکرری به اتفاق یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران نو مسلمان به

(۱). ملی: «امر بر ایصال مالیات والی بر صدور»

(۲). ملی: «خواطر»

(۳). ملی: «آیام»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۳۳

تأدیب طایفه بلباس مأمور و قتل و غارتی موفور از ایشان به ظهور رسیده بود، درین اوقات نیز به سبب تعرض به خاک ارومیه پا از جاده اعتدال بیرون نهادند. علاوه بر آن اولیای دولت جاوید هم اذنی در تأدیب آن طایفه دادند، مجدداً امیر خان را با جمعیت بوداق خان مکرری و سرباز ابواب جمعی ابراهیم بیک سرتیپ و جعفر قلی خان مراغه [ای] و جمعی دیگر از سواره و پیاده به تنبیه آن طایفه ضاله مأمور فرمود. طایفه بلباس در محل گرمیان که قریب به شهرزور و سقناق آن جماعت مغرور است، پای ثبات افشده «۱» در برابر جنود مسعود صف آرای شدند و پس از اندک کزی از طالع فیروز خسروی و حملات دلیران، مخدول و منکوب آمدند. بعد از آن که قریب یک هزار نفر از آن جماعت مقتول گردید، هر تن از طرفی گریخت و هر کس به دامن درّه و کوهی آویخت. دستجات قشون نصرت نمون به سقانات ایشان پی بردند و به قدری که در حوصله خیال گنجند، خرابی کردند. اموال فراوان از جواهر آلات و زرینه و اقمشه و غیر آن کسب غازیان ظفر نشان شده و سردار با سپاه مظفر و منصور «۲» راجع به صوب مملکت آذربایجان [گردید].

این خبر در دار الخلافه به عرض دارای دادگر رسید و ضمیر منیر همایون الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید. بالجمله نواب محمّد علی میرزا نیز که مأمور به تنبیه الوار بختیاری بود، بعد از ورود به دار الدوله کرمانشاهان در اواخر فصل خریف به نظم ولایات عربستان نهضت فرمود. پس از انتظام مهام آن حدود، تنبیه اسد خان بختیاری را وجهه همت ساخت و با جمعیتی کامل به سمت جبال آن طایفه پرداخت.

تبیین این مقال آن که، این اسد خان از طایفه بختیاروند هفت لنگ بود و بر حسب تجربه، ارشد و اشجع هر تن از طوایف الوار می نمود. در ایامی که زمام اختیار احشامات بختیاری در کف کفایت کارکنان نواب محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد آمد، اسد خان به اعتقاد خود از سوء سلوک بعضی از چاکران آن حضرت رنجیده خاطر گشته به دزمیران پناه برد. این دزمیران قلعه‌ای است از کوهستان بختیاری خدا آفرین و از فرط ارتفاع و استحکام، همدوش با چرخ برین. صعود مترددین به آن دز از یک راه مقدور

(۱). ملی: «افزوده»

(۲). ملی: «را»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۳۴

است، ولی آن هم به مدد طناب و ریسمان میسور. اگرچه در کوهستانات آن طایفه ازین قبیل دز بسیار است ولیکن دزمیران در رفعت و محکمی مشهود «۱» و مشهور سیار و امصار. «۲»

خلاصه اسد خان، اهل و عیال و احوال و ائقال خود را به آن قلعه برد و خود را آسوده از زحمات این و آن آورد. وقتی میرزا علی گرایلی وزیر نواب محمد تقی میرزا و آقا قاسم طهرانی صندوقدار حضرت محمد علی میرزا از جانب آن دو ملک‌زاده فیروزی لوا به استمالت آن گروه کرد دیوآسا به دزمیران شتافتند و اسد خان هردو را گرفته و اموال ایشان را ضبط نموده در زاویه غاری از آن کوه منزل یافتند، درین سال ضبط احشامات بختیاری بر حسب [۲۶۳] حکم شهریاری به نواب محمد علی میرزا محول و معزی الیه نیز لا علاج عازم گرفتاری آن دزد دغل آمد. پس از آن که نزدیک به دزمیران «۳» رسید، میرزا محمد لواسانی وزیر خود را به استمالت اسد خان فرستاد و پیغاماتی مشعر بر بیم و امید داد. حضرت میرزا به هر طریق بود او را راضی کرد و با هزار تدبیرش به پایان

در آورد.

نوّاب شاهزاده به سبب عدم وحشت او با یک نفر جلودار تا پای دز «۴» راند و او را از راه التفات نزد خود خواند. چنان او را در صحبت گرم ساخت که مشار الیه از شوق جواب و سؤال با آن حضرت به اطراف خود دیده نینداخت. غلامان همراهان سرکار شاهزاده، یک‌یک و دودو به تدریج از دور رسیدند و بالاخره آن کوهنورد بادیه وحشت را محیط گردیدند. وقتی خبردار شد که غلامان سواره نوّاب شاهزاده اطراف او را دارند و تفنگ‌ها بر سر دست درآورده هلاک او را موقوف به اشاره می‌شمارند از فرط وحشت و اضطراب اعضایش مانند بید به لرزه افتاد و گذشت سرکار اشرف را به جستجوی شفیع به هر طرف دیده می‌گشاد. نوّاب اشرف که اضطراب او را به آن طریق ملاحظه فرمود، رسوم مردانگی و فتوت را پیشه کرده در همان حالت باز او را مرخص به مراجعت دز نمود، ولی هنگام رفتن به او چنین خطاب کرد که: موکب فیروز ما به جهت انتظام مهمام بختیاری چند روز درین حوالی اقامت دارد؛ ترا مرخص نمودیم که امشب و فردا تدارک نوکری خود را دیده فردا شب در اردوی والا به کشیک سرپرده حاضر شوی.

(۱). ملی: «شهود»

(۲). شهرها.

(۳). مجلس: «بند میران»

(۴). دز: دژ، قلعه، حصار.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۳۵

اسد خان که چنین فتوت و مردانگی از آن شیر بیشه دلاوری و فرزاندگی دید، در مقابل آن مروّت به غیر از سربازی خدمت دیگر نیافت و سر را بر کف دست نهاده در موعدی که نوّاب شاهزاده مقرر فرموده بود به اردوی والا شتافت. پس از آمدن او، طوایف بختیاری از مراحل راهزنی و دزدی پای کشیدند و در شاهراه خدمت‌گزاری پایدار گردیدند. مشار الیه در خدمت اشرف با کمال اعتبار چاکر و خدمت‌گزاری بود تا بعد از قضیه ناگزیر نوّاب معزی الیه، باز دربه‌دردی و کوهنوردی را شعار نمود. بعد از عرض این خبر به پیشگاه خسرو مظفر، نوّاب شاهزاده مورد انواع تحسین و آفرین و دوش اسد خان نیز از اعطای خلعت مرحمت همدوش چرخ برین آمد.

ذکر تفویض ایالت دار الخلافه به نوّاب ظلّ السلطان علی خان شاهزاده و حکومت دار العباد «۱» یزد به محمد زمان خان آزاده

بعد از مأموریت نوّاب شجاع السلطنه «۲» العلیه حسن علی میرزا به والی‌گری مملکت خراسان، امر ایالت دار الخلافه طهران به جهت اطمینان از استقرار نوّاب شجاع السلطنه در آن مملکت، علی‌العجله و کالّه به نوّاب شاهزاده اسماعیل میرزا، که سپرده و تربیت یافته نوّاب معزی الیه بود، محول گردید. نوّاب اسماعیل میرزا به سبب صغر سن، به‌طوری که باید، به ضبط و ربط مهمام غریب و بومی نمی‌رسید. اهالی دار الخلافه نیز میلی وافر به نوّاب علی خان شاهزاده داشتند و در پنهان و آشکار همت در انتظام کار او می‌گماشتند. به سبب ولیعهدی برادر مهترش نایب السلطنه العلیه، ایالت پای تخت دولت بهیّه به اسم او سزاوارتر «۳» بود و شاهنشاه صاحبقران هم اطمینان کامل از استقرار شجاع السلطنه العلیه در «۴» ایالت ممالک خراسان زیاده «۵» و حاصل فرمود، لهذا منصب ایالت و فرمانروایی دار الخلافه را به نوّاب معزی الیه عنایت [۲۶۴] داشت و به علاوه لقب علی شاهی، لقب جلیل ظلّ السلطانی نیز او را بر سر گذاشت. دوش اعتبارش

(۱). ملی: «دار العباد»

(۲). مجلس: «شجاع السلطنه»

(۳). مجلس: «سزاوار»

(۴). ملی: «در»

(۵). ملی: «زیاد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۳۶

را از اعطای خلعتی گرانیامیه با خورشید فروزان همدوش ساخت و نواب اسماعیل میرزا نیز بعد از چندی به مملکت خراسان تاخت [تا] بر حسب صوابدید نواب شجاع السلطنه به حکومت ولایت ترشیز پرداخت.

چون مدتی بود که ایالت ولایت دار العباد یزد نیز به سرکار شوکت مدار حضرت شجاع السلطنه محول [شده] و میرزا موسی رشتی وزیر معزی الیه در آن ولایت عامل شغل و عمل [بود] و کار مباحثی مملکت خراسان به سبب فقدان وجود آن وزیر دانا موقوف و معطل بود، درین اوقات بر حسب خواهش نواب شاهزاده و احضار صاحبقران آزاده به دار الخلافه طهران آمده بعد از اخذ دستور العمل از اولیای دولت جاوید محل، روی به صوب خراسان نمود [ه] امر حکومت دار العباد یزد نیز معطل ماند، لهذا بر حسب امر اعلی، خلعت حکومت آن ولایت بر قامت حاجی محمد زمان خان خلف حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی راست آمد و معاملات سنه سیچقان ثیل به عهده او بی کم و کاست شد.

ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر وکلای دولت انگریز و توقف هنری ولک به دربار شوکت فلک تأسیس

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و نه ایراد شد که حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی با تحف و هدایای فراوان به سفارت دولت روس مأمور آمد. چون از خاک مملکت ایران فراتر شتافت، در هر ولایت و قصبه [ای] که رسید، از آن جماعت درباره خود احترامی تازه یافت. چون پادشاه ذی‌جاه روس به جهت مخاصمه و مجادله با ناپلیون منحوس به ولایات فرانسه و نمسه «۱» رفته بود، مشار الیه مدتی در خارج شهر پترپورغ در باغ پادشاهی منزل ساخت تا ایمپراطور بعد از فراغ از کار مزبور به عزیمت مملکت خویش پرداخت. در روز ورود حاجی میرزا ابو الحسن خان به شهر پترپورغ، تا

(۱). اتریش

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۳۷

سه فرسنگ راه، اساس استقبالی به آیینی تازه چیدند و عراده گاری سلطانی را که به جهت او آورده بودند، سوار گشته [و] مشار الیه را با عزّتی تمام و شوکتی مالا کلام وارد شهر گردانیدند. چه در عرض راه، چه در ورود به تختگاه، ینارالان معتبر از جانب آن پادشاه «۱» خورشید کلاه می‌آمدند و از گذاردن پیغام التفات‌آمیز ایمپراطوری مایه سرور قلب ایلچی مزبور می‌شدند.

پس از چند روز که از زحمت راه آسوده [گشت] حسب الاحضار به ملاقات ایمپراطور اعظم اقدام نمود نامه همایون و هدایای موافقت مقرون را گذرانیده به قدری که در حوصله اندیشه گنجد، مقبول طبع آن پادشاه ذی‌جاه گردید. در مجالس متعدده، سزا و جهر ملاقات ایمپراطور و سفیر فطانت دستور واقع و مراتب مخالفت و مخاصمت دولتین قویمتین را دافع آمدند. امضای عهدنامه [ای] میمونه مختوم به خاتم سلیمان زمان به جناب ایمپراطور سپرده شد و مطالب این دولت خداداد به تقریر سفیر فطانت نهاد بر رای حضرت ایمپراطوری یک‌یک شمرده آمد. «۲»

تا ناپلیون پادشاه فرانسه تسلطی داشت، ایمپراطور روس غائبانه به مکاتبه [می‌پرداخت] و پیغام سفیر دولت بهیّه را در ردّ ولایات مایوس نمی‌گذاشت تا بالاخره دولت بهیّه انگریز غیرت فطری به عمل آوردند و اکثری از قرالات فرنگ را در دفع ناپلیون با خود متفق کردند [۲۶۵]. دوک دولیتین نام از جانب دولت انگریز سردار شد و با سی‌هزار جمعیت و آتشخانه روی به دفع ناپلیون غدار آورد. پلوخیر «۳» نام نیز با جمعیتی تمام از دولت پروس مأمور آمد. قرالات له و دانمارق «۴» و سایرین هم امدادها دادند و با جمعیت روسیه و جمعی از قشون فرانسه که از ناپلیون روگردان بودند، به دفع او روی نهادند. در محل واترلوی فرانسه، دوک ولیتین «۵» سردار دولت انگریز مباشر دعوا گردید و

(۱). ملی: «دو پادشاه»

(۲). ملی: «شمرده‌اند»

(۳). ملی: «پکوخیر»؛ احتمالا نام اصلی او، گبهارد لبرشت فن بلوخر بوده است. Gebhard Lebrecht Von Bluche

ژنرال پروسی که در ۱۷۴۲ در رستبوک به دنیا آمد و در ۱۸۱۹ میلادی از دنیا رفت. وی در جنگ با فرانسه (۱۸۱۴) شهرت یافت. او در لینی (Ligny) از ناپلئون شکست خورد (۱۸۱۵) ولی برای کمک به ولینگتون به موقع توانست خود را به واترلو برساند. (معین، ذیل بلوخر)

(۴). لهستان و دانمارک.

(۵). دوک ولینگتون Wellington. سردار و سیاستمدار انگلیسی (۱۷۶۹-۱۸۵۲) از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۵ در هندوستان تاریخ ذوالقرنین متن ۴۳۸ ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر و کلاسی دولت انگریز و توقف هنری ولک به دربار شوکت فلک تأسیس ص: ۴۳۶

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۳۸

جنگی دلیرانه کرده و ناپلیون را شکستی فاحش داده او را در بیابان بی‌سروسامان حیران و دروا گردانید.

ناپلیون بعد از شکست در جایی قرار نگرفته به دولت انگریز فرار کرد. گماشتگان آن دولت او را در جزیره انگلتره گرفته و برحسب صوابدید جمهور قرالات در جزیره سانتالینا «۱» که در وسط دریای محیط و میانه ممالک افریقا و آمریقا، برده محبوس داشتند و همواره سه‌هزار نفر مستحفظ بر وی گماشتند.

پادشاه قدیم فرانسه را که در مملکت انگریز بود، آورده بر تخت نشاندند و کارکنان عالم قضا پس از سالی چند، زهر فنا در کام ناپلیون چشانیدند. بعد از حبس ناپلیون، پادشاهان روس و قرالات فرنگ در شهر نمسا «۲» مجتمع «۳» گشته صلحی کل نمودند که هرکس مملکت خود را داشته، دست تعدی به جانب مملکتی دیگر دراز نکند. هرگاه دولتی خواهد پا از حدّ خود بیرون گذارد، «۴» سایر دولت‌ها متفق گشته او را از میان بردارند.

بالجمله با وجود آن‌که مدتی حاجی میرزا ابو الحسن بی‌وجود ایمپراطور اعظم در پترزبورغ توقف کرد و از وعده‌های کاذبانه امنای آن دولت روزی به شب و شبی به روز می‌آورد، ایمپراطور روسیه بعد از مراجعت چون خاطری فارغ از اندیشه ناپلیون داشت، سفیر دولت علیه را در خلوتی خواسته به این سیاق همت بر جواب مطالب گماشت که:

دولت روسیه هیچ‌یک از ولایات گرجستان و آذربایجان را به زور متصرف نگردیده‌اند، بلکه ولات و بیگلر بیگیان و حکام، خود قدم پیش گذاشته به دولت روس گرویده‌اند. به قاعده [ای] که در میان کفر، نظامش می‌خوانند و به قانونی که در ممالک اسلام، مروتش «۵»

بود و به برادرش ریچارد ولسلی در شکست دادن تیپو سلطان و رؤسای مہراتا کمک کرد. در ۱۸۰۹-۱۸۱۳ فرماندهی جنگ معروف به جنگ شبه جزیره را داشت و فرانسویان را از اسپانیا بیرون راندند. در نبرد واترلو (۱۸۱۵) تاپلئون را شکست داد. در ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ به نخست‌وزیری رسید. در ۱۸۴۲ مقام فرماندهی کل سپاه برای تمام عمر را یافت. (معین، ذیل ولینگتون).

(۱). جزیره سنت هلن.

(۲). اتریش؛ در این جا منظور شهر وین پایتخت این کشور است که کنگره وین در آن جا تشکیل گردید.

(۳). مجلس: «جمع»

(۴). ملی: «گذار»

(۵). ملی: «مردیش».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۳۹

می‌دانند، آن جماعت را که به پای خود پناه به دولت روسیه آورده‌اند، دست بستن «۱» و عهد نظام و مروت را شکستن، خلاف رسوم فتوت و ملکداری است. ولایات گرجستان و قراباغ به سبب مواحدت مذهب در تصرف روسیه باشد، انسب است و چون سابق برین تعرضات از کوه‌نشینان داغستان به گرجستان می‌رسید، لهذا داغستان نیز به تصرف ما را اقرب. در باب رد کردن سایر ولایات گنجه و شیروان و طالش و غیره، مضایقی نیست، ولی وقتی که ایلچی مختار ما که سردار جدید گرجستان است، «۲» بداند که رضای اهالی آن ولایت بر چیست.

خلاصه امیری از امراء آن مملکت را، که مسعی به الکسندریر ملوف و از قانون امارت و سفارت با وقوف بود، لقب ایلچی مختار داده و نام سرداری مملکت قفقازش بر سر نهاده با تحفی بی کران به همراهی حاجی میرزا ابو الحسن خان به جانب این دولت قوی ارکان روان نمود. سردار مزبور بعد از ورود به تفلیس «۳» چندی به جهت انتظام کار گرجستان و داغستان توقف کرد و دو سه نفر از معارف معتمدین خود را با عریضه ارادت تضمین به اتفاق سفیر مزبور به دربار معلی روان آورد. بعد از ورود ایشان، فقرات مرقومه به عرض [۲۶۶] دارای جهان‌دار رسید و فرمایشات همایون در باب تدارکات ورود سفیر دولت روس از مصدر خلافت صادر گردید.

بالجمله در همین سنه میمونه، هنری و لک انگریز [ی] که مردی مصلحت‌گزار و خیرخواه و سال‌ها به اتفاق سفرای آن دولت، مقیم این درگاه فلک‌جاء بود، از جانب دولت خویش لقب وکالت یافت و مستر موریه ایلچی کوچک برحسب احضار امنای شوکت انگلتره آستان‌اعلی را وداع گفته به مقر اصلی شتافت.

(۱). ملی: «و سبب متین»

(۲). مجلس: «آمده»

(۳). ملی: «بعد از ورود مفلیس»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۴۰

بخش ۴

بهاریه «۱» سال نیکو مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و سی و دو هجری و ایراد تدارکات ورود ایلچی روس و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب به ولایت خمسه به سبب احترام سفیر مشار الیه

رونق‌افزای کاشانه مسیح و آیت صباحت چهر خوبان ملیح اعنی مهر اضائت توضیح درین سال شرافت تصریح بعد از انقضای ده

ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دویم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و سی و دو به بیت الشرف حمل نزول و نوباوگان نهال را عقد «۲» ازدواج با بنات «۳» سوری و سمن حاصل شد. سلطان بهار معتمد ابر آذار را به مهمانداری سفیر روسی نژاد شکوفه و اعلام توجهات خاطر «۴» الهام مألوفه روان ساخت و باد نوروزی که والی ولایت خاورزمین «۵» گلشن است، به تسخیر قلعه‌جات چمن و تدمیر هزاره‌جات زاغ و زغن پرداخت. مجدداً در شهر بند گلستان سکه طراوت به نام نامی سلطان بهار بر سبایک زرین و سیمین اوراق سوری و ازهار زدند و خطبای فصیح الادای عنادل بر فراز منابر اغصان خطبه خوان شدند.

سلطان فروردین به سلطانیه چمن نزول نمود و سفیر شکوفه را به انجمن حضور حضارت دستور احضار فرمود. هدایای مرایای صافی ضمیر شمر و پیل زرین پیکر گلبن اصفر و ظروف واوانی گل‌های اصفر و احمر و دبایج چینی و روسی اوراق الوان شجر از نظر آن خسرو طراوت اثر گذشت و سلطان اردی بهشت باز به مراجعت چمن مایل

(۱). ملی: «بهار»

(۲). ملی: «عهد»

(۳). ملی: «نیات»

(۴). ملی: «خواتر»

(۵). ملی: «زمین»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۴۱

گشت. دار المرز چمن از نزول موکب خسرو داد تازگی از سر یافت و فرمانفرمای باغ بندر راغ را از مدد جنود سبزه مسخر کرده خیل اعرابی لون زاغ هزیمت کنان به هر بوم و بر شتافت.

افغان هزاردستان در تسخیر ولایت فیروز گلستان چیره شد و عمامه‌دار شکوفه به ریختن خون غنچه خضرا لباس خیره آمد. سلطان بهار از فرط عدالت سرشار، غیرتی ملوکانه انگیخت و عمامه‌دار شکوفه را به مکافات آن جنایت بی‌شمار بر فلک شاخسار آویخت. اورنگ خلافت مجدداً از فرّ جلوس شاهنشاه معدلت آیت، همرنگ اورنگ سپهر شد و چهر فروزان خسرو منوچهر چهر، از فرط روشنی و بها غیرت افزای چهر ماه و مهر. شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف و سفیران انگریز و روس و دبیران عطارد مأنوس میران پیشگاه و خاصان خرگاه غلامان زرین کمر و وشاقان حورا منظر هریک در جای خویش ایستاده و آداب رکوع و سجود را در آن قبله اقبال و کعبه آمال آماده بودند.

بزم شیلان نوروزی در کمال بهجت و فیروزی به قانون پار و پیرار گذشت و شیر اوژنان رکاب مستطاب را نوبت میدان رزم گشت. از قراری که ذکر شد فرستادگان ینارال الکسندر یرملوف سردار جدید گرجستان و ایلچی مختار [۲۶۷] مأموره به دولت علیه ایران به همراهی حاجی میرزا ابو الحسن خان به دربار معدلت نشان وارد [شدند] و از قرار عرض سردار مزبور در اواسط ایام بهار قرار حرکت او از تفلیس و ورود به آستان معدلت تأسیس خواهد بود. فرستادگان مزبور با انعام و احسان موفور از دربار مروت گنجور رخصت انصراف یافته در جواب عریضه سردار معزی الیه مقرر آمد که در موعدی معین در چمن سلطانیه شرفیاب در گاه مینوون گردد.

فرامین قضا آیین به افتخار نواب نایب السلطنه و نواب عبد الله میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه و حسین خان سردار ایروان صادر شد که در هنگام عزیمت ایلچی دولت روس از ابتدای خاک متعلقه به دولت جاوید مأنوس تا ولایت زنجان معزی الیه را با احترامی شایان وارد سازند و در هریک از ولایات متعلقه به تدارک اسباب تجمل ما لا کلام و لوازم احترام پردازند. عسکر خان ارومی افشار بر حسب امر اعلی به مهمانداری مشخص آمد و مقرر گردید که نواب ولیعهد دوران مهماندار مزبور را تا منزل اوچ کلیسیا فرستاده

رسوم مهمان‌نوازی را آماده باشد. جناب معتمد الدوله العلیه و

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۴۲

امام الکتاب میرزا عبد الوهاب نیز به عزیمت ولایت خمسه مأمور گردید که پس از ورود سفیر مزبور به آن سامان، او را در چمن سامان اراحی که یک فرسنگی چمن سلطانیه است، نازل سازد و در ایام غیبت موکب همایون به لوازم سرور خاطر و مسرت باطن و ظاهر و استطلاع از مکنونات ضمیر و اظهار توجهات خاطر آفتاب نظیر درباره او پردازد.

حضرت مستوفی الثانی میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی نیز به مرافقت جناب معتمد الدوله العلیه مقرر شد که به لوازم اخراجات مایحتاج ایلچی مزبور و وصول و ایصال آن بر وفق قاعده و دستور عمل نموده در حواله و اطلاق آن مراقب و مواظب در هر مکان و محل بوده باشد. خلاصه معتمد الدوله و میرزا فضل الله و فرستادگان سردار روس بالاتفاق در یک روز روانه شدند و مسرعان دیگر به احضار نواب شاهزاده محمد علی میرزا و امان الله خان اردلانی والی کردستان به دار الدوله کرمانشاهان و قصبه سنندج روان و شتابان آمدند و مقرر گردید که هریک با سپاهی آراسته در موعدی که حضرت صاحبقران خواسته، در چمن سلطانیه حاضر آیند و دیده بر صدور احکام قضا نظام گشایند.

ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به خبوشان و اوضاع خوانین و فرستادن پیشکش و امداد به جهت هرات

در سال قبل که حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات هوای خودسری بر سر آورد و مدد خان افغان و حاجی آقا خان وزیر و غیره را با جمعیت وافر روانه ولایت جام کرد- از قراری که ذکر شد- قلعه جات ولایت جام را خراب و رعایای آن جا را کلا در قلعه محمودآباد نشانند و رؤسا و معارف آن ولایت را به صیغه گروگان به ولایت هرات رانند. محافظت قلعه محمودآباد از جانب حاجی فیروز به عهده بنیاد خان هزاره محول شد و سایر کارکنان افغانه در محال جام و غوریان و غیر آن صاحب شغل و عمل گردیدند. در اوقاتی که محمّد خان قرایی در ارض اقدس شرفیاب حضور نواب شجاع السلطنه العلیه گردید، در باب انتزاع قلعه محمودآباد از تصرف بنیاد بدنهاد از

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۴۳

جانب والا به او اشارتی رسید. مشار الیه متعهد [۲۶۸] آمد که هر هنگام کارکنان نواب شاهزاده با احتشام قلعه و قلعه نشین را مطالبه نمایند، تسلیم سازد و به عذری که موهم خلاف باشد، نپردازد و نیز مستدعی آمد که به جهت آگاهی از خیال بنیاد خان و منع او از مخالفت و طغیان، جمعیتی نیز از قرایی به عنوان محافظت قلعه محمودآباد روانه دارد. «۱» و در ظاهر مرافقت با بنیاد را بهانه آرد. چون قرار رفتار سرکار شجاع السلطنه با آن روباه مکار در بدایت کار به مدارا و استمالت بود، بنابر آن این استدعا را قبول فرمود. درین اوقات به سبب تجربه و امتحان به اشارت شاهزاده والامکان، اسماعیل خان سردار، معتمدی نزد محمّد خان روان کرد و تخلیه قلعه محمودآباد را به میان آورد. محمّد خان جواب چنین داد که هر وقت موکب فیروز سرکار اشرف به جهت قرار امور ولایت جام وارد آن مقام شود، قلعه مزبور را بلامضایقه تسلیم خواهم نمود.

بالجمله چون قلعه غوریان نیز در تصرف گماشتگان حاجی فیروز بود و اعیان ولایت جام هم در توقف ظلمتکده هرات تیره روز بودند، غیرت فطرت سرکار شاهزاده اسفندیار شعار اجازه نمی داد که این امورات را مجمل و معطل گذاشته موقوف به زمانی دیگر داشته باشند، لهذا عزم تخلیه قلعه جات و اقدام در نهضت به صوب هرات، جزم آمد و ترکان خونخوار را از ایوان بزم تمنای میدان رزم شد.

از این که درین عزیمت اطمینانی از جانب خوانین مفسدت نهاد اکراد و رضای آن جماعت لجاجت بنیاد درین عزم صرصر میلاد [نبود] گرفتن جمعیتی از ایشان به جهت امداد لازم بود، لهذا نواب اشرف در اوایل شهر جمادی الاول با معدودی از خاصان

صداقت عمل، صبحگاهی بدون اظهار مطلب از ارض اقدس سوار بر مرکب و ایلغارکنان در همان شب، نزول اجلال به شهر خبوشان نمود. رضا قلی خان ایلخانی زعفرانلو که پدر پیر خود امیر گونه خان را بنابر مصلحت کار محبوس کرده و خود در تصرف زمام اختیار ایل والوس «۲» نام برآورده بود، بعد از اطلاع سراسیمه گشته پای از سر نشناخت و سر خویش را به جهت نثار بر کف دست گرفته به استقبال پرداخت. [و] در همان شب ما یعرف و ما یملک خود را از صامت و ناطق به سرکار اشرف پیشکش کرد و حضرت والا

(۱). ملی: «سازد»

(۲). طایفه، قبیله، جماعت.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۴۴

که مایه کان و دریا در نظر همتش مانند خردلی بی بهاست، پس از قبول باز به انعام او مقرر آورد. علی الصباح خوانین دیگر مثل نجفقلی خان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان به عزم شرفیابی حضور نواب شاهزاده گردون توان به خبوشان شتافتند و هریک فراخور احوال تفقّدات گوناگون یافتند.

بعد از آن که خاطر آن وحشی خصالان رام گردید، باز شب هنگام نواب اشرف والا بر خنگ صرصر کردار سوار و علی الصّباح بی خبر به ارض اقدس رسید. خوانین اتراک و اکراد چند روزی تدارک خدمت را دیده زنان و فرزندان خویش را به صیغه گروگان با اسبان صرصر نشان و هیونان کوه توان به عنوان پیشکش و موازی دوهزار سوار جرّار به رسم امداد به رکاب فیروزی ارکان روان آوردند و تعهدات فراوان در رسوم خدمت گزاری کردند. حضرت شاهزاده بی همال پس از اطمینان از آن قوم وحشی خصال و احتشاد جمعیتی وافر از رکابی و خراسانی [۲۶۹] تکیه به لطف جناب باری و اقبال بی زوال حضرت شهریاری کرده، نخست در روضه مطهره حضرت رضا- علیه التحیه و الثناء- جبهه ارادت بر خاک نیاز سود و از باطن فیض موطن آن بزرگوار، استمداد همت نمود و حضرات عالی درجات علما و سادات آن ارض فیض آیات را نیز ملاقات و طلب دعاگویی کرده پیشخانه کشان موکب ظفر را امر به حرکت فرمود.

[مصر] ع:

تا بخت همایون شهنشه چه کند باز

ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به هرات و فتح قلعه جات جام و غوریان و خدمت گزاری جماعت افغان

نواب شجاع السلطنه العلیه با فوجی قوی و اطمینانی به اقبال بی زوال خسروی در روز سه شنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی به عزیمت مملکت هرات از ارض فیض

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۴۵

سمات حرکت و منزل به منزل رانده، محلّ سنگ بست جام، مضرب سرادقات «۱» با احتشام شد. محمد خان قرایی نیز با معدودی در همان منزل شرفیاب رکاب فیروزی مآب گردید. حسب الامر مقرر آمد که مشار الیه میرزا محمد خان تکلوی جامی را با خود برده قلعه محمودآباد را از قرار اقرار و وعده با نصیر و بنیاد تسلیم سازد و به عذری که موجب پاره [ای] توهمات است، نپردازد. موکب اشرف از محل سنگ بست حرکت و در کال خیرآباد نزول اجلال دست داد.

روز دیگر که رایات ظفر آیات به صوب محمودآباد شقه گشا شد، محمد خان قرایی در عرض راه، شرف رکاب بوسی حاصل

ساخت و در باب تسلیم قلعه مزبور به عذر مضایقت به بنیاد پرداخت. تبیین این مقال آن که بنیاد از تخلیه قلعه انکاری ورزید و لطفعلی نام برادرزاده خود را مساوی پانصد نفر هزاره [ای] در آن قلعه کوتوال گردانید و خود با جمعیتی کامل از آن جا بیرون تاخته در کمین غدر نشست که هرگاه تواند دستبرد به اردوی والا زده، رشته اجتماع لشکر مظفر را از هم گسسته باشد. چون قلعه محمودآباد در راه عبور سپاه منصور واقع بود، لهذا در هنگام گذشتن از آن محاذی یک نفر هزاره هرزه‌درا، تفنگی از درون قلعه انداخته به اعتقاد خود آن سیل سرشار را از خاشاکی دافع آمد. غیرت جبلّی نواب والا این جسارت را عظیم شمرد و در همان لحظه لشکر قیامت اثر را به جانب قلعه برد.

محمودآباد از قلاع محکمه مشهوره خراسان [است] و باره [ای] بلند و رفیع و خندقی عمیق و وسیع کشیده بر دور آن. علاوه بر باره و خندق، شهربندی دارد که همواره در استحکام بنیان، بنای برابری با چرخ برین می‌گذارد. فی الفور از حکم محکم نواب اشرف، عبد الله خان ارجمندی فیروزکوهی با دسته جانباز خود قدم جرأت به تسخیر آن باره چرخ علامت برگشاندند و رستم خان قراگوزلو نیز با سواره خویش از اسبان پیاده گشته و شمشیرها بر دست گرفته به مرافقت آنها رونهادند. مطلب خان حاکم دامغان با جانباز [ان] دامغانی از طرفی دیگر به تسخیر آن قلعه دامن‌زنان، و اسماعیل خان سردار در میان توپ‌خانه شرربار، به خرابی آن برج و باره متین صاعقه

(۱). سرآورده‌ها، خیمه‌ها.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۴۶

فشان آمد.

نواب شاهزاده اسفندیار قرین تهمتن آیین، چون شیران عرین در جلو لشکر ظفر آیین زبان به تحسین و آفرین می‌گشود و دست دریا مثال از آستین برآورده غازیان مظفر را به تسخیر قلعه تحریض و تحریک می‌فرمود. ناگاه از یمن اقبال فیروز خسروی جانبازان مزبور خود را به پای خندق رسانیده در آنی از فراز خندق چون بالای آسمانی [۲۷۰] نزول و از قعر خندق به پایان باره و از آن جا بر فراز دیوار قلعه مانند دعا‌های مستجاب صعود کردند و علم‌های سرخ و زرد که علامت «۱» فیروزی است، بر فراز دیوار باره برپا نموده طبل‌های نصرت را به خروش در آوردند. لطفعلی کوتوال گوشه [ای] از دیوار قلعه را شکافت و سراسیمه خاطر، با جمعی از هزارگان عازم هرات گشته، روی از آن سامان برتافت.

نواب والا- به نفس نفیس با سواره یموت و کولان تا پنج فرسنگ راه از عقب آن قوم گمراه تاختن آورد و ادیم زمین را از خون آن مفسدین بی‌دین رنگین کرد. اکثری را در هنگام تاخت به دست مبارک از ضرب تیغ از صدر زین بر روی زمین می‌انداخت. و هرکه را بر فرق می‌نواخت، تا نشمین زین به دوپاره می‌ساخت. آن که را شمشیر بران به میان زدی، مانند خیار تر به دو نیم شدی. بالجمله در آن روز عافیت سوز تا هنگام غروب آفتاب مساوی سیصد و پنجاه نفر زنده دستگیر و یکصد و بیست نیزه سر از نظر شاهزاده انجم سریر گذشت و بعد از رجعت موبک ظفر اعتلا- به اردوی معلی گرفتاران مذکور هریک از سیاستی جداگانه تیر غضب قیامت لهب را نشانه گشت. بعضی را به مدد میخ‌های چوبین بر زمین دوختند و برخی را در «۲» آتش انتقام و کین سوختند. قومی را به صدمه تخماق و تبریزین آهنین سروتن کوبیده شد و جمعی را از دم شمشیر بران، اعضا و جوارح پلید بریده آمد. قدری از رؤوس منحوس آن طایفه به جهت عرض هنر به درگاه شاهنشاه مظفر فرستاده شد و از بقیه سران ایشان کله مناری در شارع عام به ده ذراع «۳» ارتفاع و سه ذرع قطر بنا نهاده آمد. بنیاد بی‌بنیاد که در حول و حوش قلعه محمودآباد منتظر فرصتی بود، از ظهور این هنگامه چنان در فرار سبک‌عنان گردید که صرصر

(۱). مجلس: «فتح و»

(۲). ملی: «از»

(۳). ملی: «زراع»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۴۷

پرشتاب به گردش نرسید.

نواب اشرف دو روز به جهت انتظام مهمان ولایت جام در آن منزل بنای توقف گذاشت و حکومت آن ولایت و ضبط قلعه را به عهده میرزا محمد خان تکلوی جامی محول داشت و از آن پس رایات جلال را شقه گشا کرده همت به عزیمت هرات گماشت.

در روز نزول به تربت شیخ جام، عطا محمد خان افغان عرض بیگی از جانب حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات زمین ضراعت بوسه داده زبان به عرض مطالب برگشاد.

خلاصه تمنا این که: شاهزاده فیروز پس ازین شاهراه صداقت را با قدم جهد پی سپار است و در تسلیم قلعه غوریان و اطاعت دولت ابد ارکان خدمت گزار به شرط آن که نواب اشرف از ولایت جام قدم سعادت را فراتر نگذارند و ضبط ولایت هرات را که موروثی سلسله احمد شاهی است، به او محول دارند و او را نیز برادری کهنتر از خود شمارند.

چون کلمات دروغش از صدق فروغی نداشت، لهذا جوابی سرسری شنیده و از رکاب مظفر مرخص گردیده روی به مراجعت گذاشت.

ذکر محاصره قلعه هرات و تسخیر محکمه مصلی و اطاعت افغانه

بعد از حرکت از تربت شیخ جام، روزی دو، منزل کوسویه مضرب خیام ظفر آیت آمد. امیر حسن خان عرب زنگونی حاکم تون و طبس با جمعیت اعراب زنگونی «۱» و نخعی و لالوئی در آن منزل شرفیاب رکاب مستطاب [شد] و چون والده معظمه نواب شاهزاده نبیره قادر خان عرب حاکم «۲» بسطام بود، لهذا آن امیر بااقتدار به لقب «۳» بلند خالویی کامیاب گردید. دو روز دیگر [۲۷۱] موکب والا به سمت ولایت غوریان در ذهاب آمد.

چون یقین بر این معنی بود که بعد از اطاعت حاجی فیروز، قلعه غوریان بدون مانع و عایقی به تصرف خواهد بود، لهذا از خرابی آن سامان و تعرض به حال قلعه و قلعه گیان اغماض نموده حضرت والا به منزل شکیان عزیمت فرمود. خلاصه پس از ورود به منزل پل نقره سه فرسخی هرات معلوم آمد که حاجی فیروز الدین مصلای هرات و تل بنگیان

(۱). ملی و مجلس: «زنگولی».

(۲). ملی: «حاکم»

(۳). مجلس: «به لقب»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۴۸

را که دو محکمه محکمه است، مأمن عافیت دانسته و جمعی از شمشال چیان را در آن دو محل به محافظت گذاشته و تدارکات خودداری ایشان را مهیا داشته و خود در شهر هرات همت به آسودگی گماشته است. حضرت والا روز دیگر لشکر ظفر اثر را تیپ آرای کرد و عبد الله خان ارجمندی و مطلب خان دامغانی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان مافی را بر میمنه و میسر و جناحین گماشت و خود در قلب سپاه در زیر لوای فیروز شاهنشاه ظفر دستگاه بنای قرار گذاشت. سردار بااقتدار اسماعیل خان به اتفاق امرای با اعتبار امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و امیر قلیچ خان تیموری و محمد خان قرایی در سایه علم آفتاب به پرچم

«۱» آرام‌گزين و توپ‌های تندر فغان در جلو تپ همايون قاعقه فشان و رعد آيين شدند. به اين آراستگي از پل نقره حرکت کرده تا کنار پل انجيل که قريب به شهر هرات است، آمدند. به اذن و اشاره والا- و عزيمت سردار شهامت انتها محکمه مصلی از جان‌فشانی نظام فيروزکوهی و اعراب نخعی و لالویی، مسخر و تل‌بنگیان نیز پس از آن بلامانعی تسخير آن جنود مظفر درآمد. مستحفظين هردو محکمه بعضی عرضه شمشير و برخی اسير و دستگیر گشته قدری قليل روی به گريز نهادند.

شب هنگام موکب والا- در کنار رود انجيل سنگری متين بسته، منزل ساختند و امير حسن خان عرب و حسين قلی خان بیات نیشابوری بر حسب اشاره والا به محافظت مصلی و تل‌بنگیان پرداختند. علی‌الصباح که بنای محاصره قلعه هرات بود، امير حسن خان به دروازه درب خوش و امير علم خان به درب قندهار و امير قليچ خان به درب قوطی جای و محمد خان قرایی به درب عراق و حسين قلی خان نیشابوری به درب ملک مأمور آمدند.

دلاوران جلادت نشان، سواره «۲» به غارت و نهب ولایات سبزار و فراه «۳» الی حدّ کرشک و قندهار مطلق العنان شدند. پس از چند روز که بنیان قرار آن ولایات و حول و حوش هرات چون ارکان عهود لثیمان متزلزل و بی‌قرار گردید، حاجی فيروز از خواب غفلت بیدار گشته کلید ولایت غوریان را با مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد تسلیم ساخت و

(۱). ملی: «برسم»

(۲). مجلس: «سوار و»

(۳). ملی: «سبزار فراه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۴۹

به زدن سکه و خواندن خطبه به نام نامی شاهنشاه صاحبقران پرداخت. نواب اشرف به استدعای خوانین خراسان از تسخير قلعه هرات درگذشت و به جهت تنبیه جماعت هزاره عازم بادغیسات «۱» مرو گشت.

[مصر]ع:

تا فلک را ز پس پرده چه آید بیرون

ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به صوب بالا مرغاب و شکست اسماعیل خان سردار از جماعت هزاره و سایر اوضاع واقعه

از قراری که ذکر شد، بنیاد خان و نصیر خان هزاره «۲» بعد از فتح قلعه محمودآباد و قتل هزاره ضلالت بنیاد، بقیه السیف را برداشته به سمت بادغیسات فرار و در آنجا نیز تاب نیاورده به منزل دره‌بام، که از اعمال ولایت ماروچاق «۳» و در پنج فرسخی رود مرغاب است، قرار یافتند و با اویماقات فيروزکوهی بنای وصلت نهادند و قرار [۲۷۲] توطن را در همان دره‌بام دادند. بهرام خان فيروزکوهی نیز اویماقات خود را [از] بادغیسات هرات آورده به مناسبت خویشی با بنیاد خان در دره‌بام منزل داد. ابراهیم خان بیگلر بیگی هزاره چون با بنیاد خان عداوتی کامل داشت و بنابر آن امیر قليچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود یار آورده، در حضرت شاهزاده معظم به استدعای عزیمت دره‌بام همت بر گماشت. محاسن عزیمت را از وفور غنیمت و کثرت میاه و خضارت و سهولت طرق و شوارع و فقدان مخالف و منازع در نظر انور شاهزاده عالی مقدار جلوه داد و به قبایح عدم عزیمت از قبیل استیلای بنیاد خان و تاخت‌وتاز ولایات جام و غوریان و ظهور فتنه و فساد در سامان خراسان زبان برگشاد. اسماعیل خان سردار هم «۴» این ترهات را تصدیق نمود و از کار قضا غافل بود.

نواب اشرف، اولاً- ابراهیم خان را با فوجی از سواره و پیاده هزاره به استمالت آن طایفه فراری مأمور فرمود و پس از آن اسماعیل خان سردار و امیر قليچ خان تیموری و

(۱). ملی: «بادغیثات»

(۲). مجلس: «هزاره»

(۳). ملی: «ماروجاق»

(۴). ملی: «از بیم»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۵۰

مطلب خان دامغانی و عبد الله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان مافی و نگاهدار خان چگنی را با دستجات ایشان به منقلای موکب والا- روانه و بعد از دو روز دیگر از منزل کههدستان با امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرایی و حسین قلی خان نیشابوری و سواره اکراد و توپخانه صاعقه بنیاد عزیمت را بهانه نمود.

پس از آن که دو منزل راه طی شد، در منازل از صعوبت راه و کثرت سنگلاخ بعضی از اسبان کوه توان قشون نصرت نمون پی گردید. معلوم شد «۱» که آن همه تعریفات ابراهیم خان افسانه بوده و به سبب عداوت با بنیاد خان عرض این محسّنات را بهانه می نموده است. بالاخره کار به جایی رسید که در اکثری از منازل نواب شاهزاده به سبب صعوبت مراحل خود به نفس نفیس از اسب به زیر آمده با امرای نامدار طناب عراده‌های توپ‌های سلطانی را بر دوش گرفته به فرازونشیب می گردانیدند و از عدم آب و آذوقه و علف اغلبی از دواب اهل اردو در هر منزلی تلف می گردیدند.

بالجمله چون مراجعت از آنجا به جهات مختلفه دور از صواب و موجب جسارت خصم ضلالت مآب می بود، بنابر آن، لا علاج حضرت والا ده منزل را به آن صعوبت طی کرده در روز یازدهم در محل قلعه‌نو، که مسکن قدیم طایفه هزاره بود، دو روزی منزل نمود. در آنجا به تحقیق پیوست که اولاً ابراهیم خان هزاره از فرط حرصی که در عداوت با بنیاد خان داشت، به اتفاق محمود خان جمشیدی بر سر او تاخته و از نصیر خان برادر بنیاد خان شکستی کامل یافته روی به اردوی سردار گذشت. سردار هم از منزل مرغ چوبین سه فرسخی دره بام حرکت و بنیاد و برادرش را در خارج دره بام با قراولان سپاه رکابی مقابلت دست داده و تاب درنگ نیاورده روی به حصن دره بام نهاده است. سردار نیز علی التّعاقب رسید و جانبازان آتش دست را از فراز جبال شامخه به آن دره سرازیر گردانید. اکثری از هزاره‌جات لعین از شر افشانی تفنگ صاعقه کمین جان دادند و بنیاد و نصیر «۲» لا علاج زبان به تمنای امان برگشادند. قرار به این شد که هرگاه امروز را مهلت یابند، فردا بر سیل جزم قدم از سر ساخته به اردوی سردار شتابند.

(۱). ملی: «معلوم شد»

(۲). ملی: «بنیاد خان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۵۱

سردار صداقت شعار را عرق مروّت متحرّک شد و غافل از این که:

[مصر] ع:

[۲۷۳] مار چون شد زخمی اندر آستین مأوا مده «۱»

به دادن یک روز امان سلک جمعیت متفرّقه بنیاد منسلک آمد. نواب والا پس از اطلاع ازین اوضاع از منزل قلعه‌نو حرکت کرده به منزل مرغ چوبین وارد [و] امیر حسین خان و امیر علم خان را با سه هزار پیاده و دو عرّاده توپ به امداد سردار نامزد کرد که ناگاه پیادگان خسته «۲» و گریخته استرآبادی یک‌یک و دودو و پنج‌پنج در رسیدند و مراتب شکست سردار را وقایع گزار گردیدند. معلوم شد که روزگار غدار را کار دیگرگون گشته و کار سردار عالی تبار از فرستادن امداد در گذشته است.

تبیین این مقال آن‌که، در روز وعده آمدن بنیاد، قضا کار خود را ساخت و آن بدکردار جمعیت خود را فراهم آورده به مقابله سردار پرداخت. در بدایت کار مطلب خان برادر سردار با جانبازان دامغانی به سنگری که در دم دره‌بام بود درتاختند و عباس قلی برادرزاده بنیاد را با هرکس در آن دره بود عرضه شمشیر آبدار ساختند. قشون نصرت نمون که از فرازونشیب آن فتح غریب را دیدند، کار را تمام دانسته و از اطراف هجوم آورده مشغول غارت و کسب گردیدند. ناگاه از طرفی غیرمعهود بنیاد با جمعیتی نامعدود بر پیادگان انزانی استرآبادی تاختن آوردند و در داو «۳» اول، مهره حیات «۴» کربلائی باقر انزانی سرکرده آن جماعت و غلام پیشخدمت خاصه دربار دولت را در ششدر ممت محبوس کردند. پیادگان انزانی روی از معرکه برتافتند و سایر جنود مسعود نیز به مرافقت ایشان به وادی هزیمت شتافتند. هزاره هرزه‌را تعاقب را سبک عنان شدند و به مدد تیغ بَران سرافشانی را برزده دامن آمدند. در آن درّه‌های تنگ سواران سپاه سردار را قدرت جولان نبود، لهذا هر تن از بیم جان به طرفی روی نمود. سردار عالی مقدار از فرط غیرت فطرت از اسب پیاده گشته کلاه از سر برداشت و هر قدر خواست آن لشکر «۵» شکسته را برگرداند دست قضا نمی‌گذاشت. ناچار او هم سوار گشته از عقب گریختگان می‌تاخت و بنیاد بی‌بنیاد نیز در عقب ایشان هرکس را که می‌یافت از خنک حیات پیاده می‌ساخت.

بالجمله پیادگان گریخته استرآبادی به خدمت اشرف معروض داشتند که اینک

(۱). ملی: «مار آمده»

(۲). مجلس: «جسته»

(۳). داو: مرحله، نوبت، بار.

(۴). ملی: «جناب»

(۵). ملی: «لشکر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۵۲

سواره بنیاد با لشکر ظفر بنیاد مشغول گیرودارند و سردار عالی تبار امداد نواب اشرف را سزاوار. حضرت شاهزاده را از استماع این اقوال آتش غضب شعله‌ور گردیده به شلیک توپ‌خانه فرمان داد. امیر حسن خان عرب و اسماعیل خان قاجار شامیاتی را به محافظت اردو نهاد و فی الفور بر باره برق سیر سوار گشته و نیزه خطی در دست گرفته مانند برق و باد به تدمیر سپاه بنیاد بدنهاد پی‌سپار شده در اندک زمانی که آخر زمان جان‌فشانی بود، به جماعت بدعاقبت هزاره که در عقب جنود مسعود می‌تاختند رسید و مساوی یکصد و سی نفر از آن قوم عفریت سیر، اسیر کمند غلامان شیر شکر گردید جمیع آن جماعت را به مدد میخ‌های چوبین بر زمین دوختند و بقیه السیف هزاره که صدای شلیک توپخانه معلی را شنیده بودند، به توهم عزیمت حضرت والا، به وادی فرار پی‌سپار شدند. چون سردار به جانب قلعه‌نو رفته بود، نواب والا چند سواری به عقب او فرستاده خود مجدداً در مرغ چوبین منزل نمود. اطراف اردوی معلی را به وجود پیادگان آرایش داده خود با جمعی از غلامان در [۲۷۴] خارج اردو به احتیاط کار چون کوه استوار بایستاد. سه پاس که از شب گذشت، سردار با سواری سه‌چار وارد اردو گشت.

علی الصّیاح نواب شاهزاده و بعضی از سران در فکر عزیمت دره‌بام و خیال انتقام بودند و خوانین خراسان کلاً ازین معنی تحاشی نمودند چون اکثری از سرکردگان و سواران و پیادگان رکابی تا قلعه‌نو رفته در آنجا توقف کرده بودند و جمعیت اردو منحصر به خراسانی بود، لهذا مراجعت انسب می‌نمود؛ لا-علاج نواب والا- از مرغ چوبین به قلعه‌نو شتافت و قشون متفرقه اجتماع یافت و از آنجا کوچ‌برک کوچ وارد قریه شکیبان و پس از ورود، به عرض آن ملک‌زاده دوران رسید که مدد خان درانی با جمعی از افغانه در قریه پشنگ من اعمال غوریان اقامت گزین است و عقیده آن جمع، نامعلوم بر رای آن و این.

برحسب امر والا، حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی که در آن سفر از همراهان بود، به جهت استعلام احوال روی به قریه پشنگ نمود. بلافاصله به رفاقت تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۵۳

مشار الیه به اردوی والا رسید و مطلب او بر رای اشرف چنین معلوم گردید که، از ظهور استقلال حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز دل گیر گشته و به دولت ابد مدت پناه آورده از نوکری شاهزاده افغان گذشته است. نواب والا- این معنی را مغتنم و وجود او را محترم شمرد و از اعطا خلایع زرفشان و خنجر مکمل به جواهر رخشان و سایر انعام و احسان فرق مباهات او را به ذروه گردون برآورد. روز دیگر حضرت اشرف از منزل وارد چمن پرنی تاز [شد] و عطا محمد خان افغان عرض بیگی از جانب حاجی فیروز با تحفی ممتاز وارد حضور با اعزاز و با حصول افتخاری کامل و احسان کمر خنجری مرصع و انعامی شامل باز روی به صوب هرات بهشت انباز نهاد. امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرایی از منزل مزبور مرخص به اوطان خود شدند و نواب شاهزاده با سردار و امیر حسن خان حاکم طبس و سایر همراهان و سرکردگان و جمعیت رکابی از چمن مزبور حرکت کرده در روز شنبه دهم شهر رمضان المبارک وارد ارض فیض آثار و وقایع آن سفر را از فتح و شکست به دربار معدلت مدار شاهنشاه تاجدار عریضه نگار آمدند.

ذکر سور پر سرور نواب علی خان شاهزاده الملّقب به ظلّ السلطان و حضرت اللّهیودی میرزا

در صدر «۱» داستان این سال نیکو مآل ذکر شد که الکسندر یرملوف سردار جدید گرجستان از دولت بهیّه روس مأمور به سفارت درگاه فلک مأنوس آمده حسب الامر اعلی مقرر شد که در چمن سلطانیه شرفیاب دربار سته شود. چون حرکت او از تفلیس و ورود به آستان خلافت جاوید انیس «۲» طولی داشت، لهذا حضرت صاحبقران در دار الخلافه طهران همت بر سور پر سرور نواب شاهزادگان خورشید لقا حضرت ظل السلطان علی شاه و بدر الخلافه «۳» الکبری اللّهیودی میرزا گماشت. از اطراف ممالک خاور و باختر و جنوب و شمال شاهزادگان فرشته خصال و امرای با اجلال و علمای فضیلت اشمال و اعیان و اشراف ارادت مآل و ارباب اطراب بارید مثال

(۱). ملی: «صدور»

(۲). مجلس: «آیتش»

(۳). ملی: «به دار الخلافه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۵۴

و مشعبدان هاروت خیال و شاهدان حورا جمال از اطراف شرق و غرب و جنوب و شمال به درگاه «۱» آسمان [۲۷۵] جلال جمع آمدند و بزم آن عیش مهنا را پروانه شمع شدند.

در روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و سی دو، به حکم محکم خسروانی جمیع اسواق و خانات و میادین دار الخلافه جاوید مبانی را آیینی ملوکانه بستند و مباشرین این سور «۲» خجسته هریک در پی انجام کاری پیوستند. روزها در میدان پیشگاه کریاس بلند اساس، اسباب عیش از هر طرف برپا بود و شاهنشاه همت دستگاه از فراز غرفه فوقانی عمارت فوق باب عرش قباب، زرافشان و تحسین آرا.

شبها در دو میدان خارج و داخل ارک همایون اعم از سطح بام و عرصه میادین سپهر نمون، آتشبازان چابک دست به شعله بازیهای مختلف شعله ها افروختندی و دل آتش موسی و نار خلیل را از آن آتش افروزی در آتش غیرت سوختندی. عالم،

عالم بهجت و نشاط بود و جهان، جهان مسرت و انبساط. پیران را هوس جوانان بر سر افتاده و جوانان را شاهد تقاضای جوانی حلقه بر در زد. آنان را از حسن جوانان غلمان جمال آتش شوق شعله‌ور شد و اینان را از عشق پیران صنعان مثال ملال صحبت ایشان از دل به در شد. کوتاهی سخن، مدت هفت شب‌انروز بازار طرب گرم بود و دل‌های دلبران در دلداری دلدادگان نرم. در روزی خجسته و ساعتی به سعادت پیوسته عقد یکی از صبا‌یای مرضیه حسین قلی خان علّین آشیان، به هم‌خوابگی حضرت ظل السلطان، و کابین صبیبه دیگرش به همسری نَوّاب الله‌ویردی میرزا بسته شد و در شبی خرم‌تر از روز آن‌دو نیر عالم‌فروز با آن‌دو زهره زهرای عفت آموز پیوسته آمد.

علی الصباح کمر خنجرهای مکّلل به جواهر رخشان و خلّاع آفتاب شعاع درخشان به نَوّاب شاهزادگان و امرای ذی شوکت و شأن و وزرای آصف مکان و سایر اشراف و اعیان مرحمت شد و پیشکش‌های شایان از هریک از ایشان معروض پیشگاه حضور معدلت آیت [گردید].

از حسن اتفاقات، جناب شاه زمان ولد تیمور شاه افغان که هر دو دیده‌اش از

(۱). مجلس: «در کان».

(۲). مجلس: «امور»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۵۵

قراری که ذکر شد، از گزلك ستم شاه محمود برادرش از حدقه برآمده و نابینا بود، در همان اوقات عیش با یک نفر ولد خویش به عنوان زیارت بیت الله الحرام به دار الخلافه آمده در محافل شب‌وروز آن عیش پر سرور را پدر و پسر سامع و ناظر بودند. بالجمله هریک از باریافتگان، مقضی المرام و شاد کام مرخص اوطان خود شدند و پیشخانه‌کشان اردوی معلی عزیمت چمن قنقرا و لنگ را دامن‌زنان آمدند.

تاریخ سور پر سرور نَوّاب ظل السلطان از کلک مولف ارادت نشان بدین‌سان تراوید و یادگار را در این «۱» روزنامه‌چه همایون ثبت گردید.

ل مؤلفه:

به عهد دولت شاه جهان‌دار که باشد روز گارش زیر فرمان

سرافراز جهان فتحعلی شاه‌جهانگیر و جهاندار و جهانبان

بپا شد عیش آن شهزاده کآمد عروس زهره‌اش محرم در ایوان

نژاد ظل سبحان خسرو دهرعلی شاه آن که آمد ظل سلطان

ز یک بطن او برادر با ولیعهد بس است این افتخار او را به دوران

بسال مولدش زد جیقه بر سر محمد شاه عم شاه شاهان

چه عیش آن عیش کز شور تعیش قمر شد کف زنان ناهید رقصان

سرافرازان عالم اندرین سورهماره دست فشان و پای کوبان

فراوان جمع شد ز اطراف مسکین که نعمت هرچه می‌جستی فراوان

ز حکم شاه در طهران همی جمع همه اشراف از اطراف ایران

[۲۷۶] ندانی از چه شاهی یافت در نام‌شنو تا گویمت این نکته آیان

به طفلی شد مر او را جیقه لعل طراز سر ز شاه مغفرت شأن

به عقدش خطبه خوان گردید برجیس عطارد بر ورق بنوشت عنوان
ز احسان شهنش خلع و زرجهان را فخر پیکر زیب دامن
چنین طوئی ندیدستی به عالم چنین عیشی نخواندستی بدوران
پی تاریخ سورش خاوری گفت همایون عیش باد از ظل سلطان

(۱). ملی: «آن»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۵۶

ذکر احوال و اوضاع الکسندر یرملوف ایلچی دولت روسیه و کیفیت ورود او به ولایات «۱» ایروان «۲» و تبریز و خیمه و حرکت موکب اعلی به سلطانیه

این الکسندر یرملوف را مرتبه از رتبه ینارالی فراتر بود و از منصب بلند صاحب اختیاری کل توپخانه روسیه معتبر خود را در نسب
نیره دختری جوجی خان بن چنگیز خان می خواند و در چمن سلطانیه اکثر اوقات به مقبره اولجایتو سلطان معروف به شاه خدا بنده
رفته خطاب خالویی به وی می راند. با جمعیتی خلاف عادت سرداران سابق به سرداری مملکت قفقاز آمد و این جمعیت و
تدارکات او باعث توهمات دور و دراز شد.

همواره با کمال خشونت و سختی سخن گفتی و در کاری که مستبد الرای گشتی، عذر حسابی از کس نشفتی. با جمعیتی تمام و
ثروتی ما لا کلام و تدارکی افزون از حوصله او هام به سرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و غیره سرافراز و به سفارت به دربار
این دولت علیه نیز از همگنان ممتاز گشته وارد تفلیس و پس از چندی از نظم کارهای آن ولایات مطمئن شده روانه دربار فلک
تأسیس گردید.

عسکر خان افشار مهماندار با تدارکی که سزاوار بود در قریه اوچ کلیسا او را دریافت و با احترامی تمام به صوب ایروان شتافت.
بر حسب صوابدید حسین خان سردار آذربایجان، حسن خان برادرش با مساوی پنجهزار سوار جرّار به استقبال او پرداخت و سردار
خود در خارج شهر ایروان چادری پنج سری برپا کرده و بزمی مهتا مهتا آورده و تا دو فرسخی «۳» ایروان را مشحون از سواران و
پیادگان ایلات اتراک نموده خود در خیمه منزل ساخت. در هنگام ورود ایلچی، احتراماً چند قدمی پیش نهاد «۴» و دست او را به
جهت نشانه دوستی گرفته به چادر آورد و از حسن خان مهمانداری و آداب تعارف و یاری ایلچی را راضی و خشنود کرد. در روز
ورود به دار السیطنه تبریز از حوالی قریه سهلان «۵» تا درب دولت سرای نواب ولیعهد زمان، از دو سو سواره و پیاده ایستاده و
توپهای سواره بر فراز عژاده آماده و معادل یکصد هزار جمعیت از سواره و پیاده و

(۱). مجلس: «ولایت»

(۲). ملی: «ایران»

(۳). ملی: «ده فرسخی»

(۴). مجلس: «رفته»

(۵). احتمالاً اسفهلان در جنوب غربی تبریز.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۵۷

تفنگچیان چریک هر قریه و دیار و اهل صنعت و حرفت بازار صف بر صف و جای برجا ایستاده، چشم بر ورود ایلچی نهاده بودند.

جناب آصف الحضرة میرزا ابو القاسم ولد قائم مقام با جمعی از سواران و سران آذربایجان به استقبال روان شد و ایلچی را با احترامی تمام دریافت به جانب شهرستان آمد. پس از شرفیابی حضور پر نور نواب نایب السیاطنه العلیه و قائم مقام دولت سیه سخن‌ها از کار موافقت و مصالحت گفت و مصلحت وقت را به جز انکار از صلح و اصرار در جنگ جوابی نشنفت. ازین رهگذر قدری ملول گشت، ولی از ظهور مرحوم پی‌درپی حضرت ولیعهد زمان آن کدورت و ملالت از خاطرش درگذشت.

بلی مصلحت چنین بود که سرحدداران دولت علیه را در جنگ جری داند و از کتاب غیرت ایشان دو حرفی بخواند. خلاصه در ورود [۲۷۷] به ولایت خمرسه، نواب شاهزاده عبد الله میرزا نیز اوضاعی فراخور احوال فراهم آورد و ایلچی معزی الیه با احترامی تمام وارد گشته برحسب امر اعلیحضرت شاهنشاهی در چمن سامان ارخی که از سامان سلطانیه است، منزل نمود.

جناب میرزا عبد الوهاب منشی الممالک که از قرار نگارش چندی در خمرسه منتظر ورود ایلچی بود، در ایام غیبت موکب همایون با او رفتاری بسزا نمود و موکب فیروز اعلی در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویت و سی و دو از دار الخلافه حرکت و چند روز به جهت ورود جنود مسعود از اطراف ممالک و حضور نواب محمد علی میرزا و امان الله خان والی کردستان در چمن پیچین «۱» سه فرسخی چمن سلطانیه اقامت دست داده تا آن که سلک جمعیت اطراف منسلک آمد. در روز نزول موکب اجلال به چمن سلطانیه که یوم جمعه «۲» هفدهم شهر رمضان المبارک بود، اوضاعی ملوکانه در آن دشت وسیع چیده شد و دهر کهنسال از حیرت آن همه ابتهت و اجلال انگشت تعجب به دندان گزیده از حوالی چمن صاین قلعه خمرسه تا قریب قریه دیزج که معادل هفت فرسخ متجاوز است، فوج فوج و دسته‌دسته و تیپ‌تیپ سواران جزار و پیادگان آتشبار متراکم بودند و سپاهی که از اطراف ممالک جمع آمده بود، با

(۱). امروزه روستای چوقین نامیده می‌شود که نزدیکی رودخانه سجاس از شعبات قزل‌اوزن و در نزدیکی سلطانیه قرار دارد.

(۲). ملی: - «جمعه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۵۸

نظامی تمام در آن دشت متهاجم می‌نمود. توپخانه صاعقه‌نشان و زنبورک‌خانه آتش‌فشان در جلو شاهنشاه صاحبقران قدم‌برقدم عقده از دل گشودندی و کره تراب را مانند گوی سیماب متزلزل نمودندی. نوبت خانه خلافت بر بختیان «۱» الوند مهابت بلند آواز و طاس سپهر از نوای کوس سلطنت پر صدا حضرت اعلی چون خورشید «۲» درخشان از پای تا سر غرق جواهر رخشان، مانند خسرو مهر که سوار بر خنگ سپهر آید، بر فراز سمند فلک پیوند نشسته و شاهزادگان بهمن سیر و امرای هر بوم و کشور و وشاقان زرین کمر و سران و سرکردگان نامور و غلامان جلالت اثر در زیر علم آفتاب پیکر بر جانفشانی و آداب‌دانی کمر بسته بودند. شهریار آفاق با طلعت خورشیدی و شوکت جمشیدی و صولت کیانی و اوضاعی فراخور آن سلطنت و مرزبانی به دولت و کامرانی و ابتهت و شادمانی به آن چمن بهشت مبانی نازل و الکسندر یرملوف ایلچی با لباسی مبدل از چمن سامان ارخی سوار گشته با یک دو نفر از محرمان خویش در آن جیش «۳» قیامت کیش مشغول تماشای دریای افواج امواج زلازل بود. نواب شاهزادگان و امرا و وزراء و سران و سرکردگان و خاصان و غلامان و توابین لشکر به نظام هریک در جای خویش خیمه و خرگاه بر سر پای کردند و مباشرین دربار اقدس برحسب امر اعلی روی همّت به انجام تدارکات ورود ایلچی مزبور آوردند.

[مصر]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر ورود ایلچی دولت روسیه به اردوی اعلی و گذرانیدن پیشکش و هدایا از نظر عنایت سیر شاهنشاه معلی

در روزی معین صفیار خان کرد بچه افشار با یک رأس اسب مشتمل بر ساخت و ستام مرصع به احضار ایلچی از چمن سامان ارخی محرمیت یافت و امان الله خان اردلانی والی کردستان با معادل پنجهزار سوار تا مساوی پنج فرسنگ متجاوز به استقبال

(۱). شتران سرخ موی.

(۲). مجلس: - «خورشید»

(۳). ملی: «عیش»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۵۹

شتافت. از سرپرده همایون اعلی تا دو میل راه از دو طرف جانبازان نظام و توپچیان با انتظام و زنبورک [۲۷۸] چیان آتش فام به قانون، به قادر اندازی «۱» و مشق مشغول بودند و هریک از آنها «۲» به طوری که باعث مسرت بینندگان است به شعبده بازی و مسخره پردازی «۳» عمل می نمودند. ایلچی معزی الیه با این احترام وارد معسکر مسعود و در سرپرده جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم فرود آمد.

امیر کبیر محمود خان دنبلی میریساوولان قور در آن منزل بهجت دستور حاضر بود و از جانب رأفت جوانب شاهنشاه عدالت دستگاه، زبان به اظهار التفات گشودند. روز دیگر در سرپرده و خرگاه خدیوانه، که در پایان قصر سلطانیه برپا بود، بزمی ملوکانه چیدند [و] شاهنشاه جم جاه، با عالم عالم دستگاه و جهان جهان جواهر «۴» خورشید اشتباه بر فراز تخت مرصع سپهر همراه آرمید و نواب شاهزادگان لعل خفتان و امرا و وزرای ذی شان و دبیران عطارد نشان و پیشکاران پیشگاه جلالت بنیان و حاجبان و چاوشان صلابت ارکان در پیشگاه حضور گردون توان صف برصف و جابر جای ایستاده و اسلحه و ادوات و ظروف و اوانی مرصع که خاصه استعمال سرکار اقدس است، هریک در چنگ یکی از وشاقان زرین کمر در انجمن حضور معلی مهیا و آماده [بود]. در خارج در گاه عرش اشتباه تا در نگرستی، فوج فوج از انواع چاکران دربار و «۵» مستحفظان بارگاه جلالت آثار و سران و سرکردگان بااقتدار نشسته بودند و پیادگان نظام ایستاده مشق جان بازی می نمودند.

باز امیر کبیر «۶» محمود خان دنبلی قوریساوول باشی برحسب امر اعلی به احضار ایلچی مزبور و همراهان کرسی نشین او روانه شد و محسن بیک کرد قراچورلو نایب امیر آخور باشی، یکی از اسبان خاصه را بازین و ستامی مرصع به جهت سواری او برده [و] این التفات های گوناگون زیادتى شوق ایلچی را به شرفیابی حضور پرنور بهانه آمد. از راه آداب دانی، رکاب آن خنگ مجرّه تنگ را بوسه داده با چهل نفر از اعیان روس و دو

(۱). قادرانداز: تیرانداز با مهارت.

(۲). ملی: - «هریک از آنها»

(۳). مجلس: «سحرپردازی»

(۴). ملی: «جوانی را»

(۵). مجلس: «در باره»

(۶). امیر بزرگ: در عهد قاجاریه، عنوان ارجمندی بود که به بعضی از صاحب منصبان عالیقدر داده شده، مانند میرزا تقی خان اتابک و کامران میرزا.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۶۰

نفر دیلماج فصاحت مأنوس سوار گشته روی به راه نهاد. لحظه [ای] در چادر کشیک خانه اعلی فرود آمد و از صحبت امرای عالی

رای و صرف قهوه و چای باقصی الغایه خرم و خشنود شد؛ ناگاه از موقف همایون حکم به احضار او صادر و ایلچی معزی الیه با ینارال نقری ترجمان که از ارامنه ولایات افلاق و بغداد و در السنه مختلفه فصیح البیان و فسیح اللسان بود، به اتفاق محمود خان به درب سرپرده همایون حاضر آمد. چون عاقبت کارش محمود بود، محمود خانش در آنجا پیشوایی نمود و بعد از دخول به سرپرده معلی در چهار مکان به مراسم رکوع و سجود قیام کردند و بعد از عرض حاجب بار و اذن شاهنشاه تاجدار، روی به خرگاه جهان پناه آوردند.

چون ایلچی بزرگ به قانون عموم دول، صورت پادشاه است، لهذا از جهت احترام گزاری حضرت ایمپراطوری، اذن جلوس به او داده شد و معزی الیه از فرط آداب‌دانی امتثال امر حضرت صاحبقرانی را واجب شمرده به قدری که تسمیه جلوس به عمل آید، نشسته و فی الفور برپای ایستاده آمد. «۱» در بدایت استعلامی از احوال ایمپراطوری به عمل آمد و ایلچی مکرم ازین نوع التفات، صاحب پایه و محل شد. نامه حضرت ایمپراطوری را جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم از وی گرفته بر روی پیکر تخت مرصع نهاد و پس از آن حضرت صاحبقران به احضار همراهان وی فرمان داد. بعد از آن که به آدابی «۲» شایان شرفیاب حضور معدلت [۲۷۹] دستور شدند، ایلچی خود، یکان‌یکان را معرفی کرد و هریک علی قدر مراتبهم مورد التفات ملوکانه آمدند. چون مراتب تفقدات شاهنشاه غریب‌نواز و مراسم تسلیمات ایلچی و همراهان صداقت انباز به درجه اعلی رسید، به همان آیین که شرفیاب شده بود، مرخص به ایاب گردید.

جناب صدراعظم اوقات شبانروز خود را صرف سرور خاطر و بهجت باطن و ظاهر او و همراهان می‌داشت و طوی‌های «۳» دلکش مهیا آورده همت عالی خود را بر مهمان‌نوازی می‌گماشت. امرا و وزرا برحسب امر اعلی مبادرت به ملاقات او می‌نمودند و هر شب در منزلی بزم عشرت گسترده زنگ زحمت راه از خاطر او و یاران همراه می‌زدودند. روز سیم هدایا و تحف ایمپراطوری را در سرپرده همایون به رسم و قانون

(۱). ملی: «شد»

(۲). مجلس: «به ادائی»

(۳). جشن، مهمانی.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۶۱

بر روی بساطی وسیع از اخشاب بدیع که میزش می‌خوانند، چیدند و از فیض قبول حضرت اعلی، ایلچی و متابعانش قرین مت و مسرتی بی‌منتها گردیدند.

تفصیل جمیع آن هدایای بدیع مناسب سیاق تاریخ نیست، ولی چند قطعه از آن را که امتیازی داشت، کلک سخن‌مدار «۱» بر ورق نگاشت تا آیندگان دانند که تحفه سلاطین بزرگ با یکدیگر چیست. از آن جمله، هیأت پیل و هودجی از طلا بود که در پهلوی چپ آن استاد صنعت‌ساز ترکیب ساعتی مرتب نمود. کلیدی داشت که چون کوک نمودندی، اعضا و جوارح پیل چون حرکت طبیعی پیلان حرکتی فتری کرده به بینندگان «۲» حیرت بر حیرت افزودندی؛ انواع نغمات دلکش از جوف آن ظاهر شدی و باعث حیرت سامع و ناظر آمدی. تحفه دیگر، موازی سه قطعه آینه صاف روشن بود که هریک به طول دو ذرع‌ونیم و به عرض یک ذراع افزون‌تر و ثخن «۳» آن یک چهار [م] یک کمتر می‌شد. گفتم مگر آب حیات را منجمد ساخته‌اند یا صنعت‌سازان روسی نژاد جرم خورشید را محلول کرده و باز به انجماد آورده به ظهور سحرپردازی پرداخته‌اند.

شاهنشاه خورشید نظیر را چون مقابل آمدی، از هر آینه اسکندری دیگر ظاهر شدی.

الرابعی «۴» لمؤلفه:

شاهنشاه ما ز چهره شد شید دگر در محفل جم نشسته جمشید دگر

در کاخ پر از آینه چون جای کندپیداست ز هر آینه خورشید دگر از بس این تحفه به اعلی درجه قبول طبع همایون اقدس اعلی رسید، بر حسب امر ارفع، یک جفت آن که در طول و عرض مشابه یکدیگر بود، در دو جرز ایوان دیوانخانه واقع در دار الخلافه طهران که محل جلوس خسرو عدالت مأنوس است، نصب گشته، دو خورشید دیگر بر خورشید چهر همایون منضم گردید. یک قطعه که از آن دو قطعه عرضا بیشتر و طولاً کمتر بود و چون مرآت خورشید درخشان طاق می نمود، با قاب و اسباب زرین و سیمین در شاه نشین عمارت مبارکه بلور که در باغ گلستان مشهور به عمارت کلاه فرنگی واقع و خاصه نشین شهریار بحر گنجور است، به عاریت نهاده شد و پیکر پیل نیز

(۱). مجلس: «سخن طراز»

(۲). ملی: «بندگان»

(۳). ضخامت.

(۴). مجلس: «الرباعی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۶۲

به محافظت فانوسی از آینه در همان عمارت مبارکه در پایان مسند خلافت برپای ایستاده آمد. در درک سایر تحف، درایت در کار است نه روایت سزاوار. بالجمله ایلچی مزبور به هریک از امنای دولت قاهره تحفی جداگانه داد و به جهت میرزا محمد شفیع صدراعظم از قبل امپراطور معظم، افسری مکمل به جواهر ثمین و پاره [ای] از تحف رنگین فرستاد. الزبای لمولفه:

ای شاه ترا راه به معراج [۲۸۰] دهندهم تیر ترا قران به آماج دهند

تنها نه همین جهان ترا باج دهندشاهان به وزیر دولت تاج دهند امنای دولت قاهره نیز هریک در برابر تعارفات او تکلفات نمودند و از آن تعارفات بر مراتب دوستی و موالات افزودند. چون زمان مراسم تعارفات در گذشت، هنگام سؤال و جواب مطالب گشت.

ذکر سؤال و جواب امینان دولت علیه با ایلچی شوکت روسیه و مراجعت او از دربار سلطنت سیه

اگرچه مقصود کلی از شرفیابی ایلچی دولت روسیه، تشیید بنیان موافقت و رسانیدن امضای عهدنامه مبارکه مختومه به خاتم قبول امپراطور جلالیت بنیاد، که در محال گلستان مرقوم افتاده، بود ولی زبانی بعضی مطالب به امنای دولت علیه اظهار نمود. پس از عرض به خاکپای شاهنشاه مالک رقاب جوابی با صواب شنود. از آن جمله یک تمنایش این بود که: دولت بهیه روس را پس ازین سازش، در سرحدات ممالک دولت عثمانیه بنای کاوش است. طریقه دوستی و موافقت دولتین ایران و روس این است که بعد از کاوش به سرحدات روم پیوسته به خاک ایران، کارپردازان این دولت قوی ارکان یا امدادی دوستانه به دولت روس نمایند، یا اگر امداد او را مصلحت ندانند، امداد دولت عثمانیه را نیز قدمی نگشایند.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۶۳

در باب این مطلب جواب چنین داده شد که: قرار دوستی دولتین ایران و روس بسته به مطالب یازده فصلی است که در عهدنامه مبارکه تفصیل داده شده و مطلقاً درین فقره اظهاری به عمل نیامده است. بدیهی است که کارپردازان دولت ایران در وقت کاوش روسیه در سرحدات مملکت عثمانی نه امدادی به روسیه خواهند کرد و نه اعانتی به رومیه؛ ولی چون کاوش دولت روس به سرحدات روم پیوسته به خاک ایران، موهم بعضی خیالات و آیت برخی علامات و باعث پاره [ای] مفاسد در سرحدات این

دولت جاوید سمات، انسب آن است که کارپردازان دولت روس از سر این هنگامه گذشته با دولت عثمانی نیز قاصد رسوم موافقت و مصالحت گشته باشند، مبدا خدای نخواستہ امری حادث شود که نقض عهدنامه را از آن طرف باعث بوده باز هریک از دولتين ایران و روس بر سر کار مخالفت و مخاصمت برود.

مطلب دیگرش آن که: دشت خوارزم، متصّل به خاک متعلّقه به دولت روس است و همواره قوافل تجّار از مملکت روسیه به سبب معامله متاع روانه آن دیار. مخالفت مأنوس خوارزمیان، همواره زمان تعرضات بی کران به قوافل [تجار] روسیه می‌رسانند و اموال ایشان را به سرقت یا علانیه ضبط نموده ایشان را عور و بی‌سرانجام روانه دیار روس می‌نمایند. طریقه مؤالفت آن است که یا دولت ایران دو سه سالی متوالی لشکر به دیار خوارزم فرستاده، خان خوارزم را مستأصل سازند و خود به تصرّف آن ولایت و محل پردازند، یا به سبب ظهور یک جهتی به دولت روسیه اذن دهند که چون از طرف دشت به جهات مختلفه لشکر کشی صعوبت دارد، جمعیتی به قدر کفایت از راه دریای خزر به استرآباد فرستاده و از راه خراسان یا دشت ترکمان عزیمت خوارزم نموده تنبیه کامل از خوارزمیان به عمل آورند.

در جواب این مطلب نیز چنین فرمایش شد که: اگرچه این مطلب هم داخل فصول یازدگانه نیست ولیکن چون دفع قاطعان طریق و مفسدین [۲۸۱] فی الارض موافق شریعت غرّا بر ذمت همت اسلامیان واجب می‌باشد، لهذا درین فقره چندان مضایقتی نه؛ اما عبور سپاه روسیه از خاک متعلّقه به دولت علیه ممتنع؛ و ظهور این معنی که تعیین

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۶۴

سپاه از دولت ابد دستگاه به خوارزم باشد، «۱» وقتی واقع خواهد شد که ولایات بخارا و بلخ و هرات ضمیمه ممالک محروسه سلطانی شود تا لشکر سلطانی به خاطر آسوده به عزم تسخیر مملکت خوارزم به آن حدود رود؛ چنان که نادر شاه افشار تا آن دو سه ولایت را مفتوح ساخت، به عزیمت دیار خوارزم نپرداخت و مبادرت به این کار حوصله‌ها سزاوار است تا به خواست خدا آن چه مقدّر است، از پس پرده تقدیر جلوه گر آید و قشون نصرت نمون در آن دشت و هامون هنگامه‌ها «۲» آراید.

یکی دیگر از جمله مطالب زبانی، تعیین قونسل «۳» یعنی بالیوز در ولایت گیلان بود.

این فقره را امنای دولت قاهره جواب صرف دادند و وقعی به آن ننهادند.

دو مطلب دیگر از قراری که در عهدنامه مبارکه تفصیل داده شده: یکی تعیین معتمدی از جانب دولّین علّیتین به جهت تشخیص حدود طولش بود، شاهنشاه صاحبقران انجام این کار را به نواب ولیعهد زمان محوّل فرمود؛ یکی دیگر توقف و کلای طرفین در سرحدات جانبین. درین فقره نیز چنین مقرّر گردید که بعد از ورود ایلچی به تفلیس، معتمدی به این دربار علیه روانه سازد تا به مصلحت کارگزاران این دولت عظمی به انجام این کار پردازد. بالجمله اولیای این شوکت خداداد را- و لله الحمد- به هیچوجه مطلبی نبود که اظهار شود. در باب استرداد ولایات فی الجمله استمزاجی کردند و همان اجوبه ترّهات مانند ایمپراطوری که به حاجی میرزا ابو الحسن خان گفته بود، شنیده پس از آن دم در نیاوردند. بعد از انقضای محافل مشاورات، ایلچی و همراهانش مهبای رجعت شدند و هریک- علی قدر مراتبهم- مورد عنایاتی بی حد آمدند. سفیر مزبور به احسان خلّاع گرانمایه و شمشیر مکّلل آفتاب پایه و اسبان تازی نژاد با ساخت و ستام مرصّع و نشان شیرخورشید الماس نشان مشعشع سرافراز و هریک از همراهانش نیز به علاوه نشان‌های جواهر و مینا از انعام خلّاع مهر شعاع و برخی از اعطای کمر خنجر مرصّع قرین انواع اکرام و اعزاز آمدند. در روز بیستم شهر شوال المکرم به مهمانداری عسکر خان افشار ارومی، هریک از امینان دولت قاهره را وداعی جداگانه کرده عازم گشتند و همه جا به احترام تمام از خاک ایران خزّم و شاد کام گذشتند.

(۱). مجلس:- «باشد»

(۲). مَلّی: «هنگام‌ها»

(۳). مَلّی: «تعیین قونسیل»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۶۵

ذکر مأموریت محبعلی «۱» خان خلیج حاکم ساوه و سرکرده دسته جانباز خلیج به سفارت روم و مراجعت از آن بوم «۲»

در صدر حکایت مأموریت الکسندر یرملوف ایلچی و سردار جدید گرجستان ذکر شد که، مشار الیه برخلاف سرداران دیگر با شوکتی تمام و ابتهی ما لا کلام و لشکری وافر و تدارکی متکثر به مملکت قفقاز آمد و بعد از ملاقات با امنای دولت جاوید آیات از وضع رفتار و گفتار و اظهار مطالب و اسرار معلوم گردید که کاخ دماغش از دود نخوت و غرور انباشته و خاطر فاطر بر تحصیل ننگ و نام و اجرای خدمتی به آن دولت نافرجام «۳» گماشته است. گاهی کاوش با سرحدات روم را به میان می‌آورد و زمانی عبور لشکر روس را از خاک ایران به عزیمت خوارزم تمنا می‌کرد. معلوم بود که چنین شخصی در جای خود به استراحت نخواهد نشست و به هر طریق که باشد کمر مخالفت با دولت علیه را بر میان [۲۸۲] خواهد بست. شاهنشاه آگاه را از فرط مآل‌بینی و عاقبت‌اندیشی به خاطر همایون چنین رسید که نظر به جهت جامعیه اسلامی، دولت روم را از مکنونات ضمیر آن سردار مخالفت ملزوم آگاه سازد که هر وقت به هر طرف از مملکتین ایران و روم اراده تعرضی داشته باشد، به مرافقت هم «۴» به دفع او پردازند. این مصلحت که دستور العمل دانایان روزگار است، عقلای دربار را پسندیده آمد و عمده‌الخوانین العظام محبعلی خان خلیج حاکم ساوه که مردی کهنسال و جهان دیده بود، به سفارت دولت روم برگزیده معادل یک زنجیر پیل کوه پیکر و چهار راس اسب ترکمانی نژاد صرصر اثر و چند طاقه شال کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی‌نظیر و برخی هدایای دیگر به او تسلیم و نامه دوستانه به سلطان محمود خان خداوندگار روم ترقیم یافت و مشار الیه در اواخر شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و سی و دو از چمن سلطانیه با تدارکی شایسته به صوب مملکت روم شتافت. چون جمیع امور از توجه خاطر فیض گنجور بر وفق قاعده و قانون بنا نهاده شد، موکب معلی مراجعت به دار الخلافه اعلی را آماده آمد.

(۱). ملک: «مجتعلی»

(۲). مَلّی: «قوم»

(۳). مَلّی: «بافرجام».

(۴). مَلّی: «هم»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۶۶

روز شنبه یازدهم شهر ذی قعدة الحرام سنه مزبور آن عرصه ارم دستور از یمن ورود صاحبقران همت گنجور طعنه‌زن بهشت موعود گردید و نوای کوس شادمانی از نوبت‌خانه «۱» دربار دولت جاودانی به گنبد گردان آسمانی رسید.

ذکر عزیمت ملالی و اهالی دار العباد یزد به قتل میرزا شاه خلیل الله محلاتی امام طایفه ملاحده اسماعیلیه و سیاست مرتکبین از معدلت شاهنشاه سنیّه

این میرزا شاه خلیل الله خلف میرزا ابو الحسن است که اصلش از قریه کهک قم و در عهد امراء زندیه تا اوایل دولت سلطان شهید در کرمان حاکم و به سید ابو الحسن خان معروف بوده «۲» و بعد از عزل از حکومت قرار توقف را در محال محلات قم گذاشته و در آنجا توقف نموده است. این سلسله معروف به سادات حسینی و «۳» اسماعیلی می‌باشند و نسب ایشان منتهی به اسماعیل بن باقر

بن علی بن الحسین - علیهم السّلام - است و جماعتی که موصوف به اسماعیلیه هستند، ایشان را از اسماعیل بن باقر (ع) «۴» تاکنون، خلیفه می‌دانند و احکام فروغیه را از روی رساله و کتب ایشان می‌خوانند. متابعین این سلسله در ایران و توران و هندوستان بسیارند «۵» و وجه زکوة خود را از اقصی بلاد عالم به هر قسم ممکن باشد همه ساله آورده به امام می‌سپارند. هرگاه احیاناً احدی را به سبب صعوبت راه یا از راهی دیگر رسانیدن وجه ممکن نباشد، به تصوّر این که به سرکار خلیفه می‌رسد «۶» به دریا می‌ریزند یا با خاک بیابان می‌آمیزند. بسا «۷» اشخاص متمول معتبر یا مرد یا زن از ممالک بعیده نذر می‌کنند که مدتی معین در آستان امام حی خدمت کنند، لهذا اوضاعی که کفایت خرج آن مدّت را نماید، با اهل و عیال به محل توطّن امام آمده، [به] انواع و اقسام خدمت حتّی جاروب کشی و سقّایی و غیر آن اقدام می‌ورزند و هر وقت که

(۱). نقاره‌خانه.

(۲). ملی: - «بوده»

(۳). مجلس: - «و»

(۴). در نسخه‌های ملی، ملک و مجلس، اسماعیل بن باقر (ع) ذکر شده است که احتمالاً اسماعیل بن صادق بن باقر درست است.

(۵). ملی: «بسازند»

(۶). مجلس: «خواهد رسید»

(۷). ملی: «بسیار»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۶۷

حضور امام به جهت ایشان دست دهد، مانند بید بر خود می‌لرزند [و] در روز آخر مدّت بدون مزدی و عذری به اوطان خود برمی‌گردند.

بالجمله این میرزا خلیل الله بعد از پدرش امامت حق، او به شاه خلیل الله معروف در میان آن فرق حماقت «۱» خو بود. به سببی از اسباب به دار العبادہ یزد رفته ده «۲» سال توقف نمود. روزی در بازار فی مابین آدم‌های او و بعضی از ارباب حرفت «۳» نزاعی واقع و ثواب میرزا محمد جعفر صدر الممالک آن ولایت از این معنی مطلع شد و به اصرار اشخاص [۲۸۳] منازع آدم‌های میرزا خلیل الله را «۴» خواست که تنبیهی کرده این مشاجره را دافع آید. آدم‌های میرزا خلیل الله به سبب واهمه به سرای ارباب خویش رفته از عزیمت به خدمت جناب صدر انکاری کردند. ملا حسین نامی یزدی که مردی ادیب و فاضلی ارب و در خدمت جناب صدر الممالک از جمله مصاحبین و متابعین با نصیب بود، جمعیتی کرده و فوجی از رنود و اوباش را جمع آورده راه سرای میرزا خلیل الله را به جهت دفاع سپردند. حضرات آقا و نوکر، باب سرای را بستند و بر فراز بام سنگری ترتیب داده با ادوات نزاع به جهت دفاع در سنگر نشستند. اراذل و اوباش هجوم آورده و دروب سرای را شکسته میرزا خلیل الله و دو سه نفر از کسان او را پاره‌پاره نمودند و از ظهور این مهمان‌کشی، خاصّه سید قرشی، بر آبروی خویش افزودند.

حاکم آن‌جا حاجی محمّد زمان خان خلف حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مرتکبین این عمل، حتّی ملا حسین و جمعی از اوباش دزد و دغل را گرفته محبوس کرده حقیقت مطلب را به دربار دولت معروض آورد. محصلین شدید به احضار جناب میرزا محمد جعفر صدر الممالک و آوردن ملا حسین که مایه این عمل بودند، روانه شدند و پس از چندی احضار شدگان به درگاه معلّی حاضر آمدند.

حضرت ثواب به سبب وفور جلالت شأن، به همان حبس نظر مودب شد و آخوند ملا حسین در فراشخانه همایون در زیر زنجیر چندی معذب آمد.

بالاخره حاجی محمد حسین خان نظام الدوله توسط کرد و آخوند مزبور را از حبس برآورد او را در حضور همایون اعلی بر فلک آویختند، و فراشان با فر و شأن از

(۱). ملی: «جماعت خو»

(۲). مجلس: «دو»

(۳). ملی: «حرق»

(۴). ملی: «را»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۶۸

ضرب چوب سندان کوب، ناخان او را ریختند. نواب میرزا محمد جعفر پیشکشی وافر داده نجات یافت و بدون تفقدی از سرکار همایون به دار العباد شتافت. چون قاتلی معلوم نبود، از جمیع مرتکبین بعد از تنبیه کامل دیت مقتول حاصل شد و پس از آن فارغ از اغلال و سلاسل.

حضرت اعلی رعایت سلسله میرزا خلیل الله را زیاده منظور فرمود و جناب آقا خان ولد اکبرش را که به جای پدر خلیفه فرق اسماعیلیه بود، به شرف مصاهرت اعلی سرافراز نمود. «۱» ضبط محال سایر البلوک ولایت قم به علاوه ضبط محلات به او مرحمت و کیفیت این عدالت سامعه افروز هر امت و ناحیت آمد. تاریخ قتل میرزا خلیل الله از کلک مولف تراوید و درین رساله ثبت گردید. لمؤلفه:

کشته شد در یزد همنام خلیل حشر او هم با خلیل الله باد

شه خلیل الله شهره در جهان با خلیل الله هم همراه باد

آن که بر قوم سماعیلی امام زین امامت یاریش «۲» اکراه باد

در جهان چون شاه می بودش خطاب در بهشت جاودان هم شاه باد

کرده نیکش گران چون کوه بود کفه «۳» جرمش سبک چون کاه باد

تا بود بارش به باب کبریا از رموز بندگی آگاه باد

چون گریبانها گرفتار گناه دست جرم از دامنش کوتاه باد

در بهشت جاودان با حوریان برتر از اقران و از اشباه باد

آن که کشت او را بدین سان از بلا خود گرفتار بلا ناگاه باد

از برای سال قتلش خاوری گفت از قتل خلیل ای آه باد

(۱). مجلس: «و جناب آقا خان ولد اکبرش را که به جای پدر خلیفه فرق اسماعیلیه بود، به شرف مصاهرت اعلی سرافراز نمود»

(۲). مجلس: «باریش»

(۳). ملی: «گفته»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۶۹

ذکر خبر فتح بندر مغویه «۱» فارس و عزیمت حضرت صاحبقران به مازندران بهشت نشان و مراجعت به دار الملک کیان

بندر مغویه از توابع ولایت لار در کنار دریای عمان واقع است. درین سال اهالی آنجا به سبب وفور [۲۸۴] وحشتی که از سوء «۲»

سلوک حاکم لار داشتند، بنای طغیان گذاشتند. با جماعت عتوبی ساکن ولایت بحرین و طایفه جواسم ساکن جزایر در ساختند و بالاخره از نحوست «۳» این سازش جان و مال خود را در باختند. نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بعد از اذن از درگاه همایون و جیشی از حد افزون از دار العلم شیراز بیرون آمده به آن سمت تاختن آورد و در سامان پنج فال «۴» که دو منزلی بندر مغویه است، منزل کرد. در آنجا به عرض او رسید که اهالی بندر مغویه از بیم سطوت شاهزاده از طایفه جواسم یاری خواسته و معادل پنجهزار جمعیت با سفاین و جهازات تالاب دریا آمده، هنگامه‌ها آراسته‌اند که اولاً اهل و عیال و احمال و ائقال اهالی آن بندر را حرکت داده به جزایر خویش رسانند و پس از آن در برابر جنود مسعود صف‌آرایی کرده کوشش نمایند تا توانند. نواب شاهزاده، محمد زکی خان نوری مازندرانی سردار مملکت فارس را با جمعیتی وافر و تدارکی متکثر به دفع آن طایفه روان فرمود. اهالی بندر مغویه تاب مقاومت نیاورده در قلعه متحصن گردیدند. جنود مسعود قلعه را محصور داشته تا سه روز متوالی اهتمامات در جنگ و جدال ورزیدند و بالاخره لشکر منصور به صوابدید سردار مزبور «۵» یورش برده به طالع صاحبقران تاجدار قلعه به آن متانت را به آسانی گرفتند و آنچه از صامت و ناطق در آن قلعه بود، به جاروب نهب و غارت و اسر رفتند. کله منارها در کنار بحر عمان از رؤوس منحوس آن طایفه افراشته آمد و نواب فرمانفرما، مظفرا و منصورا به مراجعت دار العلم شیراز همت گماشته، کیفیت این فتح همایون در

(۱). این بندر در شرق بندر حسینی و چارک و در غرب بندر دیوان و لنگه در خلیج فارس واقع است.

(۲). ملی: «سود»

(۳). ملی: «نخوت»

(۴). مجلس: «بیخ فال»

(۵). ملی: «مزبور»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۷۰

غزه شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و سی و سه در دربار خلافت به رشته عرض کشیده شد و فوجی از اسرای «۱» آن جماعت در پیشگاه حضور به نظر عدالت گنجور رسیده حضرت اعلی را از ظهور این لطیفه غیبی، ضمیر منیر خرم آمده و تاخرمی به درجه کمال رسد، عزم تفرج متزهات دارالمرز مازندران مصمم و روز یکشنبه سیم شهر ربیع الثانی، موکب جهانگشا از دار الخلافه طهران روانه آن دیار ارم توام شد.

نواب شاهزادگان و الاتباء محمد ولی میرزا و حیدر قلی میرزا و عبد الله میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا در آن سفر ملتزم رکاب مستطاب شدند و نواب محمد قلی میرزای ملک‌آرای دارالمرز طبرستان با اعظم و اعیان آن ملک در بدایت خاک مازندران بوسه بر رکاب خسرو مالک رقاب زدند. چندی در عمارت مبارکه بحر الارم بارفروش که قطعه‌ای است از مرغزار بهشت، با کمال عیش و عشرت به سر شد و چندی دیگر در بلدان ساری و آمل اوقات همایون صرف مرمت احوال هر درویش و توانگر [شد] و علما و اعیان آن کشور از انعام و صلوات و جوایز بی‌حد و مرز بهره‌ور آمد.

مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلربیگی استرآباد در بلده اشرف با جمعی از سران و سرخیلان ترکمانان یموت و کولان با پیشکش فراوان از ختلیان صرصر نشان و غیر آن به شرف ادراک پیشگاه حضور انور پیوستند و پس از اعطای خلایع فاخره و احسان متکثره اذن رجعت یافته دل بر خدمت بستند. شاهنشاه عادل را پس از استیفای حظ کامل، میل مراجعت حاصل آمد و در روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی الاولی اهالی دار الخلافه را از یمن ورود موکب [۲۸۵] مسعود جانی تازه در تن متواصل آمد.

ذکر ورود فتح خان وزیر شاه محمود افغان به بلده طیبه هرات و گرفتاری حاجی فیروز الدین میرزا و وقوع بعضی از حالات و واقعات

از قراری که در وقایع متعدده نگارش یافت، بعد از آن که شاهزاده محمود افغان

(۱). مجلس: - «از اسرای»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۷۱

از حمایت کارپردازان این دولت جاوید ارکان بر ولایات «۱» هرات و قندهار و کابل الی حدود دیره جات «۲» و مضافات مسلط شد و نام پادشاهی بر خود اطلاق نمود، ولایات هرات و سبزار «۳» و فراه را به حاجی فیروز الدین برادر خود تفویض داشت و خویشتن با سایر برادران و فرزندان در قندهار و کابل رایت استبداد برافراشت.

در سال قبل که نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به والی گری مملکت خراسان شتافت، حاجی فیروز «۴» از عزیمت نواب معزی الیه به صوب هرات که در همین سال اتفاق افتاده بود و «۵» صدماتی که از لشکر فیروز به او رسید، وحشتی کامل یافت. امور ولایت متصرفی خویش را متزلزل دید، لهذا از متابعت این دولت خداداد روی برتافته به دامن حمایت محمود شاه برادر خویش متوسل گردید. بنابراین، ملک حسین ولد خود را با حسن خان ناظر روانه کابل ساخت و به تمنای جیشی فراوان و سرداری رفیع الشأن پرداخت. استرداد ولایت غوریان را بهانه کرد و این تمنا را در حضرت برادر به عمل آورد.

محمود شاه از تمنای برادر حماقت سیر شاهد مطلوب را در آغوش دید و فتح خان بارکزائی افغان وزیر خویش را به جهت تدارک این عزیمت برگزید. نام این فتح خان در السنه افغان، فتحی خان شهرت دارد، ولیکن از قرار ملاحظه سجع خاتمش فتح خان به فتح اول و کسر ثانی به حای حطی زده است.

سجع مهر:

چو بخت و دولت محمود شه معظم شد غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد بالجمله در مجالس متعدده امیر و وزیر بزم مشاورت آراستند و عاقبت به این نیت برخاستند «۶» که فتح خان با جمعیتی شایان و تدارکی نمایان به صوب هرات شتافته به هر سیاق که داند و به هر طریق که تواند کار هرات را یک طرف و حاجی فیروز و متابعانش را اسیر زندان حسرت و اسف سازد. پس از اطمینان از کار هرات، به عزیمت تسخیر

(۱). ملی: «ولایت»

(۲). ملی: «دیرجات»

(۳). نام شهری است در افغانستان؛ ملی: «سبزار»

(۴). ملی: «+را»

(۵). مجلس: «افتاد»

(۶). ملی: «برخواستند»؛ مجلس: «خاستند»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۷۲

مملکت خراسان بل جمیع ممالک ایران پردازد.

[مصر]ع:

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

بالجمله این فتح خان خود مردی جسور و بی باک بود و در عهد وزارت او محمود شاه خویشتن را به نامی از سلطنت راضی

می‌نمود. بیست برادر از یک صلب داشت و هریک را در دیاری و محالی صاحب‌اختیار کرده همواره تخم مداخلت در خاک هرات بل مملکت خراسان را در مزرع آرزو می‌کاشت. تمنای حاجی فیروز و اذن محمود شاه تیره‌روز، مکنونات خاطر او را بهانه شد و با جمعیتی متکثر و خزانه و توپخانه [ای] وافر به سامان هرات روانه آمد.

پس از ورود او به حدود ولایت فراه، حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز به استقبال او استعجال کرد و مشار الیه را تا خارج بلده هرات آورد. از راه حيله و تزویر فراوان از دخول به شهر انکار ورزید و فتح قلعه غوریان را دست‌آویز کرده و در خارج شهر خیمه و خرگاه بر سر پای آورده، اقامت گزید. چند روزی تا توانست مردم را به خود رایگان و در روزی معین جمیع اعیان دولت حاجی فیروز را به بهانه چیدن [۲۸۶] مجلس مشاوره به خارج شهر دعوت کرده، زمانی گفت‌و شنود. چون به اعتقاد مزورانه خود قراری در کار عزیمت غوریان گذاشت، اعیان دولت فیروزی را در چادری موقوف داشته خود به بهانه وداع از خدمت شاهزاده راه شهر هری برداشت. به محض ورود او، حاجی فیروز و متابعانش در شهر اسیر آمدند و اعیان دولت فیروزی در خارج شهر دستگیر شدند.

با آن‌که حرمت طایفه سدوزائی افغان بر ذمت جمیع افغانه واجب بود، فتح خان این قاعده را متروک نمود و دست جسارت به حرم شاهزاده فیروز دراز کرده خزاین زرو گوهر و امتعه و اقمشه هفت کشور را جبرا و قهرا به تصرف آورد. ملک قاسم پسر حاجی فیروز را بعد از سه زخم منکر دستان از قفا بستند و زنان و دختران ایشان را اسیر کرده عهد حرمت دودمان سدوزائی را درهم شکستند.

لمؤلفه:

با آن‌که دائم دشمنی جای تو در دل داده‌ام مهمان صاحبخانه کش در خانه منزل داده‌ام

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۷۳

بالجمله محلات و خانات و اسواق هرات کلاً از تعرضات کابلیان به یغما رفت و حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز و عبد الرشید خان درانی افغان مقتول گردیده کالبد هریک در خاک فنا خفت.

فتح خان، حاجی فیروز و اعوانش را از اناث و ذکور روانه قندهار ساخت و خود در دار الاماره نشسته به انتظام مهمان منظوره پرداخت [و] کهن‌دل خان برادر خویش را به تسخیر قلعه غوریان روانه نمود و خود بال همت به هوای جذب قلوب مخالفین نزدیک و دور گشود. محمد خان قرائی و ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و سایر اویماقات جمشیدی و فیروز کوهی و تایمنی را از مکاتبات وافر و احسانات متکثر به موافقت خویش و مخالفت دولت جاوید کیش سرگرم نمود و خوانین اتراک و اکراد خراسان را هم، که «۱» منتظر بهانه بودند، با خود یار آورده به لطایف الحیل بر اطمینان ایشان در خدمت‌گزاری دولت افغان افزود. محمد رحیم خان خوارزمی را نیز از منظورات خود آگاه ساخت و آن غول وادی خوارزم نیز از نیرنجات او نرم‌دل گشته، مجدداً به وادی عصیان و طغیان پرداخت. بالجمله در حدود خراسان و هرات طبل شورش و غوغا بلند آوا شد و غبار این احدثه عجیب، دو روز قبل از نوروز فیروز معروض رای شاهنشاه ممالک آرا گردید.

فرمان قضا جریان به افتخار حضرت شجاع السلطنه العلیه در باب اهتمام در کار محافظت قلعه غوریان و انتظام مهمان سایر ولایات خراسان صادر آمد و مسرعان سریع السیر به احضار لشکر قیامت اثر به اطراف ممالک ایران سایر و دایر شد. تفصیل این اوضاع- انشاء الله المجیب- عنقریب در وقایع سنه آتیه نگارش و صفحه آرایش خواهد یافت.

(۱). ملی: «خراسان را که هم»؛ مجلس: «خراسان هم که»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۷۴

بهاریه «۱» سال نیکو مآل بارس ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و سه هجری و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک به خراسان

ضرغام پلنگ آهنگ کنام گردون و صمصام آینه رنگ نیام «۲» سپهر مرآت نمون، اعنی مهر اضائت مشحون درین سال میمنت مقرون بعد از انقضای چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از روز سه‌شنبه سیزدهم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و سی و سه مطابق بارس ئیل ترکی به دشت خاوران حمل پای نهاد و شورشی از افغان افغانه عنادل در حدود خاورزمین گلشن دست داد. سلطان بهار سفیر [۲۸۷] باد نوروزی را با تحف گران‌بهای ریاحین به ممالک اربعه حدود باغ مأمور ساخت و معتمد ابر آزار به استمالت امیران سرو و چنار پرداخت. سرداران فروردین و اردی‌بهشت با جنود نامعدود سبزه به عرصه باغ روان شدند و عساکر گلگون چهر سوری در رکاب خسرو ربیع به زیارت ارض فیض آثار چمن «۳» و ضریح مقدس «۴» نسترون روان آمدند. سردار افغان شعار بهمن با نوباوه سرو آزاد که والی ولایت گلشن است، مقابله کرد و از طالع فیروز خسرو نوروز تاب مقاومت نیاورده روی به هزیمت آورد.

خوارزمیان زاغ و زغن، که به حدود عرصه چمن تاختن آورده بودند، از عزیمت سلطان فروردین روی برتافتند و جنود سبزه و ازهار در و بام قلعه گلزار را از همت خسرو بهار مسخر یافتند. دارای گلستان مهره آتشین صاعقه را هدف شد و غلام شاخسار

(۱). ملی: «بهار»

(۲). ملی: «به بام»

(۳). ملی: «چمن»

(۴). ملی: «موش»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۷۵

فدایی‌وار صدمه آن را به جان خریدار گشته، نشانه تیر تلف گردید. قلاع محکمه خبوشان گلشن و تربت مطهره چمن را سلطان خرداد و نوباوه سرو آزاد محصور ساختند و شاهزادگان قوای نامیه به تسخیر سقناقات کوه‌نشینان زاغ و زغن پرداختند. امیران نام‌آور سروهای جویباری و ترکان تنگ چشم عنادل و قماری به خاکبوسی دربار دارای گلشن آمدند و ابر آزار که نظام‌بخش اردوی گلزار است، با مباشرین صبا و شمال به مهمانداری معین شدند. معتمد گلبن که اسیر هزاره‌جات زاغ و زغن بود، خلاصی یافت و موکب خسرو بهار به رجعت دار الخلافه چمن شتافت.

فرمانفرمای عرصه ایران و حکمروای ساحت توران اعنی شاهنشاه صاحبقران اورنگ جمشیدی را از فرّ جلوس نوروزی آرایش داد و دهر کهنسال از یمن بخت خسرو باقبال روی به جوانی و آرامش نهاد. به قانون پیرار و پار بزم شیلان نوروزی «۱» سرآمد و چند روزی «۲» به عیش و عشرت‌اندوزی مکرر شد.

پس از آن، شیران بیشه کارزار را به دفع افغانه بدکردار و خوارزمیان ضلالت شعار، خون حمیت در عروق غیرت به جوش آمد و کوس خلافت به عزیمت دیار خاور به خروش. عموم سپاه را وجه موجب و علوفه از خزانه عامره مرحمت رفت و انعام و احسان شاهنشاه دوران به آن اضافت شد. چون از قراری که نگارش یافت، فتح خان افغان بعد از تسلط بر ولایت هرات، کهنندل خان برادر خود را به تسخیر قلعه غوریان روان و محمد رحیم خان خوارزمی نیز با لشکری فراوان به سامان ولایت سرخس و رود طژن دوان آمده بود، لهذا لوازم ملکداری چنین اقتضا نمود که جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب به جهت استمالت خوانین اتراک و اکراد خراسان که با افغانه و اوزبکیه ضلالت بنیان هم‌زبان و همداستان بودند، روانه شود و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان

جانبازان سمنانی و دامغانی، از حرکت به سامان خراسان قبل از نهضت رایات ظفر عنان، احتیاط در کار را بهانه آیند. مأمورین در روز جمعه یازدهم شهر جمادی الثانی به صوب مقصود روان آمدند و شاهنشاه فیروز بخت چند روزی به جهت انجام سایر مهمات و تعیین ایلچی به دولت

(۱). مجلس:- «نوروزی»

(۲). مجلس: «چند روز متوالی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۷۶

انگریز در دار الخلافه میمنت آمیز توقف کنان.

[مصر] ع:

تا قرار کار گردون [۲۸۸] چیست اندر روزگار

ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت دولت انگریز در دفعه ثانی و بردن نامه و هدایا به جهت سایر دول فرانسه و نمسا «۱» و عثمانی

درین سنوات بعضی وقایع رخ نمود که تعیین سفیری فطانت تمیز به دولت بهیته انگریز لازم بود. از آن جمله- از قراری که ذکر شد- بعد از آمدن الکسندر یرملوف سردار جدید گرجستان به عزم سفارت به دربار دولت قوی ارکان، امنای شوکت قاهره هوای او را بدیدند و از قرار نگارش محب علی خان خلیج ساوه [ای] را به سبب همین بدهوایی به سفارت دولت عثمانی روانه گردانیدند. چون دولت بهیته انگریز به وساطت سرگور اوزلی بارونت ایلچی- از قراری که گذشت- واسطه صلح و صلاح دولتین ایران و روس بودند و لازمه مراعات در استحکام آن ورزیدند و اگر احیاناً مصالحت به مخاصمت می کشید، همه ساله مبلغ دویست هزار تومان وجه امدادی به دولت انگریز ضرر می رسید، لهذا قرار برین شد که به جهت آگاهی امنای آن دولت ستنه ازین مراتب، سفیری دانا مأمور شود و به سبب اعلام حقیقت کار به استعجال به آن مملکت پایدار رود تا ایشان نیز به لوازم آن عمل نمایند و به صیقل تدبیر زنگ خیالات نقض عهد و شکستن پیمان از خاطر امنای دولت روس بزدانید.

مطلب دیگر آن که در سنه یک هزار و دویست و بیست و هشت که از قرار نگارش عقد مصالحه فی مابین دولتین ایران و روس بسته شد، سرگور اوزلی بارونت ایلچی مبلغ یکصد هزار تومان از جمله دویست هزار «۲» تومان وجه امدادی را در آن سال موافق قرار عهدنامه میمونه از بابت ششماهه اول سال کارسازی کرد و بعد از ظهور مصالحه در باب ادای یکصد هزار تومان ششماهه ثانی انکاری به عمل آورد و عذرش این بود که، تنخواه

(۱). ملی: «نمسه»؛ نمسا: کشور اتریش کنونی.

(۲). مجلس: «هزار و دویست هزار»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۷۷

مزبور را موافق قرار عهدنامه میمنت دستور در ایام دعوا باید داد، نه پس از مصالحه.

دولت علیه را جواب آن که: موجب ششماهه ثانی که به لشکر داده می شود، به سبب خدمتی است که در ششماه «۱» اول کرده و تدارکات خود را دیده روی «۲» به سفر آورده است. مستر موریه «۳» ایلچی کوچک و هنری ولک وکیل نیز همان اعتقاد ایلچی خود را داشتند و مطلقاً خاطر به ادای مبلغ یکصد هزار تومان نمی گماشتند.

بنابر فقرات معلومه، حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که به سبب دو سفارت دولتین انگریز و روس با فنون کار سفارت مانوس بود، مأمور گشته چندی اوقات خود را صرف تدارک نمود. از این که از راه اسلامبول و قرالات فرنگ، که هم خشکی است و هم نزدیکتر، روانه مملکت انگلتره می‌شد، لهذا شاهنشاه آگاه مصلحت چنان دید که به تحریر نامه دوستی ختامه، دوستی قدیم و جدید را با خداوندگار روم سلطان محمود خان، تازه‌تر سازد و به ارسال نامه و هدیه نیز به دوستی پادشاهان نمسه و فرانسه پردازد. نامه [ای] یک جهتی ختامه مشعر بر امضای نامه که مصحوب محب علی خان فرستاده «۴» به خداوندگار روم نوشتند و چون در اوقات مأموریت مشارالیه هدیه داده بودند، از تحفه فرستادن مکرر گذشتند. به جهت ایمپراطور نمسه و لوئی هیجدهم «۵» پادشاه فرانسه هریک چند طاقه شال کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر به عنوان تحفه دوستانه برگزیدند و از جهت پادشاه انگریز که مقصود اصلی [۲۸۹] از آن سفارت بود، موازی یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی میلاد و شال و مروارید زیاد و جعبه [ای] از طلای مینا و یک عدد بشقاب یشم مصور به صورت پادشاه صاحبقران، تسلیم حاجی میرزا ابو الحسن خان گردانیدند.

نامه‌جات سلاطین از کلک دبیران عطارد قرین تحریر یافت و مشارالیه در اواسط

(۱). مجلس: «ششماهه»

(۲). مجلس: «مؤدی»

(۳). James justinian Morier جیمز جوستینین موریه: نویسنده و سیاستمدار بریتانیایی و پسر اسحاق موریه است. وی دوبار به ایران مسافرت کرد و مجموعاً بالغ بر شش سال در ایران اقامت داشت. سمت او منشی‌گری سفارت انگلیس در تهران و یا نیابت سفارت در ایام غیبت سفیر انگلیس بود. در ۱۸۱۶ میلادی به وطن خود برگشت و در باب سفرهای خود دو جلد سفرنامه نوشت که هردو به طبع رسید. بیشتر شهرت او به دلیل کتاب حاجی بابای اصفهانی است که در ۱۸۲۴ به طبع رسیده است. (معین، ذیل موریه)

(۴). مجلس: «شد»

(۵). مجلس: «لوی هیجدهم»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۷۸

شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و سی و سه به جانب صوب مقصود شتافت [و] محب علی خان خلیج را که در سنه ماضیه به سفارت روم رفته بود، در منزل اوچ کلیسیای ایروان ملاقات کرد که مراجعت می‌نمود. میرزا عبدالحسین خان شیرازی غلام پیشخدمت سرکار همایون که حاجی سفیر را همشیره‌زاده و به اتفاق او سفارت دولت نمسه را آماده بود، در پایتخت آن مملکت «۱» نهاد و خود پای عزیمت به صوب مملکت انگلتره برگشاد. بقیه داستان سفارت - انشاء الله تعالی - در تلو وقایع سنه آتیه به رشته عرض کشیده خواهد شد.

بالجمله حضرت اعلی را پس از وقوع فراغت از مهمام دور و نزدیک و اجماع سپاه از عرب و ترک و کرد و تاجیک، روز شنبه هیجدهم شهر رجب المرجب از دار الخلافه به باغ بهشت مثال نگارستان، نقل مکان دست داد و یوم چهارشنبه بیست و دویم شهر مذکور از باغ مزبور با سپاهی نامحصور و توپخانه صاعقه دستور به عزم دفع افغنه جسور و خوارزمیان ضلالت‌ظهور از راه فیروزکوه و آن ثغور به صوب منظور علم منصور برگشاد. در ارباع فیروزکوه و نمکدوسار «۲» و میدان چوق به جهت عرض سپاه و وقوع خبر از جانب خصم کینه‌خواه فی الجمله اقامتی روی نمود تا از قراری که - انشاء الله تعالی - ذکر خواهد شد، بعد از حصول مژده فتوحات نواب حسن علی میرزا و شکست افغنه بی‌سروپا، روی همایون به دفع خوارزمیان بی‌ایمان سست‌پیمان فرمود - بمنّه وجوده.

ذکر مجادله نواب حسن علی میرزا با فتح خان افغان و شکست آن طایفه بی‌ایمان از فضل قادر سبحان و سایر اوضاع اتفاقیه در آن عهد و اوان

در زمستان سال گذشته در باب استحکام قلعه غوریان و انضباط قلعه محمودآباد از جانب دیوان قدر بنیان به نواب شجاع السلطنه العلیه فرمایشی رفته بود. نواب

(۱). مجلس: «روی»

(۲). مجلس: «نمکدوساور»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۷۹

معزی الیه، محمد امین خان پازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را به امداد یکدیگر به جهت حفظ و ضبط آن دو قلعه فرستاد و جمعی از یگه تازان عرصه رزم را به تاخت و تاز ولایت باخرز و حدود تربت فرمان داد. آنچه باید و شاید، در انضباط قلعه جات کرده شد و در نهب و خرابی باخرز و تربت «۱» به عمل آورده، بعد از نوروز فیروز، فتح خان افغان سیه روز حشری از قزلباشیه کابل و افغانه قندهار و اویماقات هرات و ایلجاری بلوچستان و سیستان و طوایف هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم کرده با توپخانه و زنبورک خانه کامل و استکبار و استبدادی کامل و شامل از شهر هرات حرکت نموده روی به تسخیر ارض اقدس آورد و رحیم خان خوارزمی هم از قراری که ذکر شد به اغوای اکراد چمشگزک خراسان و اغوای فتح خان افغان به حدود سرخس و سامان درون و «۲» مهین سبک عنان شد.

محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره از تربت و باخرز، نزد فتح خان رفته خدمت دولت افغان را برزده دامن آمدند. رضا [۲۹۰] قلی خان زعفرانلو و نجف قلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلی بغایرلو چون روباهان مکار که شیران پیکار «۳» را به هم اندازند و خود سلامتی نفس را به سوراخ های تنگ درخزند، کلا در قلعه جات نشستند و دیده بر راه فتح و شکست بستند که در نهایت کار به اقتضای کار روزگار عمل نمایند و با هر کس قوی تر است باز ابواب حیل و تزویر برگشایند.

نواب شجاع السلطنه از فرط ذکاوت و ذکا، مصلحت چنان دید که خوارزمیان بی عرضه را به حال خود گذارد و روی همت به دفع افغانه فراغه آورد. از بخت بلند خسرو فیروز استمداد نمود و «۴» در تربت مطهره حضرت رضا- علیه التحیه و الثنا- روی ضراعت بر خاک مذلت سود. در هشتم شهر رجب المرجب با عزمی ثابت و جزمی قوی و یتیمی کامل و سعادت شامل روی به راه گذاشته با کمال همت به عزم رزم افغانه راه دیار هری برداشت.

پس از نزول به منزل کال یاقوتی، جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله و خوانین با تمکین مطلب خان و ذو الفقار خان با جمعیت رکابی به اردوی ظفر شکوه پیوستند و

(۱). ملی: «ترتیب»

(۲). ملی: «و»

(۳). ملی: «مکار»

(۴). ملی: «و»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۸۰

دل بر خدمت و جان فشانی بستند. پس از وصول موکب اشرف به رباط کافر قلعه دو فرسنگی محال کوسویه، به تحقیق پیوست که فتح خان جسور با معادل سی هزار نفر از افغانه و هزاره ضلالت دستور و آتش خانه موفور در محال کوسویه محاربت را چون کلب عقور است و در استیلای خویش بر سپاه ظفر اندیش با کمال یقین و غرور. نواب اشرف آن خبر را از جمله بشارت غیبی شمرده و مستحفظین چند در رباط کافر قلعه گذاشته و بنه و اغروق را کلا به دست ایشان سپرد و خود با معادل ده هزار «۱» پیاده و سوار و

توپ‌خانه و زنبورک‌خانه صاعقه کردار روی به دفع خصم غدار آورد. چون تلاقی فریقین در میانه رباط کافر قلعه و محال کوسویه، که صحرایی است وسیع، دست داد، فتح خان را حیل به خاطر فاتر رسیده یکی از امرای افغان را به خدمت شاهزاده فرستاده، چنین پیغام داد که: نواب اشرف را آغاز زمان رزم آزمایی و بدایت کار کشورگشایی است. روزگار غدار را بازیچه‌ها در پیش است و سپهر خونخوار در فکر خون بیگانه و خویش. دولت خود را متزلزل نخواهند و از صولت خویش نگاهند. «۲» ولایت غوریان را به دولت افغان واگذارند و تربت و باخرز را به محمد خان و ابراهیم خان بسپارند تا ما هم ازین مجادله درگذریم و راه مراجعه در سپریم.

حضرت اشرف زبان مبارک به مکالمه برگشاد و آن افغان تیره‌روز را جوابی ملوکانه داد که: اولاً فتح خان را آن مایه و پایه نیست که در حضرت ملوک و ملوک‌زادگان پیغام‌گزار آید «۳» و زبان به پیغامی که حد ولی نعمت او هم نیست، برگشاید. معلوم است که این مقالات زاده از ماده دود حشیش است و استعمال ورق الخیال باعث جسارت آن کافرکیش. محمود شاه با آن همه حمایت که از دولت خداداد دید، عاقبت الامر شیوه نمک به حرامی ورزید. تو هم که نوکر اویی، درین صفت با ولی نعمت چون آمیزش آب و سبویی. در حرم حاجی فیروز همین دیروز دست‌درازی کردی و حرمت سدوزایی را به دست صرصر بی‌نیازی سپردی. بدیهی است که با این نوع نمک به حرامان رفتار چگونه باید و با هریک معامله به چه طریق شاید. یا آن‌دو سه نفر قرائی و هزاره فراری را با دستان بسته روانه درگاه سازد، یا به دست خویش [۲۹۱] بنیاد دولت افغان را براندازد.

(۱). ملی: «دو هزار»

(۲). ملی: «نخواهند»

(۳). ملی: «گزاید»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۸۱

پس از روانه ساختن آن امیر افغان، قامت قیامت علامت را به اسباب و اسلحه حرب بیاراست و از پای تا سر غرق آهن و پولاد گشته به عزم رزم خصم بدنهاد برخاست. «۱» لشکر قیامت اثر را پنج تیپ کرد و هر تیپ را به امیری دلاور سپرد. و فضل علی خان قوانلوی قاجار را با معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و سواران خواجه وند و عبد الملکی و یک عراده توپ، در میمنه جای داد و پیادگان صاعقه‌فشان استرآبادی را در جلو میمنه نهاد. ذو الفقار خان حاکم سمنان را با جانبازان سمنانی و سواره کرد قراچورلو در میسر بازداشته و خود با سواره [ایل] ما فی ابواب جمعی محمد نظر خان و غلامان جلادت نشان و توپ‌خانه آتش‌فشان در قلب لشکر همت به دفع خصم بداختر گماشت.

حسین قلی خان بیات نیشابوری را با پیادگان خراسانی در جناح میمنه استوار ساخت و مطلب خان حاکم دامغان را با علی اصغر خان عجم بسطام و جانبازان دامغانی و عجم در جناح میسره رایت برافراخت.

از آن طرف فتح خان، لشکر نکبت اثر خویش را هفت تیپ ترتیب داد و شیردل خان برادر خود را با افواج بلوچ سیستان و فیروزکوهی و جمشیدی در میمنه نهاد و کهندل خان برادر دیگر خویش را با جنود نامسعود هراتی و تایمنی و درزی در اقامت میسر حکم نمود و بنیاد خان با سواران هزاره و چیچکتو و میمنه «۲» در جناح میسره بال تهوّر گشودند. محمد خان نهی افغان با خیل فراهی و سبزاری و غیره در جناح میمنه آسودند و فتح خان باقرلباشیه کابل و افغانه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی و توپ‌خانه و زنبورک‌خانه چون زر قلب در قلب سپاه کینه‌خواه دیده بر رزمگاه گشودند.

دو تیپ دیگر از رجاله «۳» لشکر را در ساقه و کمینگاه از دو طرف بازداشت و همت قاصر به محاربت و مجادلت گماشت. القصه آتش حرب از طرفین شعله‌ور شد و شعله جانشوز توپ‌های اژدر دهان، برق خرمن خشک‌وتر آمد. فرستادگان مهره‌های «۴» آتشین

از جانبین پیغامات غضب‌آمیز به یکدیگر بردندی و به جز اقطاع عروق و مفاصل خصمان، جوابی با صواب نیاوردندی. از تراکم گردوغبار روی هوا تیره شد و جنود ظفر

(۱). ملی: «برخواست»

(۲). مجلس: «میمند»؛ میمنه و میمند، هردو نام شهرهایی در افغانستان است.

(۳). پیادگان

(۴). ملی: «مهرهای»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۸۲

نمود بر اضمحلال خصمان ضلالت آموز «۱» خیره. چون تنور حرب گرم گردید و تن‌های دلاوران از ضرب گرز البرز کوب نرم آمد، شیردل خان برادر فتح خان با دلاوران افغان به میسر سپاه ظفر عنان حمله آور شدند و از شرر افشانی جانبازان سمنانی و جلادت سواره قراچورلو در چشم‌زدنی «۲» چون خیل بنات النعش متفرق و دربدر آمدند. اکثری از سواره ایشان از صدمات مهره‌های آتشین تفنگ سمنانیان مانند برگ از درخت ریختند و بقیه السیف به دامن فرار آویختند. باز فوجی دیگر خود را به آن شعله آذر زدند و از فرط جلادت ذو الفقار خان چون فوج اول زیروزبر شدند.

کهن‌دل خان برادر کهر فتح خان با دلاوران سیستان و اویماقات هرات از میمنه خویش به میسر سپاه ظفراندیش حمله بردند و شیردل خان هم که در افواج میسر قرار یافته بود، به او ملحق گشته پای دلاوری افشردند. پیادگان استرآبادی را قزلباشی به خاطر رسیده به ملاحظه این که خصم را نزدیکتر کشند، اقدام به مدافعه نکردند؛ ناگاه سواره خواجه‌وند و عبد الملکی و غیره بدون صدمه و آسیبی برخلاف معهود روی از جنگ [۲۹۲] برتافتند و به جانب فرار شتافتند.

بنیاد خان هزاره از طرفی خود را به محل قلیل بنه که از سپاه ظفر پناه بود رسانید و هنوز دستی به غارت نزده، جمعی از سواران رکاب اشرف را به سوی بنه سبک عنان دید. از نهایت وحشت و اضطراب پای از سر شناخت و به صوب گریز پرداخت. سواره خواجه‌وند و عبد الملکی و بنیاد خان هزاره که هردو فرقه روی به فرار نهاده بودند، در سمتی از میدان رزم به هم رسیدند و با تیغ و سنان و خنجر و پیکان قاصد جان یکدیگر گردیدند. از زدو خورد بسیار، مخالفین راه فرار به جانب کوسویه برداشتند و مؤالفین هزیمت‌کنان روی به ارض اقدس گذاشتند. فتح خان را در جنگ مغلوبه مهره آتشین تفنگ بر دهان آمد و با قزلباشیه «۳» کابل و افغانه قندهار خاک بر دهان ننگ و عار انباشته فرار به صوب سبزار «۴» و فراه سبک عنان شد. ذو الفقار خان به تصور این که خدای نخواست و هنی به سپاه ظفر پناه رسیده با کمال جلادت جنگ‌کنان خود را به کنار رود

(۱). مجلس: «ضلالت آموز»

(۲). ملی: «خشم زولی»

(۳). ملی: «قزلباشید»

(۴). مجلس: «سبزوار»؛ مقصود شهر شیندند کنونی در شمال رباط خشک و فراه در خاک افغانستان است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۸۳

هری، که قریب به میدان رزم بود، کشید و از وفور گردوغبار و آمیزش پیاده و سوار معلوم نبود که فتح و شکست با کیست و عاقبت این مغلوبه و هنگامه چیست؟

نواب شجاع السلطنه در آن روز عافیت‌سوز «۱» با نفری چند از غلامان جلادت‌آموز در آن معرکه هولناک که موالف و مخالف را

باهم فرق نبود، مانند کوه استوار پایداری نمود و دست بهمن مثال از آستین دریانوال به مجادلت و محاربت برگشود- فوجی از افغانه حضرتش را با شردمه [ای] قلیل دریافتند و با تیغ‌های آخته به اطفاء نور آن شمع ایوان خلافت شتافتند. تائید الهی او را سپر شد و بخت بلند شاهنشاهی جسم مبارکش را جوشنی پولاد اثر. از صدمه تیغ آن کافران، صورت خنگ «۲» مجزّه تنگش خونین گشت و چهار نفر از آن کافران را با شمشیر هندی‌نشان چنان بر فرق نواخت که از تنگ زین درگذشت.

بقیة السیف آن کافران را غلامان جلادت نشان صفر علی بیک و مشهد قلی بیک قلیچی و رستم بیک شادلو، طعمه شمشیر آبدار ساختند و سایر سواران سپاه ظفر پناه به سبب پایداری حضرت والا- در رزمگاه به تعاقب آن خیول حال تباه با تیغ‌های آخته پرداختند. کوتاهی سخن، «۳» آن وادی از خون افغانه فراعنه چنان رنگین شد که گفتی مگر در آن صحرا یاقوت و مرجان ریخته‌اند یا خاک آن بیابان را با جوهر لاله و شقایق آمیخته‌اند. از حومه میدان تا سامان سبزار که بیست فرسنگ مسافت است از کشتگان افغانه پشته‌ها انباشته بود و مدتی از عفونت کالبد خبیثه ایشان قافله و زوار از آن راه تردد نمی‌نمود.

بالجمله جناب معتمد الدوله در آن مغلوبه حیران شده و بی تحاشانه «۴» به جانب کوسویه سبک عنان آمد و در آن‌جا شنید که نواب اشرف در حومه میدان پایدار است و آن شیر بیشه هیجا در آن رزمگاه برقرار، لهذا مراجعت را عنان بگردانید و در کنار رود هری بنیاد خان هزاره را با جمعی از سواره دیده و گمان موکب شاهزاده کرده و به آن طرف روی آورده، دستگیر گردید. چون یکه‌تاز سپهر اخضر در کافر قلعه باختر پنهان شد، نواب اشرف روی مبارک به رباط کافر قلعه نهاده در آن‌جا اقامت کنان آمد. بنیاد خان نیز در رباط کوسویه با معتمد الدوله منزل ساخت. محمد خان قرائی نیز به ایشان ملحق

(۱). ملی: «عاقبت‌سوز»

(۲). مجلس: «تیغ»

(۳). ملی: - «سخن»

(۴). تحاشی: دوری جستن، پرهیز کردن؛ بی تحاشانه: ناپرهیزانه.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۸۴

[۲۹۳] گشته به جهت فرستادن معتمد الدوله به هرات به وسوسه بنیاد خان پرداخت.

بنیاد خان خود مردی عاقبت‌نگر بود و اقدام به این جسارت در اندیشه او خلاف رسم مآل‌بینی می‌نمود. معتمد الدوله نیز در آن گرفتاری بنیاد را به لطایف نرم‌نرم دلگرم ساخت و به وساطت عریضه در حضرت شاهزاده به استدعای عفو گناهان او پرداخت. خلاصه علی الصباح که رایت فیروز خورشید فروزان از کافر قلعه افق نمودار گشت، نواب شاهزاده از رباط کافر قلعه سوار شده به اردوی بی صاحب فتح خان رسید. ذو الفقار خان سمنانی قبل از وقت خود را به آن اردو انداخته کار دستجات ابواب جمعی را از غنیمت بی‌نهایت ساخته بود. نواب اشرف در خیمه مخمل زراندوز فتح خان قرار یافت و برحسب امر والا هر تن از سواره و پیاده لشکر به سوی غنیمت شتافت. بالجمله نواب شاهزاده فیروزی‌لوا به استدعای معتمد الدوله مصلحت نما خلعت و رقم حکومت ولایت غوریان و باخرز و کوسویه را مصحوب میرزا علی رضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر به اسم بنیاد خان روانه و ظهور این مرحمت خلاصی معتمد و صداقت بنیاد را در خدمت بهانه شد.

بنیاد خان جناب معتمد الدوله را با تدارکی شایان و جمعی از بنی اعمام خود به صیغه گروگان به حضور پر نور والا فرستاد و حضرت اشرف پس از انتظام آن حدود و ثغور، به جهت تدارک ورود موکب منصور، به مراجعت ارض فیض ظهور روی نهاد. این اخبار مختلف متدرّجا و مختلفا در ارباع فیروز کوه و ساور به عرض خسرو مظفر، رسید و خاطر همایون بعد از یقین بر فتح، الی غیر النّهایه مبتهج و مسرور گردید.

ل مؤلفه:

چون خبرها مختلف دارد اثرها برخلاف «۱» ورنه بوی ماه کنعان آید از هر پیرهن بالجمله فرامین مرحمت آیین به افتخار نواب شجاع السلطنه و سایر جانبازان رکاب سیه صادر و حضرت والا به محاصره قلعه تربت حیدریه و تدمیر محمد خان

(۱). مجلس: «اثرها اختلاف»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۸۵

قرائی مأمور آن حکم آمر آمد. حسن خان قاجار قزوینی با مساوی پنجهزار سوار جزار و پیاده آتشبار به تسخیر قلعه صفی آباد جهان ارغیان و تدمیر سعادت قلی خان بغیری نادان تعیین گشت و نواب محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و احشامات بختیاری و امیران نامدار مهدی قلی خان و محمد خان دولوی قاجار و ده هزار لشکر خونخوار به مدافعه رحیم خان خوارزمی غدار از حدود اردوی ظفر شکوه درگذشت. مقرر آمد که هرگاه رحیم خان مزبور به سامان دره جز آمده باشد، او را محصور ساخته و به اعلام ماجرا پرداخته منتظر موکب ظفر شمول آیند و هرگاه از ولایت درون و مهین قدم جسارت پیشتر ننهاد «۱» قلعه بزونجرد را محاصره نمایند و نجف قلی خان شادلو را دست به تخریب کار گشایند.

تاریخ شکست فتح خان و سپاه افغان از کلک مولف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

ل مؤلفه:

شد ز افغان آن فتح خان وزیردر خراسان فتنه جویی را مثل در جدالش شد شجاع السلطنه سوی کافر قلعه با طبل و کتل پهلوی سمنانی آمد ذو الفقار آن که اندر پهلوانی بی بدل جیش او بشکست از اقبال شاه عاید او شد در آخر آن حیل تند بادی شد عیان از دشت جود گشت افغان را تبه کاخ امل خود تفنگی بر دهانش خورد و مرداین هم از لطف خدای لم یزل [۲۹۴] بی جدل بشکست جیش آن دنی از کرامات شه دین و دول روشن آمد دیده یاران ز نور کور شد چشم اعادی از سبل این عمل را کرد در خصمی شاه خصم او گردید آخر این عمل خصمی شاه مؤید شد روادری کد امین مذهب و دین و ملل این شکست بی جدالش آیتی بر وفور لطف دارای ازل خاوری جستی همی تاریخ فتح خامه گفتا هزم افغان بی جدل

(۱). ملی: «بیشتر نهاده»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۸۶

ذکر حرکت موکب عیوق طوق از چمن میدان چوق و فرار رحیم خان خوارزمی و فتوحات نمایان و اوضاع تربت حیدریه و غیر آن و ورود اردوی کیوان پوی به دور خبوشان و محاصره آن سامان

چون از فیض فضل الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی، فراغه افغانه رو به دیار ادبار نهادند و هریک از مخالفین بار ادبار در دیار

اضطرار گشادند، وقت آن شد که پرچم رایات ظفر آیات به دفع خوارزمیان بدنهاد شقه گشا آید و رحیم خان تیره‌روز نیز چون آن نکبت اندوزان ازین عزیمت راه هزیمت پیماید، لهذا شاهنشاه صاحب‌قران پیشکاران درگاه سدره نشان را به تدارک نهضت ملوکانه فرمان داد و لشکر قیامت اثر را هفت تیپ کرده هر تیپ را به قبضه یکی «۱» از دراری بحار خلافت اختیار نهاد. محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا با تیپ‌های ابواب جمعی خود در میمنه موکب ظفر طراز مقّر شدند و حیدر قلی میرزا و الله‌ویدی میرزا و محمد قاسم خان قوانلوی داماد که خطاب فرزند مقامی داشت، در میسر اردوی کیوان پوی مقّر و مفتخر آمدند. امام ویدی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیک‌چی باشی سراپرده سپهرمدار با سی هزار نفر سواره جزّار و پیاده آتشبار در زیر سایه اختر کاویانی برقرار شده در هر تپیی یکی از امراء قاجار نامزد آمد و سایر امیران نامدار در رکاب نواب ایلخانی استقرار جستند. بهمین آیین از چمن میدان چوق حرکت و از راه جاجرم و اسفراین عازم دیار خراسان و آن ناحیت شدند. در منزل میان‌آباد اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه، نقاره خانه فتح خان افغان را با زنبورک‌خانه و جزایر و نصیری‌های عمل سند «۲» آوردند و هریک را جزو بیوتات مبارکه کردند.

روز سه‌شنبه سیم شهر رمضان المبارک سنه یک‌هزار و دویست و سی و سه، عرصه بام، که از بلوک جهان ارغیان و مأمن سعادت قلی خان نادان بود، مضرب خیام ظفر فرجام گردید. قبل از ورود، به عرض خسرو جهاندار رسید که سعادت قلی خان نحوست ارکان

(۱). ملی: «یکی»

(۲). ملی: «سنه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۸۷

خود در قلعه صفی‌آباد به استنکار نشسته و مرتضی قلی خان برادر بدسیرش، دروازه قلعه بام را به استکبار بسته است. استماع این فقرات «۱» موجب ظهور غضب قهرمان مظفر شد و در حین ورود، بر سر تلی که مشرف بر قلعه بود رفته، نخست عبد الله خان ارجمندی را با جانبازان فیروزکوهی مأمور کرد که خرابه‌های دور قلعه را به نظر درآورده سنگر سازند و هرگاه کسی از قلعه برآید، از صدمه گلوله به ممانعت پردازند. عبد الله خان با آن شیران بیشه دلاوری دامن‌ها بر کمر استوار و در حضور همایون در آن خرابه شتافته هرچند تن در پشت دیواری برقرار شدند. حضرت اعلی جا و محلّ یورش و سایر اوضاع قلعه‌گیری را مشخص فرمود و به فیروزی و اقبال نزول به سراپرده اجلال نمود.

خلاصه علی الصباح [۲۹۵] چند توپ شهر آشوب را به سر تپه گان «۲» سرکوب کشیدند و جانبازان فراهانی و کزازی به جهت یورش با فوج فیروزکوهی متفق گردیدند. سنگرها از اطراف ترتیب داده شد و در عرض دو روز از صدمات توپ البرزکوب بنیاد قلعه و قلعه‌گیان را بر آب نهاده صدای الامان از اهل قلعه برخاست و مرتضی قلی برادر سعادت قلی خان شمشیر بر گردن در اصطبل خاص پناه برده از خربندگان طویله همایون امان خواست. چون ماه مبارک صیام، بود حضرت اعلی از فرط پایداری شریعت غرا یورش قلعه و نهب و اسر اجازت نفرمود، بر جان آن مشت ضعیف رحمت آورده مبلغ سه هزار تومان زر نقد در عوض غنایم قلعه از خزانه عامره به مأمورین مرحمت کرد.

سعادت قلی خان که در قلعه صفی‌آباد «۳» بود بعد از استماع قضیه قلعه‌بام «۴» خود را گمنام و ناکام دید، لهذا به جهت ظهور اطمینان، متوسّل «۵» به امنای دولت جاوید گردید.

محمد قاسم خان قوانلوی داماد به استمالت او شتافت و پس از دو روزی از شرفیابی آستان معدلت نشان اعتباری تمام یافت. از غرایب اتفاقات این‌که، روزی حوالی غروب، حضرت اعلی به جهت تماشای سحرطرازی توپچیان چالاک با جمعی از غلامان خورشید فتراک به دور قلعه‌بام گردش می‌فرمود، ناگاه یک نفر از خدا بی‌خبر، ذات کامل الصفات آن شهریار مظفر را هدف

(۱). مجلس: «فقره»

(۲). ملی: «سرتبه کان»

(۳). در خراسان در شمال شهر سبزوار و جنوب اسفراین قرار دارد.

(۴). در جنوب غربی بجنورد در استان خراسان واقع شده است.

(۵). ملی: «گردید»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۸۸

گلوله شمشال نمود. آن، مهره آتشین بر شقیقه غلامی که در محاذی خنگ مجرّه تنگ به فاصله چندین قدم پی سپار بود، خورده از اسب درغلطید و فی الفور تصدّق فرق همایون گردید. بعد از فتح قلعه معلوم شد که عامل، این عمل محمد نامی بغایری بوده و از خوف فرار نموده است. مروّت فطری بر جان بازماندگانش بخشود و مطلقاً درین فقره بازخواستی نفرمود.

سعدی:

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری در خلال این احوال «۱» جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب از رکاب نواب شجاع السلطنه وارد اردوی معلی گردید و وقایع اهتمامات نواب معزی الیه را در محاصره تربت حیدریه و سایر وقایع به عرض رسانید و نیز معروض گردانید که خان ملّا خان درّانی ملّا باشی و ملّا شمس مفتی هرات از جانب شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا در دور تربت حیدریّه به خدمت نواب شجاع السلطنه آمده، در مراسله سرکار، عدم تقصیر خود را در جسارت فتح خان صحیفه‌نگار شده و فرستادگان مزبور در باب شرفیابی حضور در مقام استدعا برآمده‌اند که فقرات عدم اطلاع محمود و کامران را ازین فقره و ندامت ایشان را بعد از آن و تعهدات در باب ارادت و صداقت دولت ابد ارکان را بالمشافهه العلیّه معروض داشته، همت بر ظهور عفوزلّات آن‌دو شاهزاده گماشته باشند. غیرت ملوکانه فرستادگان را رخصت شرفیابی نفرمود و به نواب شجاع السلطنه چنین حکم نمود که، از جانب خویش در جواب آن‌دو کافر کیش نگارش دهد که: در جزای جسارتی که از فتح خان صادر شده، یا او را با دستان بسته روانه در گاه فلک‌جاء سازند، یا در کیفر کافر نعمتی چشمان او را از حدقه برآورده به اتمام کارش پردازند تا نواب همایون [و] ما هم مجدّداً باب التفات بر [۲۹۶] چهره ایشان برگشاییم و پدر و پسر را برادر و فرزندی از خود دانسته مورد نوازش فراوان فرماییم.

جناب معتمد الدوله باز مرخص مراجعت شد و موکب اعلی در روز سه‌شنبه دهم شهر رمضان المبارک از منزل بام حرکت نموده، منزل پیر شهباز «۲» مضرب سادات سپهر

(۱). ملی: «احوال»

(۲). مجلس: «پیر شهباز»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۸۹

علامت آمد. در آن‌جا مشخص گردید که رحیم خان خوارزمی به محض اطلاع از حرکت موکب فیروز به سامان خراسان، از فرط وحشت بی‌پایان پای از سر نشناخته و اردوی خود را کلاً گذاشته و قشون را جریده و سبای «۱» برداشته به صوب خیوه تاخته است و نواب محمد تقی میرزا قلعه بزونجرد را به شدّت محاصره نموده و نجف قلی خان شادلو از راه اضطراب دست نیاز به دامان استیمان «۲» سوده است.

خلاصه در همان منزل جمعی از علما و سادات معروف و آقا خان ولد نجف قلی خان موصوف و محراب خان بیک و شرف خان

بیک برادرانش با بیست نفر از کدخدایان و خویشان ایشان و پیشکشی فراوان وارد دربار عتیق شآن و نواب محمد تقی میرزا به توسط عریضه، عفوزلات نجف قلی خان و قبول پیشکش و گروگان او را لابه کنان آمده بود. بنابراین فقرات، این استدعا به شرف قبول مقبول [افتاد] و فرستادگان اذن دخول یافته آن چه گروگان بود، مصحوب معتمدین روانه ارض فیض قرین شدند و بقیه فرستادگان با صلات و جوایز مرخص گشته در امکانه خویش مکین آمدند.

چون رضا قلی خان زعفرانلو به اغوای محمد خان قرائی به جانب تربت روی نهاده و به سبب محصور بودن تربت در مقام حیرت ایستاده بود، لهذا حسب الامر همایون حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخور باشی دامغانی با ده هزار سوار و پیاده رکابی به محاصره قلعه خبوشان به منقلای موکب ظفر عنان روان شدند و روز دوشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک نیز ملتزمین رکاب فیروز در التزام موکب ظفراندوز بلافاصله وارد خارج قلعه خبوشان آمدند. اسماعیل خان سردار و یوسف خان سپهدار با جانبازان عراقی در سمت شرقی قلعه و حسن خان و عیسی خان در سمت جنوبی سنگرها بستند و به عزم خدمت گزاری در کمین کین نشستند. اردوی همایون در پیش روی دروازه معروف به دروازه مشهد به قلیل فاصله [ای] برقرار شد و آوای چاوشان در وقوف سه ماهه بر فلک دوار حسب الامر همایون اسباب یورش و قلعه گیری از هرچیز آماده گشت و در اندک روزی حصاری دیگر بر دور حصار خبوشان از گنبد دوار برگذشت. رضا قلی خان نیم شبی از تربت حیدریه فرار و اسب و اسباب خود را در

(۱). ملی: «سپاهی»

(۲). امان خواستن.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۹۰

عرض راه ریخته و فرصت دخول به قلعه خبوشان نیافته به قلعه شیروان که ده «۱» فرسخی خبوشان است، استقرار جست. در آن روز قبل از طلوع صبح فیروز نوروز خان چاردولی با دسته سواره مزبور قراول بود، رضا قلی خان از دور به مدد دوربین او را دیده شناخت و به طور اشتباه به سمتی دیگر پرداخت. نواب محمد تقی میرزا بر حسب امر اعلی از دور بزورنجد حرکت کرده قلعه شیروان را محصور ساخت و روزگار ناپایدار کوس ادبار به نام رضا قلی خان بنواخت.

[مصر]ع:

بدی را هم بدی باشد مکافات

ذکر اتمام کار قلعه تربت حیدریه و شرفیابی نواب شجاع السلطنه البهیة به دربار دولت علیه با خوانین و رؤسای ترکمانیه سامان سرخی و اوضاع اتفاقیه

در اوقاتی که [۲۹۷] نواب شجاع السلطنه عازم جدال «۲» با فتح خان افغان بود، به جهت ازدیاد وحشت و اضطراب محمد خان قرائی به امیر حسن خان عرب زنگویی «۳» حاکم تون و طبس حکم نمود که بر سر قلاع متعلقه به ولایت تربت راند و خاک آن سامان را بر گردون گردان افشاند. معزی الیه نیز با جمعیتی فراخور احوال و اسباب قلعه گیری و جدال و یک عراده توپ قلعه کوب به سامان محولات «۴» آمد و همت به تسخیر قلاع آن سرزمین گماشت. قلعه دوغ آباد «۵» من قری محولات «۶» را که از قلاع متین آن سرزمین بود از صدمه گلوله های توپ البرز کوب با خاک یکسان نمود. تا نواب شاهزاده با فتح خان مجادله می ورزید، امیر حسن خان نیز در سامان محولات به تخریب بنیان قلعه جات

(۱). ملی: «دو»؛ با احتساب فاصله ده فرسخ صحیح است.

(۲). ملی: «جدال»

(۳). ملی و مجلس: «زنگولی»

(۴). فیض آباد شهرستانی است امروزه در جنوب غربی تربت حیدریه و مرکز محولات. متأسفانه در مجمع التواریخ حاشیه صفحه ۸۸ مرحوم عباس اقبال به اشتباه روستای فیض آباد در جنوب شرقی تربت حیدریه را مرکز محولات معرفی نموده که با توجه به متن موجود دوغ آباد از آنجا فاصله بسیار دارد.

(۵). دوغ آباد در شمال شرقی شهرستان فیض آباد قرار دارد.

(۶). مجلس: «آمد و همت به تسخیر قلاع آن سرزمین گماشت. قلعه دوغ آباد من قری محولات»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۹۱

می‌کشید. بعد از آن که حضرت والا به دور قلعه تربت حیدریه آمد، امیر حسن خان حسب الاحضار به اردوی آزاده ملحق و شکوه قلعه‌داری محمد خان به این سبب بی‌رونق شد. لا علاج دست ضراعت به دامان استیمان «۱» زد و قدم جناب میرزا عبد الوهاب را از حضرت اشرف مستدعی آمد. معزی الیه حسب الامر رفته و او را مستمال «۲» کرده به همراه خویش به اردوی والا آورد و بعد از ظهور عوارف بی‌پایان و پوشیدن خلعت امان، باز اذن مراجعت به قلعه یافت.

روز دیگر نواب اشرف بر حسب دعوت محمد خان در درون قلعه به مهمانی شتافت و مشار الیه جمیع ما یعرف خویش را حتی فرزندان و خواهران پیشکش نمود و حضرت والا از فرط استغنائی طبع بر آنها دیده نگشود. پس از فراغ از مهمان محمد خان را برداشته عازم اردوی ظفر آیت شد و بعد از زیارت مشهد مقدس رضوی - علیه السلام - قاصد رکاب نصرت علامت آمد. از خوانین مملکت خراسان، امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم دادخان ایضا و ندر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و پلنگ‌توش خان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستاده «۳» کامران میرزا و حکیم خان حاکم سرخس و رؤسا و ریش سفیدان طوایف ترکمانیه سالور و ساروق و سرخس و مرو و سران یمرعلی و علی ایللی «۴» و مهچره و مهنه و درون و نساو اییورد و آخال، کلاً در رکاب نواب شاهزاده خاکبوسی درگاه معلی را آماده آمدند.

جمیع نوابوگان بوستان خلافت و کل امرای بزرگ و خوانین سترگ و سرکردگان عظام، بر حسب امر دارای ظفر غلام تا یک فرسخ راه به استقبال آن ملک‌زاده بی‌همال شتافتند و زیاده از سابق به احترامی تمامش دریافتند. پس از ورود در مقابل آن فتوحات مسعود و زحمات موجود مورد نوازش نامعدود شد.

محمد خان قرائی از عرض راه به اصطبل ثریا دستگاه پناه برده به توسط خربندگان مستدعی عفو زلات آمد. چون رعایت جانب جناب شاهزاده در نظر بود، شاهنشاه دادخواه از گناهان او قطع نظر فرمود. امیر حسن و محمد خان را در جنب

(۱). امان طلبیدن، پناه بردن به

(۲). راضی کرده.

(۳). ملی: «فرستادگان»

(۴). مجلس: «علی املی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۹۲

سراپرده همایون منزل دادند و خوانسالاران کارخانه معلی دست همت به مهمانداری ایشان برگشادند. بقیه امرا و خوانین و ریش سفیدان خراسان و ترکمان که قریب به هزار نفر می‌شدند، به جناب نظام الدوله العلّیه حاجی محمد حسین خان اصفهانی سپرده شد

و خوان‌های الوان [۲۹۸] نعمت از همت آن وزیر بی‌ظنّت در مهمانداری ایشان شب‌وروز گسترده آمد. این مطلب به تحقیق پیوست که در شبی تار دو نفر از ترکمانان سواره در گودی عمیق که فاضل آب مطبخ او بود، غریق گشتند و هرچه دست‌وپا زده خلاصی نیافته در نار هلاک حریق و از دار فانی درگذشتند.

فرد:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال‌هستند غرق نعمت دستور به اجلال عربّه:

رحم الله معشر الماضین

ذکر عزیمت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم به قلعه شیروان به جهت استمالت رضا قلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان و اوضاع اتفاقیه در آن سامان و مراجعت او به اردوی حضرت صاحبقران

بعد از آن که رضا قلی خان از تربت حیدریّه مراجعت به قلعه شیروان کرد، اطراف کار را با کمال دقت به نظر آورد؛ از یک طرف رفقای هم‌عهد و هم سوگند چندین ساله را از خود دور دید و هریک را به واسطه [ای] از توسل به دامان دولت خداداد مفتخر و مسرور فهمید؛ از یک طرف موکب اعلی را با پنجاه‌هزار جمعیت به محاصره قلعه خبوشان مشغول یافت و تخریب بنیان شیروان را به نواب محمد تقی میرزا موکول.

محمد رحیم خان خوارزمی که مایه استظهار او بود، به طرفی گریخت و فتح خان افغان که باعث فراغت او از آزار، به دامان بینوایی آویخت از هر طرف که مأیوس شد، دست توسل به اذیال دولت ابد مأنوس زد. قدوم جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم را به جهت استمالت و اطمینان استدعا کرد و این فقره را برآمدن خویشتن دلیل آورد.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۹۳

قبل از ورود نواب شجاع السلطنه به اردوی کیوان پوی شاهنشاه مروت همراه از جهت اتمام حجت به آن غول گمراه جناب صدارت را به این خدمت برگماشت و در ایام غیبت معزی الیه قشون نصرت نمون را از شدت در محاصره ممنوع داشت. از دبیران دفترخانه معلی، میرزا محمد رضای قزوینی منشی و میرزا فضل الله علی‌آبادی مازندرانی مستوفی به التزام انجمن حضور حضرت صدارت مأمور و این بنده مدحت گزار نیز از فیض مصاحبت آن سرکار مسرور بود. در اواسط عشر آخر شهر رمضان المبارک از دور «۱» خبوشان حرکت و بعد از طی ده فرسنگ مسافت وارد قریه شیروان و آن ناحیت شدیم.

رضا قلی خان با معادل پانصد نفر جزایرچی «۲» تا یک میدانی قلعه به استقبال شتافت و رکاب جناب صدارت را بوسه داده اذن سواری یافت.

خلاصه مطلب هشت شبانروز حضرت صدر جلیل‌القدر در آن قلعه ماند و آیات بیم و امید و وعد و وعید به قدری که می‌دانست و می‌توانست به گوش آن بی‌هوش خواند.

فرد:

آه سعدی اثر کند در کوه‌نکند در تو سنگدل اثری در روز هشتم که جناب صدارت از آمدن او مأیوس گشته، اراده مراجعت داشت، نواب شجاع السلطنه العلیه نیز برحسب امر بهیّه به جهت معاونت صدر شوکت علیه روی به قلعه مزبور گذاشت. آن یک روز هم توقّف کرده با او سخن گفتند و به غیر از حرف یاس جوابی با صواب نشنفتند. پدر پیرش امیر گونه خان که در همان قلعه محبوس آن ناخلف جوان بود، بالمشافهه به او گفت که: بعد از آن که چنین صدری جلیل‌القدر را به استمالت تو مأمور کنند، سر خویش را بر کف دست گذار و راه اردوی اعلی را بردار. اگر کشته شوی، دولت را عار است و اگر زنده ماندی، تا زندگانی داری مایه اعتبار.

حرف آن [۲۹۹] پیر سالخورد را نیز نشنود و باز بر سر همان لجاجت باقی بود.
بالجمله بعد از قیل و قال زیاد قرار چنین داد که، هرگاه موکب شاهنشاه فیروز بعد از

(۱). مجلس: «ورود»

(۲). جزایری یا جزایرچی به سربازانی که به شمشیر و خنجر و تفنگهای کوتاه مجهز بودند گفته می‌شد، که حافظ جان شاه به شمار می‌آمدند. این رسته در نظام و لشکر ایران از عهد شاه عباس صفوی به وجود آمد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۹۴

زیارت ارض شرافت‌اندوز به دار الخلافه رجعت فرماید، من نیز قدم از سر ساخته به ارض اقدس خواهم شتافت و از آن‌جا هم در رکاب شاهزاده به عزیمت دار الخلافه استسعاد «۱» خواهم یافت.

خلاصه حاجی آقا بزرگ لاهیجی منجم باشی برحسب امر همایون از اردوی اعلیٰ نزد جناب صدارت پیغام آورد که هرگاه رضا قلی خان در مقام لجاجت است، زیاده در آن‌جا توقف نکرده و او را به حال خود گذاشته روانه شوند که بر آن نادان حجت تمام است و لشکر منصور را وقت انتقام. بالجمله یکشب در اردوی نواب محمد تقی میرزا به سر بردیم و روز دیگر راه اردوی همایون را سپردیم. قبل از طلوع آفتاب از محاذی قلعه خوبشان، که عبور موکب صدارت اتفاق افتاد، تفنگی شماتت‌آمیز از قلعه به سمت او انداختند و از ظهور این جسارت آتش قهر قهرمانی را شعله‌ور ساختند.

بیت:

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند

ذکر تاخت و تاز سقناقات ولایت خوبشان و اتمام کار محاصره آن و عزیمت زیارت ارض اقدس و رجعت به دار الخلافه مقدس

بعد از مراجعت صدر جلیل القدر از قلعه شیروان به آن روش که نگارش پذیرفت، حضرت شاهنشاه زمان و زمین و قهرمان ماء و طین را آتش قهر زبانه کشید و شعله غضب قیامت لهییش سیمرغ قاف سپهر را به آشیانه رسید.

رضا قلی خان، اموال و اسباب و مواشی و مراعی «۲» خود و ایلات زعفرانلو را در ایام فرصت در سه محلّ که سقناق «۳» محکم آن ولایت بود، کشیده داشت: یکی مکان مستحکم راز و قوشخانه «۴» و دیگری محلّ محکم فارج «۵» و اسپید جرد؛ سیم سقناق استاد جزوه.

(۱). نیک‌بخت شدن، نیک‌بختی خواستن، سعادت جستن (رج معین، ذیل استسعاد)

(۲). ملی: «مواش و مراعی»

(۳). سرزمین تحت اختیار.

(۴). در لغت به محلی که در آن قوش‌های شکاری را نگهداری کنند، گویند و در این‌جا منظور روستای قوشخانه در ۷۸ کیلومتری کلات نادری است.

(۵). روستایی در شمال غربی قوچان؛ امروزه فاروج خوانند.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۴۹۵

نواب محمد ولی میرزا با فوجی چون دریای طوفان‌زا به تسخیر سقناق فارج و اسپید جرد روان و نواب امام ویردی میرزای ایلخانی به افتتاح محل استاد جزوه «۱» سبک عنان و نواب محمد رضا میرزا و حضرت محمد قاسم خان قوانلو به غارت خیال و حول و حوش

خوشان شتابان [شدند] و محمد خان قاجار دولو که در اردوی نواب محمّد تقی میرزا بود، از همان جا به تاخت سقناق راز و قوشخانه برزده دامان آمدند. در عرض سه روز کوه و هامون، فربه «۲» و زیون خیل و دشت مخزن و کشت، مسخر و به حیطة ضبط غازیان مظفر درآمد. شعله قتل و اسر، سر به کره اثر کشید و اردوی اعلی، از صامت و ناطق آن سقناقات مملو و مشحون گردید. حسن خان ولد روشن خان زعفرانلو با نواب محمّد رضا میرزا، متهورانه جسارتی کرد، ولی بالاخره سودی نبرد. حاصرین قلعه خوشان از چهار طرف سنگرها پیش بردند و نقّابان چابک دست، نقب‌ها پیش برده زیر بروج و باره را مجوّف «۳» کردند. مهره‌های آتشین توپ و خمپاره، عمارات شهر را ویران ساخت و دیوار قلعه را چون خانه زنبور کرده هر آنی به خرابی دیگر می‌پرداخت. کار قلعه‌گیان خوشان و شیروان چون حوصله رضا قلی خان نادان تنگ شد و آن دیوانه حیران «۴» باب صلح کوفته تارک جنگ آمد.

علما و سادات و اشراف و اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان ولایت و ایل را با زنان و دختران و پسران و شش عزّاده توپ و آنچه از خمپاره «۳۰۰» و زنبوره و شمخال «۵» و جزایر و تفنگ داشت، همه را به اردوی اعلی فرستاد و جناب علی بن موسی الرضا- علیه التحیه و الثنا- را به شفاعت برگماشت که شاهنشاه عالم، این یک وجود خیانت «۶» توام را از آمدن معاف فرمایند و شرفیابی مرا به وقتی دیگر موقوف نمایند و اکنون بر جان این مشت ضعیف ببخشایند. نواب شجاع السلطنه و جمیع امرای خراسان او را مصدّق آمدند و رای امینان دولت قاهره نیز به آن موافق شد. لهذا حضرت اعلی از تسخیر

(۱). با کلیه متون از ملی و ملک و مجلس مطابقه شد استاد جزوه صحیح است.

(۲). ملی: «قریه»

(۳). خالی.

(۴). ملی: «نادان»

(۵). تفنگ‌های سرپر یا حربه‌ای آتشین سرپر که در قدیم به کار می‌بردند.

(۶). مجلس: «خباثت قوام»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۹۶

قلعه خوشان در گذشت و گروگان رضا قلی خان را به ارض اقدس فرستاده خود نیز با آن همه لشکر عازم زیارت آن روضه مقدّس گشت.

منصور خان بارکزائی «۱» و سایر فرستادگان قدیم و جدید کامران میرزای افغان که خبر کوری فتح خان و امثال فرمان حضرت صاحبقران را آورده بودند، مورد انواع نوازش آمدند. و مرخص شدند و نجف قلی خان ساوجبلاغی نسقچی باشی نواب شجاع السلطنه با فرامین مرحمت آیین «۲» و فرمایشات عنایت‌انگیز و خلعت آفتاب طلعت و کمر خنجر جواهر مأمور به سفارت هرات گشته با فرستادگان مزبور روانه آمدند. امرا و خوانین و کدخدایان و ریش سفیدان که ذکر شد، هریک- علی قدر مراتبهم- از احسان کمر خنجر مرصّع و خلّاع زر تار مشعشع، بهره‌ور گشته و امیر حسن خان عرب زنگوئی «۳» حاکم طبس را از لقب و کالت مملکت خراسان فرق اعتبار از سپهر دوار گذشته مرخص اوطان خویش گردیدند و موکب اعلی در اواسط شهر شوال المکرم به عزم زیارت مشهد حضرت رضا- علیه التحیه و الثنا- از دور خوشان حرکت کرد و ملتزمین رکاب ظفر مآب که از هر رهگذر زیاده از یکصد هزار نفر بودند، از تصدّق فرق همایون و فیض زیارت آن ارض سعادت مشحون، به زیارت دارین رسیدند.

صاحبقران نامدار در درب خیابان بالا از فراز باره به زیر آمده در هرچند قدم بر خاک ضراعت افتاده و لعل همایون بر آن خاک شرافت مقرون نهاده در حقیقت عرش مسیر شد.

رعایت ادب را از دار الحفظ قدم پیشتر نگذاشت و در آستان حرم محترم در جایی که ضریح مقدس در نظر است با گردنی افتاده ایستاده و قطرات عبرات «۴» از دیده سر داده و زبان به خواندن زیارت‌نامه برگشاده، دست به دعا برداشت. شش روز در خارج شهر توقف فرموده و در آن اندک زمان، علما و سادات و خدمه آن ارض فیض سمات را جیب و دامن از جوایز و صلوات، گران‌بار فرمود. صحنی جدید در پایان پای مبارک بنا نهاد و مبلغ ده‌هزار تومان زر نقد به جهت مصارف آن تسلیم میرزا موسی

(۱). از دیگر رهبران بارکزی‌ها، دوست محمد خان بود که از ۱۲۴۲ ه. ق برابر با ۱۸۲۶ سلسله‌ای در افغانستان ایجاد نمودند.

(۲). مجلس: «آمیز»

(۳). ملی و مجلس: «زنگولی»

(۴). اشک.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۹۷

رشتی وزیر سرکار شاهزاده کرده، روز هفتم ورود عقاب رایات ظفر آیات به عزیمت دار الخلافه بال همایون فال برگشاد و در ورود ولایت بسطام بنه و اغروق را به اتفاق جناب نظام الدوله حاجی محمد حسین خان از راه سمنان و خار روانه و خود از راه چشمه‌علی دامغان صید و نخجیر را بهانه نمود. بعد از استیفای حظ کامل روز پنجشنبه هفتم شهر ذی حجه الحرام سنه یک‌هزار و دوست و سی و سه عرصه وسیع دار الخلافه از یمن ورود شهریار عادل طراوتی کامل حاصل [نمود].

[مصر] ع:

«دولت معین و بخت مساعد ستاره یار»

ذکر ورود فرستاده شاهزاده کامران افغان و آوردن پیشکش و عرض اختلال دولت افغان و شرفیابی نواب شجاع السلطنه به دربار و وفات حاجی محمد حسین خان مخاطب بار

بدانکه پادشاهان مؤید را اکثر اوقات تدبیر موافق تقدیر است و قول و فعل ایشان کلا در هر موردی از موارد با تأثیر. در هنگامی که موکب همایون در دور خوشان و حکم کور کردن فتح خان افغان را به کامران میرزا صادر فرمود، بعضی از عقلای دربار کمال حیرت را داشتند و این حکم را بدون تصور و دور از امتثال می‌پنداشتند. بالاخره محاسن آن بروز کرد و زمانه بازیچه‌های عجیب به روی کار آورد. تفصیل این اجمال آنکه، بعد از نزول موکب اجلال به دار الخلافه تهران و طی ایام خریف و حصول فصل زمستان، خالق داد خان نام درانی با یک زنجیر فیل و سی طاقه شال عمل کشمیر و مبلغ پنج‌هزار تومان زر نقد از جانب کامران میرزای والی حرات شرفیاب در گاه سپهر علامات [شد] و بعد از استسعاد به حضور مرحمت دستور و گذرانیدن عریضه و پیشکش، مراتب اختلال دولت افغان را معروض داشت و حقیقت این مطالب را به این سیاق بر طبق عرض گذاشت که: اوقاتی که فتح خان در مقام جدال با

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۹۸

حضرت شجاع السلطنه برآمد، شاه محمود افغان، و کامران میرزای ولدش را به سبب بعضی خیالات‌زاده از ماده سودا از قندهار وارد هرات [کرد] و کامران در آن‌جا مانده شاه محمود در فراه توقف نمود. در ایامی که از دیوان اعلی حکم محکم به کوری فتح خان صادر شد، کامران میرزا لا علاج شده بدون ملاحظه عواقب کار، فتح خان را به تدابیر حسنه گرفته کور ساخت و با برادرش شیردل خان در کنجی محبوسا درانداخت. شاه محمود فارغ بال به صوب قندهار شتافت و پر دل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریه نادعلی با جمعیتی از طایفه بارکزائی و غلیجایی «۱» بر دور خود مجتمع یافت. اراده داشت که هرگاه کامران از هرات برآید، سر راه بر او گرفته، شاید به این وسیله برادران خود را خلاص نماید. کامران میرزا ازین داستان آگاه و هردو برادر را از

حبس در آورده به دست پر دل خان سپرد و فارغ ازین مخلصه جانکاه آمد.

خلاصه چون خبر کوری فتح خان به اطراف ممالک افغان رسید، هریک از برادران او که در اطراف حاکم بودند، سر به طغیان برداشتند و با دولت شاه محمود بنای طغیان گذاشتند. محمد عظیم برادر اعظم ایشان که صوبه دار «۲» کشمیر بود، دوست محمد خان و یار محمد خان برادران دیگر را روانه ملک پیشاور ساخت و شاهزاده ایوب «۳» را بر تخت برنشاند و با شاه محمود دعوایی ملوکانه کرده او را به وادی شکست و حیرانی در انداخت. شاهزاده ایوب الکای پیشاور را تا حدود جلال آباد متصرف و پیشاور را پایتخت ساخته در آن جا متوقف شد.

محمد عظیم خان باز برادر دیگر عبد الجبار خان را فرستاد و تدارکی وافر بر سر آن کار نهاد که به مرافقت دوست محمد خان شهر کابل را نیز مسخر سازند و به تخریب دولت سدوزائی «۴» پردازند. محمد عظیم خان و سایر برادران، برادر دیگر خود محمد زمان خان را به صوب مملکت هندوستان فرستادند و شجاع الملک ولد تیمور شاه را که

(۱). مجلس و ملک «غلیجائی» ذکر نموده اند. اعتماد السیاطنه در اکسیر التواریخ نیز غلیخائی نوشته است اما مینورسکی در سازمان اداری حکومت صفوی غلیجائی و مرحوم عباس اقبال در تاریخ مفصل ایران غلیجائی آورده است.

(۲). حاکم، والی.

(۳). ملی: «ابواب»

(۴). از قبایل افغان ساکن در هرات است که در آن زمان، کامران میرزا اداره این قبیله را به عهده داشت «این قبیله دشمن خونی قبیله بارکزائی بود که در رأس آنها دوست محمد خان قرار داشت» (ر. ک: رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ص ۵۴)؛ ملی: «سدوزائی».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۴۹۹

به دولت انگریز پناه برده بود، آورده و با سمندر خان حاکم دره مقاتله [۳۰۲] کرده او را شکست دادند.

محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا نیز «۱» از نزد شاه محمود فرار و نزد شیردل خان و برادران او قرار جستند. پردل خان با جمعیت فراوان در رکاب محمد هاشم میرزا «۲» روانه بلوچستان شد که مالیات آن جا و ولایت شکارپور را وصول نماید. شجاع الملک میرزا و محمد زمان خان و محمد هاشم میرزا و پردل خان در پیشاور و بلوچستان و دوست محمد خان و برادران دیگر در رکاب شاهزاده ایوب در کابل و شیردل خان با سلطان اسد در سایر محالات قندهار و غیره، همگی لشکرها آراسته و با شاه محمود و کامران میرزا به کینه خواهی برخاسته اند. همان ولایت هرات و چهار دیوار قندهار در تصرف ایشان است و بس. برادران فتح خان را اراده این است که بعد از نوروز فیروز در رکاب نواب شاهزادگان به قندهار و هرات لشکر رانده، دامن استغنا بر دولت محمودی افشاندند باشند. محال قندهار با ایل و الوس و طوایف غلیجایی و مهمند و یوسف زائی و نصف درانی در تصرف شیردل خان است. میر افضل خان اسحق زائی که با شاه محمود سر خدمت داشته، راهش را زده اند و او را به جانب بلوچستان نزد پردل خان رهنما شده اند.

بالجمله فتنه عظیمی در آن مملکت برپاست و عاقبت آن را خداوند عالم داناست.

بعد از ابراز این «۳» مراتب، معلوم شد که حکم کور کردن فتح خان ناشی از الهامات خاطر همایون و کدام اندیشه صدور این حکم را اقتضا نموده است. چون از عریضه کامران میرزا صورت اضطرابی ازین رهگذر حاصل بود، خالق داد خان فرستاده اش نیز این معنی را اظهار می نمود، لهذا کمال «۴» مرحمت درباره او مبذول افتاد و فرستاده مزبور با نویده های حمایت و اعانت و انعام و احسان فزون «۵» از غایت به صوب هرات روی نهاد.

خلاصه پس از آن که موبک همایون «۶» از ارض اقدس روانه دار الخلافه شد، رضا قلی خان حاکم خبوشان بنابر وعده [ای] که کرده بود، به خدمت نواب شجاع السیلمنه شتافت و چند روزی در ارض اقدس از شرفیابی حضور مقدس اعتباری تمام یافت. چون نواب والا، اراده شرفیابی حضور حضرت صاحبقرانی داشت، لهذا

(۱). ملی: «را»

(۲). مجلس:- «میرزا»

(۳). ملی: «ابرازین»

(۴). ملی: «اجمال»

(۵). ملی: «فراوان»

(۶). مجلس: «+ اعلی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۰۰

رضا قلی خان به جهت انجام تدارک آن سفر روی به معاودت خبوشان گذاشت. در هنگام میعاد از آمدن انکار نمود، والی غیر التّهایه بر مراتب استکبار افزود و نواب والا او را به حال خود گذاشت و راه دربار همایون برداشت. بعد از ورود به دار الخلافه مورد تفقّدات فراوان شد و مأمور توقّف تا نوروز فیروزی نشان آمد. نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس هم حسب الاحضار به درگاه معلی «۱» شتافت و نعمت ملاقات برادر خجسته اختر را دریافت.

از وقایع جانگدازی که سه روز قبل از نوروز فیروز اتفاق افتاد این که، امیر کبیر حاجی محمد حسین خان عز الدینلوی قاجار مروزی مخاطب بار روی به عالم بقا نهاد.

عموم مردم از فقدان آن امیر فاضل کامل ادیب اریب حسرت‌ها خوردند و نعلش عزیزش را به اماکن مشرفه عتبات عالیات برده در آن خاک شریف سپردند.

[مصر]ع:

حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن

تاریخ وفات او از کلک مولف تحریر و درین رساله تسطیر یافت
لمؤلفه:

درین میخانه آخر درد مرگ است نیرزد صاف دوران با چنین درد

[۳۰۳] جوانان پیر کرد و برد از راه فریب او نشاید ای جوان خورد

فتد در چنگ مرگ آدمی خوارچه تازی چه عجم چه ترک و چه کرد

دریغ از خان مروی آن امیری که گوی مردی از اهل جهان برد

حسین اسم و حسن رسم آن که می بود بزرگش جود و آز عالمش خرد

ز ایل خاص عز الدینلوی قاجار که از اجداد پا در مرو افشرد

به باب شه مخاطب بود دربار بناگه از قضای مبرم آزد

درین گلشن کهن سروی سرافراز جور تند باد مرگ افسرد

ربودی خود زرّین از سر مرد گرفتگی گرز رویین از کف گرد

فصاحت هرچه خواهی در کلامش فصیحی مثل او گردون نیاورد

(۱). مجلس: «اعلی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۰۱ هر آن کس را که سنجیدم ز حسرت به تاریخ وفاتش سبحة بشمرد
رقم زد خاوری هم با دل زار که خان کامیاب مروزی مرد

ذکر ورود معتمد دولت روسیه بولکونوک مزراویچ به دربار شوکت‌مدار و رجعت میرزا عبدالحسین خان از سفارت نمسا

این بولکونوک مزراویچ اصلش از مملکت ایتالیاست و در دولت روس، معتمدی با برگ و نوا. چون قرار معاهده میمونه این است که وکلای طرفین در مملکت جانین اقامت نموده مشغول امور تدارک مملکتین باشند، و از قراری که ذکر شد، بنا چنین بود که الکسندر یرملوف سردار گرجستان، معتمدی از برای اتمام امور روانه درگاه سپهر دستور نماید و بولکونوک مزراویچ هم از جانب دولت روس به اسم وکالت این شوکت ابد مأنوس نامزد گشته در تفلیس می‌زیست؛ لهذا درین اوقات، سردار گرجستان او را با شاه میرخان ارمنی ترجمان که به ترکی دیلماجش نامند، روانه داشت و بعد از ورود به دار الخلافه در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم، بار اقامت گذاشت. بعد از شرفیابی در حضور باهر الثور شاهنشاهی قرار بر آن «۱» شد که در باب توقف او اختیار با ولیعهد زمان باشد؛ یا در دار السلطنه تبریز، یا در دار الارشاد اردبیل یا هر جا از مملکت آذربایجان که خواهد او را منزل دهند. در خصوص تعیین حدود طولش، که قبل ازین اشاره شد نیز، مقرر گردید که نواب معزّی الیه معتمدی با او همراه و این امر را یک طرف نموده از هر طرف آسوده باشند. در باب امر اسرا موافق فصل ششم عهدنامه، پاره [ای] گفتگو داشت. بالاخره قرار بر این شد که خاطر بر سکونت گماشت. الحمد لله که هیچ‌یک از اسرای متوقفه در ایران میل به مراجعت ننمودند. مگر یک دو نفر و آنها نیز بلاعلاقه و بلا مذهب بودند: یکی فریدون خان نامی از غلامان گرجی نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت

(۱). ملی: «برین»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۰۲

فارس بود و دیگری غیر معروف می‌نمود. فریدون خان پس از دو سال نادما برگشت و با گدایی در دیار اسلام از توانگری در ولایت کفره ظلام درگذشت.

بالجمله بولکونوک مزبور پس از چندی روانه مملکت آذربایجان [شد] و به اتفاق میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی نواب نایب السلطنه العلیه به حدود طولش رفته درین باب اهتمامات نمود و پیوسته در دار السلطنه تبریز متوقف بود. در همان اوقات هم، میرزا عبدالحسین خان شیرازی غلام پیشخدمت خاصه، که به اتفاق خالوی خود حاجی میرزا ابو الحسن خان به سفارت نمسا رفته بود، با جواب نامه امپراطور آن مملکت وارد و برخی اسباب که به هدیه آورده بود، از نظر آفتاب سیر گذرانید و وقایع سفارت خود را [۳۰۴] از دیده و شنیده با اوضاع آن ملک بعیده عرض نمود.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۰۳

بخش ۶

بهاریه سال فرخ مآل توشقان نیل ترکی مطابق با سنه میمونه یک هزار و دویست و سی و چهار و مراجعت نواب شجاع السلطنه العلیه به ارض اقدس رضویه و حرکت موکب بیه به چمن سلطانیه

دارای سعید و جهان‌آرای رشید، اعنی جمشید خورشید درین سال فیروزی تأئید، بعد از انقضای ده ساعت و یازده دقیقه از روز

چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و سی و چهار مطابق توشقال ثیل ترکی، از دار الخلافه حوت به سلطانیه حمل، حمل و نقل نمود. «۱» نوباوه سرو جویبار به حکم خسرو بهار با جنود نامعدود سبزه و ازهار و سرداری چنار به نظم خاورزمین گلشن شتابان شد و مؤکب سلطان فروردین با یک جهان شوکت و تمکین به عزیمت سلطانیه چمن روان. عندلیب داود «۲» شعار در دار السیلام گلزار منصب ایالت یافت و از فرمانبرداری نوباوه سرو آزادی روی برتافت و سفیر وقایع نگار قمری به استمالت او شتافت. وزیر شکوفه که صدر نشین ایوان دیوان سلطان بهار بود، کلک و دفتر شاخسار و اوراق اشجار را وداع گفت و از صرصر شیب روی به «۳» نشیب آورده با یک جهان حسرت در خاک هلاک خفت.

امرا و وزراء اشجار از سالخورده و خردسال از فیض تربیت باغبانان نهال، تغییر و تبدیل یافتند و سفرای شمال و صبا از اطراف اتلال و مدمن به دار الملک چمن شتافتند.

شاهدان ریاحین را نوبت عروسی شد و با شاهزادگان نهال هنگام ازدواج و دیده بوسی.

باز خسرو نوروز به زیارت روضه مطهره گلزار آمد و خسرو صاحبقران به جهت جشن نوروزی هنگام جلوس بر تخت گوهرنگار شد. باز به قانون کیان تخت گوهرین و بزم

(۱). ملی: «از دار الخلافه حوت سلطانیه حمل و نعل نمود»

(۲). ملی: «داد و»

(۳). ملی: «به»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۰۴

شیلان سنگین آراسته و رنگین گردید و رامشگر گردون به تهنیت آن محفل میمون با قدی موزون، دست افشانی و پای کوبی را از جای برخاسته «۱» آمد.

چون آن محفل ارم مشاغل انقضا یافت، «۲» حضرت سلطنت در خلوت سپهر علامت بر صدر مسند خلافت به نظم ممالک شتافت. از قراری که ذکر شد، نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا والی مملکت خراسان در دار الخلافه طهران شرفیاب رکاب معدلت بنیان بود و مراتب نظم خراسان و اطاعت خوانین ضلالت ارکان را در خاکپای حضرت صاحبقران چنین جلوه آرا می نمود که: چون در در سال قبل از صدمات سپاه ظفر همراه محصولات ایشان کلاً از دست رفت، هرگاه امسال هم قبل از رسیدن غلات سپاهی مأمور شود، حاصل امساله نیز در معرض تلف خواهد بود و اهلیت آن طایفه به جهت فقدان آذوقه با ایشان یک طرف خواهند نمود. بالمآل کار آن طایفه تباه است و مقصود اولیای دولت قاهره موافق دلخواه.

از این که عرضی از روی کمال آگاهی و مطابق با مراسم دولخواهی بود، قبول افتاد و اسماعیل خان سردار دامغانی با برادرش ذوالفقار خان و ده هزار سوار و پیاده ظفر عنان در سلخ شهر جمادی الثانی در رکاب نواب شاهزاده به ممالک خراسان روی نهاد. موکب فیروز شاهنشاه نصرت اندوز نیز در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم از دار الخلافه طهران حرکت و پس از چند روز ساحت چمن سلطانیه مضرب [۳۰۵] سرداقات ظفر آیت [شد] و طنطنه کوس ورود خسروی خسرو سیارگان را به گوش هوش رسید.

ذکر تعیین سپاه به تنبیه داود پاشای وزیر بغداد و تفویض ایالت گیلان به نواب محمد رضا میرزا و سایر امور اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه بهیه

داود پاشا که از گرجی زادگان بغداد بود، در اوقات وزارت اسعد پاشا در آن جا منصب دیوان آفندی داشت. چون مردی با عرضه بود، اسعد پاشا او را از شهر «۳» بغداد

(۱). ملی: «برخواست»

(۲). ملی: «یافت»

(۳). ملی: «سپهر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۰۵

اخراج نمود. داود پاشا چندی به اعانت پاشایان کرکوک «۱» و موصل و شهرزور و غیره در می‌گردید، تا آن‌که بخت سعیدش به دربار نواب شاهزاده محمد علی میرزا کشانید. حضرت شاهزاده بعد از عرض به دربار صاحبقران آزاده اعانتش را لازم شمرد، اندوخته‌های وافر صرف نموده تا او را بر مسند ایالت بغداد مبسوط الید کرد.

اسعد پاشا از جانب کارپردازان دولت عثمانی به قانون رومی باشی فرمانلو شد و داود پاشا کامیاب از شاهد امید و آرزو آمد. چون متقبل شده بود که بعد از وصول به معارج عالیہ امارت، مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد در ازاء آن همه مرحمت به سرکار شاهزاده پیشکش نماید و ازین پس دوش ارادت از غاشیه ارادت دولت ابد آیت آراید، لهذا بعد از استیلا-انکار ورزید و به این عذر متمسک گردید که خدمت من به دولت علیّه، خلاف رای اولیای شوکت عثمانیه است و منافی طریقه چاکری و بندگی آن دولت ستیه.

حضرت شاهزاده از کمال غیرت زیاده حوصله‌اش این معنی را برنتافت و با لشکری جرّار به عزم تنبیه آن بدکردار از کرمانشاهان به سامان بغداد شتافت خود در عقبه کردند «۲» منزل کرده و لشکر منصور را به تاخت و تاز مندلیج «۳» و زهاب «۴» الی محال بعقوبه «۵» مطلق العنان آورد «۶» از جهت استخلاص قلعه بغداد از دربار همایون مستدعی تعیین سپاه شد. برحسب امر اعلی، عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی و امیر آخور باشی با معادل دوهزار «۷» سواره جرّار و پیاده آتشبار مأمور به امداد شاهزاده بهمن شعار آمد. میرزا محمد صادق وقایع‌نگار مروزی نیز از دیوان خلافت به جهت اصلاح ذات البین به سفارت بغداد مأمور و به مرافقت عیسی خان روانه آن حدود و ثغور شد.

داود پاشا چون سیلاب بلا را به جانب دجله روان دید «۸» و کشتی تن را غریق آن بحر بی کران یافت، لا-علاج به دامن ضراعت دست توسل و استیمن زده به وادی عجز و قصور شتافت. جناب قدوة المحققین «۹» آقا احمد کرمانشاهانی را که از مجاورین ارض

(۱). ملی: «کوکوک»

(۲). در شمال غربی اسلام‌آباد و از مرتفعات استان کرمانشاه است.

(۳). شهر مندلی در جنوب غربی سومار و امروزه واقع در خاک عراق است.

(۴). شهرستان سرپل زهاب کنونی که در شرق قصر شیرین قرار دارد.

(۵). در شمال بغداد در کنار دجله در خاک عراق واقع است.

(۶). لشکرکشی دولت‌شاه از دو سو اوّل از جبهه کردند- سومار و جبهه دوّم از سرپل زهاب و قصر شیرین به سوی بعقوبه در شمال بغداد بوده است.

(۷). مجلس: «ده هزار»

(۸). مجلس: «دید»

(۹). پیشوای محققان.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۰۶

فیض قرین کربلای معلی بود، به شفاعت فرستاد و احمد چلبی بغدادی مصاحب نیز با پیشکش معهود از جانب داود پاشا به اردوی نواب شاهزاده روی نهاد. مروت فطری حضرت شاهزاده مقتضی عفو و اغماض گشت و از تاخت و تاز آن حدود، لشکر مسعود را ممنوع داشته از قصور داود مردود «۱» در گذشت.

بالجمله در ایام وقوف اردوی ظفر موقوف در چمن سلطانیه، رعایای گیلان از تعدیات خسرو خان غلام گرجی حاکم آن ولایت به درگاه عالم پناه شکایت آوردند و از فرط عدالت‌داری دادگر، بعد از ثبوت اجحافات، او را از حکومت معزول کردند. نواب محمد رضا میرزا، که در [۳۰۶] جرگ شاهزادگان معروف به سلامت نفس بود، به ایالت آن ولایت نامزد و جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهّاب نیز مأمور به تفریغ محاسبات «۲» خسرو خان «۳» گشته در خدمت شاهزاده آزاده به صوب گیلان روی نمود. نواب نایب السیّطنه العلیه نیز به اتفاق جناب میرزا بزرگ قائم مقام به اردوی ظفرآمیز استسعاد یافت و پس از استیفای حظّ کامل از مراجع شاهنشاه باذل باز به سامان آذربایجان شتافت. موکب با احتشام بعد از فراغ از جمیع مهم، از چمن سلطانیه رکضت را دامن زنان و در روز جمعه نوزدهم شهر ذی قعدة الحرام سه ساعت از روز گذشته شرف‌افزای دار الخلافه طهران گردید.

ذکر وفات جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم و تفویض این منصب معظم به جناب حاجی «۴» محمد حسین خان نظام الدوله و اوضاع واقعه در دار الخلافه از عیش شاهزادگان و کیفیات مملکت خراسان و عزیمت موکب اعلی به کاشان و آمدن ایلچی روم به طهران

در هنگامی که موکب اعلی را به عزیمت چمن سلطانیه در عمارت مبارکه سلمانیه کرج چند روزی اقامت بود، جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم را عارضه [ای] رخ نمود. تا ورود به دار السلطنه قزوین، مرض بر قوه استیلا یافت و از الترام

(۱). ملی: «مردو»

(۲). واریز کردن حساب و فراغت از آن، پرداخته کردن، آماده کردن.

(۳). ملی: «خسروان»

(۴). ملی: «- حاجی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۰۷

موکب همایون به سبب عدم قدرت روی برتافت. حضرت صاحبقران عدالت ارکان از فرط مرحمت ذاتی که با آن وزیر عدم النظیر داشت، حضرت میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان دنبلی قوریساول باشی را به عیادت و مصاحبت او برگماشت. این بنده مدحت گزار نیز، چون عرض که لازم جوهر است، با او همراه بودم و روزه‌روز برحسب امر همایون احوالات او را عرضه داشت می‌نمودم. با آن که جالینوس الزمانی کمال دقت در معالجه نمود، ولی به سبب حکم قدر [مصر] ع:

«از قضا سرکنگبین «۱» صفر افزود». در روز نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و سی و چهار، همای روح پرفتوحش به عزم غرفات جنان بال همایون فال گشود. نواب علی نقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه قزوین، تجهیز و تکفین را اساسی که فراخور شان آن وزیر با تمکین بود، مهیا آورده، نعش شریفش را با شوکتی شایان «۲» روانه چمن سلطانیه کرد. چند روزی [ی] در بقعه ملا حسین کاشفی واقعه در سلطانیه به امانت گذاشته و پس از اتمام مراسم تعزیت با حفاظ و روضه‌خوان و عمله و تخت روان و جنیبت «۳» کشان به اهتمام جعفر خان مکرری نایب قوریساول باشی و جمعی دیگر از غلامان گرجی به ارض فیض فرض «۴» کربلای معلی ارسال داشته مأمورین حسب الوصیه در آن رواق عرش مساق مدفونش ساختند و پس از انجام کار به مراجعت دار الخلافه پرداختند.

تاریخ وفاتش از کلک مولف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

سر شد زمان و از کرم کردگار گشت مأوا «۵» جنان به صدر جهان میرزا شفیع صدری به شهریار نشاید: چنان جلیل نقشی به روزگار نیامد چنین بدیع دادی «۶» نظام عالم و عالم ازو به نظم بودی مطاع کشور و کشور به او مطیع

(۱). ملی: «سرکه انگبین»

(۲). ملی: «ثنایان»

(۳). اسب کتل، بالاده، یدک، در فارسی جنیت گویند و در عربی «جنیب» (ر. ک: منتهی الارب).

(۴). ملی: «فیوض»

(۵). ملی: «بادا»

(۶). ملی: «وادی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۰۸ بر قامت موالی تشریف او شریف ر دیده اعالی توقع او وقع

فرق فلک ز سایه جاهش شدی عزیزجاه ملک ز پایه کلکش بدی رفیع

درگاه خلق مایه کلکش بسی مزیددر نظم ملک عرضه فکرش بسی وسیع

یارش همیشه بدی با فطرت لطیف [۳۰۷] خصمش هماره بدی با هیئت شنیع

کلکش به جود توام در حالت صریر خلقش چو باغ خزّم در موسم ربیع

دادی به هرکه خواستی از جود خواسته دیگر نیافتی که شریفست یا وضع

زهر اجل به کامش از کینه ریخت دهر آری اجل به کام چو سمی بود نقیع

هفتاد ساله مردی ازین خاکدان گذشت با عصمتی فراوان چون کودکی رضیع

دادند تا صلاّی و نمودند تا که جای بر آن صلاّی و جای بصیر آمد و سمیع

بعد از صلا نکرد زمانی به جا درنگ شوقش به دوست همچو سمندی بدی سریع

قدوسیان پذیره شدندش به اجتماع تا باغ خلد راهنمایش مر آن جمیع

اندر بهای طاعت خلد برین ستاندا بایع چو آن چنان بودش همچین منیع

در این جهان چو بکر خیالش بدی جمیل در آن جهان حجال جلالش بسی منیع

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۰۹ تاریخ فوت او را بنوشت خاوری مأوی جنان به صدر جهان میرزا شفیع بالجمله چون اولادش

منحصر به یک دختر و آن دختر مخطوبه شاهزاده همایون فرّ همایون میرزا بود، لهذا ما یعرف چهل ساله ایام وزارت او به انعام آن

شاهزاده آزاده مقرر شد و این بنده مدحت گزار به سبب نحوست بخت ناسازگار به وزارت آن جوان کامکار از نکبت روزگار

بهره ور گشت. روزی در حضرت سلطنت زبان ضراعت به عرض نیاز گشودم و مقصود باطنی خود را به این سیاق عرضه داشت

نمودم که: پس از خدمت وزیر هشتاده ساله، وزارت شاهزاده هجده ساله کاری است مشکل و بالمآل مورث مرارت کامل و

کدورت دل. حضرت صاحبقران مروت شعار این مراتب را تصدیق نمود و به منصب جلیل ملفوفه نگاری حضور اعلی و کتابت

اسرار مخفیه را بر آن خدمت مزید فرمود.

خلعت وزارت اعظم بر قامت قابلیت جناب نظام الدّوله العلیّه حاجی محمد حسین خان اصفهانی راست آمد و خدمت استیفای

ممالک به عهده ولدش عبد الله خان امین الدوله بی‌کم‌وکاست شد. لفظ وزیر اعظم تاریخ جامعی است که در وفات صدر سابق و وزارت صدر لاحق می‌توان نگاشت و نگارنده را مورد آفرین و تحسین می‌توان داشت.

لمؤلفه:

برفت صدر جهان میرزا شفیع و به جایش نشست حاج محمد حسین خان به وزارت ز کلک خاوری آن مقتدای خیل معارف وزیر اعظم تاریخ فوت گشت و صدارت بالجمله از قراری که نگارش یافت، نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا بعد از استر خاص از درگاه معلی چندی با سپاه ابواب جمعی در چمن میدان چوق اقامت نمود و بعد از آن عقاب رایت عزمش به محاصره قلعه جات بزونجرد و خوبوشان، بال همایون فال گشود. خوانین اکراد به هیچ وجه من الوجوه مفری از جهت خویش ندیدند، لهذا

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۱۰

فرستادگان چرب زبان به دربار معدلت ارکان فرستاده متوسل به دامان مرحمت شاهنشاه عاجز نواز گردید. مروت فطری باز به جهت اتمام حجت بر آن تیره‌روزان رحمت آورده نواب شاهزاده والا را از مزاحمت ممنوع کرد.

حضرت والا به ارض اقدس شتافت و اسماعیل خان سردار با مأمورین در دوازدهم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و سی و پنج از شرفیابی آستان همایون استساعادی تمام یافت.

[۳۰۸] ذکر سور با سرور نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا و نواب همایون میرزا و سرکار خان خانان سلیمان خان «۱» نبیره دختری حضرت صاحبقران

چون نواب شاهزاده نامدار و ولیعهد ثانی دولت پایدار محمد میرزا، خلف ارجمند حضرت ولیعهد شوکت جاوید اقتدار برحسب احضار به جهت انجام عیش سعادت آثار روی سعادت به دار الخلافه جاوید قرار آورده بود، لهذا حضرت اعلی، عیش نواب همایون میرزا و سلیمان خان ملقب به خان خانان ولد محمد قاسم خان قوانلو را که بطنا نبیره شاهنشاه فیروزلو [۱] است، بر آن افزود. بزم‌های عشرت «۲» در هر سرایی آراسته شد و غبار کدورت از صفحات قلوب برنا و پیر برخاسته «۳» آمد. اسواق و میادین دار الخلافه باز آرایش از سر گرفت و رامشگر چرخ اخضر به جهت مبارکی این عیش همایون فر بر لب مزمر نهاد.

صبیه محمد قاسم خان مزبور که ایضا نبیره شاهنشاه عدالت دستور است، به نام نامی ولیعهد ثانی نواب محمد میرزا نامزد «۴» و صبیه معظمه جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم، به همسری نواب همایون میرزا قرین فرقد شد. صبیه محمد قلی میرزای ملک‌آرای طبرستان معروف به ملک‌زاده با خان خانان سلیمان خان هم‌بالین و امرا زادگان قاجار محمد صادق خان قوانلو و علی محمد خان دولو نیز از شرف مصاهرت

- (۱). ملی: - «خان» تاریخ ذو القرنین متن ۵۱۰ [۳۰۸] ذکر سور با سرور نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا و نواب همایون میرزا و سرکار خان خانان سلیمان خان نبیره دختری حضرت صاحبقران ص: ۵۱۰
- (۲). مجلس: «عیش»
- (۳). ملی: «برخواست»
- (۴). ملی: - «نامزد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۱۱

اعلی به افتخاری بی‌نهایت قرین آمدند. در ساعتی سعید، عقد یک جهان ماه و خورشید بسته شد و در شبی خرم‌تر از روز نوروز آن

کواکب فیروز به هم پیوسته آمد.

چون نَوّاب ولیعهد ثانی نسبت به هریک از چاکران دربار خسروانی اکرامی فراوان نمود، این بنده آستان را زیاده از همگنان انعام نمود، لهذا تاریخ این جشن همایون به نام نامی او موزون و درین روزنامهچه میمون ثبت افتاد. **لمؤلفه:**

ثانی ولیعهد محمد شه دانا آمد سوی ری دید پی طوی تدارک
از لطف شهنشه رسدش باج ز ایران وز فیض تبارک بودش «۱» تاج به تارک
آراست یکی جشن در آن عرصه چو مینوبگذاشت به تارک ز شرف تاج تبارک
زین شاه بود یاور ناهید سعادت زین سور بود بر سر مریخ بلارک
آثار نشاطش ز یبارک به ورامین آوای سرورش ز ورامین به یبارک
اکرام در و لعل بری از عدد و وزن انعام زروسیم عری از من و چارک
در سور بلی نقل شهان است در و لعل گر نقل گدایان بود از کشمش و خارک
خیرات ز بس صرف درین سور همایون شد خصم گرفتار به آسیب خیارک
پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ سوری چه به ثانی ولیعهد مبارک بعد از فراغ ازین سور همایون در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاول موبک همایون به عزم زیارت روضه مطهره بضعه جناب احمدی به دار الایمان قم شتافت و از آن جا نیز چند روزی به تماشای عمارت جدید چشمه فین به دار المؤمنین کاشان تشریف فرما گردید و بعد از طی محافل عشرت، عازم مراجعت [شد] و روز جمعه دویم شهر جمادی الثانی مجددا عرصه دار الخلافه از یمن ورود خسرو مسعود آرایشی تازه یافت.
چون بعد از مأموریت مجبعلی خان خلع به سفارت دولت علیه عثمانی لازم بود که سفیری از آن دولت سَنیه رهسپار این شوکت علیه گردد، لهذا درین اوقات، سلیمان افندی نام از جانب سلطان محمود خان خداوندگار روم به اتفاق احمد چلبی فرستاده داود

(۱). ملی: «رسدش»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۱۲

پاشای وزیر بغداد وارد این مرزوبوم و حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به استقبال وی شتافته، پس از ورود در سرای جناب حاجی محمد حسین خان صدر جلیل القدر جدید منزل نمود. خلاصه مدّعی سفارت، امضای مطالب [۳۰۹] مجبعلی خان بود، که کلک سخن سراق قبل ازین ایراد نمود. از جمیع امرا و امنا، احترامات کامل درباره او مبذول افتاد و با کمال سرافرازی و مفاخرت و اعطای کمر خنجر مجوهر و خلعت آفتاب پیکر در اواخر شهر رجب المرجب سنه مزبور، به صوب منظور روی عزیمت نهاد- بمنّه و جوده.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۱۳

بخش ۲

بهاریه «۱» سال نیکو مآل لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و سی و پنج و ورود جمعی از فرستادگان افغان و روس و وقایعی که در سفر سلطانیّه تا ورود به دار الخلافه بهیّه روی نمود

هنگامه آرای عرصه سپهر، اعنی ترک گلگون چهر مهر، درین سال فرخنده چهر، بعد از انقضای چهار ساعت و یک دقیقه از شب سه شنبه هشتم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و سی و پنج هجری مطابق لوی ئیل ترکی، در قرارگاه حمل آرام یافت و

سفیر باد نوروزی با هدایای رنگین ریاحین به درگاه خسرو بهار شتافت. افغان هزارستان عجز آمیز شد و خسرو گل بر عجز آمیزی او رحمت‌انگیز. شهزاده قوه نامیه در تربت چمن پای نهاد و با بنت نباتش عقد ازدواج دست داد. صوفیان صوف پوش زاغ و زغن از پشت گرمی ملک‌زاده بهمن در دار المرز چمن شورشی داشتند و از عزیمت سلطان ربیع از آن مکان رفیع روی برگاشتند. امرای نامدار صنوبر و چنار از تعدیات سردار روسی نژاد دی به دربار دارای بهار آمدند و مباشرین کارخانه سلطنت جاوید، ایوان خلافت ابد تائید را به جهت جلوس صاحبقران رشید زینت‌نگار شدند.

بزم شیلان به قانون مستمر آراسته شد و شادی‌ها افزوده، غم‌ها کاسته آمد. در خلال این احوال، عبد الصمد خان بارکزائی افغان از جانب شاه محمود و ولدش کامران میرزا و پیشکشی شایان به دربار معدلت ارکان رسید و ضعیف نالی و ضراعت ایشان را

(۱). ملی: «بهار»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۱۴

به این نهج و آیین رطب اللسان گردید که: از طرفی برادران فتح خان با افغانه قندهار و کابل همدست گشته، عزیمت استخلاص هرات را در سر دارند؛ از طرف دیگر نواب شجاع السلطنه به جهت ضعیف حالی ما همت بر استیصال دودمان سدوزائی می‌گمارند؛ استدعا آن که کارپردازان این دولت خداداد، اولاً- نواب شاهزاده را از مزاحمت ما بندگان مانع آیند و ثانیاً هرگاه از برادران فتح خان، حرکتی به سمت هرات واقع شود، اعانت ما بندگان را پای همت برگشایند. در صورت حصول این مستدعیات، متعهدیم که همه ساله پیشکشی معین به سرکار کیهان‌مدار تسلیم آریم و تا جان در تن داریم فرق ارادت از خاک این آستان برنداریم.

حضرت صاحبقران معدلت آیت را دریای مروّت به جوش آمد و آن درماندگان تیه «۱» مرارت را آیت عاطفت «۲» زیور گوش شد. برحسب خاطر «۳» خواه ایشان، احکام مطاعه به افتخار نواب شجاع السلطنه صادر و عبد الصمد خان فرستاده، بعد از نوازشات زیاده، به صوب مقصود سایر آمد. بالجمله در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم از دار الخلافه طهران، موکب همایون را حرکت واقع شد و بعد از نزول اجلال به عمارت مبارکه سلیمانیه کرج، فرستادگان ایمپراطور روسیه با انواع تحف و طرایف وارد آن منزل پر بدایع گشتند. تبیین این مقال آن که ایمپراطور مزبور، از آمدورفت فرستادگان موفور، میل شاهنشاه عدالت دستور را به تحف ممالک فرنگ زیاده از حدّ فهمید و هر روز از فرط مواحدت و موافقت به انفاذ تحفه [ای] تازه مبادرت می‌ورزید. از جمله تحفی که درین اوقات ارسال داشت، یک قطعه مصنع کوثر [۳۱۰] منبعی است که از قطعات بلور الماس تراش مشتمل بر دو ذرع «۴» طول و عرض و یک ذرع عمق، به ترکیب مثنی ترتیب یافته و یک عدد فواره از یکپارچه بلور الماس تراش به اندازه «۵» یک ذرع ارتفاع، مانند خط شعاعی مهر از وسط آن تافته بود. هدایای دیگر از قبیل آینه‌های دو ذرعی و سه ذرعی و چهل چراغ‌های بلور فروزان و قنادیل رخشان و غیر آن بدان منضم ساخته به تشیید «۶»

(۱). بیابان بی‌آب و علف که در آن سرگردان شوند. (معین، ذیل تیه)

(۲). مجلس: «را»

(۳). ملی: «خواطر»

(۴). در نسخه ملی، واژه «ذرع» همه جا به صورت «زرع» آمده است.

(۵). مجلس: «یک ذرع عمق به ترکیب مثنی ترتیب یافته و یک عدد فواره از یکپارچه بلور الماس تراش به اندازه»

(۶). ملی: «تشیید»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۱۵

ارکان دوستی و یک جهتی پرداخته بود. حضرت اعلی، فرستادگان را نوازش فراوان فرمود و هدایای مزبور را به دار الخلافه طهران گسیل نمود. حوض بلور را در وسط تالار ارسى وار آینه مسّی به عمارت بلور که در باغ مبارکه گلستان واقع است، نصب کردند و چهل چراغ‌های مرسله و قنادیل با سلسله را نیز در همان عمارت برپای آوردند تا همواره اوقات شاهنشاه آگاه را منظور نظر انور باشد و این معنی، موجب ازدیاد میل خاطر همایون به موافقت آن دولت خورشید شرر.

لمؤلفه:

دارای جهان ز چهره شد شید دگر بر مسند جم نشسته جمشید دگر
در کاخ پر از آینه چون جای کندیداست زهر آینه خورشید دگر بالجمله بعد از انصراف فرستادگان روس، موکب ظفر مأنوس از عمارت سلیمانیّه نهضت آرا و در یوم دوازدهم شهر رمضان المبارک، چمن سلطانیّه مضرب سرادقات فلک‌فرسا گردید. نواب نایب السّیطنه از آذربایجان و حضرت ظلّ السّیطان از طهران از شرف بساطبوسی بهره کامل یافتند و پس از انقضای شهر صیام، خرّم و شادکام هریک به محل ایالت شتافتند. چون ایّام صیف منقضی شد و در آن صفحات کاری که متضمّن توقف در چمن سلطانیّه باشد، نبود، لهذا رایات ظفر آیات در غره شهر ذی قعدة الحرام از آن منزل شقه گشا و روز یکشنبه یازدهم شهر مزبور عرصه دار الخلافه از یمن ورود موکب مسعود سپهرفرسا شد.

ذکر عزیمت نواب شجاع السّیطنه حسن علی میرزا به تربت حیدریّه و اتمام کار محمد خان و رسیدن فرستادگان شوکت افغان

از قراری که ذکر شد، بعد از مراجعت عبد الصّمد خان افغان از دربار دولت علیّه

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۱۶

باز شاه محمود را غول غوایت «۱» در کاخ دماغ منزل ساخت و به اغوای بنیاد خان هزاره و اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی پرداخت. ظاهراً نواب حسن علی میرزا، صیت عزیمت هرات را در داد و در باطن به عزم تدمیر محمد خان قرایی به سامان تربت حیدریّه روی نهاد. علی العجالة ولایات باخرز «۲» و شهرنو «۳» را از تصرف بنیاد خان انتزاع نمود و نظم آن‌جا را به عهده امیر قلیچ خان تیموری محوّل فرمود.

از سرکردگان رکابی ذو الفقار خان و مطلب خان با جانبازان سمنان و دامغانش در رکاب بودند و از امراء خراسان، امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرایی با سواره و پیاده خویش در عرض راه رخ بر خاک پای سمنند صرصر تک سودند.

چون بنای کار محمد خان قرایی بر حیل و تزویر بود و از قراری که به عرض اشرف رسید، در آن سفر بعضی خیالات خام نسبت به سرکار شاهزاده با احتشام تصوّر می‌نمود، نواب والّا می‌خواست او را به سلسله گرفتاری اندازد، [امّا] امیر حسن خان طبسی نمی‌گذاشت که حضرت اشرف به این کار پردازد. از قضایای اتفاقیّه در سامان تربت شیخ جام درحالی که امیر حسن خان در چادر محمد خان نشسته، همّت بر انتظام مهّام جزایرچیان خویش بسته بود، به مرگ مفاجات درگذشت. ظهور این قضیه باعث گرفتاری محمد خان گشت. کارکنان قضا آن یک را روانه دیار بقا نمودند و فراشان شاهزاده قضا امضا این یک را پالهنک سیاست بر گردن افزودند. بعد از ظهور [۳۱۱] این مقدمه به جانب تربت حیدریّه شتافتند و بازماندگان محمد خان «۴» که در قلعه بودند چند روزی خودداری کرده روی از خدمت برتافتند. بالاخره به سبب پیغام عجزآمیز محمد خان، مادرش با دو پسر دیگر علی خان و مهدی قلی خان و کلیه [اهالی] قلعه تربت به اردوی معلی آمدند و مستدعی عفوزلات او شدند.

نواب شجاع السّیطنه این مطلب را از روی استمزاج «۵» به درگاه خسرو با تخت‌وتاج

(۲). ولایت باخرز در خراسان، از شمال به تربت جام از مشرق به هری رود در مرز افغانستان، از مغرب به کاشمر (ترشیز قدیم) و از جنوب به قائنات یا بیرجند امروزی ختم می شده است. امروزه بخشی از این ولایت شهر تایباد (طیبات) خوانده می شود.

(۳). در جنوب غربی شهرستان تربت جام در استان خراسان.

(۴). مجلس: «و باز محمد خان»

(۵). زمینه به دست آوردن، استفسار کردن (معین ذیل استمراج)

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۱۷

عرضه داشت نمود و شاهنشاه آگاه در جواب چنین فرمایش فرمود که: هرگاه شاهزاده از صداقت آن طایفه اطمینان دارد باز محمد خان را مورد التفات داشته او را به حکومت ولایت تربت و سرداری مملکت خراسان کماکان برگمارد و هرگاه به منزله مار زخم خورده در صدد تلافی و فرصت است، دفعش را لازم داند و قلعه تربت را متصرف گشته بازماندگان را مغولان به ارض اقدس یا دار الخلافه مقدس رساند.

نواب شاهزاده چون خاطر جمعی کامل از او حاصل کرده بود، امثال فرمان همایون را لازم شمرده او را به اخلاع فاخره و مادر و برادران روانه تربت حیدریه نمود.

روز دیگر حضرت اشرف با معدودی چند از خاصان وارد قلعه گردید [و] محمد خان در ازاء مرحمت جان بخشی، مانده مال و جان و ناموس [را] در خوان ارادت چید. یکی از خواهران او را با حضرت اشرف عقد ازدواج بسته شد و در همان اوقات ماه و خورشید به هم پیوسته آمد.

شاه محمود افغان هراسی کامل ازین عزیمت غافل در دل داشت، بنابر آن صید کریم خان افغان را با پیشکش معهود به سفارت در گاه همایون برگماشت. مشار الیه در تربت حیدریه زمین ادب بوسه داد [و] در ترک عزیمت به صوب هرات زبان ضراعت برگشاد.

حضرت والا نیز امیر قلیچ خان تیموری را به نظم ولایات خواف «۱» و باخرز نهاده، به ارض اقدس مراجعت کرد و صید کریم خان با پیشکش شاه محمود افغان به دار الخلافه طهران روی آورد. چون حضرت اعلی را در آن اوقات نظر به پاره [ای] جهات اعتمادی به قول شاه محمود نبود، لهذا ردّ و قبول معاذیر او را محوّل به نواب شجاع السلطنه فرمود. صید کریم خان خلعتی فاخر پوشیده و رخصت مراجعت یافته، روانه هرات گردید و هم در آن اوقات بر حسب استدعای نواب شجاع السلطنه فرمان حکومت ولایت طبس و مضافات و لقب و کالت مملکت خراسان حسب الارث به نام امیر علی نقی خان ولد امیر حسن خان صادر [گردید] و مشار الیه از ظهور این مرحمت قرین انواع اعتبار و مفاخر شد. تاریخ وفات والد ماجد خود را از مؤلف کتاب خواست و

(۱). ملی و مجلس: «خاف»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۱۸

مؤلف نیز قطعه ناقابلی درین باب آراست.

لمؤلفه:

امیر مؤید حسن خان که داشت به ملک طبس خیمه و بارگاه

زایل عرب، افتخار عجم زهی میر با رتبه و قدر و جاه

جلیل خوانین شد از فضل حق وکیل خراسان بد از لطف شاه

ثمر بردی از هرچه اسمش ثواب حذر کردی از هرچه نامش گناه

ز فرط صداقت در ایام بودسفیدش رخ و روی خصمان سیاه
 شجاعت چنانش که در روز رزم‌زدی یک تنه خویش بر یک سپاه
 دعای گوی سلطان بد و وز دعانگهدار آن بخت و تخت و کلاه
 به مرگ مفاجات شد از جهان دو صد حیف از آن میر با دستگاه
 شه از مرگ او بیش افسوس خورد که شه را بدی بنده بی‌اشتباه
 چو از مرگ او شد خبر خاوری‌ازین غصه گردید حالش تباه
 به تاریخ بنوشت بی‌قلب شادوکیل خراسان بمرد آه‌آه

ذکر ظهور «۱» صوفیه نعمت الهی در ولایت گیلان و عزیمت موکب اعلی به قریه لوشان و دفع ایشان و رسیدن اخبار آذربایجان و رجعت به طهران [۳۱۲] و مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان از سفارت دولت انگریز به این سامان

چون نواب محمد رضا میرزای والی گیلان و علی خان اصفهانی وزیرش و برخی از عملجات ایشان را میلی کامل به مذاق جماعت صوفیه نعمت الهی و به قانون عموم آن سلسله با کمال اصرار در معاصی و مناهی بودند، لهذا درین مدّت قلیل که در گیلان تسلّطی یافتند، جماعت صوفیه که در هر ولایت بودند به امید منفعت به صوب گیلان شتافتند. کار معاصی در آن ولایت به جایی رسید که پیشوای آنان «۲» پای از محراب و منبر کشید.

(۱). ملی: «حضور»

(۲). مردم، خلق.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۱۹

شاهنشاه دین‌پرور همین مطلب را دست‌آویز فرمود و به شکار ولایت طارم میل فرمود. «۱» نواب نایب السلطنه در منزل طارم شرفیاب خرگاه سپهر جناب شد و پس از فراغ از صید و شکار و استیفای حظّ کامل از مرحمت شاهنشاه تاجدار مأمور ایاب آمد. حضرت اعلی از منزل طارم به قریه لوشان نزول اجلال کرد و نواب محمد رضا میرزا والی ولایت گیلان را با عملجات کلاً برحسب احضار به آن دیار آورد. بعد از تحقیق مراتب پاره [ای] از صوفیه و عملجات نواب شاهزاده به سیاست رسیدند و وزیر مزبور با بعضی دیگر از شغل و عمل معزول گردیدند. چون بانی این اعمال حاجی محمد جعفر قراگوزلو ساکن قریه کبوترآهنگ همدان عراق و سید حسن همدانی بودند، لهذا برحسب امر اعلی، فاضل خان گروس، «امیرجار» «۲» با بعضی از چاوشان صلابت شعار محصل گشته مبلغ ده «۳» هزار تومان نقد «۴» به صیغه جریمه از ایشان وصول نمودند.

در همان منزل لوشان فرستاده [ای] از نواب نایب السلطنه وارد و معلوم شد که سرخای خان لگزی و مصطفی خان شیروانی و مهدی قلی خان جوانشیر از تعدّیات جماعت روسیه روگردان، و روی توسّل به دولت جاوید ارکان آورده‌اند. فرامین مرحمت آیین به افتخار خوانین مذکور صادر و بر ودوش اعتبارشان از اعطای خلّاع فاخره ذوالمفاخر شد. «۵» جناب عبد الله خان امین الدوله به جهت تفریغ محاسبات مأمور رشت گشت و عرصه دار الخلافه طهران را از ورود موکب مسعود پایه از ساحت سپهر کبود درگذشت. چون فی مابین طوایف بختیاری عراق و ایلات فارس به سبب بیلاق و قشلاق نزاعی شده بود، محمد قاسم خان قوانلوی داماد، به جهت اصلاح ذات البین برحسب امر همایون به دار السلطنه اصفهان عزیمت نمود. در خلال آن احوال حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که از قرار نگارش مدّت سه سال می‌شد که به سفارت «۶» دولت بهیّه انگریز رفته بود، وارد گردید.

(۱). مجلس: «نمود»

(۲). جارچی در ترکی یعنی منادی یا چاوش و احتمال جارچیان نوعی صاحب منصب رابط میان فرمانده و افراد بودند. رئیس جارچیان را جارچی باشی گویند. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۶۱) در این زمان جارچی باشی عهد صفوی را امیر جار یا «میر جار» می نامیدند.

(۳). مجلس: «دو»

(۴). مجلس: «نقد»

(۵). ملی: «و المفخرة»

(۶). ملی: «سفارت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۲۰

تبیین سفارت او این که، سلاطین روم و نمسه و فرانسه را در عرض راه ملاقات نموده نامه و هدیه هریک را تبلیغ کرد. بعد از فراغ، پای عزیمت به مملکت انگلتره برگشود. مدت نه ماه در دار الملک لندن و سایر اماکن به عشرت گذرانید و مطالبی که سابقا نگارش یافت، مقرون به انجام گردانید. مبلغ یکصد هزار تومان وجه امدادی را از بابت ششماهه ثانی سال مصالحه با دولت روس به او تسلیم و نوشته [ای] مشعر بر امضای ولیعهدی نواب نایب السیلمنه العلیه عباس میرزا، که در هنگام سفارت مسترالس انگریز از عهدنامه مبارکه اخراج شده بود، ترقیم یافت و مقضی المرام از راه اسلامبول به دار الملک ایران شتافت. پادشاه ذی‌جاه انگریز، موازی یک قطعه خاتم الماس پربها به مبارکی امضای ولیعهدی به یادآوری ولیعهد دوران مصحوب مشار الیه فرستاد و از ظهور این معنی مراتب دوستی و مرافقت دولتن بهتین روی در ازدیاد نهاد؛ امید که ابدالآباد برقرار باد.

[۳۱۳] ذکر بواعث فتنه و فساد که فی مابین دولتن علیتن ایران و روم اتفاق افتاد و دوستی قدیم و جدید را بر باد داد

مدّتی بود که فی مابین دولتن علیتن ایران و روم به هیچ وجه من الوجوه کدورت و نقاری واقع نبود و احدی از اهالی دور و نزدیک به این زودی‌ها مظنه فتنه و فساد درین «۱» میانه نمی نمود. اولیای دولت علیه همواره رعایت دولت عثمانی منظور می داشتند و در هنگام مصالحه با هردولتی، خاصه دولت روس تا دولت عثمانی را شریک نمی کردند، بنای موافقت نمی گذاشتند. الحق از آن طرف هم کمال ملایمت و بردباری معمول می افتاد و احدی از سرحداران «۲» پای جسارت به جاده خلاف نمی نهاد. درین دو سه سال از تغییر و تبدیل سر عسکران بنای بدسلوکی و خلاف با قوافل و اهل حاج و همسایگان واقع شد و کیفیت سوء سلوک ایشان به اطراف و اکناف شایع آمد.

(۱). مجلس: «در»

(۲). مجلس: «سرداران»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۲۱

از آن جمله درین سال، قاسم آقای حیدرانلو به تحریک سلیم پاشای حاکم بایزید و موش از محل «۱» چالدران و سایر محالات خوی با ایل و عشیره کوچیده به طرف روم شتافت و ایل سبکی را با خود یار ساخته از سرحدات ایران روی برتافت. هر قدر از حکام ایروان و خوی در باب استرداد آنها اصرار شد، از آن طرف به معاذیر ناموجه متمسک گشته کمال انکار به عمل آمد. باعث دیگر آن که صادق بیگ پسر سلیمان پاشای وزیر سابق بغداد از داود پاشای وزیر جدید وحشت کرده و از بغداد آمده پناه به این دولت خداداد آورده بود. حافظ محمد «۲» پاشای سر «۳» عسکر ارزنة الزوم از سرکار ولیعهد دوران مستدعی شد که او را خاطر جمع

نموده به ارزنة الزّوم روانه سازند. بعد از انجاح مسؤل به اغوای داود پاشای مجهول، آن جوان معقول را مقتول ساخت و به عملی چنین نامعقول پرداخت. علاوه بر آن نوشته‌جاتی که در باب اغوای ایلات سیبکی و حیدرانلو به سلیم پاشای حاکم موش «۴» نوشته بود به دست آمد و معلوم شد که در همه حال ناموس و خون و مال شیعه را مباح دانسته و رشته موافقت دولتین علّیتین را بالمّره گسسته است. علاوه بر این‌ها، رفتار ناهنجارش با اهل حاج و تجار و قوافل ایرانی است که شرح این قضیه دور و دراز است و ایراد این وقایع دلدوز و جانگداز. اموال تجار را گاهی به سرقت و گاهی به بهانه گمرک عفا می‌بردند و اگر کسان سر عسکر از مرتکبین چیزی پس می‌گرفتند، خود می‌خوردند.

از رفتاری که درین سال با اهل حاج نمودند، نقار خاطر اولیای این دولت خداداد را زیاده افزودند. تفصیل این قلیل آن‌که، امسال جمعی از خادمان حرم محترم شاهنشاهی که عمده ایشان والده نواب علی نقی میرزا، صاحب اختیار قزوین و امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل بود، از راه ارزنة الزّوم و شام عازم بیت الله الحرام شدند و تقریباً معادل دوهزار نفر از حاج عجم از هر ولایت ایشان را همراه آمدند. حضرت حاجی میرزا علی رضای شیرازی، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله دیوان

(۱). ملی: - «از محل»

(۲). مجلس: - «محمد»

(۳). ملی: - «سر»

(۴). شهر موش در کنار رودخانه مرادنهری، امروزه مرکز استان موش در شمال غربی استان بتلیس و در جنوب استان ارزروم قرار دارد. ملازگرد معروف از شهرهای مهم این استان در شرق ترکیه امروزی است.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۲۲

اعلی که در ایام سیاست والد مرحومش مقطوع الآله شده بود، به منصب جلیل امیر حاجی عجم سرافراز و با تدارکی شایان روانه آن دیار لازم الاعزاز شد. جمعی از خوانین آذربایجان و عراق و غیره نیز در آن سفر عزیمت بیت الله کردند و هریک با تدارکی شایسته روی به راه آوردند. در ورود به ولایت ارزنة الزّوم، در خارج شهر منزل ساختند و چند روزی به سبب استجمام و استحمام به توقّف پرداختند. روزی از تجار عجم که در ارزنة الزّوم می‌باشند، خبری به امیر حاج رسید که به سر عسکر چنین حالی شده که اموال بسیاری از تجار ایرانی به همراه حاج است [۳۱۴] و همه را به سبب فرار از گمرک در سرآورده حرم محترم جا داده‌اند. اهالی گمرک ارزنة الزّوم به اذن سرعسکر جمعیتی نموده اراده دارند که فردا از شهر برآمده بی‌محابا به حرم محترم ریخته اموال را بیرون آورند. امیر حاج معظّم که جوهری است از غیرت صرف، ظرف حوصله‌اش تصوّر این سخن را بر نمی‌تافت تا به استماع و وقوع چه رسد. فی الفور خوانین عراقی و غیره و اشراف اهل حاج را احضار و این داستان را به ایشان اظهار کرده گفت که: علاوه بر حمیت تشیع، پای حفظ ناموس ولی نعمت اهالی اسلام در میان است و ماها همگی ریزه‌خوار خوان احسان شاهنشاه اسلامیان. باید تا جان در بدن داریم، مراتب جانفشانی را به عمل آریم.

همگی اهل حاج که قریب به ده «۱» هزار نفر بودند، متفق اللفظ تعهدات کامل در امتثال امرونهی او نمودند. در همان شب قرار کار را حسب الواقع داد و اختیار این قرار را در کف کفایت حاجی ربیع خان و حاجی علی خان کزازی و حاجی نگهدار خان چگنی و دو سه نفر دیگر از معارف نهاد. علی الصّباح معادل چهارهزار نفر تفنگچی جرّار صاعقه بار از ترک و تاجیک و غیره که به همراه بودند فراهم آورد [و] در چهار طرف سرآورده همایون جابرجا و همگی تفنگ‌ها بر سر دست گرفته به انتظار نشستند و دل بر جان‌فشانی و جان‌ستانی بستند. امیر حاج معزّی الیه خود نیز اسلحه حرب بر خود بسته و با جمعی از هواخواهان مسلّح و مکمل در خیمه که قریب سرآورده بود، نشسته آمدند.

ناگاه از طرف ارزنه الزّوم گمرک آقاسی و معتمدین سرعسکر با معادل دوهزار جمعیت از

(۱). مجلس: «دوهزار»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۲۳

ینگى چریان «۱» و غیره با تهووری تمام رسیدند و در قریب اردوی حاج از حقیقت کار مطلع گردیده مانند خر در وحل «۲» سرگردان و معطل شدند.

گمرک آقاسی هوا را دیگرگون دیده از جان خود و همراهان ترسید. جمعیت خویش را در خارج اردو گذاشت و خود با معدودی چند راه خیمه امیر حاج ارجمند را برداشت با کمال آداب تکریمات کرده و تعظیمات به جای آورد. بعد از زمانی اذن جلوس یافت و پس از صرف شیرینی و قهوه و چای «۳» بدون اظهار مطلبی برخاسته، خائبا خاسرا به جانب شهر شتافت. خلاصه در هنگام مراجعت هم که از راه حلب به بغداد می آمدند، طوایف اکرادی که در آن میانه ساکن می باشند، قدری بی اندامی کردند ولیکن سودی نبردند.

ذکر سفارت حاجی حیدر علی خان شیرازی نزد محمد علی پاشای والی مصر و دفع طایفه وهابی از اهتمامات سلطان عصر

این محمد علی پاشا مردی است با کمال جوهر رشادت و از جانب سلطان روم والی مملکت مصر و آن ناحیت. نظم مهمات حرمین شریفین نیز به او محوّل و شرفای مکه معظمه را مختار در تغییر و تبدیل شغل و عمل. رفتارش با عامه حاج خاصه با آنان که از راه مصر عازم می شوند، بر وفق قانون رأفت و مهربانی است و از قرار معروف شیعی مذهب و آذربایجانی. چون جماعت وهابی ساکن دیار نجد مدّتی بود که به اعراب بادیه تسلّطی کامل یافته نسبت به «۴» دولت روم نیز به وادی طغیان شتافته بودند و بارها از

(۱). ینگى چرى / ینى چرى: واژه‌ای است ترکی؛ ینگى / ینی: جدید؛ چرى: سپاه، چریک. ینگى چرى، نام سپاه منتخبی بود در ارتش قدیم عثمانی (از قرن ۱۴ میلادی به بعد) که از جوانان مسیحی به گروگان گرفته شده تشکیل می شد که تعالیم سخت نظامی و انضباطی دیده بودند. سپاه ینی چرى بعدها چنان قدرتی به دست آورد که اغلب در عزل و نصب سلاطین عثمانی دخالت می کرد و در قرن هفدهم میلادی عضویت در این سپاه جنبه موروثی گرفت و گروگان گیری از مسیحیان پایان یافت. قدرت و شکوه و نظم سپاه ینی چرى در ارتش عثمانی نمونه یک لشکر و سپاه کامل به شمار می رفت. سلطان محمد دوم در ۱۸۲۶ آن ها را قتل عام کرد و به قدرتش پایان بخشید.

(۲). ملی: «خر در دسل»

(۳). ملی: «و از جای»

(۴). ملی: «به سبب»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۲۴

جانب این دولت خداداد به وزرای بغداد و سفرای روم اظهار شد که هرگاه خلاف رضای دولت عثمانی نباشد، لشکری از سمت فارس به تنبیه آن جماعت مأمور شود. اولیای آن دولت به ملاحظات چند به این معنی تن در ندادند و طایفه وهابی جری شده دست تعدی به نهب و غارت سرحدات مملکت فارس برمی گشادند. لهذا رای عالم آرای شاهنشاه فیروزی لوا چنان قرار گرفت که معتمدی زبان دان نزد محمد علی پاشای والی مصر مأمور گشته هم مراتب رضای خاطر همایون را از حسن سلوک او با حاج عجم بیان سازد، هم به سخنان [۳۱۵] غیرت انگیز در باب اضمحلال طایفه وهابی بی تمیز به تحریک او پردازد. انجام این خدمت را به عهده نواب

نایب السلطنه محول نمود و نواب معظم الیه نیز حضرت حاجی حیدر علی خان شیرازی برادرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابق را که هم نایب الوزاره و هم صندوقدار محرم او بود، عامل این عمل فرمود. موازی یک قبضه شمشیر خراسانی مکمل به یواقیت «۱» رمانی و لعل بدخشانی به افتخار پاشای مزبور عنایت و خان مذکور با تدارکی موفور روانه آن ناحیت شد. بعد از ورود رسم سفارت را به واجبی به عمل آورد و در باب استیصال جماعت وهابی و اضمحلال عبد الله بن سعود پادشاه نجد- از قراری که از امنای دولت قاهره دستور العمل داشت- با او مکالمات کرد. محمّد علی پاشا را از طرز «۲» مکالمات او آتش غیرت زبانه کشید و ابراهیم پاشای برادرزاده خود را در همان سال با جمعیتی وافر به سامان نجد روانه گردانید. پس از استیلای بر آن جماعت، شهر درعیّه را که پای تخت ایشان بود، خراب کردند و عبد الله بن سعود را با دست بسته به دار الملک اسلامبول گسیل آوردند «۳» برحسب حکم قیصری در حومه میدان تنش از بار سر آزاد شد و روانه دیار میعاد گردید. در عرصه نجد از وجود خبیث آن ناپاکان آثاری کس ندید و رؤوس وهابیان، سواران مصری نژاد را بسته فتراک گردید. القویه حاجی حیدر علی خان بعد از ادای سفارت مقضی المرام «۴» مراجعت نمود و در حوالی مکه معظمه با جماعت حاج مکرمه ملحق گشته و از راه شام عازم شده با ورود در ولایت تبریز گشود.

(۱). جمع مکسر یاقوت

(۲). مجلس: «طراز»

(۳). ملی: «آورد»

(۴). کامیاب

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۲۵

بخش ۸

بهاریه سال نیکو فال ثیلان ثیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و سی و شش هجری و مأموریت جناب معتمد الدوله «۱» میرزا عبد الوهاب به خراسان و عزیمت موکب اعلی به خوش ییلاق و گرفتن گروگان از خوانین خراسان

رایت قلع مادّه رومی نژادان انجم و زینت آرای ایوان این بلند طارم، اعنی مهر انجم تحشّم درین سال فیروزی تهاجم بعد از انقضای نه ساعت و پنجاه دقیقه از شب چهارشنبه، شانزدهم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و سی و شش، مطابق با ثیلان ثیل ترکی به ورود بیت الشرف حمل شقه گشا گشت و معتمد ابر آذر به استدعای امرای صنوبر و چنار و حکم سلطان بهار، به خاورزمین گلزار گذشت. ملک زادگان صبا و شمال به آمدورفت تختگاه گلشن پای برگشودند و فراشان باد نوروزی، خیمه زمردگون سبزه بدیع را به جهت آرامش خسرو ربیع در عرصه خوش ییلاق چمن برپای نمودند.

زادگان غنچه و ازهار که جگر گوشگان «۲» امرای شاخسارند، از سعی معتمد ابر آذر در دار الخلافه گلزار اقامت گزیدند و هزاره جات زاغ و زغن از یورش نوباوگان سنبل و سوسن، هزیمت کنان به وادی عدم رخت کشیدند.

خسرو افغان نژاد تندر، پشمینه کشمیری نهاد اوراق الوان شجر را به پارنج شهزاده قوه نامیه گسیل ساخت و نوباوه سرو آزاد، که ملک آرای دار المرز چمن است، به اسر جنود تنگ چشم قماری پرداخت. امین باد نوروزی باب مرصع گلبن سوری را در روضه مطهره گلزار به ضریح سیمین نسترون نصب نمود و سلطان اردی بهشت به دار الخلافه

(۱). ملی: «جناب میرزا عبد الوهاب جناب معتمد الدوله»

(۲). مجلس: «گوشه گان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۲۶

چمن رجعت فرمود.

ابر آذار که نایب سلطان بهار است، با رومی نژادان «۱» دی و بهمن مقابله کرد و قلاع محکمه باغ و راغ را به یورش جنود سبزه و ازهار مفتوح آورد. خطبه خلافت به نام نامی سلطان بهار در شهر بند گلزار بر منابر شاخسار از زبان هزار خوانده شد و «۲» والی صحرانورد شمال را که چندی صحرانورد [۳۱۶] دور گردی بساط بهار بود، دامن ارادت بر دور گردی افشاند آمد. شهزاده سحاب که زاده دارای دریاست پس از تسخیر شهرزور چمن و زیارت روضه مطهره گلشن، به دیگر چمن رحلت نمود و خسرو خضرا لباس گلشن در ماتم او کسوت نیلی نیلوفر «۳» را زیب اندام فرمود. بزم شیلان نوروزی به عیش و فیروزی چیده و جمشید زمان و فریدون دوران جلوس این سال میمنت مانوس را بر فراز اورنگ خلافت آرمید و پس از طی بساط ایوان هنگام عزیمت میدان آمد و شیر اوژنان دشمن شکار از اطراف هر ناحیه و دیار بر حسب احضار به التزام رکاب ظفر شعار عزیمت کنان [شدند].

باز سال نو شد و امرای خراسان را خرقة ارادت در مصطبه «۴» تزویر و حیل به گرو رفت.

خوانین قرایی و هزاره و اکراد، عهد صداقت دولت خداداد را درهم شکستند و در مخالفت شاهزاده آزاده به اتفاق عهد زیاده بستند تا به اعتقاد سست خویش عزیمت موکب ظفراندیش را به صوب مملکت خراسان موقوف دارند.

معتمدین چند به دربار فلک پیوند فرستاده، استدعا نمودند که جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب به سبب رفع وحشت ایشان از سرکار شاهزاده و قرار برخی از امورات مأمور به آن صفحات شود. داور عاقبت نگر به جهت اتمام حجت، مسئول آن جماعت بدعاقبت را قبول نمود و در بیست و دویم شهر رجب المرجب معظم الیه را با احکام محکمه به آن صوب روان فرمود. در اوایل شهر شعبان المعظم نواب حسن علی میرزا به جهت القای مکنونات امرای خائن خراسان شرفیاب دربار عدالت ارکان شد و نواب دولتشاه مالک رقاب محمد علی میرزا را نیز به سبب چاره فتنه جویی های محمود پاشای بابان ولد عبد الرحمن پاشای متوفی، و تحریک داود پاشای وزیر دار السلام بغداد، در اواخر شهر رجب المرجب شرفیاب سده سته آسمان شأن

(۱). ملی: «روم نژادان»

(۲). ملی: «و»

(۳). مجلس: «نیلی فر»

(۴). سکویی که بر آن نشینند. جایگاهی بلندتر از سطح زمین. (معین)

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۲۷

گردید. پس از آن که مراتب حيله سازی و روباه بازی خوانین خراسان حسب الواقع بر رای عالم آرا معلوم شد، نواب شجاع السلطنه عنان به راهی که آمده بود راجع ساخت. نور محمد خان دولوی قاجار پس از روزی سه چار با لشکری جرّار به حکم شاهنشاه تاجدار به رکاب نواب شجاع السلطنه ملحق و موکب نصرت شعار صاحبقران اعظم در روز چهارشنبه پانزدهم شهر شعبان المعظم به عزیمت چمن خوش ییلاق قرین نظام و رونق آمد.

نواب محمد علی میرزا نیز پس از حرکت رایات ظفر آیات از دار الخلافه طهران به دار الدوله کرمانشاهان شتافت و موکب فیروز چند صباحی در اربع فیروز کوه و نمکه [دامغان] به سبب سان سپاه ظفر همراه توقف نموده بالاخره در چمن خوش ییلاق اقامت یافت. در ورود به چمن مزبور به فاصله یک دو روز حسین قلی خان ولد رضا قلی خان زعفرانلو و علی مراد خان ولد نجفقلی خان

شادلو و مهدی قلی خان برادر محمد خان قرایی و محمد صادق خان برادر امیر علی نقی خان عرب زنگویی «۱» و اسد الله خان ولد امیر علم خان عرب خزیمه شرفیاب اردوی اعلی و تفصیل آمدن ایشان به این سیاق معروض رای عالم آرا شد که: جناب معتمد الدوله اولاً در خوشان رضا قلی خان و نجف قلی «۲» خان را ملاقات و از آنجا به تربت حیدریه رفته محمد خان قرایی و امیر علم خان را نیز دیده ایشان را به لطایف الحیل، نرم نرم در خدمت سرگرم گردانیده پسر و برادر هریک را به صیغه گروگان روانه درگاه سدره نشان داشته است.

صاحبقران معدلت بنیان نیز هر کدام را مورد نوازشات فراوان ساخته به دار الخلافه طهران روانه ساخته «۳» و دیده بر راه وصول اخبار ساره از جانب سعادت جوانب نواب شجاع السلطنه العلیه گشود.

انوری:

کی بود از روم و چین پیک ظفر در رسد کان دو سپاه گران شاه مظفر شکست
[۳۱۷] جوشن «۴» چینی به تیر در تن فغفور دوخت مغفر رومی به گرز بر سر قیصر شکست

(۱). ملی و مجلس: «زنگولی»

(۲). ملی: «نجفعلی»

(۳). مجلس: «فرمود و»

(۴). ملی: «جوش»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۲۸

ذکر وصول اخبار فتوحات قلعه جات هزاره و خدمت گزاری شاه محمود افغان و ظهور التفات نمایان درباره نواب هلاکو میرزای رشادت بنیان

در هنگامی که نواب شجاع السلطنه العلیه به عزم شرفیابی حضور معدلت دستور به دار الخلافه طهران آمده بود، بنیاد خان هزاره [ای] از کثرت هرزه درایی جمعیتی برداشته قلعه شهرنو را که برحسب حکم شاهزاده در تصرف گماشتگان امیر قلیچ خان تیموری بود، محاصره نمود [و] حول و حوش دیار باخرز را تاخت کرد و جمعی از رعایای سرگردان را به کمند خسارت اسیر آورد.

نواب شاهزاده پس از ورود به ارض اقدس، ظرف حوصله اش ظهور این جسارت را برنتافت و با ولدان نامدار خویش، نوّابین هلاکو میرزا و ارغوان میرزا «۱» و جمعیتی از خراسانی و غلامان جلادت مبانی به تنبیه بنیاد بدنهاد شتافت. قریب به شهرنو جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب از سامان تربت حیدریه به اردوی والا رسید و توقف شاهزاده را در آن حدود و رفتن خویش را به استمالت بنیاد مردود مستدعی گردید. بعد از ظهور اذن بنیاد بد بنیاد را ملاقات و او را از محاصره قلعه شهرنو ممنوع ساخت و مشار الیه نیز بدون این که به خدمت اشرف تشرف جوید، جمعیت خود را از دور شهرنو برداشته به اقامت قریه «۲» کاریز من اعمال باخرز پرداخت. نواب شاهزاده را ازین جسارت بی اعتنایی، شعله غیرت بیشتر زبانه کشید و قشون جزّار را که زیاده از سه چهارهزار نبودند، به عزم تدمیر آن نابکار به قلعه کاریز کشانید. بنیاد بدنهاد از فرط تهوّر و بی باکی با مساوی ده هزار سوار از طوایف هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و غیرهم قدم جسارت پیش نهاد و در روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر رمضان المبارک در حدود قلعه «۳» کاریز تلاقی جنود شیر و خیل روباه دست داد. از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال عرصه گیرودار گرم بود و تن های هزارگان از صدمات گرز البرز کوب خراسانیان نرم.

هلاکو میرزا که زاده شیر ژبان است و در خیل احفاد حضرت صاحبقران زمان به رشادت

(۱). مجلس: «ارغون میرزا»؛ سایر متون و اکسیر التواریخ، ارغوان میرزا ضبط کرده‌اند.

(۲). ملی: «قریه»

(۳). مجلس: «قریه»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۲۹

و پردلی معروف جهان، ظرف حوصله‌اش از طول زمان محاصره به تنگ آمد و سنان خیزرانی میلاد در چنگ گرفته مانند شیران شرزه به آن روباهان هرزه تاختنی بی‌درنگ کرد. از طالع بی‌زوال خسروی در همان حمله، بنیاد سکون بنیاد خان از پا درآمد و سراسیمه اسباب خود و سپاه را ریخته به جانب قریه کوسویه پی‌سپرد. نواب شجاع السلطنه بر احمال و اثقال او التفات نکرده و از تعاقب او تاخته، بنیاد در قلعه کوسویه نیز تاب درنگ نیاورده به جانب اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی روی نهاد و اندوخته چندین ساله او که در کوسویه بود، با احمال ابطال رجالش که در صحرای کاریز ریخته، کلاً به دست سپاه ظفر پناه افتاد. اسرای مسلمانان که به جهت خرید و فروش در کوسویه جمع آورده بود، آزاد شدند و هریک روانه مسکن و بلاد آمدند. ابراهیم خان هزاره [ای] به حکومت ولایت شهرنو و باخرز و به نظم ایالت سرافراز شد و عقاب رایات ظفر آیات به عزیمت استخلاص بلده هرات در پرواز آمد.

در منزل پرنی‌تاز معتمدین شاه محمود با جمعی از اعظام افغانه به رکاب والا- پیوستند و در باب خدمت‌گزاری او و ادای وجه پیشکش همه ساله عهود تازه بستند. وزیر الثانی میرزا موسی گیلانی روانه هرات گردید و موازی یکصد طاقه شال عمل کشمیر و حجت مبلغ ده‌هزار تومان نقد به صیغه پیشکش همه ساله از کارکنان شاه محمود گرفته باز در چمن پرنی‌تاز به اردوی [۳۱۸] اشرف رسید. نواب اشرف سالما غانما به ارض اقدس راجع آمد و در روز پنجشنبه ششم شهر شوال المکرم مژده این لطایف غیبی در چمن خوش بیلاق، اولیای دولت جاوید را زینت آرای مسامع شد. نواب هلاکو میرزا به لقب ارجمند بهادر خانی ملقب و به سبب ظهور این خدمت و بروز آن رحمت به وادی کامرانی شتافت.

ذکر فتوحات ترکمان و انفاذ باب مرصع به جهت ضریح مقدس روضه حضرت رضوی علیه السلام و رجعت موکب خسروی به دار الملک کسروی و خبر وقوع زلزله در شیراز و اوضاع جانگداز

ترکمانان بام و بورمه که متصل به دشت خوارزم است، در سال قبل به اغوای

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۳۰

محمد رحیم خان اوزبک، اذیت بسیار به حول و حوش ولایت جوین و سبزوار رسانیده بودند. اگرچه در همان اوقات علی مراد خان قلیچی حاکم جوین در عقب ایشان تاخت و بسیاری از غنایم را استرداد نموده معادل هفتاد نیزه سر و یکصد نفر زنده از آن طایفه خیره‌سر گرفته به درگاه همایون گسیل ساخت، ولی باز غیرت ملوکانه این معنی را برنتافت.

درین سال از رکاب فیروزی مآل ذو الفقار خان سرکرده جانبازان سمنانی و علی مراد خان افشار سرکرده سوار خمسه به التزام رکاب نواب محمد قلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستان مأمور و نواب معزی الیه برحسب امر اعلی دستجات پیاده استرآبادی و مازندرانی را «۱» نیز برداشته روانه آن حدود و ثغور شد.

پس از ورود به حدود سندر و چندر که از منازل معروف دشت است، نواب ملک آرا خود به قانون حزم و احتیاط در آنجا متوقف و ذو الفقار خان و علی مراد خان را با لشکر قیامت اثر به تاخت‌وتاز ترکمانان بام و بورمه مأمور فرمود. خوانین مزبور سرعت از باد استعاره کرده، علی الصباح عید فطر علی الغفله در اوبه «۲» ایشان ریختند و خون اکثری از آن جماعت را با خاک راه آمیختند. زنان و پسران و دختران کلا اسیر شدند و احمال و اثقال آن طایفه جمیعاً کسب غازیان شیرگیر [گشت]. بعد از قسمت مال و اسیر به

جیوش بحر خروش، سالما و غانما مراجعت نمودند و از ظهور این جان‌فشانی بر آبروی خویش افزودند.

حضرت صاحبقران اعلی به شکرانه این موهبت عظمی موازی یک زوج باب مرصع که به مبلغ ده هزار تومان زر نقد در دار الخلافه طهران ترتیب یافته و به جهت ضریح مقدس سریر آرای ارض اقدس به همراه آورده بودند، به اتفاق جناب عبد الله خان امین الدوله در روز شنبه شانزدهم شهر شوال روانه آن ارض فیض نشانه نمودند. در روز چهارشنبه غزه ذیقعه الحرام نواب شجاع السلطنه در خارج شهر مشهد، مقدس با جمیع علما و سادات و متولّی و خدام آن روضه عرش مقام به استقبال شتافتند و آن باب مطهر را بر سر دست گرفته تکبیر گویان و ذکر کنان همه جا رفتند تا در حرم محترم اذن

(۱). ملی: «استرآبادی را و مازندرانی را»

(۲). awba؛ چادر ترکمانان و خیمه‌ای که در زیر آن زندگی می‌کنند.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۳۱

دخول یافتند. در روز شنبه یازدهم شهر مذکور که روز مولود مسعود آن امام سعادت آمود بود، شیلانی در دار الحفظ داده جناب مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله، آن باب سعادت مآب را در پایین پای ضریح نقره مقدس نصب نمود و زبان به دعای دوام دولت شاهنشاه اسلام پناه برگشود. جناب امین الدوله بعد از تعارفات به خدمه و سادات عازم مراجعت گردید و موکب اعلی در روز جمعه بیست و ششم شهر شوال المکرم از چمن خوش بیلاق حرکت کرده روز سه‌شنبه یازدهم شهر ذی قعه الحرام به روضه دلگشای نگارستان «۱» رسید و در یوم سه‌شنبه بیست و دویم شهر مزبور عرصه دار الخلافه از یمن ورود مسعود طعنه‌زن چرخ کبود گردید. تاریخ باب مرصع از کلک مؤلف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

[۳۱۹] لمؤلفه:

جهاندار فتحعلی شاه عادل که چون وی نیاورد چرخ مقوس

امل با عطایش چو خاشاک و آذراجل با عدویش چو مردار و کرکس

ز بس رأفت او همی مجرمان را بود عمر جاوید حاصل به محبس

اگر تا قیامت بگویم صفاتش نگوید به من کس که اکنون بود بس

چو این شاه عادل به خیرات مایل نجستم دگر شه ندیدم دگر کس

ز فرط ارادت به شاه خراسان به خدمت کمر بسته از پیش و از پس

چو نذری به دل داشت مر خدمتی رادرین بارگاه همایون اقدس

(۱). باقی‌مانده این عمارت در شمال میدان بهارستان جزو بنای وزارت ارشاد اسلامی و دانشکده ادبیات است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۳۲ ز جود گرامیش با بی مرصع بشد زینت این رواق مقرنس

چه باب آن که ز اوصاف او جاودانه زبان خردمند گردیده اخرس

به چرخ کرامت نیاراست یک دربه بحر امامت فرستاد یک خس

چو شد خاوری آگه از این کرامت طلب کرد تاریخش از طبع نورس

برید از الم سر پس آنکه به تاریخ رقم کرد باب ضریح مقدس بالجمله در همین سال در شهر ذی حجه الحرام، زلزله غریبی در مملکت فارس واقع و کیفیت آن به این سیاق اولیای دولت قاهره را قرین مسامع شد که: در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر مزبور در قصبه کازرون و دو روز بعد از آن در نفس دار العلم شیراز چنان زلزله شدیدی شد که جمیع عمارات قدیم و جدید از مساجد و

مدارس و بقاع و بیوتات و خانات، عالیها سافلها گردید. چون فصل تابستان و هنگام طلوع آفتاب در شیراز زلزله شد و اکثری از مردم در حیاط خانه بودند، زیاده از هشتصد نفر تلف نیامد. در اواسط شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت نیز زلزله [ای] دیگر در شیراز اتفاق افتاد که جنبش زمین کمتر از زلزله اولین بود. اکثری از مردم در زلزله اول و ثانی از فرط وحشت و اضطراب خود را از عمارات رفیع فوقانی پرتاب نمودند و به جراحت اعضا و کسر دست و پا بر مرارت افزودند- نعوذ بالله من غضب الله. جمعی از خانواده اقوام قریب و بعید مولف به این بلا گرفتار گشته از جان گذشتند. تاریخ زلزله مذکور از کلک محرر اوراق، مسطور و در این جا مذکور شد.

ل مؤلفه:

آه که از جور چرخ، وز ستم روزگار زلزله در ملک فارس، آمد و طوفان نمود
تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۳۳ رحمت حق بی نیاز، آمد از اهل فارس زلزله را کرد حکم، کاین همه طغیان نمود
رحمت محض این غضب، چون بود از حکم رب حرف اگر غیر ازین، گوش نه بتوان نمود
در عوض این غضب خلد نصیب است و بس دوست بشارت را ثبت به فرمان «۱» نمود
رفت از اقوام ما، چند نفر مرد و زن در دل من این عزا غصه فراوان نمود
خویش فکند از رواق، یکتن ازین خاندان دست و سر او شکست، گریه فراوان نمود
همدم کم ظرفی آه، آمد و گفت این خبر آه چگویم چه کرد، خلد چو نیران نمود
فخر همی می کند، از خبر بد ظریف خنده بسی آن حریف، بر من حیران نمود
خاوری از قلب شاد، چشم بپوشید و گفت خانه امید من، زلزله ویران نمود

ذکر فتوحات قلاع توپراق قلعه و آق سرای و بایزید و سایر قلعه‌جات سرحدات روم از سعی نواب ولیعهد جلادت ملزوم

علاوه بر اسباب نقاری که از قرار نگارش قبل ازین فی مابین سرحدداران دولتین ایران و روم اتفاق افتاد، بعضی فقرات دیگر نیز به تازگی دست داد؛ مثل این که در ابتدای سال نواب نایب السلطنه، حسن خان قاجار قزوینی را مأمور فرمود که به ملائمت و حسن

(۱). مجلس: «فرقان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۳۴

سلوک ایلات حیدرانلو و سیبکی را کوچانیده به این طرف بیاورد. سلیم پاشا علی الغفله به اردوی حسن خان ریخت و لازمه فتنه و شور برانگیخت. حسن خان نیز به مدافعه پرداخت و بی نیل مرام رایت مراجعت برافراخت. خسرو محمّد پاشا که سر عسکر شد، علاوه بر این که ایلات را نداد، معتمدی [۳۲۰] به خدمت والا فرستاد و ادّعی محلّ چهری «۱» را که من اعمال سلماس بود، کرد. نواب اشرف حاجی علی بیک کدخدای تبریزی را در باب گفتگوی چهری به اتفاق معتمد او روانه و سرعسکر، حاجی مزبور را محبوس کرده این معنی حرکت موکب اشرف را به آن سمت بهانه شد. بعد از عرض و اذن از امنای دولت قاهره در دوازدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و شش از دار السلطنه تبریز با جمعیتی از سواره و پیاده ظفرآمیز حرکت کرد و در ورود به خوی احمد آفندی از جانب سر عسکر وارد و در ظاهر از در چاپلوسی درآمده نوشته‌جات و پیغاماتی حيله‌انگیز آورد. چون مکالمات و مکاتباتش از صدق فروغی نداشت، لهذا با جوابی سرسری رای بر مراجعت گماشت. برحسب امر والا، حسن خان قاجار قزوینی به منقلای موکب ظفر کوکب روانه گردید و نواب اشرف پس از دو روز حرکت فرمود. در منزل چالدران کیفیت فتوحات حسن خان به این طریق به عرض والا رسید که: حسن خان در منزل الشکرد شنید که جمعیتی از ارزنة الروم آمده در حوالی

توپراق قلعه مکان دارند و همت به تجاوز از خاک روم و مداخلت به خاک این مرزوبوم می‌گمارند. حسن خان، خویش خود سبحان قلی خان را در مقدمه فرستاده خود نیز در عقب او پای عزیمت برگشاد. سبحان قلی خان در عرض راه به قراول لشکر رومی برخورد و در میانه جنگی عظیم واقع گشته و قراولان را از پیش برداشته تا محل سنگر برد. سرعسکر از سنگر به عزم مقابله برآمد و از اتفاقات حسنه، حسن خان نیز علی التّعاقب، سبحان قلی خان را یاور آمد. از طلوع آفتاب تا هنگام زوال فی مابین فریقین نزاع و جدال بود تا بالاخره سرعسکر «۲» از حسن خان شکست یافته دیوار توپراق قلعه را پناه

(۱). چهری یا چهریق، این همان قلعه محکمی است که در کنار رود «زولاچای» در جنوب سلماس واقع بوده است. سید علی محمد باب در فتنه بایبه در زمان محمد شاه در این قلعه محبوس بود. این قلعه در حوادث بعد از جنگ جهانی اول و شورش اکراد به سرکردگی اسماعیل خان سمیتقویی با خاک ویران شد و امروزه فقط نامی از آن برجاست.

(۲). ملی:- «سرعسکر»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۳۵

عافیت نمود. علی الصّباح حسن خان تدارک انتزاع قلعه را دیده به جمعیت سرعسکر یورش آورد و از طالع فیروز خسروی بنیاد قرار ایشان را زیروزیر کرد. معادل چهارهزار نفر از ایشان مقتول و بقیه فرار کرده از قلعه‌داری معزول شدند. حسن خان حصار «۱» توپراق قلعه را متصرف و به انتظار وصول موکب اشرف در آنجا متوقف شد. نواب والا بعد از استماع این فقره بلادرنگ از چالدران به سمت بایزید و وان حرکت و به محض وصول به آن عرصه، قلعه زنگ‌زور را که در سمت غربی بایزید است، به قهر و غلبه متصرف و فوجی را در آنجا متوقف فرمود. «۲»

اهالی شهر از بیم سپاه ظفر پناه، علما و قضاة و سادات را بیرون فرستاده طالب امان گشتند و غازیان فیروز به سبب منع نواب شاهزاده از غارت شهر در گذشتند.

خسرو محمّد پاشا، بهلول پاشای حاکم سابق بایزید را که در ارزنة الزّوم محبوس داشت، از حبس برآورده به محافظت بایزید برگماشت. مشار الیه در قلعه آق‌سرای بایزید نازل و شب هنگام از انداختن مهره‌های آتشین توپ و تفنگ، ساکنین قلعه زنگ‌زور را رعب‌افکن جان و دل شد. کاری از پیش نبرد و از آن نخل آرزو ثمری جز نیش نخورد. علی الصّباح نواب اشرف فوج بهادران و یوسف خان گرجی سرتیب ایشان را به سرکردگی امیر اصلاّن خان دنبلی بر سر قلعه آق‌سرای مأمور نمود و بهلول پاشا را به اردوی والا احضار فرمود. مأمورین کار را بر محصورین تنگ کردند تا بالاخره بهلول پاشا را بر سر اطاعت آوردند. چون یک برادرش در ارزنة الزّوم بود، خود از آمدن اندیشه‌مند گشته برادر دیگر خود را روانه نمود. نواب نایب السّیّاطنه به این معنی متقاعد نگشته حکم به شدّت محاصره کرد تا بهلول پاشا را جبرا و قهرا از قلعه برآورد. قلعه آق‌سرای نیز به دست افتاد و بهلول پاشا به تشریف پاشایی بایزید و عبد الحمید پاشا که از اقوام او بود به ضبط محال الشکر، دلشاد [شد] و حسین خان سردار به اتفاق ایشان به ورود شهر بایزید رونهاد. [۳۲۱] در ساعتی سعد در جامع بایزید خطبه دولت به نام نامی شاهنشاه معدلت آیت خوانده شد و دست جود و احسان ولیعهد دوران بر جیب و دامان علما و

(۱). مجلس:- «حصار»

(۲). بنا به نوشته مرحوم عباس اقبال، این قلعه بین بایزید و ایروان قرار داشته است. (ر. ک: تاریخ مفصل ایران، ص ۷۸۹).

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۳۶

سادات و اشراف و اعیان حتّی اواسط النّاس آن شهر افشانده آمد. معادل شانزده عّزاده توپ از قلعه‌جات زنگ‌زور و آق‌سرای با

سایر آلات و ادوات حرب به تصرف درآمد و موکب والا به عزیمت ولایت ارزنة الروم پی سپر شد.

ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه به تسخیر ولایت ارزنة الروم و فتوحات واقع در آن مرزوبوم تا هنگام ورود موکب ظفرانگیز به دار السلطنه تبریز

در حین عزیمت نواب نایب السلطنه به سمت ارزنة الروم، حاجی حسن پاشای چچن اوغلی سرعسکر بایزید به قلعه سنگ، که در قلّه کوه واقع است، پناه برد و از مأموریت امیر اصلان خان دنبلی در آنجا نیز تاب درنگ نیاورده راه ارزنة الروم سپرد در منزل الشکرد به عرض والا رسید که جمعیت بسیاری از رومی در حسن قلعه بوده و بعد از فتح بایزید به سمت قراحصار و معدن و نریمان که آن طرف ارزنة الروم است، فرار نموده‌اند و محاللات این طرف کلاً از سپاه و رعیت خالی است و سپاه منصور را زمان قلعه‌گیری و کوه‌مالی. نواب نایب السلطنه، محمد زمان خان دولوی قاجار خالوزاده خود و حسن خان قاجار قزوینی و عبد الله خان دماوندی و رحمت الله خان فراهانی را با ده هزار پیاده و هشت هزار سواره به تعاقب جمعیت فراری رومی فرستاد و خود نیز از راه ملازگرد «۱» به آن سامان روی نهاد. در منزل خامور «۲» صدقی آفندی مدرّس ارزنة الروم با جمعی از علما از جانب اوجاقلویان و سوباشیان شهر و سرخیلان ایلات به خدمت والا تشرّف «۳» جست. سرعسکر هم که در نارین قلعه بود، عریضه و معتمدی فرستاد و استدعای عفو تقصیرات خود را نموده متقبّل پیشکش و خدمت شد. از اتفاقات در

(۱). ملازگرد: در استان موش ترکیه و شمال دریاچه وان قرار دارد.

(۲). خامور: در استان آغری و در شرق ترکیه واقع است.

(۳). ملی: «تشریف»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۳۷

همان اوقات خبر رسید که سلیم پاشای «۱» والی ارمنیه که در حدود بولانلوق «۲» بود، قبل از اطاعت سرعسکر به اذن او با بیست هزار نفر جمعیت از عقب محمّد زمان خان و مأمورین رفته و لشکر رومی از دو طرف ایشان را به میان گرفته نواب نایب السلطنه را عرق حمیت به حرکت درآمده آتش غضب مشتعل گردید.

ملاً باقر سلماسی قاضی عسکر خویش را به اتفاق صدقی آفندی و تحریرات تند و تلخ نزد سرعسکر به ارزنة الروم فرستاد و خود ایلغارکنان به اعانت مأمورین روی نهاد. به محض وصول رایت فیروزی آیت، سلیم پاشا با جمعیت خود روی به فرار آوردند و غازیان منصور، ایشان را تا محلّ گلی سولمز «۳» تعاقب کردند. از همان منزل بولانلوق محمد زمان خان و سایر خوانین با ده هزار جمعیت و دو عرّاده توپ به جهت آوردن ایل حیدرانلو به سمت دیاربکر «۴» تاختند و چون ایل مزبور فرار کرده بود، قری و قصبات و سقناقات عرض راه را غارت کرده پنج هزار نفر اسیر و هفده عرّاده توپ با دویست هزار دواب و اغنام گرفته و اکثری از اغنام را به جهت سبکباری در آب فرات ریخته سالما غانما به مراجعت پرداختند.

اسماعیل خان بیات برحسب امر والا قلعه ملازگرد را مسخّر ساخت و حسین خان سردار به فتح قلعه میژ که معروف به موش است، پرداخت. فی مابین حسین خان و سلیم پاشا مجادله صعب واقع شد و بدون عزیمت موکب والا فتح قلعه ممتنع آمد. نواب اشرف از جبال شامخه و جنگل صعب بر سر قلعه موش راند و در حوالی قراسو توپخانه را نهاده خود با افواج قاهره به محاصره قلعه، دامن پردلی برفاشاند. علما و سرخیلان، با مصاحف و نان و نمک از شهر میژ برآمده امان طلبیدند و تا چهارده ساعت مهلت یافته سلیم پاشا را ناصح گردیدند.

محمد حسین خان زنگنه نایب ایشیک «۵» آقاسی باشی به آوردن سلیم پاشا مأمور گردید و به هر زبان که می‌دانست او را از قلعه

برآورده در ازاء این خدمت، نیابت را

- (۱). ملی:- «خود را نموده متقبل پیش کش و خدمت شد. از اتفاقات در همان اوقات خبر رسید که سلیم پاشا»
- (۲). امروز بولانلیق خوانده می‌شود و در غرب ملازگرد در استان موش ترکیه واقع است.
- (۳). احتمالاً منطقه سویلمز و گوگ‌سو در نزدیکی ارزروم امروزی است.
- (۴). دیاربکر در جنوب ترکیه امروزی و مرکز استان دیاربکر است.
- (۵). ملی: «الیک»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۳۸

گذاشته به منصب باشی گری رسید.

علی الصّباح [۳۲۲] جناب میرزا ابو القاسم فراهانی وزیر به جهت خواندن خطبه به جانب شهر موش شتافت و رؤوس منابر از خطبه دولت شاهنشاه اسلام آرایشی تازه یافت. قلعه‌جات خوش و ارجیش «۱» نیز به سعی محمد زمان خان و حسن خان مسخر آمد و سلیم پاشا به اعطای خلعت حکومت ارمنیه مفتخر شد.

موازی ده‌هزار نفر از ایلات آن طرف به رسم ملازمت، ملتزم رکاب ظفرمآب شدند و از سرکردگی محمد بیک برادر سلیم پاشا و لقب خانی او بهره‌یاب آمدند.

بالجمله درین عزیمت از فیض فضل الهی و یمن طالع فیروز شاهنشاهی، قلاع محکمه بایزید و الشکرد و دیاوین «۲» و ملازگرد و بلیس «۳» و موش و عادل جواز «۴» و ارجیش و خنوش، سوای توپراق قلعه که حسن خان مفتوح کرد، ضمیمه ممالک محروسه سلطانی شد و چهل و هشت عَراده توپ با اموالی وافر و غنائم و دوائی متکاثر کسب غازیان نصرت نصیب گردید.

موکب والا با جهانی فتح و ظفر عزم مراجعت نمود [و] در اواخر شهر صفر المظفر مراجعت به تبریز فرمود. مژده این لطایف غیبی در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه دادگر رسید و نواب اشرف به اعطای شمشیری مرصع در ازاء آن همه خدمات و زحمات مفتخر گردید. حسن خان و سایر جان‌فشانان از خلایق فاخره بهره‌ور و موجب تحسین و آفرین شاهنشاه دادگر شدند.

این دو شعر در روی توپ‌هایی که از دولت عثمانی مسترد گشته نقش آمد.

شعر:

چون سال بر هزار و دو صد رفت و سی و هشت‌قیصر بشد ز فتحعلی شاه رزم خواه

- (۱). در ساحل شمال شرقی دریاچه وان.

- (۲). همه این نقاط در استان آغری ترکیه در شرق این کشور قرار دارند. دیاوین در سرچشمه رود مرادنهر قرار دارد.

- (۳). بلیس: مرکز استانی به‌همین نام در غرب دریاچه وان.

- (۴). در شمال دریاچه وان واقع شده است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۳۹ عباس شه ز امر ملک شد به مرز روم‌زین توپ صد گرفت به یک حمله ز آن سپاه [مصراع]:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر عزیمت نواب دولتشاه محمد علی میرزا به تسخیر ولایت شهرزور و دعوای او با محمد آغای کهیای مغرور و شکست کهیا از لشکر منصور

چون محمود پاشای ولد عبد الرحمن پاشای بابان از جانب اولیای دولت قاهره به حکومت شهرزور منصوب بود و داود پاشای وزیر

دار السیلام بغداد به دست آویز این مرحله فی مابین دولتین علیتین ایران و روم فساد می نمود، لهذا درین سال که هنگامه نزاع سرحدداران طرفین گرم شد، از دار الملک اسلامبول معادل دوهزار نفر از جماعت دلوباش با ده عَرّاده توپ به استخلاص ولایت شهرزور مأمور و وارد بغداد گردیدند.

داود پاشا نیز به دمدمه و افسون روی محمود پاشا را از خدمت گزاری دولت باهره منحرف ساخت و محمّد آقای کهپای خود را با ده هزار از متجّده بغداد ضمیمه جمعیت دلوباش کرد و به شهرزور فرستاده با نواب شاهزاده محمّد علی میرزا رایت مخالفت برافراخت.

محمود پاشا نیز معادل سه هزار نفر از سوار جرار بابان جمع آوری کرد و خویشتن [را] در کنار آب سیروان به اردوی کهپا ضمیمه آورد. نواب دولتشاه را از جسارت آن قوم حال تباه، نایره غضب زبانه کشید و در اوایل شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دوست و سی و شش با معادل پانزده هزار سواره و پیاده و ده عَرّاده توپ از دار الدوله کرمانشاهان به جانب شهرزور روانه گردید. حسن خان فیلی والی لرستان که از بدایت عهد سلطان شهید تا آن زمان دور گرد بساط عزّت بود، از مأموریت میرزا محمّد لواسانی طهرانی وزیر شاهزاده به صوب پشت کوه مستمال شده با جمعیت لرستانی ملحق به اردوی کیوان مثال آمد. حسین پاشا خان ولد علی خان افشار خمساوی و محمّد باقر خان ولد محمّد نظر خان مافی را با فوجی از سپاه از راه سنندج مأمور فرمود و خود در چهاردهم شهر

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۴۰

ذی حجه الحرام از عقبه چپان «۱» عبور کرده در «۲» همان عقبه نزول نمود. مأمورین مزبوره نیز به اردوی والا رسیدند و در هجدهم شهر مزبور از پای عقبه حرکت کرده وارد صحرای [۳۲۳] وسیعی که در حوالی شهرزور بود گردیدند.

محمّد آقای کهپا و محمود پاشای بابان در یاسین تپه که از دو طرف متّصل به رودخانه پر آب و از طرفی دیگر زراعت گاه و خلاب بود، سنگری بسته و مساوی پانزده عراده توپ در پیش روی سنگر ترتیب داده به فراغت نشسته بودند. آن دو روباه مزور را حیل [ای] به خاطر رسید و محمود پاشا جمعی از رؤسای بابان را با قرآن و ضراعت بی پایان روانه رکاب والا گردانید که: اگر مطمئن به عفو زلّات شوم، در هنگامی که صف جدال آراسته می گردد و با جمعیت خود «۳» از صف کهپا جدا گشته خود را به لشکر فیروز ملحق می سازم و از یمن طالع شاهنشاهی به دفع سپاه رومی می پردازم.

چون کلامش دروغ و از صدق بی فروغ بود، ازین طرف نیز نویدات مصلحت آمیز به او داده شد و موکب اشرف در آن شب بی بیه و آغروق در کنار آبی که نزدیک سنگر کهپا بود، پهلوی بر بستر استراحت نهاده آمد. علی الصّباح که روز نوزدهم بود، حضرت دولتشاه سر و بر مبارک را از خود پولادی و زره داودی بر آراست و به عزم رزم خصم کینه خواه برخاست. «۴» پیادگان نظام را با فوجی از سواران بهرام انتقام و توپخانه و زنبورکخانه از میان درّه [ای] که از نظر خصمان پنهان بود، به سرکردگی موسی دده معلّم فرانسه روانه ساخت که از عقب سنگر رومیان درآیند و به آن قوم شیطان منش شعله ور [شوند]. خود نیز تکیه به یاری باری و بخت بلند شاهنشاهی «۵» کرده میمنه و میسر و جناحین لشکر را ترتیب داده، نظم هر تپیی را به عهده جان نثاری نهاد. قدغن فرمود که تا از جانب رومیان مبادرت در جدال نشود، احدی دست به قتال نگشاید. خود بر فراز تپه [ای] رفیع صعود نموده، جبین ضراعت در درگاه ایزد بی منت بر خاک مذلت سود و از حضرت خداوند کارساز، طلب یاری کرده و بواطن ائمه اسلام را به یاری آورد. چون صفوف ایرانی و رومی به مقابل رسید، کره زمین از گیرودار دلیران متزلزل گردید.

دلاوران زنگنه و کلهر از پیش رو حمله آور شدند و توپخانه و زنبورکخانه و پیاده نظام

(۱). ملی: «چنان»

(۲). مجلس: «پای»

(۳). ملی: «و با جمعیت خود را»

(۴). ملی: «بر جانب»

(۵). مجلس: «شهریاری»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۴۱

از پشت سر شعله بار بر آن قوم عفریت سیر آمدند.

از طالع فیروز حضرت ظلّ اللّٰهی و تدبیر دشمن سوز جناب دولتشاهی، در اندک کزّی بنیاد قرار رومیان از بیخ برکنده شد و کهیا و تابعین فرارا به جانب کرکوک شتابنده.

محمود پاشا نیز از عقب کهیا شتافت و حضرت اشرف با هزار عزّ و شرف به اردوی کهیا فرود آمد و در خیمه بی صاحب او آرام یافت. توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و اسباب اردوی کهیا کلاً به دست آمد و هریک از جانفشانان از انعام و احسان فراوان مفاخرت کنان بر هر بلند و پست شد. روز دیگر حضرت والا به قصبه سلیماتیّه نزول اجلال فرمود و کهیا نیز که روی رفتن به بغداد نداشت شمشیر بر گردن، خود را در اصطبل اشرف انداخته از حوادث زمان برآسود. مژده این فتح نمایان در اواخر شهر ذی حجه الحرام به عرض دارای مظفر رسید و حضرت دولتشاه از وفور التفات شاهنشاه آگاه بهره‌ور گردید. چون عبد الله پاشای عمّ علی پاشای والی دیاربکر در همان سفر از صدمات دهر دون‌پرور، پناه به دولت قاهره آورده در خدمت حضرت دولتشاه منتظر بروز مرحمتی بود، لهذا نواب اشرف نیز ایالت ولایت شهرزور را به او محوّل فرمود و ایام شهر محرم الحرام در قصبه مزبوره به راحت و تعزیه‌داری نبیره پاک رسول امت (ص) برآسود.

[مصر] ع:

تا فلک را ز پس پرده چه آید بیرون

تاریخ این فتح نمایان از کلک مؤلف ارادت بنیان تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید.
لمؤلفه:

لشکری آراست آن داود پاشای وزیرهمتی بر دعوی دولتشه فرخنده بست

بس خیال خام پخت و از غرور بی‌قوام فرق او از باده نخوت همی گردید مست

[۳۲۴] کرد از بهر جدل کهیا محمد را گسیل بعد از آن از فرط اطمینان دلش ز اندیشه رست

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۴۲ چون مقابل شد صفوف روم و ایران در جدال‌فته‌ها برخاست از جا ایمنی برپا نشست

بس خیال خام پخت و از غرور بی‌دوام فرق او از باده نخوت همی گردید مست

گشت کهیا هازم از یک حمله گندآوران کوب شاهی بلند و بخت آنان گشت پست

از طلوع طالع شه عزم رومی شد تباه‌خاطر ایشان ز نیش خار این احدوّه خست

بهر مرغ جان او دامی به ره گسترده شدمگذر از حق زیرکی‌ها «۱» کرد و از آن دام جست

این علی دارد معین و آن عمر جوید مآب صرفه بی‌دین را «۲» کجا اندر جدال حق پرست

خاوری کهیا شکست از دولت شاه جهان فتح با دولتشه آمد سال تاریخ شکست

ذکر عزیمت نواب محمد علی میرزا به زیارت عسکریین و خاتمه کار او از ظهور حوادث خافقین «۳» و سایر حوادث شور و شین

چون بعد از فتح معروضه شورش در دار السیلام بغداد از عزیمت سرکار شاهزاده به آن بلاد به هم رسید، لهذا نواب اشرف به

ملاحظه همین اختلال عازم آن ولایت گردید [و] در غره شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت از قصبه سلیمانیه حرکت کرد و روی سعادت به عزم زیارت حضرت عسکریین و محل غیبت امام خافقین

(۱). ملی: «زیره کھیا»؛ مجلس: زیره کھیا.

(۲). ملی: «را»

(۳). تشنیه خافق در حالت نصبی (در فارسی مراعات این قاعده نکنند)، مشرق و مغرب، خاور و باختر. (معین، ذیل خافقین).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۴۳

آورد. روزی سه چهار در قصبه سرّمن رای در روضه ارم آثار به دعای دوام دولت شاهنشاه تاجدار و استدعای عفو زلّات از درگاه حضرت آفریدگار استقرار یافت و پس از انعام و احسان به سادات و خدّام و فقرای آن دیار به عزیمت استخلاص قلعه بغداد شتافت. در منزل دلوعباس مزاج مبارک از حدّ اعتدال در گذشت و به سبب عروض عارضه اسهال به شدّت مریض گشت. با همین احوال باز لشکر دشمن مآل در حول وحوش بغداد مشغول ترکتازی بودند، تا بالاخره از ضراعت داود پاشای وزیر و شفاعت جناب شیخ موسی نجفی به اذن سرکار دولتشاهی خویش را از تعرّض نفوس و اموال فارغ نمودند.

خلاصه چون آن مرض شدّتی داشت، نواب اشرف چشم از پاره [ای] تکالیف پوشیده و جناب شیخ موسی را مقصّی المرام روانه گردانیده همت بر مراجعت گماشت.

در منزل طاق گزّا «۱» به سبب وفور ضعف و اسهال چند روزی توقّف دست داد و طیبب انگیزی که در دار السّلام بغداد بود، حسب الاحضار به اردوی والا روی نهاد. وقتی رسید که کار دیگرگون گشته و تیر اجل از کمان قضا گذشته بود. حضرت دولتشاه در آن حالت بی حالی از فرط مروّت درباره ادانی و اعالی حسن خان فیلی والی و اسد خان بختیاری را که هردو آزاد کرده آن سرکار و مظنه آفتی بعد از آن به جهت ایشان بود، مرخص فرمود [و] در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر المظفر سنه مزبور هنگام سحر، طایر روح پر فتوحش به عزم غرفات جنان بال همایون فال گشود. اسفندیاری از تخت دولت رخت بریست و بهمن شعاری در کام اژدهای اجل رشته عمرش از هم بگسست.

بیت:

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفازان هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

(۱). در نزدیکی کرمانشاهان قرار دارد. بنای کوچکی است از دوران ساسانی که با تخته سنگ‌هایی به شکل مکعب مستطیل ساخته شده و آن تخته سنگ‌ها بدون ملاط روی هم قرار دارند. در بالای آن قوس هلالی شکلی است و معلوم نیست این بنا برای چه بوده ولی احتمالاً-استراحت گاهی برای روزهای شکار، یا بنای یادگار، یا مهرباب یا محل استراحتی در میان راه بوده که مورد استفاده پادشاه قرار می گرفته است.

(واندنبرگ، لویی، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، ص ۱۰۲).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۴۴

امیر و وزیر، صغیر و کبیر درین ماتم خون از دیدگان باریدند و جمله با گریبان‌های دریده لباس سوگواری پوشیدند. نعش مطهر را در تخت روان سیاه‌پوش زرّین جای دادند و با یک جهان ماتم و شیون روی به دار الدّوله نهادند. در منزل هارون‌آباد نواب محمّد حسین میرزا خلف ارشد و ارجمند آن شاهزاده بی‌مانند از خرّم‌آباد فیلی به استقبال در رسید و بعد از دیدن آن اوضاع کشید، آنچه کشید.

بیت:

یک پسر گم کرد یعقوب از فراقش کور شد چون نگریم من که یک عالم پدر گم کرده‌ام در ورود به دارالدوله کرمانشاهان گفתי در و دیوارش از ریزش اشک ماتم دریای خون است و سیلاب خون روان تا کوه بیستون. آن نعل شریف را در باغی [۳۲۵] که از مستحدثات آن مرحوم است به امانت نهادند و در ششم شهر ربیع الاول این خبر مصیبت ثمر [را] در دار الخلافه طهران به دارای زمین و زمان دادند.

حضرت صاحبقران سلیم بردباری و صبوری پیشه فرمود و عموم خلایق را به عزاداری امر نمود. ابواب دکان اسواق بسته شد و هر جمعی در جامعی «۱» به عزاداری نشسته در اطراف ممالک ایران شور روز محشر برپا گشت و در عزای آن ملک‌زاده اسفندیار شعار سیلاب اشک از رود جیحون و بحر عمان درگذشت. ولایات ابو اجمعی آن مرحوم بر حسب ارث به نواب امیرزاده محمّد حسین میرزا عنایت و ملقب به لقب بلند حشمت شه شد. عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت و امیر آخور باشی به جهت ابلاغ فرامین مرحمت قرین و تسلی خاطر اولاد امجاد و بازماندگان آن ملک‌زاده بی‌قرین، مأمور به دارالدوله کرمانشاهان [شد]. از غریب واقعات این که، حضرت صاحبقران تحریر فرمان دلجویی بازماندگان آن مغفرت نشان را در خلوت همایون به مولف فرمود و در حین تحریر در حضور صاحبقران کشورگیر بی‌اختیار سیل سرشک از دیده‌ام جاری بود؛ این قطعه ادخال و اخراج در تاریخ وفات آن برازنده تخت و تاج از کلک مولف

(۱). مجلس:- «جامعی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۴۵

تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمولفه:

ای سپهر کینه‌ور ای رو به شیران شکار تا به کی با شرزه شیران مکرهای روبهی
چاکری از درگاه شاهنشهی خاکت به سرنیک دانستی سپاس نعمت شاهنشهی
بنده از حضرت ظلّ اللّهی خارت به پای خوب پیمودی طریق خدمت ظلّ اللّهی
شاه را غمناک خواهی وهه از این جاهلی خویش را خائن پسندی خه‌خه از این ابلهی
تندباد مرگ سر دادی به میدان جهان‌سرنگون کردی به یک دم رایت دولتشهی
راستی بر باد دادی خیمه افراسیاب باز ره طی می‌کنی شرم بود زین گمرهی
ماه خرگاه شهنشه را مکان دادی به خاک آن که مهرش بود در مجلس چو ماهی خرگهی
آن که بزمش آسمانی بود در آن می‌نمودنای ناهیدی و می‌خورشیدی و ساغر مهی
آن که بود از سطوتش مرز عرب در اضطراب آنکه بود از همتش ملک عجم در فرهی
رای اندر هند چون میران ایرانش غلام‌قیصر اندر روم چون ترکان تورانش رهی
هر غلام در گهش حتّی به قیصر همسری هر و شاق خرگهش کردی به خاقان هم‌رهی
تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۴۶ چاکری از وی به مرز باختر بودی ملک‌بنده از وی به ملک کاشغر کردی شهی
بسته کین راز مهر او خوشی اندر خوشی خسته غم را ز جود او بهی اندر بهی
از خلایق وقت تصدیقش بلی اندر بلی و ز ملایک گاه تمجیدش زهی اندر زهی؟؟؟
چون بی‌کران پای بنهادی یلی اندر یلی چون به ایوان پای بگزیدی مهی اندر مهی

هم از آن ذات لطیف و هم از آن شخص شریف پشت یکران گشت خالی صدر ایوان شد تھی چون شد آن نیکو خیالی‌ها که می‌گفتی جهان‌دولتش با دولت آخر زمان شد منتهی چون شد آن «۱» ثعبان دشمن «۲» خوار او کاندر جدال می‌ندانی «۳» امتیاز لاغری از فرّ بهی حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک‌سای حیف از آن تارک که عور از افسر فرماندهی حیف از آن طلعت که بودی غیرت مهر و منیر «۴» حیف از آن قامت که بودی عبرت سروسهی حزن عالم زین ملالت جست ره در ازدیاد «۵» عیش دوران زین مصیبت کرد رو در کوتھی با خرد گفتم که چون در عهد دولت رحلتش ده به تاریخی مناسب خاوری را آگهی گفت از دولت برون کن انهدام آنگه بگوی‌وای‌وای از انهدام دولت دولتشهی

(۱). ملی: «آن»

(۲). ملی: «دشمن»

(۳). مجلس: «می‌نداد»

(۴). مجلس: «مهر منیر»

(۵). ملی: «از دریار»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۴۷

ذکر وقوع بلای وبا در مملکت فارس و ائتلاف انبوهی از مسلمانان و تحریر قصیده [ای] که درین باب در مدح جناب ولایت مآب عرض شده نغود بالله من غضب الله

از قراری که به تحقیق پیوسته، مآخذ و منشاء بلای وبا از مملکت ینگی دنیا است و از وقتی که حضرت افرنگان «۱» به آن مملکت پی‌برده‌اند، این بلای مسری را به سبب کثرت آمدورفت به این طرف ارض نیز آورده‌اند. بلای طاعون نیز چنین است و هردو بلای مزبور به شدت مهلک و بی‌تمکین. استغنائی است که حضرت معبود حقیقی را به سبب بی‌انصافی عباد به یکدیگر دست می‌دهد و در ازاء جرایم پی‌درپی از جان می‌رهد. «۲»

بیت:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها بالجمله بسیار عسیر العلاج است و اطباء در [۳۲۶] علاج این مرض ناگهانی به الهامات حضرت سبحانی محتاج. گاهی انداختن در آب سرد و استعمال سیر سبزی تجربه شده که دافع است و دیگر چاره ندارد. بالجمله در سال نکبت مآل سنه یک‌هزار و دویست و سی و هفت هجری، این بلا از سمت هندوستان به سواحل بحر عمان و ولایت بصره و گرمسیرات فارس الی دار العلم شیراز سرایت کرده تحقیقا بیست‌هزار نفس را به معرض تلف درآورد. از نفس شیراز معادل شش هزار نفر در خوابگاه عدم خفتند و از یک محوطه خانه این مدحت گزار معادل بیست و چهار نفر از منسوبان قریب و بعید به فاصله سه چهار روزه داعی حق را لئیک اجابت گفتند. این بلای وبا علاوه بلای زلزله بود که کلک مؤلف تفصیل آن را ایراد نمود. خلاصه مدّت چهارده سال این بلای ناگهانی در اطراف ملک ایران گردش کرد و از قراری که در محلّ خود ذکر خواهد شد

(۱). مجلس: «فرنگان»

(۲). ملی: «می‌برند»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۴۸

دود از دودمان‌ها برآورد. زیاده از همه‌جا در مملکتین مازندران و گیلان بود که اکثر از خانواده‌های قدیم را بلا وارث نمود. مؤلف این روزنامه‌چه همایون وقتی در دار الخلافه طهران در بحبوحه این ناخوشی گرفتار بودم، قصیده [ای] در مصیبت این حادثه انشاد نمودم و درین محلّ به مناسبت عزای متعلّقان شیراز بر این داستان افزودم.

لمؤلفه

امل شد سخت در کوشش اجل شد گرم در جولان نه مردی ماند از آن لشکر نه گردی ماند از آن جولان
قضای آفرینش یافت آثار دم عقرب‌هوای آخشيجان دید تاثیر دم ثعبان
تخلخل دید اندر صد کرت ارکان هفت آباتزلزل یافت اندر شش جهت اوضاع چار ارکان
عدوی قوم قبطی شد ظهور عیسی مریم‌بلای جان سبطی شد عصای موسی عمران
فلک را ظلم شد لازم اجل را عزم شد جازم‌زمین را مرگ شد مرکز جهان را جسم شد بی‌جان
بجوشید از زمین خون جفا پیوسته چون چشمه‌ببارید از هوا تیر بلا همواره چون باران
جفا چون این چنین باشد که را جان ماند و قالب‌بلا چون این چنین بارد که را سر ماند و سامان
بلا رو کرد از چرخ و هلاک آورد در عالم صبا برخاست از هند وبا آورد در ایران
به هر جولان که شد باران «۱» هزاران صید و یک ناوک‌به هر میدان که شد تازان هزاران گوی یک چوگان

(۱). مجلس: «یازان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۴۹ نجست از این بلای ناروا یک نفس از آدم‌نرست از این وبای ناسزا یک جنس از حیوان «۱»
اساس حشر قبل از حشر شد ازین عنا پیداحدیث مرگ پیش از مرگ گشت ازین بلا آیان
و با خنگ جفا در تاخت در معموره عالم‌بهر جا بود معموری از آن در تاختن ویران
نجست از این بلا یک کس نرست از این عنا یکتن‌ز جیحون تا به رود دجله از قفقاز تا عمان
قضا را بود در هستی به اسرافیل پیمانی‌بلای این و با بشکست اسرافیل را پیمان
در اطراف جهان با این عقوبت نیست گمراهی گنه بخشیده شد یکجا هبا شد وعده شیطان
خضر می‌دید اگر این فتنه را در خواب از اوّل نمی‌کرد از دل و جان آرزوی عمر جاویدان
اگر در عالم امکان نشان و نامی از هستی و با برداشت آن نام‌ونشان از عالم امکان
قرین با آتش حسرت مکین در گوشه ذلت‌یکی در دخمه گلخن یکی در صفّه ایوان
بلا چون رو کند در آفرینش یک اثر دارد تفاوت کی بود ارذال را در مرگ با اعیان
قضا چون ناگزیر آید بر از صاحب بود حاجب‌بلا چون سر به زیر آید کم از دربان بود سلطان
نه آن فرصت پسر را تا بخواند بر پدر تلقین نه آن مهلت پدر را تا بجوید از پسر درمان

(۱). مجلس: «ایران»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۵۰ اگر جان را خبر کاخر بود این سخت هنگامه کجا می‌کرد از اوّل قبول قالب انسان
ز آهن کوبی این آهنگر گردون نشد فارغ‌چو حدّادی که هر دم می‌نوازد پتک بر سندان

زمین بکر بهر مردگان نایاب در عالم به روی هم بسی افتاده چون زندانی و زندان ندارد تاب گوشی تا ازین در بشنود بایی مرا گفتن بسی مشکل شنیدن کی بود آسان ز دست ساقی غم جای می خونست در ساغر در آن محفل که می باشد اجل خندان امل گریان به چندین قرن جان بخشد برد در یک نفس جان هابه کار آفرینش مختلف شد قدرت یزدان خرد گفت این قیامت چیست اندر دوره عالم فلک ناکرده طی یک دوره دور عالم امکان بگفتم باد استغنا وزد در ساحت گیتی که یکسانست با رفتار او ویران و آبادان چو از درگاه حق دیوان استغنا شود برپاندارد حاجب در گاه فرق از صاحب دیوان به گلزار جهان گردد وزان چون باد استغنایید سوری و سنبل نماند لاله و ریحان خوشا روزی که استدعا قضا را می شود مانع بدا وقتی که استغنا بلا را می دهد فرمان چو پای حکمت دانا دراید در میان خوشتر که از چون و چرا دم بسته دارد حکمت نادان تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۵۱ به هر مرزی ز ایران رفت جیش این وبا لیکن فزون از جمله کشور تاخت در «۱» مازندر و گیلان [۳۲۷] چنان شد خاندانها «۲» خالی از خویشان و بیگانه که یک وارث نه پیدا تا شود میراث را خواهان بناها گشت «۳» بی بانی سراها گشت بی صاحب وزین غم خاک هر ایوان گذشت از عرصه کیوان به قرب بیست سال افزون به ایران بود این فتنه وبا می داد خنک کینه را از هر طرف جولان غرض چون تاخت اندر ری که بود آرامگاه کی خلاق جمله از بازیچه ایام سرگردان گریزان شد ز من هر کس به کوه و دشت ازین وحشت به جز من کس نماند از اقربا و یاور و اعیان به دریای ولایت ریختم بار تو سل رارها شد کشتی تن اندر آن غرقاب ازین طوفان ولایت چیست دانی بحر ذخاری که می باشد در آن شاه ولایت حارس ذرات از طغیان کدامین شاه آن شاهی که با ذات همایونش ازل برپا ابد برجا فلک گردان ملک حیران دلیل صورت معنی کفیل دنی و عقبی علیّ عالی اعلی سمیّ قادر سبحان جمال طلعت اجمل کمال خلقت اکمل وصیّ احمد مرسل ولیّ خالق مَنّان دلش آینه خلّت کفش گنجینه رحمت رخس پیرایه ملت دمش سرمایه ایمان

(۱). ملی: - «در»

(۲). ملی: «خوابدانها»

(۳). مجلس: «ماند»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۵۲ حسامش شرک را ماحی کلامش کفر را ناهی سجودش عرش را رفعت وجودش ذات را برهان ز بحر لطف او آمد غدیری لجه [ای] کوثرز نار خشم او آمد شراری آتش نیران ملک در آستان پیشگاه اوست زانو زن فلک در پیشگاه آستان اوست شادروان به پایش عاشقان را تحفه تن خاک تا محشر به راهش عارفان را جامه جان چاک تا دامان ز طینت خلقت اوّل به خلقت علّ غایی به دانش معدن فکرت به ریزش منبع احسان به گیتی یک حدیث از وی دلیل کشوری گمراهه محشر یک نگاه از وی شفیع عالمی عصیان کلام با نظامش گوهری از معدن قدرت وجود با قوامش جوهری از رحمت یزدان

ذلیل دست او بهمن قتل تیغ او دارا اسیر بند او رستم گدای کوی او «۱» قآن
 نهان کردی خدا در باطن او ظاهر قدرت عیان خواندی نبی از ظاهر او باطن قرآن
 اگر در نور واحد منکری را بحث بی حاصل نبوت در نبی بود آشکار و در علی پنهان
 تهی می‌خواست قالب را به هر دم اندرین عالم نخواهد تن اگر جانی قبول در گه جانان
 رضای او اگر یزدان نمی‌دید نمی‌دادی کلید دوزخ و جنت به دست مالک و رضوان

(۱). مجلس: - «او»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۵۳ مزیت بر گناه اولین و آخرین دارد گذارند از ز مهرش خردلی در «۱» کفه میزان
 اگر کم گردد از فرق گدایان درش مویی هزاران گوهرین تاج سلاطین نیستش تاوان
 قلم بر لوح چون خواهد نویسد حکم یزدانی نخستین نام او را می‌کنید آرایش عنوان
 به طبع دایه ابر بهاری مایه از جودش که اطفال نباتی سیر کرد از شیر پستان
 صفات و ذات او را نیست امثالی و اقرانی که تا گویم شبیه اوست این امثال و آن اقران
 سلاطین جمله از زور وجودش گشته نام‌آور یکی در ماوراء النهر و آن دیگر به ترکستان
 رواج دین آن شه شاه اسماعیل دریادل به نام او زدی شمشیر کین بر فرق شیبک خان
 اعدای گر به ظاهر جفت او گشتند بی حاصل چه حاصل چون نهنگی شد اگر یک کرم در کرمان
 نه سودی بل زیان بود از علو رتبه اعدا را خلاف باعث آن شد که افتادند در خذلان
 گرفتم این که خصمان هم قریشی بود از اول کجا بودند با ذات خبیث این کار را شایان
 خلافت با کسی باشد که نص کرده بر او ایزد برو آیات فرقانی تمامی از نبی بر خوان
 به دوش انداخت آخر خرقة غضب خلافت را خری کاؤل نبودی قالب او قابل پالان

(۱). ملی: «بر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۵۴ نخواهد گشت چون بلبل به فرق شاخ دستان زن اگر زاغی به گلشن جا کند با حیل و دستان
 کجا بر پاست بنیانی که آن را پست شد پایه چه سان برجاست «۱» ایوانی که آن را سست شد بنیان
 الا ای خسرو قصر ولایت ای که می‌باشد غلام آستان حکمران بر قیصر و خاقان
 دو صد همچون کلیمت مانده در کوه صفا قایم دو صد همچون ذبیح کشته در کوی وفا قربان
 چه خواهد بود عیسی چون کلیم آمد ترا خادم چه خواهد بود موسی چون شعیب آمد تو را چوپان
 به حیرت از کلامت عارفان پاک فرخ رخ به فکرت از مقامت صوفیان صاف عالی شان
 ز بندر گاه کویت در دیار قدسیان دایم ملایک برده کالای رضا بالا چو بازرگان
 به پیش هر سبق خوان دبستان کمالات ارسطو کودک نادان فلاطون طفل ابجد خوان
 به یک حرف از لب تفسیر فرقانی بود ظاهر کلامت را بلی فرقی نباشد هیچ با فرقان
 شدی تا صاحب دیوان تو اندر ملت احمد کشیدی از سر کلکت به هر ملت خط بطلان
 به اسرار ازل هستی تو تا روز ابد داناسلونی گفتن از جرأت بر این معنی بود برهان
 نباشد لایقت کس در جهان بهر پرستاری غلامان سر کوی ترا عار است از غلمان

(۱). ملی: «چنان برپاست»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۵۵ نثار آرند در راه گدایان سر کویت سپهر این تیرین و انجم و دریا در و مرجان مگر مردود می گردد ز باب آسمان جاهت که ماه آسمانی می فتد هر ماه در نقصان نسیم صبحدم آرد خبر از روی و کوی تو که در گلزارها بلبل نوا خوان است و گل خندان [۳۲۸] ز ضرب ذو الفقار گشته جاری چشمه خونی هنوز آن چشمه خون دارد از بئر العلم جریان بدژی مغفر دارا بهسر خفتان جم در برچو سوی رزمگه تازی به سر مغفر به برخفتان تو از زور شجاعت صد چو رستم در کمند آری به روین تن ز دستان غالب ارشد رستم دستان نبود و نیست هم رزمت به زیر آسمان مردی به میدان تو این مردان زنانه ای شه مردان کف جود و دل یارت شبیه مهر در ظلمت سر تیغ و تن خصمت نظیر ماه با «۱» کتان خداوندا شهنشاهها جهاندارا که سال و مه مدیحت می سراید بلبل طبعم به صد الحان به پایان صفات و ذات تو کی می رسد فکرت خیالی خسته از غواصی و این بحر بی پایان تو هستی احمد و شد خاوری حسان بلی باشدز مدح احمدی قاصر زبان کوتاه حسان مرا سرمایه اصل و نسب از تست و نفروشم متاعم را اگر عالم گران گیرند یا ارزان

(۱). مجلس: «در»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۵۶ بلی کالا امانت گر شود وانگاه از منعم همان بهتر که دایم بسته دارد کس در دگان به ملت اصل و فرع دین احمد را نیم منکر گواهم باش که این معنی خود از جان می کنم اذعان به جز این اصل و فرع اعتقاد دیگری باشد که سنجیدم حدیث اختلاف بوذر و سلمان هوایت خاوری را کرده مأوا در رگ وریشه ولایت این رهی را گشته توام با دل و با جان ز کویت تا به کی پایم جدا چون ماهی از دریاز بابت تا به کی دستم جدا چون بلبل از بستان «۱» به زنجیر جفا من پای بستم تا به کی حسرت به زندان بلا من مبتلایم تا به کی حرمان عزیزان جمله اندر راه و من سرگشته در منزل حریفان جمله اندر وصل و من پا بسته در هجران به محشر نیست یک ثوب ثوابم در بر و خواهم که گردد جامه لطف تو زیب قامت عریان ز گوشم صوت چاوشان رباید هوش و پس بینم که دل از شوق کویت پای کوبانست و دست افشان در آن هنگام یاران از ملامت می سرانیدم که این هنگامه از بهر فلان شخص است یا بهمان خوش آن ساعت که ختلی را فشارم پای بر پهلوشوش آن حالت که بختی را گذارم بار بر کوهان بخوان و میهمانی کن سگان آستانت را که از شوق زمین بوست جگر شد پاره دل بریان

(۱). ملی: «ز بابت تا به کی دستم رها شد چون بلبل بستان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۵۷ ولی با این حقارت «۱» از سگانت شرمسارم من که بی حد میزبان ناقابل آمد محترم مهمان همی تا افسر و دلبر «۲» بود آیاتی از عشرت همی تا خنجر و پیکان بود ادواتی از عدوان بود احباب جاهت را به سر افسر ببر دلبر بود اعدای دینت را به تن خنجر به دل پیکان

(۱). ملی: «محرر»

(۲). ملی: «دکبر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۵۸

بخش ۹

بهاریه سال میمنت مآل یونت ثیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و سی و هفت هجری و حرکت موکب اعلی به سلطانیه

لاله نعمان چمن سپهر اخضر و شمع فروزان شبستان این بلند منظر، اعنی مهر انور بعد از انقضای سه ساعت و سی و نه دقیقه از روز پنجشنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و سی و هفت هجری مطابق با یونت ثیل ترکی به مأمن بیت الشرف حمل قرار یافت و عرصه خاورزمین گلشن از تعیین معتمد ابر آذار رونق پیرار و پار دید. پاشایان رومی نژاد دی و بهمن که به استرداد توپراق قلعه چمن با جنود نامعدود زاغ و زغن پای در دامن بودند، از عزیمت باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، روی به هزیمت نمودند. نوباوگان سرو و صنوبر به تاخت ولایات دار السیلام گلشن و شهرزور چمن تاختند و قلعه جات باغ و راغ را از یورش جنود بهاری مسخر ساختند.

هوای گلستان که از فور ریاحین الوان غیرت فزای نافه تاتار بود، در طبیعت بهمن اثر کام ثعبان یافت و از تأثیر آن فوج فوج خیول بهمنی از شهر بند گلزار به عزم دیار عدم روی برتافت. یغماگران تنگ چشم زاغ و زغن به تاخت حوالی ارض فیض آثار چمن دست گشادند و از عزیمت باد نوروزی که والی خاورزمین گلشن است روی به هزیمت نهادند.

شیخ عمامه دار شکوفه به شفاعت جرم پاشای اسفند به درگاه دارای بهار رسید و ایوان جمشید از فر شکوه جمشید رشید طعنه زن طارم خورشید گردید و بزم شیلان نوروزی طعنه بر مخترعات جمشید زد. همت دریانوال خسروی جیب و گریبان آمال را پر ساخت و پس از انقضای بزم شیلان به نظم کیهان پرداخت ترکان خونخوار و پلنگان

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۵۹

هژبر ادبار از هر ناحیت و دیار بر حسب احضار به دربار معدلت مدار روی آوردند و نسقچیان ضرغام آهنگ حسب فرمان شهریار با فرهنگ به قرق ارباع قنقرا و لنگ روی کردند.

چون نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی ملک خراسان استدعا کرده بود که درین سال نیز جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب [۳۲۹] منشی الممالک به جهت قرار برخی از مهمّیات مأمور به خراسان شود و از عرض راه استمالت خوانین بدبنیاد را به صوب خبوشان و آن سامان رود، لهذا آیات مکنونات ضمیر منیر یک یک به گوش هوش او خوانده شد. در روز سه شنبه پنجم شهر شوال المکرم موکب اعلی وارد عمارت مبارکه سلیمانیه کرج گشته جناب معزّی الیه از آن منزل دامن عزیمت به صوب مقصود افشاندند آمد. یوم دوشنبه یازدهم شهر مزبور چمن سلطانیه مضرب سرادقات جلال شد و عرصه آن دشت پهناور از هجوم لشکر مالا مال گردید.

ذکر آمدن پاشایان عظام از دولت عثمانی به سرحدات و عزیمت نواب نایب السلطنه به آن ولایات و ایراد برخی روایات

وقایع تسخیر قلاع توپراق قلعه و غیر آن از بایزید و سایر در وقایع سال قبل مفصّلاً نگارش داده شد و به جهت اطلاع خوانندگان کلیّات و جزئیات مطالب بر طبق اظهار نهاده آمد. در این سال، امینان دولت عثمانی محمّد رؤف پاشا و جلال الدین محمّد پاشای

معروف به چاپان اوغلی را که از اعظم پاشایان آن دولت بودند با ابراهیم پاشا و حافظ علی پاشا به سرعسکری ولایت ارزنة الزوم و استرداد قلاع متصرفی کارپردازان این دولت ابد ملزوم بل به عزیمت استخلاص ولایات آذربایجان با هفتاد هزار جمعیت و توپخانه افزون از غایت نامزد و روان نمودند.

بعد از ورود پاشایان به ولایت ارزنة الزوم پای جلادت به استرداد قلعه‌جات متصرفی گشودند. محمد امین رئوف پاشا خود در ارزنة الزوم توقف کرد و جلال الدین محمد پاشای چاپان اوغلی را با سایرین به سمت ولایات وان و بایزید گسیل آورد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۶۰

نواب نایب السلطنه در اواخر شهر شعبان المعظم با جیشی انبوه و توپخانه صاعقه شکوه از دار السلطنه تبریز حرکت نمود و در ولایت خوی نزول اجلال فرمود و چون حسن خان قاجار قزوینی برحسب امر والا در بدایت بهار با جمعی از جماعت ایروانی به تاخت و تاز ولایت قارص و نریمان و گرفتن قلعه مغازبرد رفته بود، لهذا بعد از جدال با سپاه رومی، سعید آقا نام سیواسی را با یک هزار نفر اسیر روانه حضور والا- نمود. نواب اشرف از فرط مروّت ذاتی جمیع اسرا را آزاد ساخت و چون سعید آقا مرد معتبر زبان دانی بود، او را نزد جناب محمد رئوف پاشای سرعسکر ارزنة الروم سفیر کرده به اعلام نصایح مشفقانه پرداخت که: اولاً سوء سلوک را با اهالی حاج عجم موقوف دارند و ثانیاً واسطه صلح گشته همت به موافقت دو دولت علیه گمارند.

بعد از وصول سعید آقا به ارزنة الزوم شدّت سوء سلوک با اهالی حاج زیاده شد و حضرت ولیعهد دوران تنبیه آن سرکشان را آماده آمد. اولاً- مراتب را به اولیای دولت علیه معروض داشت و جناب اللّهیّار خان دولوی قاجار برحسب امر صاحبقران نامدار با ده هزار سوار و پیاده جراز در روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر شوال المکرم به عزم امداد نواب ولیعهد دوران از چمن سلطانیه روی به آذربایجان گذاشت [و] حضرت ولیعهد ظفر فرجام در اواسط شهر صیام با کمال شوکت و احتشام و ازدحامی ما لا کلام از بلده خوی حرکت فرمود و در منزل چالدران نزول اجلال نمود. چون منظور نظر آن بود که افتتاح کارها از طرف وان شود، لهذا جمعی از افواج قاهره را به سمت الباق و سلماس مأمور داشت و بلافاصله خبر رسید که جلال الدین محمد پاشای، چاپان اوغلی و سایر پاشایان به طرف توپراق قلعه رفته و حافظ علی پاشا کمر همت به تسخیر قلعه بسته و جلال الدین محمد پاشا سنگری ترتیب داده و در آن نشسته و ابراهیم پاشا به محافظت او در خارج سنگر پیوسته است، بنابر آن نواب ولیعهد دوران جمعیتی را که به سمت وان روان فرموده بود، احضار به رکاب ظفر مآب و عقاب رایات فیروزی آیات را از چالدران در پرواز آورده به عزم الشکر و وارد اواچق شد.

از اتفاقات، معادل سه چهار هزار نفر از اکراد رومی دلوباش و هیطا سکنه وان «۱»

(۱). ملی: «میکنند و آن».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۶۱

[۳۳۰] فرصت [را] غنیمت شمرده و بر سر ایلات خضرلو و تکوری که در توره و حاجی بیک مقام داشتند، ریختند. جماعت تکوری با آنها موافقت نموده قدری گوسفند از ایلات خضرلو غارت کرده روی به راه آوردند. سهراب خان غلام گرجی با فوج سرباز مراغه [ای] و سواره ایشان که از غازیان مأموره به سلماس جدا شده به رکاب والا می‌شتافت، در عرض راه به اکراد وان مقابله یافت. از هنگام ظهر تا وقت غروب جنگ در پیوست و رشته ثبات اکراد از جان‌فشانی ایشان از هم بگسست. ایل تکوری را برگردانیدند و غنایم خضرلو را نیز استرداد کرده بقیه السیف اکراد مخدولاً منکوباً برگردیدند و همچنین فتحعلی خان دولو بیگلر بیگی خوی و محمد زمان خان خالوزاده حضرت ولیعهد خجسته پی که به تاخت وان رفته بودند، در منزل اواچق با غنیمت بسیار و دواب و اغنام بی‌شمار به رکاب ظفر آثار پیوستند و از قراری که خبر رسید، حافظ علی پاشا و جمعیت رومی با کمال اصرار کمر همت به تسخیر

توپراق قلعه بستند و مستحفظین آن‌جا که یکصد نفر خلع بودند، جواب لشکر روم را محوّل به تقریرات مهره‌های آتشین تفنگ نمودند.

چون کار بر ایشان تنگ شد، مسرعی نزد حسن خان فرستادند و پیغاماتی که محرّک عرق نام و ننگ باشد دادند. حسن خان نیز مراتب را به خدمت والا عرض کرد و موکب فیروزی کوکب بلادرنگ از منزل اواچق حرکت نموده روی سعادت به صوب مقصود آورد. در هنگام عبور از قراکلیسیا، موازی دوهزار خانوار از ارامنه را که در آن‌جا توقّف داشتند کوچانیده در دیاوین و محالات متصرفی کارپردازان دولت ابد قرین بنای توقّف گذاشتند.

حضرت ولیعهد دوران از منزل آل عرب صبح روز شنبه یازدهم شهر شوال المکرم حرکت و قرار داد چنین فرمود که آن شب در اردوی حسن خان استراحت نموده روز یکشنبه به مقابله و مقاتله اعدا پردازد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۶۲

ذکر مجادله نواب نایب السلطنه با سرداران سپاه دولت عثمانی و شکست آن خیول شیطانی از تأییدات حضرت سبحانی و بخت بلند اعلیحضرت صاحبقرانی و گردشات آسمانی «۱» و قرار معاهده ثانی

بعد از آن‌که پاشایان دولت عثمانی قرار توقّف نواب اشرف والا را در اردوی حسن خان شنیدند، در تسخیر توپراق قلعه بیشتر مصرّ گردیدند. مستحفظین قلعه باز آدم به اردوی والا- تعیین و مراتب را عرضه داشت رای خورشید قرین نمودند. آتش غضب قیامت لهب زبانه کشید و قرار توقّف یکشنبه را نیز موقوف کرده و حسین خان سردار و حسن خان برادر او را برداشته، با فوجی از غلامان و چند نفر بلد به سمت اردوی رومیان روانه گردید. قریب به سنگر که رسیدند، رومیان جمعیت قلیلی به نظر درآورده و معادل چهارهزار نفر دلوباش منتخب کرده با چهار عرّاده توپ از پناه پشته [ای] که سرکوب بود آمدند و با آن جمعیت قلیل مشغول زدوخورد شدند.

جلال الدّین محمّد پاشای چاپان اوغلی، ابراهیم پاشا را با ده‌هزار نفر به محافظت سنگر گماشت و حافظ علی پاشا را کماکان به محاصره توپراق قلعه گذاشت و خود با سلیم پاشای حاکم بایزید و پنجاه‌هزار نفر از رومیان عنید و توپخانه شدید از سنگر برآمده در صحرایی وسیع چند تیپ ترتیب داده در برابر صفوف سپاه ایرانی جلوه گر شد. چون هنوز جمعیت سرباز و توپخانه سرکار والا در عقب بودند، رومیان به ملاحظات چند در ابتدا سرکوب‌ها و پشته‌هایی که در آن دشت بود تصرّف نمودند. در هر سر پشته و سرکوبی جمعی از قدراندازان زبردست و چند عرّاده توپ گذاشتند و همّت قاصر بر آن گماشتند که بعد از صف آراییی خود از نشیب و مأمورین فراز بر لشکر ظفر طراز عرصه را تنگ آرند- و العیاذ باللّه- نیت بر چشم زخم گمارند.

پس از آن‌که افواج قاهره و توپخانه شاهره «۲» از عقب رسید، حضرت ولیعهد زمان بدون ملاحظه خستگی و تشنگی ایشان که شصت و هفت فرسخ راه پیموده بودند،

(۱). مجلس: «حضرت صاحبقرانی و تأییدات آسمانی».

(۲). ملی: «شاهزاده».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۶۳

در همان لحظه مصمّ جدال شد. چون در تصرّف [۳۳۱] سرکوب و پشته از خیالات خام رومیان آگاه شده بود، نخست لشکر قیامت اثر را حکم به یورش آنها فرمود. از طرفی حسن خان قاجار قزوینی با افواج قاهره خوئی و ایروانی و نخبجوانی، و از سمتی دیگر نجف قلی خان گروس و جعفر قلی خان مرنندی و قاسم خان ترکمان و محمّد رضا خان برادر ابراهیم خان بادکوبه [ای] با

سربازان تبریزی و مردی چون دعا‌های مستجاب بر آن پشته‌ها یورش برده و از گلوله‌های پی‌درپی توپ و خمپاره رومیان روی باز پس نکرده بر فراز پشته رسیدند «۱» و افواج ابواب جمعی حسن خان کمال کوشش و جلا‌دست به عمل آورده توپخانه رومیان را متصرف گردیدند.

چاپان اوغلی چون این نوع جانفشانی از لشکر ایرانی ملاحظه نمود، جمعی دیگر را به امداد اشخاصی که در سرکوب‌ها مشغول جدال بودند پای تهور برگشود. رومیان در فراز پشته مردانگی‌ها کردند و یک دفعه توپخانه خود را پس گرفته بار دیگر از وقوف و جلا‌دست حسن خان به‌طوری که گرفته بودند، سپردند. بالجمله ازین جسارت رومیان حوصله حضرت ولیعهد زمان به سر رسید و نوبت جدال در آن دشت پهناور گردید. قول همایون و تیپ امیر خان خالو را که در برابر تیپ چاپان اوغلی و تیپ سلیم پاشا بود، حکم به یورش داد و سایر تیپ‌های میمنه و میسر و قلب و جناح را کلاً بر سر تیپ‌های رومیان فرستاد.

آن دریا‌های مواج به یک دفعه از جا حرکت و روی به افواج رومی آوردند و رومیان نیز در اول وهله «۲» خیرگی کرده پای ثبات افشردند. در آن یورش لطفعلی [خان] کتول که بر سر توپخانه رومیان تاخته دو نفر توپچی را نیز از پا درانداخته بود، به سبب گلوله [ای] که بر دهانش خورد فی الفور بمرد. بالجمله در آن هنگامه کار از پیکار توپ و تفنگ در گذشت و از آمیزش آن دو سپاه کینه‌خواه نوبت جدال خنجر و شمشیر گشت.

القصة از تفصّلات خداوندگار کارساز و بخت بلند صاحبقران عدو گداز و سعی حضرت ولیعهد جلا‌دست انباز و دلیری دلاوران ظفر طراز، چاپان اوغلی کار را دیگرگون دید و سلامتی تن را خواسته چون بخت وارون خویش برگردید. تا اندرون سنگر در

(۱). ملی: «رمیدند».

(۲). ملی: «وحله».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۶۴

جایی درنگ نمود. سواره بی‌نظام لشکر ظفر اثر در عقب او پای جلا‌دست برگشود. حافظ علی پاشا که در تسخیر توپراق قلعه اصراری داشت، بعد از فرار چاپان اوغلی در عقب او روی به سنگر گذاشت. چون ابراهیم پاشا مستحفظ سنگر بود، نواب ولیعهد زمان تصوّر فرمود که شاید آسیبی به سواره بی‌نظام رسد، لهذا توپخانه و پیاده نظام را علی التّجیل برداشته به امداد سواره بی‌نظام شتافت و ابراهیم پاشا ازین ملاحظه تاب درنگ نیافته روی برتافت.

چاپان اوغلی در سنگر نیز ثبات قدم نورزید و خاک بر فرق عار و ننگ بیخته روانه ارزنة الزّوم گردید. پاشایان دیگر هریک به طرفی گریختند و از عقب هر کدام جمعیتی مأمور گشته خون آن بی‌دینان را با خاک راه آمیختند. نواب ولیعهد مظفر با یک جهان فتح و ظفر وارد سنگر چاپان اوغلی بداختر شد و جمیع توپخانه و قورخانه و بیوتات و خزاین سه اردو به انضمام خیمه و خرگاه و علم و دستگاه و احوال و اثقال «۱» کلاً کسب غازیان غضنفر «۲» شد. «۳» هفتاد هزار جمعیتی که به همراه پاشایان در دعوا بود، بی‌اغراق معادل پنجاه هزار نفر از صدمه غازیان ظفر اثر روی به دیار سقر نمود. بالجمله حضرت والا یک روز به جهت ضبط اموال در سنگر توقّف کرد و روز دیگر به منزل خالباز که بهترین ییلاقات است، روی آورد.

این معنی از تحقیق گذشته و خود رومیان نیز درین مسئله متفق گشته‌اند که هرگاه رای مبارک نواب نایب السلطنه در همین سال و سال قبل تعلّق گرفته بود، به یک عزیمت ولایت ارزنة الزّوم را تصرف می‌نمود. هر قدر امانا و وزراء و امرا اصرار کردند، در جواب فرمود که امروز دولت اسلام منحصر به ایران و روم است و در حقیقت دولت روم سپری است فی مابین قرالات فرنگ و این دولت ابد ملزوم. ستیزه این دولت با دولت علیه عثمانی تیشه برپای خود زدن است و دشمنان را بر سر کار آوردن. همان بهتر که باب صلح زنیم و خصم را با کمال قدرت از خود ممنون کنیم. از همان منزل خالباز حضرت میرزا محمد تقی آشتیانی مستوفی را با احکام

بلیغه نزد [۳۳۲] محمد امین رئوف پاشا گسیل ساخت و بعضی تکالیف در باب قرار کار مصافات کرده خود به اقامت پرداخت.

(۱). ملی:- «و بیوتات و خزاین سه اردو به انضمام خیمه و خرگاه و علم و دستگاه و احمال و اثقال»؛ با استناد به نسخه مجلس.

(۲). مجلس: «غظنفر».

(۳). مجلس: «آمد».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۶۵

محمد امین رئوف پاشا بعد از وصول میرزا محمد تقی عرض نمود که با توقّف موبک اشرف درین سرحدّ، کار موافقت ممتنع است و وقوع مسالمت و قرار کارها در ابتدای بهار به تعیین و کلای طرفین واقع. نوّاب نایب السیّاطنه تدبیر او را پسندیده میرزا محمد تقی را احضار فرموده به جانب تبریز راجع گردید. مژده این فتح نمایان در هشتم شهر ذی حجه الحرام در چمن سلطانیه به عرض داور دوران رسید و حضرت والا مورد تفقّدات گوناگون گردید. حسن خان قاجار قزوینی شیروژن ملقب به سار و اصلان شد و هریک از جانفشانان به علاوه لقب ارجمند خانی از اعطاء خلایع فاخره قرین افتخاری بی پایان آمد. تاریخ این فتوحات نمایان از کلک مؤلف مدحت ارکان تراوید و به جهت یادگار درین نامه فصاحت شعار ثبت گردید.

ل مؤلفه:

عبّاس شاه غازی شد سوی روم و آمداز طالع شهنشاه آن مرزوبوم مفتوح

شهباز دولت آورد از طالع شهنشاه آباد صعوه مغلوب ویران بوم مفتوح

کی باشد ای خداوند کز فرّ یاری بخت هم بوم هند مغلوب هم شام روم مفتوح

صد رسم تازه آورد تا کرد خصم مغلوب وان مرز بی نهایت از آن رسوم مفتوح

شد فتح هرچه باره زان جیش بی شماره یا کرده حصن گردون جیش نجوم مفتوح

بر منبر مدن شد هر عالمی سخن سنج بر چهر هرچه نادان باب علوم مفتوح

تاریخ فتح از عقل شد خاوری طلبکار گفتا ز شاه عبّاس ابواب روم مفتوح

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۶۶

ذکر تعیین نوّاب شاهزادگان به خرابی ساحات بغداد و شهرزور و حرکت موبک اعلی به جانب عراق و وقایع بلای و باو غیره تا هنگام ورود خسرو آفاق به دار الخلافه جاوید میثاق

بعد از وصول مژده فتوحات حضرت ولیعهد مظفر رای همایون صاحبقران ظفر پرور بر آن «۱» مقرّر شد که چون هنگام گزک و فرصت است، عقاب رایات ظفر آیات به عزم استخلاص ولایت بغداد بال فیروزی فال گشاید، شاید به این وسیله سعادت زیارت مشاهد مطهره عتبات عالیات نیز رخ نماید، لهذا در منقلای موبک فیروز، اولّا نوّاب محمّد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم را با سواره و پیاده ابواب جمعی آن حدود و ده عراده توپ البرزکوب به صوب بغداد نامزد نمود و امیر کبیر محمّد قاسم خان قوانلوی قاجار را با قادراندازان «۲» استرآبادی و هزار جریبی به التزام رکاب معزّی الیه روان فرمود. پس از آن نوّاب عبد الله میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه را به انضمام سواران خمسه [ای] و پیادگان استرآبادی «۳» و سمنانی و دامغانی به تسخیر ولایت شهرزور مأمور ساخت و مطلب خان و ذو الفقار خان دامغانی را نیز با دستجات مأموره در رکاب حضرت معزّی الیه به سربازی درانداخت و از امراء با اعتبار فضل علی خان قوانلوی قاجار و امان الله خان والی کردستان هریک با سواره خویش مأمور و میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی، که خدمت لشکرنویسی نیز داشت، به جهت رسانیدن مواجب و علوفه سپاه منصور از

مأموریت مسرور شد. این جمعیت موفور در بیست و دویم شهر ذی قعدة الحرام از چمن سلطانیته روانه و ظهور این مراتب حرکت موکب اقدس را نیز بهانه آمد. در روز چهارشنبه سیم شهر ذی حجة الحرام از چمن مزبور حرکت دست داد و عید اضحی را در چمن بیجین من محالّ اسفندآباد به سر برده روی سعادت به چمن پارسیج نهاد. مژده فتوحات دراری بحار خلافت در آن سرزمین به گوش هوش صاحبقران بی‌قرین رسید و صورت ماجرا از کلک دبیران ایشان به این سیاق

(۱). ملی:- «پرور بر آن».

(۲). تیرانداز و کمانداری که تیر او خطا نکند. (معین، ذیل قادرانداز).

(۳). مجلس:- «استرآبادی».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۶۷

محّر گردید که: نواب محمد حسین میرزا ولایات مندلیج و جستان «۱» و بدرائی «۲» و زرباطیه «۳» را از طالع فیروز خسروی مسخر و به خیال عزیمت بغداد در منزل بعقوبه ماوی و مقر دارد و داود پاشای وزیر بغداد، جناب سید عبد الله شبّر را «۴» به شفاعت برانگیخته و عبد الله میرزا نیز در سامان شهرزور و ایل بابان تا توانسته [۳۳۳] خون‌ها ریخته است.

از آن‌جا که همواره نیش با نوش توام و ماتم و سور باهم است پس از دو روز اخبار متواتره رسید که بلای وبایی عظیم در اردوی نواب شاهزادگان لازم التکریم افتاده و هردو اردو را متفرّق کرده است و هرکسی به دیاری و هر تنی به مرغزاری روی آورده و مطلب خان سرکرده دسته دامغانی نیز ازین بلا جان داده. بالجمله این بلا نیز در اردوی همایون سرایت کرد و بر سیل استمرار هر روز جمعی را به معرض تلف درآورد. احدی را جرأت این عرض نبود تا این که مفخر السادات میرزا محمد حسین اصفهانی حکیم باشی زبان به عرض این مراتب گشود. چون یکی من جمله تدبیرات، از جمعیت دور بودن و در متنزهات و ویلاقات آسودن است، لهذا صاحبقران اعظم به مفاد «عرفت الله بفسخ العزائم» عزیمت بغداد را موقوف داشت و لشکر ظفر اثر را مرخص اوطان نموده با معدودی از خواص محارم در باغات خارج شهر همدان و دامنه کوه الوند چند روزی بار اقامت گذاشت. از اتفاقات، این بلا در آن ولا نیز سرایت کرد و چند نفر از خاصان حضرت را عقاب مرگ به چنگال وبا اسیر آورد.

جعفر قلی خان نوایی قوریساوول باشی و دوستعلی خان بسطامی معیر الممالک و میرزا مقیم مستوفی ساروی مازندرانی، تصدّق فرق فرقدسا شدند و این بنده مدحت گزار نیز نیم شبی گرفتار این رنج جان‌گزا آمد. چون بلای وبا از قرار تجربه سه مرتبه است و این بنده به مرتبه اولین که عبارت از خفگی قلب و پیچش سر باشد گرفتار گشتم، لهذا از استعمال آب سیر و تریاک از مرض موت درگذشتم. خلاصه موکب اعلی از دامنه الوند نیز نهضت آرا و روزی چند که عبارت از ایام عاشوراست، و در قصبه نهاوند بهشت

(۱). امروزه جصان خوانند در جنوب غربی بدره در خاک عراق امروزی قرار دارد.

(۲). امروزه بدره خوانند در جنوب غربی زرباطیه.

(۳). زرباطیه در شمال غربی مهران در خاک عراق امروزی.

(۴). ملی: «شیراز».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۶۸

مانند اقامت آرا گردید. اگرچه وجود مسعودش را به سبب هواخوردگی «۱» عارضه [ای] رسید، ولی - الحمد لله و المنة - از یاری حضرت خالق و سعی اطبای حاذق، آن ذات کامل الصفات آسیبی ندید. امیر معظم اللهیار خان دولوی قاجار که از قرار نگارش به سرداری سپاه ظفر همراه از چمن سلطانیته به سامان آذربایجان شتافت، بعد از شکست «۲» چپان اوغلی به تبریز رسیده و از همانجا با

جمعیت ابواب جمعی برگزیده در بلده نهاوند از شرف بساطبوسی اعتباری کامل یافت.

تقریباً در این سال در ولایات آذربایجان و عراق و فارس و غیر آن معادل یکصد هزار نفس از بلای وبا جان دادند و بار اقامت در صحرای عدم گشادند. خلاصه بعد از تعزیه‌داری جناب خامس آل عبا- علیه التّحیّه و الثّنا- چند روزی نیز در دار السّیرور بروجرد به عیش و نشاط به سر شد [و] نواب محمّد تقی میرزا از پیشکش‌های گوناگون به شاهنشاه عدالت مقرون و تعارفات از حد افزون با امنای دولت همایون خدمت گزار و چاکر پرور آمد.

بعد از آن که از شدت این بلا- در دار الخلافه طهران «۳» و عرض راه اطمینانی دست داد، موکب فیروز به عزیمت رجعت به مقرّ خلافت روی نهاد. دو «۴» روزی در روضه مطهره معصومه قم به زیارت سر شد و روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و سی و هشت، عرصه دار الخلافه از یمن ورود شهریار مظفر جنت سیر و سپهر اثر آمد.

ذکر وقوع واقعات در دار الخلافه اعم از خبر فتوحات آذربایجان و صفحات ترکمان و وصول نواب شاهزادگان و غیر آن و سایر وقایع زمان جنت سبز سپهر خضرا

از جمله اخبار سارّه که در دار الخلافه طهران به عرض خسرو صاحبقران رسید،

(۱). مجلس: «فی الجمله».

(۲). مجلس: «شکست».

(۳). مجلس: «طهران».

(۴). مجلس: «و».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۶۹

یکی آن که در ایام غیبت ولیعهد دوران، متمرّدین ولایت وان به مرافقت اکراد بدنژاد علی الغفله بر سر سلماس ریختند و پس از غارت بی کران خون جمعی بی گناه را با خاک راه آمیختند.

نواب ولیعهد دوران بعد از مراجعت به دار السلطنه تبریز، یوسف خان گرجی را با دسته بهادران و فوج روسیه نو مسلمان به دفع آنها گماشت و پس از حرکت یوسف خان از سلماس، عثمان بیگ هرتوشی و نصیر خان بیگ، ولد مصطفی خان حکاری [۳۳۴] که با پدر رفتاری برخلاف آداب فرزندی و بردباری داشت، با سه هزار نفر از اکراد آن حدود روی به مقابله یوسف خان گذاشت.

از بخت فیروز خسروی شکست کامل به طایفه اکراد رسید و عثمان بیگ و نصیر خان بیگ هریک روانه دیار ادبار گردید. یوسف خان بعد ازین فتح نمایان به عزم تسخیر قلعه باشقلان رایت برافراخت و از ابتدا برجی را که در برابر قلعه برفراز پشته و از قادراندازان اکراد مشحون گشته بود، به فاصله دو ساعت مسخّر ساخت. قلعه باشقلان نیز به سهولت به دست آمد و مستحفظین قلعه و برج کلا عرصه شمشیر مجاهدان حق پرست شدند. یوسف خان، ابراهیم خان حاکم باشقلان را مصحوب «۱» عسکر خان افشار ارومی به دربار ولیعهد نامدار فرستاد و تفرقه ایلات را از هر طرف جمع آوری کرده در امکنه قدیم منزل داد. مصطفی خان حاکم حکاری که خود را از اولاد خلفای بنی عباس می‌داند، با هزار گونه امیدواری به تبریز آمد و ساغر آمالش از باده تفویض حکومت آن ولایت لبریز شد. در ازاء این موهبت عظمی، یک نفر صبیّه خود را نامزد حرم محترم نواب محمّد میرزا ولیعهد ثانی نموده با اوضاعی شایان به دربار ولیعهد دوران فرستاد و از ظهور قبول این منظور رایت مباحات برافراخت. بعد از مراجعت او، نصیر خان بیگ پسرش از دیار فانی رخت بر بست و مصطفی خان فارغ از مخالفت پسر نادان بر مسند حکومت حکاری برنشست.

یوسف خان دویست نفر از فوج بهادران را به محافظت قلعه باشقلان گماشت و خود راه «۲» دار السلطنه تبریز برداشت. نواب ولیعهد

دوران، ایالت ولایت خوی و سرداری

(۱). همراه، به همراهی، به مصاحبت.

(۲). مَلّی: «راه راه».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۷۰

آن حدود را به امیر خان دولوی قاجار محوّل نموده اختیار قلعه باشقلان و حکاری و کردستان را به عهده او مفوّض فرمود. بالجمله در همین سال جناب میرزا عیسی فراهانی ملقب به میرزا بزرگ قائم مقام صدارت عظمی، که از التزام موکب ولیعهدی دور، و در دار السلطنه «۱» تبریز مشغول انتظام امور بود، از بلای وبای عام در گذشت و آن منصب جلیل برحسب [امر] خسرو نبیل به جناب میرزا ابو القاسم ولد ارشد او محوّل گشت.

منصب وزارت حضرت ولیعهدی به حاجی میرزا موسی خان، ولد دیگر او محوّل شد و نعلش آن مرحوم با احترامی تمام روانه ارض فیض محلّ گردید.

تاریخ وفات او از کلک مولف انشاد و درین روزنامه چه ثبت افتاد.

لمولفه:

افغان که رفت پاک وزیری ز روزگار عیسی دم و خجسته قدم پیر و رهنمای

عیسی به نام و شد به لقب میرزا بزرگ قائم مقام صدر به باب جهان گشای

فرخ وزیر راد ولیعهد ملک گیر عباس شاه پور شهنشاه پاک رای

زینده رخت و نیک پی و شاد و دلپسند فرخنده بخت و پاک و دل و راد و پارسای

بس پاکدل ز کثرت فکر خوشی طلب بس نکته دان ز همت رای طرب فزای

از صلب شاه مرز عرب آن که ذات اودر انتظام شرع سزاوار مرحبای

جم را خلاص کردی از دام اهرمن بهمن برون نمودی از کام ازدهای

(۱). مَلّی: «السلطنه».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۷۱ گشتم جهان تمام و ندیدم چو او کسی از ابتدا گرفته گذشتم ز انتهای

افتاد در وبا و بمرد آن جلیل مردو ز مردنش غمین همه یاران و اقبای

عالم نهاد ورست ازین بی دوام دهرمینو گزید و رفت ازین ناپسند جای

بگذر دلا ز ذکر عزای چنین بزرگ این قصّه غصّه پرور و این نکته غم فزای

تاریخ فوت او را بنوشت خاوری قائم مقام ملک بین کشته از وبای بالجمله خبر دیگر که در دار الخلافه جاوید سیر به عرض دارای

«۱» داد گر رسید این که: در اوایل شهر ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و سی و هشت، موازی دوهزار نفر از جماعت ترکمانان تکه

«۲» ساکن مرو، به سالاری مراد سردار و تحریک والی خوارزم و اغوای خوانین اکراد چمشگزک حول وحوش ارض اقدس را

تاختند و اسیر و مال فراوان گرفته به مراجعت پرداختند. نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا فرصت جمع آوری لشکر نیافت، لاجرم

با هفصد نفر از سواره «۳» مروزی و غلامان جلادت نشان در عقب آن طایفه شتافت [۳۳۵] [و] در چهار فرسخی ارض اقدس به آن

جماعت رسید. «۴» مراد سردار تکه جسارت ورزیده و خود را بر پشته [ای] کشیده در برابر سرکار شاهزاده به مدافعه کوشید.

حضرت اشرف بی باکانه مانند شیر ژیان بر آن قوم روباه سان «۵» حمله آور شده و به اندک کوششی از اقبال بی زوال خسروی، بنیاد

قرار ایشان را زیروزیر کرد. اسرا و اموال را کلاً ریختند و توسن فرار برانگیختند. حضرت والا به نفس نفیس از عقب ایشان تاخت و معادل سیصد نیزه سر و یکصد و پنجاه نفر اسیر از آن قوم بداختر گرفته به مراجعت ارض اقدس پرداخت. جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب نیز

(۱). مجلس:- «دارای».

(۲). ملی: «یکه».

(۳). مجلس: «هفتصد سواره».

(۴). ملی: «و».

(۵). ملی: «روباسان».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۷۲

در اواسط شهر ربیع الاول به اتفاق صید محمد خان جلایر حاکم کلات شرفیاب آستان کیوان پاسبان شد و حضرت شیخ المله و الدین، شیخ موسی نجفی هم به شفاعت وزیر بغداد استدعای استرداد ولایت مندلیج و دیگر بلاد، وارد دربار معدلت ارکان آمد. نواب حسین علی میرزای، فرمانفرمای مملکت فارس در روز سه‌شنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول از شرف تقبیل سده سینه اعلی مفتخر گشت. حضرت شجاع السلطنه نیز در پنجم شهر رجب المرجب وارد دار الخلافه [شد] و چون خوانین خراسان حضرتش را به داعیه خودسری نسبت داده بودند، بالطوع و الرغبه از مرزبانی آن ملک درگذشت. خلاصه چون مدت هفت سال بود که نواب شاهزاده محمّد ولی میرزا بعد از عزل از «۱» والی گری خراسان در دار الخلافه طهران اوقات شریف را صرف می‌نمود و به سبب برخی رفتارهای ناهنجار که با اهالی محله آبهنه «۲» طهران که محل سکناى او بود به عمل آورد و درین مدت مدید «۳» مغضوباً در دار الخلافه طهران به سر می‌برد، لهذا درین سال فرخ فال به توسیط نواب ظلّ السلطان علی شاه خجسته خصال او را از گوشه بی‌اختیاری برآورده به صاحب اختیاری دار العباد یزد سرافراز فرمود. محمد زمان خان، خلف حاجی محمد حسین خان صدر اعظم حاکم سابق یزد بعد از زیارت بیت الله الحرام به دربار فلک احتشام شتافت و از منصب نیابت استیفای ممالک که با برادرش عبد الله خان امین الدوله بود، اعتباری زیاده از حوصله اوهام یافت.

(۱). ملی:- «از».

(۲). مجلس: «آبهنه».

(۳). ملی: «پدید».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۷۳

بخش ۱۰

بهاریه سال فرخ مآل قوی ثیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و سی و هشت هجری و مأموریت میرزا محمد علی آشتیانی به ولایت ارزنة الزوم و تفویض امور بابان به ولیعهد دوران

جلوه آرای قله البرز مثال سپهر، اعنی دارای جبل آرای مهر درین سال میمون مآل خجسته چهار بعد از انقضای نه ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز مبارکه جمعه بیست و هشتم شهر رجب المرجب سنه یک هزار و دویست و سی و هشت هجری مطابق قوی ثیل ترکی از هامون حوت به قله جبل حمل میل نمود و نوباوه سرو آزاد قلعه سرحد ولایت گلشن را که به عدوان در تصرف والی بهمن

بود، از فرّ حشمت خسرو بهار گشود.

شهبازگان قوای نامیه هریک در حدی از مملکت خراسان چمن فرمانروا گشتند و برخی نیز مایل گشت کوه و دشت گشته از والی گری ولایت گلشن در گذشتند. خسرو گل بر قله البرز مثال گلبن قرار یافت و از چهر تابناکش انوار آتش طور بر ساحات گلزار و مرغزار تافت. شیخ عمامه دار شکوفه تکالیف والی چمن را از دارای بهار شنید و از دار الخلافه گلشن برگردید و وقایع نگار عندلیب به حمل خزاین ارض فیض فرض چمن به مخزن روضه مطهره گلزار رخت کشید. سفیران باد نوروزی به ذهاب و ایاب پای گشادند و صدراعظم ابر آذار «۱» را بعد از نظم ممالک گلزار به چمن دیگر جای دادند [و] عهد موافقت دارای بهار و سلطان مرغزار به وکالت قائم مقام ابر آذار و سفارت صرصر نجیب

(۱). ملی و مجلس: «آذار».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۷۴

شعار به هم بسته شد و زمام اختیار شهرزور چمن به کف کفایت باد نوروزی، که نایب سلطان بهار است، پیوسته آمد. معتمدین شمال و صبا به نیابت دارای بهار به طوف کعبه گلزار شتافتند و صحن دیوان خانه سلطنت و [۳۳۶] بزم ایوان خلافت به جهت جلوس میمنت مانوس شاهنشاه معدلت آیت آرایشی تازه یافتند.

بعد از انقضای بزم نوروزی چند روزی به «۱» بهجت و عشرت اندوزی به سر شد و دارای کشور را نوبت اهتمام در نظم مهمام بحر و بر. از قرار تحریر و عرض حضرت ولیعهد دوران، سلطان محمود خان خداوندگار مرزوبوم روم، محمد امین رثوف پاشای سرعسکر ارزنة الزوم را در باب کار مصالحت با این دولت ابد ملزوم، وکیل ساخت و مشار الیه نیز در خدمت حضرت ولیعهدی به عرض مراتب معلومه پرداخت. شاهنشاه فیروزی لوا هم، نایب خلافت عظمی را به اتمام این مهم وکیل فرمود و معزی الیه نیز میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را به ولایت ارزنة الزوم گسیل نمود. بعد از ملاقات طرفین با یکدیگر، گفتگویی صادقانه کردند و دو وثیقه ترکی و فارسی مشعر بر فصول چند نوشته به هم سپردند. «۲»

چون کار موافقت و مسالمت دولتین علّیتین در همین سال به وساطت جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام و نجیب افندی سفیر آن دولت با احتشام انجام یافت، لهذا بنده مؤلف از تحریر وثیقه مزبور عجاله روی برتافت. به خواست خدا صورت عهدنامه مبارکه در محلّ خود ایراد و خوانندگان را از ملاحظه آن قرار کار مواحدت دولتین خداداد مستفاد خواهد شد و هم درین سال خدمات سرحدیه ولایت بابان به عهده کارپردازان حضرت ولیعهد دوران مقرر شد و از اهتمامات ایشان، عبد الله پاشا از حکومت شهرزور معزول و محمود پاشا والی گشته، عامل شغل و عمل معتبر گردید.

ابراهیم خان بادکوبی با سربازان تبریز و مراغه به آن طرف شتافت و تا کرکوک و موصل رفته و پیشکشها گرفته قلعه کوی را مسخر ساخت.

(۱). مجلس: «به».

(۲). مجلس: «می بردند».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۷۵

ذکر تصرف داود پاشای وزیر بغداد در قصبه مندلیج و مأموریت نواب محمد حسین میرزا حشمت الدوله به استرداد قلعه مزبور از گماشتگان آن وزیر گنج و پشیمانی داود پاشا و مراجعت شیخ موسی و مأموریت وقایع نگار به آن ولا

بعد از آن که داود پاشا جناب شیخ موسی نجفی را به استدعای عفو زلّت و استرداد قلعه مندلیج به دربار عالم مدار برانگیخت، به تصوّر این که با وجود توقّف جناب شیخ در دار الخلافه اکنون تصرّف در مندلیج منافی رای امنای دولت قاهره نیست، رشته انقیاد را بگسیخت. مصرف افندی نام معتمدی از خود را با حشری انبوه مأمور کرد و مشار الیه قلعه مزبوره را به شرارت اشرا از آنجا مفتوح آورد و ایمانی خان حاکم فراهان که مستحفظ قلعه بود، راه فرار برداشت و محمّد علی خان کلهر به سبب ثبات قدم دستگیر گشته روی به دار السلام بغداد گذاشت. بعد از عرض مراتب مزبوره به دارای جهاندار آتش غضب قیامت لهب زبانه کشید و نواب حشمت الدوله مجدداً به استرداد قلعه مزبوره مأمور گردید خسرو خان غلام گرجی خاصه، که از توادزادگان ولایت تفلیس و از اسرای سال سرداری ایشپخدر سردار مملکت قفقاز است، با جانبازان بختیاری از درگاه آسمان جاه شهریاری امداد او را نامزد شد. قبل از ورود خسرو خان، از طالع فیروز خسرو دوران، قلعه مزبور به تصرف امیرزاده آسمان مسند آمد.

تبیین این مقال آن که، نواب امیرزاده بعد از زیارت احکام علیه با معادل پنج هزار سوار جزّار و پنج عَزاده توپ آتشبار از دار الدوله کرمانشاهان حرکت نمود و در همان روز ورود از یورش جنود مسعود کلهر و زنگنه و صاعقه باری توپ دوزخ روزنه، قلعه [ای] به آن استحکام را از فرّ طالع شاهنشاه فیروزی غلام در ظرف سه ساعت و نیم گشود. تیغ هندی میلاد و خنجر مصری نهاد، بر جان اشرا بغداد نهاد و قریب هشتصد نفر از آن فرقه را در درکات نیران جای داد. صورت این فتح نمایان در اواخر شهر شوال المکرم به عرض شاهنشاه معظّم رسید. خسرو خان غلام گرجی مأمور به توقّف [در] مندلیج گشته

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۷۶

نواب «۱» [۳۳۷] حشمت الدوله محمّد حسین میرزا به دار الدوله کرمانشاهان برگردید. لقب حشمت الدوله، در آن اوقات یافت و از اعطای شمشیر مجوهر به وادی مباهات شتافت.

داود پاشای وزیر ازین سوء تدبیر پشیمان شد و معتمدی را با عریضه به دربار علیه فرستاده به معاذیر ناموَجّه رطب اللسان آمد. جناب شیخ موسی شفاعت او را زبان به ضراعت بگشود. شاهنشاه مروّت آیت از فرط رعایت جانب شرع مطهر معاذیر داود را قبول فرمود و شروطی چند با جناب شیخ به میان آورد و صورت شروط را در فرمانی، که به افتخار داود پاشا شرف صدور یافت، حکم به تحریر کرد:

اول آن که، از خانقین عرب و عجم الی بغداد در سر جسر و شریعه امام اعظم، مراسم باج خواهی از زوّار عجم موقوف گردد. دوم آن که، خزانه نجف اشرف را که در فتنه جماعت و هابی به ارض فیض فرض کاظمین - علیهما السّلام - آورده اند، باز به اطلاع معتمدین عتبات عالیات و معتمدی معتبر از جانب این دولت جاوید سمات برگردانند و طومار ممهوره به دربار معدلت سمات ارسال دارند تا مستوفیان دیوان اعلی در دفاتر معلّی ثبت آرند.

سیم آن که، در نجف اشرف و کربلای معلّی و کاظمین - علیهما السّلام - حکام خوش رفتار بر گمارند و به توقیر و احترام علمای شیعه از عرب و عجم و رفتار با زوّار آن روضات ارم توام همت مصروف دارند و دعاوی «۲» شرعی اهالی عجم به مجتهدین شیعه رجوع نمایند و از عهده این مهمّات حسب الواقع بر آید.

چهارم آن که، علی العجالة مبلغ پنج هزار تومان زر مسکوک به شکرانه این حسن سلوک به دربار معدلت کیش ارسال دارد و همه ساله نیز همت بر انجام این خدمت گمارد.

بالجمله حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار به انجام این خدمات به اتفاق جناب شیخ موسی مأمور شد و مقرر گردید که بعد از آن که داود پاشا فقرات مفصّله را قبول کرد، وثیقه معتبری نوشته ممهور به مهر علمای اعلام و اشراف و اعیان دار السّلام به حضرت وقایع نگار سپارد و گماشتگان نواب حشمت الدوله محمّد حسین میرزا به

(۱). ملی: - «نواب».

(۲). ملی: «دعای».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۷۷

تخلیه مندلیج پردازند و به معتمدین وزیر تسلیم سازند.

بعد از ورود وقایع نگار به آن دیار، وزیر مزبور مخالفت آن احکام علیه را در قوه قدرت ندید و جمیع شروط را ممضی داشته معتمدی از خود به اتفاق حضرت وقایع نگار و «۱» پیشکشی سزاوار به دربار کیوانمدار گماشته مشار الیه را مقضی المرام راجع گردانید.

ذکر تغییر و تبدیل ولات «۲» خراسان و قزوین و بسطام و تعیین خدمت پاسبان باشی گری و سایر امور ایام

خوانین مملکت خراسان چون ملا حظّه نمودند که نواب شجاع السیلمنه حسن علی میرزا را حریف شمشیر و تدبیر نیستند، لهذا تدبیرات اندیشیده از قراری که ذکر شد نواب معزی الیه را در حضرت خلافت - العیاذ بالله - به داعیه خودسری نسبت دادند و گاه‌وبی‌گاه به وساطت معتمدین خود گنجینه این ترهات را سر می‌گشادند. «۳» اگرچه دارای عاقبت‌نگر را علت این ترهات معلوم بود و اعتنایی به این مزخرفات نمی‌فرمود، ولیکن نواب شاهزاده به محض اطلاع ازین اوضاع مصلحت خود را در استعفا دید و در حضرت سلطنت به دقت تمام و رقت ما لا کلام مستدعی ترک ایالت گردید. صاحبقران اعظم منظور او را از کمال فراست دریافت نمود و چون نواب علی نقی میرزا صاحب اختیار دار السیلمنه قزوین داوطلب این خدمت شده بود، لهذا منصب «۴» والی گری مملکت خراسان را به او مفوض فرمود. مشار الیه لقب «۵» حجه السلطانی یافت و در غزه شهر رمضان المبارک به پیشکاری جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و وزارت حضرت میرزا ابو القاسم اصفهانی مستوفی به صوب خراسان شتافت. اختیار ولایت بسطام نیز به نواب شاهزاده الله‌یردی میرزا رسید و به همراهی نواب حجه [۳۳۸] السلطان روانه آن سامان گردید.

(۱). ملی: - «و».

(۲). ملی «ولایت».

(۳). ملی: «سر می‌گشایند».

(۴). مجلس: - «منصب».

(۵). ملی: «گفت».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۷۸

چون صاحبقران اعظم معامله ایالت مملکت خراسان را به جهات چند عاریه فهمید، لهذا نواب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل و سرکشیکچی باشی درگاه نبیل را که برادر صلیبی و بطنی نواب حجه السلطان است، به عاریه مأمور به ایالت قزوین گردانید تا خدمات درب سرای همایون معطل نماند. میرزا اسد الله نوری وزیر عسکر به لقب ارجمند پاسبان باشی سرافراز شد و از تفویض خدمت کشیک سرای همایون در غیبت موکب ایلخانی بین الاقران قرین اعتبار و اعزاز آمد. چون مشاغل او در امورات عسکر زیاد بود، لهذا برحسب امر اعلی مستوفی الثانی میرزا هدایت الله ولد مشار الیه به نیابت پدر به انجام این خدمت اقدام نمود. به نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس اذن مراجعت داده شد و نواب شجاع السلطنه به رفاقت معزی الیه و به جهت معالجه سوء مزاج، روی ساعات به دار السیلمنه اصفهان نهاده چندی در آن دیار بهجت آثار به عیش و نشاط و صحبت ارباب انبساط به سر برده باز برحسب احضار در هفدهم شهر ذی قعده الحرام روی ارادت به کعبه آمال آورد.

ذکر ترک عزیمت سفر درین سال خجسته فَرّ و وقایع واقعه در دار الخلافه جاوید اثر و زیارت [حضرت] معصومه (ع)

چون درین سال در اطراف ممالک محروسه سلطانی کاری که موجب حرکت ریایات ظفر مبانی باشد، نبود، لهذا صاحبقران اعظم «۱» ترک عزیمت سفر کرده اوقات همایون را صرف صید و شکار در بیلاقیات شمران و قرب جوار می‌فرمود. چون شعبه [ای] از جبل مرتفع مطوّل البرز در شمال دار الخلافه طهران به دو فرسنگی واقع و بلوک شمران در دامنه آن جبل مرتفع است، لهذا شاهنشاه آگاه را در هنگام توقف بیلاقیات شمران خیال صعود بر فراز قله «۲» آن کوه باشکوه، خورشیدوار از گریبان خاطر انورش سر برزد و فَرّاشان با فَرّ و شان دو روز قبل از حرکت حضرت صاحبقران خیمه و

(۱). مجلس: «معظم».

(۲). ملی: «قلعه».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۷۹

خرگاه سپهر ارکان را در آن جا برده، سپهری دیگر برفراز آن کوه سپهر اثر برپا کردند و مباشرین کارخانجات سلطنت انواع مأكولات از اطعمه و اشربه و فواکه و غیره به قدر گنجایش چند روزه برده سفره عام در آن کوه سیمرخ مقام گسترده. شهریار با احتشام در اوایل شهر ذی قعدة الحرام در روزی سعادت فرجام سوار بر باره صرصر تک کوه مقام و با جمعی از ملک‌زادگان و خاصان با احترام، عازم آن قله کوه فلک‌فرجام شدند. از قراری که خود از لفظ گوهریار شاهنشاه تاجدار شنیدم، از هنگام حرکت اعلی از قصر کاوس امامزاده قاسم تا وصول برفراز کوه، مدت چهار ساعت تمام توسنان باد پاره سپار از گام بدند. برفراز آن کوه چشمه‌ای است که در شدت گرمای تابستان آبی که از آن چشمه می‌تراود، بی‌امتداد زمانی منجمد می‌گردد و قرن‌های نامعدود است که کوه کوه یخ در قله آن کوه بر سر هم ریخته و آب سیال و صخره صمّا باهم آمیخته است.

رودخانه کرج که از سمت غربی دار الخلافه به بلوک شهریار جاری و رودخانه جاجرود که از طرف شرقی به بلوک ورامین ساری است، چشمه هردو یکی [است] و در همان مکان واقع بی‌شکی است. هوایش در ایام تابستان به مرتبه [ای] سرد است که زیست بی‌آتش ممکن نیست. آیا سورت سرمای زمستان چیست؟

خلاصه شب‌ها برفراز آن کوه آتشبازان زبردست به حکم حکمران هر بلند و پست سحرپرداز و شعبده‌باز بودند و اهالی دار الخلافه، انوار آتش موسی را در آن کوه طورآسا مشاهده می‌نمودند. مهدی قلی خان دولوی قاجار از شدت سرما از پای تا سر منجمد گردید و جناب جالینوس انتساب میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصّه از پیمودن آتش سیال آن انجماد را رفع گردانید. مؤلف قطعه غزلی در آن اوقات انشاد و برفراز قله آن کوه به خاکپای همایون فرستاد. موازی یک قطعه کبک دری زنده [۳۳۹] که از طیور آن جبل ارزنده است، به انعام این بنده مقرر شد و از ظهور «۱» این عاطفت عظمی بر امثال و اقراں مفتخر آمد و هی هده. لمؤلفه:

ساحت قله البرز که شه جسته مکان عرصه طور و در آن نور خدا گشته عیان

(۱). مجلس: «طیور».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۸۰ بندگان در طلب نور تجلی چو کلیم ربّ ارنی همه را ذکر لب و ورد زبان

همگی ما صدق آیه فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ «۱» همگی ما حصل پایه پور عمران

زان تجلی شد اگر سینه سینا روشن‌زین تجلی شده روشن همه تن کون و مکان

زان تجلی شد اگر جسم جهانی بی‌روح زین تجلی شده ساری به تن مرده روان
 ز آن تجلی شد اگر موسی عمران مدهوش این تجلی سبب قوت هوش است و توان
 هر طرف آتشی افروخته از امر ملک که همی گویی از آتش موسی است نشان
 کوه طور آمد و هم وادی ایمن الحقایق این نور حق و آتش موسی برهان
 خاوری کحل بصر خواه از آن سنگ که یافت شرف از نور حق و دیده فروز است چنان

ذکر احوال و اوضاع جناب حاجی محمد حسین خان صدراعظم و موجبات رحلت او ازین سرای وحشت توام و غیره

جناب حاجی مزبور از جمله کدخدا و کدخدازادگان معتبر دار السیاطنه اصفهان و به سبب وفور فراست و کیاست در امور معاملات و دادوستد با مباشرین و رعای و جلب منافع و مداخل از جمیع امورات، بسیار ماهر و نکته‌دان بود، از فرط کیاست

(۱). سوره طه، آیه ۱۲.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۸۱

متدرجا از مرتبه اولین، پایه پایه ترقی کرده تا بالاخره به منصب ارجمند ایالت دار السیاطنه اصفهان برقرار گردید و چندی پس از آن عمل به دربار دولت ابد مدت شتافته به شرف منصب رفیع صاحب دیوانی و مستوفی الممالک رسید و از آن مرتبه ترقی کرده بعد از وفات جناب میرزا محمد شفیع - رحمه الله علیه - صدراعظم شد و دربارش مرجع اهل عالم آمد.

جناب عبد الله خان ولد اسن [و] ارشد خود را که در اصفهان بیگلر بیگی آن سامان بود، به دار الخلافه آورد و او را در دیوان اعلی مستوفی الممالک کرد. با وجود کثرت مشاغل در دربار دولت، باز به سبب وفور مداخل دست از ایالت اصفهان برنداشت و سالی یک دفعه چند ماهی به آن سامان رفته قرار در کارها می گذاشت.

ولدش عبد الله خان امین الدوله خیالی در خاطر پخت که ولد خود میرزا علی محمد خان را به جای خویش در اصفهان بیگلر بیگی سازد و بدون مداخله پدر عالی مقدار به جلب منافع آن ولایت پردازد جناب والد بزرگوارش به این معنی راضی نبود و او را منع می نمود. بالاخره حضرت عبد الله خان، حدیث احترام ابوت و بنوت را فراموش کرد و به توسیط محارم بیرون و اندرون و تقبل پیشکش و خدمت فراوان، حضرت صاحبقرانی را به این معنی راضی آورد. صدر معزی الیه بعد از اطلاع ازین داستان چاره دفع این واقعه را نداشت، لهذا از فرط غم و اندوه فراوان مریض گشته تن به بستر ناتوانی گذاشت.

[مصر]ع:

از قضا سرکنگین صفرا فزود

و علت مزمن یرقان قبل از سابع رخ نمود. جناب عبد الله خان بدون اطلاع پدر فرمان ایالت اصفهان را به جهت سپر «۱» حاصل کرد و روزی پسر را با خلعت ایالت فرمان حکومت بر سر زد و بدون اخبار به محضر پدر حاضر آورد. از اتفاقات در همان حالت مؤلف این رساله به جهت عیادت جناب صدارت در آن محفل رسیدم و اوضاع و احوال صدر بینوا را بالمشافهه دیدم. بعد از آن که نیره خود را صاحب منصب خویش دید بی اختیار آهی سرد از دل پر درد برکشید و در بستر در غلطید. روزبه روز مرض تزیاید یافت و در صبح روز چهارشنبه سیزدهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و سی و

(۱). ملی: - «پسر».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۸۲

نه، به سوی دیار آخرت شتافت.

در حقیقت صدری کریم بود و در ایام اختیار در کار با عموم اهل روزگار به ریزش و بخشش زندگانی می نمود. خدمات دیوان صدارت بدون اسم مزبور به علاوه منصب مستوفی الممالکی به حضرت عبد الله خان ولدش عنایت شد و از ظهور این عارفه کبری قرین مفاخرتی بی نهایت آمد. تاریخ [۳۴۰] وفات صدر عالی قدر از کلک مولف تراوید و درین روزنامه ثبت گردید.

[مصر] ع:

حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن
لمولفه:

معدن جود و سخاوت صدراعظم ای دریغ رفت و از آن رفتنش چشم امل در خواب شد
آن حسین اسم و حسن رسم آن که باب جاه اوسجده اهل یقین را تالی محراب شد
تا کلید کلک او در قفل روزی شد به چرخ باب های بسته را از جود فتح الباب شد
از رسوم او فرو بگرفت عالم را ادب زان که ذات پاک زادش منبع آداب شد
گردن همت نشد از پنجه رادش رها پنجه اش بر گردن جود و سخا قلاب شد
درد فقر مستمندان جهان را شد طیب در مزاج فقر جودش تالی جلاب شد
تا شهاب کلک او اندر هوای دهر تاخت ز آسمان ملک دیو مفسدت پرتاب شد
از قضای مبرم تب جسم او آمد بتاب رشته ارباب از این بلا بی تاب شد
حیف از آن ذات شریف او که در باب ملک کارگاه انتظام ملک بی اسباب شد
تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۸۳ رفت در ایام شیخوخت از دنیای پیر باعث حزن و ملال جمله شیخ «۱» و شاب «۲» شد
راه جست از شور فقدانش تزلزل در جهان قلب اهل عالمی لرزنده چون سیماب شد
هر که بود اندر جهان در ماتم او خون گریست وز بلای او چه خون ها در دل اصحاب شد
داشت از سوگ چنین صدری خبر کاندرازل چرخ سرگردان مثال هیئت دولاب شد
دست رضوان در گلایش ریخت آب سلسیل جاودان مست طهور از آن شراب ناب شد
رفت چون از دهر آن بحر سخا کان کرم بحر و کان را هردو قلب از حسرت او آب شد
از برای سال فوتش عقل گفت ای خاوری کو کرم آواره آمد صدر چون نایاب شد بالجمله حضرت اعلی را پس از وقوع قضیه آن
صدر دانا، ملالت بی منتهی دریافت و به جهت رفع ملال به زیارت حضرت معصومه [ع] قم شتافت. پس از مراجعت شوق زیارت
بیت الله الحرام پیرامون خاطر عاطر گردید و حاجی عبد الله خان اصفهانی خواجه سرا و حاجی علی محمد کاشانی پارسا را از
جانب ستر کبری، والده مرحومه عزت کیش و از قبل خویش به صوب کعبه مقصود نایب گردانید. هر نفری را مبلغ یک هزار تومان
زر نقد از وجه حلال امدادی دولت انگریز داد و صیغه نیابت بر وفق شریعت غزا خواند و هردو را با سامانی شایان فرستاد. غزلی که
مطلعش زاده از طبع مبارک شاهنشاه مهان، و ما بقی از این بنده مدحت ارکان و کاشف اسرار نهان است، بر سنگی مرمر منقور و
مصحوب حاجی عبد الله مزبور روانه آن صوب سعادت دستور و

(۱). پیر.

(۲). جوان.

در اصل حرم محترم بیت الله الحرام بیادگار منظور آمد.

غزل:

محرمی باید که پیغامی بردنزد جانان نام گمنامی برد
 بندد احرامی نخست از احترام در حریمی ره به احرامی برد
 از دو چشمش زمزمی سازد عیانارمغان را مختصر جامی برد
 با تن و جان و دلی لبیک گوی پی به درگاه دلارامی برد
 هم در آن درگاه تکریمی کندهم بران خدام اکرامی برد
 بار یابد چون در آن دلکش حرم قصه از بی سرانجامی برد
 عرض درویشی به سلطانی کنددرد ناکامی به خودکامی برد
 دل کند قربانی خدام دوست پیش خاصان هدیه از عامی برد
 ذکری از آن جا برد «۱» از عاشقان نامی از خون دل آشنا می برد
 نیست عاری گر ز ما ذکری کندنیست ننگی گر ز ما نامی برد
 مطلب خاقان مگوید «۲» پیش دوست پخته را عرضی از خامی برد

ذکر ورود نجیب افندی سفیر دولت روم و وقوع مصالحه و تحریر عهدنامه با امینان دولت ابد ملزوم

در اواسط شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دوست و سی و نه [هجری قمری] نجیب افندی نامی از اعظم دولت عثمانی به سفارت این شوکت ابد مبانی رسید و مستوفی الثانی میرزا ابو القاسم اصفهانی وزیر خراسان که تازه از آن مملکت مراجعت کرده بود به استقبال او شتافته و مشار الیه را به احترامی تمام دریافته در سرای جناب امین الدوله عبد الله خان مستوفی الممالک وارد گردانید. بعد از رجعت موکب اعلی از دار الایمان قم در عمارت مبارکه [۳۴۱] گلستان به دلالت امیر کبیر محمود خان دنبلی

(۱). مجلس: «رود».

(۲). ملی: «مگر بد».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۸۵

قوریساول باشی شرفیاب انجمن حضور رأفت دستور شد و از وفور تفقّدات شاهانه قرین افتخاری نامحصور آمد.

نامه موافقت علامه سلطان محمود خان خداوندگار روم را به آدابی شایسته تسلیم ساخت و امضای وثیقه [ای] که فی مابین جناب محمد امین رئوف پاشای سرعسکر ارزنة الزوم و مستوفی الثانی میرزا محمد علی آشتیانی ترقیم یافته و به دست خط قیصری رسیده بود، نیز داده [و] بعد از عرض پیغامات دوستانه به رجعت دارالوزاره پرداخت.

چون بعضی فقرات در آن وثیقه بود، لهذا حضرت اعلی اعتنایی به آن نکرده، میرزا ابو القاسم قائم مقام صدارت عظمی در مجالس متعدّد با سفیر مذکور مکالمات کرده، در ثانی برحسب امر صاحبقرانی عهدنامه [ای] مقرون به صلاح دو دولت ابد مبانی به اسم میرزا محمد علی آشتیانی و محمد امین رئوف پاشای صدراعظم سابق آن شوکت جاودانی به تحریر درآورد [و] بعد از اتمام مهمور به مهر شاهنشاه اسلام [شد] و در هنگام مرخصی سفیر مزبور از دربار فلک احتشام، قاسم خان سرهنگ فوج خاصه تبریزی به سفارت روم مأمور و عهدنامه مبارکه به او سپرده گشته، به مرافقت نجیب افندی مذکور روانه آن حدود و ثغور شد. امضای این عهدنامه همایون را نیز به مهر سلطان روم، قاسم خان مزبور در حین مراجعت آورد و این بنده صورت آن را درین روزنامه همایون

ثبت و ضبط کرد.

ثبت عهدنامه‌جات بر ذمت تاریخ‌نگار واجبست تا حقیقت قرار و مدار دولت با سایر دول معلوم شود. بعضی از ارباب تواریخ، مطالب دولت را رجوع به عهدنامه‌جات کرده و مطلقاً ذکرى از مطالب به میان نیاورده‌اند؛ مثل جناب میرزا محمد صادق وقایع‌نگار مروزی که تاریخ مسّی به جهانگشایش از مطالب کلی و جزئی خالی است و این معنی از ملاحظه آن تاریخ، بینندگان «۱» را حالی - رحمه الله علیه.

[مصر] ع:

پردلی باید که بار غم کشد

(۱). ملی: «به بندگان».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۸۶

صورت عهدنامه دولّین علیّین ایران و روم

غرض از تحریر این کتاب مستطاب آن‌که، درین چند سال به سبب وقوع بعضی از حوادث میان دولّین علیّین ایران و روم اسلام، روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل به نفار و خصومت و مؤدی به حرب و کدورت گشته بود. به مقتضای جهت جامعه اسلامیّه اسلام و عدم رضای طرفین به سفک دماء و وقوع این‌گونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مؤدت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولّین علیّین اظهار رغبت و موافقت شده و به موجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بالقابه فتحعلی شاه قاجار - خلد الله ملکه و اقباله - و حکم مأموریت نامه نواب «۱» ولیعهد دوران عباس میرزا باوصافه، این عبد مملوک و چاکر جان‌نثار به وکالت نامه مباهی و مخصوص گشته، از جانب دولت علیه عثمانی نیز به امر و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان بتحمیده، وکالت نامه [ای] به جناب والی ولایت ارزنة الزّوم محمّد امین رثوف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینه ارزنة الزّوم با جناب سرعسکر مشار الیه ملاقات بعد از مبادله وکالت‌نامه‌های مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه به این آیین ترتیب و تعیین یافت.

اساس: از قراری که در تاریخ یک‌هزار و یکصد «۲» و پنجاه و نه به موجب مصالحه و عهدنامه واقعه گشته، حدود و ثغور «۳» قدیمه و شرایط سابقه از امر حجّاج و تجار و ردّ «۴» فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولّین علیّین تماماً و کمالات بین الدولّین مأتی «۵» و مرعی و معتبر بوده به ارکان آن وجهها من الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولّین علیّین شرایط دوستی و مقتضای الفت [۳۴۲] و محبت ابدی در کار باشد. بعد ازین شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانه دو دولت معامله [ای] که مؤدی کدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد، وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیه «۶» عثمانی می‌باشد و در اثنای حرب و قتال به دست دولت فخریه ایران آمده،

(۱). ملی: - «نواب».

(۲). ملی: «سیصد».

(۳). ملی و مجلس: «سنور».

(۴). ملی: «رود».

(۵). ملی: «مافی».

(۶). ملی: - «علیه».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۸۷

از جمله قری و اراضی و قلاع «۱» و فضا و قصبه «۲» حال تحریر از تاریخ این تمسک معتبره الی مدّت شصت روز به طرف دولت عثمانی تماماً تسلیم شود و به مراعات حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را بلاکتّم و اخفا تخلیه سیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد، از مأکولات و غیرها «۳» عطا شود و به سرحدات طرفین ایصال نمایند.

ماده اولی «۴»: دولتین علّیتین را در امور داخله یکدیگر مداخله نیست. فی ما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته از جمله محالّی که از توجیهات سنجاقات و کردستان داخل حدودی باشد، سبباً من الاسباب و وجهاً من الوجوه از طرف دولت علیه ایران مداخله و تجاوز و تعرّض در متصرّفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند، در باب رسومات عادیه ییلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد، مابین وکلای نواب ولیعهد ایران «۵» و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد.

ماده ثانی «۶»: از اهالی ایران کسانی که به کعبه معظمه و مدینه مکرّمه و سایر بلاد اسلامیّه آمدوشد می نمایند، مثل حجّاج و زوّار و تجّار و متردّدین اهالی بلاد اسلامیّه رومیّه، با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلاً چیزی مطالبه نشود و کذالک از زوّار عتبات عالیات. مادامی که مال التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیه ایران نیز با تجّار طرف [دولت] بهیّه عثمانی و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند و به مقتضای شرایط سابقه فی ما بعد در حق حجّاج و تجّار دولت علیه ایران، تنفیذ اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میر میران کرام و سایر ضابطان و حکّام دولت علیه عثمانی کمال دقّت و رعایت شود. و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از جانب امین «۷» سرّه همایون به معرفت معتمدی متعیّن که در میان آنهاست، نظارت نماید و از مخدرات حرم محترم شاهنشاهی

(۱). مجلس: «قلاع».

(۲). ملی: «قضیه».

(۳). ملی: «چیزها».

(۴). ملی: «اول».

(۵). ملی: «دوران».

(۶). ملی: «ثانی».

(۷). ملی: «امین».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۸۸

و حرم‌های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیّه ایران که به مکه معظمه و عتبات عالیات می روند، فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات گمرک تجّار و اهالی دولت بهیّه ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان، یکدفعه به قرار یکصد قروش «۱»، چهار قروش گمرک گرفته و به دست ایشان تذکره داده مادامی که از دست ایشان به دست دیگری منتقل نشده است، مکرّر از ایشان گمرک نگیرند. تجّار ایران لاجل التجاره چوپوق شیراز که به دار السّیاده می آورند، در بیع و شرای آن انحصار نباشد و به هرکس که خواهند بیع نمایند و با تجّار و تبعه اهالی دولتین علّیتین که به ممالک جانبین آمدوشد می نمایند، به مقتضای جهت جامعیه اسلامیّه، معامله دوستانه شده و از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند.

ماده ثالثه: آنچه از عشیره حیدرانلو و سیبکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن می باشند، مادامی که در

سمت آنهاست، اگر به حدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند، سرحدداران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از [۳۴۳] جانب سرحددار، منع ایشان نشود، از تصاحب «۲» ایشان دولت علیه عثمانی کف بد «۳» نمایند. اگر ایشان به رضا و اختیار خود به جانب ایران بگذرند، دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکنند و بعد از آن که به طرف دولت بهیبه ایران گذرند، بعد اگر به خاک عثمانی بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود.

در صورتی که ایشان به طرف ایران نگذرند و آن وقت از حدود دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت بزنند، سرحدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند.

ماده رابعه: به موجب شرط قدیم، فراری دولّین از طرفین «۴» تصاحب نشود و کذلک از جمله عشایر و ایلات هرکسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی به دولت فحیمه ایران و از دولت بهیبه ایران به دولت علیه عثمانی بگذرد. باید آن گذشتگان تصاحب نشوند.

ماده خامسه: آنچه در دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیه عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است. از تاریخ این وثیقه در ظرف

(۱). ملی: «یکصد قروش زر».

(۲). ملی: «نصاحت».

(۳). ملی: «کفایت».

(۴). ملی: «از دولّین از طرفین».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۸۹

شصت روز در هر محلی که باشد، به موجب دفاتر مرقوم و معرفت شرع و معتمد دولت ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت، از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبرا از بعضی گرفته باشند، بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان «۱» افاده به عهده وکیل آنها در هر «۲» محل صادر و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند.

ماده سادسه: در ممالک دولت علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین از کسانی که فوت می‌شود، اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشد، مأمورین بیت المال، ترکه همان متوفی را به معرفت شرع دفتری کرده به ثبت و سجل شرعی برسانند و آن مال را به عینه در محل مأمّن تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده به موجب دقت و سجل شرعی، اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادیّه و کرایه محل آن اشیاء را گرفته باشد و آن اشیاء اگر در مدت مذکوره حریق و تلف شود، ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظه را مأمورین بیت المال، به اطلاع معتمد دولت علیه ایران، فروخته ثمن آن را حفظ نمایند.

ماده سابعه: به موجب شرط سابقه برای تأیید و تأیید دوستی و مودّت در هر سه سال، یک نفر از طرفین در دولّین علّیتین، معتکف و مقیم باشند و از تبعه دولّین علّیتین که در اثنای حرب به طرفین گذشته‌اند، در حقّ ایشان بنا به حرمت مصالحه خیریه سیاست این اسائن «۳» نشود.

خاتمه: آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد، بر منوال محرّره که بالمذاکره قرار داده شده و از طرفین قبول گشته، ادعای اموال منهوبه الصنیعات و تضمین مصارف جزئیّه از جانبین، مضی ما مضی گفته، صرف نظر شود و از جانبین دولّین علّیتین موافق عادت تصدیق‌نامه‌ها مبادله شده بواسطه سفراء از تاریخ این تمسک الی مودّت شصت روز در سرحدّ دولّین به یکدیگر

ملاقات کرده به آستانه دولتین ایصال و تسلیم شود و به این جهت وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه به مسالمة حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره کدورت و خصومت منطفی «۴» بوده

(۱). ملی: «همایون».

(۲). ملی: «هر».

(۳). ملی: «آسات».

(۴). منطفی: خاموش.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۹۰

و منافی دوستی. و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله [ای] جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشار الیه نظر به رخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعد الحرام این تمسک مهور ممضی شد. الخاتمۃ بالخیر و السعاده و الحمد لله اولاً و آخراً و باطنا و ظاهراً.

تحریراً [۳۴۴] فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی ایلچی دولت عثمانی تصحیح شد.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۹۱

بخش ۱۱

بهاریه سال میمون فال بیچین نیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری و حرکت به سلطانیه و اجماع ملک‌زادگان و تغییر و تبدیل در ولات و رجعت به دار الخلافه موکب فیروزی کوکب

سلطان چارم حصار، اعنی مهر عالم‌مدار درین سال میمون آثار بعد از انقضای سه ساعت و هجده دقیقه از شب یکشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و سی و نه مطابق با سنه میمونه بیچین نیل ترکی از دار الخلافه حوت به سلطانیه حمل، نقل و تحویل نمود و از نوباوگان نهال خرم، حشری در اردوی چمن جمع نمود.

چهره گلبن صفرا رنگ که ولیعهد خسرو سوری است، چون مریضان بستری از سوء مزاج شکایت کرد و دارای بهار طیب ابر آذار را از دار الملک بحار به معالجت آورد.

نوباوگان نهال به دارایی خاورزمین گلشن و دار المرز چمن تغییر و تبدیل یافتند و از فیض موهبت گلشن آرا هریک به مقر ایالت شتافتند. سلطان بهار امیرزاده شقایق مرغزار را بر خیل غزالان قراگوزلو شعار امیر ساخت و دارای اردیبهشت به رجعت دار الخلافه گلزار تاخت.

امین باد نوروزی به نظم دار السیاطنه چمن مأمور شد و خسرو سوری به صید قلوب عنادل مسرور آمد. بزم شیلان نوروزی به حکم شاهنشاه تاجدار چون پیرار و پار آراسته شد و از اعطای خلاع زرتار و انعام آن جوهر مسکوک کامل عیار، غبار غصه و

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۹۲

آزار از صفحه قلوب باریافتگان «۱» دربار عرش‌مدار برخاسته «۲» [آمد]. بعد از انقضای بزم شیلان اگرچه کاری که مستلزم حرکت موکب ظفر نشان در اطراف ممالک نبود، ولی چون سال قبل در دار الخلافه توقف دست داده بود، لهذا شاهنشاه عاقبت نگر به سبب ترتیب لشکر، عزیمت سفر فرمود. در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال المکرم از دار الخلافه طهران به روضه دلگشای نگارستان و روز شنبه بیست و دویم از آنجا به جانب چمن سلطانیه سبک‌عنان و یوم چهارشنبه دویم شهر ذی قعد الحرام، چمن مزبور مضرب

خیام ظفر فرجام آمد.

رعایای گیلان از تعدّیات کارکنان نواب شاهزاده محمّد رضا میرزا به دربار همایون شکایت آوردند و از فرط مرّوت و دادرسی دارای مظفّر شاهزاده آزاده را از ایالت معزول کردند [و] نواب یحیی میرزا به والی گری آن مملکت سرافراز شد و حضرت منوچهر خان غلام ایچ آقاسی باشی که از وزیرزادگان ولایت گرجستان و از اسرای سال جدال با ایشپخدر سردار روسیه بی‌ایمان و اجلّ مقرّبان دربار خلافت علیه است، به نظم امور آن ثغور و تربیت شاهزاده ایرج دستور قرین اعزاز آمد. نواب حجه السلطان علی نقی میرزا که در سال قبل - از قراری که نگارش یافت - داوطلبانه به دارایی مملکت خراسان رسید، ظرف حوصله‌اش رفتار با خوانین اکراد را برنتافت و استعفاکنان به دربار جهان‌مدار شتافت. حضرت والا شجاع السیّطنه حسن علی میرزا که چندی بود به دار العلم شیراز رفته بود، برحسب احضار در مدّت هفت روز، یک ماهه راه را طی کرده در ثانی خلعت والی گری آن مملکت را پوشید و بعد از نزول موکب اجلال به دار الخلافه بی‌زوال به عزیمت ارض اقدس کوشید. نواب علی نقی میرزا را لقب حجه السلطانی به لقب رکن الدوله تبدیل یافت و مثل سابق به حکمرانی دار السلطنه قزوین شتافت.

حضرت امام ویردی میرزای ایلخانی کماکان از منصب ارجمند کشیک سرای همایون اعتباری تمام حاصل ساخت و میرزا اسد الله نوری [۳۴۵] نیز به همان شغل قدیم پرداخت.

در زمستان سال قبل نواب ولیعهد دوران را سوءمزاجی عارض شده بود و

(۱). ملی: «بارباختگان».

(۲). ملی: «برخواسته».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۹۳

جالینوس الزّمانی میرزا احمد طیب اصفهانی احمدآبادی برحسب امر خاقانی از اصفهان به تبریز رفته در معالجه آن حضرت ید بیضا نمود. درین اوقات که چمن سلطانیّه مضرب سرادقات فیروزی آیات شد، شوق ملاقات فرزند خجسته پیوند شاهنشاه ظفرمند را به پیرامون خاطر خطیر خطور کرد و حضرت ولیعهدی از دار السلطنه تبریز به سلطانیّه بهجت‌انگیز روی آورد. امیرزادگان معظم، اعنی نواب ولیعهد ثانی محمّد میرزا و خسرو میرزا و سیف الملوک میرزا که خلف اسنّ و ارشد نواب ظل السلطان و صهر پر مهر نواب ولیعهد زمان است، به التزام موکب ولیعهدی از حضور همایون سعادت از حد افزون یافتند و پس از استیفای حظّ کامل از سعادت حضور شهریار باذل مجدّداً در رکاب ولیعهد دریادل به دار السلطنه تبریز شتافتند. ایالت ولایات «۱» طوایف قراگوزلو به نواب ولیعهد ثانی محمّد میرزا عنایت شد و روز یکشنبه دوازدهم شهر ذی حجه الحرام، موکب با احتشام از چمن سلطانیّه رکضت آرا گشته در دوشنبه بیست و دویم شهر مزبور وارد دار الخلافه بهشت آیت گردید. جناب امین الدوله عبد الله خان حسب الامر الاعلی روی به نظم مهمام اصفهان گذاشت و نواب ولیعهد ثانی محمّد میرزا برحسب صوابدید والد بزرگوار به جهت نظم امور جماعت قراگوزلو از دار السلطنه تبریز حرکت «۲» کرده همت بر توقّف قصبه جوزقان واقعه در محال مقررّه گماشت.

مثنوی:

هر کجا باشد شه ما را بساطهست صحرا گر بود سمّ الخیاط

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه‌جنّت است ار چه که باشد قعر چاه

(۱). ملی: «محالات».

(۲). مجلس: «عزیمت».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۹۴

بخش ۱۲

بهاریه سال فرخ مآل تخاقوی ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و عزیمت اصفهان و مراجعت به طهران و حرکت [به] سلطانیه و سایر وقایع آن زمان

عنقای قاف خاور و سیمرخ کوه باختر، اعنی مهر انور درین سال همایون فرّ بعد از انقضای نه ساعت و هشت دقیقه از شب دوشنبه غرّه شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و چهل مطابق سال فرّخ فال تخاقوی ئیل ترکی به عزم آشیانه حمل بال همایون فال گشود و دارای بهار به نظم مملکت گلزار عزیمت فرمود. فتنه جویان دی و بهمن در گوشه خمول خفتند و از نشتر سبزه جهان بین خود را وداع گفتند. غراب امین را امانت به خیانت رسید و هزارستان نغمه سرا، خلعت وزارت پوشید. نوباوه نهال به حکم دارای بهار در دار السلطنه گلزار صاحب اختیار شد و موکب سلطان اردی بهشت به سلطانیه چمن پی سپار آمد. سفیر روسی نژاد شکوفه از جانب سردار اسپند به سفارت گلستان شتافت و وقایع نگار عندلیب به گرجستان گلشن، رخصت سفارت یافت. فتنه جویان دی و بهمن باز به فکر مداخلت در ایران زمین گلشن افتادند و نوباوگان نهال به دربار دارای بهار روی نهادند. پادشاه روسی نژاد شتا «۱» رخت از جهان بربست و ملک زاده قوه نامیه، خوارزمیان زاغ و زغن را به یک حمله بر شکست. بعد از انقضای بزم شیلان نوروزی رای عالم آرای همایون به جهت تنبیه حاجی

(۱). «شتا» واژه‌ای است عربی به معنی «زمستان».

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۵۹۵

هاشم خان بختیاری ساکن اصفهان، به عزیمت آن سامان قرار گرفت و دو روز بعد از نوروز فیروز باده هزار سپاه رزم خواه و توپخانه صاعقه همراه عازم آن دیار جنت آثار گردید.

تبیین این مقال آن که، این حاجی هاشم خان ولد حاجی رجبعلی بختیاری ساکن محله لبنان اصفهان است و برادر زن جناب امین الدوله عبد الله خان، چندی بود که از کثرت شرارت ذاتی سر به طغیان برآورد و جمعی از الوار لبنان و الواط [۳۴۶] اصفهان را به پیرامون خود جمع کرد [ه] شب‌ها به خانه متمولین و تجار آن ولایت می ریخت و بعد از تقاضای مال در صورت انکار رشته جان صاحب خانه را از هم می گسیخت. روزها علی رؤوس الاشهاد دیوان خانه و فراشخانه داشت و آدم‌های شیر او مردمان بی تقصیر را از کوچه و بازار به بهانه گرفته پای آن بیچارگان را به طمع مال در فلک می گذاشت. تا مرحوم حاجی محمد حسین خان صدراعظم در حیات بود، به سبب وفور دانایی او و بردباری زیاد، این مطلب بروز نمی نمود. هر وقت امری واقع می شد، به کدخدایی می گذراند و اموال مردم را از خود تاوان داده در اخفای راز می کوشید. بعد از فوت او که ایالت دار السلطنه اصفهان به میرزا علی محمد خان ولد امین الدوله مفوض شد، حضرت امین به سبب واهمه [ای] که از والده آن ولد، که همشیره حاجی هاشم خان است، داشت کفایت این کار را نتوانست و چاره آن را ندانست.

بالاخره روزی حاجی هاشم خان مزبور جوان سید هاشمی نسبی را از دار سیاست آویخت و خون آن سید پاکزاد را با خاک راه آمیخت. مادر پیر آن جوان به توسیط علمای اصفهان عریضه «۱» [ای] غیرت انگیز به دربار صاحبقران معدلت آمیز گسیل داشت و صاحبقران شریعت پرور به سبب بازخواست خون آن سید عالی گهر روی سعادت به دار السلطنه اصفهان گذاشت. در روز ورود موکب مسعود، حاجی هاشم خان با الواط و الوار نامعدود به استقبال «۲» رسید و پس از ورود بلافاصله در پیشگاه سیاست حاضر گشته از دو دیده نابینا گردید. ما یعرف او که از مردم به زور گرفته بود، به ضرب چوب استرداد شد و مرحمت باطنی اعلیحضرت

شاهنشاهی مرهم نه جراحات اهل آن بلد جنت نهاد

(۱). ملی: «عریضه»

(۲). ملی: «استیصال»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۹۶

آمد. بعد از تفریغ محاسبات معلوم شد که جناب امین الدوله حسب الواقع از عهده امانت برنیامده و مانند پدر عالی گهر از پیشکش خزاین زر و گوهر و رسانیدن مال و جهات کشور، رضاجوی خاطر شهریار مظفر نشده، امتحانا مبلغ پنجاه هزار تومان نقد در ازاء عفو جرایم تکاهل ازو خواسته شد و مشار الیه از در انکار برخاسته، شاهنشاه آگاه [امور] رعیت را خراب و ویران دیده و کار را بی سامان؛ لا-علاج منصب دارایی دار السیلمنه اصفهان را به نواب شاهزاده سلطان محمد میرزا، که والده محترمه اش تاج الدوله اصفهانی و محبوبه خاطر ستنه بود، مفوض و او را از لقب ارجمند سیف الدوله و وزارت یوسف خان غلام گرجی سپهدار عراق، سربلند نمود. مبلغ دویست هزار تومان نقد از اصل مالیات که بر ذمه رعایای پریشان بود، به تخفیف و تصدق مقرر گردید و جناب امین الدوله ملترم رکاب فیروزی فر آمد.

نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس که با عمال و اعیان آن ملک شرفیاب دربار آن بحر فلک فلک گردیده بود، پس از تفریغ محاسبات و اعطای سی هزار تومان تخفیف از اصل مالیات به مقر ایالت برگشت و بعد از انقضای ایام صیام، موکب فیروزی احتشام در غزه شهر شوال المکرم عازم رجعت گشته از ورود مسعودش فرق اهالی دار الخلافه از فرق فرقد در گذشت.

مصلحت ملکداری مقتضی آن بود که، جناب امین الدوله با وجود عزل از امارت، پس از آن بر مسند وزارت ننشیند، «۱» لهذا رای همایون بر آن تعلق یافت که به جهت انجام مهمام ملکداری و نظام دربار دولت و کامکاری، وزیری با دیانت برگزینند. جناب اللهیار خان دولوی قاجار که امیری بزرگوار و دربار فلک مدار را سالار بار «۲» و از شرف مصاهرت شاهنشاه تاجدار باکمال اعتبار بود، به منصب جلیل وزارت اعظم سرافراز گردید و از لقب نبیل [۳۴۷] آصف الدوله گی قرین انواع افتخار و اعزاز آمد. حضرت محمد حسن خان ولد ارجمندش که بطنا نبیره خاقان ظفرمند است، از منصب سالاری بار صاحب نام و لقب شد. روز هشتم شهر ذی قعدة الحرام، موکب فیروزی غلام از دار الخلافه به باغ نگارستان نقل مکان کرد و پس از مأموریت جناب منوچهر خان ایچ

(۱). ملی: «بنشیند»

(۲). رئیس تشریفات (معین، ذیل سالاربار).

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۹۷

آقاسی باشی به نظم مهمام گیلان روی سعادت به صوب چمن سلطانیه آورد [و در] یوم هیجدهم شهر مزبور، آن چمن بهجت دستور، مضرب سراق جاه و جلال شد و عرصه آن دشت وسیع از هجوم شیران بیشه هیجا مالامال گردید. جناب آصف الدوله وزیر جدید، اوضاعی فراخور احوال منصب وزارت سدید چید و این قصیده غزا از طبع مولف در تاریخ این وزارت حمید زیب آرای صفحه روزگار گردید.

لمؤلفه:

بحمد الله که شد از سیر چرخ و یاری کوکب وزیر آستان شه امیر آسمان موکب وزارت با امارت جمع شد در بی قرین ذاتی که کلکش ثانی تیر است و تیغش ثانی «۱» عقرب وزیر اعظم اللهیار خان آن آصف ثانی که صد افزون ز آصف را به خاک آستانش لب

نظام الملک درباننش گذارد پا چو بر مسندملک شه خاک میدانش فشارد پا چو بر مرکب
ارسطو طور و افلاطون منش بوذر جمهر آیین که باشد آصف بن برخیا طفلیش در مکتب
نصیر الدین طوسش با نظام الملک ملک آراچو شمس الدین و صاحب در خطاب اهدنا یا رب
علامات وزیران سلف شد محو از خاطر بلی چون آفتاب آمد نمی ماند نشان از شب
سر دست وزارت راست کلک او چو شهبازی که ظلم و فتنه اش مانند عصفوری است در مخلب
چو هم صهر جهاندار است هست از هر شریف اشرف چو هم از ایل قاجار است هست از هر نجیب انجب

(۱). مجلس: «تالی»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۹۸ چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی چنین شخصی مهمات وزارت را بود انساب
بلی اندر موارد نفی از اعلی است بر ادنی بلی اندر صوادر منع بر ابعد ز هر اقرب
چو کلکش را عدو خواری چه باک از کینه دشمن چو ضیغم «۱» را توانایی چه بیم از حيله ثعلب
ز فرط احتسابش عدل اندر جلوه چون آهوز بیم انتقامش فتنه اندر خواب چون ارنب «۲»
ضمیرش را بود با ماه گردون پیش هر داندواتش را بود با چاه زمزم نزد هر مشرب
همان نسبت که دارد چاه زمزم با چه بابل همان صورت که دارد ماه گردون با مه نخشب
قوام او دوام او یکی لازم یکی الزم وجود او سجود او یکی واجب یکی اوجب
جمال او جلال او یکی حسن و یکی احسن همان او زوال او یکی صعب و یکی اصعب
مه و مهرش دو پیک آید یکی شامی یکی رومی شب و روزش دو خنک آید یکی ادهم یکی اشهب «۳»
زمین را هر قدر ساحت دوازش را بود مرتع فلک را هر قدر وسعت خیامش را بود مضرب
به عهد عدل او بر گردنی طوق تظلم نه مگر بر گردن خوبان دلارا طوقی از غبغ
ز توقیعش معطر می شود هر دم مشام جان مرکب مشک اذفر «۴» شد مگر با عنبر اشهب

(۱). شیر بیشه.

(۲). ارنب: خرگوش.

(۳). ادهم: اسب خاکستری مایل به سیاهی؛ اشهب: اسب سیاه و سفید.

(۴). اذفر: تیز، تیزبو، تندبو.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۵۹۹ ز بدو آفرینش تاکنون از اغلبی افزون سخندان داند این معنی که باشد حکم بر اغلب
أب و امّ را بود نازش ازین فرزند نام آور کسان دارند اگر نازش یکی از امّ یکی از أب
مقیم کعبه شاید گر نهد بر آستانش رخ که می باشد طواف در گهش از هر ثواب اثوب
به هم افتاده خصمانش چه حاجت انتقام وی چنان کر کینه عبد الملک شد چاره مصعب
ز ضرب دست و تیغ او عدو مشهور در عالم یکی از ضرب حیدر شد سمر اندر جهان مرحب
چه بهر از رحمت آبای علوی خصم جاهش را خلف چون ناخلف آمد چه سود از گفتن اربک
بود جزاره آتش فشان او طیب آسا که درمان مریض خصم او را می کند ارجب
دو تن از جو فروشان مدتی گندم نمایی هاهمی کردند تا گشتند خود مردود هر مذهب

[۳۴۸] وجود آصف دوران بحمد الله شد باعث که گشت از بار ناهموارشان آسوده هر مکتب به طول افتادی از اهمال ایشان مطلب عارض وجود او چو آمد در میان کوتاه شد مطلب چو بر صدر وزارت شد مکین از بهر تاریخش در اندیشه را هر دم خرد می سفت با مثقب یکی آمد برون از مصرع و با خاوری گفتاوزیر ملک اللهیار خان تاریخ این منصب تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۰۰

ذکر ورود نواب نایب السیلمطنه العلیه و بولکونوک وکیل دولت روسیه و مأموریت وقایع نگار مروزی به تفلیس و اوضاع واقعه تا ورود به دار الخلافه جاوید انیس

اگرچه در عهدنامه مبارکه که فی مابین دولتین علّیتین ایران و روس بسته شد و صورت آن درین کتاب مستطاب ثبت است، حدود جمیع ولایات سوای ولایت طالش معین است، ولی جزئیات اراضی و صحاری و کلّ دهات را اسما و رسماً به سبب عدم احتیاج قید نموده‌اند. درین چهارده سال سنوات مصالحه، اکثر اوقات معتمدین و مهندسین به سرحدّات معلومه می رفتند و دلایل و براهین در باب حدّ و سنور با معتمدین روسیه می گفتند و جواب‌ها می شنفتند. درین سال جماعت روس بر سر لجاج و احتجاج ایستاده و قرار گفتگو را بر این دادند که محلّ مشهور به بالغلو و گونی و گوگچه تنگیز من توابع ایروان داخل رسدی روس است و عدم قبول این دعوی موجب وقوع دریغ و افسوس حسین خان سردار ایروان مراتب لجاجت جماعت روس را درین باب عرضه داشت نمود و ینارال یرملوف سردار «۱» گرجستان نیز به جهت اثبات مطلب خود بولکونوک مرزاویچ وکیل دولت روس را با شاهمیر خان ارمنی ترجمان فرستاده در دربار دولت عظمی مهر از سر گنجینه این ادعا برگشود.

نواب نایب السیلمطنه العلیه به جهت تشخیص همین مراتب احضار شد و حسن خان قاجار قزوینی سارواصلان نیز «۲» وارد دربار فلک مدار چند روز متوالی حضرت نایب السیلمطنه و جناب آصف الدوله و سارواصلان و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که واسطه صلح نامه بود و میرزا محمد علی آشتیانی که بارها با مهندسین روس درین مواد مکالمات می نمود، با بولکونوک مرزاویچ و شاهمیر خان «۳» نشستند و به رشته دلایل مسجل زبان لجاجت او را بستند. باز از فرط غرور و عدم انصاف موفور خود را راضی نمی کرد و گاهی دعوی خویش را به طور خواهش و استدعا به میان می آورد. بالاخره

(۱). ملی: «سرو»

(۲). مجلس: «از ایروان»

(۳). ملی: - «شاهمیر خان»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۰۱

صریحا گفت که: عدم حصول این تمنا موجب ترک مصالحه و وقوع مجادله است و دولت روس را، صرفه‌ها درین معامله. شاهنشاه آگاه حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی را به سفارت تفلیس معین فرمود که شاید ینارال یرملوف را انصافی باشد و مثل مرزاویچ به ناخن بی انصافی چهر موافقت را نخرشد. مرزاویچ را بالمشافهه العلیه نصایح مشفقانه نمود و یک عدد گل الماس پر ثمن و چند طاقه شال کشمیری به او مرحمت و او را با وقایع نگار روانه تفلیس فرمود.

در همان سفر حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سبب اطلاع از اوضاع دولت‌های خارج، به منصب ارجمند وزارت امور دول خارجه سرافراز شد و عقاب رایات فیروزی آیات در شب پنجشنبه نوزدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و یک به عزیمت دار الخلافه طهران در پرواز آمد.

نواب نایب السلطنه العلیّه به جهت نظم امور همدان که در همان سفر به او مرحمت شده بود و سرکشی محالّ قراگوزلو، روانه عراق شد و نواب یحیی میرزا والی ولایت گیلان با جناب منوچهر خان ایچ آقاسی باشی و عمال و اعیان، در دار السلطنه قزوین وارد دربار عرش سیاق آمد. چون فی الجمله شورشی در ولایت گیلان واقع شده بود، حضرت همایون، مفسدین را پس از [۳۴۹] تنبیه روانه ولایت سمنان نمود. مبلغ شصت هزار تومان نقد بابت مالیات به رعایای بی سامان گیلان تخفیف داده شد و موکب همایون به دار الخلافه طهران روی سعادت نهاده چند روزی در حدود ساوجبلاغ به صید و شکار، مشغولی دست داد و یوم یکشنبه چهاردهم شهر صفر المظفر عرصه دار الملک ری از؟؟؟ ورود کی داغها بر قلب ساحات جنان نهاد.

[مصر]ع:

دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر تصرف روسیه در قریه بالغلو و مراجعت وقایع نگار مروزی از تفلیس با انواع افسانه و گفتگو

مرزاویج وکیل دولت روسیه بعد از ورود به دار السلطنه تبریز از رفاقت حضرت

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۰۲

وقایع نگار در گذشت و به تعجیل تمام روانه تفلیس گشت. ذره‌پروری‌های حضرت صاحبقران را فراموش کرد و به دمدمه و افسون یرملوف سردار را بر سر کار آورد. ینارال مزبور که خود مردی فتنه‌انگیز بود، کینیز مستحفظ اوچ کلیسیا را در تصرف قلعه بالغلو اشاره مفسدانه نمود و خود در ظاهر به بهانه نظم حدود داغستان و در باطن به جهت طفره از ملاقات وقایع نگار دولت ابد ارکان پای عزیمت برگشود. کینیز مذکور بر حسب اشاره سردار مذکور قریه بالغلو را تصرف کرده یک نفر مایور و دو یست نفر صالادات در آنجا گذاشته خود به مراجعت اوچ کلیسیا روی آورد و وقایع نگار چندی در تبریز اقامت ورزید تا حضرت ولیعهد زمان از صفحات عراق برگردید. بعد از اخذ دستور العمل در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول روانه ایروان گردید و در ورود به آن سامان، داستان تصرف روسیه را در قریه بالغلو و عزیمت یرملوف را به داغستان شنید با آن که کینیز اوچ کلیسیا شرحی به سردار ایروان نگاشته و وقایع نگار را در ایام غیبت یرملوف از عزیمت [به] تفلیس ممنوع داشته بود، باز مشار الیه ممنوع نگاشته از راه بالغلو عازم آن دیار و روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول، وارد آن بلده ارم آثار شد. در عرض راه در روز ورود [به] تفلیس، کمال عزت و احترام از وی به عمل آوردند و او را در منزلی مناسب وارد کردند ولیمنوف نام نایب یرملوف حضرت وقایع نگار را ملاقات کرد و مأموریت خود را در باب گفتگوی بالغلو با او به میان آورد. چند روز گفتگو به طول انجامید و بالمآل به جایی نرسید. ولیمنوف به سبب سکوت وقایع نگار، نوشته [ای] به تحریر درآورد و مهر کرده به او سپرد و رخت سلامت از میدان مشاجرت بیرون برد که قریه بالغلو را از جمله رسدی خود دانسته‌ایم و تصرف در آن نموده‌ایم. بدون حکم امنای دولت روسیه، تخلیه ممکن نیست، دیگر این همه گفتگو و مشاجره چیست؟

در خلال این احوال، خبر وفات الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه به تفلیس رسید و حضرت وقایع نگار همان نوشته ولیمنوف را دست‌آویز کرده به درگاه آسمان‌جاه راجع گردید. بعد از ورود او به دار الخلافه و عرض فقرات معلومه بی‌تردید و گزافه دریای طوفان زای غیرت ملوکانه را نوبت خروش گردید و نوای کوس تلافی جسارت روسیه روسیه، ساکنان ملاء اعلی را به گوش رسید.

[مصر]ع:

بین تا چه زاید شب آبتن است تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۰۳

یکی از مؤیدات طالع مؤلف این که، حضرت صاحبقران معظم در بدایت کار به جای حضرت وقایع نگار، این مدحت گزار را می‌خواست مأمور به این خدمت نماید. دو نفر از ارباب غرض که «فی قلوبهم مَرَضٌ» «۱» در میان افتادند و به دوستی این وقایع نگار

و دشمنی این مدحت گزار قرار را به آن کردار دادند و این سفر بدعاقبت از گردن این بی بضاعت افتاد.

[مصر]ع: [۳۵۰]

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

ذکر وفات بعضی از امراء دربار و شرفیابی نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش و بخشی او با منتسبان شوکت جاوید قرار

اشاره

یکی از امراء متوفی «۲» در این سال، حضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان عمزاده بود که ریب دارای دوران است. مدت بیست و دو سال در دارالامان کرمان به ایالت زندگانی نمود و درین سال در دار الخلافه مریض گشته طایر روح پرفتوحش به عزم غرفات جنان بال گشود. نواب شاهزادگان عظام و امرای کرام به مشایعت جنازه او پی سپار شدند و از بی وفایی عمر طعنه زنان بر روزگار آمدند. چون برادر بطنی نواب محمد قلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستان بود، لهذا برحسب امر همایون اعلی میرزا محمد جعفر حمزه کلایی «۳» مازندرانی وزیر نواب معزی الیه به جهت نظم کار ولایت و قرار امور بازماندگان ابراهیم خان به دارالامان کرمان روی نمود. فرمان و خلعت ایالت آنجا به اسم عباسقلی خان ولد اکبرش که بطنا نبیره صاحبقران معدلت اثر است، صادر گردید و میرزا محمد جعفر بعد از نظم کارها مراجعت کرده اوضاع آن ولایت را معروض رای عالم آرا گردانید.

یکی دیگر از جمله امرای متوفی، امان الله خان والی ولایت کردستان است که

(۱). سوره بقره، آیه ۱۰.

(۲). ملی: «امرا و متوفی»

(۳). مجلس: «کلایی»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۰۴

اباعن جدّ به این منصب جلیل سرافراز و در هردولت به صداقت خدمت می نموده اند.

مشار الیه با وجود غلو در مذهب تشیع، مدت سی سال از روی کمال تسلط در میان آن جماعت بر عصیت حکمرانی می نمود و همواره در حضور اعزّه آن ولایت زبان به تشیع خلفای ثلاث «۱» می گشود. درین سال از تأثیرات قدر و نحوسات اختر ماده [ای] از سودا در مزاجش رسوخ یافت و بالاخره ماده دماغی گشته و کار از معالجه گذشته روی از عالم برتافت. منصب والی گری به ولد ارجمندش خسرو خان که شرف از مصاهرت شهریار زمان داشت، عنایت گشت و از ظهور این عارفه کبری، فرق اعتبارش از فرق فرقد درگذشت. یکی دیگر از جمله وفات یافتگان، محمد حسین خان قراگوزلوست که از بدایت طلوع تیر این دولت رفیع الشان تا این زمان، به حکومت همدان و سرکردگی سواره دستجات قراگوزلو می زیست و مدتی نیز در حضرت دولتشاه مرحمت دستگاه محمد علی میرزا با منصب جلیل وزارت آن سرکار با کمال اعتبار و اختیار بر زیر «۲» دستان آن دیار و دربار می نگریست و درین سال دیده بخت بر فقدان آن امیر نامدار و وزیر عالی مقدار گریست. تاریخ ذوالقرنین متن ۶۰۴ ذکر وفات بعضی از امراء دربار و شرفیابی نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش و بخشی او با منتسبان شوکت جاوید قرار

..... ص: ۶۰۳

کردگی دستجات قراگوزلو کماکان به رستم خان ولد اکبرش قرار یافت و در حضرت امیرزاده اعظم و ولیعهد ثانی مکرم محمد

میرزا که حکمرای ولایات همدان و محالّ قراگوزلو بود، شتافت.

یکی دیگر از حضرات متوفی، یوسف خان گرجی سپهدار است که در بدایت این سال از قرار نگارش به وزارت اصفهان رسید و در آن‌جا مریض گشته تصدّق فرق فرقدسا گردید. چون ولد ارجمندش غلامحسین خان جوانی هفده ساله بود و کابین مصاهرت دارای دوران عروس شوکتش را در قباله، لهذا مروّت فطری اعلیحضرت شاهنشاهی از تفویض منصب سپهداری، مشار الیه را مورد مرحمت و تربیت فرمود.

خدمت وزارت دار السیاطنه اصفهان به خسرو خان گرجی غلام خاصه عنایت شد. نواب سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزا با جمیع عمال و اعیان آن سامان و وزیر جدید خجسته ارکان وارد دربار معدلت آیت آمد. درین سفر به جز خدمتی که از مالیات و

(۱). ملی: «ثلث»

(۲). مجلس: «زبر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۰۵

پیشکش به سرکار خلافت کرد، ریزش غریبی درباره هریک از چاکران حضرت به عمل آورد. مبلغ سی هزار تومان از نقد و زری و اقمشه و غیره به نعام جمیع چاکران دربار علیه مقرر نمود [۳۵۱] و بر مراتب برتری خویش از جمیع ملک‌زادگان افزود. با مؤلف این روزنامه زیاده از همگنان همت ورزید و از همت بی‌دریغش فزون از حوصله گمان خواسته‌های ناخواسته رسید.

سعدی:

شرف مرد به جود است و کرامت به سجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود بالجمله حضرت صاحبقران اعظم را از فقدان امرای اربعه مذکوره در فوق، خاطر مبارک بی‌اندازه ملول گردید و مولف این روزنامه را به انشاد تاریخ وفات هریک مأمور گردانید. چهار قطعه تاریخ حسب الفرمایش از طبع مؤلف تراوید و درین رساله به عرض مستمعین رسید.

تاریخ وفات ابراهیم خان:

بود ای دل حیف از ابراهیم خان ابن عمّ حضرت صاحبقران
آن‌که در کرمان ز انصاف ملک‌بود چندین سال فرّخ حکمران
دایم از انصاف او در کوه و دشت گرک خود بر گله می‌بودی شبان
خوار او گشتند افغان و بلوچ در بلوچستان و هم در سیستان
از شکوهش لرزه اندر قندهار و جلالش صدمه در هندوستان
بود اندر باب دارا محترم آن ریب راد دارای جهان
شد جوان و پیر از این غم حزین‌زان که بگذشت از جهان آن نوجوان
همت او چاره‌ساز حرص و آزدولت او کارساز انس و جان
عاقبت از تندباد مرگ کردنوبهار شوکتش رو در خزان
داستان زندگانی کرد طی‌لیک ماند از همتش صد داستان
گفت تاریخ وفاتش خاوری حیف از آن ابن عمّ ابراهیم خان
تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۰۶

تاریخ وفات امان الله خان والی «۱» کردستان:

بین صیاد گردون را که دایم هزاران صید در یک دم زند سیخ
به چشم والیان عزت و جاه به دست انتقامش هست گل میخ
ز کردستان ایران رفت والی قدم زد بر سر ایوان مریخ
امان الله خان کاندلر عزایش قضا را می کند ایام توبیخ
به کام دشمنش در روز گاران بدی چون زهر قاتل شهد بطیخ
بگوش دشمنانش سور سیماب به چشم حاسدانش نور زرنیخ
به رزم او سپهدار اجل تاخت بنای هستی او کند از بیخ
ز کلک خاوری بهر وفاتش بمرد ای حیف خانی کرد تاریخ

مثنوی تاریخ وفات محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی:

محمد حسین خان فیروزمندوزیری ز دولتشه ارجمند
به خیل قراگوزلویان امیر به کرمان شهان سالها شد وزیر
کفایت چنانش که در آن دیار دد و دام بودند پیوسته یار
به سن کهولت ز گیتی برست به تخت جنان چون وزیران نشست
ز فقدان آن خان والامقام بشد کار آن مملکت بی دوام
اجل چون رسد کیست شاه و گداتوانگر ز مسکین نباشد جدا
از آن میر گردون توان ای دریغ که خورشید عمرش بشد زیر میغ
چو شد آن سرافراز از جان بری بدین طرز از خامه خاوری
رقم شد به تاریخ بی گفتگو محمد حسین خان قراگوزلو

تاریخ وفات یوسف خان سپهدار عراق:

افتاد وبا به دهر خونخوار افسوس شد یوسف ما نیز ز بازار افسوس
چون رفت سپهدار پی تاریخش گو وای زاین خان سپهدار افسوس

(۱). مجلس: «ولایت»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۰۷

ذکر آمدن رحمان قلی توره خوارزمی به تاخت حوالی ارض اقدس و شکست او از باطن حضرت مقدس

این رحمان قلی توره ولد محمد رحیم خان والی خوارزم است. پدرش درین سال وفات کرد و خود بر تخت خائیت نشسته به سنت
ردیله پدر بد گهر، به تاخت ارض اقدس روی آورد. جمعیتی کامل از جماعت اوزبکیه و ترکمانیه آن ناحیه از سالور و ساروق و
تکه و یمرلی و علی ایلی ساکن ابیورد و درون و مهنه برداشت و به خیال خام تسخیر ارض اقدس رانده علی الغفله در حومه شهر،

خیام اقامت برافراشت. از باطن [۳۵۲] فیض توطن «۱» حضرت رضا- علیه التَّحِيَّةُ و التَّنَا- و طالع شاهنشاه فیروزی لوا در همان شب ورود برفی عظیم باریدن گرفت و بادی شدید مانند صرصر عاد وزیدن؛ در ظرف چهار ساعت انسان و حیوان از حرکت افتادند و اکثری از ایشان از شدت سرما روی به درکات نیران نهادند. رحمان قلی توره با بقیه آن گمراهان از بیم جان آنچه داشتند، گذاشتند و در همان شب تیره بعضی سواره و برخی پیاده راه سامان سرخس برداشتند.

علی الصَّباح اهل شهر ازین مقدمه خبردار گشته به محلّ اردوی او شتافتند و بی‌مایگان از انواع کالای نفیسه مایه‌ها یافتند. اسب و استر و اشتر و چادر و خزانه و اندوخته کلا- در لحظه [ای] به یغما رفت و ابدان خبیثه خوارزمیان طعمه کلاب شهری و وحشیان صحرا آمد.

رحمان قلی بعد از ورود به سرخس چند روزی استراحت گزید تا بقیه قشون خسته و گریخته‌اش از هر طرف جمع گردید. دو فوج از ترکمانان سالور و ساروق را به تاخت حدود جام و سرجام فرستاد و فوجی از آن گمراهان را در منزل شریف آباد با سواران نَوَاب ارغوان «۲» میرزا که برحسب احضار نَوَاب شجاع السَّیْلطنه روانه ارض اقدس بودند، تلاقی دست داد. به حمله [ای] از سواران جَزَّار کلاً طعمه شمشیر آبدار و گرفتار

(۱). مجلس: «مواطن»

(۲). مجلس: «ارغون»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۰۸

قید اسار شدند و فوجی دیگر در حدود ولایت جام به امیر نصر الله خان تیموری، که با جمعیت خود عازم ارض اقدس بود، دچار و جمیعا به دست دلاوران تیموری روانه دیار بوار آمدند.

رحمان قلی به تلاقی این دو وهن عظیم، موازی سه‌هزار نفر از جماعت قنقرات و طایفه قراقلیق را با فوجی از سواران سالور و ساروق به سرداری دولت نظری و عوض ایناق و رجب مهر و دولت مراد پروانه‌چی و مراد سردار تکه و ترابی و سعید نیاز خان، بتاخت حوالی ارض اقدس روان نمود و جمعیت مزبور در یوم چهارشنبه چهاردهم شهر رجب المرجب در سامان ارض فیض فرض، دست به غارت و یغما گشود و حضرت شجاع السَّیْلطنه ازین معنی آگاهی حاصل فرمود. در همان روز جمعیتی که در شهر داشت، برداشت و به دفع ایشان همت برگماشت. در دامن اژدرکوه جمعیت خراسانی را با آن جنود شیطانی صف مبارزت آراسته شد و دلیران رزم آزما از طرفین به کینه‌خواهی برخاسته طالع فیروزی مطالع دارایی قوت کرد و در اندک کوششی دمار از روزگار آن قوم غدار برآورد. ترکمانان پشت دادند و دلیران جَزَّار در عقب ایشان روی نهادند. معادل پانصد نیزه سر و موازی یکهزار نفر زنده از آن قوم بداختر به دست آمد و بقیه السیف روی به وادی شکست [نهادند]. نَوَاب شجاع السَّیْلطنه در همان محل اردوی رحمان قلی توره، کله مناری از رؤوس منحوس آن مشرکان برپا نمود و این خبر بهجت اثر را روز عید نوروز مسرعی سریع، معروض رای جهان‌آرا داشته بر سرور نوروزی افزود. رحمان قلی پس از وقوع این واقعه از سامان سرخس به صوب خوارزم شتافت و بعد از این شکست، خیال این آرزوی محال در حوالی خاطر فاتر نیافت.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۰۹

بخش ۱۳

بهاریه سال فرخ مآل ایت نیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و یک هجری که سال آخر از قرن اول دولت جاوید محل است و حکم سکه صاحبقرانی و وزیر دفائن قدیمه در امکنه متعدده به آسانی

خسرو صاحبقران اورنگ چهارم سپهر و دارای اولو الامر مهر درین سال فرخنده چهر بعد از انقضای دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه‌شنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک مطابق ایت ثیل ترکی از شهر بند [۳۵۳] حوت به بیت الشرف حمل خرامید و سکه صاحبقرانی دارای بهار در دار الضرب گلزار بر سبایک زرین و سیمین رعنا و ازهار سکه به زر گردید. دفاین قدیمه که در خزاین گلشن مخزون بود، از قوت قوای نامیه و جلوه‌گری نمود و خسرو بهارش به معیر الممالک ابر آذر علی الامانه تسلیم فرمود. مغنیان عادل و قماری بر منابر شاخسار، جنود نامعدود سبزه و ازهار را به جهاد با لشکر روسی نژاد دی ترغیب نمودند و سفیران شمال و صبا با تحف گران‌بهای ریاحین در تختگاه چمن پای آمدورفت گشودند.

موکب سلطان فروردین به تدمیر روسی نژادان دی و بهمن عزیمت کرد و نخست از فرّ یاری بخت پایدار و سعی نوباوگان سروهای جویبار و اهتمام سرداران صنوبر و چنار، قلاع محکمه باغ و گلزار را که در تصرف جنود کافر شعار شتا بود، مفتوح آورد و ابر آذر ازین گنبد آبنوسی چون سردار روسی توپ‌های صاعقه‌فشان تندر را بر خیول سبزه سرافراز بست و شکوه مرغزار را که نایب سلطان بهار است، از شکست خیول سبزه سرافراز شکست.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۱۰

دارای بهار، ولیعهد مرغزار را در آن سرافکنندگی یاری کرد و از فرّ یاری او باز سر به سرافرازی برآورد. باد نوروزی که والی خاورزمین مرغزار است، به دخول شهر بند گلزار روی نمود و شاهزاده افغان شعار تندر، خزاین قوای نامیه را به پارانج او درگشود [و] خوارزمیان زاغ و زغن که در خاورزمین گلشن سرگرم آشوب و فتن بودند، از غوغای توسنان صرصر نوروزی رم نمودند.

سلطان خردادماه به دار الخلافه گلشن برگشت و حضرت صاحبقران معظم را از جلوس بر تخت جم درین سال صاحبقرانی سر از سپهر دوار برگذشت. در دو محفل تحویل و شیلان خطبه صاحبقرانی به نام نامی ذو القرنین ثانی خوانده شد و بدره‌های سیم‌وزر به شکرانه این لقب همایون فرّ بر فرق مهتر و کهتر افشانده آمد. در دار الضرب همایون به حکم شاهنشاه معدلت مقرون سکه صاحبقرانی به سبایک سیم و زر زدند و رخسار سیم و زر از این مصراع موزون‌تر از سرو کشر که، [مصر] ع:

«سکه فتحعلی شه خسرو صاحبقران»

مفتخر شدند.

در اشرفی لفظ کشورستان در عوض صاحبقران زده، ریال را صاحبقرانی نام نهادند و اشرفی را کشورستانی لقب دادند. وزن ریال یک مثقال و نیم نقره و قیمت آن یکهزار دینار و وزن اشرفی هیجده نخود طلا و قیمت نه‌هزار دینار شد.

در خلال این احوال در بلوک ورامین ری و کوهستانات سمنان و دامغان قدری زر و سیم مسکوک از زیر خاک پیدا شد. یک دانه اشرفی در آن میان سکه شاپور ذو الاکتاف بود. صورت این مدعا از پرده خفا چنین جلوه‌گری نمود که، صورت شاپور را در بعضی از امکنه فارس و شوشتر بر سنگ نقش بسته‌اند و از سحرپردازی و نیرنگ‌سازی لوح نقوش مانوی را درهم شکسته‌اند. چون صورتی در یک طرف اشرفی به همان هیئت نقش بود، لهذا هر کس که دید بلا تامل همین مظنه را نمود. بقیه آن، بعضی سکه خلفای اربعه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و بعضی دیگر از سلاطین اتراک چنگیزی و تیموری و صفویه حق‌شناس بود [که] کلا به رسم امانت به مقرب بارگاه سلطنت حسین علی خان معیر الممالک سپرده شد و در سلک سایر گنج‌های مخزون شمرده آمد.

پس از انجام این مهم، فرامین واجب الاحترام از مصدر خلافت و حکمرانی به

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۱۱

احضار جیوش بحر خروش ایرانی صادر شد و نسقچیان پلنگ صولت به جهت قوروق «۱» ارباع خمسه و آذربایجان پی‌درپی سایر و دایر آمد- بمنّه وجوده.

قطعه تاریخ سال صاحبقرانی از طبع مؤلف تراوید [۳۵۴] و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

شکر کز فرّ خداوند جلیل ذو الجلال سال قرن ثانی است از حضرت صاحبقران خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن که زدسکه صاحبقرانی بر زر اینک جاودان این زمان یک قرن شد کارایش تاج است و تخت عمر کو تا قرنهای بینیم با این توامان خوش خیالی دارد این شه کاین چنینش بهره‌هاست بهره‌ها در خوش خیالی به که دشمن بدگمان نیت صافی به کار آفرینش واجب است کاین امانات از خداوند جلیل مهربان در امانت وانگهی از حق دیانت لازم است در دیانت این چنین شاهی نیامد در جهان از کیومرثش بود میراث شغل سلطنت پشت در پشتش شهنشاه جهان در هر زمان خلقت او از نظام مملکت شد تربیت نیت او بر دوام سلطنت شد ترجمان کثرت اولاد هم باشد دلیلی بر ثبات رو بخوان تورات و از داود در آن جو نشان

(۱). مجلس: «قروق»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۱۲ یادگار اولادها از صلب این شه یکهزار این چنین کثرت بماند جاودانی حکمران سال اول شد ازین صاحبقرانی آشکارزبید از صاحبقران تیمور او را پاسبان از برای سال تاریخش رقم زد خاوری‌وه که هست این سال سال اول از صاحبقران

ذکر موجبات نقار دولّین ایران و روس و اجماع مجتهدین به جهت جهاد و وقایعی که دست داد

در وقایع سال قبل کیفیت تصرف روسیه «۱» در قریه بالغلوی ایروان بدون اذن از امنای دولت علیه نگارش یافت و کلک وقایع نگار شرحی از آن قضیه نگاشت.

درین مدت که ولایات گنجه و قراباغ و شیروانات و غیره در تصرف دولت روس بود، بعد از وفور استیلا و تسلط بنای تعرض به عرض و ناموس مسلمانان گذاشتند و در باب دین و مذهب و ملت نیز خاطر قاصر بر ایذا و اضرار گماشتند. این مطلب به توسط علما و فضلاء آن دیار و تحریک کارپردازان دربار حضرت ولیعهدی که راضی به مصالحه نبودند و قوام عزت خود را در محاصمه با دولت روس تصوّر می نمودند، به عرض جناب مجتهد الزّمان حضرت آقا سید محمّد ولد آقا سید علی اصفهانی ساکن عتبات عالیات رسید و معزّی الیه تکلیف شرعی خود و مسلمانان را در جهاد با کفره روس دید. چون مظنه داشت که شاید شاهنشاه صاحبقران را بر هم زدن عهد مصالحه روسیه بی ایمان صلاح دولت ابد ارکان نباشد، لهذا در ابتدا آخوند ملاّ محمّد رضا نام خوبی آذربایجانی معتمد خود را که مردی جسور و بی مبالا بود، با صورت حکم وجوب جهاد به درگاه عالمیان معاد روان ساخت و به استمزاج از خاطر خطیر اعلی

(۱). مجلس: «روسیه روسیه»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۱۳

پرداخت. حضرت صاحبقران شریعت پرور به حکم شرع مطهر رضا داد و ملاّ رضا را با مراتب رضامندی به خدمت جناب مجتهد الزّمانی فرستاد. معزّی الیه نیز جمعی از معارف مجاهدین و مروجین دین مبین را از آن ارض فیض قرین برداشت و روی به آستان معدلت ارکان حضرت صاحبقران گذاشت [و] در اوایل شهر شوال المکرم وارد دار الخلافه طهران گردید و کمال توقیر و احترام از

شاهنشاه اسلام و شاهزادگان عظام و امرا و وزرای کرام درباره خود دید.

مراسلات متعدده به عموم مجتهدین و فضالای بلاد اسلام به تحریر درآورد و عموم مسلمانان را به اقدام در جهاد دعوت کرد. شاهنشاه اسلام، مبلغ سیصد هزار تومان به علاوه موجب و علوفه سپاه به جهت صرف جهاد معین فرمود و به حمل دواب توانا از خزانه عامره به اردوی قاهره حمل و نقل نمود. چون در آن اوان، خبر ورود [سر] جان مکداندل کینر «۱» انگریز ایلچی سرکار کمپنی به بندر ابوشهر رسیده [۳۵۵] بود، لهذا میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی حسب الامر حضرت صاحبقرانی به مهمانداری او عزیمت نمود.

تبیین این مقال آن که، هنری ولک و کیل دولت بهیّه انگریز، که کیفیت احوالش قبل ازین ایراد شده، از جانب اصل دولت در دربار این شوکت جاوید آیت مقیم بود و نواب ولیعهد زمان به جهات مختلفه از او ناراضی و اعتنایی زیاده به قول و فعلش نمی نمود. میرزا صالح شیرازی مهندس را به دار الملک لندن سفیر ساخت و مشار الیه به معزولی هنری ولک از خدمت و کالت پرداخت. ارباب مشاوره دولت بهیّه انگریز قرار دادند که بعد از عزل وکیل دولت، ایلچی سرکار کمپنی در دار الملک ایران وکیل باشد. بنابر آن فرمانفرمای هندوستان ایلچی مشار الیه را به سفارت فرستاد. چون بریدن از اصل دولت و پیوستن به فرع آن خلاف رای امنای دولت جاوید ارکان بود، لهذا جان مکداندل کینر به سبب عدم اذن یکسال تمام در بندر بمبئی توقّف نمود. بالاخره از استدعای متوالیه حضرت ولیعهد دوران، شاهنشاه صاحبقران به این معنی رضا داده و قاسم خان سرهنگ فوج تبریز به جهت آوردن ایلچی مزبور با فرمان قضا دستور روی به بندر بمبئی نهاد. بعد

(۱). جان مک دونالد کینر.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۱۴

از ورود ایشان به بندر ابوشهر - از قراری که ذکر شد - میرزا ابو القاسم مستوفی مهماندار گردید تا از قراری که - انشاء الله تعالی - نگاشته خواهد شد، وارد دربار آسمان مدار آمد.

بالجمله در همان اوقات نواب شاهزاده محمود میرزا، به ایالت ولایت لرستان فیلی مأمور و نواب همایون میرزای برادرش، به حکومت ولایت نهاوند مسرور شد.

بنده مدحت گزار را شاهنشاه اعلی مقدار، به اسم وزارت آن ناحیت فرستادند تا بالاخره مایه عمر گرانمایه ام را آن حق شناسان بر باد غارت دادند.

خلاصه جناب امین الدوله عبد الله خان که در آن اوقات از عمل معزول و در کنج عزلت به امر دعاگویی دولت مشغول بود، به مهمانداری جناب آقا سید محمد و عموم فضلا مأمور شد و روز شنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم موکب معظم از دار الخلافه طهران حرکت کرده وارد عمارت مبارکه سلیمانیّه بهجت دستور گردید. پس از چهار روز توقّف، موکب فیروز از آنجا حرکت کرد و روز دوشنبه هشتم «۱» شهر ذی قعدة الحرام، چمن سلطانیّه از فیض ورود شاهنشاه اسلام، سر به اوج ثریا برآورد. خبر مأموریت ایلچی روس از جانب ایمپراطور جدید رسید و فرمان همایون به افتخار ولیعهد دوران در باب لوازم ورود او، از مصدر خلافت صادر گردیدند.

ذکر کیفیات ورود نواب نایب السلطنه العلیه و ایلچی روسیه و جناب آقا سید محمد و سایر پیشوایان امامیه در چمن سلطانیّه و مشاورات در صلح و جنگ و مراجعت ایلچی از دربار فلک اورنگ

نواب نایب السلطنه العلیّه روز جمعه دهم شهر ذی قعدة الحرام بر حسب احضار شاهنشاه بهرام غلام، در چمن سلطانیّه شرفیاب درگاه

کیوان مقام گردید.

کیناز بخشکوف نام ایلچی دولت روسیه نیز به احترامی تمام در همان اوقات وارد دار الشیطنه تبریز و بعد از ظهور اذن از سرکار خلافت، عازم درگاه معدلت‌انگیز شد.

(۱). مجلس: «ششم»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۱۵

سبب مأموریت این که الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه در زمستان سنه ماضیه به جهت سرکشی ولایات خویش از پترپورغ حرکت و در عرض راه به سبب ظهور عارضه ذات‌الجنب «۱» به تاریخ نوزدهم شهر ربیع الثانی، وداع عالم فانی نمود. قسطنطین برادر کهرش که سردار مملکت له بود، به حکم وراثت و ولیعهدی و تصدیق رؤسای روس، بر تخت سلطنت نشست و پس از قلیل زمانی [۳۵۶] به سبب انکار جمعی دیگر که وحشت کامل از بطش و سیاست او داشتند، رشته امید از پادشاهی بگسست. با برادر دیگرش نیکولای پاولیچ عهد سلطنت بسته شد و قسطنطین در کنجی نشسته آمد. ظهور این دو سبب، باعث اختلاف امت و جماعت گردید تا در نفس پترپورغ کار به مجادلت و محاربت رسید. جمعی کثیر از هواخواهان قسطنطین تلف گردیدند و بسیاری از ینارالان و بزرگان روس را گرفته در محبس نیکولای محبوس گردانیدند تا بالاخره از ظهور این قتل و قید، شورش تسکین یافت و نیکولای پاولیچ مستقلاً بر مسند سلطنت «۲» شتافت.

بالجمله الکسندر پاولیچ در ایام حیات، تختی بلور به جهت جلوس صاحبقران عدالت دستور تمام کرد، اجل موعود مهلتش نداد که از اهدای تخت مزبور مراتب دوستی باطنی را منظور دارد.

درین اوقات که نیکولای پاولیچ بر اورنگ ایمپراطوری جلوس نمود، سنت ستنه برادر را ممضی و قبل از آن که ایلچی تعزیت و تهنیت از این دولت مأمور شود، تخت مزبور را با بعضی از هدایای دیگر مصحوب ینارال کیناز بخشکوف به دربار دارای مظفر برگماشت.

صفت آن اورنگ فلک رنگ این که، قطعات بلور الماس تراش ابیض و فیروزی متصل به هم و به اندازه سه ذرع طول و دو ذرع عرض، تختی حاصل آورده بودند. بلور فیروزی منحصر بر پله و نشمین بود و بقیه از بلور الماس تراش ابیض مانند جوهر بیضا جلوه‌گری می‌نمود. از هر طرف نشمین صورت، سه شیر به جهت فوران آب ساخته بودند و در پشت سر آن، صورت خورشیدی از یک قطعه بلور الماس تراش پرداخته. این روایت را درایت ضرور است و ادراک کیفیت آن جوهر صرف بدون درایت نامقدور.

(۱). ملی: «ذات النخیب»؛ درد پهلوی، سینه پهلوی.

(۲). ملی: «خلافت»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۱۶

خلاصه در روز سه‌شنبه چهاردهم شهر ذی‌حجه الحرام خسرو خان اردلانی والی کردستان و فرج‌الله خان آدخلوی افشار برحسب امر شاهنشاه تاجدار او را استقبال کردند و بعد از ورود در منزل جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار وزیر اعظم بار اقامت آوردند. روز دیگر میرزا ابو القاسم قائم مقام و حاجی میرزا محمد رحیم شیرازی طیب خاصه، که در آن سفر خطاب مستطاب منشی الممالکی یافته بود و میرزا محمد تقی علی‌آبادی مازندرانی منشی دیوان اعلی، به اذن حضرت صاحبقران از جانب جناب آصف الدوله ملاقات و ایلچی را به احترام تمام دریافتند و در روز پنجشنبه شانزدهم شهر مزبور پیشکاران پیشگاه خلافت به احضار وی شتافتند. «۱» به همان سبک و سیاق و قاعده و قانونی که سابق الکسندریر ملوف سردار گرجستان را بار دادند، ایلچی مزبور را نیز با

هشت نفر از کرسی‌نشینان و شاهمیر خان ترجمان در سراپرده همایون، پای برگشادند.

نامه دوستی ختامه ایمپراطوری را داد و زبان به عرض نیاز برگشاد و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نوازشات دیده پس از ظهور نوازشات به آدابی که آمده بود، برگردید.

روز جمعه هفدهم [ذیحجه الحرام] جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد اصفهانی و حضرات عالی درجات حاجی ملا جعفر و آقا سید نصر الله استرآبادی و جناب حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیز الله طالش با سایر علما و فضلاء هر بلد، وارد اردوی کیوان پوی شدند و نواب شاهزادگان و جمیع امرا و خوانین و توابع لشکر ظفر قرین به استقبال ایشان سبک عنان آمدند. مجتهدین انام را با انواع احترام و اقسام تکبیرات و درود و سلام وارد خلوت سرای با احتشام کردند و ازدحام خواص و عوام ایلچی و همراهانش حساب‌ها بردند. روز دیگر به همین سیاق جناب مجتهد انام حاجی ملا احمد نراقی و مرجع الایام حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی وارد [۳۵۷] گشتند و از اجماع مجتهدین عظام در اردوی ظفر فرجام و تحریض جهاد با کفره ظلام عموم لشکر به طیب خاطر از جان و سر گذشتند. مجتهدین را کلاً صورت فتوی این‌که: جهاد با کفره روسیه واجب است و منکر این عمل، متابعت شیطان و خلود در نار نیران را طالب.

(۱). مجلس: «به احضار می‌شتافتند»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۱۷

شاهنشاه آگاه به سبب رعایت شریعت غزا، این معنی را مصدق می‌بود و نواب نایب السلطنه نیز به جهات مختلفه تصدیق می‌نمود. جمیع امرا و وزراء اقدام در جنگ را راغب بودند، مگر جناب مستطاب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر امور دول خارجه که به جهت ملاحظه عواقب کار این معنی را انکار می‌نمودند. جناب آقا سید محمد و سایر آن دو نفر را پیغامات واهمه‌انگیز دادند و پس از آن پیغامات از واهمه تکفیر، دیگر لب به انکار برنگشادند.

ایلچی دولت روسیه با امنای شوکت علیه هرچه سخن از صلح گفت، به جز انکار از آن و اصرار در جنگ جوابی نشنفت. چون از قانون ملت‌داری بی‌وقوف «۱» بود، سخن از قاعده دولنداری ادا نمود، که درین اوقات لازم چنین بود که به جهت ادای آداب تعزیت و تهنیت ازین دولت ابد آیت در فرستادن سفیر مبادرت شود، حال که از طرف ایمپراطور جدید اقدام در تشییع «۲» بنیان موافقت شدید شده، اصرار در جنگ دور از انصاف است و مهجور از رسوم انتصاف. اگرچه موافق قاعده دولنداری این معنی حقیقت داشت، ولی از باطن ملت حنیف امری تازه واقع شد که اولیای دولت قاهره را در جواب این فقره نیز عاجز گذاشت. کینیز و سرحداران پنبک و قرا کلیسیا از حد خود تجاوز کردند و به آباران ایروان آمده رفتاری خلاف طریقه مسالمت به عمل آوردند. بالاخره ایلچی استدعای ملاقات مجتهدین عظام را نمود که خود از تعهد رد ولایات و اخراج روسیه از سرحدات ایشان را راضی دارد و همت بر انجام تعهدات خویش گمارد. مجتهدین در جواب فرمودند که: مهربانی با کفار بنا بر نص کلام ایزد جبار حرام است و این معنی خلاف رسوم رسول انام و در صورت رد ولایات باز جهاد با ایشان واجب‌تر از روزه ماه صیام است.

شاهنشاه شریعت‌پرور بالمشافهه العلیه به ایلچی فرمایش فرمود که: اکنون امر دایر فی مابین قوام ملت و صلاح دولت است و اختیار قوام ملت مرجح بر صلاح دولت؛ در جایی که پای ملت در میان است، دولت را منزل بر طاق نسیان.

کوتاهی سخن، بعد از مکالمات بسیار، عموم مجتهدین ملت و ملتزمین حضرت،

(۱) - ملی: «موقوف»

(۲) - ملی: «بستند»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۱۸

جنگ را بر صلح ترجیح دادند و شقّه رایات ظفر آیات را به عزم جهاد با آن طایفه کفر علامات بر گشادند. ایلچی بعد از یأس فراوان، تخت بلور و هدایای دیگر را داد و پای عزیمت به مراجعت برگشاد. مبلغ یکهزار تومان زر نقد و چهار طاقه شال کشمیر سوای انعام همراهان به انعام ایلچی به تنهایی عنایت شد و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذی قعدّه الحرام به مهمانداری میرزا اسماعیل انجدانی فراهانی منشی مدبر امور غربا، روانه آذربایجان و آن ناحیت گردید و از آنجا نیز عازم تفلیس گشت و کار دولّین بهتین از مصالحت و مسالمت و مراودت در گذشت.

شعر:

قضا چون به گردون فرو هشت پرهمه عاقلان کور گردند و کر

ذکر مأموریت نواب شاهزادگان و امرا به اطراف ولایات متصرّفی روسیه و فتوحات خوی «۱» و قصبات و ولایات قراباغ و کنجه و شیروان و طوائش و غیره و ورود ایلچی دولت انگریز

بعد از روانه شدن ایلچی دولت روس، به اقتضای مصلحت شوکت ابد مأنوس، نواب شاهزاده اسماعیل میرزا و قادر اندازان استرابادی و هزار جریبی [۳۵۸] و فندرسکی به منقلای موکب فیروزی کوکب در روز دوشنبه چهارم شهر ذی حجه الحرام از چمن سلطانیه روانه آذربایجان و پس از آن محمد قلی خان دولوی قاجار خلیف ارجمند جناب آصف الدوله العلیه اللهیار خان، با دستجات خواجه‌وند و عبد الملکی و مافی، در روز جمعه هشتم عازم آن سامان و نواب نایب السلطنه در روز دوشنبه یازدهم به صوب دار السلطنه تبریز دامان برزده و جناب آقا سید محمد و سایر مجتهدین و فضلا به جهت تحریص مجاهدین در روز پنجشنبه چهاردهم، عزیمت را سبک عنان و حاجی محمد خان دولوی قاجار با دسته توابعی به جانب ولایت طالش شتابان آمد. احکام عدیده [ای]

(۱). مجلس: «قری»

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۱۹

به عهده حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان سارواصلان صادر شد که در اخراج طایفه روسیه از قریه بالغلو و حدود گوگچه دنکیز حاضر و آماده شوند.

موکب فیروز در روز پنجشنبه بیست و یکم شهر مزبور از راه ارمغان چای نهضت آرا و روز سه‌شنبه بیست و ششم [ذی حجه الحرام] ساحات اردبیل مضرب خیام ظفر فرجام «۱» گردید و در همان روز ورود از جانب حاجی محمد خان دولوی قاجار که مأمور به حدود طالش بود، موازی سی نیزه سر و بیست نفر زنده از روسیه بداختر و دو «۲» عزّاده توپ البرز پیکر در نظر فیروزی اثر جلوه نمود. تبیین این مقال آن که بعد از ورود حاجی محمد خان به محال اوجارود، به قریه گرمی که در تصرف جمعی از صالادات روسیه بود، تاختن آورده از یمن طالع خسروی آن محل را به قهر و غلبه گرفته سرها و اسرا و دو توپ معروضه را به اردوی اعلی گسیل کرد.

روز دیگر مسرعان بشارت رسان از جانب حسین خان سردار ایروان رسیدند و از مژده فتوحات سردار، بهجت افزا خاطر شاهنشاه تاجدار گردیدند. تفصیل این اجمال آن که، حسین خان در یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی حجه الحرام از کیفیت احکام قضا نظام آگاه «۳» [شد] و با استعدادی تمام در شب جمعه بیست و دویم شهر مزبور بر سر سنگر باش آباران که مشحون از یکهزار نفر صالادات روسیه بی‌ایمان بود، تاخت و بعد از فتح سنگر، اکثری از آن جماعت را روانه داربوار ساخت. کینیا از آنجا با بقیه السیف

به جنگل گریختند و خاک نام و ننگ بر سر بیختند. سبحان قلی خان قاجار قزوینی نیز در همان شب جمعه بر سنگر بالغلو یورش برد و بعد از فتح آنجا، ده عراده توپ گرفته و جمیع مستحفظین آن سنگر را به دست شحنه اجل سپرد. حسن خان سارواصلان از طرف کمری بر قراکلیسیا راند و چهارهزار نفر صالدات روسیه و مردان ارامنه را آیه «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» (۴) به گوش هوش برخواندند. دو «۵» عراده توپ گرفته و جمعی از نسوان ارامنه را گرفته محال شوره گل را یکباره از لوٹ وجود آن ناپاکان پاک کرده بوداق سلطان آیرملو را با سایر مسلمانان به چخور سعد «۶» ایروان آورد.

(۱). مجلس: «فیروزی لوا»

(۲). ملی: «ده»

(۳). مجلس: «احکام»

(۴). سوره توبه، آیه ۳۶؛ ملی و مجلس: «فَاقْتُلُوا»*

(۵). ملی: «ده»

(۶). چخور در ترکی به معنی فرو رفتگی زمین است و در این جا مقصود، زمین پست طرفین ارس است.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲۰

تقی خان بزچلوی ساکن گوگچه دنکیز «۱» از طرف دره چچک بر سر اسبان توپخانه کینیز که در حمزه چمنی بودند، تاختن نموده و مستحفظین را یکجا از تیغ «۲» گذرانیده و اسبان را گرفته کینیز پای فرار به قراکلیسیای پنبک برگشود. این فتوحات متوالیه در یکشب از فرّ طالع خسروی نقاب از چهره برگشود. سرها و اسرا در پیشگاه حضور انور جلوه نمود. نواب نایب السلطنه بعد از ورود به تبریز اولاً الکسندر میرزای والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکاری را با تدارکات لازمه از نقد و غیره به صوب گرجستان و شیروان و شککی روان فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلوی کبوتر آهنگی را با فوجی از غازیان به اتفاق مصطفی خان شیروانی نامزد نمود. پس از آن امیر خان قوانلوی قاجار [۳۵۹] سردار با مهدی قلی خان جوانشیر از راه مقری و محال برگشاط «۳» روانه کرد و هریک از مأمورین را فرمایشات در باب اجماع ایلات و اجتماع اهالی ولایات به عمل آورد و خود- متوکلا- علی الله- به آراستگی تمام در روز شنبه بیست و دویم شهر ذی حجه الحرام روانه قراباغ شد و روز جمعه بیست و ششم شهر مزبور از باده فتوحات نمایان تر دماغ آمد. تفصیل ماجرا این که، طایفه روسیه از عزایم ملوکانه صاحبقران کشورستان آگاه شدند و ده «۴» هزار نفر صالدات مستحفظین محال گروس و ختیرک و چناقچی را به قلعه شوشی خواسته مهتای کارزار آمدند.

صالدات مزبور در عرض راه با نواب اسماعیل میرزا تلاقی کردند و از طرفین آتش حرب شعله کشید. حاجی آقا لر بیک قراباغی هم با فوجی از اهل قراباغ از عقب روسیه درآمدند و مجاهدین اسلام به شوق جانفشانی و جانستانی بر آن جنود شیطانی حمله آور شدند. نواب ولیعهد زمان نیز در هنگام گیرودار در رسیده خیول مجاهدین را یاور کردند. «۵» از هنگام زوال تا وقت غروب، جنگ پیوسته بود تا بالاخره از فیض بخت شاهنشاه با احتشام و برکت «۶» تکبیرات مجاهدین اسلام رشته قرار آن کفره ظلام گسسته

چخور سعد در زمره محدود بیگلر بیگی ایروان بوده است. (سازمان اداری حکومت صفوی، صفحات ۱۸۷ و ۱۹۱-۱۹۸۲).

(۱). مجلس: «گوگچه و نکیز»

(۲). ملی: «منع»

(۳). نام منطقه اطراف رودی به همین نام در جنوب گروسی. این رود به ارس می پیوندد. (ر. ک: سازمان اداری حکومت صفوی، صفحه ۱۹۵).

(۴). مجلس: «دو هزار نفر»

(۵). مجلس: «گردید»

(۶). ملی: «موکب»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲۱

آمد. موازی پانصد نیزه سر و یک هزار نفر زنده از آن قوم بد اختر و چهار عراده توپ و سایر اسباب دیگر به دست آمد و سرها و اسرا در روز چهارشنبه یازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و دو در خارج اردبیل منظور نظر شهریار حق پرست شد. در قلعه جات گروس و خنزیرک و چناقچی، مستحفظین امین نهادند و آن چه لوازم مایحتاج بود، به ایشان دادند. بالجمله حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از تصرف قلعه گرمی به همراهی میر حسن خان ولد مصطفی خان طالش و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ فوج شقاقی بر سر قلعه لنکران رفتند و از باطن اسلام و یمن بخت شاهنشاه با احتشام آن محکمه محکم را به اندک کوششی گرفتند.

از غرایب اتفاقات آن که، در چهارده سال قبل ازین - از قراری که ذکر شد - جماعت روسیه بد آیین قلعه لنکران را در «۱» شب تاسوعا برگشادند و باز در همان شب از تصرف دادند. اموال اندوخته در آن قلعه کلاً غازیان مظفر را کسب شد و مژده این فتح نمایان در روز پنجشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سامعه افروز اولیای دولت جاوید نصیب آمد. دویست نفر اسیر با چند «۲» عراده توپ در همان روز منظور نظر اولیای دولت شوکت همایون گردید و فرمان اعلی به تخریب قلعه لنکران به شرف صدور رسید. در نهضتی از مجاهدین اسلام قلعه سالیان نیز مفتوح شد و پیکر مخالفین از ضرب خنجر مؤالفین مجروح آمد از جمله اجناس متبره در قلعه سالیان، یکصد هزار خروار آرد بود که مجاهدین را بر کسب افزود و باقی غنایم را بر این فقره قیاس می توان نمود.

حکومت ولایت طالش با لقب اسبق المجاهدین به میر حسن خان ولد مصطفی خان داده شد و ابواب مرحمت بی کران بر چهره او گشاده آمد. معادل پنج کله منار در برابر معابر شرقی اردبیل از رؤوس منحوس روس افراشته گشت و در امتداد زمان، این آثار شگرف در روزگار به یادگار گذاشته [شد]. موازی چهارصد نفر از اسرای آن قوم بد اختر با ده عراده توپ به انعام سرکار شاهزاده سیف الدوله العلیه سلطان محمود میرزا «۳» به اصفهان فرستاده و بقیه اسرا بر حسب امر اعلی عزیمت [به] دار الخلافه طهران را آماده آمدند بالجمله نواب نایب السلطنه اغورلو خان پسر جواد خان زیادلوی قاجار حاکم

(۱). ملی: «تا»

(۲). مجلس: «سه»

(۳). مجلس: «محمد میرزا»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲۲

گنجه را خواست و او را به اتفاق محمد ولی خان افشار ارومی با نوشتجات متعدده [۳۶۰] مشعر بر تحریک علما و فضلا و ایلات روانه گنجه نمود. علی قلی خان «۱» آقای برادر اغورلو خان را که در ایروان بود، از راه ایروم «۲» بر سر ایلات قاجار و آیروملو «۳» و قزاق و شمس الدینلو روان فرمود.

پس از ورود اغورلو خان به حوالی گنجه، مردم شهر و ایلات هجوم کرده سر به شورش برآوردند و ایلات قزاق و شمس الدینلو مورد خود را که به زبان معروف عبارت از ایل بیگی است، مقتول کردند. روسیه ساکن گنجه و زورآباد به فکر کار افتادند و روی به شهر گنجه نهادند. اهالی شهر و ایلات را در خان باغی گنجه با روسیه مقاتله [ای] خشنا رخ داد و باطن ائمه اطهار و طالع شاهنشاه تاجدار یاری کرده جمعی از روسیه قتل و فوجی دستگیر و موازی هشت عراده توپ به دست غازیان شیرگیر افتاد.

معدودی از آن طایفه با یک عژاده توپ به جانب شمکور پای فرار گشودند و اغورلو خان جمعی از سواره ایلات را به تعاقب فرستاده در خرابه شمکور آنها را کلاً اسیر نمودند. قلیلی از ایشان در ظلمت شب فرارا به جانب تفلیس تاختند و احوال خود را تماماً انداختند.

اغورلو خان از فیض همت دارای زمان وارد گنجه گشته در مکان اصلی آباء و اجداد برقرار گردید و صورت ماجرا در روز یکشنبه یازدهم شهر محرم الحرام به عرض شاهنشاه تاجدار رسید. سرها و اسرا نیز از نظر انور گذشتند و برحسب امر ولیعهد دوران، عبد الله خان دماوندی و نوروز علی خان سرکرده دسته سمنا، مأمور به محافظت قلعه گنجه گشتند. امیر خان دولوی قاجار سردار نیز با فوجی از سواران جلادت آمیز مأمور به توقف آن ولایت شد و خاطر هواخواهان آسوده از فتنه روسیه ضلالت آیت آمد.

خلاطه مصطفی خان شیروانی هم تا حوالی شیروان رفت و از اردوی معلی ابراهیم خان قاجار دولو با دو «۴» عراده توپ و جمعی از غازیان کینه‌جو از طرف سالیان و حاجی محمد خان قاجار نیز با سواران و پیادگان جزار به عزم حمایت مصطفی خان

(۱). مجلس: «خان»

(۲). مجلس: «اروم»

(۳). ملی: «آیرلوملو»

(۴). ملی: «ده»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲۳

شیروانی و محمد حسین خان شکی روانه منزل جواد شدند.

روسیه شیروان و شکی، کار را دیگرگون دیدند و هردو ولایت را بدون منازعه خالی کرده خود را به محل برمک که در آنجا سقناقی محکم بود، کشیدند. و مصطفی خان در شیروان و محمد حسین خان در شکی پای به حکمرانی افشردند و از بخت فیروز خسروی گوی افتخار را از میدان بیرون بردند. کینیا قرا کلیسیا از عزیمت حسن خان سارو اصلان، خانه و عمارت و انبار و مایملک خود را یکجا آتش زد و نیم شبی به قلعه لری شتافته در آنجا محصور شد.

مختصر کلام از روز جمعه بیست و دویم شهر ذیحجه الحرام تا روز جمعه هشتم «۱» شهر محرم الحرام، ولایتی به آن طول و عرض از باطن ائمه انام و بخت فیروز شاهنشاه اسلام ضمیمه ممالک سلطانی شد و قریب به چهارهزار صالادات قتل و اسیر سپاه حضرت صاحبقرانی آمد و آذوقه و اندوخته چهارده ساله سنوات مصالحه، کسب غازیان ظفر مبانی [شد]. نواب شیخعلی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و توپسرهاکان از منزل اردبیل با فوجی از غازیان ظفر دلیل به عزم استخلاص قلاع قبه و بادکوبه مأمور و روان گردید و موکب ظفر کوکب به عزیمت قلعه شوشی در روز شنبه بیست و یکم شهر محرم الحرام از خارج دار الارشاد اردبیل حرکت کرده، روز سه‌شنبه بیست و چهارم [محرم] در کنار رودخانه طویله شامی یک فرسخی اهر، قبه خرگاه آسمان جاه به ماه رسید. جناب آصف الدوله العلیه اللہ تعالیٰ خان وزیر اعظم با بیست هزار لشکر جزار و ده عژاده توپ صاعقه‌بار به التزام رکاب نواب ولیعهد دولت پایدار مأمور شد و از اعطای مبلغ یکصد هزار تومان زر نقد که در مصارف غازیان همراه صرف شود، بی‌نهایت مسرور آمد. حکم محکم چنین شرف [۳۶۱] صدور یافت که: بعد از فتح قلعه شوشی به استخلاص گرجستان و ولایت تفلیس روند و بر هم زدن بنیان روسیه پر تلبیس شوند.

در صبح جمعه بیست و هفتم «۲» [محرم] از خارج اردوی انجم تحشم حرکت کرده، روز چهارشنبه دهم شهر صفر المظفر در خارج قلعه شوشی وارد معسکر ولیعهد مظفر آمد. در خلال این احوال، جان مکدانلد ایلچی جدید دولت بهیبه انگریز به مهمانداری

(۱). مجلس: «بیستم»

(۲). مجلس: «بیست و هشتم»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲۴

میرزا ابو القاسم اصفهانی مستوفی روز یکشنبه بیست و نهم شهر محرم الحرام وارد اردوی کیوان مقام شد و برحسب امر اعلی، محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی و محمد ولی خان قاسملوی افشار به استقبال او شتافتند و مشار الیه و همراهان او را به احترام تمام وارد اردوی کیوان مقام کرده در منزلی مناسب اقامت یافتند. روز دیگر میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفترخانه عطاردار قرار و میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی دیوان سعادت آثار حسب الامر دارای تاجدار او را دیدن کردند و در روز پنجشنبه چهارم شهر صفر المظفر پیشکاران پیشگاه انور مشار الیه را به قانون مشروطه «۱» [ای] مکرر و آدابی در خور به حضور صاحبقران معدلت پرور آوردند.

[مصر] ع:

این زمان بگذار تا وقت دگر

ذکر مجادله فی مابین نواب نایب السلطنه العلیه و ینارال مددوف سردار دولت روسیه در خارج قلعه گنجه و وقایع قضیه اتفاقیه از حکم تقدیرات از لیه و تدبیرات لم یزلیه

پس از آن که محالّ گروس و خنزیرک و غیره، که از معظّمات ولایت قراباغ است، به دست آمد و عموم اهالی آن ولایت از مسلمانان و ارمنی تابع دولت ابد آیت پادشاه حق پرست شد، نواب نایب السلطنه با کمال اطمینان در تسخیر قلعه شوشی پای جلادت افشرد و از هر طرف سنگرها و سیبه «۲» ها پیش برد. مستحفظین آن قلعه محکم بنیان، بنا را به خدعه و تزویر گذاشتند و از پیغامات نرم نرم مجاهدین اسلام را از شدت در محاصره غافل داشتند. نواب نایب السلطنه العلیه حضرت ولیعهد ثانی محمد میرزا و محمد قلی خان قاجار را با دستجات خواجه‌وند و عبد الملکی، و نظر علی خان مرندی را با فوج مرندی مجدداً به جهت حراست شهر و قلعه گنجه روان فرمود و تأکیدات اکیده در باب قلعه‌داری و عدم مجادله با روسیه بی‌ایمان به ایشان نمود، ولی از کار قضا غافل بود. خود

(۱). ملی: «مشروع»

(۲). سیبه: دیوار، حصار دور شهر، سنگر، خاکریز.

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲۵

به محاصره قلعه شوشی اقدام ورزید و جناب آصف الدوله نیز درین باب با او همداستان گردید که اول باید قلعه شوشی را به دست آوریم و پس از آن همت به تسخیر ولایت تفلیس صرف بریم.

از آن طرف ینارال مددوف نام که از جمله ینارالان با اعتبار روسیه بدفراجام بود، جمعیتی کامل از پیاده و سوار قزاق و ارامنه و صالادات روسیه جمع نمود و مساوی بیست عزّاده توپ البرزکوب برداشت و روی زشت به استرداد شهر و قلعه گنجه گذاشت. امیر خان سردار قاجار را هوای جان‌فشانی بر سر افتاد و قلعه گنجه را به نظر علی خان مرندی سپرده روز یکشنبه چهارم «۱» شهر صفر المظفر در رکاب نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا به جانب شمکور روی نهاد.

در خرابه‌های شمکور فی مابین جنود منصور و مددوف مغرور مقابله واقع شد و امیر خان سردار را از ضرب گلوله آتشین تفنگ شربت شهادت نافع افتاد. تاریخ قتل امیر خان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید. «۲»

ل مؤلفه:

تیغ بیداد روس بد بنیادبند جان امیر خان ببرید
 خاوری بهر آن امیر دلیرزد گریبان خویشتن بدرید
 با سر آه گفت تاریخش آه آه از امیر خان شهید بالجمله بعد از قتل سردار با احتشام، خیل اسلام از مجادله دست کشیدند و مددوف و همراهان همه جا توپ‌زنان [۳۶۲] عازم گنجه گردیدند. نظر علی خان مرندی را قوه واهمه طغیان کرد و قلعه و شهر را گذاشته جان خود را از آن غوغا بیرون آورد.
 مددوف قلعه و شهر گنجه را تصرف نمود و این اول زهر جان‌گزایی بود که در کام نصرت و ظفر آلود. در هنگامی که نواب نایب السیطنه در استخلاص قلعه شوشی گیروداری گرم داشت، شاهد زشت سیمای این خبر وحشت اثر از چهره برقع فرو گذاشت فی الفور مهدی قلی خان جوانشیر را به خدمت کوچانیدن ایلات قرا باغ به سمت قراچه داغ مأمور ساخت و خود از محاصره قلعه شوشی دست کشیده با آنچه قشون به همراه داشت، به

(۱). مجلس: «چهاردهم»

(۲). ملی: «تاریخ قتل امیر خان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را در این رساله ثبت گردید».

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲۶

مدافعه مددوف و حفظ ولایت گنجه پرداخت. وقتی به حوالی گنجه رسید که کار از کار گذشته و تیر از کمان جدا گشته بود. حضرت ولیعهد زمان قرار کار دعوا را به فردا داد و مددوف از شهر و قلعه بیرون رانده با جمعیت و توپ‌خانه خود پشت به شهر بیفتاد. در همان شب ینارال پسقاویج با چهارهزار صالدات دیگر از تفلیس به او ملحق شد و شکوه لشکر مددوف با رونق گردید.
 نواب اشرف در همان شب قرار تیپ و جای دعوا را داد و علی الصباح روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر صفوف اسلام و کفر در مقابل هم ایستاد و حضرت ولیعهد بعضی از سواران رکابی را از قبیل دستجات خواجه وند و عبد الملکی و جانبازان عراقی و بختیاری در میمنه بازداشت و سواران دیگر را با قادراندازان استراباد و مازندران در جانب میسره گماشت. سواره و سرباز آذربایجانی را با کل توپ‌خانه در قلب برپا نمود و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا و دو نفر از امیرزادگان دیگر را در میان ایشان سرتیپ فرمود. خود به نیت کمین با معدودی جلادت قرین در پناه دره [ای] جای ساخت و مددوف نیز به طرح سپاه خویش پرداخت. کل صالدات و توپ‌خانه را در مقابل قشون آذربایجانی که مشحون از توپ‌خانه صاعقه مبنای بود، بازداشت و جمیع سواره قزاق و غیره را از دو طرف دره در برابر جانبازان و قادراندازان عراقی و مازندرانی و سواره رکابی برگماشت.
 افواج آذربایجانی در ابتدا پشته [ای] را که جمعی از صالدات و سوار روسی قبل از وقت گرفته بودند، به نظر درآورده یورش بردند و به اندک کوششی آن‌جا را متصرف گشته روسیه پشته فرارا روی به سایر افواج خود کردند. از دو طرف خیل اسلام، سواران جلادت فرجام و پیادگان آتش اندام دلیری‌ها کردند و به سواران قزاق و غیره که در برابر ایشان بودند، حمله بردند. به یک حمله از طالع فیروز خسروی آن جمع پریش را از پیش برداشتند و تا باغات شهر برده همت بر دفع سایرین گماشتند. مددوف چون امر را چنین و سواره خود را مغلوب لشکر ظفر قرین دید، به کار ایشان نپرداخت و توپ‌خانه خود را بر سر پشته [ای] برده به جانب خیل آذربایجانی شعله‌ور ساخت.

نواب نایب السیطنه به توهم این که در آن مغلوبه مبادا به سرکار امیرزادگان آسیبی برسد، سواری را به تعجیل فرستاد که امیرزادگان را لله‌های ایشان به کناری برند و از

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲۷

میان مغلوبه بیرون آوردند. الله‌های دله بی احتیاطی کردند و نواب امیرزادگان را علی رؤوس الاشهاد بیرون آوردند. سرهنگان سرباز هم که سرتیپ خود را رفته دیدند، شیپور رجعت نواخته خیول آذربایجانی بدون اقدامی در دعوا برگردیدند. نواب والا را آتش غضب شعله کشید، ولی سودی نبخشید. خیول آذربایجانی به اسبان جانبازان بختیاری و عراقی که مشغول دعوا بودند سوار گشته فرار نمودند. مازندرانی و عراقی از سواره و پیاده پس از فرار آذربایجانی [ها] دست از جنگ کشیدند و دوهزار و پانصد نفر عراقی [۳۶۳] و بختیاری که بی‌اسب مانده بودند، در کوهی متحصّن گردیدند. سه توپ از نواب نایب السیلمنه و یک توپ رکابی به دست روسیان افتاد و قشون فراری از حوالی گنجه تا کنار رود ارس در یک روز و یکشب رانده در جایی نایستاد. حضرات مجتهدین و علما که این فتنه را برپا نموده بودند و در آن دعوا از روی طیش و عریده حضور داشتند، بیشتر و پیشتر از همه روی به فرار گذاشتند. خیل روسیه جماعت عراقی و بختیاری را که در کوه متحصّن بودند، محصور ساختند و پس از یک روز و یکشب خودداری به اسر جمیع ایشان پرداختند. نواب ولیعهد زمان و جناب آصف الدوله بعد از اجتماع لشکر آذربایجانی و رکابی در کنار رود ارس ماندند و آیت ندامت از مصحف شرمساری خواندند. شاهنشاه دریادل از مقدمه شکست و توقّف ایشان در کنار رود ارس آگاه گردید و معتمدین چرب‌زبان فرستاده از پیغامات مرحمت‌آمیز غبار کدورت از صفحه خاطر ایشان دور کرده به اردوی اعلیٰ طلبید. در روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر شرفیاب درگاه آسمان‌جاء شدند و قصور در آن مقدمه را با زبان بی‌زبانی عذرخواه آمدند. پس از روزی سه چهار از همت شاهنشاه تاجدار لشکرها آراسته گردید و دلیران رزمخواه از هر طرف به خیال تلافی و انتقام از جای برخاسته نواب نایب السیلمنه به توقّف کنار رود ارس مأمور شد و قلوب لشکریان از مرمت بی‌کران شهریار زمان بی‌نهایت معمور آمد.

تاریخ ذوالقرنین، متن، ص: ۶۲۸

ذکر وقایعی که بعد از قضیه مددوف اتفاق افتاد اعم از رجعت موکب اعلیٰ به دار الخلافه و اوضاعی که بعد از آن روی داد

در شب جمعه غره شهر ربیع الاول برفی شدید در منزل طویله شامی بارید که امکان زیست در آن مکان نبود، لهذا به ناچار موکب اعلیٰ از آن‌جا حرکت و در چمن اهر که یک فرسخی طویله شامی است، نزول اجلال نمود. روز دیگر به دار السلطنه تبریز شتافت و در خارج آن شهر طرب‌انگیز موکب نصرت‌آمیز اقامت یافت. جناب آقا سید محمد و سایر فضلا در این مدت در دار السلطنه تبریز بودند و عوام تبریز به جهات مختلفه با ایشان بی‌اندامی می‌نمودند. یکی از جمله جهات این که سیدی جلیل القدر از خطبای تبریز در دعوا کشته گشته و جمعی دیگر نیز از مجاهدین آن‌جا از جان گذشته بودند. عوام تبریز چون جناب سید را مباشر مجادله و شکست عهد مصالحه می‌دانستند، آزار او را می‌خواستند و نمی‌توانستند. جناب امین الدوله عبد الله خان که مهماندار مجتهدین بود، حقیقت این مراتب را به خاک پای مبارک اقدس عرض نمود.

شاهنشاه شریعت‌پرور به جهت رعایت جانب شرع مطهر روزی به دیدن جناب سید و سایر فضلا تشریف‌فرما و از صیقل توجهات خاطر همایون از آئینه ضمیر کدورت تأثیر ایشان زنگ زد شد. اهالی تبریز که این نوع التفات را دیدند از نیت آزار و اذیت برگردیدند.

بعد از سه روز موکب فیروز از خارج تبریز حرکت و در قشلاق دهخوارقان که شش فرسخی مراغه است، اقامت دست داد و رؤسای محالّ چچن و معارف داغستان را در آن منزل شرفیابی آستان عدالت ارکان اتفاق افتاد. نواب شیخ علی میرزا نیز با حاجی محمد خان دولو و ابراهیم [خان] ایضا از صوب قبه مراجعت کردند و عظمای داغستان و چچن بعد از بروز توجهات خاطر شهریاری و تعهدات در خدمت‌گراری روی به اوطان خویش آوردند.

مهدی قلی خان جوانشیر که از قرار نگارش به کوچانیدن ایلات قراباغ [۳۶۴] مأمور بود، با شش هزار خانوار وارد و نواب نایب

السلطنه که در کنار رود ارس توقف

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۲۹

داشت، ایلات مزبور را روانه حدود مغان و قراچه‌داغ کرده بیلاق و قشلاق ایشان را معین فرمود و سپاه جزار را به تاخت ولایت قراباغ مأمور نمود.

حسن خان سارواصلان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی نیز از ایروان و شیروان و شکی دست به غارت اطراف برگشودند و در اندک زمانی حول و حوش آن ولایت را تا دو فرسخی بلده تفلیس ویران نمودند. امیر حسن خان طالش به نظم کامل در حکومت محال طوالش مستقل شد و حضرت ولیعهد دوران را در کنار رود ارس تا اوایل زمستان حسب الامر دارای زمان منزل آمد. دوهزار نفر از پیادگان هزار جریبی و انزانی به علاوه یک هزار نفر سوادکوهی به محافظت ایروان تعیین و موکب اعلی روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول حرکت و از راه مراغه روانه و روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الثانی وارد دار الخلافه جنت قرین آمد.

بعد از مراجعت موکب اعلی، مددوف حاکم قراباغ عرصه را خالی یافت و با چند نفر از مایوران معروف و صالдати به شهادت موصوف در اوایل شهر جمادی الثانی «۱» به جهت برگردانیدن ایلات، از آب ارس عبور نموده به حدود مشکین شتافت و بعد از ورود به محال کنگرلو از آنجا به احمد بیگلرلو و از آنجا به میزان آمده در محل کرملو اقامت گزید.

نواب نایب السلطنه قاسم خان و حسین پاشا خان یوز باشی را به اتفاق رحمت الله خان سرتیپ دو فوج قراچه‌داغی و محمد رضا خان سرهنگ فوج «۲» تبریزی به مقابله او روانه گردانید. نواب عبد الله میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه نیز در روز جمعه سیزدهم شهر جمادی الثانی بر حسب امر خاقانی روانه اردبیل گشت و هجوم لشکریان اطراف از خیل نجوم درگذشت. مددوف را در آن میانه محصور آوردند و او را به شدت مستاصل کردند. [وی] چون حریف را سخت دید، تاب درنگ نیاورده چون بخت خویش برگردید. اسبان توپخانه او با سایر «۳» عراده‌های آذوقه، غازیان نصرت [نصیب] را کسب شد و روز جمعه بیست و ششم شهر جمادی الثانی این خبر بهجت اثر معروض رای شهریار فیروزی نصیب آمد.

(۱). ملی: «ربیع الثانی»

(۲). مجلس: «دویم»

(۳). ملی: «سرایر»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۳۰

جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد در تبریز مریض گشته و از آنجا حرکت نموده در عرض راه از مرض اسهال درگذشت. این قطعه از طبع مؤلف در تاریخ وفات او تراوید [و] درین صحیفه مرقوم گشت. لمؤلفه:

قطب دین سید محمد آن که علم خردسالی بود و طبعش سالخورد

پیشوا و رهنمای روزگار آن که با طبع بزرگش عقل خرد

صیت کوس اجتهادش شد بلند علم را صاحب شد از یک دستبرد

شد بر از ابرار در اصل و تبار «۱» گوی سبقت در «۲» نسب از خلق برد

مدتی در آستان کربلازنگ جهل از آینه دل‌ها سترد «۳»

شد غلام او صغیر و هم کبیر شد مطیع او شگرد و هم زمرد

در جناب او وضع و هم شریف در رکاب او زمرد هم شگرد
از ره شوق جهاد قوم روس راه آذربایجان از سر سپرد
سیم پاشیدند قوم خاص و عام جمع گردیدند خیل ترک و کرد
جیش افزون برد و رخت خود نهادطیش بی حد کرد و پای خود فشرد

(۱). مجلس: «اصل و نسب»

(۲). ملی: «از»

(۳). ملی: «سپرد»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۳۱ چندیش می بود جان بی خورد و خواب چندیش می بود تن بی خواب و خورد
آسمان گردید بر کام عدو آن عزیز از این الم پر غصه خورد
باغ او افسرده شد از باد تند صاف او آلوده شد از جام درد
درد شد از کین زلال او که صاف خورد شد از غم نهال او که ترد
[۳۶۵] آن که دو شش «۱» بار خلقی می کشید زیر بار این الم گردید خرد
زین بلا خست «۲» و دلش از دام جست زین قضا مرد و تنش بر جا فسرده
الغرض آن خواجه چون رفت از جهان خاوری تاریخ فوت او شمرد
بانگ بیرون کرد و این مصرع نوشت ناکهان بانگی بر آمد خواجه مرد

ذکر عزیمت نواب شجاع السلطنه به صوب هرات و آمدن الله قلی توره خوارزمی به ولایت جام و فرار از آن صفحات

شاه محمود افغان از ولد خود کامران میرزا وحشتی به هم رسانید و از بلده هرات بیرون تاخته با افغانه فراه و سبزار در دفع پسر
همداستان گردید. کامران میرزا به نواب شجاع السلطنه متوسل آمد و محمد امین خان پازوکی کرد امین آن سرکار با پانصد نفر

(۱). مجلس: «دستش»

(۲). ملی: «جست»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۳۲

سوار جزار به هرات رفته کامران میرزا را مایه اطمینان کامل شد.

شاه محمود به طلب اعانت رو به طرف میمنه و مرغاب و بادغیس و غرستانات نهاد و از اوزبکیه و اویماقات آن حوالی معادل
چهارهزار لشکر ترتیب داد. کامران میرزا ولد خود جهانگیر میرزا را با جماعت افغانه به دفع پدر نامزد کرد و شاه محمود این خبر را
شنیده از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دامنه معروف به کمر کلاغ به خارج بلده هرات بار نزول آورد. اولاً جمعی را بر سر
محمد امین خان و سواره خراسانی که در باغ شاه منزل داشتند، تعیین نمود و بعد از دعوا، کوشش ایشان سودی نبخشود بالاخره بر
سر جهانگیر تاخت و کار او را به یک حمله بساخت.

کامران میرزا در قلعه محصور آمد و محمد امین خان نیز در ارک قلعه و خزانه را گنجور شد. کامران میرزا از ترس شورش اهالی
شهر مراتب را به خدمت نواب شجاع السلطنه معروض داشت و معزی الیه در اوایل شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دو بیست و
چهل و یک از نیشابور ایلغار کرده و در روز پنجم در چمن پرنی تاز «۱» غوریان بار اقامت گذاشت. کامران میرزا دل قوی گشته به

این استظهار در خارج هرات با پدر در آویخت. شاه محمود فرار نمود و نواب شجاع السلطنه در چمن معروف به سنگ بست نزول اجلال نمود. کامران میرزا با امرا و عظمای افغان در منزل مزبور شرفیاب رکاب ظفر مآب شد و از ظهور نوازشات بی حساب، کامران و کامیاب آمد.

نواب والا برطبق استدعای کامران میرزا به شهر هرات نازل گشت و کامران را فرق مباحات از اوج سموات در گذشت. کلید شهر و حصار را با خزاین زر و گوهر شاهوار آورده، پیشکش نمود و نواب والا از همت اعلی مطلقا با آنها اعتنایی نفرمود. یک حلقه انگشتر عقیق از میان آن همه جواهر آبدار برداشت و بقیه را به کامران گذاشت. به استدعای کامران میرزا، نواب امیرزاده ارغون میرزا را با پنج هزار سواره و سه عژاده توپ آتشپاره در هرات نهاد و خود در اوایل شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و دو به عزیمت ارض اقدس صلاهی رجعت در داد. مژده این اخبار در روز ورود به طویله شامی اهر، معروض رای شاهنشاه دادگر

(۱) - مجلس: «بیرنی تاز»

تاریخ ذو القرنین، متن، ص: ۶۳۳

شد و طبع همایون قرین بهجت و انبساطی بی مژ آمد. بالجمله در همین سال الله قلی توره برادر رحمان قلی توره ولد محمد رحیم خان اوزبک، به اغوای محمد خان قرایی با جمعیتی وافر در اوایل شهر رجب المرجب از راه مرو سرخس به ولایت جام رانده در اطراف قلعه محمود آباد اقامت گزیده در آن ولایت مباشر کار یغما و غارت گردید.

خوانین ترک و کرد هم به استظهار او در خارج ارض اقدس احتشادی کرده منتظر فسادی بودند. ناگاه از طالع فیروز خسروی، شبی در ثلث آخر شب در اردوی خان خوارزم [۳۶۶] چند سراسب به هم افتاده غوغایی آراسته شد و از غوغای اسبان شورشی که عین صلاح بود از هر طرف برخاسته آمد. خوارزمیان که مدهوش از دود حشیش و ورق الخیال کافر کیش بودند، تصور شیخون نواب شجاع السلطنه را نمودند. توهم خیالات بنگ اردویی به آن عظمت را متفرق کرد و هر تنی به طرفی روی آورد.

الله قلی توره از بیم جان تا حدود سرخس راند و از آنجا نیز به عزم خوارزم و دامان تعجیل برافشاند. روز دیگر علی الصّباح اهالی جام به اردوی خوارزمیان بدفرجام درآمدند و از غارت اموال ایشان از صامت و ناطق توانگر شدند. مژده این خبر در اواخر شهر شعبان المعظم در دار الخلافه ارم توام به عرض شهریار اعظم رسید و طبع همایون از توجه بخت میمون بی نهایت خرم گردید.

شکر مر خدای را که جلد اول این روزنامه همایون که مسمی به نامه خاقان و حاکی از جمیع وقایع این دولت روزافزون و به داستان یک قرن مشحون است، از یمن توجه خاطر مبارک اعلی، از مدد کلک این بنده ارادت انتها به انجام رسید و این گوهر آبدار آویزه گوش مستمعان روزگار گردید. امید چنان که از فیض تربیت حضرت صاحبقرانی وقایع قرن ثانی نیز به آسانی بر ورق تحریر کشیده آید و بر رای مشکل پسند شهریار جهان و دارای دوران پسندیده گردد.

تاریخ تالیف، روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و نه و تاریخ تحریر، روز چهارشنبه سلخ شهر ذی قعدة الحرام سنه یک هزار و دویست و شصت، به ید مولف در دار العلم شیراز جنت طراز - بمنه و جوده.

تاریخ ذو القرنین، ج ۳، ص: ۵

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمی، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-(۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲-(۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵-(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

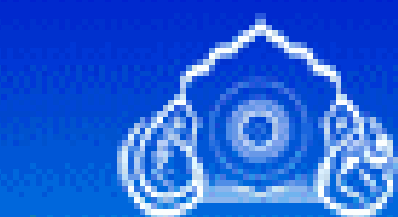
شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

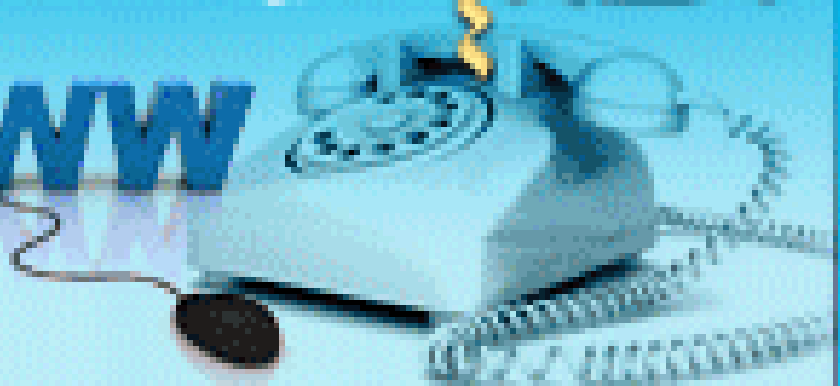


مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

فائده‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

